

اللہ لطیف سجاد زین شام و مولیٰ القوی الحریر

ہم نے اس کتاب کو از تالیف منیف عالم ربانی جنید علی محمد اسماعیل خاوری نے لکھا ہے جس کا نام ہے "تذکرہ شامی" اور اس کا ترجمہ کیا ہے مولانا داؤد شاہ علی شامی نے اور اس کا تصحیح و ترمیم کیا ہے مولانا محمد رفیع صاحب مدنی نے اور اس کا طبع کیا ہے مولانا محمد رفیع صاحب مدنی نے



مشرف بہ جناب مستنیر بن ابی بکر محمد رفیع صاحب مدنی نے لکھا ہے اور اس کا ترجمہ کیا ہے مولانا محمد رفیع صاحب مدنی نے اور اس کا طبع کیا ہے مولانا محمد رفیع صاحب مدنی نے

طبع فی بیروت مطبعہ دار الفکر

بجانب سے مولانا محمد رفیع صاحب مدنی نے

فهرست کتاب از آله انجمن خلافت اهل سنت

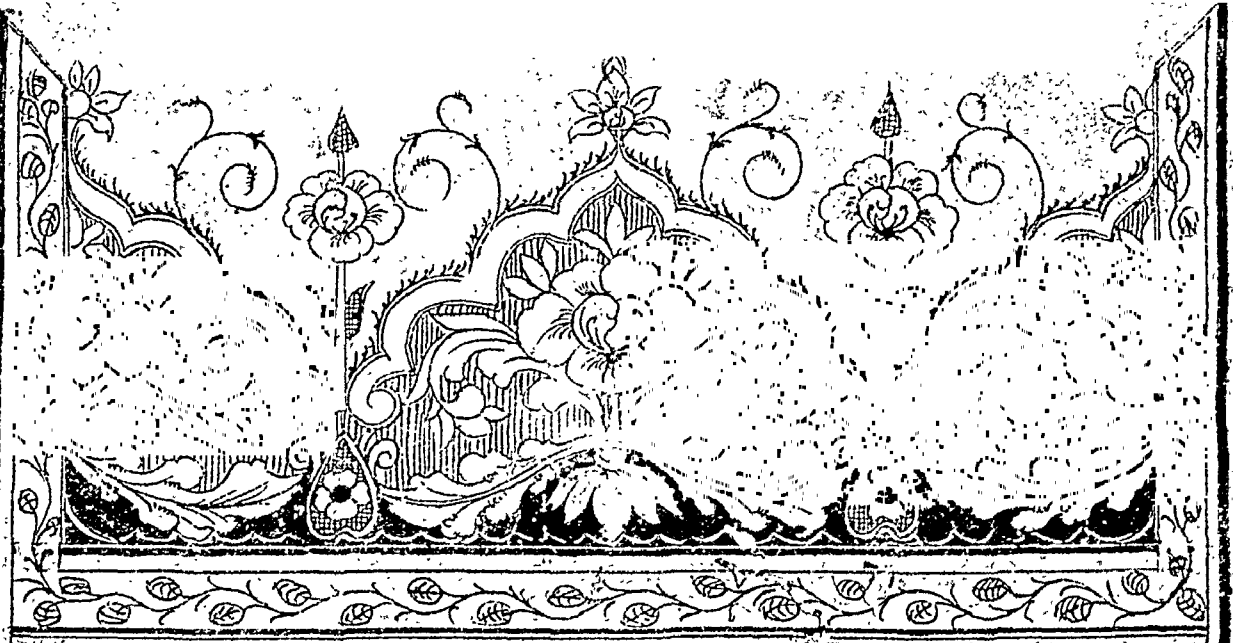
صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	مقصد اول
۲۴۰	مکتب چهارم منعی خلیفه فاضل محمد	۸۹	مسائید مباحثین	مضمون
۲۴۳	مکتب پنجم تشبیه با سیر مسلم سوختن بیابان	۹۵	استانید انصار	دیباچه
۲۴۴	مکتب ششم در طریق شناختن مستعدان	۱۰۰	مسائید سایر الصحابه	مقصد اول بیان منتهی خلافت
۲۴۶	خلافت خاصه از میان مردمان	۱۰۴	در کتب من احوال الساده الاشراف	عبارت و شرط آن
۲۴۷	مکتب هفتم در فردم و لواحق خلافت	۱۰۹	فذلک فی الفصل	فصل اول در خلافت عامه
۲۴۸	مقصد دوم در دلایل عقلیه بر خلافت	۱۱۲	فصل نهم در تقریر فتوی که آنحضرت مسلم	مسئله واجب الکیفایست بر مسلمین خیار
۲۴۹	خلافا اخذ از احوال احوال احوال	۱۱۲	بظنیه آنها بعد انقضاء خلافت خاصه	لجب تعلیف مستقیم شرط
۲۵۰	صلح و از مقدمات مسلمة و مسلمین	۱۱۳	فردود آمد مشتمل بر دو مقصد	مسئله شرط خلافت
۲۵۱	فصل هشتم در تفصیل شیخین بر صحابه	۱۱۴	مقصد اول در فتوی که متصل انقضاء	مسئله در طرق انقضاء خلافت
۲۵۲	باید عقلیه عقلیه مشتمل بر دو مقصد	۱۱۵	خلافت پیش آیند	مسئله در بیان آنچه بر رعیت واجب
۲۵۳	مقصد اول در ادله نقلیه مشتمل بر	۱۱۶	تشبیهات تمه مقصد بالا	است از طاعت خلیفه
۲۵۴	چهار مسلک	۱۱۷	مقصد دوم در که نام او اقیامت است	فصل دوم در لوازم خلافت خاصه
۲۵۵	مسلک اول در دلالت کتاب الله	۱۱۸	فتنه اول مستلزم بر عاده عقیبه	مسائل سه گانه اول بر افضلیت حله
۲۵۶	مسلک دوم در تعزیر و تلویح سنت نبویه	۱۱۹	فتنه ثانیه مستلزم چند حوادث	ترتیب خلافت
۲۵۷	مسلک سوم اجماع است بر افضلیت	۱۲۰	فتنه ثالثه	فصل سوم در تفسیر آیات و الیه بر خلافت
۲۵۸	خلافا ثلثه ترتیب خلافت	۱۲۱	فصل ششم در عموم و خصوصیات قرآنی	خلافا بر لوازم خلافت خاصه
۲۵۹	مسلک رابع در اثبات افضلیت صحابه	۱۲۲	داله بر صفات خلافت خاصه و خلافت	مقدمه کثیر الفوائد
۲۶۰	از جهت طایفه خلافت خاصه افضلیت را	۱۲۳	و فضائل و مساوی خلافا آیات موقفه	فصل چهارم در رد ادب و ادب
مقصد دوم		۱۲۴	خلافا و آیاتی که سبب دل آنها خلافا بود	آثار داله بر خلافت خلافا تصریح یا
۲۶۱	مکتب اولی در بیان صفاتی که سبب اولی	۱۲۵	اندر از سوره فاطمه تا آخر آن	تلویح و بر اثبات لازم خلافت خاصه
۲۶۲	از جهت پنجاهمیری حاصل میشود	۱۲۶	فصل هفتم در اقامت دلیل عقلی بر خلافت	مسند ابو بکر صدیق رضی
۲۶۳	مکتب دوم در بیان آنکه تشبیه غیر نبوی	۲۵۵	خلافا مشتمل بر دو مقصد	مسند عمر بن الخطاب رضی
۲۶۴	بانی چگونه حاصل شود	۲۵۶	مقصد اول تقیم منعی خلافت خاصه	مسند عثمان بن عفان رضی
۲۶۵	مکتب سوم در بیان کیفیت توسط خلافت	۲۵۷	مکتب اولی تشریح تمه تقدیر است	مسند علی بن ابیطالب رضی
۲۶۶	راشدین در میان آنحضرت و امت او	۲۵۸	مکتب دوم معنی ارسال رسل	مسند یحیی بن یحیی بن یحیی
۲۶۷	آثار جمیله صدیق اکبر رضی	۲۵۹	مکتب سوم خلافت ظهیری دارد و لفظی	مسائید کثرین ارا صحاب

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
یومنا خدا ابو اسلمہ الفاروق الاعظم رضی اللہ عنہ	۱۲۴	الفصل الاول	۳۴	سوا غلط سیدین اکبر رضی اللہ عنہم	۳۴
اقوال زید بن عبد اللہ بن مسعود	۱۲۵	العلم	۳۵	قیام سیدین اکبر بحق خلافت	۳۵
اقوال وسیر عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہ	۱۲۶	التعب	۳۶	آثر فاروق اعظم رضی اللہ عنہ	۳۶
رسالہ کلمات فاروق اعظم رضی اللہ عنہ	۱۲۷	آفات اللسان	۵۲	برہم شدن دولت سیاسیان	۵۲
توسط فاروق اعظم در تبلیغ قرآن عظیم	۱۲۸	آفات القلب	۵۵	روزهای جنگ قادسیہ	۵۵
توسط فاروق اعظم در تبلیغ حدیث	۱۲۹	التوبہ	۵۹	برہم شدن دولت رومیان	۵۹
آثر حضرت عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ	۱۳۰	ذم الدنیا و استحباب تعقل و تقوی	۶۳	حکایات سیاست فاروق اعظم رضی اللہ عنہ	۶۳
فتوح سیدنا عثمان رضی اللہ عنہ	۱۳۱	الفصل الثانی فی جنس من مقامات الپیغمبر	۷۵	حکایات گشت حضرت ایشان	۷۵
ابتلاء حضرت ذبی النورین باہل زمان خود	۱۳۲	اشیاء الیہ فی قولہ اشدر علی الکفار	۸۵	رسالہ تہذیب فاروق اعظم رضی اللہ عنہ	۸۵
وجواب اشکالات ایشان کہ برود	۱۳۳	تعمیر بنہم	۸۷	ادلہ الشرح اربعہ	۸۷
دارد کردند	۱۳۴	الفصل الثالث فی جنس آخر من جنس الپیغمبر	۸۷	کتاب الصلوٰۃ	۸۷
آثر حضرت علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ	۱۴۱	وہو المشار الیہ فی حدیث ان الہ جعل	۹۹	کتاب الزکوٰۃ	۹۹
سبب کثرت فضائل سیدنا علی رضی اللہ عنہ	۱۴۲	الحق علی لسان عمر	۱۰۱	کتاب الصیام	۱۰۱
فصل قضایا سیدنا علی رضی اللہ عنہ	۱۴۳	الفصل الرابع فی مکاشفات الفاروق	۱۰۳	کتاب الحج	۱۰۳
بازگشتن آفتاب بعد غروب	۱۴۴	الا اعظم و فراساتہ	۱۰۷	کتاب البیوع	۱۰۷
کلمات حکمت آیات سیدنا علی رضی اللہ عنہ	۱۴۵	خروج عیسی از کوہ حلوان عراق	۱۱۰	کتاب النکاح	۱۱۰
کرامات سیدنا علی رضی اللہ عنہ	۱۴۶	الفصل الخامس فیما انطق اللہ بالفاروق	۱۱۹	کتاب حکام الخلفاء و القضاہ	۱۱۹
بمقتضی مخطی معذرت بودن حضرت علی رضی اللہ عنہ	۱۴۷	من دقائق مقامات اسلوک	۱۳۳	الفرائض	۱۳۳
وطلحہ وزیر رضی اللہ عنہم	۱۴۸	الفصل السادس فی تفتیق الفاروق	۱۳۴	من ابواب شتی	۱۳۴
مسئدہ در غایت عمومی	۱۴۹	رعیتہ علی منوال تربیتہ الہی صلوات اللہ علیہ	۱۴۰	مخات تہذیب فاروق اعظم رضی اللہ عنہ	۱۴۰
خاتمہ الطبع	۱۵۰	الفصل السابع فی بقا و سلسلہ الصحبہ	۱۴۲	رسالہ تصوف فاروق اعظم رضی اللہ عنہ	۱۴۲
ث	۱۵۱	الصوفیۃ المبتدایۃ من النبی صلوات اللہ علیہ	۱۴۳	حقیقت تصوف سیدنا اصل دارد	۱۴۳

اغلاط ازالہ الخفا عن خلاقہ الخلفاء

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۰	۱	بنائی	بنائی	۶۷	۲۶	احب	احب الی
۱۳	۱۳	شعبہ زاد	زاد	۷۵	۱۰	وان لقی	وان لقی
۳۶	۱۹	تشیخ	تشیخ	۸۲	۷۲	فانبعث	فانبعث
۵۷	۱۰	ان تسالہ	ان تسالہ	۱۰۶	۴۱	عمودا	عمودا
۶۳	۲	ان تسالہ	ان تسالہ	۱۲۶	۱۲	عمودا	عمودا

تعمیر بنہم
اشیاء الیہ فی قولہ اشدر علی الکفار
ذم الدنیا و استحباب تعقل و تقوی
الفصل الثانی فی جنس من مقامات الپیغمبر
اشیاء الیہ فی قولہ اشدر علی الکفار
تعمیر بنہم
الفصل الثالث فی جنس آخر من جنس الپیغمبر
وہو المشار الیہ فی حدیث ان الہ جعل
الحق علی لسان عمر
الفصل الرابع فی مکاشفات الفاروق
الا اعظم و فراساتہ
خروج عیسی از کوہ حلوان عراق
الفصل الخامس فیما انطق اللہ بالفاروق
من دقائق مقامات اسلوک
الفصل السادس فی تفتیق الفاروق
رعیتہ علی منوال تربیتہ الہی صلوات اللہ علیہ
الفصل السابع فی بقا و سلسلہ الصحبہ
الصوفیۃ المبتدایۃ من النبی صلوات اللہ علیہ



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله الذي بعث النبا اشرف الرسل واعيا الى اقوام اسبل جعل صحابا له ووراؤه في عهده وخلفاء ومن بعده لنتم
وتعم الرحمة واشهد ان لا اله الا الله وحده واشهد ان محمدا عبده ونبية الذي لا نبي بعده صلى الله وسلم عليه وعلى آله وصحبه جميعين
اما بعد فيكفي فقير حقير ولي الله عفي عنه في دين زمان بدعت شيخ اشكار شد ونفوس عوام لبشبهات ايشان بترت گشت
والكراهل اين اقليم در اثبات خلافت خلفا وراشدین صوان الله تعالى عليه جسم شكوك بهم رسانيدند لاجرم نور تو فرين
در دل اين بنده ضعيف علمي را مشروح و بسو ط گردانيد تا آنکه بعلم اليقين استه شده انبات خلافت اين بزرگوار ان اصلي است از
اصول دين تا وقتي که اين اصل را محکم نگريند چي مسئله از مسائل شريعت محکم نشود و زيرا که اکثر احكامي که در قران عظيم مذکور شده بحال
بدون تفسير سلف صالح بکل آن متوان رسيد و اکثر احاديث خبر و احاديث بيان بغير روايت جماعه از سلف آن زاده استنباط
بمجتهدان ازان تمسک گردد و تطبيق احاديث متعارضه بدون سعي اين بزرگوار ان صورت نگيرد هم چنين جميع فنون دينيه مثل
علم قرارة و تفسير عقايد و علم سلوک بغير آثار اين بزرگوار ان بتاويل نشود و قدوه سلف در اين امور خلفا وراشدین است و تمسک
ايشان باذيال خلفا جميع قران و معرفت قرارة متواتره از شاهه مبتدئي بر سبي خلفا است و قصا يا حدود و احكام فقه و غير آن
همه ترتيب بر تحقون ايشان هر که در شکستن اين اصل سعي ميکند بجهت هم جميع فنون دينيه منجانبه و نيز دانسته شد که بدر السموات
والارض تبارک و تعالي چنانچه سائر شرايع را اولاد در مرتبه کلام لغضي در ازال الازال معين و مقرر گردانيد و اشاره بهمان مرتبه
است آيه کریمه ان عذرة الشهر ليعبد الله انا عشر شهرا في كتب الله يوم خلق السموات والارض حينئذ ليعبد الله
بعد ازان بر قلب مبارک حضرت پيغمبر صلي الله عليه وسلم اجالا تارة و تفصيلا اخري فرود آورد بعد ازان آن حضرت صلي الله
عليه وسلم نضا تارة و اشاره اخري بيان آن فرمودند تا آنکه آنچه بر ادحق بود ظاهر شد و حجة الله قائم گشت و تحليف عبا و بان
اعتقاد او عملا بظهور رسيد هم چنان خلافت خلفا وراشدین اولاد کلام نفسي مقرر شد و در قران عظيم اجالا فرود آيد بعد ازان

در بیان معنی خلافت مآله و خاصه و شرط آن و آنچه متعلق بان است کسب و اولاد بر خلافت ایشان و خلل اختلاف اهل

بر قلب مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق منام تارة و بطریق فراست در تعبیر بیانات صحابه آخری این مجمل
تفصیل گشت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از آن علم شریف لغت و اشارت خبر دادند تا آنکه تکلیف بسیار باستحکام این بزرگوار
اعتقاد و عملاً متحقق شد و در دوره از روی کار برانداخته گشت و اهل قرن اول بوجوب آن بجهان دل عمل کردند و بر خلافت آنچسب
تا آخرین اشاعره تقریر میکنند که خلافت ایشان منحصراً نیست مطلقاً باقیست بلکه امر اجتهادی است که اهل عصر بنا بر اجتهاد
بر آن اتفاق نمودند و بر خلافت آنچسبید همان میکنند که در قرن اول خیف عظیم رفته بطلب و نیا خلافت را از دست حق آن عصبانیت
در بر مسخر اتفاق نمودند استغفر الله من جمیع ما کره الله و نیز دانسته شد که تطبیق در اختلاف علماء در آنکه آنحضرت صلی الله علیه
و سلم استخلاف نمودند یا نه و چه تواند بود و نکته استخلاف کماهی اطلاق کرده میشود و مجسّم و تشبیه شاید بر میگفت بودن عباد
بالتقیاد این جباهه را و کماهی بر مبنی معاده و نزدیک وصیت پلاطین عهد انبیا علیهم السلام در حق تنصیف لفظ استخلاف و ما آن
هر یک معنی را را داده کرده است و آن گفته و مشاهدات صحابه بفظاً حاویث بود و همچنین باطراف لغوی من ذکر معانی مستخرج از
بسیار و مانند آن و تطبیق در میان اختلاف علماء در آنکه خلافت منحصراً علی است یا نه و چه نوع است که جمعی بر آیه اجمالی با حدیثی که
تفسیر آن است مربوط با هم منظور شد منحصراً علی قابل شدند و جمعی آیه را جدا دانستند و حجاب اجمال او را تراشیدند برانداخت و احادیث
را جدا و از طریق بآیه نماندند از احادیث اخبار آحاد بود متفق در معنی اثبات خلافت که قد مشرک است جمعی را نظر بر حدیث
دوون حدیثی افتاد و دانستند که خبر واحد است و جمعی را نظر بر هر دو دفعه و احده افتاد متواتر یا لغوی شناختند و چنانکه نور توفیقین
علم را مبسوط نمود و داعیه ستر آن کتاب تارة و خطا باخس نیز بخاطر نیت اخرج ابن ماجه عن باب رضی الله عنه قال قال رسول الله

صلی الله علیه و سلم اذا لمن آخذ من الامه اذکما فمن کتم حدیثاً فقد کتم ما انزل الله عزوجل فجاء علی ذالک در حق چند درین مسئله
نوشته شد و به ازاله الحقائق عن خلافه اختلافی گشت و بر دو مقصد متقسم کرده آمد **مقصد اول**

در بیان معنی خلافت مآله و خاصه و شرط آن و آنچه متعلق بان است کسب و اولاد بر خلافت ایشان و خلل اختلاف اهل
در میان خویش که خلافت منحصراً بود یا باجتها و مقصد ثانی در آثار خلافت را بر وجه و تداوان اشروع فی التصویب و
توفیق امتک و علی تفصله التوکل و الی کلایته و حفظه کل امر آفوش حسبنا الله و نعم الوکیل و الاحوال و الاقوة الابا بعد العلی العظیم
مقصد اول مشتمل بر فصول چند **فصل اول** در خلافت عامه مسئله در تعریف خلافت هی الریاسة العامه فی التمسک

الاقامة الدین باخبار العلوم الدیئیه و اقامه ارکان الاسلام و القیام بالجماد و ما يتعلق به من ترقیب الجیوش و العسکری
التقائیه و اعطایه من العلی و القیام بالقضایه و اقامه الحدود و رفع الظالم و الامر بالعرف و النهی عن النکر نیا به
عن النبی صلی الله علیه و سلم تفصیل این تعریف آنکه معلوم بالقسط است از ملت محمدیه علی صاحبها الصلوات و التسلیمات
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون بیعت شدند برای کافه خلق الله با ایشان معامله ما کردند و تصرّفها نمودند و برای
هر معامله کتوب تعیین فرمودند و اینها هم عظیم و در هر معامله مبذول داشتند چون آن معاملات را استقرائیم و از جزئیات کلیات
و از کلیات کلی واحد که شامل همه باشد انتقال کنیم جنس علی آن اقامت دین باشد که متضمن جمیع کلیات است و تحت وی
اجناس دیگر باشند یکی از آن اجار علوم دین است از تعلیم قرآن و سنت و تذکیر و مواعظ قال الله تعالی

در بیان معنی خلافت مآله و خاصه و شرط آن و آنچه متعلق بان است کسب و اولاد بر خلافت ایشان و خلل اختلاف اهل

هو الذي بعث في الامم رسولا منهم ليمولوا عليهم آياته وليذكروا نعمته التي انعمت عليهم ولعلهم يحذرون
 صلى الله عليه وسلم بعد ميكر وند سخا به را بنذ كير و موغلت - و دیگر اقامت ارکان اسلام است زیرا که مستغنی شد که آنحضرت
 امامت صحیح و اعیاد و جماعت خود میگرد و نذ و نصب ایام در هر محلی میفرمودند و اخذ زکوة و صرف آن بر مصارف می نمودند و عمال
 را برای این معنی منصوب می ساختند و هم چنین شهادت بر هلال رمضان و هلال عید می شنیدند و بعد ثبوت شهادت حکم
 به صوم و فطر میفرمودند و حج را خود اقامت نمودند و سال نهم که حضور شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مکة متخلف
 حضرت ابوبکر صدیق را فرستادند تا اقامت حج نماید و قیام آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجای و نصب امر او بعثت جیوش و
 سرایا و قیام آنحضرت بقضا و خصومات و نصب قضاة در بلاد اسلام و اقامت حدود و امر معروف و نهی منکر استغنی
 از آنست که به تنبیه احتیاج داشته باشد چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر فتنه اعلی انتقال فرمودند و واجب اقامت
 دین بهمان تفصیل که گذشت و اقامت همین معروف افتاد بر نصب شخصی که اهتمام عظیم فرماید درین امر و ثواب را بافاق فرستند
 و بر حال ایشان مطلع باشد و ایشان از امر می تجاوز نکنند و بر حسب اراده می جاری شوند و آن شخص خلیفه آنحضرت باشد
 و نائب مطلق می پس از کلمه ریاست عامه بر آید نزد علماء مسلمین که بتعلیم علوم دینی مشغول شوند و قضاة امضا را و امور
 که با هر خلیفه اقامت این معنی نمایند و در عصر اول موغلت و تذکر ضمیمه خلافت بود قال صلی الله علیه و سلم لا یقین الا امریکم
 او ما مورث او و خیال و از لفظ فی التصدی لاقامته الدین بر آید شخصی که ریاست و غلبه بر اهل آفاق پیدا کند و تصدی شود
 اخذ باج را من غیر و جبر شرعی مثل ملوک جابرة متغلبه و از لفظ تصدی بر آید شخصی که قابلیت اقامت دین بر وجه اکمل داشته
 باشد و افضل اهل زمان خود بود لیکن بالفعل از دست می چربی ازین امور نه بر آید پس خلیفه مخفی و غیر منصور و غیر متسلط خواهد
 بود و قید نیاید عن النبی صلی الله علیه و سلم بر می آرد و از مفهوم خلیفه انبیا هر چند در قرآن عظیم حضرت داود را علیه السلام خلیفه
 گفته شد زیرا که سخن در خلافت آن حضرت است صلی الله علیه و سلم و حضرت داود و خلیفه الله بودند لهذا حضرت ابوبکر صدیق رضی
 الله عنه با هم خلیفه الله و فرمودند که مرا خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم بنمید باشد مسئله واجب بالکفایه است بر
 مسلمین الی یوم القیامة نصب خلیفه مستجمع شروط پنجند وجه یکی آنکه صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بنصب خلیفه تعیین
 او پیش از وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم متوجه شدند پس اگر از شرع واجب نصب خلیفه ادراک نیکردند برین امر خلیفه مقدم
 نمی ساختند و این وجه اثبات دلیل شرعی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم می نماید بر وجه اجمال و وجه آنکه در حدیث وارد شده
 من مات و لم یتبعه شیء مات میتة جاهلیة یعنی هر که میرود حال آنکه نیست در گردن او سبب خلیفه مرده است بزرگ جاهلیت
 و این نص شرع است تفصیلا سوهم آنکه خدا تعالی جبار و قضا و احیاء علوم دین و اقامت ارکان اسلام و دفع کفار از سر
 اسلام فرض بالکفایه گردانید و آنهم بدون نصب امام صورت نگیرد و مقدمه اجب است کبار صحابه برین وجه تنبیه نمود
 اند مسئله در شروط خلافت - واصل درین مسئله آنست که معنی خلافت چنانکه گذشت متضمن است احیاء علوم دین
 و اقامت ارکان اسلام و امر معروف و نهی منکر و قیام با هر جهاد و قضا و اقامت حدود و راس بر وجه شرط هر یکی ازین امور
 باشد شرط خلافت است و زیاده از این شرطی دیگر مقتضای حدیث مستغنی و آن قریشیت است چون این اصل استند سخن

در هر حال مستحب است

ایشان فهمیده ظن قومی در بر مسئله بهم رساند کافی است و تحقیق آنست که احبار تفسیر قرآن نیز تفسیرین علوم چنگانه میسر نیست
 لیکن معتبر انجا عادت اسباب نزول و مناسبه دست و آثار سلسله در باب تفسیر و حفظ و قوت فهم سابق و سابق و توجیه و
 مانند آن در علم تفسیر قیاسی باید کرد و جمیع فنون دینیه را داشته اعلم - و در زمان صحابه اکثر این شروط لازم نبود همین معرفت
 قرآن و حفظ سنت در کار می شد زیرا که عربیت زبان ایشان بود و تفسیر تعلم نحو نفهم کلام عربی می رسیدند و هنوز احادیث متعارضه
 ظاهر شده اختلاف سلف پدید نیامده بود - و از آنجمله آنست که قریشی باشد باعتبار نسب آبا و خود زیرا که حضرت ابو بکر صدیق
 صفت کردند انصار از خلافت باین حدیث که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده اند الایمته من قریش و ابو هریره و
 جابر روایت میکنند الناس یبعثون لقریش یعنی بدان نشان این عمر روایت میکنند لا یرزق الا من قریشی یعنی بقریش
 ایشان و معاویه بن ابی سفیان روایت میکنند ان هذا الامر فی قریش لایعاید بهم احد الا کتبه الله علی وجهه ما قاموا الدین
 و غیر این طرق دیگر هم این حدیث را ثابت است بجهت اختصار برین قدر گفتا نمودیم و اختلاف کرده اند در اشراط
 کتابت جمعی اثبات آن کرده اند بملای خطبه آنکه بسیاری از امور دینیه موقوف است بر معرفت خط از علم کتابت سنت انشا
 احکام فاما بعد بعضی رو کرده اند آنرا باینکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقی بودند و حق آنست که بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 درین امر قیاس نمیتواند و دیگری را الیوم معرفت دین موقوف است بر شناختن خط و بسیار از مصالح منوط بنوشتن باجمله
 چون این شروط در شخص موجود باشد مستحق خلافت شود و اگر او را خلیفه سازند و خلافت را برای او عقد کنند خلیفه را
 شود و غیر مستجمع این شروط را اگر خلیفه سازند ساعیان خلافت او عاصی گردند لیکن اگر تسلط باید حکم او فیاو اوفق الشرع
 باشد برای ضرورت که بر دشمن او از مسند خلافت اختلاف امت پیدا کند و مرج و مرج پیدا آرد مسئله در طرق انعقاد
 خلافت - انعقاد خلافت بچهار طریق واقع شود - طریق اول بیعت اهل حل و عقد است از علماء و قضاة و امراد و جوه ناس که
 حضور ایشان متیست شود و اتفاق اهل حل و عقد جمیع بلاد اسلام شرط نیست زیرا که آن مستغنی است و بیعت یکد و کس فائده
 ندارد زیرا که حضرت عمر در خطبه آخر خود فرموده اند من بایع رجلا علی غیر مشورۃ من مسلمین فلا یبایع هو الذمی بالیسیر
یعنی چنانکه یقینا و انعقاد خلافت حضرت صدیق بطریق بیعت بوده است طریق دوم استخلاف خلیفه است مستجمع شروط
را یعنی خلیفه عادل مقصداً و بیعت مسلمین شخصی را از میان مستجمعین شروط خلافت اختیار کند و جمیع نمای مردان را و نص کنند
باستخلاف و بیعت نماید با اتباع و می پس این شخص میان سائر مستجمعین خصوصیتی پیدا کند و قوم را لازم است که همان شخص
را خلیفه سازند انعقاد خلافت فاروق بهین طریق بود و طریق سوم شورا می است و آن است که خلیفه شایع گرداند خلافت
را در میان جمعی از مستجمعین شروط و گوید از میان این جماعه هر کرا اختیار کنند خلیفه او باشد پس بعد موت خلیفه نشاء کردند
و یکی را تعیین سازند و اگر بر اینو اختیار شخصی را یا جمعی را تعیین کند اختیار همان شخص یا همان جمیع معتبر باشد و انعقاد خلافت
ذمی النورین بهین طریق بود که حضرت فاروق خلافت را در میان شش کس شایع ساختند و آخر عبد الرحمن بن عوف برا
تعیین خلیفه مقرر شد و وی حضرت ذمی النورین را اختیار نمود و طریق چهارم استیلاست چون خلیفه میرد شخصی متصدی
خلافت گردد و بغیر بیعت و استخلاف و همه را بر خود جمع سازد با تیلان قلوب یا بقهر و نصیب قبایل خلیفه شود و لازم گردد بر مردم

اینست که قریشی است

مسئله در طرق انعقاد خلافت
 انعقاد خلافت بچهار طریق واقع میشود
 ۱- بیعت اهل حل و عقد
 ۲- استخلاف
 ۳- شورا
 ۴- استیلا

اتباع فرمان او در آنچه موافق شرع باشد و این دو نوم است یکی آنکه مستولی مستعجم شرط باشد و تصرف منازعین کند بصلح و تدبیر از غیر از کتاب مرقوم و تقسیم جائزست و انصاف و خلافت معاویه ابن ابی سفیان بعد حضرت مرتضی بعد صلح امام حسن مهین بود و دیگر آنکه مستعجم مشروط باشد و تصرف منازعین کند بقابل از کتاب محترم و آن جائز نیست و فاعل آن عامی است لیکن واجب است قبول احکام او چون موافق شرع باشد و اگر مخالف او اخذ زکوة کند از ارباب اموال ساقط شود و چون قاضی او حکم نماید نماند گرد و حکم او و همراه او جبار و مستور اگر و این انعقاد بنا بر ضرورت است زیرا که در غزل او قاضی نفوس مسلمین ظهور هر چه و مرجع شدیدی است از آنکه در تعیین معلوم نیست که این شده اید منفی شود بصلح یا نه بحکم که دیگری بر تر از اول غالب شود پس از کتاب مرقوم که قبح او مشتبه است چرا باید که در مسئله که موهوم است و محمل و انعقاد خلافت عبدالملک بن مروان و اول خلفای بنی عباس پس نوع بود و اگر شخصی متصرف باشد در زمان خود بشرط خلافت یا جمعی هستند متصرف بشرط خلافت و این شخص افضل است نسبت منعقد نشود خلافت او بغیر یکی از طرق مذکوره زیرا که تصفی که می دارد بدون تسلط یا بیعت خلافت منقطع نگردد و فتنه ساکن گردد و آنگاه اجامه از صحابه انتقال آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر فریق استعلام با ورت کردند بیعت حضرت صدیق و آنکه تا نمودند بر افضلیت او و اهل علم حکم کرده اند و آنکه خلافت حضرت مرتضی بعد از طریق از طرق مذکوره واقع شد متفقنای کلام اکثر آنست که بیعت مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند خلیفه شدند و اکثر آنها همی حضرت مرتضی که با بل شام نوشته اند شاید این معنی است و جمعی گفته اند که بشوری انعقاد خلافت ایشان شد زیرا که مشوره استقرار یافت بر آنکه خلیفه عثمان باشد یا علی چون عثمان نماند علی متعین شد و آنکه مانیه در ذیل این مسئله گفته باید فهمید اینجا سوالی متوجه می شود و تقریرش آنکه تو قائلی آنکه خلافت حضرت شیخین نبض بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس انعقاد خلافت صدیق بیعت اهل قبل و عقد و خلافت فاروق با استخوان بر قول تو چگونه درست آمد جواب گویم معصومان است که نبض آنحضرت صلی الله علیه و سلم لازم شد خلیفه ساختن حضرت صدیق و فاروق در زمان مخصوص و ایشان متوجه شدن و عقد خلافت برای ایشان بسبب و همثال امر ایشان نمودن در آنچه متعلق است بخلیفه لیکن وجود خلافت بالفعل بیعت اهل قبل و عقد بود یا با استخوان مثل آنکه نماز فرض شد بر زید در کلام ازلی و نبض شارع و تعلق مکرم و جواب بالفعل منوط گشت بدخول وقت پس باعتبار حکمت اسباب علل نسبت کرده میشود و انعقاد خلافت را بیعت اهل قبل و عقد یا با استخوان و همچنین با تعیین مبدعیم که شارح علیه الصلوٰه و السلام نفس فرموده است آنکه امام بعد در امان قیامت موجود خواهد شد و می خدا شد و عند رسول امام حق است و پسر خواهد کرد زمین بالعدل و انصاف چنانکه پیش از وی پر شده باشد بجهت و ظلم پس این کلمه فاده فرموده اند استخلا امام بعد را واجب شد اتباع وی در آنچه تعلق بخلیفه دارد چون وقت خلافت او آید لیکن این معنی بالفعل نیست گزردیم و در امام بعد بیعت با او میان رکن و مقام باز مشوره قوم برای حضرت صدیق یا خلیفه ساختن صدیق حضرت فاروق را برای خود و عزم کردن عبدالرحمن بن عوف برای ذمی النورین ستم آن نیست که اینجانیستی نباشد بلکه ظاهر آنست که این بنده گان نفسی با اشارتی از شارع دست آویز خود ساخته اند و مشهور شد در میان مردم نسبت با ایشان چنانکه گویند ابوحنیفه این را واجب ساخته و شامی این را واجب نموده است یا گویند حضرت فاروق این را حلال گردانید و موهوم تفصیل این سخن با سوم است ازین رساله و الله اعلم مسئله در میان آنچه بر خلیفه واجب است از امضای مصالح مسلمین اصل و درین مسئله نظر کردن در معنی

این در وقت خلافت
 از آنکه در تعیین معلوم نیست که این شده اید منفی شود بصلح یا نه بحکم که دیگری بر تر از اول غالب شود پس از کتاب مرقوم که قبح او مشتبه است چرا باید که در مسئله که موهوم است و محمل و انعقاد خلافت عبدالملک بن مروان و اول خلفای بنی عباس پس نوع بود و اگر شخصی متصرف باشد در زمان خود بشرط خلافت یا جمعی هستند متصرف بشرط خلافت و این شخص افضل است نسبت منعقد نشود خلافت او بغیر یکی از طرق مذکوره زیرا که تصفی که می دارد بدون تسلط یا بیعت خلافت منقطع نگردد و فتنه ساکن گردد و آنگاه اجامه از صحابه انتقال آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر فریق استعلام با ورت کردند بیعت حضرت صدیق و آنکه تا نمودند بر افضلیت او و اهل علم حکم کرده اند و آنکه خلافت حضرت مرتضی بعد از طریق از طرق مذکوره واقع شد متفقنای کلام اکثر آنست که بیعت مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند خلیفه شدند و اکثر آنها همی حضرت مرتضی که با بل شام نوشته اند شاید این معنی است و جمعی گفته اند که بشوری انعقاد خلافت ایشان شد زیرا که مشوره استقرار یافت بر آنکه خلیفه عثمان باشد یا علی چون عثمان نماند علی متعین شد و آنکه مانیه در ذیل این مسئله گفته باید فهمید اینجا سوالی متوجه می شود و تقریرش آنکه تو قائلی آنکه خلافت حضرت شیخین نبض بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس انعقاد خلافت صدیق بیعت اهل قبل و عقد و خلافت فاروق با استخوان بر قول تو چگونه درست آمد جواب گویم معصومان است که نبض آنحضرت صلی الله علیه و سلم لازم شد خلیفه ساختن حضرت صدیق و فاروق در زمان مخصوص و ایشان متوجه شدن و عقد خلافت برای ایشان بسبب و همثال امر ایشان نمودن در آنچه متعلق است بخلیفه لیکن وجود خلافت بالفعل بیعت اهل قبل و عقد بود یا با استخوان مثل آنکه نماز فرض شد بر زید در کلام ازلی و نبض شارع و تعلق مکرم و جواب بالفعل منوط گشت بدخول وقت پس باعتبار حکمت اسباب علل نسبت کرده میشود و انعقاد خلافت را بیعت اهل قبل و عقد یا با استخوان و همچنین با تعیین مبدعیم که شارح علیه الصلوٰه و السلام نفس فرموده است آنکه امام بعد در امان قیامت موجود خواهد شد و می خدا شد و عند رسول امام حق است و پسر خواهد کرد زمین بالعدل و انصاف چنانکه پیش از وی پر شده باشد بجهت و ظلم پس این کلمه فاده فرموده اند استخلا امام بعد را واجب شد اتباع وی در آنچه تعلق بخلیفه دارد چون وقت خلافت او آید لیکن این معنی بالفعل نیست گزردیم و در امام بعد بیعت با او میان رکن و مقام باز مشوره قوم برای حضرت صدیق یا خلیفه ساختن صدیق حضرت فاروق را برای خود و عزم کردن عبدالرحمن بن عوف برای ذمی النورین ستم آن نیست که اینجانیستی نباشد بلکه ظاهر آنست که این بنده گان نفسی با اشارتی از شارع دست آویز خود ساخته اند و مشهور شد در میان مردم نسبت با ایشان چنانکه گویند ابوحنیفه این را واجب ساخته و شامی این را واجب نموده است یا گویند حضرت فاروق این را حلال گردانید و موهوم تفصیل این سخن با سوم است ازین رساله و الله اعلم مسئله در میان آنچه بر خلیفه واجب است از امضای مصالح مسلمین اصل و درین مسئله نظر کردن در معنی

خلافت و دستن مقدّمات اقامت دین که بغیر آن اقامت دین متصور نشود و عطاآت او که بدون آنها علی اکمل وجه تحقق پذیرد
 واجب است بر خلیفه نگاه داشتن دین محمدی صلی الله علیه و سلم بر صفتی که نسبت مستفیضه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت
 شده و اجماع سلف صالح بر آن مستند گشته بانکار بر مخالف و انکار بر آن وجه تواند بود که قتل کند مرتدین و زنا و قه را و زجر نماید
 مبتدعه را و دیگر اقامت ارکان اسلام نمودن از جمعه جماعات و زکوة و حج و صوم بآنکه در محل خود بنفس خود اقامت نماید و
 مواضع بعیده ائمّه مساجد و مصدقانرا نصب فرماید و امیرالمؤمنین نماید و احیاء علوم دین کند بنفس خود قدری که تیسر شود و
 مقرر سازد مدرسین را در هر بلدی چنانکه حضرت عمر رضی الله عنه عبد الله بن مسعود را با جماعه در کوفه نشاند و معقل بن یسار و عبد
 بن معقل را به بصره فرستاد و فیصل کند میان اهل خصوصت یعنی قضا کند در دعاوی و نصب قضاة نماید برای آن و نگاه دارد
 بلاد اسلام را از شرکفار و قطاع طریق و متغلبان و حسد نامی دارا اسلام را با فواج و آلات جنگ مشغول سازد و جهاد نماید
 با اعداء الله ابتداء و در فعا و ترتیب و بدجوش را و فرض ارزاق کند برای مقایله و اخذ جزیه و مخرج قسمت آن نیز بر غزاه
 بعمل آرد و تقدیر عطایای قضاة و مفتیان و مدرسان و عظام و ائمّه مساجد با جهاد خود نماید بغیر اسراف و تبذیر و تاب گیرد
 در کار با ائمه عدول را و اهل نیکوایی را و همیشه در مشارت امور تصفح احوال رعیت و افواج و امر را بر انحصار و جوش غزاه
 و قضاة و غیر ایشان مقید باشد تا خیانتی و حیفی در میان نیاید و سپردن کارهای مسلمین بکفار اصلا درست نیست حضرت عمر این
 امر بنی شدید فرموده اند اخرج شیخ الشیوخ العارف السهروردی قدس سره فی العوارق عن وثیق الرومی قال کنت ملوکا
 لعمرفکان یقول لی ائمتکم فانک ان ائمتکم استعنتت بک علی ائمتهم لعلین فانه لاینبغی ان استعین علی ائمتهم بک لعلین استعنت
 قال فابیت فقال عمر لا اکره فی الدین فلما حضرته الوفاة اذ بحقیقی فقال اذ بیبت حیث شدت این است بیان آنچه واجب است بر
 خلیفه بطریق اختصار و ایجاز مسلمیه در بیان آنچه بر رعیت واجب است از طاعت خلیفه لازم است بر مسلمین چه
 امر فرماید خلیفه از مصالح اسلام و از آنچه مخالف شرع نباشد خواه خلیفه عادل باشد خواه جائز و اگر قوم در مذاهب فروع مختلف
 باشند و خلیفه حکم فرماید بامری که مجتهد فیه است غیر مخالف کتاب سنت مشهوره اجماع سلف و قیاس علی بر اصل واضح الثبوت
 لازم است سخن او شنیدن و بمقتضای قضا و ادرفتن بر خد موافق ندیب محکوم علیه نباشد و حرام است خروج بزر سلطان بعد از آنکه
 مسلمین بر او مجتمع شدند مگر آنکه کفر بواج از وی دیده شود و اگر چه آن سلطان ستم شریک نباشد و خروج بر خلیفه بلبه نوع تواند
 بود کی آنکه خلیفه کافر شود و بانکار ضروریات دین و العیاذ بالله در مقصود واجب است خروج بر او و قال باومی داین
 قتال اعظم انواع جهاد است تا اسلام متلاشی نگردد و کفر غالب نشود دیگر آنکه خروج کند برای تهیب اموال و قتل نفوس تحلیل
 خروج بغیر تاویل شرعی سیف را حکم سازد نه قانون شرع را و حکم این جماعه حکم قطاع طریق است دفع کردن ایشان از مهم
 متفرق ساختن جماعه ایشان را واجب است استسوم آنکه خروج کند بنیت اقامت دین و تقریر کند در خلیفه و احکام او شبهه را پس آن تاویل که
 باطل باشد قطعاً هیچ اعتبار ندارد و مانند تاویل اهل روت و دمانین زکوة در زمان صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه و معنی قطعیت
 بطلان تاویل آن است که مخالف نص کتاب یا سنت مشهوره یا اجماع یا قیاس حلی واقع شود و اگر آن تاویل مجتهد فیه است
 نه قطعی البطلان آن قوم بقا باشد و در زمان اول حکم این قوم حکم مجتهد خطی بود ان اخطأ فله اجر چون احادیث منع یعنی

بونی الامم الذین
 بآدم و طلع نزلت
 بیست و نهم
 بیست و نهم
 سلطان کعبه
 بیست و نهم

تشیخ میمان آنچه از آن میسر است پس نصیب بنیامبر گشته و بنیامبر مستطاب علیه السلام قبل از میا شریف آن بر شوی
بیاستند بر عیون از وجه و سببیت و انبیا آن معانی با دست خدا تمام ساخته اند و تحقیقت آن همه را علم است و بنیامبر
بت آن بینه از جوارح بنیامبر شده اند که بر حسب ذرات خاصه آنست که از عطفه در نامی که نصیب آنست مستطاب علیه السلام
هم در خصوص ایشان است در قرآن عظیم حدیث قدسی است و سر انجام نمودن آن حضرت مستطاب علیه السلام و صلوات
در آنست که در سوره سجاد و سوره قمران کثیره اخبار فرموده باشند تا آن همه کارها را در جریده اعمال حضرت بنیامبر مستطاب علیه السلام
مردم کرده و در ایشان شرف رسالت حاصل نموده باشند که آیه ذریکتم الله فی لؤلؤیه و مشکیه فی
الکیمیل کنایه از آنست که این بیهوشی نیز شاید آنست این اینه نظر الی اهل الارض قوتی غیر شریف و تعجب الالباب
یعنی اهل کتب و اول امامان کتبات و ابلیس که رواد علم و این نصیب همان میانه که حضرت داود علیه السلام با نفسی است
منسوب نامی مسجد اقصی گشته و آنکار از دست ایشان سر انجام نیافت لاجرم نزد می را طلب کردند که بدست وی تمام شود
و بعلت آنکه وی حسن است از حسنات ایشان در جسد و اعمال حضرت داود ثبت گردید و داود بانی مسجد اقصی است
سیوم آنکه قدرت امر طبرست و نفوس بنی آدم مجبور بر سباع بود و شیطان در بنی آدم جاری است بحر می الدم چون غلظت
را این شخص مستقر شود احتمال دارد که جوهرش گیرد و در منافذ خلقت تهاون حیرت بعمل آرد و ضرر این خلقت در امت مرحوم
است باشد از ضرر آنکه استخلاف وی و این احتمال کثیر القوم است نمی بینی که با دشمنان همه الا ماشاء الله درین جمله
الوقار است و آدمی شود تا وقتی که این احتمال بر انداخته نشود بوعده الهی با باد صافی که نزدیک حصول آنها جورده تهاون
استغنی عادی گردد و وطن قومی بعد از قیام خلیفه با مرگت بطور رسد استخلاف این شخص خیر محتمل نباشد و نفوس بنی آدم با قیام
او اطمینان پیدا نکنند و کسیکه مرشد خلق گردد و مرئی ایشان در علم ظاهر و باطن محتمل که در علم و حال خود غلط کرده باشد
و دیگران بعضی قرآن متسک شده همان غلط را رواج داده باشند و ما حسن باقیل است ای بسا اطمینان و عدم را می
پس ببردستی نشاید و او دست ما اعتماد بر علم و حال شخصی بحدیث سنن صادق مصدوق و اشارات او حاصل شود
کارنا تمام است پس خلافت کامله همانست که در توفیق بصاحبان داشته باشیم معنی شارح و اشارات او و خلافت با ما آنکه بجز
عدالت خلیفه و علم او اکتفا کنیم چون اینست نکته همین شد نحو در تفصیل نمائیم از جمله لوازم خلافت خاصه آنست که خلیفه
از مهاجرین اولین باشد و از حاضران حدیثه و از حاضران نزول سوره نور و از حاضران دیگر مشایخ عظیمه مثل بدر و
که در شرح تنویر ایشان آن مشاهد و وعده و بخت برای حاضران آنهاستغنی شده اما آنکه از مهاجرین اولین باشد
از انجبت مطلوب است که فدای تعالی در شان مهاجرین اولین میفرماید اِنَّ الَّذِیْنَ یَقِیْلُوْنَ یَا مَعْظَمِیْنَ ۱۱ بعد از آن فرمود
الَّذِیْنَ اٰوَوْا مِنْ دِیَارِکُمْ یَعْرِضُوْنَ ۱۲ بعد از آن فرمود الَّذِیْنَ اِنْ عٰمَلْتُمْ فِی الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَ اٰتَوْا الزَّکٰوةَ وَ اٰخَرُوْا
بِالْمَقْصُوْدِ وَ هُمْ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ لٰكِنٌ ۱۳ حاصل معنی این آیات آنست که در باب مهاجرین اولین که اذن قتال برای ایشان
داوه شد تملین بنماید که اگر ایشان از آنکین در ارض میسر گردیم اقامت صلوة کنند و ایتا زکوة نمایند
و امر بکردن و نمی منکر بعمل آرند و نمی منکر مشاغل است اقامت چهار ازیر که هشتم منکرات کفر است و هشتمی قتال در

این حدیث در کتاب
 شرح صحیح بخاری
 در باب بیان
 فضیلت اهل بیت
 علیهم السلام
 آمده است
 در حدیثی که
 در آنجا آمده است
 که این حدیث
 در کتاب
 شرح صحیح بخاری
 در باب بیان
 فضیلت اهل بیت
 علیهم السلام
 آمده است

الله بن لا یجوز بکلمة الخلافة و هو و ابو و رسول الله عز و جل
 خلافت آنست که خلیفه بشری نیست باشد یعنی بر زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذشته باشد که فلان شخص مخصوص است
 او بغیر تعلق شرط از اهل بیست است و عاقبت حال او نجات و سعادت است زیرا که این بشارت افاد و سفیر باید قطعاً سعادت این شخص
 ایران او و تقدیری او در آخر حال و آخر حال خلفای ما بر خلافت بود و ایشان در حالت خلافت از عالم گذشته اند و افاد میفرماید
 خلفا قریب من البقین که فعال او در سایر عمر خیر باشد و ایشان محبت باشند از سعاصه و عامل بطاعت اگر چه
 معتقدند مرکب کبیره پیش اهل سنت و جماعت جائز قلیل الوجود است لیکن اینجا تمسین عظیم و بدیشید بد لازم می آید و تلمیذ و تالیف
 حضرت صلی الله علیه و سلم شنی است و بشارت خلفای راجع به جنت است و از رسیدن بوجوه که احتمال خلافت آن نمائند او را اجاباً
 در آیات مناقب مهاجرین و حضر مدینه و حبش العسرة و غیر آن در اجاب و مناقب مطلق صحابه مناقب نیز آن است که در آن حدیث
 دارد و ثانیاً در ضمن عشره مبشره من سعید بن زید و ثالثاً برای خلفای شش عن ابی موسی و جابر و غیر ما و رابعاً برای شصتین مرتبه
 بن سعید ندی و این مسوود و خاصاً از ادی و شری از جماعه کثیر از جمله صدیق و عثمان رضی فی الجنة و در کتابستان فی الجنة
 و از لوازم خلافت خاصه آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفس فرماید که می از طبقه علیا است است از صدیقین یا شهادت
 و صالحین و محدثان نیز شقیق سعیدین است و بیک اعتبار داخل در حدیثی با بیان علودرجه او در بیست فرموده باشند و این لازم
 بودن شش است از طبقه علیای است یا رای او موافق باشد با وجوه و آیات کثیره بر ذوق رای او نازل شده و با و بمعنی نیز لازم بود
 شخص است از طبقه علیا یا بتواتر ثابت شود که سعیدت او در عبادات و تقرباتی باشد که است از سیرت سایر مسلمین و متملی باشد بخسار
 مرضیه و صفات علییه و احوال حسنیه و کرامات قویه یعنی خیراتی که امر در با هم طریقه صرفیه میگیرد و صاحبیت القلوب و تجرد
 در کتب خویش بیان کرده اند و هر سلسله را با احادیث و آثار حکم نموده و این نیز لازم صدیقیت و شهادت است و این معنی در طبقه
 آن مطلوب است که ریاست ظاهر او مفروض باشد بر است باطن و نشانه کامل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بداند و در عبادت او
 قال الذین معاه اشد اه على الكفر رتقا و بیده هم زهم و کما سجدت لک فقل من الله و رضوا اناسیتهم
 فی و حقهم من اثر الشجر و در عبادت محبتهم و محبتهم اذکله علی المؤمنین آیتة علی الکفرین
 داخل شود و ثبوت این معنی برای خلفا از ضروریات دین است و ثابت با احادیث بسیار از جمله حدیث ابی هریره و این رسول الله
 صلی الله علیه و سلم کان علی جرحه و ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحة و الزبیر فخرتک الشجرة فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ایداً فما علیک الایچی او صدیق او شهید یا خرج الحدیث المسلم و الترمذی و حدیث انس این رسول الله صلی الله علیه و سلم صدقاً
 و ابو بکر و عمر و عثمان و حجت بهم فقال اثبت احداً را و صریح بر علیه فانما طلیک نبی و صدیق و شهیدان اخرجیه البخاری و ابوداؤد
 و الترمذی و از جمله حدیث عثمان بن عفان مثل حدیث انس فی آخره شهید بود رجال اخرجیه النسائی و از جمله حدیث ابی هریره و انک
 ابابکر اول من یعمل الجنة من امتی اخرجیه ابوداؤد و حدیث جابر با ابابکر اعطاک الله الرضوان الاکبر فقال بعض القوم
 ما الرضوان الاکبر یا رسول الله قال سجدی الله لیسجد و فی الاخرة عاتمة و یعمل لابی بکر فانتبه اخرجیه الحاکم و ترمذی فی الجنة
 و الحق مع الحاکم و حدیث عبدالله بن عمران رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لابی کرانت صاحبی علی الخوض صاحبی

في الخبر واذ انجمله حديث جعل الله الحى على اسنان عمرو بن لقيه برواية ابن عمرو بن ابي ذر وعلی بن ابی طالب وحدث لعدکان
 فيما كان مسلماً من الامم ناس محمد ثون فان يكن في امتي احد فانه عمر برواية ابی هريرة وعائشة وشبهه بالست حديث
 عقبة بن عامر لو كان بعدى نبی لكان عمر بن الخطاب وحدث والذي نفسي بيده ما ليك الشيطان فجاء الاسك فجا غير
 فحكيت از حديث سعد بن ابی وقاص وابی هريرة وعائشة ويزيد بن اسلم وحدث موانقت فاروق باوصى ابی از وروایت عمر
 و ابن عمرو بن مسعود واذ انجمله حديث هذا سيد الكهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين از وروایت
 علی بن ابی طالب ولس واذ انجمله وحدث ان اهل الدرجات السنية كسراهم من شتمهم كما ترون النجم الطالع في افق السماء
 وان ابابكر وعمر منهم والتمها اخرجه الترمذي وابن ماجه وحدث الاستحي ممن يستحي منه اللائكة يعني عثمان اخرجه مسلم
 وحدث كل نبي رقيق ورفيعي في الجنة عثمان اخرجه الترمذي وحدث اما ترضى ان يكون مني بمنزلة بارودان من موسى
 بروایت سعد بن اشبه وقاص وجابر وغيرهما وحدث لا عطين الراية عذرا جلا يحب الله ورسوله وحدثه رسول الله ورواه
 جماعة من الصحابة وقال علی عن النبي صلى الله عليه وسلم ان لكل نبي سبعة تجار قبار وحدثت انا اربعة عشر قال اما ورواه
 وحفص وشجرة والبوكر وغيرهم ومصعب بن عمير وبلال وسلمان وعمار وعبد الله بن مسعود والبودر والمقداد ورواه الترمذي وباراه از
 سيرت مرسية خلفاء اربعة كبقيل مستفيض الضعی ثابت شده وفضل آينه نقل خراسم كرو واز لوازم خلافت خاصه
 آنست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم باخليفه معانله فرمايد مرات بسیار وكرات بشمار چنانكه امير با منتظر الاماره معانله
 ميكنند قولاً وفعلاً وبعينى بچند وجه تواند بود وكي آنكه استحقاق خلافت او بيان فرمايد وفضائل او باعتبار معانله بايست
 ذكر كند ووم آنكه اظهار رسنه مايد قرآن بسیار چنانكه فقهار صحابه بدانند كه لو كان مستخلفاً لا استخلف فلانا و بدانند كه
 آنحضرت انبأ الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فلان و يكون توتى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض و آنچه از اين باب
 باشد سوم آنكه در حيات خود اين شخص را بكار ماى كه متعلق بنفس مبارك آنحضرت است صلى الله عليه وسلم من حيث النبوة امر
 فرمايد وبعينى در خلافت خاصه از آنحضرت مطلوب است كه در ثوب بخلافت خليفه از جهت شرع بهم رسد و حضرت شيخين چون میخواهند
 كه شخصى را بكار ماى كه تعلق بخلافت داشته باشد امر كنند فخص مسينمودند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين شخص را كاهى
 متولى امرى ساخته اند از امور مسلمين اگر مى يافتند مضامى غربت مي فرمودند و الاموقوف ميدانند و اين فخص محمد
 تواند رسیده است انشاء الله تعالى باره ازان و فصل آينده بيان كنيم و نیز قيام اين شخص با موردين نسبت كرده شود
 با آنحضرت صلى الله عليه وسلم چنانكه منسوب ميشود و فعل با مرد در مثل بنى الاميره المدينه اما بيان كردن آنحضرت صلى الله عليه
 وسلم حال خلفار باوصافى كه حسن خلافت بان حاصل گردد پس مستفيض شده است در بيان مناقب جماعه از اخلاص صحابه و غير
 تنها نيز و اين بيان آنحضرت بمنزله اجازت روايت حديث و اجازت تدريس علم و فتاوى است چنانكه اليوم علماء جمعي را خلافت
 خود بر مى گزینند و نص مينمايد باستحقاق آن شخص خاص آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين منزلت را بفضلا صحابه و كبراء ايشان
 تنويه فرموده اند از انجمله حديث ابى سعيد خدرى قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارحم امتى بها ابو بكر و اقولهم فى
 دين الله عمر و اصدقهم جيار عثمان و افضاهم على بن ابى طالب و اخرجه ابو عمر فى اول الاستيعاب و حديث شيخ من الصحابة

حديث
 ما كان مسلماً
 من الامم ناس

حديث
 ان ابابكر
 وعمر منهم

حديث
 ان لكل نبي
 سبعة تجار

حديث
 ان ابابكر
 وعمر منهم

خلافت خاصه آنست که قول خلیفه جت باشد و درین نه بان معنی که تقلید مردم مسلمان او را صحیح باشد زیرا که این معنی از لوازم آنست
است و در خلافت عامه بیان آن گذشت و نه بان معنی که خلیفه نه نفس نه اعتماد بر تنبیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است
باشد زیرا که این معنی غیر نبی را میسر نیست بلکه مراد اینجا منزه است بین المنزلهین تفصیل این صورت آنست که آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرموده باشند بعض امور را بشخصه مخصوصا اوست پس لازم شود متابعت او چنانکه لازم می شود متابعت ائمه اربعه
آنحضرت بقتضای امر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این خصصت در خلفای بعد از ایشان همان چنانکه قول زید بن ثابت را در فرایض
مقدم بآید ساخت بر اقوال مجتهدین دیگر و قول عبد الله بن مسعود را در قرآن و فقه و قول ابی بن کعب را در قرابت بر قول دیگران و
قول ابی مدینه نزد یک اختلاف است بر قول دیگران آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بتعلیم الله عزوجل آنستند که بعد آنحضرت
اختلاف ظاهر خواهد شد و است در بعض مسائل بحیرت در مانند آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر امت اقتضای فرموده که مقلد
آن حیرت برای ایشان تعیین نسرا نید و درین باب حجتی برای امت قائم کنند و این معنی ثابت است بر ائمه خلفا و اربعه زیرا که قال الله
تبارک و تعالی **كَيْفَ كُنْتُمْ دِينَكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُرْتَضُونَ** آیه افاده میفرماید آنچه بسعی ایشان ممکن و شایع و مشهور میشود و در
قرضی است پس آنچه بکوشش این جامعه شایع شد انتساب او بشرح معلوم گشت و میفرماید **انَّ مَثَلَكُمْ فِي الْآدَاءِ**
اِقَامُوا الصَّلَاةَ درین آیه افاده فرموده که هر نمازی در کوفتی و امر معروفی و نهی منکر می که از ممکنان ظاهر شود محمود و محل رضای
است و در حدیثی بر بعضی از صحابه علیکم السلام استیذان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث ابی سعید و در حدیثی از ابی سعید
من بعد ابی بکر و عمر و این معنی از اکابر صحابه مروی است **اخرج الدارمی عن عبد الله بن ابی زید قال قال ابن عباس اذا نزل**
عن الامر فكان في القرآن انجز به وان لم يكن في القرآن وكان عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انجز به فان لم يكن فعن
ابى بكر وعمر فان لم يكن قال فيه برأيه ومجتهدان تابعين و تبع تابعین باین اصل قابل شده و اهل نهی و اربعه بآن رفته اند
سببکه در موطا و آثار محمد بن الحسن تامل نماید بعضین این را بدانند اگر چه بعضی اصولیان شافعیه درین باب تردد دارند و غالباً
منشأ تردد و عدم اخذ سلف بعض آثار خلفا بوده باشد و تحقیق در نیای آنست که نزدیک تعارض اوله تقدیم بعض اوله شرعیست
بر بعض فنی حجت دیگر نمیکند چنانکه خبر و احادیث نزدیک مخالفت حدیث مشهور با اجماع است ترک میکنیم ماخذ فقه راطبقات است
و هر طبقه را حکمی اینجا کلام انام شافعی بجهت نقل کنیم **قال البيهقي في السنن الصغرى اخبرنا ابو سعيد بن ابى عمر و قال حدثنا ابو العباس**
قال اخبرنا الربيع قال قال الشافعي رحمه الله ما كان الكلب وسنة موجودين فالتفرد على من سمعها مقطوع الا بآثارهما فاذا
لم يكن ذلك صرنا الى آقا و اهل اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم او واحد منهم ثم قال قول الأئمة ابى بكر وعمر و عثمان قال في التقدي
و على رضى الله عنهم اذا صرنا الى التقليد احب البنا و ذلك اذا لم نجد دلاله في الاختلاف تدل على اقرب الاختلاف من الكلب
و السنة فنتبع القول الذي يمتد الدلالة ثم بسط الكلام في ترجيح قول الأئمة الى ان قال فاذا لم يوجد عن الأئمة فاصحاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم في الدين في موضع الامارة اخذنا بقولهم وكان ابنا عمهم اولى بنا من اتباع من بعدهم قال
والعلم طبقات الاولى الكلب والسنة اذا ثبتت السنة ثم الثانية الاجماع فيما ليس فيه كتاب ولا سنة والثالثة ان
يقول بعض اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ولا تعلم له مخالفا منهم والرابعة اختلاف اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم والخاصة

القياس على بعض هذه الحقايق ولا يصار الى شبه غير الكسبية لسنة وها هو جرد ان وانما يوجد العلم من اسطى وانه
لو انتم خلافت فاصح انتمست كخليفة افضل امت باشد ودر زمان خلافت خود عقلاً و نقلاً از انجبت كه در نكته اولي فخر
كرديم كه چون خلافت ظاهر و پديدش خلافت حقيقي باشد و وضع شئي در محل خود ثابت گردد وليكن اينجا اين نكته بايد باشد
كه غير اخير خواص را است خواص الالهي نيست پس خلافت او مطلق نباشد و نصب غير افضل حكم نخست دار و نسبت غربت
و نخست خالي از وضعي نسبت و همزه در مطلق نميوزدست و از انجبت كه در خلافت عامه نميگزين دين مرضي من كل وجه مطلوب
است و ان بشيروستخدايت افضل صورت نميگردد و چنانكه حضرت مرفعي نزد يك استخلاف امام حسن زير بود آن نيز در انست بالناس خسر
نسيجهم بپسدي غلبي خسرهم رواه الحاكم خلافت خلافت عامه كه اينجا ممكن دين مرضي من و جيره و دن و بغير مطلوب است لامن
كل الوجود و از انجبت كه خلافت عامه نسبت بر نبوت زيرا كه در حديث آمده خلافت علي منهاج النبوة و نيز آمده و تكون بوجه و
رحمة ثم خلافة و رحمة و جامع هر دو رياست عامه است در دين و دنيا ظاهراً و باطناً پس چنانكه استنار شمس دلالت ميكند بر اول
دعي بر امت تا قيم از مستبني بيان كرده و مرفوع گردد و همچنان استخلاف شخص بر امت دلالت مينمايد بر اولي استخلاف و هي بر امت و از انجبت
كه مالي سائض شمس مقبول حيات است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استعمل رجلاً من عبيتي و في
لك العصابة ممن هو از فضلي بغير منه فقد كان الهة فان المؤمن في من ابى بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من اتى من امر المسلمين شيئاً فامر عليهم احداً مما امة فقلبي لعنة الله لا يقبل الله منه تقرباً و لا قد لاحس يدخله منهم
اخر جيا الحاكم از چنانچه ميتوان دانست كه حال خلافت كبرئى چه خواهد بود آدمي نزويك تراحم امور و اختلاف خير و شر و عدم
انتظار امر طي با هر حقه ميتوان را و زخمس ميشي گرفت و از انجبت كه در وقت مشاورت صحابه مدار استخلاف فضيلت انهاد
و لفظ احق بهذا الامر گفتند و جمعي كه منافست داشته در استخلاف مدين الرحمن خطاي را مي خود بر ايشان ظاهر شد قال
بفضيلت او و اين مستبني است بلكه استخلاف با فضيلت سادق بود و فضيلت غلبي را بر بجه ثابت است بر ترتيب خلافت با و هم
بسيار اينجا بر سه مسلك الكفا كنيتم مسلماً و ل الكه استخلاف اين بزرگواران نفس و اجماع ثابت شده است استخلاف كذا
لازم است فضيلت را كذا تفرير مسلماً ثابتي احاديث مرفوعه الله بفضيلت ايشان ثقتاً از انجمله حديث ابن عمر
كنا خير من زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فقول ابو بكر خير بغيره و الامم ثم عمر ثم عثمان و از انجمله حديث نه ان سيدا
كقول اهل الجنة و تلو سجا مثل حديث ابى بكره و سرفه در وزن ميزان در حبان ايشان بر ترتيب و حديث ابى هريره
انا املك يا ابا بكر اول من يدخل الجنة و حديث جابر بن عبد الله في الآخرة للناس مائة و يتجلى لابي بكر فاصتة
رواه الحاكم و حديث ان اهل الجنة يتكلمون اصحاب الغر الميامين مسلماً لست اجماع صحابه اجمالا و تفصيلاً و دين
قد بسبب مر از ست از هر صحابي نقيه لفظ خير في الامم و احق به الامم و مانند آن مروى شده و چنانكه حضرت فاروق در وقت
بيت حضرت مدين گفته است انت افضل مني و ابو عبید و گفته است تا توني و نيك كمال ثلثه اشاره بكيرو بايه
توني ائين و چنانكه حضرت مدين وقت استخلاف فاروق اعظم شكايه مروى از وي كذا و كذا كان افظ و افظ
لقد است ابري شخو قوني اقول اللهم استخلفت بغير خير خلقك اخرج ابو بكر بن ابى شيبة كل ذلك ليكن مخرج ترمذ حضرت

سازد بر او ایشان و این ایشان را آن دین را که پسندیده است برای ایشان و البته بدل کند در حق ایشان بعد از ترس ایشان
 اینی را پرستش کند و او شریک مقرر نکند با من چیزی را و هر که ناسپاس داری کند بعد از این پس آن جامعه ایشان از خداست
 حقیقت استخوان در عرف قدیم و جدید خلیفه ساختن با پادشاه گردانیدن است قال الله تعالی یا اذکی دلانا جعلناک
 خلیفة فی الارض وقال صلوات الله علیه وسلم ما من نبی ولا خلیفة الا حدث وقال سبکون فی آخر الزمان خلیفة یا حی
 الامال الحدیث و معنی استخلفتم استخلفن جمعاً منهم چنانکه گویند استخلف بنوا العباس و اثری بنو التمیم اگر چه متولی خلافت
 و صاحب ثروت از ایشان در هر وقت یکی باشد بچشم آنکه فایده خلافت و ثروت عاید همه قوم است و این هر دو نکته که ذکر کردیم
 تاویل نیست بلکه ظاهر استعمال است زیرا که امثال این کلمات اگر استقر کنی صد جا موافق همین روزمره بیابی و ده جا معنی دیگر
 و همین است نیز آن شناختن تاویل و معنی ظاهر باز معنی استخلفتم ایجاب الفیاء و قوم است در آنچه حق خلیفه باشد چنانکه اگر استخلف
 صلوات الله علیه و سلم در حق شخصی فرماید امرته علیکم و خلیفه گوید جعلت فلانا قاضیا علیکم او و کتبه القضا علیکم دلالت میکند
 بر جمیع آنچه حق امر است بر سر بیا حق قاضی است بر رعیت این لفظ گو یا مختصراً ایجاب جمیع حقوق تفصیلیه خلافت است و هیچ فرق
 نیست در میان آنکه گویند استخلفت فلانا علیکم و در میان آنکه و عدت فلانا ان استخلف علیکم خدا چون خدا برسد و هر دو
 معنی که در بار معنی استخلفتم است که خدا تعالی استخلف ایشان است و این استخوان منسوب باوست تحقیقش آنست که خدا
 بر بر السلوات و الارض است و کتیب و لیا لیا و پس وقتی که صلاح عالم در نصب خلیفه باشد الهام میفرماید در قلوب است تا
 شخصی را که حکمت الهی استخلف او است خلیفه سازند بحقیقت جمیع حوادث منسوب بحق است لیکن چون در بعضی حوادث
 الهام الهی بحجت اقامت خیر محقق می شود و در بعضی ناسد او سبحانه که از قبیل خرق عواذ باشد پیش می آید و علی بن ابی طالب
 معالی دیگر که مخصوص سبب این حادثه بحق باشد این احتمال اختیار می کند که قال تعالی فَاذْكُرْ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
 وَ مَا كَانَتْ اِذْ رَمَيْتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ پس نسبت استخوان بخود اظهار کمال شرف ایشان است و بیان آنکه استخوان
 نسبت است عظیم و امری است راسخ در حقیقت چنانکه لفظ بجای دی و بیت اللهد و لغت فیه من روجی دلاکت بر کمال شرف است
 درضا میکند و لفظ منکم محفل و معنی است من الائمة المحمديه او من الحاضرين عند نزول الایة و عند التحقيق معنی ثانی
 متعین است زیرا که در معنی اول تکرار بلا فایده لازم می آید لفظ الکتب الذین اٰمنوا اذ ان کلمه معنی است و چون دانسته شد که امر
 حاضرین نزول سوره نوره حضرت معاویه و بنو امیه و بنو عباس از ان خارج باشند و کلمه لیکن کتبهم در بینم الیدی
 از قضی بهم دلالت میکند بر دو معنی سبب آنکه این خلفا که خلافت ایشان بر عود است چون وعده تخیر شود و این عطا
 اکل الوجوه بطور آید و دوم آنکه از باب عقاید و عبادات و معاملات و بنا کلمات و احکام خراج آنچه در عصر استخلفین ظاهر
 شود و ایشان با اهتمام تمام سعی در اقامت آن کنند و این مرئضی است پس اگر احوال قضا استخلفین در سلسله یا فتولی ایشان
 در حادثه ظاهر شود آن دلیل شرعی باشد که مجتهد بان تمسک نماید زیرا که آن دین مرئضی است که تمکین آن واقع شد هر چند
 اجتهاد هر مجتهدی ولو کان صحابیا احتمال خطا دارد و نزدیک کسی که میگوید کل مجتهد مصیب تعدد جواب در هر حادثه محتمل
 است و نزدیک کسی که میگوید المصیب احد و الآخر معدود و غیر از هم احتمال خطا در هر دو جانب ممکن است لیکن اینهمه فتلون

کتاب فی الاموال
 در کتاب

حقیقت آنچه در زمان ایشان و بسوی ایشان صالح شده و هر چه سیدار و هر چه بر تقدیر قبول ایشان از قیاس قاسان و استنباط
استنباطان قویتر خواهد بود چنانکه امامیه میگویند که درین مرتبه همیشه مستور و مخفی ماند و امید اهل بیت همیشه تفسیر میکردند
و بر اهلبار دین خود میگویند و قادر نشدند بلکه اینها افاده کرده شد که آن همه غیر مرتضی است و باطل است زیرا که اگر مرتضی میبود
بقتضای این وعده مگر میشد و کلمه **وَلَيَبْلُغَنَّ كَثَمٌ مِّنْ بَعْدِ خَوَارِجِهِمْ** است و دلالت میکند بر آنکه این سخن از
مسئولین در وقت آنجا بود و معلوم است که ایشان از کفار متلفه الا و این ترس دارند و نه از یکدیگر چنانکه امامیه گویان
میکنند که امید اهل بیت همیشه ترسان هر سان می بودند و تشییع میکردند و همیشه از مسلمانان بایشان و بیاران ایشان
مایه و پشاک مرتضی بر سرید و هیچکس و مویکد و منقول شدند و کلمه **أَلَدِينِ أَمْتِنَا مَعَكُمْ** و **وَعَلُوا الصَّالِحَاتِ**
دلالت نمیناید بر آنکه شکی که این وعده در باب ایشان واقع شد و نعمت استخلاف منعم شوند متصف بکمال ایمان و عمل صالح
و عمل الصالحات در مصرف جائی استعمال کنند که در عمل صالح مرتضی داشته باشند نسبت عامه مؤمنین و کلمه **كَمَا**
اسْتَحْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مراد آنست چنانکه باب پیش از تویته در وعده و توح بلا و شام و حکم بلا و منقوله نازل
شد و بنا بر حکمت الهی این وعده در زمان حضرت موسی شجر نشد و حضرت موسی برای ایجاز این وعده حضرت یوشع را خلیفه ساخت
و حضرت یوشع بعد وفات حضرت موسی فتح هتتا و شهر نمود و بنی اسرائیل را مطمن کرد و امید و آن مستهبر بار بر وفق و دست
حضرت موسی رحمتی اسرائیل تقسیم فرمود و همچنین سیامبر را اصلی الله علیه و سلم و مد و فتح بلا و شام و بلا و محکم متحقق شد قال
اللَّهُ تَعَالَى لِيُظَاهِرَ عَسَاكُمُ الَّذِي كَفَرْتُمْ و این وعده بنا بر حکمت الهی در زمان آنحضرت نظر بر رسید باجرم خلقا را
بعد آن حضرت صلی الله علیه و سلم منسوب ساخت تا آن موعود و شجر گره و لا باز حضرت داود و سلیمان که بعد علیه عمالقه و منقر
شدن قبائل بنی اسرائیل خلیفه شدند قال **اللَّهُ تَعَالَى يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ** از مسلمانان و مسلمانان
همچنان این خلفا بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعد ظهور ایشان در آنجا و محراب مسلمانان را مطمن ساختند با جمله این تشبیه بیان
آنست که خلافت ایشان خلافت راشد خواهد بود و مرتضی نیز و یک خدا بندگان و آثار خبر از آن ظاهر شود و کلمه **لَهُمْ فِي قَوْلِ**
تَعَالَى قِيَمٌ كَيْفَ كُنْتُمْ كَلِمَةً دلالت میکند بر یکی از دو معنی یا اینست که این تکلم از دست ایشان بر آید و ایشان جوینق
الهی عظیم بدان باب صرف کنند و نامید الهی شالجهال ایشان شود و آنچه منجو استند و بدان اهتمام مینورند بقضای اسکی
حسب ما بونور ظهور نمود و موافقا لقوله تعالی **أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ** یا اینست که همت ایشان بکل توجه
تکلمین دین بود و همیشه از خدا تعالی آرزو درخواست مینمودند تا آنکه چون واقع شد بآن مستفیع شدند و ایشان از سرور
کلی حاصل گشت و این نعمت عظیمه تمام شد بر مستخلفین و من آنست که هر دو وجه متحقق گشت و الله اعلم بالصواب
الَّذِينَ أَصْحَابًا دلالت میکند که این معنی بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلا اعلی منجز خواهد شد تا معنی ایشان
راست شود و کلمه **مَنْ كَفَرَ** آید و تخمین استخلاف ایشان بنماید و افاده میفرماید که استخلاف این بزرگواران نعمتی است
عظیم مستوجب شکر نعمتی اول کسیکه کفران نعمت استخلاف نمودند امیر المؤمنین عثمان اند و من بعد فرقه امامیه که گمان
میکنند که خلافت را از دست حق آن غصب کرده اند و بلا می بطلبیم از آسمان فرود رحمت که عهد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم

راوه دست مبارک مستدرین شاکر چون کفار هیت متصف بجمالت و کفران نعمت بود و آنده و سوادان پیوسته
بتین و شکر لاجرم مستدر مودان کتبت کافران است ستم باست قوله تعالی که اذن للذین یقاتلون دین است
است بر اموال اذن جیاد تقریر کرده شد یعنی مظلوم آید و خدا ایستاد همیشه بر مظلومان رسم میفرماید و بظالمان شکست می آرد و
مظلوم را دفع ظالم از خود و بر حسب طل و تنگی باز است باز قیام بر مسلمانان بود مودی که صلواتش بقابلون است اشاره میکند با کلمه که
ظالم بشیر این خواهد بود که با ایشان جنگ میکنند و این الله علیه القدریم تقدیر سبجای و الله لا یغفر لهم علی
ایشان روایت شده لیکن در تسهیل عید نهید می مجیب است در تسهیل و عدالتی که عظیم که الکفایة المخرج من السیرج سخن
پادشاهان است که در شدت غصب گویند که بر برانداختن تو قادر هستیم در کمال رافت گویند که بر نواختن تو توانا نه ایم نظر
باینکه سخن مختصر ایشان که اظناب گیران میکنند قوله تعالی الذین آخرت جوارین و یاریم هم جل است از الذین یقاتلون
اناد و میناید دیگر میکنند یعنی اگر آنکه جنگ میکنند و با مجال نمایند دیگر آنکه از خانه های شان بیرون میکنند غیر گنای
که کرده باشند الا ان یقرؤا ذمیا الله شکریم مجیب است یعنی این عجب ازین نادانان گمراه که فوجید را که موجب تعظیم تو فرمود
در مساب گناه شمرده اند و با مودان معامله اشتیاقنا همکاران پیش گرفتند قوله و کذا لایفح الله سببی بگر برای اذن جیاد
اناد و میناید یعنی چنانکه مظلوم را دفع ظالم از عرض مال و جان خود محمود اقال فقد جعلنا لولایه سلطانا اقال
یغفر الله الذین یقاتلون منکم انما کان منصوصا لکم همچنان مصلحتی آید در ضمن جیاد موجود است و آن است که حکمت آید
ستفنه ظهور ملت بحدت بردست رسل و ثواب ایشان است در هر زمانی و کفار همیشه گزنده انا مل خود بر غلبه ملت مسایمت
ندان خود بر شوکت مودان می باشند پس اگر مودین را بمنزله جوارح خود بهمانچه دفع مشرکنا نکنیم عبادت خاها
در هر ملتی حشر آید و رواج ذکر خدا تعالی و تقرب بجمالت او تعدوم میگشت و کتبتقران الله من شیخه که اشاره
است بشرط کسی که او را کالجاره میسازند و بردست و پیشت دین ظاهر میکنند یعنی تا شخص بجمالت و ذل که مرتب باطلا
کلمه السدره بندوسته جیان نیست که نصرتش دهند و کالجاره اش سازند و نائب پیامبر در حل داعیه و جهاد اعلان
گردانند و نبره کتبه با یک ترزمو اینجاست نه هر که سر برتر شد قلند می دانند قوله تعالی الذین ان یقاتلوا هم
جل است از الذین یقاتلون و الذین آخرت جوارین و یاریم هم و معنی این یقاتلوا هم ان یقاتلوا بضمیم مثل آنکه
گویند بنو سباس خلیفه شدند و بنو تمیم و ولتمند گشته زیرا که تمکین کل مهاجرین بل کل خم خفیر مستحیل عادی است و ذین
آن سبقت نمیکند صد جا در حدیث خوانده باشی قالت الانصار کذا و فعل بنو تمیم کذا و مراد از عوامی ایشان میباشد
که کل فرد فرد از منشی این کننا هم تعلیق یک جز نفسی خلافت است بجز و دیگر زیرا که خلافت شرعی تمکین فی الارض
با اقامت دین است و اینها انا و میفرماید که اگر تمکین این جماعه فی الارض متحقق شود البته آن تمکین متحقق خواهد بود و با اقامت
دین و همین است معنی خلافت را شده و پس حضرات خلیفا از مهاجرین اولین بودند که یقاتلون و آخر جوارین و یاریم
و اذن جیاد برای ایشان با قطع محقق شد و تمکین شدند از ارض با قطع پس لازم آمد که اقامت دین کرده باشند
با قطع مقتضای این تعلیق پس با قطع فلان می را این بودند زیرا که معنی خلافت را شده غیر این دو جزو نیست

اقامه الصلوة و التواضع و اشاره دست با قامت ارکان اسلام و امر و بالتحروف شامل است احبا و علوم دین را
 و تنهوا عن المنکر شامل است جهاد کفار و اخذ جزیه را زیرا که منکر می زیاده تر از کفر نیست و نهی و روحی بالاتر از قتل اهل کفر
 و گرفتن جنزیه نه و شامل است اقامت حدود و تعزیرات را بر عصاة مسلمین باز مفهوم اقامه و اتوا و امر و او تنهوا است
 که هر چه از ممکن در ایام ممکن ایشان ازین البواب ظاهر شود همه معتد به خواهد بود شرعا باز معنی ان گناهم اذ گناهم است
 اخبار است بمکین ایشان در زمان آینده نه صرف تعلیق تاریخی بمقدم بدون تحقق مقدم زیرا که سابق تذکر شد ان الله
 یذبح و کولاً و وقع الله الناس و کلمه یذبح عاقبت الامور معنیش است که عواقب امور میدانیم و آنچه دور آخر
 خواهد بود می شناسیم و لهذا اذن جهاد دادیم مراد است که این جهاد البته منفی بجداخت کفار خواهد بود چون معافی لغوی
 بشتر عیبه کلمات مفروده این آیات شناختی وقت آن آمد که نکته دیگر بفهمی آن است که هر دو آیه است استخلاف و آیت
 مکین در یک قصه است مقصود واحد است و تعبیر مختلف و این نکته را کی از فروع آیه کریمه کتاب الله متشابهها متکافی
 می باید شناخت یک جایست خالفتم و لم یکن بهم و من هم گفته شد و جای دیگر تمکین فی الارض با اقامت بین گفته آمد
 و حاصل هر دو یکی است اینجا لفظ و عد الله مذکور شد و اینجا ان گناهم با سبق ان الله یذبح و کولاً و وقع الله الناس
 اینجا و لم یکن بهم گفته شد و اینجا اقامه الصلوة اینجا استخلاف مذکور شد و اینجا تمکین فی الارض اینجا کعبه و نبی
 لائشیر کون بی شیا گفته آمد و اینجا اقامه الصلوة الخ اینجا تصویب اعمال ایشان اعمدا و اقامت حدود و تعزیرات
 ایشان شرعا از لفظ لم یکن بهم و من هم الذمی الرضی لهم مفهوم شد و اینجا از کلمه اقامه الصلوة الخ اینجا و کعبه لکنهم من بعد
 تخوفهم اینجا گفته شد و اینجا ان الله یذبح و کولاً و وقع الله الناس یکجا متکلم می من الحاضرین عند نزول الایه گفته و جای دیگر
 از جوامع این دیار هم در مفهوم هر دو کلمه عموم و خصوص من وجه است زیرا که بعضی مهاجرین در بدر واحد گشته شدند و نزول
 آیه استخلاف را اوراک نکردند و جمعی از صحابه مهاجرین اولین بودند و ادراک آیه استخلاف نمودند پس خلافت در اجتماع است
 که هر دو صفت در ایشان مجتمع شد و هر جا که قصد واحد باشد و تعبیر مختلف ظاهر یک تعبیر را بعضی تعبیر دیگر می توان محکم ساخت عام
 یکی را بخصوص تعبیر دیگر می توان مخصص نمود و مطلق یکی را بمقتد تعبیر دیگر می توان مقید گردانید چون اینهمه گفته شد باصل عرض
 متوجه شویم این هر دو آیت که بحقیقت واحدند و بتبخلف دلالت می کنند بر خلافت خلفا زیرا که و عد خدا تعالی راست است
 و البته در خارج واقع شدن است پس استخلاف و تمکین فی الارض مهاجرین اولین حاضرین آیه استخلاف البته واقع شد
 و اگر ایشان این خلفا نباشند و عد واقع نشد باشد تعالی الله عن ذلک عکوا کبیرا زیرا که صحابه بیکس از ایشان بعد
 صد سال از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم باقی نماند فکیف مهاجرین اولین حاضرین آیه استخلاف پس اگر در آن زمان
 استخلاف موعود و تمکین موعود متحقق نشد الی یوم القيمة بودنی نیست و در آن زمان غیر این عزیزان ممکن نشدند و مستحکم
 نشدند پس متخلفین و مکین ایشان اند بالقطع و آن جا بدان که سببوند خلافت را از استحقاق آن غضب کرده و لغوی از
 کذب خدا و کذب رسول اویند زیرا که مخالفت امر شرعی است که زید را امر نماز کردند و وی نماز نگذازد و نه مخالفت
 و عد الهی اینجا مقدم و عد است و اخبار از آینده و تشریح استخلاف ایشان تابع و عد شده است که باین تشریح و

الفرق بغير مرست نخواهد بود چون کفر استخلاف بنجر شد منی استملتت لیکه فلانا ثم فلانا ثم فلانا بر روی کار آمد و
از ایجاب نفاذ دست پس ظاهر دست داخل ایجاب نفاذ و حسد قدر این بزرگواران ازین سخن که میگوشیم بالقرآن
اللعرض میزان گفت که اگر خداوند تعالی در باب شخصی فرماید که وعده کرد و او که خطیبان در وجهه را فلان نیست و فلان نیست
بهمسم یا فرماید که خطیبان در جمعه عالم فارسی صالح است باز در میان دو خطیب تا نفس واقع شد و کار بسیار سخت و
معاومت افتاد آخر تا کی غالب و دوست و پامی آن دیگر برست و بر نبرفت و خطبه خواند مستحق کرامت همان خطیب بود
به معصوم مدوم خلافت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم امری نیست که بان مایه امکان ساخته باشند فقط
پس اگر حساب مرعلی کردند مطیع شدند و اگر عصیان و نماند مستوجب عقوبت گشتند بلکه وعده بود از فوق عرش نازل
شد و که امکان مختلف داشت و درین مدخلی بجزی و اعتبار احدی نبود آمدی تا وقتیکه آن شخص خاص معینه بر صدر شدند
خلافت نشسته بودند از ان مسلمانان حضرت نیست چنانکه در قصه خیر چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود و ما افطی
الرایة نداء ربنا یحیی الله و رسول الله و یحیی الله و رسول الله صلی الله علیه و سلم را علم بالقطع حاصل شد که عقدرایت برای هر که خواهد بود و
محبوب است لیکن میدهند که کدام شخص معین باین دولت سرفراز گردد و دیگر چون عقدرایت برای کسی حضرت مرتضی
صاحب نومی صلی الله علیه و سلم کرامت شد تحقیق پوست که آمد و موصوفه حضرت مرتضی است همچنان بقصدتای این که
مسلمون بالقطع شد که معنی راستخلف و سخن خواهند ساخت هنوز نموضع و شکل باقیمانده بود که آن افراد حسنه کدام کدام
س خواهد بود چون پرده بر انداخته شد و با اهتمام جماعت خلافت اشخاص معینه بوجود آمد و بر دست آن خلفا فتح بلاد و
تعمیر دین مرتضی و اعلائی کلمه الله تحقق یافت معین و نسیم که وعده پامی ایشان بود و در عهد استخلاف و تکمیل فی الارض
سام ایشان بر آید اگر خاطر تو زودی راه یابد از جهت آنکه امام بنوی در تفسیر این آیت میگوشد قال قتاده کما استخلف
داود و سلیمان و غیرهما من الانبیاء علیهم السلام و قیل کما استخلف الذین من قبلهم یعنی بنی اسرائیل پس
الباکة الجبارة بمصر و الشام و اورشلم از ضم و دیار هم بز قول قتاده استخلاف خلیفه ساختن است اما بر قول دیگر
را ایجابی قومی نشانده هم چنین محتمل است که مراد تکمیل کافه مهاجرین اولین باشد و حیثه استدلال بر خلافت خلفا
باین آیت درست نشود گوئیم توجیه اول صورت با اعتبار استعمال عرب و باعتبار تفسیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و حیثه التفات کرده میشود بقول دیگر و علی تقدیر التسلیم استخلاف جماعه غلیظه و تکمیل ایشان بعیر خلیفه ممکن فی الارض
مکن عادی نیست و صورت خارجی مستقر ساختن مسلمانان تکمیل مهاجرین نصب خلیفه و تکمیل رئیس ایشان است پس عهد
استخلاف و تکمیل کافه مسلمانان در حقیقت و وعده خلیفه ممکن فی الارض است ایجاب مقدمه ذکر کنیم کثیر الفوائد حق بسنده و دعا
بار فرمود که قرآن را علی محمد بن حنفیه فرماید قال تعالی و انالله انما احضنن باذ در آیه دیگر صوره حفظ بیان فرمود
استخلاف جماعه و قسبی الله پس وعده خدا تعالی حق است و حفظ لابد بود فی لیکن حفظ او سبحانه در خارج
بصفت حفظی آدمی اشیا خود را یا مانند نقش بر حجر مشا ظا نمیشود بلکه صفت ظهور حفظ الهی در خارج آنست که الهام نمود
در قلوب صالحین از امت مرحومه که بسوی هر چه تمامتر دین آن کنند بین اللوحین و جمیع مسلمانان ممتنع شوند بر یک نسخه و همیشه

جماعات عظیمه از قرآن خصوصاً در سایر مسلمانین عموماً بقراءت و مدارست آن مشغول باشند تا سلسله تو اتر از نیم گسیخته نگردد بلکه در
نیو ما متصاف شود و همیشه جماعات دیگر در تفسیر و شرح غریب بیان اسباب نزول آن سعی یلیغ بجا برند تا در هر زمان
جماعتی هم کنند با تفسیر صورت حفظ همین را معین فرمودند نقش برجسته مثل آن چون صورت حفظ مستحق شد نسبتیم که آنچه
مخفوظ نیست تلاوت آن مرضی نیست لهذا محققین علماء آن رفته اند که در صلوات دیگر آن خوانده نشود مگر قرات متواتره و
قرات متواتره آنست که در وی دو شرط باشد یکی آنکه سلسله روایت آن ثقه عن ثقه یا صحابه کرام باشند و محسوس
محمّل خطی دوم آنکه خط مصاحف عثمانیه محتمل آن باشد زیرا که چون صورت حفظ آن ندین بن اللوحین جمع است بر آن
مقرر شد هر چه غیر آنست غیر محفوظ است و هر چه غیر محفوظ است غیر مستر آنست لَ اِنَّ اللّٰهَ لَعَالِمُ الْغُیُوبِ
و قال لَ اِنَّ اللّٰهَ لَعَالِمُ الْغُیُوبِ پس قرات و الذکر و الاثنی شاذست در نماز نمیتوان خوانده حال آنکه از حدیث ابن
سعود و ابی درو صحیح شده است و در وقت نسخ مصاحف عثمانیه از اصل شیخین ابن عباس و دیگر صحابه دیگر مباحثه فرمودند
تجلی بعض آیات و شی رُبَّکَ بجا می تفضی رُبَّکَ گفت اولم یلتین بجا می آو کم یکس خوانده آخر جماعه دیگر التفات تجلی
او نکرده قضی رُبَّکَ و آو کم یسین نوشتند و همان نسخ در آفاق شایع شد با همین فاعده نسبتیم که قول جماعه صحیح بود و تجلی
ابن عباس من باب خطا المندور چنین جمع صحابه تمانس کردند در جمع قرآن هر کس که صحیفه مرتب نمود و هر کس که از اهل آن
عصر صورت قرآن را بقت خود نوشت بر غیر لغت قریش حضرت ذی النورین با الهام ربانی موحان کرد و ربیک قرآن همه را
جمع نمود در آن وقت باب قبل و قال مفتوح شده و برد و مات از هر دو جانب بیان آمد چون تمام عالم بر مصاحف عثمانیه
جمع شدند یقین کردیم که محفوظ همانست و غیر او مراد الحفظ نبود و اگر مراد الحفظ میبود نمیستد و این را هیچ عاقلی حفظ
نماید که نزدیک امام موهوم الوجود مخفی الحال او نمایند که نهاده شده است سنجاک خدا بیهتان عظیمیم
یا در ربانی غریبی در کائنات نادره بطریق تعجب آورده باشد که فلان چنین گفت و فلان چنین نوشت در وقت شکل
یک جانب اصابت بود و یک جانب خطا المندور چون پرده از روی کار برداشتنند حق مثل فلق الصبح پدیدار گشت بجا
خلاف نماید هر که الحال مینا و شمالاً افتد زیندین است او را نیاید قبیل رسانید اگر گوش شنوا دل دانا داری سخنی باینکه
بشنو خدا یتالی همیشه بدر عالم است با الهام امور حق در قلوب عباد صالحین تا شسته مراد او کند و موعود او را انجام
دهند و وی تعالی قصه حضرت موسی ذکر نکرد مگر برای افاد و همین نکته اما چون ایام نبوت موجود بود و حی مفترض الطاعه
در قلب پیغامبر میرسد و شک و شبهه را آنجا هیچ گنجایش نداشت در اول و در آخر وقتی که ایام نبوت منقضی شد و حی منقطع
گشت در آمد عباد الله صالحین در کارهای مطلوب بنوعی از فکر و چتبا و یا نوعی از رویا و الهام دریافت خواهد بود و آن
حجت قائمه موجب تکلیف ناس نیست چون کار با آخر رسید و در شد آن مانند فلق الصبح ظاهر گشت معلوم همه اهل تحقیق شد که آن
محض حق بوده است اما قال عزیزی با حشیمه مع ابی بکر رضی الله عنه فی سئله المردین فقررت انه الحق و داعی که در
قلوب خلفا فرود میرسخت بان صفت بود ایام خلافت بغیه ایام نبوت بوده است گو یار ایام نبوت حضرت پیغامبر
صلی الله علیه و سلم تصریحاً بآن میفرمود و در ایام خلافت ساکت نشسته بدست و سر اشاره میفرماید بعضی بی مقصود

که بعضی در سوره
باین بجا می تفضی
و الاثنی شاذست
در نماز نمیتوان
خوانده حال آنکه
از حدیث ابن
سعود و ابی درو
صحیح شده است
و در وقت نسخ
مصاحف عثمانیه
از اصل شیخین
ابن عباس و دیگر
صحابه دیگر
مباحثه فرمودند

مروند و بعضی را در غلط کردند و معنی اجماع که بر زبان علماء و در شنیده باشی این نیست که همه مجتهدین را ایستادند فرمود در عصر و حد
 بر سبب اتفاق گسسته زیرا که این صورتیست غیر واقع بل غیر ممکن عادی بلکه معنی اجماع حکم خلیفه است بجزیری بود مشاوری بود
 رای بالغیر آن و نفاذ آن حکم تا آنکه شائع شد و در عالم ممکن گشت قال النبی صلی الله علیه و سلم تلکم بستی و مستثنی
 اختلافه الراشدين من قبندی الحديث چون این مقدمه دانسته شد باید دانست که خدا تعالی وعده فرمود و الله لا
 یغفل عن شیء و که مبارکین اولین را که در مینار ایمان و عبادت پیش قدم اند خلفا خواهیم ساخت و از ایشان کار نمانی
 معاصیه بظهور خواهد آمد و صورت ظهور این وعده آنست که واحد البعد واحد ازین جماعه خلیفه شود بدون نصب خلیفه علیه قوم کثیر
 محال عادی است قال صلی الله علیه و سلم الامام بحیث یقال من ویرایه و قال قائلهم لا یصلح الناس فی شیء الا سراً لهم
 و لا سرّاً اذ اجابوا لهم سادوا و این مقدمه معلوم بالقطع است لیکن در وقت لوعی از غرض امکان موجود بود که کدام
 پس خلیفه خواهند شد و مدت خلافت موصوفه چقدر باشد و ترتیب خلافت ایشان بچه سلوب آن وقت و وقت مشاوری
 بود که قرعه اختیار بنام کدام یکی خواهد برآمد و از انجماع موصوفه که اباین دولت سرافراز گسند چون الهام تبیین اخیر
 و امید فرود آمد جمعی آن الهام را و الا قبول کردند و در انعام آن اتهام نمودند جمعی بوجه اللقی و اللقی بعد تعلیب امور
 سر فرود آوردند بجه الطباق او صاف بر همه منکشف شد که آنچه حق بود واقع شد و چشم و گشت بر آنکه فعل جماعه نبود
 و ساد الله بود که از پس پرده چندین افکار و تمیسه بروز نمود که کار زلف نسبت مشک افشانی اما عاشقان
 صلحت را بتمتی بر آهوی چین بسته اند و اگر هنوز تر و دوی خاطر تو میرسد که وعده الهی است اما از کجا
 تبیین دانیم که انجازه وعده بهیمن شخص معین واقع شد مشکتم احتمال دارد که تاکید باشد تا بیس حکایتی بشنو که یکی
 از اولاد نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخبار انبیا مقدمه بن است و تصویص توریث و سائر کتب الهیه آن
 بابی است وسیع صحابه و مومنین اهل کتاب چیز بسیاری ازین باب روایت کرده اند متاخرین متکلمین اعتراضی برین مسلک
 ابراد میکنند و از جواب آن عاجز می شوند و آخراً بعضی این مسلک میل می نمایند حاصل اعتراض آنکه اگر در کتب الهیه
 چیزی از وصف آنحضرت صلی الله علیه و سلم مذکور است نهایت کار آنست که درین سابع ازان وصف بفرود متشره
 متعلق شود که فرود آمدن الکلی التشریح من فیه الاوصایین الکلیه پنا مبر خواهد بود همچو اوصاف کلیه بدون اشاره
 حسیه بفرود خاص نخواهد رسانید تا هر جا که اوصاف کلیه جمع کنند غیر کلی شمره نخواهد داد بلکه متعلق فیه بفرود متشره نیز متشره
 است زیرا که در کتب الهیه رموز مذکور است نه ذکر عنوان نبوت و نه استقصا در ذکر مشخصات و حیثیه تخلیف ناس بازار
 نبوت فرود خاص گنجا بشن ندارد قال القاضی عضد فی المواقف فان قبل ان زلتم بمجی صفتیه منفصلاً انه سبیه
 فی السنه الفلانیة فی البلده الفلانیة و منته کت و کیت فاعلموا انه نبی فباطل لانما سجد التوراة و الانجیل خالین
 عن ذلک و اما ذکره مجلاً فان سلم فلا یدل علی النبوة بل علی ظهور انسان کامل و نقول لعله شتمی آخر سلم
 بظهور بعد فلما استمد ظهور العجزة علی یده و فیه الوجوه الآخر للکلمة و الزیادة انتی تمیز میگوید عفا الله عنه این زلت
 قدمی است که از متاخرین متکلمین واقع شد عفا الله عننا و عنهم عامه مسلمین را باید که گوش بان نهند و علماء را باید که انکار

آن کنند و این سخن همان بماند که علامت متفق اند بر آنکه اگر اجتهاد مجتهد و قضای قاضی برخلاف صریح قرآن یا صریح سنت مشهوره
یا صریح اجماع یا صریح قیاس حلی واقع شود نافذ نیست و تقلید آن جائز نه خدا تعالی میفرماید **ادکر تکلیفکم آیه**
ان تکلفکم علیکم و میفرماید **لیعسر فی انفسکم** و آن آیه که **ان انبأکم هم** و از اینجا معلوم میشود
بالتبع که از آنکه آن کتاب بسبب شناخت و معنی پیامبر آخر زمان مکلف شدند و جهت تشریح بر ایشان قائم شد پس
قول بآنکه این اخبار جهت لزوم نیست خلاف قرآن است تحقیق درین باب آنست که بقدری که در کتب سابقه بود جهت قائم
گشت و تکلیف تحقق شد یقین حاصل میشود و چیز باقیست هر قدر اندک استثنایه چون مواد آن یقینیه باشند و شکل
مشخص و مشخص که تمام مقدمات را ذکر نکنند و از بعض مقدمات بطریق کفر و مطلب انتقال نمایند مثل نور القمر مستفاد است
بشما پس باینکه این اختلاف احوال قمر باختلاف قرب بعد از شمس لیکن حدس و قسم است حدسی که غیر از اولیاء
از نبی آدم تا آن پس نبی بعد از موسی با خذره و خدا تعالی باین قسم تکلیف نمیدهد عامه را و حدسی که اکثر افراد انسانی با
پس میسرند مثل آنکه وجود لیل و نهار از جهت غیبت شمس و طلوع اوست و باین قسم تکلیف واقع میشود و جهت قائم میگردد
نصوص کتب الهیه در باب اخبار بوجود پیامبر آخر زمان صلی الله علیه و سلم هر چند از جهت قسمیه اقرانیه و استثنایه بخیر
فرد خاص که افضل بشر است نیز سازند اما از جهت حدس قریب الاخذ میرسانند و جهان مکلف می شوند شاک نیست که
وجود جامع این اوصاف بمبشرها بعد از دستاوردی که خواهد بود همین که در فرد خاص یافته شد حدس اینجا فرار گرفت
چون این حکایت آخر شد باید دانست که آیات خلافت خلفا هر چند نوعی از غرض داشته باشند چون نهم عجم و شام این
طریق که از زمان حضرت آدم تا این عصر گاهی نشود بود بطریق اینجا میدو تا لیس سلیمان الطمینان قلوب ایشان و تمکین دین
بوجهی متحقق شد که در هیچ ملتی و زمانه عشر شیر آن بوجود نیامده پس برای مصداق و عده استخلاف کدام خلافت
بهر از این خواهد بود و همچنین ستر این بسیار مثل این صورت باین لحظ شد حدس قریب الاخذ بهم رسید که بمبشر همین عزیزان
اند و مردمان همان حدس قریب بنحویت خود شدند و این نوع سخن در تفسیر آیات برای جمعی است که تشیع احادیث نبویه پیش گفته
اند و الا آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس ستر آن عظیم است هر جا اشکال میسر شد بحديث آنحضرت رجوع میاید که قال
ان الله تعالی کتب بین الناس ما بین الیوم حال پرده بر گردانیم و سخن را بقانون دیگر سراییم چون این آیات
نازل شد که در اصل معنی خفای نبوت است و در تعیین آن افراد و ترتیب ایشان در خلافت و مدت خلافت ایشان غرضی
واقع بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم مستطیر عالم غیب ماندند که چه افاضه میشود و خدا تعالی در رؤیا محل معارف نمود بعضی
رؤیا خود دیدند بعضی رؤیا محال آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیدند تعبیر آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند **کفیته رؤیا الاوان رؤیا الیله القدر**
قال صلی الله علیه و سلم **بینا انا ناکم را یستی علی قلبت علیها در فرقت منها یا شاد الله ثم اخذنا من ابی حنیفه فنزح**
منها رؤیا او رؤیای فی نزع صفت والله یفر له ثم استجالت عزبا فاخذنا من الخطاب فلم أر عقیقیر یا من الناس
یترشح نزع عمر حنی غیر بالناس لیکن اخرجه الشیخان من حدیث ابی هریره و الترمذی من حدیث ابن عمر و اخرجه
ابن مردويه عن ابن عمر خرج علینا رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات عذرا بعد طلوع الشمس قال ایضا قال

ع
الصلح
حکایت
ان
و

يا رسول الله انك من قبيلة نبي قال ابو بكر قال انك من قبيلة نبي قال ابو بكر قال انك من قبيلة نبي قال ابو بكر قال انك من قبيلة نبي
 بمرئيتك فمن لغيبك قال ابو بكر قال انك من قبيلة نبي قال ابو بكر قال انك من قبيلة نبي قال ابو بكر قال انك من قبيلة نبي
 فقلتم ان امرأتك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلتم في سبي فامرنا ان نخرج قالت فان لم آيدك كما انها تقول الموت
 قال ان لم تجدني فارقى ابانك اخبره البخاري وسلم والزمدي وابو داود وابن ماجه وعن ابى هريرة ان النبي صلى
 الله عليه وسلم استلق من يهودي شيئا الى الخيال فقال آرايت ان حنث ولم آيدك قالى من آذيت قال اسس
 الى بكر قال ان لم آيدك قال ابو بكر قال انك من قبيلة نبي قال ابو بكر قال انك من قبيلة نبي قال ابو بكر قال انك من قبيلة نبي
 نعمت لطفه في الرياض عن القسبي واخرج ابن سعد عن ابن شهاب قال تراى النبي صلى الله عليه وسلم يوما
 تقف على ابى بكر فقال يا ابا بكر ايت كاني استنقت انا وانت ذرة من ثيابك بمرقطين ونعمت فقال يا رسول الله
 ايتيك الله تعالى الى رمته وخفرت من ايتيك سكتين ولصفا. اخبره البهقي وابو نعيم عن ابن عمر قال
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سيكون فيكم اثنا عشر خليفة ابوبكر الصديق لا يلبث خلفي الا قليلا و
 صاحب رضى دار الحرب بعيش حيا ويموت شهيدا قال رجل ومن هو يا رسول الله قال عمر بن الخطاب ثم التفت الى
 عثمان بن عفان فقال وانت في ذلك الساس ان تطلع في كتاب الله الذي بعثني بالحق لئن لم تطلع به لعلك
 حتى ياج اهل مكة ثم الخطاب واخرج البيهقي عن ابى بصير بن الجراح ومعاوية بن جبل عن النبي صلى الله عليه وسلم
 انه يراى الامم النبوة ورحمة ثم كارت خلفه ورحمة ثم كارت خلفه ورحمة ثم كارت خلفه ورحمة ثم كارت خلفه
 يستحلون الحرير والتمور والفروج والفساد في الذمة يمتدرون على ذلك وتبرزون ابداحي يلقوا الله وعن
 علي ما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم من الدنيا حتى تهبط الى ان ابابكر الى الامر بعده ثم عمر ثم عثمان ثم ابي طالب
 يمتدح على بعض حرق ابن حديث درياض السرة وبعض ورغية الطالبين مذكورت وكفى مردوم دين حديث الكمال
 دارند که اگر این معنی معلوم حضرت مرئى باشد توقف مى در بعت ابى بكر الصديق نامه سنى و توقف مى در امر عثمان
 تا حکيم عبدالرحمن جبهى نذار و احتمال نسب ان حديث لغابت بعيدست و آنچه بين اين فقير مقرر شده است صحت
 ان معنی است ليکن آن عهد نوعى از عهوض و وقت بود که در اول امر مفهوم نشد و بعد و قوم مثل نطق البسم و اذخ گشت
 و نعت بعيدست که ارا حاديت مستفيدة و بايکي هم حضرت مرئى نرسیده باشد و از مرديات حضرت مرئى است حديث
 ان تستخلفوا ابابكر ثم و اله و ان نيز اشاره میکند بخلان شيخين و عن ابن عباس قال و الله ان ايامة الى بكر و
 عمر لى كتاب الله قال الله تعالى و لا داسم النبى الى البعض اذ و اوجه حديثنا قال لفتت ابوك و ابو عايشة
 او ليار الساس بقدمى فابا بكر ان محمدي به آءه اخبره الواحدى و له طرق ذكر بعضنا فى الرياض النقرة و در
 غيبة الطالبين مذكورت روى عن ابى هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لما خرج الى سالك يرقى ان يجعل
 الخليفة من بعدى علي بن ابي طالب فالت اللثة با محمد بن الله يفعل ما يشاء الخليفة من بعدك ابوبكر و سنى
 حديث البخارى ان مرسل حديثه عن القسبي الذى يروج كروج البحر اذ احتفظ عن النبي صلى الله عليه وسلم فيها

بلا والله نبت فرايت في بعض قراها شجرة وورد اسود وفتح عن دروة كبرية طيبة الرايحة سودا ر عليها كثر من نخلها . بين
 لاله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق عمر الفاروق فنكلت في ذلك وقلت انه منقول فعدت الى حبه لم تفتح ففتحها
 فرايت فيها كما رايت في سائر الورد وفي البلد منه شي كثر قال الله تعالى في سورة المائدة يا ايها الذين امنوا من بينكم
 عن دينه فسوف ياتي الله ببعثهم ^{فيهم} ويحييهم ^{فيهم} اذ لا اله الا الله على المؤمنين اعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله
 ولا يخافون كفة لاسم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم يعني ابي موسان هر كه بر گرو داز
 زمره نماز دين خود پس خواهد آورد خدا تعالي گروهي را كه دوست ميدارد ايشان را و دوست ميدارد او را متواضع
 اند بر ابرو مسلمان در شرف طبع اند بركا فران جها و ميكنند در راه خدا و نمي ترسند از ملامت ملامت كننده اين بخشايش
 خداست ميديش هر كه خواهد خدا جوارد اناست انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يعقبن الصلوات و
 ياتون بالمال كفاة واهم زكوات يعني خزين نيت كه كار ساز و ياري دهنده شما خداست و رسول او و
 آن موسان كه بر پا ميدازند نماز را و ميدهند زكوة را و ايشان خشوع كنند گانند يا نماز نافله بسيار خوانند گانند و در حق
 الله ورسوله والذين امنوا فوات حزن الله لهم الغيبون و هر كه دوستي پيدا كند با خدا و با رسول او و با موسان
 پس بر آينه گرو و خدا همون است غالب فوله ناسي يا ايها الذين امنوا غرض از اين كلام اخبار است بان حادته كه در حق
 نبوت آنحضرت صلي الله عليه وسلم پيش آمد و بعد انتقال الجسلي الله عليه وسلم شكامل شد و اعلام تدبيره كه خدا تعالي در
 غيب الغيب مقرر فرموده است تا چون آن حادته رو بدو بگفتي البيرة باشند از ان و اضطراب بر بواطن ايشان غالب
 نيابد و چون آن تدبير رو نمايد در اهتمام آن كوشند و بدل مساعي در تمام آن سعادت خود و اند شرف اين حادته آنكه
 در اواخر ايام آنحضرت صلي الله عليه وسلم فرقه از عرب نژاد شدند و در حشر هم شرفي بد عومي نبوت بر خاست و قومي
 تصديق اكر كردند و قنده عظيم بر باشد و در حشر عيشي كه در كهانت و شصيده و ستمي تمام داشت در بيان مخرج دعوي نبوت
 نمود آنحضرت صلي الله عليه وسلم سبانب معاذ بن جبل و جسي از مسلمان كه همراه او بودند نامه نوشتند تا براي قتال و اما او
 شوند فيروز و ولي از انجماع متصدي قتل او شد و جناب نبوي صلي الله عليه وسلم بر صورت اين باجزي لوجي مطلع شدند
 و فرمودند قادر فيروز در خارج خزين و انده آخر ربيع الاول بعد من الكبر رضى الله عنه و سيد و اين اول شروه نختي بود
 كه حضرت صديق اكر بان سرور گردید و سبيله گذاب در بيان بنی حنیفه در شهر تمامه بد دعوي نبوت بر خاست و سبحان
 اقدس بنی صلی الله عليه وسلم نامه نوشت من سبیلته رسول الله اني محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصيبها لي و
 نصيبها لك و اين نامه را بدست دو كس محصور مقدس فرستاد آنحضرت صلي الله عليه وسلم آن دو كس را فرمودند تا شهادت
 آن سبیلته رسول الله قالوا نعم فقال النبي صلي الله عليه وسلم لولا ان الرسل لا انقل نصيب اخنا فلما بعد از ان جواب
 نامه او نوشتند من محمد رسول الله الي سبيلته الكذاب اما بعد فان الارض لله ورسوله و العاقبة للمتقين
 بعد از اين باجزي آنحضرت صلي الله عليه وسلم فرستاد و تدبير و قبح او را فرموده و بر فوج اعلي پويستند صديق الكبري
 عنه خالد بن وليد را جسي كه بر طرقت سبیلته روان فرمود و كار او را آخر نمود و خوشي ان كذاب را بكشت و همين
 است

تج

شرح
 در
 حشر
 عيشي
 كه
 در
 كهانت
 و
 شصيده
 و
 ستمي
 تمام
 داشت
 در
 بيان
 مخرج
 دعوي
 نبوت

متفرق گشته و بعضی از ایشان تا آنکه شدند و طلبه اسدی در میان نبی کسب می نمودند هم در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعد انتقال وی صلی الله علیه و سلم حضرت صدیق رضی الله عنه خالده بن ولید را بر سر آنجا فرستاد و خالد آن جمع را
نیز هدایت داد طلبه بگریخت و بعد از آن مسلمان شدند و در عرو و قدسیه نرو و نمایان بلبل آورد و بعد از آن قنده روت بغایت
بلند شد اکثر عرب غیر حرمین و قریه جوانی راه از نداد پیش گرفتند و فرقه مشع زکوة نمودند در باب این جماعه فقهای صحابه
با هم در مباحثه افتادند که اهل قبله اند فقال بالایشان با آنکه از آنجا عمر فاروق رضی الله عنه گفت کفایت لقا قبل ان نأمر
وقد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم آیرت ان أقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فمن قالها فقد عصمت شی نفسه
و ما که الا سخته و حساب علی الله فقال ابو بکر ایضا لا فایق من فرق بین التسلوة و الزکوة فان الزکوة حق الاله و الله لو عصم
عنا قاتلوا لئلا یؤذوا و منها الی رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتلهم علی منسها قال عمر فرغت انه الحق اخرجه الشیخان و غیره
و شرح تدبری که خدا ایعالی برای این حادثه مقرر فرمود آنست که داعیه قتال در خاطر صدیق کبریا تمام تمام فرور سخت
و آن ستر قول آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم درین فتنه العیبه فیها السیف رواد خدا یفد اکثر صحابه درین امر متوقف
بودند تا آنکه فاروق اعظم از صدیق کبریا طلب رفق نمود و حضرت صدیق فرمود ^{بنیاد} ^{مجا} آنت فی الجالیة خواری الاسلام
و با حضرت مرتضی نیز مانند این جواب و سوال در میان آمد قال انس بن مالک بگره الصحابه قتال بالبعی الزکوة و قالوا
اهل القبلة فقل ابو بکر سیفه و خرج و قد فلهم سجد و ابد آمن الخروج و قال ابن مسعود کربنا ذلک فی الابداء ثم
تمید ناه علیه فی الاشتهار اخرجه البغوی و غیره داعیه که در قلب حضرت صدیق ریختند بنزله چراغی بود هر که مخالف می بود
می افتاد و نور او منور میشد تا آنکه هجوم عظیمی از مسلمین همیابرای قتال شدند و سعی جزیه تمام سیکار بردند قال ابو بکر بن عبید
سبخت ابا عصفین یقول ما ولد بعد السبین نزلوا و افضل من ابی بکر فام مقام نبی من الانبیاء فی قتال اهل الردة اخرجه
البغوی و این اشاره است بتمل داعیه البیه که در نفس نفسش او رضی الله عنه ترسم شد و از آنجا اتهام با مر جاد در خاطر
مسلمانان مرسوم گشت آخرج ابو بکر عن القاسم بن محمد عن عائشة انها كانت تقول توفی رسول الله صلی الله علیه و سلم
نزل بابی بکر بالو نزل بالجمال لیسبوا اشرباب التناق بالمدینه و ارتدت العرب فوالله ما اختلفوا فی لفظه الا طار
الخطاب و فاما هانے الاسلام و كانت تقول مع هذا من زامی عمر بن الخطاب عرف انه خلق عناد للاسلام کان مع الله اخذوا
بشیخ فوجه قد آتت الامور اقرانها قوله تعالی تسوف بانى الله یقوم این آوردن باین وجه نیست که از عدم
وجود آوردن یا از کفر باسلام بلکه از زمره مسلمین جمعی را بسبب داعیه که در قلب صدیق کبریا ریختند باعث گرداند بسوختن جهاد
در میان ایشان گریزند تا همه بصورت اجتماعیه خود آورده حق باشند یعنی آن هیئت اجتماعیه بتدبیر الهی و الهام
او در القاسمی داعیه در خلوبایشان متحقق گشت قوله تعالی یحبهم و یحبون و آذک علی المؤمنین اعراضه
الکثیرین یحاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لکن لا یسبوا بنی سبش صفت مذکور شد و از آن در میان خدا
و عباد او و در میان ایشان و غیر ایشان ازین آدم هر که همیست نسبت او مسالمه و الد با ولد میکنند و هر که
کافرست در حق او مثل همیست در وقت میخند نمود چاره از جوارح الهی میسوزد در فعل اطاعت و اهلک و در وقت

در نیت است که فعل جبار و فی سناة الامر بالمعروف والنهي عن المنکر کی قوت داعیه او که بگفت مردم بالسبب قربت
و انشد آن آن داعیه تلاشی نکرد و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذی فضل عظیم ^{فذلک است عظیم العتد}
در تحقیق و تثبیت این نضال بیان نزلت آنجا عند الله و از اینجا معلوم میشود که قتال مرتدین تا بفرزاد بدر و حدیبیه بود
و نمونه از مشاهد عظیمه القدر قوله تعالی انما ورسول الله ورسوله انما در کلام عرب برای دلیل جمله سبب القدر و تحقیق و تثبیت
او می آید یعنی ای مسلمانان از ارتداد عرب و جموع مجتهد ایشان چه بهتر سید جزاین نیست که کار سازد و ناصر و یار می آید
شما در تحقیق خداست که میریزد الهام خیر و سعادته بر امور و رسول او که ششتر تر غیب بر جبار و در عالم آورده او
و برای امت خود به عاری خیر و مستگیر ایشان است و در ظاهر محققین اهل ایمان که با قامت معلومه و ایثار زکوة بوصف خشوع و
نیایش متصف اند و تحمل راجحه البیضاء و هدایت الهی بر دست ایشان کار نامی نیک در عالم سر انجام میسر باید و سبب نزول
این حدیث آنست که حضرت لفظ عام است شامل همه محققین و دخول سبب نزول قطعی و بحسب این عموم جاری بر این عبد الله گفته
است نزلت فی عبد الله بن سلام ^{ای صدیق اکبر} لثا بحجة فوئمه من الیه و اخرج البیہود عن ابنه جعفر محمد بن علی الباقی قرآنم و رسول الله
و رسوله و الذین امنوا الذین فی المؤمنین فقیل لهم ایتها نزلت فی علی فقال یومئذ المؤمنین نه چنانکه شیعگان بر
و قصه موضوعه روایت کنند و الی کون راجع از یونان الزکوة میگردد بر تافن انگشتری بجانب فقیری در حالت رکوع
فرود می آید و سیاق و سباق آیت را بر نیت خدایتعالی از اعضا می سازد و چنانکه ایشان آیات شریفه
بعضی را از هم جدا کردند و الذین امنوا الذین فی المؤمنین ^{العقله} مفهوم این کلام آنست که ولایت مسلمانان و کار ساز
ایشان خصوصاً در مثل این حوادث عظام بسا بقین متعین بعضی کمال لایق است نه غیر ایشان قوله تعالی و من یشاء الله
الامر است بطاعت خدا در رسول و خلیفه رسول و ترغیب است بر آن بیان آنکه علی السلام موقوف است بر آن وسعادت
مخصوص است در آن چون اینهمه بیان نموده شد باید دانست که وعده خداست راست است و از تجاوز این وعده در زمان
حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع نشد زیرا که فوجی مجتمع برای قتل اهل ارتداد در آن زمان نه برآید و بعد ششین در وقت
مطاوله نیز قتال مرتدین بجمع رجال و نصب آلات قتال بوقوع نیامد و لامحالہ مصداق وعده نبود و محمد صلی الله علیه و سلم رضی الله
عنه که بحسب محاربه مرتدین برآمدند و بیون الهی در سرخ چین و حسن جبهه سر تمام آن امر عظیم دادند و جمع رجال و سبب
قتال با فرق مرتدین یکی از لوازم خلافت است زیرا که خلافت را شده بر با است خلیف است در اقامت دین و جهاد اعدا
الله و اعلام کلمه الله بوجهی که می توان بیان می درین اقامت مدوح باشند و شاد و رضا با ایشان متوجه شود و جهاد مرتدین
از اعظم انواع اقامت دین است و رضا و شایر ایشان درین آیات اطهر من الله من فی رابطة التهار و نیز باید دانست که
و من یشاء الله و رسوله ترغیب است بتولی خلیفه را شد و صدیق اکبر مورد نص است و آن قطعی دخول است و این هشاره
بوجوب ایثار و خلیفه را شد و دلالت است بر تحقق خلافت حضرت صدیق دینز باید دانست که جن سبحانه تا کید گواهی میدهد
بر آنکه آنجا که در وقت قیام بقاتل مرتدین مجبورین و محسین و کذا و کذا باشند و اینهمه صفات کمال است پس اگر حضرت صدیق
در خلافت خود بر جن نمیدوید و جمع که با مردم و جهاد کردند و با او بیعت نمودند و با استخلاف او را نمی شنیدند مجبورین و محسین

با دوستان کمال شایسته و الا نیرم باطل شبهه با و الله اعلم بالصواب و نیز باید دانست که اینجا گفته شد فسوف یا ان الله یقبح
و در ظاهر صورت اجتماع آوردن مسلمین از دست حضرت صدیق اتفاق افتاد و این همچنانست که فرموده و کار نیست و حضرت
ذکر آنست یعنی ایشان بقوم گذا و که انی بحقیقت فعل جن است سبحانه و تعالی و حضرت صدیق کابجا روزه اند در آن که آدم
منزلت بالاتر ازین منزلت خواهد بود و بعد که منقر الانبیاء صلوات الله و سلامه علیه و کرام کامل و مکمل باشد او پیشد
و لیک تسلی الله فی غیر من حیث او و الله ذو الفطن و نیز باید دانست که انما اولیکم الله هر چند لفظ عام است اما
مورد نفس صدیق اکبرست و دخول مورد نفس در عام قطعیست پس صدیق اکبر ولی مسلمانان و کار سایر ائمه است و
ببین سبب منی خلافت را شکره و صدیق اکبرست با قامت سلوة و ایثار و کفایت با وصفت خشوع با باوصف است
فواصل سلوة و انیمتی یکی از لوازم خلافت خاصه است و نیز باید دانست که امر جهاد در تقابل منسوبست شود با امر در حرف شایع ملک
امر میاید که احق با این صفات باشد تا پر نمودن در دل و بکار آن کارگشته پس در صفات ششگانه در صدیق اکبر رضی الله عنه
اکمل الوجوه متحقق باشد و انیمتی از لوازم خلافت خاصه است بلکه میتواند بود که انبیه صفات ششگانه صفات صدیق باشد که
بهر این امر نفس او کرده شد که قال عز من قائل و کما یأتی ال اول الفضل منک و الله اعلم و الا بهر او ایجا حضرت صدیق
رضی الله عنه تنها اما بلفظ جمع بیان نموده آمد چنانکه فاعله تعریفست و در قرآن این معنی آنست که در صورت تقابل مردین
لوم لایمی که او مسلمان باشد پیش نمی آید و لوم کافرانرا اعتبار نیست پس فکر و لا یجاءون کوفته لایم تنها بر ای صدیق اکبر
است چون در تقابل با تعین زکوة صحابه اشکال داشتند و ملاست پیش گرفته بودند و نزدیک حضرت صدیق کفر و ارتداد آن
فریق محقق بود با اشکال و ملاست آنجماعه الصفات تنهم و و از بحث ایشان خونی بر دل مبارک او را دریافت و از انضام او
خود باز نماند فلذا لک قوله تعالی لا یجاءون کوفته لایم و قال الله تعالی فی سوره الفتح یستمدحون الی قوله اولی بائین
سیدیل لقا یلکم تمیم اولی لیسلمون فان تطیعوا یطیعوا لکم الله اجر حسنا و ان تنکروا کما تنکروا لکم الله لیسلم من قبل
یعنی بر کفر عدل آبا ایماه بگو با محمد پس گنداشته کار از او به نشینان که عنقریب خوانده خواهد شد بسو و جنگ
قومی نهادند و کارزار سخت که جنگ کند با ایشان تا آنکه ایشان مسلمان شوند پس اگر فرمانبردار می کردید به خدا تعالی
شمارا مزد نیک و اگر روی گردانید چنانکه رو دشمنی گردانید و بودید پیش از آن دعوت حقوت کند شمارا عقوبت درد دهنده
سبب نزول آیه بر وفور اجماع مفسرین بر دلالت سیاق و سباق آیات و بر طبق مشهور احادیث صحیح است که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم سال حدیبیه اراده نمودند که سمره بجا آرند پس عوت فرمودند اعراب اهل بودای راتاوین سفر بر کباب
اشجاب صلوات الله علیه و سلم سعادت آمد و زانحضرت زیرا که احتمال قوی بود که قریش از دخول که مانع آیند و بسبب اینکه
که از جهت قتل بر و آمد و از آن جهت که در آن ایشان شکن بود متعزضی بکبر شوند و درین هنگام سبب تدبیر عقل لایست از آن
جسی کشید تا از شر قریش ایمنی حاصل شود بسیاری از اعراب دعوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم گوش نکرده ازین سفر
شکست نمودند و بعضی با شغال ضروری در اهل و مال قتل کردند و مخلصین مسلمین که سر تا پایه ایشانست ایمان مستل بود و در
درواقعت را سعادت دانسته سبب اختیار نمودند چون نزدیک بحدیبیه رسیدند قریش بحکمت یا طاعت جنگا گشته

قتال و جدال شدند بعد التیاد التي صلح مغلوبانه در آنجا اتفاق افتاد بیرون که دم احصا زاد اگر دزد و بازگشتند چون
 درین سفر اخلاص مخلصان مسیحین گشت و بر خواطر ایشان کرب عظیم مستولی شده بود بسبب آنکه عمره از حجت صلح مغلوبان
 حکمت الهی تقاضا فرمود که خیر قلوب ایشان نماید بمغایم خیریه که مغرب بدست ایشان افتد و آن مغایم را خاص کافران
 حدیثیه گردانند غیر ایشان خروج نداد و در آن مغایم شریک گردانید قال الله تعالی سَيَقُولُ الْكَافِرُونَ
 اِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَعَاكِمٍ لِتَأْخُذُوا حُرُوبًا وَاذْذُرُوا نَائِبِيكُمْ مِنْ اَيْدِيكُمْ اَلَا يَسْتَوِي لَكُمْ اَللّٰهُ قُلُوبًا لَنْ يَتَّبِعُوْكُمْ اَكْذَابُكُمْ
 قَالَ اللهُ صَٰحِبِ الْقُرْآنِ وَاخْبَارِ نَاصِي خُودِ وَاَزْجَمَاعِهِ كَه در حدیث بیعت نمودند قال الله تعالی لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ
 اِذْ يَبَايَعُوْنَكَ اَلْحَتَّ الشَّجِرَةَ الْاَبْيَ و میچکس از حاضران حدیثیه ازین بیعت تخلف نکرد و الا جدین قیس منافق تنها و آخروج البغوی و غیره
 عن جابر ان رسول الله عليه وسلم قال لا يدخل النار احد من بايع تحت الشجرة و این مشهیدی از مشاهد خیرست که
 سحابه کرام در آن مشهده مقامات عالیه فائز گشتند و بیعانی که بعد مهلتی بدست ایشان افتد مانند عثمان حنیف و بمغایم ارضی که
 گاهی عسکریان قادر شده بودند و آن مغایم فارس و روم که بسبب قوت شوکت و کثرت عدد و تعدد ایشان مسلط علیه
 بران جماعه و اخذ مغایم از ایشان در خیال عسکر میگذشت قال الله تعالی وَاذْكُرْكُمْ اَللّٰهُ مَعَكُمْ كَثِيْرًا مِنْ مَغَايِمِ عَرَبٍ بِسَبَبِ حَسَنِ
 مَا نَدَانِ فَجَلَّ كَمُؤْمِنِيْنَ وَاغَايِمِ عَرَبٍ بِسَبَبِ حَسَنِ مَا نَدَانِ فَجَلَّ كَمُؤْمِنِيْنَ وَاغَايِمِ عَرَبٍ بِسَبَبِ حَسَنِ
 است و نیز حکمت الهیه تقاضا نمود که هند بر متغلبین و تفضیح حال ایشان کرده و شود قال الله تعالی قُلِ الْمُخَلَّفِيْنَ الْاَيُّهُ وَاِزْآئِدَهُ
 که دعوت ایشان است برای قبایل اولی باس شدید اعلام کرده آید تا پیش از وقوع واقعه تامل و انفی در عواقب قبول دعوت
 و عدم قبول آن کرده با چون رود بر بصیرت باشد از آن احتمالات عقلیه مشوش حال ایشان گردد و فذلک قوله
 سَتَدْعُوْنَ لِبَطْرِيقِ اِقْتِضَا اِزْیْنِ كَلِمَةٍ مَفْهُومٌ شَدِيدٌ وَاِزْیْنِ اَعْرَابٍ رَا بَسُوْمِيْ جِهَادٍ كَفَارٍ وَاِزْیْنِ دَعْوَتِ
 تکلیف شرعی متحقق خواهد شد اگر قبول دعوت کنند ثواب آن بیاید و اگر رد کنند متعاقب شوند و این لازم برین خلیفه شد
 است و دعوت بسوی جهاد اعظم صفات خلیفه است پس ازین آیت و عده وجود داعی بسوی جهاد و اثبات خلافت او
 مفهوم شد در لغتیش آنیم که این داعیان که بودند و این اوصاف بر کدام شخص منطبق شدگی از آن اوصاف آنست که
 دعوت برای اعراب باشد که بادی نشینان اند گواهل شهر را نیز دعوت کنند و دم آنکه دعوت بقبال کفار اولی باس شدید
 باشد و معنی اولی باس شدید آنست که از جماعه که مستعد قبال شده اند داعیان و دعوتان همه شدت باس بیشتر داشته
 باشند و الا شدت و ضعف امر نسبی است بر ضعیفی شدید است نسبت اضعف از و لیکن عرف عام مستعدان قتال می باشد
 اگر نسبت این مستعدان اکثر ا قومی و با اسباب تر باشند اولی باس شدید گویند و الا یعنی اولی باس شدید آنست که
 بمقتضای قیاس و بحکم عقول مقطور در بنی آدم اقرب بقلبه دیده شود اگر چه فضل الهی مخرق عادت آن جموع مجموع را بدست
 اولین برهم زند ستوم آنکه دعوات برای غیر قریش باشد زیرا که تنگی قوم می نماید که هم غیر الاولین الذین دعوا الیهیم الرسول
 الله صلی الله علیه وسلم فی الحدیثیه و در صورتی که دعوات الیهیم قریش باشد نظیر کلام حنین باید ساخت مستعدان
 الیهیم مره آخر می گفته شود مستعدان الیهیم چهارم آنکه این دعوت برای قتالی باشد که منتهی گردد الا باسلام

بجایگاه خلیفه
 صلوات بر محمد و آله
 و علیهم السلام

بما قال ابن قوم اولی باسی شد بدنه دعوت برای احکام خلافت علی بن ابی طالب و شکست بنام مسلمانین چنانکه حضرت مرتضی کرم الله وجهه
دعوت فرمود اهل بیت را یاد دعوت برای زمامداری دشمن چون پیوسته افتاد بازگردد و ندانند و نمانند چنانکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در بنوک دعوت فرمودند بر خروج بسوی روم و چون قیسه را با خود حرکت نکرد بازگشتند و در آنجا قتالی واقع
نشد چون این مقدمه دانسته شد باید دانست که این داعی صادق است بر خلفای ثلاثه لا غیر زیرا که بحسب احتمالات عقلیه این
داعی یا جناب مقدم من نبوی است صلی الله علیه وسلم یا خلفای ثلثه یا حضرت مرتضی رضوان الله علیه یا نبی امیه یا نبی عباس
یا اترک که بعد دولت سرب سر بر آورده اند لایتما از الامر عن ذلک از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعوت گذارده شد زیرا که
نزول آیت در قصه حدیبیه است و غزوات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد حدیبیه محصور و معلوم است بر هیچ یک دعوت گذار
صادق نخواهد آمد متصل حدیبیه غزوه خیر واقع شد و همگی را از اعراب در آن غزوه دعوت نفرمودند بلکه غیر حاضرین حدیبیه
ممنوع بودند از حضور در آن مستهده کما قال قل کن تتبعونی تا کذا لکن قال الله عز وجل و بعد از آن غزوه الفتح
پیش آمدن الفتح دعوتی واقع شد اما نه برای قتال فرموده اولی باسی شد زیرا که ایشان همان بودند که دعوت حدیبیه
برای ایشان بود و نظم کلام دلالت بر لغت را این دو قوم مینماید و تیره و جنین نیز مراد نیست زیرا که هزاران اقل و اذن
بودند از آنکه نسبت دوازده هزار مرد جنگی که در کاب شریعت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم از مهاجرین انصاری و اعراب
و سکنه الفتح نهفت کرده بودند ایشان را اولی باسی شد بد گفته شود و چنانکه حکمت الهی در مقابله آن جناب است که در جنگم جوهر
در کار ایشان کرده باشد و غزوه بنوک نیز مراد نیست زیرا که قتل و کشتن در آنجا منتهی نشد عرض آنجا ایفام
بیت بود در قلوب شام و روم چون هر قل چشش نکرد و نوجوی نفرستاد باز مراجعت فرمودند و بنوامیه و بنوعباس و بن
ایشان گاهی اعراب مجاز و بنی را بقال کفار بخوانده اند که ما بود معارفه من البارخ قلنا این دعوت مستهده درین مده و متطاوله
از غیر خلفای ثلثه منتهی گشت قال الواقعی لما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم خلف ابو بکر رضی الله عنه فقیل فی
خلافة من سئلته الکذاب بن قیس الذبی اذ سمی النبوة و قال منی حنیفة و قیل ایضا سبأخ ذالأمم و الکثیری و سرب
طلیحة الی الشام و فتح الیماة و اطاعت العرب الی بکر الصمدین رضی الله عنه فقول عند ذلک ان سبأخ جیوشه
الی الشام و سرب وجهه الی قتال الروم فتح البعثة رضی الله عنهم فی المسجد و قام فبهم فحمد الله و ذکر الله
صلی الله علیه وسلم ثم قال ایها الناس اعلموا ان الله تعالی قد فطركم بالاسلام و جعلکم من امة محمد علیه الصلوة
و السلام و زادکم ایمانا و یقینا و نشرکم نصرا سبنا فقال فیکم الیوم انکم لکنتم کفرة و انکم لکنتم کفریة
و رخصتکم الی الاسلام حیثما و علموا ان الرسول صلی الله علیه وسلم کان بوجه و منه الی الشام فبضه الله تعالی و خدار له
ماله یصلو الله علیه وسلم الی اذاتی عازم ان اوریة المسلمین بالایم و انوالهم الی الشام فان رسول الله صلی الله علیه
وسلم امرنی بذلک قبل موته فقال زدویت لی الارض مشارقها و مغاربها و سیبلغ ملک امتی ما زیومی لی منها فانوا لکم
فی ذلک رحکم الله قالوا یا خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم تریا امرک و تو چنانچه است رشت فان الله عزوجل
فرس طاعتک علینا فقال تعالی و اریبوا الله و اریبوا الرسول و اولی الامر منکم قال ففرح ابو بکر رضی الله عنه بقره

و سرسور اعظیما و نزل عن الشرف کتب الکتاب الی ملک الیمین و امر آرد البس و الی اهل کتبه و کانت الکتب کلهما
 یومئذ نسخته و اجدده بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله صلیت علی ابی قحافة الی سایر المسلمین سلام علیکم فاتی
 اخرا الله الذی لا اله الا هو و قتل علی بنیه محمد صلی الله علیه و سلم و الی تد غرمت علی ان اوجبه کم اسه الا شام
 لتاخذ و کما من ایدی الکفار من عول منکم علی الجهاد فلیس یادر علی طاعه الله و طاعه رسوله ثم کتب فی الفی و انخفا کما
 و تقاتل الایه ثم بعث الکتاب الیم و اقام منظر جو ایهم و قد و هم مکان اول من بعث الی الیم بن الحسن بن مالک
 خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم اتی کلامه و برمان بر بودن حضرت صدیق رضی الله عنه کالجاره درین دعوت
 و ظهور سر حدیث قدسی که در مخاطبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع است بعثت جیدتا بعثت خمسة مثله درین واقعه
 ظاهر و با هر بود این نامه در دل مردم کاری کرد که از میزان عقل معاشی بیرون ست تا آنکه در غزوه یرموک چهل هزار کس مجتمه شد
 و کوشش عجیب زدست ایشان بر روی کار آمد و فتح و فتح که هیچگاه از زمان حضرت آدم تا ایندم واقع نشده بود ظهور نمود کثرت و کما
 انصافا فاضلا عنف از کوشش اتمام ظاهر گردید و این فعل حضرت صدیق دستور العمل فاروق اعظم شد رضی الله عنهما همین
 اسلوب واقعه فادسیه دعوت اعراب فرمودنی کتاب و فیه الاحباب عند ذکر غزوة الفادسیه چون خبر رسید که عزم کرد
 را بسا و شاهی برداشتمند و امور خود مهیا ساختند امیر المومنین عمر رضی الله عنه بهر یک از اعمال خود نامه نوشت بدین
 مضمون که باید دران ناحیه هر کرا اند که اسباب صلاح دارد و از اهل نجدت و شجاعت و مقاتله بود و ساختگی نموده شجیل تمام
 بجانب مدینه روان سازد و هم چنین دعوت امیر المومنین عثمان برای کاتب عبد الله بن ابی سرح چون از رفیق با لیلک سجا
 مقاتله در پیش کرد و مشهورست چون ثابت شد که این خلفا داعی بودند بدعوت موصوفه فی القرآن ثابت شد که خلفا سے
 راشدین بودند دعوت ایشان موجب تکلیف ناسد و قبول آن مستحق ثواب بعدم قبول مستوجب عذاب گشتند و قال
 الله تعالی فی سورة الفتح محمد رسول الله و الذین آمنوا علی الکفار اشداء علی الکفار اشداء علی الکفار اشداء علی الکفار اشداء علی الکفار
 فصل من الله و رضوا اناسیام فی جوههم ثم انزل الشیء ذلوا و متکلم و التوابة و متکلم و التوابة و متکلم و التوابة و متکلم و التوابة
 فاستغاثوا فاستلوی علی سوقه یعجب الازام یغیظهم الکفار و وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات
 منهنم متغفیرا و اجرا عظیما یعنی محمد صلی الله علیه و سلم پیامبر خداست و انا که همراه او رسید
 سخت اندر کافران مهربان اند در میان خود داعی بینی ای بنیده ایشان را که کسند و سجده و نماز می طلبند و شیار
 از خدا و خوشنودی را علامت صلاح ایشان در روانی ایشان است از اثر سجده آنچه که گویم شود و دستان ایشان است
 در توبت و دستان ایشان است در انجیل ایشان مانند راضی هستند که بر آورده است گیاه سبز خود را پس قوت داد
 آنرا پس سطر شد پس با ساد بر سا قهای خود بگفت می آرد زراعت کنند که ترا عاقبت حال علیه اسلام است که ششم
 آرد خدا تعالی بسبب ایشان کافران را عدده داده است خداست که امان آورده اند و کارهای شایسته کردند
 ازین امت امرزش بزرگ سوزن کلام برای شریف آن مخلصان است که در سفر حدیبیه همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودند
 و بشارت بقلب ایشان بر جمیع امم قوله تعالی محمد رسول الله چون سخن در ستایش این قوم افتاد لازم شد اولاد کرام

عاشق
 حاجی انصاری
 در بیان فضیلت حضرت صدیق
 واقع شده

در بیان فضیلت حضرت صدیق

ایشان و در ستودن پیامبر صلی الله علیه و سلم همین کلمه گفتار کرده شد که محمد رسول الله یعنی کدام فضیلت است که در سخن
رسول الله نباید و کلمه الشیبه فی حرف الفراق که در الیزین گفته مراد ازین جماعه آنان اند که در سفر مدینه همراه ایشان بودند
صلی الله علیه و سلم زیرا که سوچی که مبرای تشریف این جماعه است و حقیقت معیت در جایی است یا در سفری و همیشه
دینیه مثلاً نماز است لایکفث الله ما دام الحقیقه مسلخ و در حدیث مستفیض فضیلت اهل حدیث آمده قوله شد ان فضل
مجموع اند در دفع الحسن معانیه که در میان ابناء خمس خود باشد و حسن معانیه که در تهنیت نفس خود بود و در امتیالی هر دو قسم
برای ایشان جمع میسر نماید در میان ابناء خمس خود باین نوع معامله میکنند که قوت نفسیه مقتدری بقصد اهل ساخته اند
رست در آفت را موافق رحمت الهیه گردانیده اند هر که مرد و در او صفت شدت فضاوت ایشان بر دست و هر که قبول اوست
رأفت در رحمت ایشان برای اوست و نه کمال التعلق باخلاق الله تعالی و برای تهنیت فیما بینهم و بین الله با کثایر شکوات
مشغول اند که السلوة میراجع الیهم من یحجون کفلاً میان کمال اخلاص ایشان است باطن ایشان موافق با ظاهر است
سیناً لهم و فی غیره یعنی شسوع و نیایش ایشان در بارگاه الهی خطر و ایست که از یک طرف می آید و طرف دیگر می رود
بلکه بلکه ایست آنچه که هر سه در تحصیل این صفت صرف کرده اند و در لایم ایشان از صلوات ایشان حظ وافر گرفته و
زکات مناجات محیط بر اطن ایشان باشد و تا آنکه بر جبهه ایشان طمانینه از دل ایشان جوشیده و بر قوسی از انوار باطن ایشان
بنظایر است که کل انوار شریح باقیه قوله تعالی و ذلک مشتمل فی التوریه و مشتمل فی الیومین کفریح و ذلک اینجا اشاره
است بکلمه کفریح قوله تعالی و قسماً الیه ذلک لافران و ایزر و انوار مطلق و همچنین قوله تعالی کفریح آخری مطلقاً و اینجا
چهار کلمه گفته شد اول دلالت میکند بر ابتدای امر و آخر دلالت مینماید بر کمال نتواند که بعد از آن نتوی نیست و شک نیست
که انتقال علیهم السلام از عالمی بجای دیگر یا بوقوع آمد بوجهی که چهار مرتبه ضبط آن عدد و کثیر نمینماید لا محاله مراد اینجا انتقال
کلیه است که در چهار عدد و محصور شود و ایست دلالت لفظ و چون با صدق این کلام را تا مل کنیم انتقالات کلیه چهار عدد می یابیم
اول آنکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم در مکه مسجود شدند و اهل مکه همیشه که بودند تجملیات آبابی خود مطلق گشته با خاک و
ایضاً بر خاک استند اینجا اسلام نوید باشد بر اظهار آن قادر بودند دوم آنکه از دست مشرکین خلاص شده و بدین جهت
گردند و بجهاد اعداء الله مشغول شدند و نیال قریش قصد اذیتعال غیر آن تبعا تا آنکه فتح نمودند و تمام حجاز در دستان
آن حضرت صلی الله علیه و سلم راست گشت اینجا صورت با دشمنی ناحیه از نواحی زمین پیدا شد در انتها و این حال آن حضرت
صلی الله علیه و سلم از دار دنیا بر طبق اسطه انتقال فرمودند حرکت سوم آن بود که در کتب شریفین با و با و شاه و شوکت که بر
بنام حاکم غالب بودند کسری و قیصر قصد جهاد نمودند تا آنکه هر دو دولت با یک شوکت اسلام گشت و از آنها ناس و
نشانی مانند حرکت چهارم خود کار بیجا که ملوک نواحی را که در اصل با جد و کسری و قیصر بودند در حد ذات خود نیز
قوانی و شوکتی بهم رسانیده بودند بزرگداشت خود و در واقع اسلام در بلاد مغنوصه پیدا آید و در هر شهری مساجد بنا شوند
و قنات منسوب گردند در ذات حدیث و مغنیان نغمه مسکن گیرند چون خبر را بمشهر کنند در انتقالات کلیه مطابقت یا قسم
معلوم شد که تنظیم اشارت قرآن همین انتقالات بوده است چون از مقدمه واضح شد باید دانست که خلفا از جمله آن

حقیقت بود که باطل پس آید از آنکه الکفار حسماً برینیم انج و صفت ایشان باشد و این سبب از لوازم خلاف حقیقت است
 و آنچه شایسته فاش شدن خلافت شیعیان است و محرمی بسرد و فاش شود علی مشوقه خود کار بهاست که در زمان حضرت عثمان
 ابو قحافه آمد و نیز آنچه بعد از آنکه با یزید مسلمین وجود اجتماع کلمه ایشان بقصد خلیفه وقت بالتیسیر تصدیق مجرب و تدبیر الهی صورت
 گرفته است آنچه معلوم شده فحاشا که ایشان خلفا و سرخ قدم ایشان در تائید اسلام دانند بدست ایشان جمادات اعدا شده
 و اعلای کلمه الله بر سر واقع شد که مقبول جناب ربوبیت باشد و موجب ثنائی جمیل گردد و قوله تعالی لنحسب الزرع اشاره به کار
در خاست زیرا که در تصدیه مسلمین زارع حضرت الوصیت است قوله تعالی وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ خَلَعْنَا
بِأَسْحَابٍ از آنکه در آیه مشوقه مشهور گشت یعنی اسلام غالب خواهد آمد و جمعی کثیر در اسلام داخل خواهند
 شدند و بعد کرده است خدا تعالی فرمود که ازین جماعه ایمان آوردند و عمل صالح نمودند اجر عظیم که منصفیم است قال الله
 تعالی سورة التوبة بعد ما امرنا تارة بالكتاب حتى یطیقوا الرجوع الی الله ینزلونهم من غیر ذنوبهم و بعد ما ذکر من کفرهم و استخفافهم
ارباباً من دون الله ینقضی عیباً شدیداً و الا امرنا تیسر مرتباً و ان لیطیقوا التوبه یا قوا هدیهم و یالی الله ان یتوبوا
لنؤکفوا و لنؤکفوا لکفرهم و هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کلّه و لو کره المشرکون
ثم قال فی سورة الصف بعد ما ذکر المفسرین علی الله عزوجل من ینزلون لیسطقوا نفاق الله یا قوا افسحوا و الله مبدئهم
و لو کره الیکفرون کما الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیطهره علی الدین کلّه و لو کره الیکفرون
 سخن از مشرکان و نصاری و غیر ایشان که فرو نشاندند نور خدا بایمان خویش و قبول نیکند خدا تعالی که آنکه نام گردانند نور
 خود را اگر چه ناخوش دارند آنرا که فران اوست آنکه فرستاد پیغمبر خود را بهدایت و دین درست تا غالب سازد آن را بر
 اویان همه آن اگر چه ناخوش باشند از آن مشرکان و سق کلام برای آن است که نصاری خصوصاً و جمیع اهل ادیان مشرک
 عموماً اعتقاد شود در جناب ربوبیت بهر سائیدند در پی عداوت دین حق که ضعیفی است افتادند و این معنی تیسر غضب الهی
 گشت لهذا از آیه ایزدی متعلق شد بکشت در بیم زدن این فرق و صورت کبت و بر بیم زدن ایشان در غیبا لغیب چنین مقرر
 شد که ارسال رسول با هدایت دین راست کرده شود بوجهی که مفضی گردد باظهار دین حق بر جمیع ادیان قوله یریدون
لیطیقوا التوبه یا قوا هدیهم به وجهی که فرستد را جراحی یا آتش طیلی گمان نمود و اندک لغیب دمان فرد
 سید و قاش شد این نور خداست فصدان را استخواجه گنجایش دیگر آنکه شبهات باطله بر او مینماید و امر را بر سبب ضعیف
 است مشبه میسازد بحیال آنکه دین اسلام با بن فعل نقصانی پذیرد حاشا شد این مراد حق است سبحانه ادر ان توان ناقص ساخت
 قوله تعالی لیطهره علی الدین کلّه چون ظهور دین حق بر جمیع ادیان در زمان آنحضرت صلوات الله علیه و سلم صورت گرفت زیرا که
 هنوز نصاری بموجوبین باطن طریق خود قائم بودند عامه مفسرین در تفسیر این آیه فرومانندند قال الضحاك ذلک عند نزول
 عیسی علیه السلام و قال الحسن بن الفضل لیطهره علی الدین کلّه بالجمع الواحده امام شافعی سختی ازین همه استوار تر آورد
 قال أظهر الله سوره علی الأديان أبان کما صرح فی جمع انه الحق و ما خالفه من الأديان باطل و قد أظهره بان جماعه انک
 دینان و دین اهل کتاب و دین الایمین مقرر رسول الله صلوات الله علیه و سلم الایمین حتی یأوا بالاسلام و اعطی بعض

در بیان

در بیان

در بیان

این است که حضرت عمار فرمودند که هرگز کسی را ندیدم که در حق او بدگویی کند و بدگویی را بداند
و در پیش روی او نیاید که آنکه آنکه کتاب الله را با سستی که تقریر میکنند در میزان صبر عقل که با او نباشد بسنجیم اگر چه در بعضی
موارد مذکور است و الا آن معنی را ترک ننهیم و دیگر آنکه حدیث آنحضرت نسبت به آن طایفه و مسلم پیشوای خود را میفرمودند که در آنکه وی
صلی الله علیه و سلم بهترین بشر است چون طایفه آنحضرت صلوات الله علیه و سلم بر نصاری بخواند بخوس و بیخوس و بیخوس و بیخوس
بر جناح از ایشان در یک طایفه بنهیم و کلمه لیسوسه علی التین کلمه در پرتو و دیگر که در میم با هم موافق نشوند غلبه بر طایفه تلبیذ از
ابن ابی بن غلبه براد با آن نباشد غلبه تمام آنست که بنیینه آن بن مستباح گردد و حایمانش همه بر همه خوده تا آنکه هیچکس
آن دین نماند و غرض آن دین مطلقاً آنکه اگر در آن حدیث التی علیه علیه و سلم فدا خرج مسلم عن حیاض بن حان
و الجاشی ان رسول الله صلوات الله علیه و سلم قال ذات یوم فی حسیبه الا ان ربی امرنی ان اقلعکم ما تجلبتم مرا علیکم
و می هند آنکه ای طایفه حیدر اعطال و انی خلقت عبادی مختلفاً کلبهم و انهم اشتم الشیاطین فاحسوا لهم فخرن بنهم و خسرتم
ما حلت لهم و آخرتم ان شیری کوالی بالم ازل به سلطاناً و ان الله نظر الی اهل الارض فمقیتم عنهم و محبتهم الی الایمان
بن اهل الکتاب و قال انما بعدتکم که در حدیثی که در آنست علیک کتابا لیسسه الامم و نشره لایقما و یقضا نادان آن
امری ان اخرجت زینت فقلت رب اذانی لیسوا و انهم فی قید غم و خیره فقال استخیرهم کما اخرجوک و اخرهم فذکر و ان یفوق
تستیعن علیک و ایت بی شایسته شمشیر علیه و سلم عن قوبان قال قال رسول الله علیه و سلم ان الله یزود
الی الارض زینت مشارقها و مغاربها و ان امتی سیبلغ ملکها ما زودی منها و اخطیت الکفر الاحمر و الابيض الحدیث و اخرج
مسلم عن ابی هریره قال قال رسول الله علیه و سلم ملک کسری تم لایکون کسری بعد و قیصر لیسلمکن ثم لایکون قیصر
بن و انفسهم کتوز بهانی سبیل الله و اخرج مسلم عن جابر بن سمره قال سمعت رسول الله علیه و سلم لقول کفحن
و عباد من السلین اومن المؤمنین کتوز آل کسری الذی فی الایمن و اخرج الترمذی فی حدیث طویل عن سیر بن
عزیم قال قال رسول الله علیه و سلم انی لا اخاص علیکم الفاتحه فان الله ناصرکم و معکم حتی یسر الی الطیفة فیما بین
شیرت و البیضاء اکثر ما شخاف علی ملکها السیرین قال فجلت اقوال فی نفسی فاین لیسوس طی و اخرج احمد عن المقداد انه سمع
رسول الله صلوات الله علیه و سلم یقول لا یغنی الی اهل الارض بیت مدیر ولا ذیر الا اذ دخله الله کل شیء الاسلام لیسوس غزیر ذویل ذلیل
الایغیرهم الله فیسلمهم من اهلها و ینزلهم فیدمون لها قلت فیکون الذین کتوز الله استخبره مقتضای این احادیث صحیح است
آنست که تمام ظهور دین بجهت آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواهد بود اگر عاقد ظهور بیهی و دین حق را جمع کردیم منی چنین
باشد که ارسال رسول بیهی و دین حق منسی خواهد بود ظهور آن بیهی و دین حق بر همه ادیان اینجاست که کتوز
آنحضرت باشد ارسال منفی ظهور بوده است گو بعضی ظهور بر دست نواب آنجناب بوقوع آیه صلی الله علیه و سلم و اگر عاقد
راجم بر رسول باشد نیز و نیست ظهور دین که بر دست نواب آنحضرت واقع شود ظهور آنحضرت است صلوات الله علیه و سلم
بله شبهه اگر میتوانستید ان نکته باریک بشنوند آیتالی چون پیامبری را برای اصلاح عالم تقریر ایشان بخیر
و بعد ایشان از شر مبعوث گرداند و در فیه لیسب ان اصلاح را صورتی معین فرماید تا در همان صورت ظاهر شود لاجرم

نازل شده و ظاهر اعلی و باطنی سافل همه آن رنگ رنگین گشته این ادعای فکیده است برای انتقام این جفاهاست نه مؤخر
اگر این داعیه نازله از غیب لغیب می شناسند حق را از باطل جدا می دینند با جمل در آنوقت جمیع ارض تحت حکم دو پادشاه
ذی شوکت مجتمع بود کشته و قیصر و دین این هر دو پادشاه برادریان دیگر غالب هر دو دین کجای است میل ازند و ستمیده
از جابر مرد و غالب است کشته و قیصر حامیان این دو دین بودند و حامیان بسوی آن قولاً و فعلاً و تشبیهاً که آن کس
مشته دین کو کیم ردم و روس قرنگ و آلمیسان و آفریقه و شام و مصر و بعض بلاد و خرب تبشیم در دین نصرت بودند
موافقت قیصر و خراسان و توران و ترکستان و تراولستان با خرد و غیر آن مجوس بودند بتعالیت کسری و سایر ارباب
مثل دین یهودیت و دین مشرکین دین نبودند و دین صابئین با پال شوکت این هر دو پادشاه شده بودند و نصیبت گشته و
متدیان اینها بر هم خورده لاجرم داعیه ظهور دین حق و قصد انتقام از کفره فجره بر هم زدین دولت کسری و قیصر
را شبانه خود گردانید تا چون این هر دو دولت بر هم خورد و اعظم ادیان موجوده و شهر آنها بر هم خورده باشد و چون
سلطت اسلام بجای سلطت این دولت بنشیند سایر ادیان خود بنحو و پامال شوکت اسلام شوند مانند پامال بودن آنجا
باین دولت بعد استقرار ملت حقه در قطر حجاز که در وقت کسری بودند در تصرف قیصر سرد و از آن غافل بودند و
طلبه بر بطور غلبه ملوک در غیر این قطر متصور نبود چون خدا تعالی برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم نعم روحانیه که جز بخلق
رفیق اعلی میسر نیاید اختیار فرمود لازم شد که بجهت اکمال ظهور دین حق و اتمام کسبت اعدا را الله استخلاف مسراید
تا آنهمه در جریه احوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم مثبت شود و التیاف انتقام در بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
کار خود کرده باشد مثل آنکه بنده خاص از بندگان پادشاه خود در مجالس آن و محافل قدس منتهین پادشاه شود و فتح
بعض قلاع که پادشاه بآن قدغن بلوغ نموده است یکی از مدعی دولت خود باز گذارد و بفتح کردن آن قلعه این بنده
خاص بزیادت عز و بخلع و عطایا مخصوص گرد و چون اینهمه گفته شد باید دانست که توجیه صحیح درین آیت است هر ظهور
دین حق را حاصل شد همه در کلمه التکلیف علی الدین کلمه مستدرج است و اعظم انواع آن که بر هم زدین دولت کسری و قیصر
است بالاولی داخل در دست و داخل لوازم این مرتبه خلفا بودند رضی الله عنهم مساعی این بزرگواران مقتضای ارسال
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و مستدرج دران و ایشان نیز که جارحه تدبیر خیب بودند در ظهور آن و همین است معنی خلافت
خاصه آن معنی مؤذنی از شل رسول الله صلی الله علیه و سلم و دین الحق لیظهره علی الدین کلمه آلت که بدی و دین حق که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بآن مرسل بودند ظاهر و غالب باشد و جلی و مشهور و فنی و مستور و این آیه حکم است در میان اهل سنت
و اهل بدعت خدا تعالی بدی و دین حق را آنحضرت صلی الله علیه و سلم نازل فرمود و وی صلی الله علیه و سلم آنرا بلیغ
تبلیغ نمود و صحابه آن معنی که مراد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود فهمیدند و بقرن تابعین رسانیدند و ششم زیرا که اراده
الهی نه محض تعلیم آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و خروج اشخاص از عهد و تبلیغ اگر چه سایر معانی فقهیه بلکه مراد ظهور
حق است و شرفاً بعد قرآن پس یکدیگر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دین حق را بصحابه رسانیدند لیکن ایشان معنی که
مراد بود و فهمیدند یا فهمیدند اما عرض نفسانی حاصل شد ایشان را بر کتمان آن دینی مستدرج است پس معتزله و شیعه که میگویند

انکم سترورن رکبکم الحديث معنی آن علم نینی بود صحابه از جهت تمویس فسیح معنی آن کردند و شعیبه که میگوید که آن حضرت
 صلی الله علیه وسلم برخلاف حضرت مرتضیٰ القسی فرموده بود و صحابه بفرض نفسانی خود اکتفا آن کردند و عصبان امرورزیدنند
 اندا بجای بر او حق ظهورین ست مراد او را اجل و علی بر هم نمی توان زد سبحانک هذا استبان عظیم قال الله تعالی فی سورة
 ال عمران کنتم خیرا امة اخرجت للناس تا غرور و ان بالمعروف و نه عن المنکر و تو منون بالله و لک
 امن اهل الکتاب لکان خیرا منهم للمؤمنین و الکفرهم الفیسفوه مستید شما بهترین گروهی که بیرون آورده شدند برای
 اصلاح مردمان میفرمایند بکار پسندیده و منع ینمایند از ناپسندیده و ایمان جو آرید بخدا و اگر ایمان می آوردند اهل کتاب
 بهتر بودی ایشانرا طایفه از آنها مؤمنان اند و اکثر آنها از حد بیرون رفته اند قوله کنتم خیرا امة بدو وجه مفسر است
 هستید شما باین صفت یا ابوید و در علم الهی باین صفت قوله اخرجت للناس این بر آوردن چنان است که از عدم یا از
 مصیبه بر آورده باشند بلکه معین آنست که باطن مقدس آنحضرت را صلوات الله علیه وسلم بداعیه اصلاح ناس محتسب ساختند و
 شجاع نور آوردن و جی صلی الله علیه وسلم بیرون افتاد جمعی که مستعد بودند بان نور تنور گشتند و همان داعیه از باطن
 سر بر آورد از میان افراد بشر این طایفه باین دولت سرفراز شدند و باین نعمت مخصوص گشتند پس این جماعه بر آوردگان
 حق اند از میان مردم و الناس افاده میفرماید که این تدبیر الهی است برای اصلاح عباد تا عالمی بواسطه این گروه مستنور
 ستاد بر گردد و آخر البغوی غیره عن انس سید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم الاوان هلذرة الاثم لو فی
 سبعین اتمه سی خیرا و اگر معا علی الله عز و جل و اخرج البغوی عن یزید بن حکیم عن ابیه عن جده انه سمع النبی صلی
 علیه وسلم یقول فی قوله تبارک و تعالی کنتم خیرا امة اخرجت للناس قال انکم یتون سبعین اتمه خیرا و اگر معا
 تکله الله و اخرج ابو عمر فی الاستیعاب عن عبداللین مسعود قال ان الله نظر فی قلوب العباد فوجد قلب محمد
 صلی الله علیه وسلم خیر قلوب العباد فاخططه و بکتبه بر سائرهم ثم نظر فی قلوب العباد فوجد قلب محمد صلی الله علیه وسلم فوجد
 قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فحکمهم و ذرأه یسیره لعلها یتلون عن دینیه و اخرج ابو عمر عن ابی هریره فی قوله تعالی کنتم خیر
 امة قال خیر الناس للناس یتلون بهم فی السلاسل یدخلونهم فی الاسلام قوله تا مؤزون بالکفر و استیانت است
 برای بیان وجه خیریت قال مجاهد کا نو اخرج الناس علی الشرط الذمی ذکره الله تعالی تا مردن بالمعروف الاية باز اینجا
 دو دو صف ذکر کرده شد یکی فیما بینهم و بین الناس و آن امر معروف و نهی عن المنکر است و یکی فیما بینهم و بین الله و آن
 ایمان است که متضمن شهادت و چند شعبه است قوله و لکوا امن اهل الکتاب افاده میفرماید سبب بر آوردن این امت و آن آنست
 که اهل کتاب تمی از اوقات امته اخرجت للناس بودند صفت ایشان بتغییر شد لکن حکمت الهی اقتضا نمود اخراج امتی
 دیگر از عرب قال البغوی زیدی عن عمر رضی الله عنه قال کنتم خیرا امة اخرجت للناس تكون لا اولاد لا تکونوا لآخرنا
 و قال ابو عمر جاء عن عمر بن الخطاب من سرة ان یتکون من نسلک الا امة فلیتوبوا الى الله تعالی فینقادوا و هر دو قول با هم آم
 ندارد زیرا که مفهوم آیت عام است برای هر که بروج داعیه اصلاح عالم در قلب و فسخ کنند اول امت باشد یا آخر آن
 لیکن بسدق آن در خارج اول امت است فقط زیرا که من بعد رسم جهاد و امر معروف و نهی منکر مندرس شد

و انک سترورن رکبکم
 قابل انک سترورن
 کون انک سترورن
 علیه السلام
 مقصودش آنست
 یوم دارالایمان
 نموده و اینست
 کون نظایم
 بشیبه میکند از
 هم چنین
 عطا غریب کرد
 کس از اهل بیت
 بسنّت کرد
 در انصاف
 الموم که تمام
 و جهان
 از فقیه خود
 صفا فی بیان
 این صحت
 که فقیهانی
 تایید آن
 زود و بسبب
 بیان نظم
 صلوات
 در بیان
 بیانی الله
 بجای
 که بجهت

چون اینجه بین کردید باید دانست که حضرات خلفا از آن است بود دانند که آخرت ایشان سفت ایشان است از جهت
آنچه از حالات ایشان بتواتر ثابت گشته زباده ازین چه خواهد بود که جماعات عظیمه مسلمانین بقوت است این بزرگان
شدند و اقالیم وسیع را فتح نمودند و طواف فیما بین ایشان در بکته اسلام در آمدند پس ایشان خیر است باشند و هر
قال الله تعالی فی سورة المدثر لا یستوی من ینکر من ینکر من قبل الفتح و قاتل اولئک انظکم دو جمله
الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنة و انهم لکانن یمنوا برینست از شما کسیکه صرف مال نمودن
از فتح و کارزار کرد با کسیکه چنین نکرد و انجامه بزرگ تراند در وقت مراتب از انجامه که صرف مال نمودند و کارزار کردند
بعد فتح و هر یک را وعده داده است خدا اینعالی خصلت نیک که نجات است و خدای با آنچه میکند و انما است این آیت
افاده میسر باید که همه صحابه و یک مرتبه نیستند جمع از جمع و فضل و اکمل است بقیست هم در آخر اتفاق و قال آخر ج انما انما من
حدیث ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یتبوا النفاق فی اول الذی نفسی شمیره لوان احده کم الفتح و مثل
اعتد ذهابا ما اذکر ما اذکر من قبل الفتح مفسرید و وجه نیست که فتح مکة و هو قول الاکثر و دیگر صلح حدیبیه و هجرت
با حدیث فوسائل الحدیبیه و این اختلاف منی است بر تفسیر کلمه انما اتفاقا لکن اتفاقا بیننا که برین دو وجه تفسیر کرده اند و این
آیت بطریق منطوق افاده میسر باید تفصیل جماعتی که قبل فتح اتفاق و قال از ایشان بطهور آمد بر جماعتی که بعد از فتح اتفاق
و قال نمود و اند و بطریق مفهوم موافق می نماید که هر که اتفاق و قال او مقدم تر از فضل تر و قتالی که در که بود دست
و عصار بود و قتالی که بعد هجرت واقع شد بشمشیر و ریح در رفت هر دو را اتفاق میتوان گفت بلا حظه همین مفهوم موافق
اند که تزلت فی ابی بکر الصدیق قال البعوی در وی محمد بن فضیل عن الکلبی ان خذبه الایة نزلت فی ابی بکر الصدیق
رضی الله عنه فانه اول من سلم و اول من اتفق فی سبیل الله عزوجل قال عبد الله بن مسعود رضی الله عنه اول من
اظهر اسلامه بسببه ابو بکر رضی الله عنه و البقی صلی الله علیه وسلم و روی عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کنث عند النبی
صلی الله علیه وسلم و عنده ابو بکر الصدیق رضی الله عنه و علیه عیادة قد قلبها فی صدره و بخلافی فنزل جبرئیل علیه السلام
فقال یأیی اری ابابکر عبیة عبارة قد قلبها فی صدره و بخلافی فقال اتفق باله علی قبل الفتح قال فان الله یقول یا اقرأ علیه السلام
وقل له اراض انت عتی فی فکر کخذ اتم شاخط فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابابکر ان الله عزوجل یقر
علیک السلام و یقول له اراض انت فی فکر کخذ اتم شاخط فقال ابو بکر رضی الله عنه و استخط علی ربی انا عن
راض انا عن ربی و من اخرج الحاکم و ابو عمر عن هشام بن عروة عن ابیه قال استسلم ابو بکر له اربعون الف
انقبض کلها علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سبیل الله فی راض النضرة عن عائشة رضی الله عنها قالت لما
اجتمع اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و کانوا تسعة و ثلاثین رجلا اتم ابو بکر علی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی الظهور فقال یا ابکر انا للیل فلم ینزل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی ظهر رسول الله صلی الله علیه وسلم
و لفرق المسلمون فی نواحی المسجد و قام ابو بکر فی الناس خطیبا و رسول الله صلی الله علیه وسلم جالس و کان
اول من تلیب و قال ابی الله عزوجل و ابی رسول الله صلی الله علیه وسلم و قالوا الهیة کون علی ابی بکر و علی المسلمین فشر بوهم

في نواحي المسجد ضربا شديدا وطوى ابو بكر وضرب ضربا شديدا وادامته الفاسق عتبه بن ربيعة فجعل يضرب بعينين مخصوصتين
 ويخربها بوجهه واثر ذلك حتى ما يعرف الفضة من وجهه وجارت بيوثم شتادوى فاجلوا المشركين عن ابي بكر وحسبوا
 ابا بكر ان يذبحه حتى اودخلوه في بيته ولا يشكون في موته ورجع بيوثم فدخلوا المسجد وقالوا لا والله لئن مات ابو بكر
 لم نترك عتبه ورجعوا الى ابي بكر فاجعل ابو قحافة وهو يوشحهم ليكنون ابا بكر حتى اجابهم فبطلوا الضرب بالهناجر فاقبل رسول الله صلي
 الله عليه وسلم فنالوه بالسنتهم وغلوه ثم قاموا وقالوا لا اله الا الله محمد بن عبد الله فبطلت عتبه شيئا او تشقيه اياه
 فلما خلت به واخذت جعل يقول يا فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم فكلمت والله ماني علم بصاحبك فقال ابو يحيى
 الى ام جميل بنت الخطاب فاسأليها عن فخر جئت حتى جات ام جميل فقالت ان ابا بكر تكلم بك عن محمد بن عبد الله
 قالت ما اعرف ابا بكر ولا محمد بن عبد الله وان كنتي ان افضى متكبا الى ابيك فقلت قالت نعم مضيت مخبأ حتى
 وجدت ابا بكر مبرا ليما ذنبا قد نث منه ام جميل واعلنت بالصباح وقالت ان قوما اتوا منك هذاهل فسوق و
 الى الارجوان ينتم الله لك قال يا فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت هذاهمك تسمع قال فلا عين عليك
 منها قالت سالهم جميع قال فان بنون قالت في دار الارقم قال فان يتبر على ابيته ان لا اذوق طعاما اوشه ابا واتي
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فامهنا حتى اذا هذات الرحيل وسكن الناس حنينا حتى اذ قلنا و على النبي
 صلى الله عليه وسلم قالت فانك عليه فقبلته واكتب عليه المسلمون ورق له رسول الله صلى الله عليه وسلم رقة شديدة
 فقال ابو بكر يا ابي انت واقمي ليس لي ما مال الفاسق من وجهي هذاهمى بركة بوالدتها وانت مبارك فاذعها الى الله
 تعالى واقوم السد وعوجل لها عسى ان ييقظها بك من النار فداها رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسكتت
 فاقاموا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم شهرا وهم تسعة وثلثون رجلا وكان اسلام حمزة يوم ضرب ابو بكر واخرج
 البخاري عن عمرو بن الزبير قال سألت عبد الله بن عمرو عن اشده ما صنع المشركون برسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال رايت عتبة بن ابي مقيط جاز الى النبي صلى الله عليه وسلم فوضع ردا في غنقه فخنقه به خنقا شديدا فجاؤا
 ابو بكر حتى وقع عنه فقال القتلون رجلا ان يقول ربى الله وقد جاءكم بالبسيت من ربكم واخرج السحاحم
 عن السكس قال لقد ضرب رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى خشي عليه فقام ابو بكر فجعل ينادى ويقول ذكلكم القتلون
 رجلا ان يقول ربى الله قالوا من هذاهم لوهذاهم ابن ابى قحافة البخنون وقال ابن اسحق حديثي نافع عن ابن
 عمر قال لما اسلم عمر قال اشق قرشي افضل للمحدث قيل له جميل بن منقر الجهمي قال فعدا عليه قال عبد الله بن عمر
 واعدوت اشجع امة والنظر ما يفعل واما غلام اعقل كل ما رايت حتى جاوه فقال اعلكت يا جميل اني اسكتت وعلقت
 في دين محمد صلى الله عليه وسلم قال فوالله ما راجعه حتى قام بجر رءاه واتبه عمر اذجبت الى حتى اذا قام على
 باب المسجد صرخ باعلى صوته يا مشرك قرشي وهم في ابيهم حول الكعبة الا ان ابن الخطاب قد صبا قال يقول
 عمر من خلفه كذب ولكن قد اسكت وشهدت ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وثار والله فما جرح
 ايضا بلهم ويقالون حتى قامت الشمس على رؤوسهم قال ويستم فعدوا قاموا على رؤوسهم وهو يقول افعلكوا ابا بكر

من كبار اصحاب النبي
 من اهل البيت
 من كبار اصحاب النبي
 من اهل البيت
 من كبار اصحاب النبي
 من اهل البيت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

فاحمدك باسمه لو كان ثمانمائة رجل لقد تركنا في علمهم اذ تركتموه بالانفال فبينا هم على ذلك اذا قيل شيخ من قریش من اجله
 خيرة وقریش بنو تميم حتى وقت عليه فنهالوا انما علمهم ان لو استبناهم فمال من رجل احسن لنفسه امر اما اذا اتر بدون آتروك
 مني عدتي بن كعب بن لؤي لکم صاحبهم لهذا فلو اعلم الرجل الذي زجر القوم فيك بجمعة يوم السبت وهم ليا ليو تک قال ذاك آترو بنی العاصم
 بعد ان ما جرای الربة يا آترو من الرجل الذي زجر القوم فيك بجمعة يوم السبت وهم ليا ليو تک قال ذاك آترو بنی العاصم
 بن داود السبي چون انهم بيان نمودیم میگویم چون افضلیت شیخین بر جمعه که بعد فتح مسلمانان استند به المنطوق ثابت
 شد و بر جمعه متقدم به المفهوم خلافت ایشان خلافت راسته باشد و سبکی از لوازم خلافت خاصه افضلیت خلیفه است
 نسبت به سایر مسلمین بقضی کئی و نسبت خواص ایشان که مستعد خلافت اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم با ایشان مساویه
 سنه نظر الاماره میفرمود بفضل خبری مستد به که در حکم فضل کلی باشد خصوصاً در امور سی که مناسبت با سبک و خلافت با
 والله اعلم قال الله تعالی فی سورة الحجرات لعلکم تتقون ان الله یحب المتطهرین و فی سورة الاحزاب ان الله یحب الذین یحفظون
 قران را و بر آئینه ما حکا بدانده او هم و قال فی سورة القیامة لا تحزک به یسألتک لعلکم تتقون ان الله یحب المتطهرین و فی سورة الاحزاب
 قران را و اذا قرأه فاتبع قرانه ثم اتى من الذکر لعلکم تتقون ان الله یحب المتطهرین و فی سورة الاحزاب ان الله یحب الذین یحفظون
 آن بر آئینه و عده است بر ایهم آوردن و خواندن آن پس چون بخوانیم قران را یعنی نازل گردیم آنرا پس در پیرو
 قرآن او را یعنی استماع آن کن باز بر آئینه بر او شده و انفع سامعین اورا اخرج مسلم فی حدیث عیاض بن حماد عن النبی
 صلی الله علیه وسلم عن به تبارک و تعالی و انزلت علیک قراناً لعلکم تتقون ان الله یحب المتطهرین و فی سورة الاحزاب ان الله یحب الذین یحفظون
 نبی آدم صرف شود در محقر قران قادر نشوند بر آن و این تفسیر حفظ قران است باز در آیه دیگر صریحاً حفظ قران است
 اخرج البخاری عن ابن عباس فی قوله تدرجنا لعلکم تتقون ان الله یحب المتطهرین و فی سورة الاحزاب ان الله یحب الذین یحفظون
 من المستزید شانه و کان مساحراً شنتیه فانزل الله عز وجل لا تحزک به یسألتک لعلکم تتقون ان الله یحب المتطهرین و فی سورة الاحزاب
 قال جمعه فی صدرک و تقرأه فاذا قرأه فاتبع قرانه قال فاستمع له . آتیت ثم ان علینا بیان کتم ان علینا ان
 تقرأه و کان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ذلك اذ انما جبریل استمع فاذا اطلق جبریل قرآن النبی صلی الله علیه
 وسلم کما قرأ و مر فو درین حدیث تمهید است صلی الله علیه وسلم فقط و تفسیر جمعه ای جمعه فی صدرک تفسیر ابن
 عباس است تفسیر میگوید معنی عنه درین تفسیر نظر است زیرا که گفته که را بر معانی مشتار به جعل کردن بعد میناید آری در تفسیر
 مستقر آنک فلا تشنی این را تقریر کردن نمجالش میناید باز در آوردن ثم ان علینا بیان که بر معنی که بغیر تراخی معتمد
 واقع شده باشد بعد می دارد و آنچه در تفسیر آیت آن میناید که معنی ان علینا جمعه آن است که لازم است و عده جمعه
 کردن قران بر ما در مصاحف و قرآن البقی توفیق بهم قرار آست آنحضرت را صلی الله علیه وسلم عواد انشا از ابره نداد
 آن تا سلسله نوار از هم گسسته نشود و خدا استجاب فرماید که در فکر آن میباشد که قران از دل تو فراموش نشود و مشتک که آری آن کیش
 از خرق عواد است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم صعوبت تکرار که جمعه مسلمین در حفظ قران میکنند نمیکشیدند و مجرد تبلیغ
 جبریل خاطر مبارک سخن میشد چه جای این فکر که ما بر خود لازم گردانیده ایم آنچه بر ما تبلیغ تو مناخرت و آن

جمع قرآن است در مصاحف و خواندن است آنرا چه خواصی چه عوام پس خاطر خود را مشغول مشقت حفظ آن کرد
 بلکه چون با بزرگان جبرئیل تلاوت کنیم در پی استماع آن باش باز بر است توضیح قرآن در عصر عصری جمعی را موقوف
 بشده و عرب قرآن در بیان سبب نزول آن مندر ایتم اما صدق حکم آن بیان کنند و اینهمه براتب متاخرست از حفظ
 تو و تبلیغ تو آنرا چون آیات قرآن مشابه اند بعضی آن مسدق بعضی است و آن حضرت صلی الله علیه و سلم مبین است ^{عظم}
 است حفظ قرآن که موعود حق است باینصورت ظاهر شد که جمع آن در مصاحف کنند و مسلمانان توفیق تلاوت آن شرفا و غیرا
 لیلاد و شبانرا یابند و همین است معنی لایقیده الیاذ با رجوعه قرآنه کجا ایراد فرمودن و در بیان و عد کلمه تم که برای ترحمی
 است ذکر نمودن می نهاند که در وقت جمع قرآن در مصاحف اشتغال تلاوت آن شایع شد و تفسیر آن من بعد بطور
 و در خارج هم چنین متحقق شد اول شروع حفظ آن از جانب ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود بوده است در زمان حضرت عمر رضی الله
 عنه و اول اشتغال تفسیر از ابن عباس واقع شد بعد القضاء ایام خلافت چون آنهمه ذکر کردیم باید دانست که جمع
 کردن شیخین قرآن عظیم را در مصاحف سبیل حفظ آن شد که خدا تعالی بر خود لازم ساخته بود و در آن فرموده و فی الحقیقه
 این جمع فعل حق است و انباز و عده اوست که بر دست شیخین ظهور یافت و این یکی از لوازم خلافت خاصه است بحال این فصل
 را بر نکته بار یکی ختم کنیم پیش اهل حق نبوت مکتب است که بر ریاضت نفسانیه و بدنیه آزا توان یافت و نه امری است چسبی که
 نفس پیغمبر النفس قدسیه آفریده اند پس ضرورت جلیبه میسند فاعیل مناسبه قدس بلکه چون حال عالم بود چو
 باشد که حکمت الهیه مقتضی آن شود که خدا تعالی از فوق سموات سبع اراده فرماید اصلاح نبی آدم و اقامت عروج ایشان
 بالقای داعیه در قلب از کی نبی آدم و آدم و اهل ایشان با بلوم و اعمالی که صلاح ایشان خواهد بود و امر فرماید ایشان
 الزام کند آنرا اگر کردند چه با اگر نکنند محاصمه نماید یا مجاهده تا آنکه سعدا از اشقیامتا زگردند و عالمی بنور هدایت مستور
 شود و اقتضای عالم این کیفیت خاص را چنان است که اجتماع صغری و کبری مقتضی افاضه نتیجه گردد بر نفس شخص یا شیخین
 یا مقتضی گردد و انقلاب آنرا به او چون عالم این را اقتضا کند قضای الهی نازل شود از فوق سبع سموات بلا واسطه
 ملاز علی همه آن رنگین شوند و سیل سیل بر کات ملاز علی برین نفس قدسیه فروریزد و ملاز علی برای این نفس
 بصورت مناسبه تمثال شوند و علوم مشرعی و اخلاقی و غیره درین نفس اندازند این نفس قدسیه به بدی مجرد که از فوق سبع سموات
 نازل شده در سوره المنتهی با حکام مشالیه کثیر گشته در ملاز علی شایع شده در زمین فرود آمده است مطلع شود و بوجی
 منلو یا غیر منلو که از عالم مجرد مشالیه این اراده نزول فرمود لباس مناسب ملاز علی پوشیده بار دیگر لباس الفاظ و صورت
 شهادی در بر کرده بر قلب این پیغامبر نزول فرماید در نبوت در بیان شرح گفته شود بگفت الله فلان نبیا و امره بتبلیغ
 الاحکام و اوحی الیه پس نبوت امری است حادث بسبب تعلق اراده بیث این پیغامبر بحجت از شرح عالم نه امر جلی و نه
 مکتب بر ریاضت آری این دولت نمیدهند مگر کسی را که نفس او نفس قدسیه باشد در اصل جبلت معدود از ملاز علی
 در قوامی خلکیه که در دمی مندرج است در غایت ظهور و غلبه و صفا و صلاح و سعادت و مزاج بدن او در نهایت اعتدال است
 طبیعت تویدار و ذمی الغایه اما متفاد قلب و قلب او در شدت مسامت و شهادت اما متفاد عقل و عقل او در کمال خود

ع
 از این شرح
 شرح بر این

نفس

ع
 ملاز از عالم
 علم نظام از
 علم نظام از
 علم نظام از

در سببهاست اما مشق و طراوی علی و سستی از ایشان در آئینه روان ایشان قوت عاقله و شبیه باوراک طراوی علی است
و لهذا اقوال و وحی سبب سواد و قوت عاقله او در غایت صلاح و انبیا عصمت حضرت اوست باشد این تصور در ضمیر عظم نبوت
است سنته الهی آن جاری شده که نبوت عنایت نغز باشد که کسی با چنین آفریده و با پیغمبر هم میسر میسر قدس
پس این او مشایخ با آن حضرت نسبت ایشان بنمایند چنانچه مثل شهرت است که گرفت که اگر دویده و نه بر آن
دوید که گرفت که در اول کل من کلمتی نصیب شد **نزل الله و لکن من صفة الغزاة** قد سئل قال الله تعالی **انتم اهل بیت** یکنون
بیت الله و چنانکه نبوت کتب و جعلی نیست هم چنین خلافت خاصه پیغمبر نیز کتب و جعلی نیست از راه الهی از فرق سبع
سمرات نازل میشد برای تثبیت برایت پیغمبر در میان مردم و انعام نور او و اظهار دین او و انجا که موجود برای
اول پس داعیه احدات میسرند با در قلب فلیقه حسنه حواریان پیغمبر که داعیه حسنه است در بین شما بسبب از قبل
انافات غیبیه در دل ایشان شکن شده هزاران باشند این فلیقه بمنزله دل است و آنگاه بمنزله روح اول کل
حلول داعیه الهیه دل فلیقه است و از انجا بمنزله نور حسنه که در آئینه می منبیه و یوار با منطبق شود بدگران مستند
می آید و اینهمه سنجش زریب الاخذ اراک کرده میشود گویا امری است بدیهی بلکه محسوس است بحاکم است **بسر کلمة المسبی من**
آیه مبتلیج شریعة الله ظهیری دارد و بلطنی تهر او رسانیدن شریعت است بر مردم و بلطن اد داعیه است قویه که از میان
فراود او حوشیده است و همچنین کلمة **ان فلیقة من فلیقة** شریعة النبی من الناس و کلمة **سری** به موعود الله
لشبهه ظهیری دارد و بلطنی ظهیری صورت تشبیه است و بلطنش داعیه است قویه که بواسطه پیغامبر در دل او شکنند بلکه از بند
دل او جو شیده و اگر این داعیه از دل کسی جو شود او را خلیفه خاص نمیتوان گفت اگر فاجرت مسداق این الله قوی
بذات الیقین بالرجل العاجز کرده و اگر فاجرت مثل سنگ چوب را استخراج کنند و استخراج کار مظلوم نام رسانند
و او را هیچ نصیلتی نه و قدس قریبا لمانند که بمنزله بدیهی است یا بمنزله محسوس در خلیفه خاص اثبات آن داعیه میکند هر چند
احتمال عقلی بخوبی نماید که شخصی در آخر ایام حیات پیغمبر مسلمان شود و این داعیه از دل او بچو شد اما این احتمال هرگز
واقع نیست سنت الهی چنین رفته است **و لکن سجد لسته** الله تجویلا این داعیه قویه نازل از فرق سبع سمرات کتب
به هم طراوی در دل کسی نمی نیند که اگر جو نفس از شبیه جو نفس انبیا آفریده باشند در قوت عاقله او نموده روحی
و بیت نهاده باشند و آن محذویت است در قوت عاقله او نموده از عصمت گذشته و آن حصه یقیت است و نیز
شیطان از ظل اولی که استند و نفس او خواب آلود است تا پیغامبر ایقاوا آن کند بیدار شود و قابلیت نفس با نفوس
است جبر نماید نفس پیغامبر بفعل نیاید و این کلمه است بجملة که شرح آن لسیطی دارد سه سمری باید که یار آید بکنار
این دولت سر مدجه گش را دهند و ساکنان باید که در سایه چنین زندگی کرده باشد و بار بار تو نفس قدس پیغامبر
انایت او را بر وزیر ساخته و بار رسول صلوات الله علیه و سلم محبت عظیم بهم رسانیده باشد که لا یؤمن احدکم حتی الکن
آیه الیه من نفسه و طایفه و ولده و ولاته و اولاد الازل للعالمین در انانیت پیغامبر نفس مال خود گوی مسالقت را بوده
و تعلید پیغامبر در تحمل آفتاب جهاد و در حق او بجز تبه تحقیق رسیده و در عهد اید و مکاره و شرک پیغامبر گشته و آن جوان

را و با الاساله خود در آید و در تفسیر از درجه اصحاب النبیین که مشتمل بر صد مرتبه سابقین جا گرفته نفس قدسیه پیغمبر بارها
 فرود رفتن اعمال منجبه در جوهر نفس این عزیز تر خیز فرموده و اجتناب نفس او از الوان اعمال خسیه مملکه و خلق نامرضیه و بسته
 و کرات و مراتب بشارت بجات و فوز بدرجات داده و باحوال سنیه مقامات عالیه او اخبار فرموده و شرف و عظمتی و
 لیاقت او بخلاف تولا و فعلا از آنحضرت صلی الله علیه و سلم تراش نموده مثل اینکس قابلیت آن پیدا کرده است که داعیه
 نازل از فون سبع سلوات گمشده بالوان طار اعلا در جوهر نفس خود تحمل کند و بان داعیه تشبیهت دین
 پیغمبر را بخازمو خود رسد باید و لکن فعلی القدر یومینه من نشاء و این خلافت خاصه است که لقبه ایام نبوت
 باشد این خلافت خاصه نوعی است از انواع دلالت که تشبیه بحالات انبیاست تشبیه بالنبی من حیث یوتجی برین نوع
 بالاصاله صادق می آید و انچه لازم عموم خلافت خاصه است بسا شخص غریز القدر که سوا بق اسلامیه غیر آن همه دارد لکن
 اراده الهیه بخلاف او منعقد نشد و تدبیر غیب در او برین بسند عالی نشاند و سبب تخصیص بعضی کمالان با اراده الهیه از ان قبیل
 نیست که علوم بشره محیط آن تراندند چنانکه تشبیه بعضی مضمون دین بعضی نبوت از ان قبیل نیست که ادراک عامه پیرامون
 آن گردد و الا آنکه این شخص منصوص مختلف را در نوع انشلیت است جمیع رعیت خود کی بعد اختلاف زیرا که ریاست عامه
 او را عطا فرمودند نه غیر او را و قائم مقام پیغمبر او را گردانیدند نه غیر او را و یکی قبل اختلاف که قبل الحکیم لایخلو عن الحکمه
 و آن نسبت غیر مستحقین خلافت فضل کلی است و نسبت مستحقان خلافت که خلاصه اصحاب پیغمبر اند فضل جزئی معتد به که در
 حکم فضل کلی باشد و اگر سوا و مکن شخص در حسن سیاست و تالیف قلوب سلین دیگر نباشد آنهم بسیارست تحمل داعیه وجود
 و علماء کلمه اشدر دست این شخص اصل است و لوازم دیگر فرعم زیاد و اوصاف معتبره در لوازم خلافت اگر تحمل آن داعیه
 نماند و تشبیهت دین حق بر دست او نختند مرد را بالانمی نشاند و اگر آن داعیه در دل شخصی فرود ریزند دین را بر دست
 او ظاهر گشتند و اصل این لوازم قدری که بدون آن این داعیه فرو نمی آید داشته باشد او خلیفه است چنانکه مطلوب
 قتل شش بر می باشد شخص او را بجنون یا ضرب یا بجز کشت در بارگاه سلطنت عزت یافت ساده لوحی اعتراض مینماید که
 فن تیر اندازی یا اسپ تازی فلان کس از وی بهتر میداند آن شخص جوایش میدد که قوت و شجاعت که برای قتل شتر
 در کار بود در من موجود است زیاد و از ان در مقصد من در کار نیست بلکه اصل قتل کسی منظور نیست الا بالعرض بلکه اصل
 قوت و شجاعت مراد نیست الا بالعرض مدعای من رضای سلطان بوده است و قد حصل چون این مقدمه باین آیت تاب
 در کتب کلامیه بخوانده تحمل که خوشی خاطر تو راه یابد لهذا میخوانیم که حدیثی چند که شواهد مقصد تو اند بود بر نگاریم اما
 آنکه بنیاد بنی آدم از جهل و غرابت و سوراقت و در جناب الوهیت دانسته آن اقتضا میکند بکثرت رسل را پس از
 اجل بی بیات یلت است قال الله تعالی لئن شذرت نواکما انزرت انما و منهم و فی حدیث عباض عن النبی صلی الله علیه و سلم
 عن رب تبارک و تعالی کل مال مخلقه عبد اعلا و اتی خلقت عبدا و می خنفا و کلمه و انهم انهم الشیاطین فاحنا انهم
 عن دینهم و حرمت علیهم ما حلت لهم و امرتهم ان یشروا بالی نالهم انزل به سلطانا و ان الله نظر الی اهل الارض
 فقتلهم عربهم و عجمهم الا بقایا ایل الکلب و قال انما لعنتک لا یلیک و ابشلی یک الحدیث آخر حبه مسلم و اما آنکه غنما

در کتب کلامیه
 بخوانده تحمل که
 خوشی خاطر تو راه
 یابد لهذا میخوانیم
 که حدیثی چند که
 شواهد مقصد تو اند
 بود بر نگاریم اما
 آنکه بنیاد بنی آدم
 از جهل و غرابت و
 سوراقت و در جناب
 الوهیت دانسته آن
 اقتضا میکند بکثرت
 رسل را پس از
 اجل بی بیات یلت
 است قال الله تعالی
 لئن شذرت نواکما
 انزرت انما و منهم
 و فی حدیث عباض
 عن النبی صلی الله
 علیه و سلم عن رب
 تبارک و تعالی کل
 مال مخلقه عبد
 اعلا و اتی خلقت
 عبدا و می خنفا و
 کلمه و انهم انهم
 الشیاطین فاحنا
 انهم عن دینهم
 و حرمت علیهم ما
 حلت لهم و امرتهم
 ان یشروا بالی
 نالهم انزل به
 سلطانا و ان الله
 نظر الی اهل الارض
 فقتلهم عربهم
 و عجمهم الا بقایا
 ایل الکلب و قال
 انما لعنتک لا یلیک
 و ابشلی یک الحدیث
 آخر حبه مسلم و
 اما آنکه غنما

تمثیل این حق الطهر از است که بشا آدمی استیجاب افتد و از اجل بدیهیات است که سالها افعال متقاربه مترتبه لیل و نهار
 از شخص ظاهر نمی شود الا بداعیه قویه در اصل نفس شخص هیچ عاقلی باور کند که خواه حافظ دیوان خود را بصیرت
 در فن شعر و بدون صفت است بلینف در نظم این غزلها تدوین کرده باشد یا ابوعلی قاتون را بصیرت در فن طب و
 جمیع همت بر تحقیق و ترتیب مسائل این فن تصنیف نموده باشد سبحانک ایستبان عظیم اگر داعیه نبی و این افعال
 متقاربه در بند و متداوله چگونه ظاهر میشد و اگر داعیه دنیا بود چرا برسان غیب ترجمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم صح
 ایشان جاری گشت تا اینجا که بحد تو اتر رسید و اگر داعیه ملتزمه از قوی نفس بود در امی آنکه از فوق نازل شود این همه
 برکات ظهور نمود و کثایش زیاد از کوشش بر روی کار نمی آمد و اما آنکه گفتیم که مجرد تعلق اراده بخلاف ایشان
 افضلیت حاصل میشود از شواهد آن حدیث ابی ذر است آخرج الدارمی عن ابی ذر الغفاری قال قلت یا رسول الله
 کیف علیک انک نبی صین ^{بکی که اینه شدی} فقال یا با ذر اتانی ملک ان دانا بعض یطهار مکه فوقع احد هما الارض و کان الاخر
 من السماء و الارض فقال احدهما لصاحبه اهو هو قال نعم قال فزنته برجل فزنت به فزنت ثم قال فزنته لبعضشیره
 فزنت بهم فزنتهم ثم قال زنته بامیه فزنت بهم فزنتهم ثم قال زنته بالف فزنت بهم فزنتهم کانی النظر الیه فزنتهم
 من خلفه البیران قال فقال احدهما لصاحبه لو زنته بامیه لرجمها و اخرج الدارمی عن حدیث عتبه بن عبد الله بن عبد الله بن
 فیهما شق صدره صلی الله علیه و سلم عند نظره علیه قال احدهما لصاحبه اجعلته فی کفته و اجعل الکاف من امیه فکفته
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فاذا انا انظر الی الالف فوفی ان شقی ان ^{سقط} یخرج علی بعضهم فقال لو ان امته فزنت به
 لیکال بهم ثم انطلقا و ترکانی و اخرج احمد بن مرویه عن ابن عمر خرج علینا رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات عذرة
 بعد طلوع الشمس قال رایث قبل الفجر کاتی عطیت الثالیه و الموازین فاما الثالیه فیهی الفاتح و اما الموازین فیهی
 یوزن بها فوفنت فکفته و وضعت اوتی فی کفته فزنت بهم فزنتهم ثم جی بابی بکر فوزن بهم فرجم ثم جی بعمر
 فوزن بهم فرجم ثم جی لثمان فوزن بهم فرجم ثم رفقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از وزن با است در حجاب خود بر
 ایشان نبوت خود را شناختند و این وزن در حجاب دلالت کرد بر افضلیت فضل کلی معتبر عند الله پس آن لازم نبوت
 است و همین رویار آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب خلفا دیدند پس از اینجا دانسته شد که افضلیت خلفا بر عنیت
 خود عند الله در حجاب ایشان فی علم الله بران جماعه لازم خلافت خاصه است چنانکه حقیقت استخلاف مجرد تعلق
 اراده الهیه ثابت است و امور دیگر بحسب عادت الله لازم الوجود خلافت میباشد همچنین این نوع از افضلیت بحسب
 اراده ثابت است در ضمن استخلاف و همراه او افضلیتی که بنا بر سوابق اسلامیه یا احکام حلیه از حسن است و غیر آن
 باشد امری است عادی و الله اعلم بحقیقه الحال و لکن بعد از آخر الفصل الثالث فصل چهارم در روایت
 احادیث و آثار و الله بر خلافت خلفا بتصریح یا تلویح و بر اثبات لوازم خلافت خاصه پیش از آنکه شروع در مقصود
 کنیم باید دانست که علماء در اثبات خلافت خلفا تصانیف ساخته اند و هر یک به بیانی موقوف شده و فقیر کثیر التفسیر
 چنان بنحاطر میرسد که احادیث این باب را برسانید بحاجه موعود سازد و وزیر موعود هر صحابی موعود است و در

مذکور نماید تا معلوم خواص و عام گردد که آنچه مشهور است که نبوت خلافت ایشان باجماع و وصیت علیه استند بر او است
 تمام محقق است لیکن منتهی اجماع آن نیست که هر یک از آنکه مستند به شرح نباشد بلکه مستند باشد بصلح و بد وقت
 را نیز در و باشد بلکه معنی اجماع آنست که هر یک از دلیل مشهوری که مستند استیا حضرت است قسماً علیه و مسلم خلافت ایشان
 استنباط نمودند و تفسیر حیات آنحضرت باره و تکرار حیات آنحضرت صلوات الله علیه و سلم آنرا تا آنکه هر یک بخواهند ان دلیل
 ممکن است بقول خلافت ایشان چون مجتهدان و علم اول اتفاق کرده اند بر آنست اجماع متحقق گشت و من بعد کسی مجال
 نماند و تکرار حیات آنحضرت صلوات الله علیه و سلم بخلاف ایشان باجماع است با اثبات لوازم خلافت نماید یا لوازم خلافت
 خاصه ایشانرا متلاً جامعاً که گفتند زکوة و با بعد من با بوی کبر خواصید و اد اثبات بعضی لوازم خلافت مامده نمودند که حفظ
 بیت المال و اخذ زکوة مسلمین دعائی که گفتند ای کبریا منی الله عنده بعد از آنست و عمر شهید گشته در جات ایشان و در وقت
 در جات خواهد بود و یا از آنست که در وقت خلافت ایشان از آنست که در وقت خلافت ایشان از آنست که در وقت خلافت ایشان از آنست
 خلافت مامده نمودند و نیزه طویح است بحال آنست که در وقت خلافت ایشان از آنست که در وقت خلافت ایشان از آنست که در وقت خلافت ایشان از آنست
 اما دلالت لازم بر وجود لزوم مسلمین باجماع و اوصاف لازم هم خلافت خاصه است در تفسیر خلیفه خاص بین
 این سادات یافته می شود و گویند قمر بنی هاشم از میان قسیم و تقسیم بان حاصل میشود و آخر مالک عن حمزة بن عبد الرحمن
 ال رجلس استثنائی زمان عمر بن الخطاب فقال الله بما لا آخر و الله ما اولى نوان و الا اقرى بر انبیر راست است ذلک حمزوت
 الخطاب فقال تامل شرح و الله و قال آخر و الله و الله ما اولى نوان و الا اقرى بر انبیر راست است ذلک حمزوت
 الخطاب الله ثامن پس قمر بنی هاشم و تعیین و قمر بنی هاشم است که دلالت میکند بحسن لفظ لیکن دلالت میکند
 بسادگی قراین شک نیست که قراین و دلالتی است انا طهیه و انا حیه مثل دلالت و خان بر وجود و دلالت ابرو و هوای
 رطب و باران و هم چنین لفظ را نیزه دلالت است بر ضمنی منطوقی خود پس در تفسیر بر دو جمع می شود اصنام لفظ بعضی بگویم
 میگردد و همچنین تحقیق نزدیک تفسیر در آیات و محادی و نیز آنست که دلالت لفظ فقط نیست بلکه لفظ القربان و آن
 قراین گاهی خفی میباشد و گاهی صریح است و استنباط سانی از مثل بین دلایل فهم اهل لسان است در سبیل ابن عباس است
 منبرم و است نزدیک امامت معنی که در این استنباط است موقوف است بر صورت آمد بر سر و ط چند آنکه انها محقق قرین معنی منسوب
 و چون حال بر بی و ال است دلالت وجود لازم اعم بر وجود مردم پس مستند و مستکر نیست چون این مقدمه منبره خویش و مقسوم
 ما یمسند فی بکر الصدیق یعنی اینه خیر الذاری عن حیه مت ان حیه عن ابی بکر الصدیق فی فقهه قال نه کرش
 عز و احتیاجاً و نزوة لعصائی الجاهلیته و جاء الله به من الالهة و الخطاب الفاطمی و مستبک ابن عون اصابعه و وصفه
 انما نأد و مشبک احمد فقلت يا عبد الله منی منی تری امر الناس هذا قال ما استطاعت الایة قلت ما الایة قال ما الایة
 يكون فی الحجارة فیسبحونه و یلیعونه فما استقیتم اولیکم و اخرج الدرر عن جریس بن ابی حارم قال دخل ابو بکر علی امرأة
 من اهل بیت علیها زینة قال ترا الالهة فقال ما الالهة لا تمکم فقال ما الالهة لا تمکم قالوا انما الالهة منی فقال ما الالهة لا تمکم
 من عمل الجاهلیة قال تمکلت فقلت من امت قال انما امرت من المهاجرین قال من قریش

ص ۸۳

قالت من اتي قريش انت قال ايكم كبر قال انا ابو بكر قالت بالغا واطاعى هذا الامر الصالح الذي جاء الله به بعد الجاهلية
 فقال لباؤكم عليه ما استغفرتكم علم استغفرتكم قالت وانا لا اشتهر قال ما كان لقويك رؤوسا و اشتراقت يا مردتهم
 فيطيبونهم قالت لباؤي قال نعم مثل اولئك على الناس قوله ما استغفرت اين استغفرت شامل بيت علم و عدالت و كفاية
 و شجاعت و غير ان راخرجه البخاري في حديث عمر الطويل ان ابو بكر قال لا انصبر ما ذكرتم فيكم من حيرة فانتم له اهل
 دن كبر و ف هذه الامم الالهة التي من قريش هم اوسط العرب لسبب و اذ اخرج ابو بكر بن ابي سبيبة في
 حديث طويل فقال ابو بكر صلى الله عليه وسلم محمد الله و انتمى عليه ثم قال يا معشر الانصار انا و الله ما تشكروا الله ولا يابوا لكم
 في الاسلام و الاحتم الواجب عليكم قد عرفتم ان ابو الهيثم من قريش من قريش من العرب ليس بها عرب و ان
 العرب لن تجتمه الا على رجل منهم فخرج الامراء و انتم الوزراء فانقوا الله و لا تصدوا عن الاسلام و لا تكونوا اهل من
 اخذت في الاسلام اشتراقا لسبب قريش و ربيعة فيجمع عليه اهل سنة من اخرج البخاري و مسلم و الدارمي و غيرهم
 عن ابن عباس كان ابو هريرة يحدث ان رجلا اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اني ارى في الليلة طلة تنطف منها
 السمن و العسل فارى الناس يتلقفون بايديهم فاستكثر و استقل و ارى سببا و ارجو ان ياتي الي الارض قاله
 يا رسول الله اخذت به فقلوب ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل
 به فسلما فقال ابو بكر يا بني انت و اقرى لنته حتى فاشيحير فقال اعترفتا فقال اما الظلة فظلة الاسلام و اما
 ما ينطف من السمن و العسل فهو القرآن لبيته و حلاوته و اما المستكثر و المستقل فهو المستكثر من القرآن و المستقل
 منه و اما السبب الواصل من السماء في الارض فهو الحق الذي انت عليه تاخذ به فيعلوك الله ثم ياخذ به بعدك جل
 فيعلوا به ثم ياخذ به رجل فيعلوا به ثم ياخذ به رجل اخر فيقطع ثم يوصل له فيعلوا به اي رسول الله محمد صلى الله عليه
 و سلم اخذت فقال النبي صلى الله عليه وسلم اصبت بعضا و اخطأت بعضا فقال يا رسول الله لنته حتى بالذي
 اخطأت فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا تقسم ازين حديث مظلوم مي شود که حضرت محمد بن عبدالله است که خلافت
 بعد آن حضرت صلی الله علیه وسلم لبه کس علی الترتیب خواهد رسید و ایشان بر منهای میخایند خواهند بود و بر منهای
 بینا مبر خواهند گذشت باقی با ندا آنکه هر گاه موافق تعبیر حضرت صدیق در خارج بود فراموش خطابه و جد ثابت است
 فقیر سگود سکوت از نسبه آن اشخاص با وجود قدرت پر نسبه ایشان بطریق مشکاکت مقسوم بخطا شد و مشاهد آنکه حضرت
 صدیق ایشانرا با عیانهم می شناخت آناری چند است که در حضاص بنا کور است اخرج ابن عساکر عن کعب قال کان
 ابی بکر الصديق سببه لوجي من السماء و ذلك انه كان تاجرا بالشام فرامى رؤيا فقصها على سحرير و الرايب فقال
 له من اين انت قال من مكة قال من ايها قال من قريش قال فايش انت قال باجر قال صدق الله رؤياك فانه
 بعثت نبيا من قريش تكون ذريته في حياته و خلقته بعد موته فاسترنا ابو بكر حتى بعث النبي صلى الله عليه وسلم فجاؤا
 فقال يا محمد بالدليل على ما تدعي قال الرؤيا التي رايت بالشام فما لقت و قبل باين عيشة و قال اشهد انك رسول
 الله و اخرج ابن عساکر عن ابن مسعود قال قال ابو بكر الصديق خرجت الى اليمن فبسل ان بعث النبي صلى الله

في الاسلام و الاحتم الواجب عليكم قد عرفتم ان ابو الهيثم من قريش من قريش من العرب ليس بها عرب و ان

العرب لن تجتمه الا على رجل منهم فخرج الامراء و انتم الوزراء فانقوا الله و لا تصدوا عن الاسلام و لا تكونوا اهل من

اخذت في الاسلام اشتراقا لسبب قريش و ربيعة فيجمع عليه اهل سنة من اخرج البخاري و مسلم و الدارمي و غيرهم

عن ابن عباس كان ابو هريرة يحدث ان رجلا اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اني ارى في الليلة طلة تنطف منها

السمن و العسل فارى الناس يتلقفون بايديهم فاستكثر و استقل و ارى سببا و ارجو ان ياتي الي الارض قاله

يا رسول الله اخذت به فقلوب ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل اخر فلما به

ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل اخر فلما به

ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل اخر فلما به

ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل اخر فلما به

ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل اخر فلما به ثم اخذ به رجل اخر فلما به

عليه وسلم يخرج له على شيخ من الأثر وقد قرأ الكتب وامت عليه اربع عشرة سنة الا عشر سنين فقال لي ارجوك محمد بن
قلت نعم قال واحسبك فرشيا قلت نعم قال واحسبك يمينا قلت نعم قال بقيت لي منك واحدة قلت ما هي قال كلفيت
لي عن بطنك قلت لم ذاك قال اجد في العلم العساق ان نبيا يبعث في الحرم ليعاون على امره فمعي وكهل فانا الفتى
فمنا من عمرته ودواعي مصلحاته واما الكهل فابيض سميت على لونه شامة وعلى مخبذه اليسرى علامة وما عليك ان
ترى بي فقد خالفت في نيك الصفة الا ما يخفى علي قال ابو بكر فكلفت له عن بطني قرامى شامة سوداء فوفى حسرتي فقال انك
هو ورتب الكعبة واذ خرج ابن سعد عن الحسن قال قال ابو بكر يا رسول الله ما ازال آذاني اكلما في عذرات الناس
قال لتكونن ممن الناس بسبيل قال ورايت في سدي كارتين قال تسنين وانكر كسي ميگويد كه سدين رضی الله عنه
انكر ميدانست كه بستره نخلت او مست در وقت سبت چرا توفت فرمود وچرا اشارت بفاروق و ابو عبید و نمود كه بالهوا
آند خندین گویم اشارت بجزیری مقفی آن نیست كه البته آنرا اظلم نماید چنانكه آن حضرت صلی الله علیه وسلم معلوم فرمود
كه حضرت عائشه رضی الله عنها زوجه آنجناب خواهد بود و هذا سحر در تزوج او نمودند و فرمودند ان كین نه ازین عند
میفند احوال اهل الله در مثل اینصورت مختلف است گاهی سحر در پیشه به میگذرد باوثوق بوجود آن و گاهی تن منیرت
و منتظر بدیر غیب میباشد كه لط الهی در کدام قالب آن روح را متفوح میسازد و حضرت سیدین راه توفت را اختیار
نمودند و ابد باشد از حیث نفس بالسببی دیگر مانند این اما اثبات حضرت سیدین خلافت خود را بسوا بق اسلامیه فقد اخرج
الترذی عن ابی حمید الجدری قال قال ابو بكر است احسن الناس به الاست اول من اسلم الاست صاحب كذا
صاحب كذا اما است لالی سیدین بر منق توفت اریعت به انقا و بیعت ماته بل و من شقی عتقا المسلمین فقد اخرج الحاكم
عن ابی سعید بنی قصیه طویلها فلما قعد ابو بكر علی المنبر نظر فی وجوه القوم فلم یر علیا فسأل عنه فقام ناسی من الانصار فاذا
فقال ابو بكر ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضرت اردت ان تشق عصا المسلمین فقال لا تشریك باخليفة رسول الله
صلى الله عليه وسلم فبا بعد ثم لم یرا البربرین القوام فسأل عنه حتى جاذا به فقال ابن عمر رسول الله صلی الله علیه وسلم و حوار
اروت ان تشق عصا المسلمین فقال لا تشریك باخليفة رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل قوله فبا لیکاه اما اثبات حضرت
رضی الله عنه خلافت فاروق را بائسلیت انه فقد اخرج التردی عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابی بكر يا خیر الناس
بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابو بكر اما انک ان قلت تو انک خلقه سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول ما
طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر و اخرج ابو بكر بن ابی شیبیه عن زید بن الحارث ان ابی بكر جین حصره الموت اوسل
الی عمر کتخلفه فقال الناس لتخلف علینا فلیا غلظا ولو قد و لیسنا کانت آفظ و انظنا فما تقول لربک اذا لقیته و قد
استخلفت علینا عمر قال ابو بكر ابرئی من قومی اقول اللهم استخلفت علیهم خیر خلقک الحمد لله و اخرج ابو بكر بن ابی شیبیه
عن محمد بن رجل بن نبی زریق فی قصته طویلها قال ابو بكر لعمر انت اقوی منی فقال عمر انت افضل منی تاخر و حضرت
درین آثار مفسطه میشود و آنکه این اوصاف را و علی هست در اثبات خلافت فاسمه که در طبقه اولی بود و الا ذکر این
کلمات در سبب اثبات خلافت خارج از قانون مخاطبات باشد من مستند عمر بن الخطاب رضی الله عنه

در بیان این که حضرت سیدین را با حق تعالی بیعت نمودند و حضرت سیدین را با حق تعالی بیعت نمودند

در بیان این که حضرت سیدین را با حق تعالی بیعت نمودند و حضرت سیدین را با حق تعالی بیعت نمودند

در بیان این که حضرت سیدین را با حق تعالی بیعت نمودند و حضرت سیدین را با حق تعالی بیعت نمودند

اما شروط خلاف فقد اخرج ابو يوسف عن ابى المكارم بن سنانة الهندي قال خطب عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقال
 ايها الرجال ان لنا عليكم حق النصيحة بالغيبة والنسب واللعنة على الخيرونها الزناة انه ليس من علم احب الله ولا اعم لفسا
 من علم امامهم ورفقة وليس من جبل البصير الى الله واعلم ضررا من جهل امامه وتخرجه وانه من ياخذ بالعارفة فيما بين
 ظهر انبياء يعطى العارفة من فوقه واخرج ابو يوسف عن عثمان بن عطاء الكلاعي عن ابيه قال خطب عمر الناس
 فحمد الله واشى عليه ثم قال ابجد فاني اوصيكم بتقوى الله الذي يبغى ويهلك من يراه الذي بطاعته يفتح
 اوليائه وبمعصيته يضر اعداءه فانه ليس لها لك تلك مغفرة في تعد ضلالتك حجبها حتى لا في ترك حق حجب ضلالتك وان
 احق ناطقنا بعد الراعي من رعيتة تعاهد هضم بالذي ربه عليهم في ذلك وفيهم الذي عهد اسم الله له وانما علينا
 ان نامركم بما امركم الله به من طاعته وان ننهاكم عما نهىكم الله عنه من معصيته وان يعيتم امر الله في قريب الناس و
 بعديه هم ولا ينابى على من قال الحق الا وان الله فرض الصلوة وجعل لها شروطا فمن شرد وطها الوضوء والنموسم والركوع
 والسجود واعلم ايها الناس ان الطمع فخر وان الياس غم في العزلة راحة من غلظ السوء واعلموا انه من لم
 يخرج عن الشر فيما كرهه من فضائه لم يوت اليه فيما يحب كنه شكره واعلموا ان سيدنا في عبادنا ايمنون الباطل في حجة
 يعجزون الحق فمكره رزقوا ورهبوا فرهبوا ان خافوا قلم يا امنوا فابصروا من اليقين بالمعنى انوا فخلصوا بالمعنى انوا
 اخلصهم النوف فمجرد ما ينقطع عنهم الحجة عليهم بقتة الموت لهم كرامته واخرج ابو يوسف عن الزهري قال جاز
 رجل الى عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقال يا امير المؤمنين لا ابالي في الله لو شئت لارجم ام اقبل على نفسي فقال اما من
 تولى من امر المسلمين شيئا فلا ينجح في الله اذ بته لاهم ومن كان يعلوا من ذلك فليقبل على نفسه وليصمح ليوالي آقره
 واخرج ابو يوسف عن سعيد بن ابى بردة قال كتب عمر بن الخطاب الى ابى موسى البجلي فان اسعد الرعاة عند الله
 من سعدت به رعيتة وان اشقى الرعاة عند الله من شقيت به رعيتة وايالك ان ترزع فترزع عمالك فيكون مثلك عند الله
 مثل البهيمة نظرت الى الخصرة من الارض زرعت فيها تتسنى بذلك السممن وانما حنفتها في ربتها والسلام واخرج ابو يوسف
 عن رجل عن عمر قال لا يعقيم امرأه الرجل لا يصارع ولا يصانع ولا يتبع المطامع ولا يعقيم امرأه الرجل لا ينقص عروبه
 ولا ينظم في الحق على حجة وقال ابو يوسف حدثني محمد بن اسحق قال وحدثني من سمع طلحة بن سعدان السعدي قال
 خطبنا عمر بن الخطاب رضي الله عنه فحمد الله واشى عليه ثم صلى على النبي صلى الله عليه وسلم وذكر ابا بكر الصديق فاستغفر
 ثم قال ايها الناس ان الله لم يخلق ذوقا في حق في حقه ان يطاع في معصية الله والى لم اجد في هذا المال مصلحة الا خلا
 ثلثان يؤخذ بالحق ويقتل بالحق يمتنع من الباطل وانما انا وما لكم كوالى المستعتم ان استغفرت عنه استغفرت وان افتقر
 اكلت بالعرفت ولست اذع احد يطلم احد ولا يقتدي عليه حتى اصبح حدة الارض واضمح قد مى على الخرد الاخر
 حتى يدع عن بالحق وكلم على ايها الناس خصصا اذ ذكر لكم فخذوني بها لكم على ان لا اجتنب شيئا من خراجكم ولا ما افاء
 الله عليكم الا من وجهه وكلم على اذا وقع في يدي الا يخرج سبي الا في حقه وكلم على ان ازيدا اعطيتكم دارا اقلتم ان
 الله وهددوا الله لكم فتموزكم وكلم على ان لا القمكم في الهالك ولا اجتمركم في ثغوركم وقد اقرب منكم زمان قليل الا من

في قوله لا ابالي في الله لو شئت لارجم ام اقبل على نفسي فقال اما من تولى من امر المسلمين شيئا فلا ينجح في الله اذ بته لاهم ومن كان يعلوا من ذلك فليقبل على نفسه وليصمح ليوالي آقره

كثر القوم قليل المتأثر كثير الأكل ليس فيه انوار المآخرة يصلون به دنيا عريقة تأكل دين صاحبها كما تأكل النار الحطب
 الا من أدرك ذلكم مثلكم يستحق الله بغيره ويتغير يا ايها الناس ان الله عظم شدة فوق حق غابته فقال فيها عظم شدة ولا يملك
 ان تسجدوا الملائكة والشهيد انما ياء آياتكم كثر بالكفر بكفارا انتم مسلمون الا قد اتى لكم
 وبكم امرار ولا تجاريز ولكن بعثكم الله الهدهى نبى بكم فأرسلوا على المسلمين حقوقهم ولا تصرفوا بهم فدية توهم ولا
 تجسروا بهم فقتلتموهم ولا تغلفوا الالبوايت ودينهم فياكل قوتهم صيدهم ولا تشاؤوا عليهم فظلموهم ولا تجسروا
 عليهم وقد نواهم الكفار لا تقتلوا قتلهم فاذا رايتهم كلاتهم فقلوا ^{عن ذلك} فان ذلك الملع في جهادهم وقد كرم ايها الناس الى
 اشبهكم على امرار الامصار انى لم ابعثتم الا بالحق والاسم من ربيهم وقتلتموهما عليهم فقتلتموهما وبكموا ايمنهم فان
 اخذت حتى رفعت والى قال وكان سمير بن الخطاب رضى الله عنه يقول لا يفسح عند الاله الا لشيء يوفى غير محرم واليه
 في غير من واخرج ابو يعلى عن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اخبركم بخيار انتميتمكم من شرارهم
 الذين يحبونهم ويحبونكم ويؤيدونكم وهم شرار امة من الامة يتبعونهم ويحسونهم وتلقونهم وتلقونهم
 واخرج مسلم وابو يعلى وغيرهما ان سمير بن الخطاب خطب يوم الجمعة فذكر نبى الله صلى الله عليه وسلم وذكر ابا بكر فقال
 انى رايت كان ويجا قفرت في ثقرة او ثقرتين والى لا اراه الا محمورا على وان اتوا الاله امرؤ فى ان استخلفت وان
 الله لم يكن ليخبرني دينه ولا خلقه ولا الله سى بعث به نبى صلى الله عليه وسلم والى قد سلمت ان اتوا ما سيلفونك
 فى هذا الامر انا خير من سدي هذه على الاسلام خان صلوا فادركك اعداء الله الكفار الضلال فان عملت فى
 امر فاخلق الله شؤسى بين هؤلاء والنفر الذين توحي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راضى الحديث قوله وان الله
 لم يكن ليضع دينه هذا فيما ارمى في الخلافة انما الله فقط والافى ايم الخلافة العامة قال قد اقرت بان قليل الامة
 الم قوله ان اتوا ما سيلفونك فى هذا الامر هذا فيما ارمى اشارة الى انتقال الخلافة الخاصة الى العامة وان
 يتشبهى لها من ليس من المهاجرين الاولين وقوله اولئك اعداء الله الضلال تبدوا وتحويلت فلم يرد حقيقة الكفر
 والسر اعلم واخرج البخارى وابو يعلى وغيرهما عن عبد الرحمن بن ابى لى قال خرجت مع عمرو بن الخطاب الى مكة
 فاستقبلنا امير مكة نافع بن عاتمة فقال لى يا نافع من استخلفت على مكة قال استخلفت عليها عبد الرحمن بن ابيزى
 قال فخرجت الى رجل من التوالى فاستخلفته على من بها من قرش واصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم
 وصدته اقرآءهم بحجاب الله وكلمة ارضي محضه فاجبت ان يسعدوا كتاب امير من رجل حسن القراءة قال نعم ما
 رايت ان الله يرفع بالقران اقواما ويقع بالقران اقواما وان عبد الرحمن بن ابيزى من رضى الله بالقران
 وفى رواية تفصيله عمر حتى قام فى القريز فقال استخلف على آل الله عبد الرحمن بن ابيزى قال انى وجدته اقوالهم
 الكتاب الله وافتقروهم فى دين الله فمناضع لها عمر حتى اطمن على رجليه فقال للن لئن قلت ذاك لقد سمعت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يقول ان الله سيرفع بهذا الدين اقواما ويضع به آخرين الماضية صدق رضى الله عنه
 ارد ان يرضى الله عنه متواتر است فمن حديث ما نثرت اخبره البخارى عن ما نثرت رضى الله عنها

التي فيها اثنان فانهم ياربون فيه ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم او خلق قد فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم
ووضع راسه في حجره وادام عليه ثم ابو بكر بنى رجليه من الحجر ولم يتحرك ثم اذ ان يمشي رسول الله صلى الله عليه وسلم
نسقت ذمته على وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مالك يا ابا بكر قال لو عثت فداك ابى ابي ثم نقل رسول الله
صلى الله عليه وسلم فذهب بايديهم ثم اتفق عليه وكان سبب موته واما يومه فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم
ارتدت العرب وقالوا لا نؤذي زكوة فقال لو استوفيتي بمالا لجا به ثم عليه فقلت يا خليفة رسول الله تأتت الناس
الرفق بهم فقال ابى ابي بكر في الجاهلية وبعثت في الاسلام انه قد قطع الوحي وشمم الدين اجمع وانما سمي رواد
تزيين اما استدلال اوبر خلافت صدقين بتفويض امامية صلوة باو فقد اخرج الحاكم والابو بكر عن عاصم عن ابي
عبد الله قال لا قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم فالت الانصار سنا اسيروكم اسير قال فانما سمع من رضى الله عنهم
فقال يا مشر الانصار انتم تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد امر ابا بكر يوم الناس فابكم تطيب أنفسكم
ان تقدم ابا بكر فالت الانصار لعودوا بالشيء ان تقدم ابا بكر واخرج احمد عن رافع الطائي رفين ابى بكر في غزوة
الشراش مثل رسالة عما قيل من بعثهم فقال وهو يحد عن عثمان فالت به الانصار وما كلم به عمر بن الخطاب الانصار
ما ذكر صم به من الامم ايامهم بامر رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه فبايكون في ذلك وكيلها منهم وتخوفت
ان تكون فتنة تكون بعد نازدة وانا استدلال اوبر خلافت صدقين لسواين اسلامه امش فقد اخرج ابو بكر عن
ابن عباس في قصة الاتفاق على ابى بكر ثم قلت يا منشرة الانصار يا منشرة المسلمين ان ابى الناس بامر رسول الله
صلى الله عليه وسلم بعد ما ابى اثنين اذ هما في الغار ابو بكر السابق البين ثم اخذت بيده وبادرتي رجل من
الانصار فغضب علي يده قيل ان اضرى علي يده وبتابع الناس الماهدين او خلافت خاصة خلفاء اذ وقوم خلافت
ايشان ودايام لهم السلام وقت او فقد اخرج ابو يعلى عن سلمة بن عبد الله المزني عن رجل قال كنت بالمدينة
في مجلس فيه عمر بن الخطاب فقال لبعض جلسائهم كيف سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصعد الاسلام فقال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الاسلام بدأ به كاهن ثم قبا ثم كاهن ثم قبا ثم كاهن ثم قبا ثم كاهن ثم قبا
الا انسان ودين موافق مست بتمون آية اخرج شطاه فآزره الآية اما نهدين او خلافت خاصة خلفاء اذ حديث
فردنك فقد اخرج الترمذي عن ابن عمر قال خطبنا عمر باجابه فقال يا ايها الناس اتى قمت فيكم كعتام
رسول الله صلى الله عليه وسلم فينا قال اذ عبيكم و صحابي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم كفتوا الكذب حتى
سملت الرجل ولا يمتثل ويشهد الشاهد ولا يثبت به اما نهدين او خلافت خاصة خود را از انكه تا اوسست فنته
يامه نحو اوبر فقد اخرج البخاري عن شقيق قال سمعت منة بنته يقول بينما نحن ساجدون عند عمر رضي الله عنه اذ قال
ايكم يحنون قول النبي صلى الله عليه وسلم في الغنة قال قلت فنته الرجل في آله واهله وولد ووجارده فيكفر ما
الصلوة والصلاة والامر بالمعروف والنهي عن المنكر قال ليس من هذا اشالك ولكن التي تخرج كخرج البحر
قال ليس عليك منها باس يا امير المؤمنين ان بينك وبينها باس متلفا قال عمر الجسر الباب ام يفتح قال لا بل

يسر قال عمراؤا لا يلقن ابدا قلت اجل قلنا لحديفة اكان عمر يعلم الباب قال نعم كما اعلم ان دون غير الملبت و
 ذلك اني حدثته حديثا ليس بالا غاليط فبينما ان تكلم من الباب فامرنا مسرودا فاسأله فقال من الباب قال عمر
 اما استدلال ابو خلافت خود محمد تيت ومواقف وحى اخرج مسلم عن ابن عمر قال عمر اذ افتت ربتي في ثلاث سنة
 سعت ام ابراهيم وفي الحجاب وفي أسارى بغير ابا بيان افضليت خود در زمان خلافت خود اخرج محمد بن الموطا
 عن سالم بن عبد الله بن عمر قال عمر بن الخطاب لو علمت ان احد الاقوي على هذا الامر متي لكان ان اقدم ففخرت
 عنقني انهن على فمن ولي هذه الامر بعدى فليعلم ان سير وعنه القريب والتبديد واهم اللذان كنت اقاتل الناس
 عن نفسي واخرج مسلم عن سماك عن عمر بن الخطاب قال ما سمعت واحدا من كلام الارحوت ان يكون الله يصدق
 قول الذي اقول الحديث واما بيان خلافت من بعد وشورى ساضن او در بيان شش كس اخرج البخاري في قصة
 مقص عمر والاتفاق على عثمان من حديث عمرو بن ميمون عن عمر قالوا اوص يا امير المؤمنين استخلف قال ما اجد احدا
 احق بهذا الامر من هؤلاء النفر والرهط الذين توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض فسمي عليا وعثمان
 والزيد وطلحة وسعدا وعبد الرحمن الحديث ومن سند عثمان بن عفان رضي الله عنه اما استدلال بر خلافت
 خاصة من ائمة بله بانك ان سابقين بوده اند فقد اخرج الترمذي عن ابى عبد الرحمن السلمى قال لما حضر عثمان اشرف
 عليهم فوق داره ثم قال اذركم بالله هل تعلمون ان حرا وحين اتقض قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت حرا
 فليس عليك الا نبي او صديق او شهيد قالوا نعم واخرج الترمذي عن ثمامة بن خازن القشيري في قصة طوليته قال
 عثمان انكم بالهد والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان على شربة ماء ومعه ابو بكر وعمر وانا
 فحرك الجبل حتى تساقطت حجارته بالخصيف قال فرغضه برجله فقال اسكن شير فانما عليك نبى وصديق وشهيدان قالوا
 اللهم نعم قال الله اكبر شهيد والى ورت الكعبة انى شهيد فلما اذ اخرج البخاري عن عبيد الله بن علال بن الحارثي
 قصة قال عثمان اما بعد فان الله بعث محمدا صلى الله عليه وسلم بالحق فكنيت ممن استجاب بشير ورسوله وانت بسا
 بعث به وهاجرت الهجرة من كفا قلت وصحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم وبالكفة فوالله ما عصى الله ولا عصى رسوله حتى لو فاء
 الله عز وجل ثم ابو بكر مثله ثم عمر مثله ثم استخلفت افسس من الحق مثل الذي لهم قلت بلى قال فما هذه الاحاديث
 التي تبلى عنكم الحديث واما استدلال بر منع خروج بروى بسوابق اسلامه خود پس متواترست جمعي كثيرا از
 ذى النورين روایت کرده اند فمن روايه ابى اسحق عن ابى عبد الرحمن السلمى عنه اخرج الترمذي عن ابى عبد الرحمن
 السلمى قال لما حضر عثمان اشرف عليهم فوق داره ثم قال اذركم بالله هل تعلمون ان حرا وحين اتقض قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم اثبت حرا فليس عليك الا نبي او صديق او شهيد قالوا نعم قال اذركم بالله هل تعلمون
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في جيش العسيرة من يفتق نفقة من قبلة والناش جبهه دن متسرون فبهم
 ذلك الجيش قالوا نعم ثم قال اذركم بالله هل تعلمون ان زومت لم تكن كيشرب منها احد الا بشئ فانه شربا
 للفتى والفقير ابن السبيل قالوا اللهم نعم واشياء عدا ومن روايه ائمت بن قيس اخرج النسائي عن الامام محمد بن قيس

از ابى اسحق
 الترمذي

قال خرجنا حتى بانقصر منا المدينة وسمعنا نريد الحج فحبسنا نحن في منازلنا فنفتح بوابنا اذا كنا ناتي فقال ابن الناس
 قد اجتمعتوا في المسجد وترزوا فانطلقنا فاذا الناس يحتمون على نفر في وسط المسجد واذا علي والزبير والخطيب
 وسعد بن اشج و قاضين فانما كذلك اذ جاز عثمان بن عفان عليه الصلاة والسلام قد وقع به ارسه فقال طهنا طهنا
 انحننا طلعة اهننا الربيرا هينا سجدة قالوا نعم قال غافني انشدكم بالله الذي لا اله الا هو تعلمون ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال من يتبعني فلان يبره بدمه غفر الله له فابتهت بكذا وكذا فانيت رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فقلت قد ابتهت بكذا وكذا قال اجتلبها سقاية للمسلمين واجبرالك قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله الذي
 لا اله الا هو تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نظرني وجوه القوم فقال من جئت يؤاؤ غفر الله له يعني جئت
 المشركه فاجتلبها حتى بالعتق واعمالا ولا حطاما قالوا اللهم نعم قال اللهم اشهد اللهم اشهد ومن رواية ثمانية
 بن حزن القشيري عنه اخرج الترمذي والنسائي وهذا اللفظ النسائي عن ثمانية بن حزن القشيري قال شهدت
 الدارين اشهدت عليهم عثمان فقال انشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قدم المدينة
 وليس بها ماء فاشهدت بغير مبردة فقال من اشترى بغير مبردة فيجعل ولو فيها مع ولا والمسلمين يجير له منها في الجنة
 فاشترتها من صلب مالي فجمعت ولو في فيها مع ولا والمسلمين وانتم اليوم تمنعوني من الشرب منها حتى اشترت
 من ابي البحر قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله والاسلام هل تعلمون اني جئت جيس المشركه من مالي قالوا اللهم
 نعم قال فانشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان السجدة ضاقت باصليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
 اشترى بقعة اهل فلان فيزيد في المسجد بخير له منها في الجنة فاشترتها من صلب مالي فزودتها في المسجد وانتم
 تمنعوني ان اصلي فيه ركعتين قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم كان على منبر مكة وسمعت ابو بكر وسمروا انا فحكك الجبل بركته رسول الله صلى الله عليه وسلم برجله وقال اسكن
 فانما عليك نبي وصديق وشهيد ان قالوا اللهم نعم قال الله اكبر سيد ذال ورب الكعبة يعني اني شهيد ومن رواية ابي
 سلمة بن عبد الرحمن بن عوف اخرج النسائي عن ابي سلمة بن عبد الرحمن ان عثمان اشرف عليهم حين حضره فقال انشد
 بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الجمل بين القحطرين عليه وسلم برجله وقال اسكن فانه ليس عليك
 الا نبي او صديق او شهيد ان وانا معه فانشد له رجال ثم قال انشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يوم بيعة الرضوان يقول لله يا سر وخذ بيد عثمان فانشد له رجال ثم قال انشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله
 عليه وسلم يوم جيش المسرة يقول من يتفق بقعة مقبلة فجزئت نصف الجيش من مالي فانشد له رجال ثم قال انشد
 بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من يزيد في المسجد بميتة في الجنة فاشترته من مالي فانشد له
 رجال ثم قال انشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من ياتيها لاتباء السبيل فانشد له رجال اما
 جواب اذ قدح در سوالين اسلامية فقد اخرج احمد عن ماسم عن شقيق قال لعلي بن عبد الرحمن بن عوف الوليد بن عتبة
 فقال له الوليد مالي اراك قد جنوت امير المؤمنين عثمان فقال له عبد الرحمن الجعفي اني لم اشر يوم

عنه نين قال عاصم يقول يوم اُخذ ولم اختلف يوم بدر ولم اترك سنة عمر قال
من اطلق فخر ذاك عثمان فقال انا قوله اني لم افر يوم عينين فليت يغيرني بذبت قد عفا الله عنه فقال ابن
الدين لو ادرتكم يوم النقي الجمعان لانا استرهم الشيطان ببعض ما كتبوا ولقد عفا الله عنهم وانا قوله
اني اختلفت يوم بدر فاني كنت امرض رقيقة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى ماتت وقد ضرب لي رسول الله
صلى الله عليه وسلم بسنة ومن ضرب له رسول الله صلى الله عليه وسلم بسبه فقد شهده وانا قوله اني لم اترك سنة
عمر فاني لا اطيعها ولا موافقة فخذت ذالك وانا انكه خود را باقطع ميدانست که از اهل جنت است فقد اخرج احمد بن
زيد بن اسلم عن ابيه قال شهد عثمان يوم حوصرة في موضع الجحاريز ولوالقي حجركم ليقع الاعلى رأس رجل
ذات عثمان اشرف من النخلة التي تلي مقام جبريل عليه السلام قال ايها الناس ان فيكم طلحة فسكوتوا ثم قال
ايها الناس ان فيكم طلحة فسكوتوا ثم قال ايها الناس ان فيكم طلحة فقام طلحة بن عبد الله
فقال له عثمان الازراك لهننا ما كنت اترى انك تكون في جماعة قوم سمع نداي اضر ثلاث مرات ثم لا يجيبني الشكر
بالله يا طلحة تذكر يوم كنت انا وانشى رسول الله صلى الله عليه وسلم في موضع كذا وكذا اليس منه احد من اصحابه
غيري وغيرك قال نعم فقال لك رسول الله صلى الله عليه وسلم يا طلحة انه ليس من نبي الا ومعه من اصحابه رفيق من امته
سعد في الجنة وان عثمان بن عفان هذا يعني رفيقي معي في الجنة قال اللهم نعم ثم انصرف وانا انكه بيقين ميدان
که این بلوی اور ایش خواهد آمد فقد اخرج الترمذي والحاکم عن اسمعيل بن ابی خالد عن قيس عن ابی سهرقة مولى
عثمان قال قال لى عثمان يوم الدار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد عهد الى عهدا وانا صابره عليه واخرج
الحاکم والترمذي عن عائشة ان النبى صلى الله عليه وسلم قال يا عثمان انه لعل الله ليصرك قيصا فان ارادك
على طلحة فلا تخلفه لهم وصح من حديث ابي موسى قوله صلى الله عليه وسلم بشيره بالجنة على بلوى تصيبه وانا انكه بالقطع
ميدانست که وی برحق است فقد اخرج الترمذي من حديث مرة بن كعب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر الفجر
فقصر بها ثم رجع فجلس متعجب في ثوب فقال هذا يومئذ على الهدى فمقت اليه فاذا هو عثمان بن عفان فاقبلت عليه بوجه
فقلت هذا قال نعم واخرج الترمذي عن ابن عمر قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقال لقتل هذا فيها
منظورا لعثمان واخرج الحاکم عن ابی هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انما استكون فتنة و
احتلات اذوا احتلات وفتنة قال قلنا يا رسول الله فما امرنا قال عليكم بالامير واصحابه وانشأ الى عثمان واخرج
احمد عن كثير بن الصلت قال عفى عثمان في اليوم الذي قتل فيه فاستيقظ فقال لولا ان يقول الناس شئ
عثمان الفتنة لحدثتكم قال قلنا اصلحك الله محمدنا فانا نقول ما يقول الناس فقال اني رايت رسول الله صلى الله
عليه وسلم في ساعى هذا فقال انك شاهد معنا الجمعة واخرج احمد عن نائلة بنت الفرافصة امرأة عثمان بن عفان
قالت لعن امير المؤمنين عثمان يا عفى فاستيقظ فقال لقتلنى القوم قلت كذا ان شاء الله لم يبلغ ذالك ان عثمان
استعجبون قال التي رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم في ساعى وانا بكر وعمر فقال لفظر عندنا اللين

عنه نين قال عاصم يقول يوم اُخذ ولم اختلف يوم بدر ولم اترك سنة عمر قال
من اطلق فخر ذاك عثمان فقال انا قوله اني لم افر يوم عينين فليت يغيرني بذبت قد عفا الله عنه فقال ابن
الدين لو ادرتكم يوم النقي الجمعان لانا استرهم الشيطان ببعض ما كتبوا ولقد عفا الله عنهم وانا قوله
اني اختلفت يوم بدر فاني كنت امرض رقيقة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى ماتت وقد ضرب لي رسول الله
صلى الله عليه وسلم بسنة ومن ضرب له رسول الله صلى الله عليه وسلم بسبه فقد شهده وانا قوله اني لم اترك سنة
عمر فاني لا اطيعها ولا موافقة فخذت ذالك وانا انكه خود را باقطع ميدانست که از اهل جنت است فقد اخرج احمد بن
زيد بن اسلم عن ابيه قال شهد عثمان يوم حوصرة في موضع الجحاريز ولوالقي حجركم ليقع الاعلى رأس رجل
ذات عثمان اشرف من النخلة التي تلي مقام جبريل عليه السلام قال ايها الناس ان فيكم طلحة فسكوتوا ثم قال
ايها الناس ان فيكم طلحة فسكوتوا ثم قال ايها الناس ان فيكم طلحة فقام طلحة بن عبد الله
فقال له عثمان الازراك لهننا ما كنت اترى انك تكون في جماعة قوم سمع نداي اضر ثلاث مرات ثم لا يجيبني الشكر
بالله يا طلحة تذكر يوم كنت انا وانشى رسول الله صلى الله عليه وسلم في موضع كذا وكذا اليس منه احد من اصحابه
غيري وغيرك قال نعم فقال لك رسول الله صلى الله عليه وسلم يا طلحة انه ليس من نبي الا ومعه من اصحابه رفيق من امته
سعد في الجنة وان عثمان بن عفان هذا يعني رفيقي معي في الجنة قال اللهم نعم ثم انصرف وانا انكه بيقين ميدان
که این بلوی اور ایش خواهد آمد فقد اخرج الترمذي والحاکم عن اسمعيل بن ابی خالد عن قيس عن ابی سهرقة مولى
عثمان قال قال لى عثمان يوم الدار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد عهد الى عهدا وانا صابره عليه واخرج
الحاکم والترمذي عن عائشة ان النبى صلى الله عليه وسلم قال يا عثمان انه لعل الله ليصرك قيصا فان ارادك
على طلحة فلا تخلفه لهم وصح من حديث ابي موسى قوله صلى الله عليه وسلم بشيره بالجنة على بلوى تصيبه وانا انكه بالقطع
ميدانست که وی برحق است فقد اخرج الترمذي من حديث مرة بن كعب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر الفجر
فقصر بها ثم رجع فجلس متعجب في ثوب فقال هذا يومئذ على الهدى فمقت اليه فاذا هو عثمان بن عفان فاقبلت عليه بوجه
فقلت هذا قال نعم واخرج الترمذي عن ابن عمر قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقال لقتل هذا فيها
منظورا لعثمان واخرج الحاکم عن ابی هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انما استكون فتنة و
احتلات اذوا احتلات وفتنة قال قلنا يا رسول الله فما امرنا قال عليكم بالامير واصحابه وانشأ الى عثمان واخرج
احمد عن كثير بن الصلت قال عفى عثمان في اليوم الذي قتل فيه فاستيقظ فقال لولا ان يقول الناس شئ
عثمان الفتنة لحدثتكم قال قلنا اصلحك الله محمدنا فانا نقول ما يقول الناس فقال اني رايت رسول الله صلى الله
عليه وسلم في ساعى هذا فقال انك شاهد معنا الجمعة واخرج احمد عن نائلة بنت الفرافصة امرأة عثمان بن عفان
قالت لعن امير المؤمنين عثمان يا عفى فاستيقظ فقال لقتلنى القوم قلت كذا ان شاء الله لم يبلغ ذالك ان عثمان
استعجبون قال التي رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم في ساعى وانا بكر وعمر فقال لفظر عندنا اللين

عنه نين قال عاصم يقول يوم اُخذ ولم اختلف يوم بدر ولم اترك سنة عمر قال
من اطلق فخر ذاك عثمان فقال انا قوله اني لم افر يوم عينين فليت يغيرني بذبت قد عفا الله عنه فقال ابن
الدين لو ادرتكم يوم النقي الجمعان لانا استرهم الشيطان ببعض ما كتبوا ولقد عفا الله عنهم وانا قوله
اني اختلفت يوم بدر فاني كنت امرض رقيقة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى ماتت وقد ضرب لي رسول الله
صلى الله عليه وسلم بسنة ومن ضرب له رسول الله صلى الله عليه وسلم بسبه فقد شهده وانا قوله اني لم اترك سنة
عمر فاني لا اطيعها ولا موافقة فخذت ذالك وانا انكه خود را باقطع ميدانست که از اهل جنت است فقد اخرج احمد بن
زيد بن اسلم عن ابيه قال شهد عثمان يوم حوصرة في موضع الجحاريز ولوالقي حجركم ليقع الاعلى رأس رجل
ذات عثمان اشرف من النخلة التي تلي مقام جبريل عليه السلام قال ايها الناس ان فيكم طلحة فسكوتوا ثم قال
ايها الناس ان فيكم طلحة فسكوتوا ثم قال ايها الناس ان فيكم طلحة فقام طلحة بن عبد الله
فقال له عثمان الازراك لهننا ما كنت اترى انك تكون في جماعة قوم سمع نداي اضر ثلاث مرات ثم لا يجيبني الشكر
بالله يا طلحة تذكر يوم كنت انا وانشى رسول الله صلى الله عليه وسلم في موضع كذا وكذا اليس منه احد من اصحابه
غيري وغيرك قال نعم فقال لك رسول الله صلى الله عليه وسلم يا طلحة انه ليس من نبي الا ومعه من اصحابه رفيق من امته
سعد في الجنة وان عثمان بن عفان هذا يعني رفيقي معي في الجنة قال اللهم نعم ثم انصرف وانا انكه بيقين ميدان
که این بلوی اور ایش خواهد آمد فقد اخرج الترمذي والحاکم عن اسمعيل بن ابی خالد عن قيس عن ابی سهرقة مولى
عثمان قال قال لى عثمان يوم الدار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد عهد الى عهدا وانا صابره عليه واخرج
الحاکم والترمذي عن عائشة ان النبى صلى الله عليه وسلم قال يا عثمان انه لعل الله ليصرك قيصا فان ارادك
على طلحة فلا تخلفه لهم وصح من حديث ابي موسى قوله صلى الله عليه وسلم بشيره بالجنة على بلوى تصيبه وانا انكه بالقطع
ميدانست که وی برحق است فقد اخرج الترمذي من حديث مرة بن كعب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر الفجر
فقصر بها ثم رجع فجلس متعجب في ثوب فقال هذا يومئذ على الهدى فمقت اليه فاذا هو عثمان بن عفان فاقبلت عليه بوجه
فقلت هذا قال نعم واخرج الترمذي عن ابن عمر قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقال لقتل هذا فيها
منظورا لعثمان واخرج الحاکم عن ابی هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انما استكون فتنة و
احتلات اذوا احتلات وفتنة قال قلنا يا رسول الله فما امرنا قال عليكم بالامير واصحابه وانشأ الى عثمان واخرج
احمد عن كثير بن الصلت قال عفى عثمان في اليوم الذي قتل فيه فاستيقظ فقال لولا ان يقول الناس شئ
عثمان الفتنة لحدثتكم قال قلنا اصلحك الله محمدنا فانا نقول ما يقول الناس فقال اني رايت رسول الله صلى الله
عليه وسلم في ساعى هذا فقال انك شاهد معنا الجمعة واخرج احمد عن نائلة بنت الفرافصة امرأة عثمان بن عفان
قالت لعن امير المؤمنين عثمان يا عفى فاستيقظ فقال لقتلنى القوم قلت كذا ان شاء الله لم يبلغ ذالك ان عثمان
استعجبون قال التي رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم في ساعى وانا بكر وعمر فقال لفظر عندنا اللين

ومن سئل عن علي بن ابي طالب رضي الله عنه الماشية وطلقات فقد اخرج احمد عن عبد الملك بن عيسى
عن عمارة بن مروان عن علي بن ابي طالب قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
سمعت نبي الله صلى الله عليه وسلم يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سمعت نبي الله صلى الله عليه وسلم يقول
يوم نقول الا ان الامراء ومن قرئ الا ان الامراء ومن قرئ الا ان الامراء ومن قرئ الا ان الامراء ومن قرئ الا ان الامراء
وخرجوا من لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين ابا يان انفسيت شيخين بس زودي متوا
مرفوعا وهو قاطر حيدان مسئله ذهب جميع اهل حق است المكسي از سماه آنرا مخرج ترد محكم ترجمه على مرفوعه يا ورد
الامر فعد محمد بن ابوبكر وعمر سيد الكهول اهل الجنة روي بطريق متعدد سنة ومن طريق الشيباني عن الحارث بن
علي اخرج الترمذي وابن بابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ابوبكر وعمر سيد الكهول اهل الجنة من الاولين والآخرين
يا علي بن ابي طالب قال سمعت ابا عبد الله عليه وسلم يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سمعت نبي الله صلى الله عليه وسلم يقول
عن الحسن بن زيد بن حسن قال سمعت ابا عبد الله عليه وسلم يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سمعت نبي الله صلى الله عليه وسلم يقول
يا علي بن ابي طالب قال سمعت ابا عبد الله عليه وسلم يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سمعت نبي الله صلى الله عليه وسلم يقول
عن الزهري عن عبيد بن جراح عن علي بن ابي طالب قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سمعت نبي الله صلى الله عليه وسلم يقول
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان سيد الكهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين يا علي
لا تشجرها وقد وافق عليها رضي الله عنه غيره من الصحابة فقد اخرج الترمذي عن انس قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا يكره عمر بن الخطاب ان سيد الكهول اهل الجنة من الاولين والآخرين لا تشجرها يا علي واخرج ابن بابيه عن ابي
جعيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابوبكر وعمر سيد الكهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين
والمرسلين ومن موقوفه خير لفظ الامة ابوبكر ثم عمر واذ اجمع كمشير رويته انه انه من روايته ابنه محمد بن جعفر
عنه اخرج البخاري وابو داود ومن طريق شيبان الثوري عن جامع بن راشد قال حدثنا ابو يعلى عن محمد بن جعفر
قال قلت لابي ابي الناس خير بعد النبي صلى الله عليه وسلم قال ابوبكر قلت ثم من قال ثم عمر فخشيت ان يقول عثمان
قلت ثم انت قال يا ابا عبد الله رجل من المسلمين ومن رواية عبد الله بن سلمة عنه اخرج ابن بابيه عن عبد الله بن سلمة
قال سمعت عليا يقول خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابوبكر وخير الناس بعد ابوبكر عمر ومن رواية علقمة بن
قيس اخرج احمد ومن رواية عبد الجبار صاحب لواحي علي عنه وفي طريقها العدد وقد روي عنه حبيب بن ابي ثابت
عن عبد خير قال سمعت عليا يقول على المشرك الا خيركم خير لفظ الامة بعد نبيها قال فذكر ابا بكر ثم قال الا احبكم
بالثاني قال فذكر عمر ثم قال لو شئت لاتيتمكم بالثالث قال فسكت فرائينا انه يعني نفسه قال سمعتك انت سمعت
عليا يقول هذا قال نعم ورتب الكعبة والا فتمتوا وروى عطاء بن السائب من عبد خير عن علي قال الا خيركم خير لفظ الامة
بعد نبيها ابوبكر وخير ما بعد ابوبكر عمر ثم سمعت عبد الجبار صاحب لواحي علي عنه وفي طريقها العدد وقد روي عنه حبيب بن ابي ثابت
قال خير لفظ الامة بعد نبيها ابوبكر وعمر وانا قد احدثنا بعدهم احدثنا انا يعني الله فيها اياها وروى عن ابي اسحق عن عبد خير

بن محمد بن ابي قال لا يفتلني احد على ابى بكر وعمر الا بسنة من الله المنقرضة قال ابو القاسم الطلمي في كتابه
 لا اخبرنا ابو بكر بن مروان قال حدثنا سليمان بن احمد ثنا الحسن بن منصور الرافى ثنا داود بن معاوية ابو سلمة
 العسكي عبد الله بن عبد الرحمن عن مسيب بن ابي عمير عن منصور بن العترة عن ابراهيم عن علقمة قال بلغ عليا ان
 اذ انا يفتلني على ابي بكر وعمر فصرخ النبي فوجده الله واشى عليه ثم قال يا ايها الناس انه بلغني ان قوما يفتلوني
 على ابي بكر وعمر ولو كنت قد نلت فيه لعاقبت فيه فمن سمعته بعد هذا اليوم يقول هكذا فهو مفسد عليه حد المنقرض
 ثم قال ان خير هذه الامة بعد النبي ابو بكر ثم عمر ثم الله اعلم بالخير بعد قال وفي المجلس الحسن بن علي فقال
 والله لو سمى الثالث لسماي عثمان واخرج ابو القاسم عن عبد بن صاحب لواء علي ان عليا قال الا اخبركم باول من
 يدفن بالجنة من بعد النبي والامة بعد نبيها فقيل له بلى يا امير المؤمنين قال ابو بكر ثم عمر قيل فمتى ذلك قال قبل
 فقال علي اشي والله في قلن الجنة وبروا السنة كيد خلائها واني كعب معاوية موقوف في الحساب وما يدل على ذلك
 بالجنة من حديثه اخرج البخاري من حديث الحسن بن محمد بن علي انه سمع عبد الله بن ابي رافع كاتب علي عن علي
 ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في قصة حاطب بن ابي بلتعنة انه قد شهد بدر او ما يدريك كعل الله اطلع علي ابن
 فقال اعلوا فاستمتم فغفرت لكم وما يدل على كونهما من السابقين الثمانيين من حديثه اخرج الترمذي عن علي
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لكل نبي سبعة نجباء يدفنون في قبره اربعة عشر قلنا من هم قال انا
 ابناي وجعفر وحمزة وابو بكر وعمر وصاحب بن عمار وعبد الله بن مسعود واودود والعترة
 اما استدلال برخلاف شيخين ازجبت معاوية مستنظر الامارة من حديثه اخرج الحاكم عن ابي اسحق عن زيد بن
 يسمع عن علي قال قيل يا رسول الله من ثوبه بعدك قال ابن ابي عمير والابا بكر تجده ناديا آرينا زابدا في الدنيا زابدا
 في الآخرة واذ ان ثوبه واهل بيته واهل بيته واهل بيته واهل بيته واهل بيته واهل بيته واهل بيته واهل بيته
 ناديا قديما يا حذوكم الطريق المستقيم واما استدلال برخلاف شيخين ازجبت توفيق علي من حديثه اخرج الترمذي
 من حديث ابي جابر التيمي عن ابيه عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله ابا بكر وعمر
 الى دار الهجرة واعشق بلانا من الله رحم الله عمر يقول الحق وان كان عمر امة الحق واهل بيته في رحم الله عثمان
 تستحيي الملايكة رحم الله عليا اللهم ادر الحق من حيث دار انا استدلال برخلاف صديقين ازجبت توفيق علي
 صلوة ياد فخرج ابو عمر في الاستيعاب عن الحسن البصري عن قيس بن عباد قال قال علي بن ابي طالب ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قرئ لي ابي داود ايا ما ناذي بالصلوة فيقول من ايا بكر لي بالنا من فلما تبين
 رسول الله صلى الله عليه وسلم نظرت فاذا الصلوة تعلم بالسلام وقوام اليدين فرميتنا يدنيا من رضى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ليدينا قبا ليغنا ابا بكر واما ما ناذي بالصلوة فيقول من ايا بكر لي بالنا من فلما تبين
 انه اذ ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم وروى عن علي حديثا حسنا في ثناء علي ابي بكر ليوم مات رواه عمر بن ابراهيم
 بن خالد عن عبد الملك بن عمير عن اسيد بن صفوان وكان قد ادرك النبي صلى الله عليه وسلم قال لما قبض ابو بكر

الي الدين و فرجى بك الايمان وثبت الاسلام والمسلمون وظهر امر الله ولو كره الكافرون مسبقت والله مبتليكم
يا ايها الذين آمنوا انما ابتليكم الله فقلنا له امره فوالله اني لانيصاب المسلمون بعد رسول الله صلى
الله عليه وسلم بمشايك ابا كنت للدين عزاء وحرزا وكفعا للمؤمنين فريسة وحيتا وغيتا و على المنافقين غلظة وغمظا
فانما لك الله نبيك صلى الله عليه وسلم ولا حرمنا اجرنا ولا افسدنا بعدك فانما الله وانا اليه راجعون قال وسكت لنا
حتى انقضت كلامه ثم بكوا حتى علت اصواتهم وقالوا صدقت يا ختن رسول الله صلى الله عليه وسلم اما بيرة على نفسه
من قتل عثمان والشهادة على فضله فقد اخرج الحاكم من طريقين من حديث ارون بن اسماعيل الخزاز عن قرة
بن خالد عن قيس بن عباد قال سمعت عليا رضي الله عنه يوم اجعل يقول اللهم اني ابرأ اليك من دم عثمان ولقد
جئت على يوم قتل عثمان واكرت نفسي وجاهوني للبيعة فقلت والله اني لاشتهي من الشيران ابا لي قوما قتلوا رجلا
قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم الا استعجب من استعجب من الكثرة والاني لاشتهي من الشيران ابا لي و عثمان مقتيل الارض
لم يبق من بعدنا لغيرنا فلما قرين رجع الناس قائلين في البيعة فقلت اللهم اني مشفق على ائمة فقلت
غزوية قبا لعت خلقه فالوايا امير المؤمنين فكانما صدح قلبي وقلت اللهم خذ مني عثمان حتى يرضى واخرج الحاكم
عن الاوزاعي سمعت يمون بن مهران يذكر ان علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال يا كسرى ان اذنت صبي
في قتل عثمان وان سبني الدنيا وما فيها واحسنه الحاكم من حديث اسمعيل بن ابي خالد عن حسين الحارثي قال جاء
علي بن ابي طالب الى زيد بن ارقم رضي الله عنه ليعوده وعنده قوم فقال لي اسكتوا اسكتوا فوالله اني لاسألك
عن مشي الائمة خير منكم قال فذبح الله لك عثمان فاطرق على ساعة ثم قال والذي قلن الائمة و بركوا
ماقتله ولا امرت بقتله واما مشبهاته و علي عثمان باء من الذين امنوا ثم انقروا و امنوا ثم انقروا و احسن
الائمة و اذ من اهل البيت ممن قال الله تعالى فيهم و هم حقا صابرين و يومهم من قبل الائمة فذا اخرج الحاكم
من حديث القاضي عياض بن محمد بن محمد بن ابيه عن جده قال لما كان يوم الجمل خرجت النظر على القلبي قال فقال
علي بن ابي طالب يا علي و عثمان بن ياسر و محمد بن ابي بكر و زيد بن عمو حان يدعونني القلبي قال فابصر الحسن بن علي
قتيلا على باطنه ووجه قلبه على فاه ثم صرخ ثم قال انما الله وانا اليه راجعون فخرج قرشي والله فقال له ابو
من هو يا بني قال محمد بن طلحة بن عبيد الله فقال انما الله وانا اليه راجعون اما والله لقد كان شابا صالحا ثم قتل
كسريا خريفا فقال الحسن يا ابت قد كنت اتحباك عن محمد لاسير فقلبك على راك فقلان فقلان قال قد كان ذلك يا
بني ولو دوت كواقي من قبل هذا البشر بن سنة قال محمد بن حاطب نعمت فقلت يا امير المؤمنين اما قادمون الدنيا
والناس ساكنون انما قالوا القول فيه قال فاعلم عثمان بن ياسر و محمد بن ابي بكر فقالا وقالوا فقال لهما علي يا عمار
يا محمد لقد لان ابن عثمان استأثر و اساءة الامرة و عاقبتهم والله قاسم العقوبة و مستفيدون على حكم عدل يسلكهم
بسيكهم ثم قال يا محمد بن حاطب اذا قدمت المدينة و سببت عن عثمان فقلت كان والشيرين الذين امنوا ثم انقروا

فقال له مثل ذلك فلما أخذ السيف قال ارفع يدك يا عثمان فما كيد فاباح له على ان يزوج ابنته له ابنة بنته
سند الزبير بن العوام رضي الله عنه اذ جره الى القوم فخطبوا له ابنته فبكره فمعه ثمان الف دينار
استخافه فلما نزلت فخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف في حديث طويل فبكره فمعه ثمان الف دينار
منه باقيا واما عذبة فبالباقى رضي الله عنه والزهري ما عرفت الا اياه فخرنا من الشاة واما نزي ابا بكر
الناس بما بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ صاحب الفداء وانا في الشمس وانا في السلم بستره وكبره وولفداه
رسول الله صلى الله عليه وسلم بالسلوة بالناس وهو حي ومن سند طلحة بن عبيد الله رضي الله عنه انا
على عمر رضي الله عنه فذكر الحبيب الطبري من ابن مسعود رضي الله عنه ان عمر شاور الناس في الزحف الى قتال مكة
فارس التي اجتمعت فيها فوجد فقام طلحة بن عبيد الله وكان من خطباء العجالة تشبه ثم قال يا ايها الامير المؤمنين
فقد احكمتك الامور وجمعتك البلايا واخستك التجار وبناتك وبناتك وبناتك وبناتك وبناتك وبناتك وبناتك
واؤخنا شيب واؤخنا شيب واؤخنا شيب واؤخنا شيب واؤخنا شيب واؤخنا شيب واؤخنا شيب واؤخنا شيب واؤخنا شيب
من سخي من عواقب قضاء الله عز وجل الا عن خيار ثم جلس واما حديثه في فضل عثمان اخرج الحاكم عن زيد بن اسلم
عن ابيه قال شهدت عثمان يوم تحصرني موضع الجنابة فقال انك الله يا طلحة اذكر يوم كنت انا وانت
مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في مكان كذا وكذا وليس مد من اصحابه غيري وغيرك فقال لك يا طلحة انه ليس
من نبي الا ولد ربي من امته مؤمنه وان عثمان ربي في متى في الجنة فقال طلحة اللهم نعم واخرج ابو يعلى
من طلحة بن عبيد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل نبي ربي في ربي عثمان ومن سند
بن ابي وقاص اما حديث الفيك الشيطان فخرج مسلم من حديث ابن شهاب قال اخبرني عبد الله
بن عبد الرحمن بن زيد بن محمد بن سعيد بن ابي وقاص اخبره ان ابا سعد قال استاذن عمر على رسول الله
صلى الله عليه وسلم وعنده نساء من قرش يكتنهن ويكتنهن عارية اموات ممن فلما استاذن عمر رضي الله عنه
قرن بسبيون الحجاب فاذن له رسول الله صلى الله عليه وسلم ورسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عمر
رضي الله عنه اشك الله بيك يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ورسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عمر
فلما سمعت صوتك ابتدرت الحجاب قال عمر رضي الله عنه فانت احق يا رسول الله ان يبين ثم قال عمر رضي الله عنه
اي عذوات الفسقين والفسقين والفسقين والفسقين والفسقين والفسقين والفسقين والفسقين والفسقين والفسقين
يا ايها النبي صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذمي نفسي بيده ما لي فيك الشيطان قط ساكنا فجا لا ساكنا
ولو يربك واخرج ابو بكر بن ابي سبيبة من حديث ابي سلمة قال قال سعد اما والله ما كان باقدينا اسلا اذ اذ
هجرة ولكن قد عرفت باي شيء فضلنا كان اذ صدقنا في الدنيا يعني عمر بن الخطاب اما سعد من اخرج علي عثمان فقد
اخرج ابو يعلى عن بسر بن سعيد بن ابي وقاص قال عند فتنة عثمان اشبهت رسول الله صلى الله عليه وسلم
وسلم قال انها ستكون مستنة القاعد فيها خبر من القائم والقائم خبر من الماشي والاشي خبر من الساعي قال ابي ان دخل

أبانه من بعدى من اصحابى الى بكر وعمر واهل بيته واهل بيته من قبلى واهل بيته من قبلى
وذا فتواد انفقوا فى ترتيب الادوية بعد حديث النبى صلى الله عليه وسلم وقبل القياس فقد اخرج الدرهمى عن
عن الامش عن عمارة بن عمير عن حسرت بن ظهير عن عبد الله بن مسعود قال اثنى علينا زمان كنا نقتضى وكنا نك
وان الله قد قد من الاميران بلخا ما نرون فمن عرض له نضار بعد اليوم فليقتض فيه بما فى كتاب الله تعالى فان جاء
ما ليس فى كتاب الله تعالى فليقتض بما يقتضى به رسول الله صلى الله عليه وسلم فان جاءه ما ليس فى كتاب الله ولم
يقتض به رسول الله صلى الله عليه وسلم فليقتض مما يقتضى به الصالحون ولا يقل اسئ اخاف واذنى ارمى فان الحلال بين
والحرام بين وبين ذلك امور مشبهة قد خرج ما يربط الى ما لا يربك واخرج الدرهمى هذا الحديث من حديث شعبية
بالاسناد الكور وفيه اذا سئلتهم عن شئ فانظروا فى كتاب الله فان لم تجدوه فى كتاب الله انقى سئته رسول الله
صلى الله عليه وسلم فان لم تجدوه فى سئته رسول الله صلى الله عليه وسلم فليقتض بما يقتض عليه المسلمون
شئ لم يكن فيما اقتض عليه المسلمون فتا جبهت ذرايكا ولا تقتل اتي اخاف واقتضى الحديث
واخرج الدرهمى من حديث الى عوانة وجرير كليهما عن الامش نحو ذلك واخرج الدرهمى من طريق الامش
عن ابراهيم قال قال عبد الله كان عمر اذا سلك بنا طريقا وجدناه سبلا فانه قال فى روج واليون للزوج
واللايم ثقت ما يثقى واخرج الدرهمى من هذا الطريق ايضا قال عبد الله كان عمر اذا سلك طريقا اتبعناه فيه وجدناه
سبلا فانه قسى فى امرؤ و ابويين من اربعة فاسطى المرأة الرضيع والام ثقت ما يقتضى والاب سبطين اما قوله فى سبلية
الى بكر رضى الله عنه فقد اخرج ابو عمر فى الاستيعاب عن ابن مسعود واجتمعوا اياكم انفسكم فان رسول الله صلى الله
عليه وسلم جعل ابا بكر اباكم واما شاره على عمر وذكره سوا الله فقد اخرج ابو عمر عنه انه قال لان اجلس مع عرساة
خير عندي من عبادة سببية واخرج الحاكم من طريق مجاهد عن الشعبي عن مسروق عن ابن مسعود قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب اذ بالى جبل بن هشام فاجعل الله دعوة رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقرى قبلى عليه تلك الاسلام وقد تم به الاذان واخرج الحاكم من طريق المسعود عن القاسم بن عبد الرحمن عن ابيه
من عبد الله قال والله ما استظنا ان نصلى حية الكعبة طارحين حتى انكلم عمر واخرج الحاكم من طريق سفبان عن
اسماعيل بن ابي خالد عن ابي حازم عن ابن مسعود قال يا زنا اعزة منذ اسلم عمر واخرج الحاكم من ابي اسحق عن
ابى عبدة قال قال عبد الله ان اقرس الناس ثلثة العزير من نفر من يوسف فقال لا امرأة الا زنى وثواء
والمرأة التى رأت موسى عليه السلام فقالت لا يهايا ابنته اشتاير جزوه و ابو بكر من استلمت عمر واخرج الحاكم من
طريق زهير عن يزيد بن ابي زياد عن ابي يحيى عن عبد الله بن مسعود قال ان كان عمر كعصفا تحسنا يذقل الاسلام فيه
ولا يخرج منه فلما آسيت عمر انكلم الحسن فالا سلام يخرج منه ولا يدخل فيه اذا ذكر الصالحون فحسبنا بعمر واما حكاية
وتبع الانصار بحديث امانه الصديق رضى الله عنه فقد اخرج الحاكم عن عاصم عن زير عن عبد الله قال لما سئبت
رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت الانصار بيتنا اميركم اميركم اميركم اميركم اميركم اميركم اميركم اميركم

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد امر ابا بكر ان يؤتم الناس فالتكلم طيب نفسه ان يقدمه ابا بكر فقلت الاصل
 لغو و بالشر ان تقدم ابا بكر و اما استدل له على خلافه الصديقين بالاجماع فقد اخرج الحاكم من حديث عاصم عن زر
 عن عبد الله قال ما راى المسلمون حسنا فهو عند الله حسن و ما راوا سيئا فهو عند الله سيئ و قد راوا معا جميعا
 ان يستخلف ابا بكر و اما استدل له بخطبة النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته بخمسين ليلان مناقب الصديقين مما هو
 تعريف ظاهر على خلافته و على هذه الطريقة اعتمد ابو عمر في الاستنباط فقد اخرج مسلم بن ابى الاوصى قال سمعت
 عبد الله بن مسعود يحدث عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لو كنت متخذا خليلا لاتخذت ابا بكر خليلا و لكنه اخى و صحبى
 و قد اتخذ الله صحابكم خليلا و اما يستدل به على خلافه الخلفاء الثلاثة من بيان مدة التي ضربها النبي صلى الله عليه
 و سلم لدرين احدى الاسلام و وقوع خلافتهم في تلك الامة فقد اخرج الحاكم من طريق عن منصور عن الربيع بن جرير
 عن البراء بن ناجية قال قال عبد الله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رحى الاسلام ستتردى بعد خمس و
 ثلثين اوست و ثلثين اوسبع و ثلثين سنة فان تحللكوا فسيئيل من قد ملك و ان تقبل لهم و منهم ثلثم سبعمين قال عمر
 رضى الله عنه يا رسول الله ما مضى او ما بقى قال لا بل ما بقى و ردى الحاكم باسانيد صحيحة من طريق مسعدة ان عثمان
 رضى الله عنه قيل في ذى الحجة ستين و ثلثين و كانت خلافة النبي عشر سنة و اما يستدل به على خلافته من
 حديث القرون الثلاثة فقد اخرج احمد عن ابراهيم عن عبيدة عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الناس قرني
 ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم ياتي بعد ذلك قوم تسعين شهادا ثم ايمانهم شهادا ثم و بناسى ابن استلال
 برتوية صحيحة است اكثر احاديث شاذة ان ست قرن اول از زمان هجرت آنحضرت است صلى الله عليه وسلم تا زمان
 وفات و صلى الله عليه وسلم و قرن ثاني از ابتداى خلافت حضرت صدق تا وفات حضرت فاروق رضى الله عنهما و قرن
 ثالث قرن حضرت عثمان رضى الله عنه و هر قرنى قريب و دوازده سال بوده است قرن در لغت قوم متقارنين فى السن
 از ان قومی که در ریاست و خلافت مقترن باشند قرن گفته شد چون خلیفه دیگر باشد و وزراء حضور دیگر و امرای مهابت
 دیگر در و ساء حیوش دیگر و سپایان دیگر و حربیان دیگر و ذمیان دیگر تفاوت قرون بهم میرسد اما قوله فى خلافة عثمان
 فقد اخرج الحاكم من حديث الاشمس عن عبد الله بن بكير قال لما جارتبيعة عثمان قال عبد الله ما الوفاة عن اخطا ما ذاقوا
 و اما منعه من الخروج على عثمان فقد اخرج ابو بكر بن ابى شيبه عن ابى سعيد مولى ابن مسعود قال قال عبد الله و الله لئن
 قتلوا عثمان لا يصيبوا منه خلفا و من استدل عبد الله بن عمر رضى الله عنه اما ان الخلافة فى قریش
 فقد اخرج احمد و ابو يعلى و غيرهما من طريق مشى ان عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال
 هذا الامر فى قریش الى ان ياتي من الناس اثنان و اما ان المهاجرين الاولين الذين جاهدوا مع رسول الله صلى الله
 عليه وسلم قریشانى اول الاسلام اذنى بالخلافة فقد اخرج البخارى من طريق معمر عن الزهري عن سالم عن ابي بصير
 فيه فلما تفرق الناس خطب معاوية قال من كان يريد ان يتكلم فليطبع لنا قرنة فلئن اخرج به منه و من ابيه قال جيب
 بن مسلمة فخلا ابي بسة قال عبد الله فخلت جبروتى و هممت ان اقول الحق بهذا الامر منك من قاتلك و اباك على الاسلام

ابن ابي عمير
 حيزان زانوف
 دار تقيت القضاة
 ابن ابي عمير
 در زمانى با بزرگوار
 در زمانى با بزرگوار
 در زمانى با بزرگوار
 در زمانى با بزرگوار

توزن و وزن

ابن ابي عمير
 حيزان زانوف
 دار تقيت القضاة
 ابن ابي عمير
 در زمانى با بزرگوار
 در زمانى با بزرگوار
 در زمانى با بزرگوار
 در زمانى با بزرگوار

انقضى ان اقول كذا فنزل بين الجمع وسلك الدم وسجل معنى غير ذلك فذكرت ما اعد الله على الجنان قال في حديث
التي نقلت ونبئت اما القلبية الخلفاء على ترتيب الخلافة فقد اشتهر عن ابن عمر بروايات فيها العدة والبيعة فقلت
اخرج البخاري من طريق يحيى بن سعيد عن نافع عن ابن عمر قال كنا نتخبر بين الناس في زمان رسول الله صلى الله عليه
وسلم فنخبرنا بما كبرتم ثم نترجم عثمان بن عفان رضي الله عنه وناقصنا ما اخرج البخاري والبوداد عن عبد العزيز بن ابي سلمة
الماحشوري عن عبدة الله عن نافع عن ابن عمر قال كنا في يوم من النبي صلى الله عليه وسلم لا نقبل بأبي بكر احد اثم عمر
ثم عثمان ثم تركوا اسباب رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقبل بسينهم واخرج الوداد عن حديث يونس عن ابن
شباب قال قال سالم بن عبد الله بن عمر قال كنا نقول ورسول الله صلى الله عليه وسلم حتى انقل استه النبي
صلى الله عليه وسلم بده ابو بكر ثم عمر ثم عثمان واخرج الترمذي من طريق حارث بن محمد عن عبدة الله بن عبد الله بن
سمر بن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقبلوا بي الا بعد ما ياتيكم مني فقلت
الله عنه فاخرج ابو يعلى عن عمر بن ابي بكر عن ابن عمر قال كنا نقول على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم النبي ثم ابو بكر
ثم عمر ولقد اعطى علي بن ابي طالب ثلث خصال لان يكون في واحة منهم احب الي من عمر التسم بزوج فاطمة وذلك
له وثلاث الابواب غير باب ودفع الراية اليه يوم خيبر امارا وليا القليل التي هي حجة ظاهرة في خلافة الشيخين فقد
اخرج البخاري من حديث عبدة الله عن ابي بكر بن سالم عن سالم عن عبد الله بن عمران النبي صلى الله عليه وسلم قال
رايت في المنام اني اترى ابو بكر على قلبه نورا وابو بكر يفرح ونورا او ذنوبين نورا ضعيفا والله لا يقبله ثم جاء
عمر بن الخطاب فاستحالت نورا فلم ادر بغيره يا يفرح في ذنوبه حتى يروى الناس وشره ابو بكر امارا القليل الظاهر
خلافة بينهم من جهة ذكر فضلهم في الترتيب فقد اخرج ابو يعلى من طريق محمد بن عبد الرحمن بن ابيه عن ابن عمر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارايت انتي يا بني ابو بكر اشتهت في الاسلام ثم واعدتهم حيا عثمان
بن عفان واقضاهم علي بن ابي طالب اقرضهم زيد بن ثابت واقضاهم بالحلان والحرام ساذ بن جبل واقضاهم
ابي بن كعب ولكل امية امين وامين عند الله ابو عبدة بن الجراح امارا البشارة الشيخين بانها عثمان مع النسبة
صلى الله عليه وسلم فقد اخرج الترمذي والحاكم من طريق عاصم بن عمر التمرى عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا اول من مشق عنه الارض ثم ابو بكر ثم عمر ثم ابي البقيع ثم جندب بن
ثم انكسر اباي كمة حتى احشروا بين الحرمين واخرج ابن ماجه والحاكم من طريق اسمعيل بن امية عن نافع عن
ابن عمر قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم بين ابي بكر وعمر فقال هكذا اشبعث واما مناقب الصديق رضي الله
عنه فقد اخرج البخاري من طريق موسى بن عقبه عن سالم بن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حج
توبة حيا لم ينظر الله اليه يوم القيمة فقال ابو بكر رضي الله عنه ان احد شعبي توتني ليسرني الا ان العابد ذلك
منه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انك لست تفتح ذلك حيا وداخرج الترمذي من حديث جريح بن مسير
عن ابن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لابي بكر انت صاحب علي الجوز وصاحب في النار واما مناقب عمر

ابن الخطاب رضي الله عنه فقد اخرج البخاري ومسلم وغيرهما بطرق متعددة عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال بينا انا نائم شربت لبنى اللبن حتى انظر الى الرمي يجرى في نظري او في انظارى ثم نادوت عمر قالوا فانا
 ادركت قال العلم واستخرج البخاري من طريق عمر بن محمد بن زيد بن اسلم حدثه عن ابيه قال سألني ابن عمر عن
 بعض شايء يعني عمر فاخبرته فقال ما رايث احد اقطا بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم من حين قبض كان اجده واجود حتى
 انتهى من عمر بن الخطاب واخرج الترمذي من طريق خارجة بن عبد الله الانصاري عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال اللهم اعجز الاسلام باحب فلان الرجلين اليك يا ابي جحبل اد بعمر بن الخطاب قال فكان احبها
 اليه عمر واخرج الترمذي ايضا من هذا الطريق عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله جعل الحق
 على لسان عمر وقلبه قال وقال ابن عمر انزل بالناس امر قط فقالوا انبيه وقال فيه عمر انزل فيه القرآن فجاء قال عمر
 واخرج الحاكم من طريق خالد بن اسد بن برك بن عبيد الله بن عبد الله بن عمر بن سالم بن عبد الله عن ابن عمر ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قصص صدر عمر بن الخطاب بيده حين تكلم ثلاث حرات وهو يقول اللهم اخرج ماني صدره
 من غلي دايرة ايماننا يقول ذلك ثلاثا واخرج الحاكم من حديث عبيد الله عن نافع عن ابن عمر النبي صلى الله عليه
 وسلم قال اللهم اية الدين بعمر بن الخطاب والابشارت اهل بدر فقد اخرج ابو يعلى عن مطهر بن عمار بن حمزة عن سالم عن
 ابيه قصة حارط بن ابي بلتعثة وفيه فقال عمر انزل في فيه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ كنت قائما قال نعم
 ان اذنت لي فيه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم واما يزيدك لعل الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم و
 اما ذنبي عن عثمان فقد اخرج البخاري عن عثمان بن موهب قال جاء رجل من اهل مصر وحج البيت ذابى فوجا جلوسا
 فقال من هؤلاء القوم فقالوا هؤلاء قرظيش قال فمن الشيخ فيهم قالوا عبد الله بن عمر قال يا ابن عمر اتى سائلا عن
 شيخي فحدثني بل تعلم ان عثمان فريوهم اخذ قال نعم قال تعلم انه تقيب عن بدر ولم يشهد ما قال نعم قال تعلم
 انه تقيب عنبيعة الرضوان فلم يشهد ما قال نعم قال الله اكبر قال ابن عمر قال ابن عمر قال انما فراره يوم احد فاه
 ان الله نفعني عنه وعفركه واما تقيبه عن بدر فانه كان سمته بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانت امرأته فقال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم انك اجبر رجل من مشركين بدر او سمته واما تقيبه عنبيعة الرضوان فلوك كان يرطن مكة
 اخر من عثمان لبعثه مكانه فبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان وكانتبيعة الرضوان بعد ما ذهب عثمان الى
 مكة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده اليمنى يد يد عثمان فضر بها على يده فقال هذه عثمان فقال له ابن عمر اذهب بها
 الآن منك اما روايت في عثمان انه يقبل مظلوما فقد اخرج الترمذي عن كليب بن ايل عن ابن عمر قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فرشته فقال يقبل فيها مظلوما لعثمان واخرج الحاكم عن ابوب عن نافع عن ابن عمر ان عثمان اصبح فحدثت قال
 رابت النبي صلى الله عليه وسلم في المنام الليلة فقال يا عثمان اقطر عندنا فاصبح عثمان صائما فقبلت في يومه
 رضي الله عنه واما فتوة من الفتنة فاخرج ابو يعلى عن حديث عمر بن محمد بن اباه حدثه عن عبد الله بن عمر قال
 ان سمعت في رجعة الوداع ورسول الله صلى الله عليه وسلم بين انظرنا لا نذكر في ما حجة الوداع فحمد الله رسولاً وحمد

كونه من اهل مكة
 من عمر بن محمد بن زيد
 تقيب رسول الله
 الرمي يجرى
 الثمانية

التي عليه ثم ذكر المسيح الذي قال فاطم بنه ذكره ثم قال بابت التمه من نبي الآ وائمه فتمت لقد انذرت فخرج
وكانت بيوت من بعد وولده يخرج فيكم و ما عني عليكم من شانه فلا ينبغي عليكم انه اعمور عين العيني كاشها فتمت طافيه
تم قال ان الله عزم عليكم و ما لكم و ما لكم كحمره يوركم هلذ اني لجهكم هذه اني شهركم هذا الا اهل بلنت قالوا نعم
قال اللهم اشهد ثم قال و يكلم اود يكلم الظنر و الاقر جود بعدى كغار الفيسر بعفتكم رقاب بعفس و اجت
الويلي من ابن عسيل عن ابيه عن سالم عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الفتنه تجيب
من بيننا و اذ كاتبه نحو المشرق حيث تطلع قرن الشيطان و انتم ليعيب بعنكم رقاب بعفس و انما قتل موسى
الذي قتل من آل فرعون خطا قال الله له و قتلت نفسا فنجيناك من العقم و قتلناك فقتلناك و من مشهد عبد
بن عباس رضي الله عنه اما يستدل به على خلافة الصديق رضي الله عنه من خطبة النبي صلى الله عليه وسلم
قبل وفاته فقد اخرج البخاري من حديث ابوب عن عكرمة عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لو كنت متخذا
امتي خيلا لا اتخذت الا بكير و لكن اني و صاحبي و اخرج احمد من حديث جرير عن عيسى بن حكيم عن عكرمة عن ابن عباس
قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم في مكره الذي مات فيه فاصبارا ربه في حرقة فقد على المنبر فحمد الله و
اشى عليه ثم قال انه ليس احد مني على في نفسه و اياه من ابى بكر بن ابى قحافة و لو كنت متخذا من الناس خيلا لا اتخذت
الا بكير شيلا لكن خلة الاسلام شدة و اعنى كل خوفية في هذا المسجد غير خوفية ابى بكر و اما يستدل به على خلافة الصديق
رضي الله عنه من حديث الامامة فقد اخرج احمد من حديث ابى اسحق عن ارضم بن شريك عن ابن عباس عن
قصة مرفعه صلى الله عليه وسلم فجا بلال يؤذنه بالسلوة فقال مروا ابابكر يسيرة بالناس الحديث و اما ما عجب
بن الخطاب رضي الله عنه فقد اخرج ابن ماجه من حديث عوام بن حوشب عن جاهد عن ابن عباس قال لما سلم
عمر بن حبيب فقال يا محمد لقد استبشرا هل اسما و باسلام عمر و اخرج الحاكم عن ابن عباس عن النبي
صلى الله عليه وسلم انه قال اللهم اعز الاسلام بعمر و اخرجه الترمذي من حديث انضر ابى مر عن عكرمة عن ابن
عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اللهم اعز الاسلام ابى جيل بن هشام و لعمر قال فاصبح فقد اعمر على رسول الله
صلى الله عليه وسلم فاسلم و اخرج البخاري من حديث ابوب عن ابن ابي ليانة من السور بن نخرية قال لما طعن
جيش ابانم قال له ابن عباس و كانه يحجزه يا امير المؤمنين و لا كل ذلك انه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحسنت
معبية ثم فارقه و هو عنك راض ثم سمعت ابانم فاحسنت سمعت ثم فارقه و هو عنك راض ثم سمعت فاحسنت
سمعت و لكن فارقتهم كفار فتم و هم عنك راضون فقال اما ما ذكرت من معصية رسول الله صلى الله عليه وسلم و رضاه و كسان
لك من بين الله تعالى من به على و اما ما ذكرت من معصية ابى بكر و رضاه و فاما ذلك من من الله تعالى من به
على و اما ما ذكرت من خزي فهو من اجلك و من اجل اصحابك و ابيهم لوان لي طلائع الارض و سبب لا نهديت به من
خدا الله عز و جل قبل ان اراد و اما جعله قول الشيخين رضي الله عنهما في ترتيب الائمة بعد حديث النبي صلى الله
عليه وسلم و قيل القياس فقد اخرج الدارمي عن عبد الله بن يزيد قال كان ابن عباس اذا سئل عن الامر فكان

في القرآن اخبر به فان لم يكن في القرآن وكان عن رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبر به فان لم يكن نعم اني بكر وعمر
 فان لم يكن قال براءه واما الاستلزام على خلافة الخلفاء من حديث رويها النقلة فقد اخرج احمد وغيره من حديث
 سفيان عن الزهري عن عبيد الله بن عباس قال راى رجلا رويها نجاد النبي صلى الله عليه وسلم فقال انى رايت
 كان نقلة تطرف عسلا وسمنا وكان الناس يأخذون منها فبين من شئت وبين ذلك وكان سببا متصلا
 الى السماء فحدثت به فحكوت فعلا ان الله ثم جاء رجل من بعدك فاخذ به فعلا فعلا ان الله ثم جاء رجل من بعدك
 فاخذ به فعلا فعلا ان الله ثم جاء رجل من بعدك فاخذ به قطع به ثم وصل له فعلا فعلا ان الله قال ابو بكر ائذن لى يا رسول الله
 فامرنا فاؤذن له فقال اما النقلة فالاسلام واما السمن والعسل فعلا ان الله قال ابو بكر ائذن لى يا رسول الله
 السبب فما انت عليه فعلا فعلا ان الله ثم يكون رجل من بعدك على منها جاك فيعلموا فيعلموا ان الله ثم يكون من بعدك كما حرس
 فياخذ باخذ كما يفعل فيعلم ان الله ثم يكون من بعدك من اجل قطع به ثم توصل له فيعلموا فيعلموا ان الله قال انصت يا رسول الله
 قال انصت واخطرت قال انصت يا رسول الله ثم جرت قال لا تقسم واما ان النبي صلى الله عليه وسلم ام ينس بالخلافة
 يعلى خاصة ولا النبي ما شتم عامة فقد اخرج احمد من حديث ابن المبارك عن يونس عن الزهري عن عبد الله بن عبد
 عن ابن عباس قال خرج على من عن رسول الله صلى الله عليه وسلم من مرضيه فقالوا كيف اصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يا باحسن فقال اصبح بحمد الله بارئنا فقال العباس الا ترى انى لارى رسول الله صلى الله عليه وسلم سيوتى من وجهه
 والى لا عرفت في وجوه بنى عبد المطلب الموت فاطلق بنى ابي رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطلقوا
 فان كان الامر فتابية وان كان في غيرنا كناه فاطلق بنى ابي رسول الله صلى الله عليه وسلم ان قال الامرنى
 خيرنا لم يعطاه الناس ابدا والى والى لا اكرم رسول الله صلى الله عليه وسلم في هذا ابا واما ان ابا بكر
 من بعدك وسائرهم شهيد فقد اخرج ابو يعلى باسناد غريب عن عكرمة عن ابن عباس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم على
 حراء فزلزل الجبل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت حراء فما عليك الا نبى او صدوق او شهيد و عليه رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر وعلى وعثمان وطلحة والزبير وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابى وقاص وسعيد بن
 زيد بن عمرو بن نفيل واما قوله في عثمان فقد اخرج ابو عمر في الاستنباب ان عبد الله بن عباس قال لو اجتمع الناس
 على قتل عثمان كرموا بالحجارة كما رمى قوم قوط ومن مسند ابي موسى الاشعري عبد الله بن قيس
 الله عنه اما ان الخلافة في قریش فقد اخرج احمد عن ابي موسى الاشعري عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان
 هذا الامر في قریش ما داموا الا اذا استرجعوا رجوعا او اذا حكموا عدلوا او اذا استسماوا استسماوا فمن لم يفعل ذلك فعليه
 لعنة الله واللعنة والناس اجمعين لا يقبل منه كسوف ولا حمل واما البشارة الخلفاء بالجنة والتعرض الطاهر عن هذا
 وانذار عثمان بالبلوى فقد اخرج الشيخان وغيرهما بروايات فيها العدة والرياسة من ذلك ما اخبر به البخاري عن
 حديث سعيد بن المسيب عن ابي موسى الاشعري انه توفى في بيته ثم خرج فقلت لارى من رسول الله صلى الله عليه وسلم

في
 من
 من
 من

في
 في
 في
 في

ما خلفا ابابكر فان له عندنا ايضا كما رويته الله عنها يوم القيمة وما لغني مال ابي بكر قط ما لغني مال ابي بكر ولو كنت متخذا خليفا
 لاتخذت ابابكر خليلا الا وان صاحبكم خليل الله واخرج احمد عن طريق الاعمش عن ابي صالح عن ابي هريرة قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لغني مال ابي بكر فسكن انا وما لي الا لك يا رسول الله
 الامور اعين الله الظاهرة على ايدي الخلفاء فقد اخرج الشيخان وغيرهما بطرق متعددة منها ما اخرج البخاري عن ابي
 عن محمد عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اعطيت مهاجرا الكرم وتغرسه بالرعب وسبنا
 انا اسم البارئة اذ اتيته بمقاتيم خزائن الارض حتى ذويت في يدي قال ابو هريرة ذويت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ذاتم تغلقونها واخرج الشيخان وغيرهما بطرق متعددة منها ما اخرج احمد عن الزهري عن سعيد عن ابي هريرة عن النبي
 صلى الله عليه وسلم اذا هلك كرسى فلاك بعدة واذا هلك قيصر فلاك بعدة والذبي نفس محمد بيده كرسى فشق
 كرسى فمات بسبيل الله واما ما نقله ابان بن عثمان عن ابي بكر السدي رضي الله عنه فقد اخرج البخاري عن الزهري عن محمد بن عبد الرحمن
 عن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من الفسق زوجين من شي من الاشياء في سبيل الله فموتى من
 الابواب يعني الجنة يا عبد الله هذا خير من كان من اهل الصلوة دعوى من كان من اهل الصلوة ومن كان من اهل الجهاد دعوى من
 باب الجهاد ومن كان من اهل الصدقة دعوى من كان من اهل الصيام دعوى من باب الصيام باب الرياء
 فقال ابو بكر رضي الله عنه ما على هذا الذي يدعى من تلك الابواب من ضرورة وقال صلى الله عليه وسلم احدى ابواب الجنة
 فقال نعم واخرج ان تكون منهم يا بكر واخرج البوداد ومن طريق عبد السلام بن حروب عن ابي خالد الدالاني عن ابي
 خالد بن محمد آل جعدة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتاني جبرئيل فاخذ بيدي فآراني باب الجنة الذي
 يدخل فيه امتي فقال ابو بكر يا رسول الله ودوت ابي كنت معك حتى انظر اليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اياك
 يا ابابكر اول من يدخل الجنة من امتي واما ما نقله عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقد اخرج البخاري عن ابن شهاب عن سعيد
 بن المسيب ان ابابكر قال ما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انا انما انا امة رايته في الجنة فاذا امر
 مؤذنا رايته في الجنة فقلت لمن هذا القصر قالوا لعمرك فذكرت غيرته فواليت مدبرا فيك اعمرو قال عليك انما يا رسول الله
 واخرج البخاري عن ابراهيم بن سعيد عن ابيه عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد كان
 فيما قبلكم من الامم ناس من محمد نون فان يك في امتي احد فانه عمره في رواية له لقد كان فيما كان قبلكم من بني اسرائيل
 رجال يكتفون من حيران يكونوا انبياء فان يكن في امتي منهم احد فمروا بخارج البخاري عن ابن شهاب عن سعيد وابي سلمة
 قال سمعنا ابابكر يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بينا رايته في الجنة فقلت لمن هذا القصر قالوا لعمرك فذكرت
 فالتفت اليه الذبي فقال له من لها يوم السج ليس لها راع غيري فقال الناس سبحان الله فقال النبي صلى الله
 عليه وسلم فاني اومرن به واليو بكر ومحمد وانا امة ابو بكر وعمر وللبخاري في رواية اخرى في بينا رجل يسوق بقرة قد حمل
 عليها فالتفت اليه فكلته فالتفت اليه فكلته فالتفت اليه فكلته فالتفت اليه فكلته فقال الناس سبحان الله فقال النبي صلى الله
 عليه وسلم ابي اومرن بذلك ابو بكر وعمر واما ما نقله عثمان رضي الله عنه فقد اخرج ابن ماجه عن ابيه عبد الرحمن بن

من اهل الصلوة دعوى من كان من اهل الجهاد دعوى من
 باب الجهاد ومن كان من اهل الصدقة دعوى من كان من اهل الصيام دعوى من باب الرياء
 فقال ابو بكر رضي الله عنه ما على هذا الذي يدعى من تلك الابواب من ضرورة وقال صلى الله عليه وسلم احدى ابواب الجنة
 فقال نعم واخرج ان تكون منهم يا بكر واخرج البوداد ومن طريق عبد السلام بن حروب عن ابي خالد الدالاني عن ابي
 خالد بن محمد آل جعدة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتاني جبرئيل فاخذ بيدي فآراني باب الجنة الذي
 يدخل فيه امتي فقال ابو بكر يا رسول الله ودوت ابي كنت معك حتى انظر اليه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اياك
 يا ابابكر اول من يدخل الجنة من امتي واما ما نقله عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقد اخرج البخاري عن ابن شهاب عن سعيد
 بن المسيب ان ابابكر قال ما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انا انما انا امة رايته في الجنة فاذا امر
 مؤذنا رايته في الجنة فقلت لمن هذا القصر قالوا لعمرك فذكرت غيرته فواليت مدبرا فيك اعمرو قال عليك انما يا رسول الله
 واخرج البخاري عن ابراهيم بن سعيد عن ابيه عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد كان
 فيما قبلكم من الامم ناس من محمد نون فان يك في امتي احد فانه عمره في رواية له لقد كان فيما كان قبلكم من بني اسرائيل
 رجال يكتفون من حيران يكونوا انبياء فان يكن في امتي منهم احد فمروا بخارج البخاري عن ابن شهاب عن سعيد وابي سلمة
 قال سمعنا ابابكر يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بينا رايته في الجنة فقلت لمن هذا القصر قالوا لعمرك فذكرت
 فالتفت اليه الذبي فقال له من لها يوم السج ليس لها راع غيري فقال الناس سبحان الله فقال النبي صلى الله
 عليه وسلم فاني اومرن به واليو بكر ومحمد وانا امة ابو بكر وعمر وللبخاري في رواية اخرى في بينا رجل يسوق بقرة قد حمل
 عليها فالتفت اليه فكلته فالتفت اليه فكلته فالتفت اليه فكلته فالتفت اليه فكلته فقال الناس سبحان الله فقال النبي صلى الله
 عليه وسلم ابي اومرن بذلك ابو بكر وعمر واما ما نقله عثمان رضي الله عنه فقد اخرج ابن ماجه عن ابيه عبد الرحمن بن

ابو بكر
 الاب

عالي آيات النبي صلى الله عليه وسلم يقول فإني أرى في النبي صلى الله عليه وسلم ما لا يرى في غيره من الأنبياء والمرسلين إلا ما بكره وأما ما يستدل به من خطبة النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته فقد أخرج الترمذي عن الزهري عن عمرو بن عروة عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم امر بالابواب الا بواب الاباب ابى بكر واما يستدل به من حديث الامامة فقد أخرج الترمذي من حديث مالك بن انس عن هشام بن عمرو عن ابي عبد الله عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال مرؤوا ابابكر فليصل بالناس فقالت عائشة يا رسول الله ان ابابكر اذا قام فمناكبك لم يصنع الناس من ابابكر فمصر فليصل قالت فقال مرؤوا ابابكر فليصل بالناس قالت عائشة فقلت لخصه فوسله له ان ابابكر اذا قام في مناكب لم يصنع الناس من ابابكر فمصر فليصل بالناس ففعلت ففعلت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تمنن لا تمئن صواحب يوسف مرؤوا ابابكر فليصل بالناس فقالت حفصة لعائشة ما كنت لا أصيب منك خير اذ أخرج الترمذي عن الفاسم بن محمد عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينبغي لقوم فيهم ابوبكر ان يؤتمم غيره واما مناقب ابى بكر الصديق رضي الله عنه فقد أخرج الترمذي من حديث اسحق بن عمار بن طلحة عن عبد اسحق بن طلحة عن عائشة ان ابابكر دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ات عتيق الله من النار فيؤتى مني عتيقا و أخرج الحاكم عن عائشة بنت طلحة عن عائشة أم المؤمنين قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سره ان ينظر الى عتيق من النار فليكن نظره الى ابى بكر و أخرج الحاكم من حديث سمع عن الزهري عن عمرو بن عروة عن عائشة قالت لما أسرى بالنبي صلى الله عليه وسلم الى المسجد الاقصى أصبح يتحدث الناس بك فأتى الناس ممن كان استوا به وصحة قوله وسعوا بذلك الى ابى بكر فقالوا اهل كاك الى منا حبان فيزعم انه أسرى به الليلة اسلم بيت المقدس قال او قال ذلك قالوا نعم قال لكن قال ذلك لقد صدق قائله او تصدقته انه ذم بيت الليلة اسلم بيت المقدس وجاء قبل ان يسبح قال نعم اني لا تصدقه فيما سوا بعد من ذلك أصدقه في خبر السماء في عذوة او ذوة حتى فليذكر اسمي ابوبكر الصديق واما مناقب عمر بن الخطاب فقد أخرج مسلم من حديث ابراهيم بن سعد عن ابيه سعد عن ابى سلمة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يقول قد كان يكون في الائم بكلم محمد بنون فان يكن في امي منهم احد فان عمر بن الخطاب منهم و أخرج ابن ماجه من حديث الزنجي بن خالد عن هشام بن عمرو عن ابي عبد الله قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم اغفر الاسلام بعمر بن الخطاب خاصة و أخرج الترمذي من حديث يزيد بن رومان عن عمرو بن عروة عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم جالسا فنهينا نطقا و صوتا فميتان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا حيرتة برؤف من البصيان حوكما فقال يا عائشة لعالي فانظري فميت فوسعت يحيى على منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم فميت انظرا لباها بين المنكب راسه فقال لي اما شجيت اما شجيت قالت اقول لا لانظر من كفى عذوه اذ بلغ عهده قالت فادرس الناس عنها قالت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني انظر الى شيئا طين الرجن والانس قد فرؤا من عمر قالت فرجبت واما مناقب عثمان بن عفان رضي الله عنه فقد أخرج مسلم عن عطاء وسليمان ابني يسار و ابى سلمة بن عبد الرحمن ان عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم مضطجعا في بية كاشفا عن فخذه اوساقية فاستأذ ابو بكر فآذنه له وهو على تلك الحال فميت ثم استأذ عثمان له وهو كذلك فميت ثم استأذ عثمان

عن ابى بكر الصديق رضي الله عنه
عن عائشة بنت طلحة
عن هشام بن عمرو
عن ابي سلمة بن احمد
عن ابن ماجه
عن الترمذي
عن الزهري
عن عمرو بن عروة
عن ابي عبد الله
عن عائشة
عن حفصة
عن اسحق بن عمار
عن عبد اسحق بن طلحة
عن عائشة
عن الحاكم
عن سمع
عن الزهري
عن عمرو بن عروة
عن عائشة
عن النبي صلى الله عليه وسلم
عن ابي سلمة
عن عائشة
عن النبي صلى الله عليه وسلم
عن ابن ماجه
عن الترمذي
عن يزيد بن رومان
عن عمرو بن عروة
عن عائشة
عن النبي صلى الله عليه وسلم
عن ابن ماجه
عن الترمذي
عن عثمان بن عفان
عن مسلم
عن عطاء وسليمان ابني يسار
عن ابى سلمة بن عبد الرحمن
عن عائشة
عن النبي صلى الله عليه وسلم
عن ابو بكر
عن عثمان

عن ابى بكر الصديق رضي الله عنه
عن عائشة بنت طلحة
عن هشام بن عمرو
عن ابي سلمة بن احمد
عن ابن ماجه
عن الترمذي
عن الزهري
عن عمرو بن عروة
عن ابي عبد الله
عن عائشة
عن حفصة
عن اسحق بن عمار
عن عبد اسحق بن طلحة
عن عائشة
عن الحاكم
عن سمع
عن الزهري
عن عمرو بن عروة
عن عائشة
عن النبي صلى الله عليه وسلم
عن ابي سلمة
عن عائشة
عن النبي صلى الله عليه وسلم
عن ابن ماجه
عن الترمذي
عن عثمان بن عفان
عن مسلم
عن عطاء وسليمان ابني يسار
عن ابى سلمة بن عبد الرحمن
عن عائشة
عن النبي صلى الله عليه وسلم
عن ابو بكر
عن عثمان

صلى الله عليه وسلم ان ارموا صلواتكم ثم دخل الحجره واخرج السنه واما منزلة الشيخين عنده صلى الله عليه وسلم فقد اخرج الترمذي عن
الحكم بن عطية عن ثابت عن النسيان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يخرج على اصحابه من المهاجرين والانصار وهم يلبسون وفيهم
ابوبكر وعمر فلما فرغ من الخطبه اذ ابوبكر وعمر فانهما كانا ينظران اليه وينظر اليهما ويتسلمان اليه ويتعشمان اليهما
واما مناقب ابى بكر الصديق فقد اخرج ابن ماجه من طريق معتمر بن سليمان عن حميد عن النسيان قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم احب الناس اليك قال عائشه قيل من الرجال قال ابوبكر واخرج احمد بن محمد بن جعفر بن سليمان التميمي عن
ثابت عن النسيان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان كبر الخبيثه كما مثالي الخبيثه ترعى في شجر الخبيثه قال ابوبكر
يا رسول الله ان هذه الطير تارعه قال اكلتها انتم منها تشاء واني لا ارجو ان يكون ممن يأكل منها يا ابوبكر واما مناقب عمر
بن الخطاب فقد اخرج الترمذي من حديث اسماعيل بن جعفر عن حميد عن النسيان النبي صلى الله عليه وسلم قال
دخلت الجنة فاذا ابصر من ذهب فقلت لمن هذا اعصر قالوا ان ثابت بن قيس فظننت اني انا فقلت ومن ثم
قالوا عمر بن الخطاب واما لقب النسيان من الله تعالى بسبب الشيخين فقد اخرج البخاري من حديث حماد عن ثابت عن
النسيان ان رجلا سأل النبي صلى الله عليه وسلم عن الساعة فقال متى الساعة قال وماذا اعهدت لها قال لا شيء الا
انني احب الله ورسوله قال انت مع من احببت قال النسيان فما رخصنا بشيء فرخنا بقول النبي صلى الله عليه وسلم
انت مع من احببت قال النسيان يا ابا بكر وعمر وارجو ان يكون معهم يحيى اباهم و
ان لم اعمل مثل اعمالهم ومن سئل ابى سعيد الخدري رضي الله عنه اما الخطبة التي خطبها النبي
صلى الله عليه وسلم في مناقب ابى بكر رضي الله عنه قيل موته فقد اخرج البخاري عن بسر بن سعيد عن ابى سعيد الخدري
قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس فقال ان الله تبارك وتعالى خير عبد ابن الدنيا ومن ما عنده فاختار
ذلك الله ما عنده الله قال فبلى ابوبكر رضي الله عنه ففجئنا لي كما ان خير رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عبد خير
وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم هو خير وكان ابوبكر رضي الله عنه اقلنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان من امن الناس علي صحبته وامله ابوبكر ولو كنت متخذا خليفا لا تخذت ابوبكر ولكن اخوة الاسلام ومودة لا يتغير
في المسجد باج الاشهاد ابى بكر واخرج الترمذي عن حميد بن حنين عن ابى سعيد الخدري ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم جلس على المنبر فقال ان عبد اخبره الله بين ان يؤخريه من ربه في الدنيا ما شاء ومن ما عنده
فاختار ما عنده ثم ذكر نحو اربعة اشهر واما مناقب عمر بن الخطاب فقد اخرج البخاري عن ابن شهاب عن ابى امامه
بن سبهل بن صهيب عن ابى سعيد الخدري قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول بيا امانا ثم رايت ان الناس
عرضوا علي وعليهم قمص فمنها ما يبلغ الثدي ومنها ما يبلغ دون ذلك وعرض علي قميص فبخره فاولوا فما
اولته يا رسول الله فاتي الدين واما بشارة الشيخين بالجنة والاشارة الي انهما من السابقين المقربين فقد
اخرج الترمذي من طريق سالم بن ابى حفصه والاعمش وجماعة كلهم عن عطية عن ابى سعيد قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم ان اهل الدجوات النار كبر اسم من سمعهم كما ترون النجم الطالع في افق السماء وان ابوبكر وعمر منهم

عن
بعض النسخة كقول
وذكره بالاصح
الشيء في الخبر
بالاثر ايضا

في ذلك
على نطقه
لان اسمه
او كونه
في بعض
الاشارة

ذكر العلماء انما هما من طر الامارة وان امر الله سبحانه ما فخره اخرج الترمذي من حديث ابى الجاثم من عطية عن اسنة
 سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نى كالدون في ارض من اهل البصرة او في ارض من اهل الاميرة
 فانه خير ارضي من اهل البصرة او من اهل الاميرة او من اهل الارض فابو بكر وعمر واما الدليل على خلافتهم من جهة
 وتوهم خلافتهم في مرتبة امر او الخيرة اخرج احمد من حديث عبد الله بن عبيد ان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم قال يكون عليكم امران يطعنون اليه من القلوب والطين ولهم الجلود ثم يكون عليكم امران يطعنون اليه من القلوب
 منهم الجلود فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لانا آفانوا القلوة ومن مسند جابر بن عبد الله
 رضى الله عنه ان الخلافة قرئ في اخرج احمد من حديث ابن جريج عن ابى الزبير عن جابر بن عبد الله رضى الله
 عليه وسلم قال الناس تبع لقرئ في الخيرة واشترى واما الدليل على خلافة اسنة اخرج احمد والحاكم من حديث
 اليبسدي عن ابن شهاب عن عمرو بن ابان بن عثمان عن جابر بن عبد الله انه كان يحدث ان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم قال ارجى اللبنة رجل صالح ان ابابكر رضى الله عنه يخطب بر رسول الله صلى الله عليه وسلم ويخطب بامر ابى بكر ويخطب
 عثمان بن مسعود قال جابر فلما اتينا من النبي صلى الله عليه وسلم فلما آتانا الرجل الصالح في طول الله صلى الله عليه وسلم واما
 ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم من قوله بعضهم بعضهم فهم ولا في الامير الذي يثبته في النبي صلى الله عليه وسلم واما
 اشارة منهم بالجنة فقد اخرج احمد من حديث عبد الله بن محمد بن عقال بن ابي طالب عن جابر قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم يطع عليكم من تحت هذا الصور جبل من اهل الجنة قال قطع ابوبكر رضى الله عنه فها ما با قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ثم قلت بئس ثمة ثم قال يطع عليكم من تحت هذا الصور جبل من اهل الجنة قال قطع عمر رضى الله عنه قال
 فها ما با قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال يطع عليكم من تحت هذا الصور جبل من اهل الجنة قال قطع عثمان رضى
 الله عنه قال فها ما با قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال يطع عليكم من تحت هذا الصور جبل من اهل الجنة اللهم ان يثبته
 بعتة عليا ثلث مرات قال قطع علي رضى الله عنه واما مناقب ابى بكر الصديق رضى الله عنه فقد اخرج الحاكم عن محمد
 بن النكدر عن جابر قال كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم اذ جاءه وفد عند القيسين فسلم بعضهم بسلام اجد في الكلام
 فالتفت النبي صلى الله عليه وسلم الى ابى بكر وقال يا ابا بكر سمعت لينا لو اقال نعم يا رسول الله وفهنته قال فاجبه قال
 فاجابهم ابو بكر بحجاب وادجاد الجواب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر اعطاك الله الرضوان الاكبر
 فقال بعض القوم واما الرضوان الاكبر يا رسول الله قال نعم لعل الله ليعبده في الاخرة عامته ويتجلى لابي بكر فاحصه واما
 مناقب عمر بن الخطاب رضى الله عنه فقد اخرج البخاري من حديث عبد العزيز بن الماجشون عن محمد بن النكدر
 عن جابر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم رأيت دخلت الجنة فورا انا ارسى اعراسه الى طلحة فسمعت حشنة
 فقلت من هذا فقال عنة ابلال ورايت قسرا لينا جاريا فقلت لينا هذا فقال لعمر فادت ان اذ حله فالتفت
 اليه فذكرت غيرك فقال عمر رضى الله عنه ابى وامى يا رسول الله عليك احقر واما مناقب عثمان فقد اخرج الحاكم
 عن جابر بن عبد الله قال مما سمع في بيت في نفر من المهاجرين منهم ابو بكر وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزيد وعبد الله

من اهل الاميرة
 من اهل البصرة

ابى بكر رضى
 الله عنه

من اهل الاميرة
 من اهل البصرة
 من اهل الارض

بن عون وسعد بن ابى وقاص وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعنه من كل رجل منكم الى كفو فنهض النبي صلى الله عليه وسلم الى عثمان فاعتقته وقال انت ولتي في الدنيا والاخرة واما البشارة اهل المدينة بالجنة فقد اخرج ابو داود ومن حديث الليث عن اسد الزبير عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يدخل النار احد من اهل بيته تحت الشجرة وقد اخرج احمد من حديث سفيان عن عمرو بن جابر قال كنا يوم الجمعة الفاء واربعائة فقال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم انتم اليوم خير اهل الارض مسانيد المهاجر من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم اولها مسند عمارة بن مهران افضل الشيخين وكونها من السابقين المقربين وان ابابكر افضل من عمر فقد اخرج ابو يعلى عن طريق حماد بن اسد سليمان عن ابراهيم عن علقمة عن عمار بن ياسر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عمار اتاني جبرئيل الف ليلة يا جبرئيل حدثني بفضائل عمر بن الخطاب في السماء فقال يا محمد لو حدثت بك بفضائل عمر مثل ما كنت قد فعلت في قومك الف سنة الا خمسين عاما لقت فضائل عمر وان عمر كنهته من حسنة ابى بكر واما سوا بق ابى بكر السديق رضي الله عنه فقد اخرج البخاري عن مهران قال سمعت عمار يقول را رسول الله صلى الله عليه وسلم واما الائمة اعبدوا مراتان والابو بكر ومن حديث يمين بن اليمان اما بعد على خلافتهم من مسألة مستطر الامارة فقد اخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير عن ربيعة بن حراش عن حذيفة بن اليمان قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد تممت ان ابعث الى الافاق رجلا لا يعلون الناس السن والفرايض كما بعث عيسى بن مريم المحاريق قيل له فابن انت عن ابى بكر وعمر قال انه لا عنى لي عنها انها من الدين كالمسح والبصر واما ان قولها حجة وانه يجب الاقتداء بها فقد اخرج الحاكم من حديث سعد بن كدام عن عبد الملك بن عمير عن ربيعة بن حراش عن حذيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا بالذين من بعدي ابى بكر وعمر وهما خير من بعدي عمار واذا حدثكم ابن ام عبد بن فضال فقهه وفي رواية الترمذي من حديث سفيان عن عبد الملك بن عمير عن مولى البرقي عن ربيعة بن حراش عن حذيفة قال كنا جلوسا عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال اتى لا ادرى ما قدر بقاى فيكم فاقعدوا بالذين من بعدي واشار الى ابى بكر وعمر وهما خير من بعدي عمار وما حدثكم ابن مسعود فصدقه واما الدلالة على خلافة عمر وانه خلق الفتنه فقد اخرج البخاري من حديث الاعشى قال حدثنا شقيق قال سمعت حذيفة يقول بينما نحن جلوس عند عمر اذ قال انكم تحفظون قول النبي صلى الله عليه وسلم في الفتنه قال قلت فبنته الرجل في اهل بيته واولاده وولده وجاره يكثر الصلوة والصدقة والامر بالمعروف والنهي عن المنكر قال ليس عن هذا اسالك ولكن التي تخرج كوج البحر قال ليس عليك منها بأس يا امير المؤمنين ان بيك وبيننا بابا مغلقا قال عمر ايكم الباب ام تفتح قال لا بل يكره قال عمر اذا لا يفتح ابدا قلت قلنا لحد ليقه اكان عمر يفتح الباب قال نعم كما اعلم ان دون عبد الله ذلك اتى قد شق حديثا ليس بالاعلى فينا ان نساك من الباب فامرنا مسروقا فساك به فقال من الباب قال عمر واخرج الحاكم من حديث سفيان عن منصور عن ربيعة عن حذيفة قال كان الاسلام في زمان عمر كالرجل الثقيل لا يزود الا قريبا فلما قيل عمر كان كالرجل الذي لا يزود الا بالعتة والاله لاله على خلافة عثمان رضي الله عنه وانه اذا قيل لا يستقيم

عن حذيفة بن اليمان

عن حذيفة بن اليمان قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول

عن حذيفة بن اليمان

اشرا للعلماء اذ افقه احسرح الرندي عن عبد الله بن عبد الرحمن الانصاري الاسعدي عن خديفة بن العيمان ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لا تقوم الساعة حتى تقفلوا اياكم فتجئكم اياما شبا بكم ويرث
دنياكم شراركم اما قوله في الثار بين علي عثمان فقد اخرج الحاكم عن الربيع بن خاسم قال انطلقت الى خديفة بالكوفة
ليسا لي سارا ان اس اسيان فقال يا بني ما فعلت فقلت عن ابي جابر قال قال من خرج منهم الى هذه الارض
فسيتم له رجالا من جنس فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من فارق الجماعة واستذل الامارة فليس الله
ولا نبي له عند واما الله لا اله الا الله على ان عليا حقيق بالخلافة ولكن الامتة لا تجتمع عليه فلهذا لم يستخلفه النبي صلى الله
عليه وسلم فقد اخرج الحاكم بن طريق نوري بن عبد الله بن عثمان بن عمير عن شقيق بن مسلمة عن خديفة قال قالوا يا رسول الله
لو استخلفت عليا قال ان استخلفت عليكم فليفتقدوه فيقول الله انب قالوا لو استخلفت علينا قال انكم لا تقفلون وان
تعدوا اجمعة وانا ويا مديا بآبائكم الطريق المستقيم واما ما يدل على خلافتهم من الرقيب الذي سببه النبي صلى الله عليه
وسلم لولته فلهذا اخرج احمد بن محمد بن الحسن بن احمد بن محمد بن الحسين بن سالم عن النعمان بن بشير عن خديفة قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تكون النبوة فيكم ما شاء الله ان تكون ثم يرفعها الله تعالى ثم تكون خلافة علي
منهاج النبوة ما شاء الله ان تكون ثم يرفعها الله تعالى ثم تكون لكا عاتقا فتكون ما شاء الله ان تكون ثم يرفعها الله
ثم تكون لكا جبرية فتكون ما شاء الله ان تكون ثم يرفعها الله تعالى ثم تكون خلافة علي منهاج النبوة ثم سكنت و
من مسند ابى ذر رضى الله عنه اما الترخيف الطاهر على خلافة المشقة فقد ذكر المحب الطبري بزوايا
ستى عن شوبين بن بريد السلي قال دخلت المسجد فرأيت ابا ذر جالس فيه دعه فاعتنيت ذلك فذكر لبعض القوم
عثمان فقال لا اقول عثمان ابدا الا تخبر لا اقول عثمان ابدا الا تخبر الا اقول لعثمان الا خير بعد شي رايته عند رسول الله صلى
الله عليه وسلم كنت اسمع خلوات رسول الله صلى الله عليه وسلم اقول من فخرج ذات يوم حتى انتهى الى موضع كذا وكذا فجلس
فانتهيت اليه فسلمت عليه وجلست اليه فقال يا ابا ذر اجاؤ بك فقلت الله ورسوله اذ جاؤ ابو بكر فسلم وجلس عن يمين
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ابا بكر اجاؤ بك قال الله ورسوله ثم جاعر فسلم وجلس عن يمين ابى بكر فقال
يا عمر اجاؤ بك قال الله ورسوله ثم جاعر عثمان فسلم وجلس عن يمين عمر فقال يا عثمان اجاؤ بك قال الله ورسوله
قال فتشاور آل النبي صلى الله عليه وسلم سبع حسابات او قطع حسابات فوضعوا في كفه فسلم حتى سمعت لهن حينا فخرجت
التملك ثم وضعوا فخرسن فنادوا آل النبي صلى الله عليه وسلم فوضعوا في يدي ابى بكر فسلم حتى سمعت لهن حينا فخرجت
التملك ثم وضعوا فخرسن فنادوا آل النبي صلى الله عليه وسلم فوضعوا في يدي عثمان فسلم حتى سمعت لهن حينا فخرجت
التملك ثم وضعوا فخرسن فنادوا آل النبي صلى الله عليه وسلم فوضعوا في يدي عثمان فسلم حتى سمعت لهن حينا فخرجت
قال فتشاور آل النبي صلى الله عليه وسلم سبع حسابات او قطع حسابات فوضعوا في كفه فسلم حتى سمعت لهن حينا فخرجت
التملك ثم وضعوا فخرسن فنادوا آل النبي صلى الله عليه وسلم فوضعوا في يدي ابى بكر فسلم حتى سمعت لهن حينا فخرجت
التملك ثم وضعوا فخرسن فنادوا آل النبي صلى الله عليه وسلم فوضعوا في يدي عثمان فسلم حتى سمعت لهن حينا فخرجت

عن ابى ذر

عن ابى ذر

هؤلاء فلما ان دخلت فقلت ما فعلت ومن سئد عقبة بن عامر اما ان عمر حدثت لقتدي براكه فستد
 اخرج الترمذي عن ميسرة بن مارقان عن عتبة بن مارقان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان نبيا بعدك
 لكان مسددا الخطاب واما الموازية الظاهرة على ابي الخلفاء فقد اخرج احمد عن ابي الخبير عن عتبة بن عامر
 بن مارقان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج يوما فاستلقى على اهل امة صلواته على الميت ثم خرج الى الشبر فقال
 اني فرط لكم واني مشهد بليكم واتي راثة الطرأسه خوفا من الاذن واني قد اعطيت مفااتيخ خزائن الارض واني والله
 ما اخاف ملككم ان تستركوا بعدى ولكني اخاف عليكم ان تأسوا فيها واخرج احمد من حديث عمرو بن الحارث
 عن ابي علي عن عتبة بن عامر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال استفتح عليكم ارضون وتحييتكم الله عز وجل
 فاني اعجبهم احدكم ان يجهل باسمه ومن سئد سفينة اما ابيد بن خلفه الاربعة من ضرب الودة الواحدة
 عليهم فقد اخرج الترمذي عن عبيد بن جهمان قال حدثني سفينة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الخلفاء
 في امتي ثلثون سنة ثم ملكك بعد ذلك ثم قال في سفينة اميك خلافة ابي بكر ثم قال وخلافة عمر وخلافة عثمان ثم
 قال اميك خلافة علي فوجدنا ثلثين سنة قال سعيد فقلت له ان النبي امية يزعمون ان الخلفاء بعدهم قال
 كذا قال ابو الزناد بل هم ملوك شر الملوك واما ابيد بن خلفه الثلثون من روبا الميزان فقد اخرج الحاكم عن عبيد
 بن جهمان عن سنية مولى ام سلمة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلب الصبح اتقبل على صحابه فقال انكم
 راكبي روبا فقال رجل ان انا يا رسول الله كان ميراثا نزل به من السماء فوضعت في كفة ووضعت ابو بكر في كفة اخرى فوضعت
 باي بكر فرفقت وترك ابو بكر مكانه فجمي بعمر بن الخطاب فوضع في الكفة الاخرى فزحم ابو بكر ثم رفع ابو بكر ووضعت
 عثمان وشره جبرتم ثم رفع عمر ورفيع الميزان قال فتعجب وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال خلافة النبوة ثلثون
 عاما ثم يكون ملكا قال سيد بن جهمان فقال في سفينة اميك تسنتي ابي بكر وعشرة عمر وثنى عشرة عثمان وسنة علي
 ومن سئد عزبا بن سارية اما جوب اشباه سنن الخلفاء الراشدين فقد اخرج ابن ماجه من حديث
 عبد الرحمن بن مهاد بن معاوية بن صالح عن عمرو بن جيب عن عبد الرحمن بن عمرو السلمي انه سمع العرابي بن سارية
 يقول وعظما رسول الله صلى الله عليه وسلم موعظة زرقت منها العيون ودخلت منها القلوب فلما بار رسول الله ان
 نزه له موعظة موعود فماذا لكم منها قال قد تركتكم على السيف واليها كنها باللايريق منها بعدى الا بالاك من بعير
 منكم فسيرى اخلافا كثيرا فعليكم بما عرفت من سنن وستة الخلفاء الراشدين المهديين عشوا عليها بالنواجز
 عليكم بالطاعة وان عتبه آجشيا فانما المؤمن كالجمل الا في حيث ما قيده القاد واما موازية الظاهرة على
 ابي الخلفاء فقد اخرج احمد من طريق اسماعيل بن عياش عن شمس بن شريح بن عبيد قال قال العرابي بن
 سارية كان النبي صلى الله عليه وسلم يخرج اليناد علينا فيقول لو تعلمون ما ذكر لكم ما حزنتم على ما ذكر
 عنكم وكيف تشتمونكم فارجو منكم في الروم ومن سئد عبد الرحمن بن عثمان الاشعري اما السويدي رامي
 وان رايتها حجة والاشارة الى خلفتها فقد اخرج احمد من حديث عبد الحميد بن بهرام عن شبيب بن جهمان عن

اخرج الترمذي عن ميسرة بن مارقان عن عتبة بن مارقان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان نبيا بعدك لكان مسددا الخطاب واما الموازية الظاهرة على ابي الخلفاء فقد اخرج احمد عن ابي الخبير عن عتبة بن عامر بن مارقان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج يوما فاستلقى على اهل امة صلواته على الميت ثم خرج الى الشبر فقال اني فرط لكم واني مشهد بليكم واتي راثة الطرأسه خوفا من الاذن واني قد اعطيت مفااتيخ خزائن الارض واني والله ما اخاف ملككم ان تستركوا بعدى ولكني اخاف عليكم ان تأسوا فيها واخرج احمد من حديث عمرو بن الحارث عن ابي علي عن عتبة بن عامر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال استفتح عليكم ارضون وتحييتكم الله عز وجل فاني اعجبهم احدكم ان يجهل باسمه ومن سئد سفينة اما ابيد بن خلفه الاربعة من ضرب الودة الواحدة عليهم فقد اخرج الترمذي عن عبيد بن جهمان قال حدثني سفينة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الخلفاء في امتي ثلثون سنة ثم ملكك بعد ذلك ثم قال في سفينة اميك خلافة ابي بكر ثم قال وخلافة عمر وخلافة عثمان ثم قال اميك خلافة علي فوجدنا ثلثين سنة قال سعيد فقلت له ان النبي امية يزعمون ان الخلفاء بعدهم قال كذا قال ابو الزناد بل هم ملوك شر الملوك واما ابيد بن خلفه الثلثون من روبا الميزان فقد اخرج الحاكم عن عبيد بن جهمان عن سنية مولى ام سلمة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلب الصبح اتقبل على صحابه فقال انكم راكبي روبا فقال رجل ان انا يا رسول الله كان ميراثا نزل به من السماء فوضعت في كفة ووضعت ابو بكر في كفة اخرى فوضعت باي بكر فرفقت وترك ابو بكر مكانه فجمي بعمر بن الخطاب فوضع في الكفة الاخرى فزحم ابو بكر ثم رفع ابو بكر ووضعت عثمان وشره جبرتم ثم رفع عمر ورفيع الميزان قال فتعجب وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال خلافة النبوة ثلثون عاما ثم يكون ملكا قال سيد بن جهمان فقال في سفينة اميك تسنتي ابي بكر وعشرة عمر وثنى عشرة عثمان وسنة علي ومن سئد عزبا بن سارية اما جوب اشباه سنن الخلفاء الراشدين فقد اخرج ابن ماجه من حديث عبد الرحمن بن مهاد بن معاوية بن صالح عن عمرو بن جيب عن عبد الرحمن بن عمرو السلمي انه سمع العرابي بن سارية يقول وعظما رسول الله صلى الله عليه وسلم موعظة زرقت منها العيون ودخلت منها القلوب فلما بار رسول الله ان نزه له موعظة موعود فماذا لكم منها قال قد تركتكم على السيف واليها كنها باللايريق منها بعدى الا بالاك من بعير منكم فسيرى اخلافا كثيرا فعليكم بما عرفت من سنن وستة الخلفاء الراشدين المهديين عشوا عليها بالنواجز عليكم بالطاعة وان عتبه آجشيا فانما المؤمن كالجمل الا في حيث ما قيده القاد واما موازية الظاهرة على ابي الخلفاء فقد اخرج احمد من طريق اسماعيل بن عياش عن شمس بن شريح بن عبيد قال قال العرابي بن سارية كان النبي صلى الله عليه وسلم يخرج اليناد علينا فيقول لو تعلمون ما ذكر لكم ما حزنتم على ما ذكر عنكم وكيف تشتمونكم فارجو منكم في الروم ومن سئد عبد الرحمن بن عثمان الاشعري اما السويدي رامي وان رايتها حجة والاشارة الى خلفتها فقد اخرج احمد من حديث عبد الحميد بن بهرام عن شبيب بن جهمان عن

عبد الرحمن بن عثم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يبرك يومك ولا يجمعك في مشورة ما خافتك كما واما ان الخلافة
حق المهاجرين الاولين دون الطلقاء فقد اخرج ابو عمر في الاستيعاب ان عبد الرحمن بن عثم عاتب ابا هريرة و ابا
الذرود و بعض اذ ان نصر قاسم عند علي رسولين لنعوية وكان مما قال لها جبا مسكنا كيف جاز عليك ما جرت عليه يد عوان
عليما اسئله ان يجعلها شورى وقد علمنا انه قد بايع المهاجرون والانصار واصل الحجاز والعراق و ان من ربيعة
خير من ربه ومن بايعه خير من لم يبايعه و اشيء دخل لنعوية في الشورى وهو من الطلقاء الذين لا يجوز لهم الخلافة
وهو ابو روكس الاخراب فند ما على ربيعة و ابا بدين يريه ومن **مسند ابي ارموي** الدوسي رضي الله عنه
اما ما يدل على خلافتها و ان مواعيد الله لشبهة يظهر على ايديهما فقد اخرج الحاكم من طريق سنبل بن ابي صالح
و محمد بن ابراهيم عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي ارموي الدوسي قال كنت جالسا عند النبي صلى الله عليه وسلم
فاطلع ابو بكر وعمر رضي الله عنهما فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحمد لله الذي ايدني بهما ومن **مسند ابي امامة**
البايلي اخرج الحاكم من حديث موسى بن عمير قال سمعت كحا لا يقول وسأله رجل عن قول الله عز وجل فان الله
هو مولك و جبريل و صالح المؤمنين قال حدثني ابو امامة انه قال الله مولد و جبريل و صالح المؤمنين ابو بكر وعمر
و من **مسند سالم بن عبد الله السجعي** حديثه في ائمة ان ابي بكر الصديق رثم اخرج ابن ماجه من حديث
تبيط بن شريط عن سالم بن عبد الله قال ان النبي صلى الله عليه وسلم في مرضه فقال احضرت الصلوة
قالوا نعم قال مروا بلاء لا فليؤذن و مروا ابا بكر فليصل بالناس ثم اعني عليه فاذا قال احضرت الصلوة قالوا نعم
قال مروا بلاء لا فليؤذن و مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت عائشة ان ابي رجل ابيك فاذا قام مقامك
يتبكي لا يستطيع فلما امرت بخبره ثم اعني عليه فاذا قال احضرت الصلوة قالوا نعم
صواحب يوسف قال فامر بلاء فاذن و امر ابو بكر فليصل بالناس ثم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وجد جنة فقال
انظر والي من اتى عليه فجاوت بريرة و رجل اخر فاعلم عليها فلما راه ابو بكر ذهب ليكنه فاذن ما اليه ان اثبت مكانه
ثم جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم الى جنب ابي بكر حتى نفض ابو بكر صلواته ثم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قبض و من
مسند عرفة السجعي اما حديث الوزن فقد اخرج ابو عمر عن قطيب بن مالك عن عرفة السجعي قال صلى
بنا النبي صلى الله عليه وسلم الفجر ثم جلس فقال وزن اصحابي الليلة وزن ابو بكر فوزن ثم فوزن عمر فوزن ثم
وزن عثمان فحف و هو رجل صالح و من **مسند عياض بن حمار الجعفي** رضي الله عنه حديثه في ان الله نظر
الى اهل الارض فمقتسمهم عرسهم و عرسهم فقد اخرج مسلم عن عبد بن حمار الجعفي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال ذات يوم في خطبة الا لان رنة امرني ان اتكلم ما جهلتم ما علمني يومئذ اكل بال نخلته عبدا حلال و اسئله
خلقت عبادة مستغفروا كلهم و اسئله انتم الشياطين فاحماتكم عن دينهم و حرمت عليهم ما خلقت لهم و امرتهم ان
يتكروا لي بالبحر انزل به سلطانا و ان الله نظرا الى اهل الارض فمقتسمهم عرسهم و عرسهم الا بقا ما من اهل الكتاب
و قال انما بعثتكم لاتبئكم و اتبئكم و انزلت عليك كتابا لا يغسله الماء تقرأه نائما و يقظان و ان الله امرني

عن
في شرح تاريخ الام
و ما ذكره ابن اسكوا
بو عمر الترمذي و غيره
و كان في اسكوا
ضعف و دررس
الاخراب ابو روكس
الناس الجعفيين
المتفق

عن
ابو اوزة الغزالي
و ان ابا بكر فليصل
ابو بكر فليصل
تحت للصلوات
وتدبر على ابي

عن
شرح القفاين
حديث و غيره
كثرت

ان اخرجت فريثا قلت رب اذابلقوا ارسى فیده و جزیه قال استخرجهم كما اخرجوا من مكة و اخرجتم لجزيركم و اخرجتم من جزيركم
 عليك و ابعثت جيتا بعت خمسة مثله و قال ابن ابي عمير عن ابي بكر الصديق قال قلت لابي بكر الصديق ان
 له في سنة في منزلة ابي بكر الصديق رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه اخرج احمد من حديث ابي عمر ان
 الجوهري عن ربعة الاسلمي فذكر حديثا طويلا آخره ثم قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطاني بيعة ذلك ارساء و اعطاه
 ابا بكر ايضا و اجازت الدنيا فاختلنا في عقدي فقلت انما هي في صدق و قال ابو بكر بن فضال بن يحيى قال قلت لابي بكر الصديق ما ابا بكر
 كذبت كرها و قد تم فقال لي يا ربعة اعدت علي مثلها حتى تكون يقاصا قال قلت لا افعل فقال لي ابو بكر الصديق ان
 اول ما استخبرت عليك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت ما انا باعل قال فرفعت الارض و انطلق ابو بكر رضي الله عنه
 الى النبي صلى الله عليه وسلم و انطلقت اثمك و ما من من اسم فوالله لو ايسر لجزيركم لجزيركم لجزيركم لجزيركم لجزيركم
 عليك رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو قال لك ما قال قال قلت لابي بكر الصديق ما ابا بكر قال
 اثنان و اربعة و خمسة و ستة و سبع و ثمانية و تسعة و عشرة و عشرة و عشرة و عشرة و عشرة و عشرة و عشرة
 بنضيب بنضيب الله عز وجل بنضيبها فبهاك ربعة قالوا ما انا قال ارجعوا فانطلق ابو بكر رضي الله عنه
 الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فبهاك ربعة و قد هي حتى اتى النبي صلى الله عليه وسلم فبهاك ربعة كما كان منه
 التي راى منه فقال يا ربعة مالك و للصدوق قلت يا رسول الله كان كذا قال لي كذا قال لي كذا قال لي كذا
 قلت حتى يكون يقاصا يا نبينا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقبل فلاترشد عليه ولكن قل غفر الله لك يا ابا بكر
 فقلت غفر الله لك يا ابا بكر فقال الحسن بن علي بن فضال ابو بكر رضي الله عنه و هو يروي عن ابي بكر الصديق
 حديثه في امته قرش اخرج احمد عن سيار بن سلام قال دخلت مع ابي بكر الصديق فقال قلت لابي بكر
 رسول الله صلى الله عليه وسلم الامراء من قرش الامراء من قرش الامراء من قرش لكم عليهم حق و لهم عليكم
 حق ما فعلوا انما يتكلموا فاعتدوا و اسرجهوا و قرشهم و عاقبوا فورا فمن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله و لعنة
 الناس اجمعين و من سئد عمر و من عيسيه و من عدية في مقدم الى بكر الصديق سنة الاسلام اخرج احمد من حديث
 سليمان بن عامر وغيره عن عمرو بن عبس قال اتي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يقول يا نبينا ما لي
 تذا الامر فقال عروة بن عبد الله ابو بكر و بلال فقال لابي بكر الصديق اخرج احمد عن ابي بكر الصديق
 عبد الرحمن بن ابي عبد الرحمن بن عمرو بن عبس قال اتي النبي صلى الله عليه وسلم فقلت من تبايعك على امرك هذا
 قال حروم يعني ابا بكر و بلال اذ كان عمر و يقول بعد ذلك بلقيته و اتى لرثح الاسلام و من سئد سلمان
 الفارسي ثم قوله في فضل عمر رضي الله عنه اخرج الحاكم من طريق عمران بن خالد الخزازي البناني عن انس بن
 مالك قال اقبل سلمان الفارسي على عمر بن الخطاب رضي الله عنهما و هو متكئ على راسه فالتفت اليه فقال سلمان صدق الله
 و رسوله فقال عمر بن الخطاب يا ابا عبد الله قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم و هو متكئ على راسه فالتفت اليه
 ثم قال لبي سلمان امان مسلمين من دخل من ارضه مسلم يفتي له و سادته و اكرامه الا غفر الله له و من سئد

الحديث في المنزلة ابي بكر الصديق رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه اخرج احمد من حديث ابي عمر ان
 الجوهري عن ربعة الاسلمي فذكر حديثا طويلا آخره ثم قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطاني بيعة ذلك ارساء و اعطاه
 ابا بكر ايضا و اجازت الدنيا فاختلنا في عقدي فقلت انما هي في صدق و قال ابو بكر بن فضال بن يحيى قال قلت لابي بكر الصديق ما ابا بكر
 كذبت كرها و قد تم فقال لي يا ربعة اعدت علي مثلها حتى تكون يقاصا قال قلت لا افعل فقال لي ابو بكر الصديق ان
 اول ما استخبرت عليك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت ما انا باعل قال فرفعت الارض و انطلق ابو بكر رضي الله عنه
 الى النبي صلى الله عليه وسلم و انطلقت اثمك و ما من من اسم فوالله لو ايسر لجزيركم لجزيركم لجزيركم لجزيركم لجزيركم
 عليك رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو قال لك ما قال قال قلت لابي بكر الصديق ما ابا بكر قال
 اثنان و اربعة و خمسة و ستة و سبع و ثمانية و تسعة و عشرة و عشرة و عشرة و عشرة و عشرة و عشرة و عشرة
 بنضيب بنضيب الله عز وجل بنضيبها فبهاك ربعة قالوا ما انا قال ارجعوا فانطلق ابو بكر رضي الله عنه
 الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فبهاك ربعة و قد هي حتى اتى النبي صلى الله عليه وسلم فبهاك ربعة كما كان منه
 التي راى منه فقال يا ربعة مالك و للصدوق قلت يا رسول الله كان كذا قال لي كذا قال لي كذا قال لي كذا
 قلت حتى يكون يقاصا يا نبينا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقبل فلاترشد عليه ولكن قل غفر الله لك يا ابا بكر
 فقلت غفر الله لك يا ابا بكر فقال الحسن بن علي بن فضال ابو بكر رضي الله عنه و هو يروي عن ابي بكر الصديق
 حديثه في امته قرش اخرج احمد عن سيار بن سلام قال دخلت مع ابي بكر الصديق فقال قلت لابي بكر
 رسول الله صلى الله عليه وسلم الامراء من قرش الامراء من قرش الامراء من قرش لكم عليهم حق و لهم عليكم
 حق ما فعلوا انما يتكلموا فاعتدوا و اسرجهوا و قرشهم و عاقبوا فورا فمن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله و لعنة
 الناس اجمعين و من سئد عمر و من عيسيه و من عدية في مقدم الى بكر الصديق سنة الاسلام اخرج احمد من حديث
 سليمان بن عامر وغيره عن عمرو بن عبس قال اتي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يقول يا نبينا ما لي
 تذا الامر فقال عروة بن عبد الله ابو بكر و بلال فقال لابي بكر الصديق اخرج احمد عن ابي بكر الصديق
 عبد الرحمن بن ابي عبد الرحمن بن عمرو بن عبس قال اتي النبي صلى الله عليه وسلم فقلت من تبايعك على امرك هذا
 قال حروم يعني ابا بكر و بلال اذ كان عمر و يقول بعد ذلك بلقيته و اتى لرثح الاسلام و من سئد سلمان
 الفارسي ثم قوله في فضل عمر رضي الله عنه اخرج الحاكم من طريق عمران بن خالد الخزازي البناني عن انس بن
 مالك قال اقبل سلمان الفارسي على عمر بن الخطاب رضي الله عنهما و هو متكئ على راسه فالتفت اليه فقال سلمان صدق الله
 و رسوله فقال عمر بن الخطاب يا ابا عبد الله قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم و هو متكئ على راسه فالتفت اليه
 ثم قال لبي سلمان امان مسلمين من دخل من ارضه مسلم يفتي له و سادته و اكرامه الا غفر الله له و من سئد

ذمی محمد بن یسیر بن زید بن جابر بن عبد الله بن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال كان هذا الامر في حيزه فزعه الله عز وجل منهم فجعله في قریش ومن عی خ ذوالی حی و تم من
 مسند عوف بن مالک الأشجعی ربه حدیث فی صفة الخلافة الراشدة اخرج مسلم عن عوف بن مالک
 الأشجعی عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خیار امتکم الذین یحبونهم و یحبونکم و یصلون علیکم و
 شرار امتکم الذین ینقضونهم و ینقضونکم و یلعنونکم و یلعنونکم قال قلنا یا رسول الله أفلا یأیدهم عند ذلک قال لا یا قوموا
 بکم الصلوة لا یا قوموا فیکم الصلوة الا من ولی علیه و ال فراه یاتی کشیما من مصیبة الله تعالی فلیکثره یا ای من مصیبة الله تعالی
 و لا یتر عن یدک من طاعته و اخرج ابو عمر عن عبد الملك بن عمیر قال حدیثی ابو برة و اخرج عن عوف بن مالک الأشجعی
 انه راى فی المنام کان الناس یحجون فاذا فیهم رجل فرعیم فهو فو قعم ثلاث اذرع قال فقلت من هذا قال
 قلت لکم قالوا لان فیہ ثلاث خصال لانه لا یحاف فی الله لومة لائم و انه خلیفة مستخلف و شهید مشہود قال فانت
 ایاک فقصنا علیه فارسل الی عمر فدهاه لیثیرة قال فجاء عمر قال فقال له ابو بکر اقص رذایک قال سلما
 ملئت خلیفة مستخلف بزبانی عمر و کبرنی و قال اسکت تقول هذا و ابو بکر حی قال سلما کان بعد و ولی عمر مرث
 بالثام و هو علی المنبر قال فدعی و قال اقص رذایک فقصتها فلما قلت له لا یحاف فی الله لومة لائم قال
 الی لا رجوان یجلی فی الله منهم قال فلما قلت خلیفة مستخلف قال قد استخلفنی الله فسله ان یجلی فی الله لومة لائم
 فلما ان ذکرته شہید قال الی فی الشهادة و انابین اظہرکم تغردن و لا اغرد ثم قال بلی ای الله
 بها ان شارة الله و من مسند عبد الله بن منفل المزنی حدیثه فی حب الصحابة اخرج احمد عن عبد الله بن عبد الرحمن
 عن عبد الله بن منفل المزنی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصحابی الا تحذوهم غرما بعدی فمن احبهم
 یحبی احبهم و من ابغضهم ابغضت و من اذانی فقد اذنی و من اذنی فقد اذنی الله و من اذنی الله
 اذنی ان یاخذک و من مسند حفصة زوجة النبی صلی الله علیه وسلم حدیثها فی فضل
 عثمان اخرج احمد من حدیث ابن جریج عن اسد بن خالد عن عبد الله بن ابی سعید المزنی قال حدیثی حفصة ابنته حمیر
 بن الخطاب قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات یوم قد وضع ثوباً بین یخدیة فجاء ابو بکر فاستاذن
 فأذن له و هو علی منیة ثم جاء عمر فاستاذن فأذن له ثم ناس من اصحابه و النبی صلی الله علیه وسلم علی منیة
 ثم جاء عثمان فاستاذن فأذن له فاخذ ثوبه فجعله یخدیة ثم ناس من اصحابه و النبی صلی الله علیه وسلم علی منیة
 سائر اصحابک و کنت علی هیئتک فلما جاء عثمان تجلبت ثوبک فقال الا اشجعی من شجعی منه الملكة و حدیثها فی
 بشارة اهل بدر و الحدیثیة اخرج مسلم عن حفصة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انی لارجوان لا یدخل
 النار ان شاء الله احد شہید بدر و الحدیثیة قلت یا رسول الله ایس قد قال الله و ان منکم الا و اذ قال منکم
 سمعیة یقول عم بنی الذین القوا ذنی روایة لا یخل النار ان شاء الله من اصحاب الشجرة احد الذین بالجوا اجتمعت
 مسانید الا نصار من اصحاب رسول الله صلى الله علیه وسلم من مسند معاوی بن جبل فی الشکوة

حدیثی حفصة ابنته حمیر
 فی حدیثها فی فضل
 عثمان اخرج احمد من حدیث ابن جریج
 عن اسد بن خالد عن عبد الله بن ابی سعید المزنی
 قال حدیثی حفصة ابنته حمیر

عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان هذا الامر بدأ بنو قريظة ورمته ثم كبر في خلافة
ورمته ثم لما غشوا فقامت كاهن جبرية وقتلوا وفساد في الارض يستحلون الحرير والفروج والخنزير ثم قتلوا علي بن ابي طالب
ويقتلون حتى يبقوا الله ورواه البيهقي في شعب اليمان ومن مسند ابى بن كعب بن عديته في فضل عمر بن
منه اخرج الحاكم من حديث يحيى بن سعيد بن سعيد بن السيب عن ابى بن كعب قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم
يقول اول من يقام له الحق يوم القيامة عمر واول من يقام له الحق يوم القيامة عمر واول من يقام له الحق يوم القيامة عمر
الس الجينة عمر بن الخطاب في اثنائه ومن مسند ابى ايوب لا لاصار في مدينة في فتوح الاسما
اخرج الحاكم من عبد الرحمن بن ابي ليلى عن ابى ايوب من النبي صلى الله عليه وسلم قال سمعت في رايت في المنام غماما سودا
دنت فيها غم غمرا يا ابا بكر اخبرنا فقال ابو بكر يا رسول الله هي العرب يبيك ثم تشبهها بهم حتى تغمرنا فقال النبي
صلى الله عليه وسلم هكذا عبرنا الملك سحر ومن مسند ابى الدرداء ان عديته في التعريف على خلافة ابي بن
اخرج الحاكم من مسند بن جبر عن ابي الدرداء قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم خطبة خفيفة فلما فرغ من
خطبته قال يا ابا بكر قم فاخطب فقام ابو بكر فخطب ففقد ودان النبي صلى الله عليه وسلم فلما فرغ ابو بكر من خطبته قال
يا عمر قم فاخطب فقام عمر رضي الله عنه فخطب ففقد ودان النبي صلى الله عليه وسلم ودون ابى بكر وعديته في منزلة
ابى بكر الصديق رضي الله عنه عند النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه اخرج البخاري عن بشير بن عبد الله عن عائدة
ابى ادريس عن ابى الدرداء قال كنت جالسا عند النبي صلى الله عليه وسلم اذ اقبل ابو بكر اخذ العظيمة فبسطها على
رأسه فقال النبي صلى الله عليه وسلم انا صاحبكم فقد غامر فسلم قال انى كان منى وبين ابن الخطاب شى فامرعت
اليه ثم نهئت فسالته ان يغفر لي فابى علي فاقبلت اليك فقال لغفر الله لك يا ابا بكر فلما ثم ان عمر يوم فاقى منزل ابى بكر
فسال عمر ابو بكر قالوا الا فاني النبي صلى الله عليه وسلم فبسطها على النبي صلى الله عليه وسلم فبسطها على النبي صلى الله عليه وسلم
على راسه فقال يا رسول الله والله انا كنت اظلم مرتين فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله يعطيني اليكم فقلت له
وقال ابو بكر صدقت ودا ساني نفسه ومله فهل انتم تاركون لي صاحبى مرتين فما اذوى بعدا ومن
حضره عديته في منزلة ابى بكر رضي الله عنه عند الصحابة اخرج البخاري عن مالك عن عبد الرحمن بن القاسم
عن ابيه عن عائشة في قصة نزول آية التيمم فقال ابي سعيد بن الخدري ابي بادل بن حكيم قال ابى بكر وقوله ان الآخرة
لا تكون الا بعد عمر اخرج ابو يعلى بن طريق محمود بن ابي سعيد عن ابن شافع وكان طبيبا عن ابي سعيد بن خضير سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول انكم ستلقون آخرة بعدى فلما كان تمرين الخطاب فقسما خلا بين الناس فبعث الى منها بكرة
فاستشرفتها فاعطيتها ابنين نسبيا انا صلى اذ مررتي تشاب من قرش عليه حلة من تلك الحلال نحو ما ذكرت قول
رسول الله صلى الله عليه وسلم انكم ستلقون آخرة بعدى فقلت صدق الله ورسوله فانطلق رجل الى عمر فاخبره فجاؤا
دانا اسلة فقال صل يا ابي سعيد فلما قضيت ملوئي قال كيف قلت فاخبرته فقال لك حلة بعثت بها الى فلان وهو
بجزي احدى عيني فانا به القسي فابنا عما منه فليسا فقلت ان ذاك يكون في زمانى قلت قد والله يا امير المؤمنين

عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان هذا الامر بدأ بنو قريظة ورمته ثم كبر في خلافة

عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان هذا الامر بدأ بنو قريظة ورمته ثم كبر في خلافة

عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان هذا الامر بدأ بنو قريظة ورمته ثم كبر في خلافة

عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان هذا الامر بدأ بنو قريظة ورمته ثم كبر في خلافة

عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان هذا الامر بدأ بنو قريظة ورمته ثم كبر في خلافة

عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان هذا الامر بدأ بنو قريظة ورمته ثم كبر في خلافة

عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان هذا الامر بدأ بنو قريظة ورمته ثم كبر في خلافة

لم تنته ان ذاك لا يكون في زمانك ومن سند زبير بن ثابت قوله ان المهاجرين اولى بالخلافة من
 غيرهم اخرج الحاكم من حديث وهيب بن عبد الله بن ابي نصره عن ابي عبد الله العدي قال لما توفي رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قام خطباء الانصار فجعل الرجل منهم يقول يا معشر المهاجرين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
 اذا استعمل رجلا منكم ذكرن معه رجلا منا فتزى ان يلى حلة الامر رجلا من احدكما منكم والاخر منا قال فتمت البيعة
 خطباء الانصار على ذلك فقام زبير بن ثابت فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان من المهاجرين فان
 الامام يكون من المهاجرين ونحن الصادرة كما كنا انصار رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام ابو بكر رضي الله عنه فقال
 جزاكم الله خيرا يا معشر الانصار وثبت فاطمكم ثم قال انما لو فعلتم غير ذلك لاصحناكم ثم اخذ زبير بن ثابت بيده فبكر فقال
 هذا صاحبكم فبايعوه ثم انطلقوا فلما قعد ابو بكر على المنبر نظر في وجوه القوم فلم ير عليا فقال عنه فقام ناس من الانصار
 فالتوا به فقال ابو بكر ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم خستني اردت ان تشق عصا المسلمين فقال لا تثريب يا خليفة
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فبايعه ثم لم ير الزبير بن العوام فقال عنه حتى جاءوا به فقال ابن عم رسول الله صلى الله عليه
 وسلم وخارته اردت ان تشق عصا المسلمين فقال لا تثريب يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل قوله فبايعاه ههنا
 حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه ومن سند زبير بن جارية بن محمد بن عبد الله بن فضال الثلثة اخرج ابو عمر
 بن سليمان بن بلال عن يحيى بن سعيد بن المسيب ان زبير بن جارية الانصاري ثم من بني الحارث بن الخزرج توفي زمن
 عثمان بن عفان فاستجيب ثوب ثم اتهم سموا بخلجة في صدره ثم تكلم فقال احمد بن محمد في الكتاب الاول صدق صدق
 ابو بكر الصديق في الضيقة في نفس القوي في امر الله في الكتاب الاول صدق صدق محمد بن الخطاب القوي الامين
 في الكتاب الاول صدق عثمان بن عفان على منبايهم ثم اربع وكنت سبانا انت الفتن واكل الثياب
 الضيقة وقامت الساعة وسيا نيكيم خير خير اذ ليس وما يبر اذ ليس فان يحيى بن سعيد قال سعيد بن المسيب ثم هلك جل من
 بني خطبة في ثوب سموا بخلجة في صدرهم تكلم فقال ان اخا بني الحارث بن الخزرج صدق صدق قال ابو عمر
 وقامت في خلافة عثمان وقد عرض مثل قصته لابي ربيعة بن جراح ومن سند رافعة بن رافع الزرقاني
 حديثه في فضل اهل بدر اخرج البخاري عن رافعة بن رافع قال جاء جبريل الى النبي صلى الله عليه وسلم قال يا رسول الله
 اهل بدر فيكم قال من افضل المسلمين او كلته سخونا قال وكذا لك من شهيد بدر من الملكة ومن سند رافع
 بن خديج حديثه في فضل اهل بدر اخرج ابن ماجه من حديث سفيان بن يحيى بن سعيد عن عباية بن رفاعه عن
 جده رافع بن خديج قال جاء جبريل ابو ملك الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما فعلت من شهيد بدر فيكم قالوا يا
 قال كذا لك سمعنا اخبار الملكة ومن سند ابي سعيد بن المسيب حديثه في الخطبة التي خطبها النبي صلى الله
 عليه وسلم في مناقب اهل بدر الصدوق رضي الله عنه اخرج الترمذي عن عبد الملك بن عمير عن ابن السلي عن ابي عبد الله
 النبي صلى الله عليه وسلم خطب يوما فقال ان رجلا صالحا خيره ربه بين ان يعيش في الدنيا ما يشاء وان يعيش وياكل في
 الدنيا ما يشاء ان ياكل ويمن لقائه ربه فاخار ربه قال فبلى ابو بكر فقال اصحب النبي صلى الله عليه وسلم الا تخبرون

هذا حديث صحيح
 على شرط مسلم

هذا حديث صحيح
 على شرط مسلم

من هذا الشيخ المذكور رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رجلا صالحا خيرا ورعا من الدنيا ومن تعاريفه فاجازته فقال قال كان ابو بكر
 اعلمهم بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر بل لقد نكحنا ابائنا واهلنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لمن المنايا اعدا عن العيساني بسببه وذات يده من ابن ابي ثمانية ولو كنت مؤمنة اخلينا لا تخذت ابن ابي ثمانية فليلا
 ولكن قد وادنا واهلنا من قريتين اولنا واثنا واثنا صاحبكم خليل الله ومن مسند برآ من عازب صديقه في فتوح الهمام
 وخرج ابو بلي عن ابي عبد الله ميمون عن البراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يحقر المحلقة قال عرض لنا محقرة
 لا ياجد قبه السائل فشكوا ذلك الى النبي صلى الله عليه وسلم قال فاعده المخلوق قال في حربه قال ووقع ثوبه ففترت ففترت وقال
 بسم الله فكتبت العزوة ثم قال الله اكبر اعطيت مفاتيح الشام الى النظر الى قصورها المحرم من مكاني ثم اثم قال
 بسم الله وقرت اخرى فكتبت ثوبا وقال الله اكبر اعطيت مفاتيح فارس والهند الى النظر الى الدارين وقصورها الا ان
 من مكاني فثم قال بسم الله وقرت اخرى وكتبت ثوبا وقال الله اكبر اعطيت مفاتيح اليمن والهند الى النظر
 الى مفاتيح قضاة من مكاني هذا ومن ثم اثم حرام الا انصارا رية صه شانه الوعد بعزوة البحر فكتبت
 في زمن عثمان رضي الله عنه اخرج البخاري عن خالد بن معدان ان عمير بن الاسود اعطس حذته انه اتى عبادة
 بن الصامت رضي الله عنه وهو نازل في بابل فجلس وهو في بيته فبدا له دمعدام حرام قال عمير فحدثنا ام سلمة
 رضي الله عنها انها سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اول جيش من امتي يتبعون في الجحيم اول جيش من امتي يعبرون
 مدينة قيصر منفر لهم فقلت انا فيهم يا رسول الله قال لا ومن سب سبيل بن سعد الساعدي صديقه في
 انبات السديقية لابي بكر والشهادة لابي بكر اخرج ابو بلي عن عبد الرزاق عن مهران بن عازم عن سبيل بن
 سعد ان احد ارضي عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعثمان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت
 احد ما عليك الا النبي او صديق او شهيد ان حديثه في منزلة ابي بكر عند النبي صلى الله عليه وسلم اخرج ابو بلي
 عن حماد بن زيد عن ابي حازم عن سبيل بن سعد قال كان قال ابن عمر بن عوف فانما هم النبي صلى الله عليه وسلم
 ليصلح بينهم وقد مسك الظفر فقال لبلال بن خنقرت صلواته العسرو لم آت فمرا ابا بكر فليصل بالناس فلما حضرت صلوات
 العصر اذن بلال واقام وقال يا ابا بكر لقد تم تقدم ابو بكر فجا رسول الله صلى الله عليه وسلم مشق الصلوات فلما رضى
 رسول الله صلى الله عليه وسلم صعد النبي صلى الله عليه وسلم قال وكان ابو بكر اذا دخل في صلوة لم يتعنت فلما رضى التسعين
 لا يرك عن التفت فرأى رسول الله صلى الله عليه وسلم خلفه فاذا باله النبي صلى الله عليه وسلم ان النبي صلى الله عليه وسلم
 فكتبت محمد الله على قول رسول الله صلى الله عليه وسلم الميض ثم سبى ابو بكر اليه عشرين يعني على عقيب فلما رضى ذلك
 اشبهت بسم الله صلى الله عليه وسلم تقدم فصله باليوم صلواتهم فلما قضى صلواته قال يا ابا بكر ما شكوا اذ اذواتك الا
 تكون من حيث قال ابو بكر لم يكن لابن ابي ثمانية ان يؤم رسول الله صلى الله عليه وسلم قال للناس اذا نكحتم في صلواتكم
 فليصلوا في صلوات النبي صلى الله عليه وسلم ومن سب سبيل بن سعد لعثمان بن بشير حديثه في القرون الثلاثة اخرج احمد بن حنبل

من هذا الشيخ المذكور رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رجلا صالحا خيرا ورعا من الدنيا ومن تعاريفه فاجازته فقال قال كان ابو بكر
 اعلمهم بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر بل لقد نكحنا ابائنا واهلنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لمن المنايا اعدا عن العيساني بسببه وذات يده من ابن ابي ثمانية ولو كنت مؤمنة اخلينا لا تخذت ابن ابي ثمانية فليلا
 ولكن قد وادنا واهلنا من قريتين اولنا واثنا واثنا صاحبكم خليل الله ومن مسند برآ من عازب صديقه في فتوح الهمام

من هذا الشيخ المذكور رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رجلا صالحا خيرا ورعا من الدنيا ومن تعاريفه فاجازته فقال قال كان ابو بكر
 اعلمهم بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر بل لقد نكحنا ابائنا واهلنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لمن المنايا اعدا عن العيساني بسببه وذات يده من ابن ابي ثمانية ولو كنت مؤمنة اخلينا لا تخذت ابن ابي ثمانية فليلا

من هذا الشيخ المذكور رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رجلا صالحا خيرا ورعا من الدنيا ومن تعاريفه فاجازته فقال قال كان ابو بكر
 اعلمهم بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر بل لقد نكحنا ابائنا واهلنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لمن المنايا اعدا عن العيساني بسببه وذات يده من ابن ابي ثمانية ولو كنت مؤمنة اخلينا لا تخذت ابن ابي ثمانية فليلا

يوم تجزون شاة رجل مؤخر بيرة يباع الناس من اهل البصرة فبعث علي عثمان رضي الله عنه وهو متجرب بيرة جرة تبايع
 الناس وحدثه في الفخر من الخروج عليه اخرج الحاكم من حديث الليث عن يزيد بن ابي حبيب عن ربيعة بن كعب بن القتيبي
 عن عبد الله بن حوالة الاسدي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من سجد في سجدة واحدة قال ما زاد ايا رسول الله قال
 كونه في وقتل خنيفة يظلم بالحق يعطيه ودين الدجال ومن سجد باثم من عبته بن ابي وقاص حديثه في الفخر
 اخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمرة عن باثم بن عتبة بن ابي وقاص قال سمعت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يقول يظلم المسلمون على جزيرة العرب ويظلم المسلمون على فارس ويظلم المسلمون على الروم ويظلم
 المسلمون على الأندلس الدجال ومن سجد نافع بن عتبة بن ابي وقاص حديثه في الفخر اخرج الحاكم
 من حديث موسى بن عبد الملك بن عمير عن ابيه عن جابر بن سمرة عن نافع بن عتبة قال قدم ناس من العرب على
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يسلمون عليه وعليهم الصوف فتمت فقلت لا حول لكم من هؤلاء ومن رسول الله صلى الله
 عليه وسلم قلت في نفسي موبجى التوم ثم آتت نفسي الا ان اقوم اليه قال فسمت يقول تغزون جزيرة العرب فيفتحها
 الله ثم تغزون فارس فيفتحها الله ثم تغزون الروم فيفتحها الله ومن سجد عبد الله بن هشام بن زهرة
 القرشي حديثه في فضل عمر اخرج البخاري من حديث ابن وهب قال اخبرني جوة قال حدثني ابو عقيق زهرة بن
 سعيد انه سمع عبد الله بن هشام قال كتب النبي صلى الله عليه وسلم وهو اخذ بيد عمر بن الخطاب هذا حديث لم يظلم البقا
 واخرج الحاكم من حديث رشيد بن سعيد و ابن كعب عن زهرة بن سعيد عن جده عبد الله بن هشام قال كتب رسول
 الله صلى الله عليه وسلم وهو اخذ بيد عمر بن الخطاب فقال عمر والله يا رسول الله انك لاجب الي من كل شئ الا نفسي التي
 بين يدي فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تكون مؤمنا حتى تكون اجب اليك من نفسيك فقال عمر الذي انزل
 عليك الكتاب لانت اجب الي من نفسي التي بين يدي فقال النبي صلى الله عليه وسلم الا ان يا عمر ومن سجد عمر
 بن حصين الخزاز حديثه في الفخر من طرق كثيرة منها ما اخرج الحاكم من حديث الاعمش عن هلال
 بن بيان قال انطلقت الى البصرة فدخلت المسجد فاذا شيخ مستند الى اسطوانة يحدث يقول قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم خير الناس قسرتهم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم ياتي اقوام يعطون الشهادة قبل ان ياتوا ومن سجد
 عبد الرحمن بن ابي بكر حديثه في الدليل على خلافة ابي بكر اخرج الحاكم من حديث ابن ابي ليكة عن عبد الرحمن بن
 ابي بكر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايتيني بدوات وكنت اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده ايد اثم ولا نفاقه
 ثم اقبل علينا فقال ابي الله والمؤمنون الا ابا بكر ومن سجد عثمان بن ارقم بن ابي الارقم المخزومي
 حديثه في سوابق عمر رضي الله عنه اخرج الحاكم عن عثمان بن ارقم انه كان يقول انما ابن سبيح الاسلام سلم الي
 سابع سبعة وكانت واره على الصفا وهي الذرة التي كان النبي صلى الله عليه وسلم يكون فيها في الاسلام وفيها دعا
 الناس الى الاسلام فاسلم فيها قوم كثير وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة الاثنين فيها اللهم اعز الاسلام
 باحب الرجلين اليك عمر بن الخطاب او عمرو بن هشام فجاؤ عمر بن الخطاب من الغد بكرة فاسلم في دار الارقم وخرجوا

مسند عثمان بن
 ابي بكر
 في مسنده

فشرب حتى يصفى ثم جاء عثمان فاخذ بعراقيها فشرب حتى يصفى ثم جاء علي فاخذ بعراقيها فامسح بها ثم صلى عليه
 منهاشي ومن مسند عباس بن المطلب حديثه في امامته انه يكره ان يرضى الله عنه اخرج ابو يعلى عن ابن
 شريك عن ابن عباس عن العباس قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم وعنده نسائه فاستن مني الايمون
 فذوق له سعة فقلت قال لا يموتن في بيتي الا لا يموتن الا يموتن فقلت له فقلت له فقلت له فقلت له فقلت له
 فقلت عانت لقصته قوله له ان ابا بكر اذا قام ذلك المقام كمن يقاتل له فقال مر واياك لصلى بالناس فصله
 ابو بكر ثم جرد رسول الله صلى الله عليه وسلم خفة فخرج فلما راه ابو بكر آخر فاذا باليه بعد واهي مكانك نجار مجلس
 اهل حنيفة فقرر رسول الله صلى الله عليه وسلم من حيث انتهى ابو بكر ومن مسند ابى الطفيل رضي حديثه في
 روى النبي صلى الله عليه وسلم في ابى بكر وعمر اخرج ابو يعلى من حديث حماد عن علي بن زيد عن ابي الطفيل عن النبي
 صلى الله عليه وسلم وعن حبيب بن ابي عمير عن الحسن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينما انا اخرج الليلة اذ وردت
 علي غنم سود وغنم عقر فجاز ابو بكر فخرج ذنوبا اذ ذنوبين فيها ضعف والله يغفر له ثم جاء عمر فاستحالت عن بانملا
 الجياض وادوى الوردة فلم ابرح فخرجت من الناس حسن زعامته فادلت ان الغنم السود العرب والعقرا بحسن
 ومن مسند حمزة بن كعب رضي حديثه في ان عثمان على يدى في الفتنة اخرج الترمذي عن ابى قتادة عن ابى الا
 الضعاع ان خطا اقامت بالشام وفيهم رجال من صحابة النبي صلى الله عليه وسلم فقام اخبرهم رجل ليقال له مرة بن كعب
 فقال لولا حديث سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قتلت وذكرا القتل فغضبوا فمروا رجل متقع في نوب فقال هذا ابو مسند
 على الهدى فقتل اليه فاذا ابو عثمان بن عفان فاقبلت عليه بوجه فقلت هذا قال نعم واخرج احمد من حديث جبير بن نفير
 قال كنا معك من مع معاوية بعد قتل عثمان رضي الله عنه فقام كعب بن مرة او مرة بن كعب فقال لولا اني سمعت من رسول
 الله صلى الله عليه وسلم ما قتلت المقام فلما سمع ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم جلس الناس فقال بينما نحن عند رسول الله
 صلى الله عليه وسلم اذ مر عثمان بن عفان فمرحلا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كثر من تحت قدمي او من بين يدي
 هذا ابو مسند ومن اتبعه على الهدى قال فقام ابن حوالة الازدي من عند النبي فقال انك لصاحب هذا قال نعم قال والله اني
 لما حضر ذلك المجلس ولو علمت ان لي في الجيش مبعدة فاكنت اذل من نكلمه ومن مسند ابى ريث رضي حديثه
 في منزلة الشيخين عند النبي صلى الله عليه وسلم اخرج الحاكم من حديث ابي بن قيس قال صلى بنا امام لنا في
 البرية قال صلى الله عليه وسلم هذه الصلوة او مثل هذه الصلوة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وكان ابو بكر وعمر رضي الله
 عنهما يقومان في الصف المقدم عن يمينه وكان رجل قد شهد التكبير الا ولس من الصلوة فصله نبى الله صلى الله
 عليه وسلم ثم سلم عن يمينه وعن يساره حتى راى ابا بكر من يمينه ثم القى كالفعل ابى ريثه يعني نفسه فقام الرجل الذي
 ادرك معه التكبير الا ولى من الصلوة كسفع فوثب اليه عمر فاخذ بمناكبته فمزقه ثم قال اجلس فانه لم يترك اهل الكتاب الا الله
 لم يكن بين صلواتهم فصل فرفع النبي صلى الله عليه وسلم بصره فقال اصاب الله بك ابى الخطاب ومن مسند
 نافع بن عبد الحارث حديثه في اشارة ابى بكر وعمر عثمان بالجنة مثل حديث ابى موسى اخرج احمد من طريق

من مسند ابى ريث رضي حديثه في منزلة الشيخين عند النبي صلى الله عليه وسلم اخرج الحاكم من حديث ابي بن قيس قال صلى بنا امام لنا في البرية قال صلى الله عليه وسلم هذه الصلوة او مثل هذه الصلوة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وكان ابو بكر وعمر رضي الله عنهما يقومان في الصف المقدم عن يمينه وكان رجل قد شهد التكبير الا ولس من الصلوة فصله نبى الله صلى الله عليه وسلم ثم سلم عن يمينه وعن يساره حتى راى ابا بكر من يمينه ثم القى كالفعل ابى ريثه يعني نفسه فقام الرجل الذي ادرك معه التكبير الا ولى من الصلوة كسفع فوثب اليه عمر فاخذ بمناكبته فمزقه ثم قال اجلس فانه لم يترك اهل الكتاب الا الله لم يكن بين صلواتهم فصل فرفع النبي صلى الله عليه وسلم بصره فقال اصاب الله بك ابى الخطاب ومن مسند نافع بن عبد الحارث حديثه في اشارة ابى بكر وعمر عثمان بالجنة مثل حديث ابى موسى اخرج احمد من طريق

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان هذا
 الامر في قرينين لا يعاديهما احد الا كتب الله على وجهه ما انا موال الدين وحدثته في فضل الاحاديث التي
 كانت في زمن عمر اخرج احمد عن عبد الرحمن بن سعد عن معاوية بن صالح عن ربيعة بن يزيد عن عبد الله بن عمار
 التميمي قال سمعت معاوية يتحدث وهو يقول اياكم واحاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم الاحاديث التي كان على
 عبد عمر وان عمر رضي الله عنه اخاف الناس في الله عز وجل سمعت رسول الله يقول من يريد الله به خيرا فليقبله
 في الدين وسمعت يقول ايها انا فاسم وانما يعطى الله عز وجل فمن اعطيت عطاء طيب يقبس فقول ان مبارك
 لا حدكم ومن اعطيت كرامية فليس فهو كالذي ياكل ولا يشبع وسمعت يقول لا تزال امة من امتي ظاهرين
 على الحق لا يفرصهم من فاقهم حتى ياتي امر الله وهم ظاهرون على الناس ومن مسند عمر بن العاص
 حديث في فضل الله بكر وعمر رضي الله عنهما اخرج البخاري من حديث ابي عثمان قال حدثنا عمر بن العاص
 ان النبي صلى الله عليه وسلم على جيش ذات السلاسل قال فاتتني فتك ابي الناس احب اليك قال عايشة فقلت من الرجال
 فقال ابو بكر فقلت ثم من قال ثم عمر بن الخطاب فعد رجلا ومن مسند رجل من الصحابة اخرج ابو يعلى من
 حديث قتادة عن محمد بن سيرين ان رجلا بالكوفة شهد ان عثمان رضي الله عنه قتل شهيدا فاخذ الزبانية زفوه
 على رضي الله عنه وقالوا لولا ان شهدنا ما او نبينا ان لا يقتل احدا قبلنا وهذا زعم انه شهيد ان عثمان قتل شهيدا
 فقال الرجل لعلي وانت شهيدان في ابيك رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسأله فاعطاني وايت ابابكر فاسأله
 فاعطاني وايت عمر فاسأله فاعطاني فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله
 فقلت يا رسول الله اوع الله ان مبارك في فقال النبي صلى الله عليه وسلم كيف لا مبارك لك فاعطاك نبى وصديق
 وشهيدان واعطاك نبى وصديق وشهيدان واعطاك نبى وصديق وشهيدان ومن مسند رجل من الصحابة
 حديث في رواية اوزن اخرج احمد عن حديث اسود بن لعل عن رجل من قومه كان يقول في خلافة عمر بن الخطاب
 لا يموت عثمان حتى يستخلف قلنا من اين تعلم ذلك قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان ابي بكر
 كان ثلثة من اصحابي فوزنا فوزين ابو بكر ثم وزن عمر ثم وزن عثمان فنقص ما جئنا وهو صالح ومن مسند
 عبد الله بن جعفر حديث في الشارح على ابي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج الحاكم من طريق يحيى بن سليمان عن
 جعفر بن محمد عن ابيه عن عبد الله بن جعفر رضي الله عنهما قال ولينا ابو بكر فكان خير خليفة الله واوحى بنا وانشاه
 علينا ومن مسند جرير بن عبد الله الجعفي حديث في سبقة ابي بكر وعمر اسأل الخير اخرج احمد من حديث
 شبث بن عثمان بن ابي حنيفة عن المنذر بن جرير عن ابيه قال كنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم في صدر النهار قال
 فجاءه قوم حفاة عراة تجابى النمارا والعباء متقلدة السيوف عاشرهم من مضربل كلمهم من منفر فتعير وجه رسول الله
 صلى الله عليه وسلم لمار آسى بهم من الغافة قال فدخل ثم خرج فامر بلالا فاذا ان واقام فصلى ثم خطب فقال ايها
 الناس اتعوا ربكم الذي خلقكم من لئس واحدة الاية وقرار التي في الحشر ولتنظر نفس ما قدمت لغير تصدق رجل

مسند احمد
 مسند بخاري
 مسند مسلم
 مسند ترمذي
 مسند ابن ماجه
 مسند ابن خزيمة
 مسند ابن عساکر
 مسند ابن الاثير
 مسند ابن الجوزي
 مسند ابن كثير
 مسند ابن منبر
 مسند ابن قتيبة
 مسند ابن سعد
 مسند ابن شاذان
 مسند ابن عساکر
 مسند ابن الجوزي
 مسند ابن كثير
 مسند ابن منبر
 مسند ابن قتيبة
 مسند ابن سعد
 مسند ابن شاذان

فحالت بيني وبين ابن ابي عمير وهو يقول لظني بظني بصير واسمى فقال لعنه الله عليه وسلم اخلفت في
 اهلك امة مسيرة عملا قال نعم قال فانها قد ولدت علما وهو ابناك قال فالكلمة له اشجع واخوي قال اوان مني
 ايك بر من ثمة قال والله مني لغات الحق ما علمه احد قبلك قال لمؤذناك وانا الله في ثمة تكون بعد مني قال والله
 يا رسول الله قال ليقول الناس اما منهم وشجر من اشجار اهل الجنة الراس من حيا ليعتد به ليعا بعد دم المؤمن عند
 المؤمن اعلى من الاربعين المسمى انه محسن ان كنت اياك وان مات اياك او كذبتك قال فادع الله ان لا
 يدركني فدهاله ومن مسند سعيد بن المسيب هر سلا حدية في فضل ابن بكر الصديق رضي الله عنه
 اخرج الحاكم من حديث ربيعة بن اسد بن عبد الرحمن عن سعيد بن المسيب قال كان ابو بكر الصديق من النبي صلى الله
 عليه وسلم مكان الوزير وكان يشاوره في جميع اموره وكان ثابته في الاسلام وكان ثابته في العار وكان ثابته في
 القبرين يوم يدركه وكان ثابته في القبر ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم المقدم عليه احد اقال ابو عمر في ترجمته
 ابن بكر الصديق تعليقا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لبعض من لم يشهدك بدرا وقد راه في حيا بين يدي بكر الصديق
 بين يدي من هو خير منك ومن مسند عبد الله بن حنطب هر سلا حدية في فضيلة الشيخين رضي الله عنهما اخرج
 الترمذي في الحاكم من حديث عبد العزيز بن عبد المطلب عن ابيه عن جده عبد الله بن حنطب ان النبي صلى الله عليه وسلم رآه
 ابابكر وعمر فقال لعنه ان السبع والبعير قول محمد بن سيرين اخرج الترمذي من طريق حماد بن زيد عن ابيوب عن محمد بن سيرين
 قال ما اظن رجلا ينقص ابابكر وعمر حيا النبي صلى الله عليه وسلم ذكر شي من اقوال النساء والاشراف
 قال الحسن بن علي بن ابي طالب رضي الله عنهما اخرج ابو يعلى من طريق ابى مريم بن ربيع الجاهلي قال كنت بالكوفة فقام الحسن بن
 علي خطيبا فقال يا ايها الناس رايت البارية في منامي عجايب ايت الرب تعالي فوق عرشه فجا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 حتى قام عند قارمية من قوائم العرش فجا ابو بكر فوضع يده على منكبي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جا عمر فوضع يده على
 منكبي ابى بكر ثم جا عثمان فكان بيده واسنة فقال رب سل عبداك فيم قتلوني قال فابعثت من السماء ميزابا من ديم
 في الارض قال فقيل لعلي الا ترى ما يحدث به الحسن قال يحدث بما رآه في اخرج ابو يعلى من طريق اخرج عن الحسن بن علي
 قال لا اظن رجلا ينقص ابابكر وعمر حيا رسول الله صلى الله عليه وسلم وضع يده على العرش ذرايت ابابكر واضعا يده على النبي
 صلى الله عليه وسلم ذرايت عمر واضعا يده على ابى بكر و عثمان واضعا يده على عمر ذرايت فاما ذرايت فقلت ما اهدى الراي
 فقيل وما عثمان يطلب الله به وذكر المحب الطبري عن ابن السمان انه اخرج في كتابه عن الحسن بن علي قال لا اعلم علما
 خالف عمر ولا خيرا مما صنع حين قدم الكوفة وذكر ايضا عنه في كتاب المواقفة انه اخرج عن ابى جعفر قال بينما
 عمر يمشي في طريق من طرق المدينة اذ لقيه علي و معه الحسن والحسين رضي الله عنهم فسلم عليه علي واخذ بيده فاكفاهما
 الحسن والحسين عن يمينهما وشمالهما قال فعرض له من ابناك ما كان يعرض له فقال له علي ما يبكيك يا امير المؤمنين قال
 عمرو بن ابي بكر يا علي وقد وليت امر هذه الامة احكم فيها ولا افرجى اقم مسيحا انا اومحس فقال له علي والله
 انك لتعدل في كذا وتعدل في كذا قال فما شئت اشد فذكر من ولايته وعمله فلم يسمع ذلك فبكى

الحسين مثل كلام الحسين فاقطع بكلمة من الطماع كلام الحسين فقال ان شئنا ان يذالك يا يحيى اخي فسكتا فغضب الله اليهما
فقال علي اشبهت اباك مسكاً شبيهه قول ولا وحسن بن علي ثم اخرج عبد الله بن احمد في زي وابه السنه من الحسن
بن زيد بن حسن قال حدثني اخي عن ابيه عن علي قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فاقبل ابو بكر وعمر فقال يا علي
عنه ان سيدا كهول اهل الجنة وشبابها بعد النبيين والمرسلين وذكر الحب الطير عن عبد الله بن الحسن
بن الحسن بن علي بن طالب وقد سئل عن ابي بكر وعمر فقال ان قبلها واستخفرا لها فليل له لعل هذه القبيته وني نفسك
وخلاته قال لما كنت في شفاة محمد صلى الله عليه وسلم ان كنت اقول خلاك يا في نفسي وعنه قد سئل عنها فقالت
صلى الله عليه وسلم ولا يصلي علي من لم يقبل طيبها وروى عن الحسن الثالث اخي عبد الله اليه كورانه قال ارسل
رمن قبله فيهم ويحكم ارجونا يا بشه فان اطلعنا الله فاجتونا وان عسا الله فاقبضونا فقال له رجل انكم ذرونا
من رسول الله صلى الله عليه وسلم واهل بيته فقال ويحكم لو كان الله نادياً فقرأت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يعير علي بطاغية لفتيح بل كلك من هوا قرب اليه سباً ابا وداية هو الله الى اخوان ان يفتاح بيت الله للعاسي من العذاب
يستغفون والله الى لا تزجر ان يوتى الحسن سباً اخره مرتين ثم قال لقد آسرتنا اباونا وانا انما ان كان ما تقولون من
دين الله ثم لم ينجرونا به ولم يظلموا عليه ولم يبرءوا منه ونحن كنا اقرب منهم قرابة مسلمة واوجب عليهم وامن ان يفرغوا
فيه مسلم ولو كان الامر كما تقولون ابن الله جيل وحسباً ورسوله صلى الله عليه وسلم اختاراً عليه لقتلوا الابرار والقيام
ان من بعدة فان حلقا اعلم الناس خلقية وحرماً اذ ترك امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يقوم فيه كذا امره و
يقتدر ابيه الناس فقال له الراضي الم يقل النبي صلى الله عليه وسلم علي من كنت مولاه فعلي مولاه فقال ابا عبد
الله النبي رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك الامر والسلطان والقيام على الناس لا تقع به كما يقع بالسوء والذوق
والقيام راجح وقال ايها الناس ان هذا النبي بعدي فاستمروا واطيعوا ومن قول ولدا الحسين رضى الله عنهم
الامر فانا فقد اخرج الملقه مدعي عن الزهري عن علي بن الحسين عن علي بن ابي طالب قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
او ظلم اليه بكره فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ان سيدا كهول اهل الجنة من اللاديس والاخرين الا النبيين والمرسلين
يا علي لا تخبر بها ويا ابا بكر فاقد اخرج احمد بن محمد بن زكريا بن علي بن عاصم قال جازر رجل الى علي بن الحسين
فقال ما كان منزلة ابي بكر وعمر من النبي صلى الله عليه وسلم فقال من لثبها الساجدة واخرج الحكم بن عمار بن عبد الله
بن عمر بن ابان قال حدثنا سفيان بن عيينة عن جعفر بن محمد بن ابي عن جابر بن عبد الله عن علي بن عمر بن
سبيعي فقال صلى الله عليك ثم قال يا من الناس اعدا حث الي ان اتقى الله تعالى صحيفته من نه السبي واخرج محمد
بن الحسن عن ابي حنيفة قال حدثنا ابو جعفر محمد بن علي قال جازر علي بن ابي طالب الى عمر بن الخطاب حين كان
كركمك الله فواته بافي الابرار اعدك انتي الله بصحيفة آخبت الي منك وروى عن ابن ابي حنيفة قال سالت محمد
بن علي وجعفر بن محمد عن ابي بكر وعمر فقالا لا اعدل لولا ما نبتت اذ من عدوهما ثم انفتحت الي جعفر بن محمد فقال يا سالم
ويشرب الرجل حبة ابو بكر الصدوق بعدى لثبتي شفاة محمد صلى الله عليه وسلم ان لم اكن اقربا لهما واهل بيته

المرسلين والمرسلين

مخالفة واجمال بالتحريم في دلالة كلامه في سببه فهو ينهيه مع هذا فصله اذ ان در آثار ایشان بابلغ وجوده مذکور است
 شد غير انك في النورين رضي الله عنهما ودينه رويته الرضوان ومرتضى كرم الله وجهه ورتبوك ما ضربوه ذنبا لکن حکم حاضرین
 وپشتند چنانکه باید اما آنکه فرستیت شرط غلظت اعتباریه او سبب الکلام فی التخلیفة الضروریة بسبب با حدیث بسیار
 ثابت هست ازا جمله حدیث صدیق اکبر رضي الله عنه مرفوعاً الائمة من قریش و هو قائلین فی سنة ذی القعدة من الامم الائمة المحی
 من قریش هم اوسط العرب و ارا و حدیث حضرت ذی النورین الله عنه و سعد بن ابی وقاص مرفوعاً من اراد یوان قریش
 امانه الله و حدیث حضرت مرتضی مرفوعاً الا ان الامم من قریش ما قاموا بلاث ما جکروا فعدوا و ما جاهدوا فاقوا
 و ما استرجعوا فرجعوا و حدیث ابن عمر مرفوعاً لا يزال ذی الامم فی قریش بالقی فی الناس اثنتان و حدیث ابن عباس مرفوعاً
 اللهم اذنت اول قریش کما اذنت اخرهم فوالا اخرجه الترمذی و حدیث ابی موسی مرفوعاً ان ذی الامم فی قریش
 ما و اما اذا استرجعوا فرجعوا الخ و حدیث ابی هريرة مرفوعاً الناس یحقر قریش فی ذی القعدة من السنة و کما فرسهم
 لکما فرسهم و ایضا حدیث ابی هريرة مرفوعاً ان قریش حقا ما حکموا فعدوا و اذ استرجعوا فرجعوا و ایضا
 حدیث ابی هريرة مرفوعاً الملك فی قریش و القضاة فی الانصار و الاذان فی البشیرة و الامانة فی الأزد و حدیث جابر
 مرفوعاً الناس یحقر قریش فی الخیر و البشیرة و حدیث انس مرفوعاً الائمة من قریش ان لهم علیکم حقاً و لکم علیهم حقاً مثل ذلک
 ما ان استرجعوا فرجعوا و ان ما جاهدوا فاقوا و ان حکموا عدوا فمن لم یفعل ذلک منهم فعدوا لکم و اللامعة و الناس اجمعین
 و حدیث ابی بکر ذی الاسلی مرفوعاً الامم من قریش لکم علیهم حق و لهم علیکم حق ما فعلوا کما کفیل حدیث انس و حدیث ذی
 رجم کان ذی الامم فی الخیر فزنته الله منهم فجعلت فی قریش الخ و حدیث سعید بن ابی سفیان مرفوعاً ان ذی الامم فی قریش
 لا یغایر و یبسم احد الا کتب الله علی وجهه ما قاموا الیدین و حدیث جابر بن سمره و ابی جحيفة مرفوعاً لا يزال الاسلام عزیزاً
 الی اثنی عشرة خلیفة کلهم من قریش و حدیث عمرو بن العاص مرفوعاً قریش ذی القعدة النابین الخ و الحدیث الی یوم القیامة
 اخرجه الترمذی و اخرج الشافعی عن ابن ابی قحیک عن ابن ابی ذیب عن مشایخه احادیث منها عن ابن شهاب انه یبینه
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قد موافقاً و لا تعدوا و لا تعلموا من قریش و لا تعلموا ما اولی قلوبها تنکب الی
 قد یک و منها عن حکیم بن ابی حکیم انه سمع عمر بن عبد العزیز و ابن شهاب یقولان قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 من آمن قریشاً امانه الله و منها عن الحارث بن عبد الرحمن انه قال لئن ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لولا ان
 یطر قریش لا یخبر بها بالدمی لها عند الله نزول و منها عن شریک بن ابی نمر عن عطاء بن ساری ان رسول الله صلی الله
 علیه وسلم قال قریش انتم اولی الناس بهذا الامر ما کنتم مع الحق الا ان تعدوا لواءه فقلتمون کما تلحقون الیاء الجریدة یسیر
 الی جریدة فی بیه و اخرج الشافعی عن یحیی بن سلیم عن عبد الله بن عثمان بن حنیم عن اسما حیل بن عبید بن رفاع
 الانصاری عن ابی عن جده رفاع انه ان النسب من الله علیه وسلم ما فی اهلها الناس ان قریش اهل امانة من الناس
 الکوثر کتبهم الله بالخیر لیسوا لیسوا و اخرج الشافعی عن عبد العزیز بن محمد بن یزید بن الهادی عن محمد بن ابراهیم حدیث
 ان قنادة بن النعمان وقع بقریش فکانه نال منهم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم مهلاً یا قنادة لا تشتم قریشاً

س
 از طریق شیخ
 نقاشی از
 جمال محمد
 احسان
 س
 از طریق شیخ
 نقاشی از
 جمال محمد
 احسان

س
 از طریق شیخ
 نقاشی از
 جمال محمد
 احسان

فانك لعناك ترى فيمار جالا اوياني منسهم رجال يحقر عليك مع اعمالهم وخصيتهم اذ ارايتهم لولا ان قلني قرش لا تبقوا
 بالذي لها عند الله واخرج الشافعي عن سفيان بن عيينة عن ابن ابي شيبة عن ابن ابي شيبة عن مجاهد بن جبر عن قوله تعالى وانه لقرش كذالك و
 ليقولك قال لعناك يقرش الرجل فيقال من العرب فيقال من ابي العرب فيقال من قرش و ذكر الشافعي من الحديث تعليقا
 ثم وصفا البيهقي بسناده عن جبير بن مطعم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للقرشي مثل قوة الرطيين من غيرهم
 فعيل للقرشي بم ذلك قال من قيل الراي ذكره الاحاديث كلها البيهقي في اوائل سنة الصغرى بالجمله بمعنى كثير از
 صحابه و تابعين اين مدعا را روايت کرده اند بالفاظ مختلفه و طرق متعارفه بعض ازان صحيح است و در خلافت قرش و بعض
 اشاره است بان و بعض قرينه است كه ذهن را بان نزديك ميگرداند بعد ازان نزديك و فوات انحضرت صلى الله عليه وسلم انصار
 گفتند ميتا امير و منكم امير و مهاجرين بهمين حديث ايشان از خلافت باز داشتند و برهمن معني اجماع منعقد شد و مخالف
 ساكت گشت و اين قصه را طرق بسيار است بعض روايات آن در قصه انعقاد خلافت حضرت صديق بيان خواهم كرد و جمله
 بعد آن مشاخر تا اجماع منعقد شد و مجلس بر همان اتفاق گذشت اما آنكه از مهاجرين اولين بودن شرط خلافت خاصه است
 پس بقول خدا تعالي لا يفتقون منكم من اتفق من قبيل الفتيه و قاتل اولئك اعظم درجه من الذين
 اتفقوا من بعد الايه و بقول دي عز وجل الذين ان مكنتهم في الارض اقا صوا الصلوة الايه
 و قول حضرت فاروق در خطبه آخره چون خلافت را شورى ساخت در ميان شش كس و اني قد علمت ان اتوا ما سيطلقون
 في هذا الامر انما هم شمس بيدي نبيه على الاسلام فان فعلوا فاولئك اعداء الله الكفار الضال و قول ابن عمر احق بهذا الامر
 من قاتلك و قاتل اباك على الاسلام و قول زبير بن ثابت روز انعقاد خلافت حضرت صديق ان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم كان من المهاجرين فان الينا هم يكون من المهاجرين و نحن انصار رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و قول زرافعة بن رافع زرقى بدرى في قصته خروج طلحة و الزبير على علي و بلوغ الخبر الى علي في الاستيعاب فقال رافع بن رافع
 الزرقى ان الله لما قبض رسوله صلى الله عليه وسلم فقلنا اتا احق الناس بهذا الامر لخصت الرسول و مكاتبنا من الدين
 فقلتم نحن المهاجرون و الاولون و اوليا رسول الله صلى الله عليه وسلم الا قربون اننا نذكركم الله ان لا تناروا عونا متفقا
 في الناس فقلنا كم و الا فرانتم اعلم و ما كان بينكم غير انما لمار اينا الحق معمولا به و الكنايت متبعا و السنة قائمه بر فضينا و
 لم يكن لنا الا ذلك فلما رأينا الاثره انكرنا له آخرها قال و قول عبد الرحمن بن عوف الاشعري لابي بريد و ابي الدرداء
 و اشي تدخل الموثية في الشورى و هو من الطلقاء الذين لا يجوز لهم الخلافة و هو و ابوه رؤس الاحزاب فبئرا على سيرهما
 و تا باين بيديه و از نجا معلوم شد كه بود در و ابوه بريد و آخر بقول عبد الرحمن بن عوف كه روز و حديث جبر بن
 عبد الله حروفها المهاجرون و الانصار اوليا و بعضهم بعض و الطلقاء من قرش و اتفقوا من تقيت بعضهم اوليا و بعض
 له يوم القياسه و از اول دلایل اين مدعا قول حضرت مرتضى است كه چندين مره بطرف اهل شام نوشت كه امر خلافت
 مفوض است بمهاجرين و انصار ديگرى را در حل و عقد آن دخل نه چون ايشان بيعت کردند ديگر انرا مجال خلافت نماند
 و از قرآن اين مدعا حديث انحضرت صحت صلوات الله عليه وسلم در حق با امت صلوة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

عنه
 من قرش
 و تابعين
 اين مدعا را
 روايت کرده اند

عنه
 من قرش
 و تابعين
 اين مدعا را
 روايت کرده اند

عنه
 من قرش
 و تابعين
 اين مدعا را
 روايت کرده اند

فان و يراى السنة سواء فانه مهم هجرة وايدى كرمه با اخلنا لك اذ ذابكت الى ان قال اللاتى باجرن منكم
 و ام انى بسبب تيد هجرت اذ شرفت تزوج انتمرت صلى الله عليه وسلم محروم ماند و از قرين ابى معنى آنست كه حضرت
 عباس با و مود و موديت بيا مبر سله الله عليه وسلم و مقدمه شى باشم بودن در امر خطير خلافت و نيل نبود و با و اعتدالها
 نه و بعضى وليه او با معنى اشاره كرده است اخرج الحاكم عن ابى اسحق قال سالت ثمام بن العباس كيف كورت على رسول الله
 صلى الله عليه وسلم و توكم قال لا اظن كان اول كتابه لحوقا و اشدنا برك و فانا بالجملة اين د عا كه از مهاجرين اولين بودن
 اعظم شرف است در اسلام و مطلوب در خلافت با خود بسيار ثابت است و در مجلس انعقاد اجماع بر خلافت صدر بن اكبر
 مذكور شده است قرشيت و هجرت اوليه با هم عموم خصوص من وجه دارند و صدر بن اكبر و نظراء او ماده اجتماع بودند
 لهذا شرف و انصار بهبود و وصف واقع شده در مشافه حضرت مر قنسى و معاوية بن ابى سفيان مصنف هجرت دارى شرف
 است و ايجامى است تريف اخرج البخارى عن عاصم عن عثمان الكنى عن ابى جهم بن ساعد قال انطلقت باى محمد
 الى النسب صلى الله عليه وسلم ليا لبعيد الهجرة فقال مضيت الهجرة لآلها ابا عبد على الاسلام و الهجره فليقت ابى اسعبد
 فسالت فقال محمد بن جاشع و اخرج البخارى عن ابن عمر لاهجرة اليوم او بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم و اخرج عمر
 بن الخطاب عن ابن عمر يقول لاهجرة بعد الفتح و اخرج من عائشة قالت لاهجرة اليوم كان المؤمن يهاجدهم يهتبه الى الله
 و الى رسوله مما فانه ان يفتن عليه فاما اليوم فنه الله الاسلام فالهجره من كعبه حيث شاء و لكن هجره و زينة و
 اخرج الطبرانى فى الصغيرين حديث ابى هند يحيى بن عبد الله بن محجر بن عبد الجبار بن وائل بن حجر الحضرمى الكوفى
 الكوفة قال حدثنا عمى محمد بن حجر بن عبد الجبار قال حدثنى سعيده بن عبد الجبار عن ابيه عبد الجبار عن امه ام يحيى عن
 وائل بن حجر حديثا طويلا فى قصة فوده على النسب صلى الله عليه وسلم ثم رجوعه الى وطنه ثم اعتراله الناس
 فاستنبت عثمان ثم قدمه عليه على المشوية فقال له معاوية فوامتلك من نصرنا و قد اتهمك كرمه ان فقهه و يهتر قلت انك
 قلت رجلا هو احق لعنن منك قال وكيف يكون احق لعنن منى و اما اقرب الى عثمان فى النسب قلت ان النسب
 صلى الله عليه وسلم كان آخا بن علي و عثمان فالأخ اولى من ابن العم و لست افرق المهاجرين قال اولكنا مهاجرين
 قلت آكنا قد اشرنا كما جيبنا و محمدا اجرى حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم و قد فزع رأسه نحو المشرق و قد حضر
 جمع كثير ثم رد اليه بعقره فقال انتمكم الفتن كيقوع الليل الظلم منه و احرنا و عجله و فقهه قلت له من بين القوم يا رسول
 الله و ما الفتن فقال يا وائل اذا اختلفت سفيان فى الاسلام فاختير لهما فقال سمعت سفيانا قلت لا لكنى سمعت
 ابيهما المسلمين فقال معاوية و لم سمعت و اذ علقته ما اذ علقته قلت اولى منك قلت اولى منك ما سمعت محمد بن سعدة عند مقتل عثمان
 انتهى بسيفه الى السخرة فصره حتى انكسر فقال اولك توكم تخلون علينا قلت فكيف نصنع يقول رسول الله صلى الله عليه
 وسلم من احب الانصار فمضى و من البغض الانصار فبغضنى و اخرج ابو العلى عن معاوية بن ابى سفيان قال سمعت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تمنع الهجرة حتى تنقطع التوبة قالها ثلاث مرات و لا تمنع التوبة حتى تطلع
 الشمس من مغربها و وجه تطهير برميان اين دو حديث مختلفان است كه هجرت و دعوت اختال است از وطن بالو

تاريخ الهجرة النبوية
 من الهجرة النبوية
 من الهجرة النبوية

خود و فردا کمال آن هجرت مسلمان است در وقت غربت اسلام و غلبه کفار بجانب آنحضرت صلی الله علیه و سلم به نیت آنکه
 بشرف طاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مشرف شود و در اعلا کلمه الله تحت رایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 مساعی جمیله بجا آورد و از سلطان کفار که مانع اقامت ارکان اسلام است خلاص یابد و این فردا کمال حقیقت شرعی لغت
 هجرت است که بغیر توسط قرینه در عین شرح فهمیده شود و آن معنی الفتح مکه منقضی شد لا هجرة بعد الفتح و بمعنی دیگر انتقال
 از وطن خود بر آ طلب فضیلت و نیت از طلب علم و زیارت صالحین و فرار از فتن و این نیز از غایب مهمی است هر چند نسبت
 معنی اول مفضل است آسمان نسبت بعرش آمد فرود و در نه بس عالی است پیش خاک تود و این معنی تا قیامت
 منقرض نیست و افضل اصناف این هجرت انتقال است بجانب آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آ تحصیل علم و تادب با و اب
 علیه الصلوة و السلام و تنها برای جهاد بر سنویه بن ابی سفیان تفریق بین لعینین مشتبه شد و الله اعلم بحقیقه الحال
 و اما اشتراط خصال دیگر در خلافت پس سردران آن است که خلافت خاصه یا خلافت کامله هر چه گوئی چون متفق معنی
 این کسبیم راجع شود و بلکه خلیفه متصف بصفات باشد که مخصوص بکاملان و مقربان است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 با آن صفات متصف بوده اند من حیث انه نبی مبعوث من الله تعالی و مصدرا فعالی گردید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 آنرا بیکر و نه من حیث انه نبی مبعوث من الله تعالی و تحقیق این خلیفه بدین افعال و صفات بوجه تا که از شریعت معلوم باشد
 و چون استقراء کلی بکار بریم این افعال را بر قسمیم با قسم اول حسن عبادات بینه و بین الله و حسن معاملات با خلق الله
 قسم دوم اعانت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در جهاد و اعداء الله و اعلا کلمه الله قسم سوم افعال که بعد آنجناب
 صلی الله علیه و سلم بظهور آمد از قبیل تسمی افعال جناب نبوی علیه الصلوة و السلام و انجام او و عود بر آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم مثل بر زمین بیت کسری و قیصر و فتح بلدان و نشر علم و مانند آن و هم چنان صفات نفسانیه هم سه قسم باشد
 قسم اول بودن شخص از سابقین و مقربین خدا یعنی مسلمین را سه قسم ساخت و قال عز وجل **لَا تَجِدُ أُمَّةً مُّسْلِمَةً**
مِنْ عِبَادِنَا قَالَتْهُمْ ظَلَمُوا نَفْسَهُمْ وَ مِنْهُمْ مَقْتُولٌ مُّسْلِمٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ قَالَ رَبُّكُمُ اللَّهُ وَ كُنْتُمْ أَرَادَ جَانِئُهُ فَاَصْحَابُ
الْيَمِينَةِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينَةِ وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ
 و قال لها و ما آذرتك ما علمون كنتنهم لله المقربون **طاهر شيخنا ابو طاهر محمد بن ابراهيم الكردى المدني** ببارة ظاهر الحديث **الشمس**
 سنة ۱۱۳۳ قراوة عليه انما سمع قال ابن ابراهيم الكردى قال اخبرني الشيخ احمد القشاشي قال انما الشمس الرطبي اجازة
 عن الزين زكريا عن ابن الغرات عن عمر بن حسن المرعي عن الفخر بن البخاري عن فضل بن سعد النوفاني عن محي السنة
 الى محمد الحسين بن سعود البجوي قال في تفسيره انا ابو سعيد احمد بن ابراهيم الشريحي انا ابو اسحق احمد بن محمد بن
 ابراهيم الثعلبي انا ابو عبد الله الحسين بن محمد بن فنجويه يعني الثعني الديلمي ثنا محمد بن علي بن الحسين بن الفان القاسم
 ثنا بكر بن محمد المروزي ثنا ابو قلابه ثنا عمر بن الحسين بن الفضل بن عميرة عن ميمون الكردى عن ابى عثمان النهدي
 قال سمعت عمر بن الخطاب رضی الله عنه قراء على النبي ثم اذ لنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا الاية فقال قال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم **سابقنا سابقين و متفقدنا مانح و طالبنا مغفور له قال ابو قلابه** محمد بن يحيى بن محمد بن فضل

بتعب من پس غلبه میاید که از قسم اول باشد و از شریعت معلوم شود که در روز سابعین مغربین است از سینه
 یا سبب یا صاحبین و قسم دوم علم حکمت و با حکم الله بوجهی که نایب پیغمبر صلی الله علیه و سلم حد تبلیغ شرایع و حکم
 تو اند شد و قسم سوم آفتاب محرم و اموری که ریاست عالم بآن بپس آید از شجاعت و کفایت و مرتبه شانس عربت
 در حق در تدبیر و غیر آن باز تحقق تشبیه با نبی است حیث النبوة بستر پیغمبر است اول دادن بشارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بجهت از جهت وحی و دوم میان فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم قولاً و فعلاً استحقاق او در خلافت راستم تو بوجهی که
 نصیح آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلکه افضل امت است بوجهی که اما عبادات پس لازم مغربین است و حسن معامله با
 خلق الله لازم رعیت پروری و این برده صفت مندرج شد در آن دو قسم و اما عادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در اعلاهی کلمه الله کفر آن حضرت و ایام حیات او صلی الله علیه و سلم پس است بسوا این اسلامیه و آیه لایستوی منکم
 من اتقن من قبل الفتح و قائل اشاره بادت و هجرت نیز ازین باب است اما اشتراط سوا این اسلامیه پس ثابت است بوجهی
 بسیار از شریعت مطهره با قطع معلوم است که در تفصیلت عند الله و در شرف در اسلام سوا این اسلامیه بوده است چندین
 آیه درین باب نازل شده لایستوی منکم من اتقن من قبل الفتح و قائل در وقت انعقاد خلافت صدیق اکبر خیر با گذشت که با قطع
 دلالت میکند بر اعتبار سوا این اسلامیه قال ابو بکر رضی الله عنه انت اول الناس بها انت اول من علم السلام
 صاحب کذا انت صاحب کذا و قال عمر رضی الله عنه ان ابابکر صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم و ثانی اشین و آیه
 اولی المسلمین باور که تقوی باقی بود و قد عثمان رضی الله عنه سابقه لاسلامیه من قبله خوانی خلافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بسوا الله فی ایام خلافت با صرح مایکون جن آراء انابت خلافت و ترجمه فی نفسه علی غیره و در وحی عن النبی صلی الله علیه و سلم
 لعل الله اطلع علی اهل بیره فقال عملوا اما شتمتم فقد غفرت لکم و قال ابو عبیده بن جراح لکنی و حکم ثالث ثلثه در وحی ابن عمر
 ما یرکب لعل الله اطلع علی اهل بیره فقال عملوا اما شتمتم در وحی ابو هریره اطلع الله علی اهل بیره فقال عملوا اما شتمتم
 فقد غفرت لکم در وحی انفسه انی لای حلال النار انتم شیهه براءه محمد بنیه و در کجا بزیلابه خل النار اندر
 با یح تحت الشجره در وحی ان قال لنا السبیه صلی الله علیه و سلم انتم الیوم خیر اهل الارض و در کجا رفاعه بن رافع یا خیر
 اهل النبی صلی الله علیه و سلم فقال ما انت و ان اهل مدینه نیکم قال من افضل المسلمین او کلمه نحو ما فقال کذا ک من شهید بود
 من الملکه در وحی رافع بن خدیج نحو امن ذاک و قال سعید بن السبیب کان ابو بکر الصدیق من النبی صلی الله علیه و سلم
 مکان الوزیر فکان یثا در وحی جمیع امویه و کان ثانیه فی الاسلام و کان ثانیه فی الفکار و کان ثانیه فی التقریر
 یوم بیره و کان ثانیه فی القبر ولم یکن رسول الله صلی الله علیه و سلم یقیم علیه و سلم یقیم علیه و سلم یقیم علیه و سلم
 الله صلی الله علیه و سلم بعض من شهید براءه و قد آه پیشی بن ابی بکر پیشی بن بکر من خیر ما قال العارف
 السهروردی فی باب الخامس و الخمسین من التوارث در وحی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان جالساً فی صفة
 فقیقه فجاءه قوم من البدرین فلم یجدوا مویضاً یجلسون فیه فاتهم رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یکن من اهل بیره
 فجلسوا مکانهم فاشته ذاک علیهم فانزل الله تعالی و اذا قیل انتم و اولادکم و اولادکم و اولادکم و اولادکم و اولادکم
 باز حضرت عمر رضی الله عنه

در کجا بزیلابه خل النار اندر
 با یح تحت الشجره در وحی ان قال لنا السبیه صلی الله علیه و سلم انتم الیوم خیر اهل الارض و در کجا رفاعه بن رافع یا خیر
 اهل النبی صلی الله علیه و سلم فقال ما انت و ان اهل مدینه نیکم قال من افضل المسلمین او کلمه نحو ما فقال کذا ک من شهید بود
 من الملکه در وحی رافع بن خدیج نحو امن ذاک و قال سعید بن السبیب کان ابو بکر الصدیق من النبی صلی الله علیه و سلم
 مکان الوزیر فکان یثا در وحی جمیع امویه و کان ثانیه فی الاسلام و کان ثانیه فی الفکار و کان ثانیه فی التقریر
 یوم بیره و کان ثانیه فی القبر ولم یکن رسول الله صلی الله علیه و سلم یقیم علیه و سلم یقیم علیه و سلم یقیم علیه و سلم

اهل بيته بعد وفات اهل حديدية و مقدم ساخت بر سایر صحابه چه باعتبار اثبات ورود قرع خاوة و چه باعتبار اعطاء عطية
 و چه باعتبار تقدم در محافل و مجالس و چه در امور استحقاق خلافت و چه در طلب نماز ايشان و تبرک بايشان بعد از اهل بيته
 است مرحوم و تعظيم و توقير ايشان گذشت الى اليوم و اخرج الواقدي عن ابي بكر الصديق رضي الله عنه في وصيته عمر بن
 العاص ان الله في ستر امرک و علانيته فانه يراک و يري عظامک فقد رايت تقدمي لک علي من هو اقدم منك سابقا و علم
 يا عمر و ان معک المهاجرين و الانصار من اهل بيته فاكرتهم و اعزتهم لهم حقهم و لا تطاول عليهم بسطاطک و لا تداء حنکک
 نحوة الشيطان فتقول اتما و لاني ابو بكر لاني خير منکم و اياک و فداک النفس فکن كما حدتهم و شاورهم فيما تريد من امرک
 و اخرج البخاري عن قيس بن عمار قال کان عطاء البدرين خمسة الاف خمسة الالف و قال عمر لا تقبلتم علي من بعدهم
 اما بشارت خلفاء بهشت پس ثابت است بطرق بسیار اول عموماً قران در باب مهاجرین و مجاهدین و حاضران مشهور
 حدیسیه و بنوک و غیره تا ملی احادیث و آمده در فضل اهل بدر حدیث لعن الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم
 فقد غفرت لكم از مسند عمر و علی و ابن عمر و ابن عباس و ابو هریره و حدیث جابر بن عبد الله قال ما تعدون اهل بدر فیکم قال
 من افضل المسلمين از مسند قاع بن رافع در اربع جلد و حدیث حفصه و جابرانی لا تجوز ان لا يدخل النار احد شهد البدر
 و الحدیث ثانی احادیث و آمده در فضل اهل حدیسیه مانند حدیث لا يدخل النار احد من تابع تحت الشجرة و حدیث
 انتم خير اهل الارض از مسند جابر بن عبد الله احادیث و آمده در بشارت عشره از مسند عبد الرحمن و سعید بن زید خامس احادیث
 و آمده در بشارت اربعه از انجمله حدیث جابر بن عبد الله سادس احادیث و آمده در بشارت ثلثه مثل حدیث ابی موسی
 انا مع بن عبد الحارث سابع احادیث و آمده در بشارت ششمن از حدیث ابو سعید خدران اهل الدرجات الصلوات یراهم من تحتهم
 كما ترون النجم الطالع فی افق السماء ان ابابکر و عمر منهم و انما و حدیث مرتضی و انس نهان سید اکهول اهل الجنة و حدیث
 ابن مسعود یفعل علیکم رجل من اهل الجنة فیها جميعا تا من احادیث و آمده در بشارت صدیق اکبر از انجمله حدیث ابی هریره ان
 یذعن من ابواب الجنة کلها و حدیث انس فی وصف نلی الجنة فی اخره قوله صلی الله علیه و سلم لا بی بکر و انی لا رجوان یكون
 من باکل منها تا سابع احادیث و آمده در بشارت فاروق اعظم از انجمله حدیث رؤیا النبی صلی الله علیه و سلم قصر من ذهب
 من حدیث جابر و انس ابی هریره و بریده الالبانی عاشر احادیث و آمده در بشارت ذمی النورین از انجمله حدیث عبد الله
 بن حوالة بن جهمون علی رجل سیاح الناس و هو متعجب برود من اهل الجنة فكان عثمان جادوی عشر احادیث و آمده در بشارت
 مرتضی از انجمله حدیث علی لک فی الجنة خیر منها اما یودن خلفا از سابقین مقررین پس ثابت است با حدیث بسیار از انجمله
 حدیث شکر الجبل و قوله صلی الله علیه و سلم اثبت فانما علیک نبی و صدیق و شهیدین طرق کثیره جدا من مسند عثمان و سعید
 بن زید و ابی هریره و ابن عباس و انس و بریده و سهل بن سعد و حدیث ان الشیخین من النجباء من مسند علی و حدیث
 ان اهل الدجات الصلوات یراهم من تحتهم الهم من مسند ابی سعید و حدیث محمد بن جبرئیل یفصا علیها من مسند عمار و حدیث
 رؤیا جهمون من ابی بکر و عروجه و غیره و حدیث تشبه الشیخین بکلین مقررین من حدیث ابن مسعود و غیره
 و حدیث بهما سید اکهول اهل الجنة من مسند علی و انس و حدیث یحیی من ابواب الجنة کلها فی سابقه ابی بکر و حدیث

حدیث
 ابن مسعود
 حدیث
 ابن مسعود

الله كان قبله ان قبلكم باسم محمد ثون من فيران بكونوا انبياء فان يكن في امي اعدائة عمر و حديث فرار الشيطان من
 على عمر و حديث ريفي في الجنة عثمان و اما انك ان حضرت صلى الله عليه وسلم باخلاقا معاملة مستنظرا لارة ميكر و ذنبا سب ثابت است
 بطرق بسبار حديث سهل بن سعد انك ان حضرت صلى الله عليه وسلم راسي صلح بنسبيله بنى عمرو بن عون فرستند و صدق الكبريا
 امامت صلوات لغزيفش نمودند و در وقت مرض موت امامت صلوات بنا كيد فرمودند و اين قصه متواتر المعنى است و
 حديث امارت حج از مشاهير است و در حديث ابو دردا فرمودند فويل انتم نار كون في اصابعي فما اذوني بعدا و در حديث
 ابو سعيد خدرى هر دو را وزير گفته شد و قال سئل عمر بن قوتى ان كنت لارجو ان يعطيك الله سبحانه انى كنت لا اتبع رسول
 الله صلى الله عليه وسلم ليقول حيت انا و ابوبكر و عمر و دخلت انا و ابوبكر و عمر و خرجت انا و ابوبكر و عمر و سئل
 بن الحسين عن منزلة ابى بكر و عمر من النبى صلى الله عليه وسلم فقال كثر لثما اليوم و هما فصيحا و در حديث حضرت
 صديق را كذا ف است و عمر فاروق را اشد هم في امر الله و ذى النورين را اشد قهر حيا و در نفسى را انصاف هم گفته شد
 و هر يك از اين خصال با اشاره جليه است با كذا ايشان استحقاق رايست عظمى مسلمين دارند و در حديث حذيفة و در نفسى ثابت
 ان ثور و ابوبكر المحرث و در حديث حذيفة و ابن مسعود اقمه و بالذئب من بعدى ابى بكر و عمر و در حديث مطلب بن ادد
 الحمد لله الذى ايتى بها و در حديث حذيفة زديك حاكم لا يفسى حسرة عنهما انهما من الدين كالراس من الجسد و در حديث
 عبيد الرحمن بن مسلم شعري لواجتمعتما في مشورة ما نال لثما و در حديث انس كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل
 المسجد لم يرفع اصبعه راسه غير ان ابى بكر و عمر فانها كانا يتبسمان اليه و يتبسم اليهما و اما انك سو عود خدا تعالى براى
 اين امامت مروجته بردست خلفا ظاهر شد پس مشهورست مطلب است مطلب و لآنكه اين معنى يكى از لوازم خلافت است
 و آن از اجلى صلوات است زيرا كه خلافت بمعنى جانشينى است و آن در عرف شرح راجع است بتصدى اقامت امورى كه
 پيغمبر صلى الله عليه وسلم براى اقامت آن مبعوث بود و خلافت خاصه وقتي متحقق شود كه با خلافت بمعنى اول زياره مشا
 بسيرت آنحضرت صلى الله عليه وسلم حاصل گردد و از جمله سپرد فعال آنحضرت صلى الله عليه وسلم بلكه عمده آنها فتح بلاد و كفر
 بوده است مطلب تانى آنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم و عمده فرموده است است خود را كه بلاد شام و عراق فتح خواهد
 کرده و بعضى ثابت است با حاديت متواترة المعنى از حديث ابى هريرة و عقبته بن عامر و عدى بن حاتم و حساب و غيرهم
 من لاجبى عدوم مطلب يوم انك ان موجود بردست خلفا ظاهر شد و نقل متواتر حادير مسلمين از آنها و مى بينم و مورخين
 در ابيات اين مطلب كافي است مع حديث الحمد لله الذى ايتى بها و حديث استبشار اهل صلوات باسلام عمر
 و فيران بر بعضى دلالت ميكنند و اما انك قول خليفه حجت است چون ما را امضا كنند و آن قول ممكن است در مسلمين و آن
 بالاتر از قياس است و اين خست ثابت است و درين بزرگواران است بطرق بسبار قال الله تعالى و ليجتنب
 انهم و يتبسم لذي ارفقى لهم و قال عز وجل الذين ان حكاهم في الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزكوة و اؤس و ا
 بالكر و اتوا عن الشكر و لله عاقبة الامور و في حديث عراب بن سارية عليكم بستي و سنة الخلفا من بعد
 و في حديث ابن مسعود و حذيفة اقمه و بالذئب من بعدى ابى بكر و عمر و في حديث عبدالرحمن بن غنم الاشعري لواجتمعتما

في مشورة باخا لشكها وازا دل دلائل ان معني احاديث متواتره بالمعنى الكيفية تنطق على لسان عمر من طريق علي و
 اشتهر ورواين عمر وغيرهم واحاديث متواتره بالمعنى در موافقات عمر فاروق با دحي الهى وازا دل دلائل مجمع
 مشورة مختصة صلى الله عليه وسلم ومصالح جهاد وادصلاح شريعت با تخمين و قبول مشاورة ايشان و حديث
 متواتر بالمعنى عليكم بالسواد الاعظم بالكثر طرق خویش که امام شافعى از او را ثبات اجماع روايت کرد و علماء در فقه
 اين احاديث مختلف اند جمعي بر وجوب طاعت خليفه اذالم يكن في معصيته حل نموده اند و طاعت بر وجوب قول باجماع
 و تفسير ميگويد عني عنه مراد آنست که قول خليفه حجت است چون ممکن شود در مسلمان پس معني طاعت خليفه و قول باجماع هر دو
 مجموع است تفصيل اين اجمال آنکه خدايتجا در نفوس اين عزيزان ملکه نهاده است و بعد از ان تا سيد از نزديک خویش
 داده است که بسبب آن در فهم حکم و احکام و مصالح سياست ملک غالباً اصابت کنند و همچنان در حق اين امرت فضل
 خواست که مجتمع نشوند بر باطل و تا بدي درين باب نازل کرده پس چون هر دو فضيلت جمع شود ان را مى حجت با در
 نورى على نور يهدى الله ليؤيده من يشاء اخرج الحاكم حديث عمر في خطبته بالجباية من طرق منها طريق عبد الله
 بن دينار عن ابن عمر قال خطبنا عمر بالجباية فقال اني تمث فيكم كقمام رسول الله صلى الله عليه وسلم فلينا فقال اؤويكم باجماع
 ثم الذين يلوئهم ثم الذين يلوئهم ثم نقشوا الكذب حتى يحلف الرجل ولا يشهد الرجل ولا يشهد من اراد منكم
 بالجماعة فيلزم الجماعة فان الشيطان مع الواحد وهو من الاثنين ابعد الا لا يحلون رجل بامرأة الا كان ثالثا
 الشيطان قابلا ثلثا و عليكم بالجماعة فان الشيطان مع الواحد وهو من الاثنين ابعد الا ومن ستره حسنة وسأله
 ستره فهو مؤمن ومنها طريق عامر بن سعد بن ابى وقاص عن ابيه قال وقف عمر بن الخطاب بالجباية فقال رحم الله
 رجلا سمع مقالتي فوعاها لى رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم وقف بينا كقمامى فيكم ثم قال اخفظوا لى في
 اصحابى ثم الذين يلوئهم ثم الذين يلوئهم ثم كثيرا ليعجزوا و يظهر الكذب ويشهد الرجل ولا يشهد ولا يحلف
 من احب منكم بجماعة الجنة فعليه بالجماعة فان الشيطان مع الواحد وهو من الاثنين ابعد الا يحلون رجل بامرأة
 فان الشيطان ثالثها من ستره حسنة وسأله ستره فهو مؤمن و اخرج البيهقي من طريق الشافعى عن ابن عيينة عن
 عبد الله بن ابى لبيد عن بن سليمان بن يسار عن ابيه ان عمر بن الخطاب قام بالجباية للناس خطيبا فقال ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قام فينا كقمامى فيكم فقال اكرمو اصحابى ثم الذين يلوئهم ثم الذين يلوئهم ثم يظهر الكذب حتى ان الرجل
 يحلف ولا يشهد ولا يشهد ولا يشهد الا من ستره بحجة الجنة فلينزم الجماعة فان الشيطان مع الفرد وهو من الاثنين
 ابعد ولا يحلون رجل بامرأة فان الشيطان ثالثها من ستره حسنة وسأله ستره فهو مؤمن قال الشافعى في اثناء
 كلامه فلم يكن للزوم جماعة معني الا ما عليه جماعة من التحليل والتعريم والطاعة فيها من قال بالقول جماعة المسلمين
 فقد لزم جماعة و انما يكون الغفلة في الفرقة فاما الجماعة فلا تمكن فيها كانه غفلة عن معنى كتاب الله ولا ستره ولا
 قياس ان شاء الله و اخرج الحاكم من حديث متعمر بن سليمان عن رجل عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يجمع الله هذه الامة على الضلالة ابدا قال يدا الله على الجماعة فاقبحوا السواد

او معظم فانه من شذوثة النار واختلفت الرواة على استمرار سليمان في تسمية الرجل الواقع فيه وحين
 عبد الله بن دينار بن الحاكم كل ذلك واخرج الحاكم من حديث عبد الله بن طاووس عن ابيه عن ابن عباس رضي
 الله عنهما قال لا يجتمع الله اثنتي او قال هلته والامه على الضلالة ابدأ ويؤاخذ الله على الجماعة واخرج الحاكم
 من اس عن النبي صلى الله عليه وسلم في حديث طويل وسأل به ان لا يجتمعوا على ضلالة فاعطى ذلك واخرج الحاكم
 من ابى ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة فبشره فقد فعله ربقة الاسلام من صفة واخرج
 الحاكم من حديث نافع عن عبد الله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من خرج من الجماعة فبشره فقد
 فعل ربقة الاسلام من صفة متي يراجه وقال من مات وليس عليه امام جماعة فان موته ميتة جاهلية واخرج الحاكم
 من حديث المارث الاشعري عن يثا طيلا في آخره قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امركم بخمس كلمات امرني الله
 بين الجماعة والسمع والطاعة والهجرة والجماعة والجماعة فبشره فقد فعل ربقة الاسلام
 من كل شيء الا ان يخرج واخرج الحاكم عن معاوية قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة فبشره
 دخل النار واخرج الحاكم عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من فارق امته او عاواذها يابسه
 هجرة فلا تجتله واخرج الحاكم من حديث ثعلبة عن ربعي بن حراش قال ايمت خذ لفة بن اليمان ليالي سارا الناس الى
 عثمان فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من فارق الجماعة واستدل الامارة لقي الله ولا تجتله واخرج
 الحاكم من فضالة بن بسيد عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ثلثة لا يسأل عنهم رجل فارق الجماعة وعصى ايمانه
 فمات ما يبغى امامه وعبد ابن من سببه فمات وامرأة فاب عنها زوجها وقد كفها بموتها الدنيا فبشره بعد فلا يسأل عنهم
 اخرج الحاكم عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلاة المكتوبة التي بعد الكفارة لما يهتأوا بجمعة
 الة الجمعة وشهر رمضان الة شهر رمضان كفارة لا يهتأوا ثم قال بعد ذلك الا من ثلثة الا من الاشرارك بالله وتكثرت
 التفتة وترك السنة قلنا يا رسول الله اما الاشرارك بالله فقد عرفناه فماتت الصفة وترك السنة قال ما كنت
 اتقته ان يتابع رجلا يبيدك ثم شمالت اليه فتقاتله بسيفك واما ترك السنة فاحرجه من الجماعة واخرج الحاكم
 في حديث خديفة الطويل بين ذكر قوما يهدون بغيرة يذية وقوا يدعون الة ابواب جهنم قلت فاما امرني ان اورد
 ذلك قال تكرم جماعة المسلمين واما هم قلت فان لم تكن لهم امامة لا جماعة قال فاعزير تلك الفرق كلها واخرج
 الشيخان من حديث عمر بن الخطاب قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في الحديث اني امرني ان اورد
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في الحديث اني امرني ان اورد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في الحديث اني امرني ان اورد
 قيل يا رسول الله باذ اتال بالثناء الحسن والسيار السيئ انتم شهداء وبعضكم على بعض واخرج مسلم من حديث
 ثوبان والقيصة وجابر بن سمرة وجابر بن عبد الله وثوبان بن ابي سفيان والقيصة منهم متقدمة كاتزال طائفة من اتني
 قائمة بامر الله لا يجترعهم من قتلهم او قتلهم حتى ياتي امر الله ونهم ظاهرون على الناس محتمل استكراهية لا يجتمع اتني
 على الضلالة برموافقتهم من حديث محمول باشد براكه طائفة برحق ياشد اذ ليسنت وقائم بواجبات تلت زبني

في الحديث
 في الحديث
 في الحديث

جمعیه اجماع لکن المعنی الاول هو المشهور الذی محل علیہ جماہیر الفقہاء و دانشا علم داریں طریق کثیرہ معلوم می شود
که اعاذیث نمی از منقارت جماعت و امر باتباع سوا ذ اعظم چون در الفاظ آن تا مل کشیم هر دو علت از بیان
آنها می تراود و هر دو مصلحت از اشارات آن مفهوم می شود علی افامت خلافت که منع چندین فوائدست و دیگر حفظ
ملت از اختلاف اهل آن پس بنا بر نفهم است که مرید حکم در همان محل است که خلیفه راشد حکمی فرماید بعد مشا در توه اهل علم
کلی ایشان یا جمهور ایشان و آن حکم ممکن شود در مسلمین اما اتفاقیات جمهور فقها چون صولت خلافت با آن یاز نباشد و همچنین
بندب خلیفه چون در فصلی مجتهدیه تضاعف کند واجب الاتباع است ملحق بان اصل منصوص از جهت مشارکت در ^{حد شرطی} خلافت
و این قصد بهمان میماند که امام شافعی در آیه ^{و اذا احسن بسلم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تعصوا من الصلوة}
ان یخلفکم ان یقتتکم ^{انتم} گفته است که منطوق آیت اباحت تصریح در صورت اجتماع سفر و خوف هر دو دست و
اجماع امت ملحق کرده است با و قصر فی السفر من غیر خوف کسیر درین سلسله آنست که سفر و خوف هر یک از آنها مانع
تخفیف است و در احکام خلفای راشدین ظن اصابت رای ایشان با این دو مصلحت جمع شد و امر متاكد گشت غایب
الوکاوه در ظن اصابت عبداللہ بن مسعود دست و قراة و ابی بن کعب در قراة و علی مرتضی در قضا و زید بن ثابت در
قرايض با خلفا اسمعنان اند از جهت تنای جمیل ایشان که بزبان غیب ترجمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گذشته و
با اعتبار دو مصلحت دیگر مختلف و اتفاقیات فقہای انصاری حکم خلیفه با اعتبار مصلحت که امام شافعی بان اشاره
کرده است قال انما الغفلة فی الفرقة فانما الجماعة فلا یکن فیها کافه غفلة عن معنی کتاب و الاستیة و لا قیاس
مبتدیه اصابت است قال عمر رضی اللہ عنہ فاقض بما قضی به الصالحون و این نیز معلوم بالقلم است که اگر فصل مجتهد
فیہ حکم خلیفه را قبول نکنند و هر یک بر رای خود رو حکم خلافت مضبوط نگردد و مصلحت افامت خلافت مستحق نشود
بلا حظه همین مراتب امام شافعی گفته و اذا رجنا الی التقلید نقول الایمة ابی بکر و عمر و عثمان قال فی القدم و علی
احب الینا و تو قف در قول مرتضی بنده بجدید از جهت عدم تمکین است و عدم اجتماع امت بر قول او که یکی از اوصاف
مؤثره است اما آنکه هر یک از خلفا در وقت خلافت خویش افضل امت بوده است از حدیث ابن عمر کنا نخر فی
زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فنقول ابو بکر خیر ذی الامه ثم عمر ثم عثمان و حدیث مرتضی بنده ان سید الکمل
اهل الجنة و حدیث ذین و ظهور ترجمان ابو بکر بر او ایسته بکره ثقی و عریبه و غیر ایشان و عمر فاروق افضلیت ابو بکر
صدیق را بیان کرد و آن متواتر است از دو صدیق گفت اتول اللهم استخلفت علیهم خیر خلقک و عبد الرحمن بن عوف
در وقت عقد خلافت برای ذمی النورین گفته و اللہ علیہ ان لایا لوعن فضلم فی انفسهم و مرتضی بر سر منبر کوفه فرمود
خیر ذی الامه ابو بکر ثم عمر سعیدان ثوری بلا حظه همین اجماعیات گفته است من زعم ان علیا کان احق بالولایة منها
فقد ظار ابابکر و عمر و المهاجرین و الانصار و ما راہ بر فیض مع بذالہ عمل الی السماء و شافعی گفته اضطرا الناس
بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی ابی بکر فلم یجدوا تحت اویم السماء خیرا من ابی بکر فلو لوه رفا بهم و چندین صحابه
و تابعین گفته اند که صدیق اکبر در قتال مرتدین پیچزی قائم شد که کار اینها بود و اما اثبات خلافت خلفا پس

بسیار دارد و از آنجمله آنچه صحابه بر خلافت صدیق اکبر و این مسلک را عبد الله بن مسعود اختیار نموده است قال عبد الله بن مسعود
ما را المسلمون حسنا فمروا عند ابي الحسن واداءه حسيا و فمروا عند الله حتى يقدروا على السجدة جميعا ان يتخلفوا ابا بكر و استخلفوا
صدیق اکبر در خلافت فاروق اعظم قال عبد الله بن مسعود و اقر من الناس ثلثة ابوبکر صین استخلف عمر الحدیث و
الفاق ناس بر خلافت عمر فاروق بوجوه که پیشتر در ان اشکال می نماید انظر است از انکه احتیاج بیان در این باشد
پس معنی اجماع اینجا هم متحقق شد لیکن بعد از استخلاف و تسلط و هم چنین قصه اتفاق بر ذی النورین معلوم و مشهور
است متاخرین اشاره بهین مسلک را اختیار نمودند و بر همان مسلک گفتا کرده و از آنجمله تفویض امامت صلوة بقصد
اکبر در ایام مرض در عین وقت استخلاف برین دلیل اعتماد نمودند و جماعه مهاجرین و انصار و اذغان آن کردند
قصه امامت صدیق از متواترات است لال با امامت بر خلافت ستمیض از اکابر فقهای صحابه مثل عمر فاروق
و علی مرتضی و ابن مسعود و غیره هم ذکر امامت در وقت اتفاق و خلافت صدیق اکبر و اذغان مخالفت و باز
ماندن انصار بسبب همین حدیث صحیح شده است از حدیث ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عبد الله بن مسعود و آنچه استدل
آنها جمالا پس از آنجهت که اکابر صحابه بان استدلال فرمودند و جمیع است ان استدلال را تلقی بقبول نمودند و بسبب
الزام مخالفت همان دلیل آمد پس اجماع بر صحت استدلال شمع گذشته اما تفصیلا پس باید دانست که امامت شخصی
شخص آخر را بر مقام خود گاهی بقول می باشد و گاهی بفعل و می باید که فعل متفهم باشد و ان فهم در هر طبقه در
هر زمان مختلف می باشد متخیرن خلیفه خود را بر دکان می نشاند و مدرس در حلقه درس و پادشاهان در محرم بر تخت
می نشاند چون در اسلام اشذ طاعات صلوة آمد و همیشه آنحضرت صلی الله علیه و سلم امامت میفرمودند تفویض
امامت صلوة بصدیق اکبر و دلیل جلی بر استخلاف او آمد و از آنجمله حدیث عائشه و عبد الرحمن لقد بیعتنا آن
ادعوا با بکر فاعمد الیه و از آنجمله خطبه آخره که قبل از وفات به پنج شب یوده است و اما جماعه من الصحابة من
ابن مسعود و ابوسعید و جندب بن عبد الله و ابو هریره و غیرهم ابو عمر صاحب استیعاب بن طریقه اختیار نموده است
و بران اعتماد کرده و از آنجمله روایاتی بسیار که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیده اند یا صحابه بحضرت آنحضرت فرست
کرده اند و تفسیر جمله آنها خلافت خلفا بوده است و آنهمه تفسیر آیه استخلاف است و آیه تکلم فی الارض علی
روای قلب روای ابو هریره و این عمر دیگر روای وزن در حدیث ابوبکره نقلی شخصی دیده است و آنحضرت صلی الله
علیه و سلم تفسیر فرموده اند خلافت و عرفه و جماعه روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود دیده
در نیست که هر دو صورت اقع شده باشد با شوم حدیث لوطی بعضهم بعض من حدیث جابر چهارم روای اول من حدیث
سمرقون جندب پنجم روای طه و حبل که از آسمان فرود آمد من حدیث ابی هریره و این عباس هشتم
مرسل حسن بسکه و از آنجمله تعریف جلی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخلافت خلفای ثلثة بحواله اموری
که تعلق به بیت المال دارد و این بزرگان حدیث جبرین مسلم ان امرأة ایت رسول الله صلی الله علیه و سلم
اخرجه الشیخان قال الشافعی و فیہ دلیل علی خلافت ابی بکر و حدیث انس یعنی بنو المصطلق و حدیث سهل بن

اینست چشمه با یغ اعراف و المنبسط علی الله علیه وسلم حدیث اشته بریرة قریبا من معناه و از انجمله تعریف علی انحضرت
صلی الله علیه وسلم بخلاف خلفای ثلاثه بعضی خواص خلافت خاصه در حق این بزرگان حدیث ابی ذر قصه تسبیح اصحاب
فیه ایمنی الخلفاء المشایخ علی الترتیب و حدیث نسین خواص آن در حدیث ابی الدرداء فی امره صلوات الله علیه وسلم
للصدیق بالخطبة ثم امره بالخطبة و حدیث ابی موسی الاشرعی فی قصة الحالیط و از انجمله فرمود انحضرت
صلی الله علیه وسلم خلفا و ثلاثه را که هم الخلفاء فی قصه تالیسین حدیث عالیه و سفینه و از انجمله احادیث
دالیه بر معالجه مستطاب الامارة و فیکه خلافت بر امر ایشان منعقد شد و دالیه بود بر صحت خلافت ایشان حدیث علی
مرضی و حدیثه ان توکر و ابابکر الحدیث و حدیث خدیفه و غیره لا غنی عنهما ایمنی الدین بینه لاسمع والبصر و
لفظ بینه الراس من الجند و حدیث ابی سعید خدری و ابی ذر بر امی فی الارض فابو بکر و عمر و از انجمله احادیث دالیه
ترتیب دولت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدین طریق خواهد بود که نبوة در حقه ثم خلافة و رحمة و فی لفظ خلافة
علی منهاج النبوة ثم ینبأ ان ملک عصوص و در خارج بعد از ان نبوت خلافت خلفا حاصل شد و بعد از ان ملک عصوص
پس استشهد که خلافت ایشان خلافت علی منهاج النبوة است و خلافت و رحمت است از حدیث ابو عبیده و معاوی
بصل و خدیفه و غیر ایشان و از انجمله اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم بانکه خیر الناس قرنی ثم الذین یلوئهم ثم الذین
یلوئهم ثم ینشأ قوم تسبیح ایمانهم شهادتهم و شهادتکم بر ایه جماعت عظیمه منهم عمر و ابن مسعود و عمران و
خدیفه و غیرهم قرنی اول زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم از هجرت تا وفات و قرنی ثانی زبان شیخین و
قرنی ثالث زمان ذمی النبوة بعد از ان اختلافها پدید آمد و فتنها ظاهر گردیدند تفصیل این اجمال آنکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه که بعد مقتل حضرت عثمان بطهور پیوسته در احادیث متواتره متکثرة الطرق بیان
فرمودند چنانکه عن قریش که میگردد و ما قبل ان ابوجوه متعدد و از صفات مدح مخصوص گردانیدند و ما بعد ان با
بابو اوع بسیار از صفات دم نمونید چون ملاحظه آنهمه طرق بینا سیم مختلف اند در تعبیر و متحده در اصل مقصود
حدس قوی بهم رسید که فراد از قرون ثلثه تفصیل بهمان مدت است و تقسیم بقرون ثلثه و مدح آن قرون نسبت الا
با اعتبار کمال بدبران آن قرون و قیامان بالا مراد آنها و یا اعتبار شیوع اعمال خیر و ظهور دولت اسلامیه و انجازه
موسوع و الله عزوجل در ظهور دین حق و از انجمله احادیث دالیه بر آنکه ملت اسلامیه انشود تمامی خواهد بود تا غایتی بعد از ان
متناقص شدن گیرد مثل حدیث علقمة بن کرز و حدیث یونس بن عیاض هم سید یسار هم یازده الی غیر ذلک و هم چنین است
انما و در خارج که تا زمان حضرت عثمان اسلام متزاید بود بعد از ان متناقص دانسته شد که خلافت ایشان خلافت بر شده
متناقص است و از انجمله حدیث ابن مسعود و در رخی الاسلام است و ثلثین سنه بعد از ان بطهور فتنه عظیمه از ان فرمود
که انان یهتکوا فسیل من قد تلک پس در ان رخی الاسلام و دالیه میکند بر استقامت امور و غلبه او بر سایر ادیان
و کثرت فتوح و ان معنی خلافت راشد و است پس خلافت این عزیزان خلافت راشد آمد و از انجمله حدیث ابی هریره
الخلافة بالمریسة و الملك بالثمام ازینجا دانسته شد که خلافت راشد به مدینه خواهد بود و در خارج غیر ثلثه

موردی است

در بعضی از اینها

در سینه افتاد نمودند و آنرا بحکم اهل بیت آله بر آنکه عمر بن الخطاب گفتند است و آنکه بیان است از نیکو مشایخ
 مدینه خدیفه و آن است این باب است و نه نیست. عبدالله بن سلام و ابی سعید خدری غیر ایشان و در خارج چنانچه
 شده که در آن حضرت عمر هیچ گفته بر شماست و این بیان است از آنکه عمر بن الخطاب از آنکه احدیت و اله
 بر آنکه حضرت عثمان در وقت گفته بر حق باشد و مخالفان او بر باطل و در طرف این احدیت گفته است از سنده این
 عمر و عبدالله بن حواله و عمر بن کعب و کتیب بن مجروح و ابوبکر و خدیفه و عایشه و غیر ایشان حضرت عثمان
 گفته خلیفه بود و مخالفان او ترغ خلافت او میخواستند پس خلافت او عند الله و عند رسول الله ثابت بود و از آنکه احد
 و اله بر لازم خلافت خدیفه با کثرت آن و تشبیه بر طرد آن و سندی لال مابین لازم بود و صورت داد و آنکه معنی است
 خاصه شیع کنیم و میبانی که خلافت خاصه بآن از خلافت عامه صحیح و خلافت با بر و مستقیم شود و اینها سیم با بر یکی را از آن
 معانی بود که متکثره در خلفا اثبات نمائیم و این صورت با قطع دلالت میکند بر معتود و صورت دیگر آنکه بر بعضی موارد است
 نمائیم و از آنجا که او در خلفا اثبات کنیم و هر لازمی را و لیلی علی عده تقریر نمائیم و اکثر صحابه تا بعضی باین نوع سلوک کرده
 اند و حقیقت خلافت خلفا باین مسلک شناخته و این آثار محتمل بود و در حدیث یکی آنکه بعضی را فرموده و بعضی آخر را
 حذف نمودند و اهل اهل معلوم عند هم چنانکه در بعضی اوقات از مفسرین اهل لیل یکی را ذکر کرده و از دیگر کسی
 سکوت ورزیدند و همیشه اصل استدلال نام نهادند در تقریر مسامحتی کار برده باشند و دیگر آنکه غرض ایشان است
 باشد یک لازم فقط چون هر یک مسامحت است اصل عرض میباید و بیست دلیل ظنی باشد یا خطابی است
 از صحابه بسواقی اسلامیة منقطع است لال کردند و جمیع بشارت و باجته فقط و جمیع آنکه حضرت صدیق اذنا و حق معاند
 مستطرا اما آنکه میفرمودند و ازین نمیل است استدلال قبول سرت مایشیم لو کان رسول الله صلی الله علیه و سلم مستطرا
 لا استخلف ابابکر عمر و جمیع آنکه خلدند و در شرح و دست سالتین مقررین اثبات نمودند و ازین قبیل است استدلال شیخ
 محی الدین بن عربی خلافت راشد و عمر فاروق اعظم باین مقبول که حقیقت نبوت محی است حقیقت خلافت بنو امیه از حدیث
 در خلیفه آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون فرمودند که فاروق مکتب است و سلیمه بر زبان او نطق میباید و فرمودند
 که شیطان از نطق فاروق میگذرد و اثبات کرده خلافت نبوت او را و جمیع با نصیحت هر یک که ما خود از حدیث مزین است
 و از حدیث که تفسیر و درین مسلک گفته است که در احسان یا بر و منوطن ایستد بگوید از کلام ماظر و است بر آن
 کردن فلا الطیال الکلام فصل پنجم در تقریر است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان فرموده اند که بعد انقضای
 ایام خلافت خاصه بظهور رسیده و آن است شکل است بر دو مقصد یکی بیان استند که متعلق با نقض و حیوانیت خاصه شیعین آمد
 دوم بیان متن دیگر که تا قیام نبی است پیدا شود مقصد اول ماید و است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ایجاد
 است از و بالعنی افاد و فرمودند که حضرت عثمان بنیضال خواهد شد و در یک نقلی بود گفته عظیمه خواهد بر تاسست که تفسیر
 او ضایع در سوم مردم کند و خلاصی آن مستطیر یا شیعری مانی که پیش از آن گفته است از آنجا که صلح شوقند و اله
 را با نصیحت دم نکوهیدند و استقامت نمودند در میان آن گفته تا آنکه بطاعت مویزوت بر آنچه واقع شد و شیع

بجای

مردی مخفی نماید و با بلع بیان و الفح سناختند که انتظام خلافت خاصه آن فتنه منقطع خواهد شد و لقبه برکات
 ایام نبوت رومی با خطا خواهد آورد و در همین راه با محمد صیاح کردند که پروردگاری کا بر خاست و حجت الله مشهور
 آن قائم شد و آن خبر در خارج متحقق گشت با توجه که حضرت مرتضی با وجود سوره قدیم در سوانق اسلامیة و در اوقات
 خلافت خاصه اتفاقا بیست برای او در جواب لقیار و رعیت فی حکم الله نسبت او ممکن نشد و در اوقات از این
 حکم او نافرمان گشت و تمامه مسلمین تحت حکم او سر فرود نیاوردند و جهاد در زمان در نصی الله علیه با کلیه منقطع شدند و
 میزان کلمه مسلمین بطور بیست و اینک این است بعد کم کشیده مردم محروم عظیمه با پیش آمدند و دست او را از نظر ملک
 کوتاه ساختند و هر روز در راه سلطنت او اسپه با بد حکم تنگ تر شدن گرفت تا آنکه او را خبر بجز کوفه و ما حول آن جزا
 این سانی نماید و چه در این ظلمها در صفات کامله نصایب ایشان غلبی نینداخت لیکن مفاصل خلافت علی و جبهه
 متحقق گشت و بعد حضرت مرتضی چون معاویه بن ابی سفیان ممکن شد و اتفاق ناس بر وصول پیوست و در وقت
 جماعه مسلمین از میان برخاست و سوانق اسلامیة شد و لوازم خلافت خاصه در متحقق نبود بعد از آن با دشمنان
 از مرکز متحرک و در زمانها و در کماله پس خبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم با قطع خلافت خاصه منقطع ماندند از جهت
 اما آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخبار فرمودند بقول شدن حضرت عثمان و آنکه او بر حق خواهد بود و پس ثابت بقول
 سیدار عمر بن عمر ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم فتنه فقال یقول هلینا منطلوما اخرجنا الترمذی و عن خایسته
 ان المسیبه صلی الله علیه و سلم قال یا عثمان لعل الله یقربک قیصا فان اراد و ک علی اخله فلا تخل لهم اخرج الترمذی
 و عن مره بن کعب و عبد البر بن حوالة و کعب بن عجره و الفاطمه بنت عمار بن زکریا بن رسول الله صلی الله علیه و سلم فتنه فقر بها
 فمر رجل منقطع راسه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم هذا یومئذ علی الهندی فوئیت فاخذت بصبغی عثمان فاستقبلت
 انک رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت هذا قال لهذا النظارین باجیه من حدیث کعب بن عجره و اخرج الترمذی و حکم
 عن آخرین فریادینه و فی حدیث ابی هریره مستنون فتنه و اختلاف او اختلاف فتنه قالوا انما امرنا ما قال
 علیکم بالامیر و اصحابه و اشار ابی عثمان و من حدیث عثمان یوم الدار ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قد عهد الی
 عهد او انا صابر علیه و فی حدیث ابی موسی الشمان و بشره یا لجنه علی بوسی نصیبه اما تعیین زمان این فتنه بر
 در حدیث ابن مسعود آمده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان رحی الاسلام ستزول بعد خمس و ثلثین اونسبت و
 ثلثین اوسبع و ثلثین سنه فان سئلوا فیسئل من قد نزلت و ان یقیم لهم و ینهم یقیم سبعین سنه قال عمر رضی
 الله عنه یا نبی الله بما مضی او بما بقی قال لا بل بما بقی و مضمون این حدیث در خارج ظهور با زیرا که در سن خمس و ثلثین
 حضرت عثمان مقتول شد و امر جهاد بر سر خود و در روز زمان معاویه بن ابی سفیان امر جهاد قائم گشت و از این تاریخ
 بعد مفاصل سال دولت بنی امیه متلاشی شد اما تعیین جهت که این فتنه اینجا خواهد بود پس در حدیث ابی عمر و جماعه
 من الصحابه و نه حدیث مستفیض الا ان الفتنه باسنا حیث تطلع قرن الشیطان و در خارج هم چنان واقع شد
 فتنه نهای که بعد منقل حضرت عثمان پیدا شد همه در عراق بوده است و آن شرقی بریده است و اما تعیین صورت

عن ابي بصير عن ابي بصير
عن ابي بصير عن ابي بصير
عن ابي بصير عن ابي بصير
عن ابي بصير عن ابي بصير
عن ابي بصير عن ابي بصير

وصفت قلت حسنة الثروب هي من حبيبية بن العنان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والدي افضى بيده لا تقوم
 الساعة مني لتقتلوا ابائكم وتختطفونهم انا شيا بكم ويريث دنياكم بترادكم ثم احدثت حسن وانجرح احمد عن ابن ان
 الانفس ان عثمان قال ابن مسعود سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال سيقبل امير المؤمنين مني وستنزل بي ذلي انا المقبول وليس عرا نما قل محمد واهله شجاعت علي وذكر ابو بكر
 زرارة بن عمرو قص على النبي صلى الله عليه وسلم رؤيا قال ايات نار اخرجت من الارض فحالت بيني وبين
 ابن ليقال لعمر بن ابي حفص الطي ابي بصير اعمى فقال النبي صلى الله عليه وسلم في تعبده اما النار في نفسي فتكون
 بعد مني قال وما الفتنة يا رسول الله قال ليشل الناس اما فهم ولا تتحررون اختار الطباقي الرأس فقال من اساء
 وهم المؤمن على المؤمن اخط من الامم حبيبت النبي صلى الله عليه وسلم ان مات اذركت ابك وان مات ابك اذركك قال
 فادع الله ان لا تدركني فدا له اما لعين جميعي كه تهمج ابن مثنى خواجهند كردنقه اخرج البخاري من حديث ابن مسعود
 اذركم مسج رين تكون من بعدى وقد اذلتها فتنة قبل من المديسة قال الراوي فكات فتنة الهينة من قبل طلحة
 والزبير ابنة اخفرت صلى الله عليه وسلم بيان فرمودند كه جميع كه حلاحت ابنان سيشتم شود وبعد از ايشان منقطع گرد
 چه شخص خواهند بود و اسامى ايشان چيست في حديث ابى هريرة و ابن عباس في رؤيا جمل رايى فيها خلق تطفت
 كتننا و عسا و سببا و اسما من اسماء لى الارض فاضه به النبي صلى الله عليه وسلم و علامه رجل آخر ثم رجل آخر
 تم القطع بانك تم و قيل له فقرة العبد بن ياميل على اعمار انك كثر و اخرج ابو داود عن الحسن عن ابى بكر ان
 النبي صلى الله عليه وسلم قال ذات يوم من رايي مسك رؤيا فقال رجل انما ايت كان ميز انما نزل من السماء فودت
 است و ابو بكر و رجحت است باني بكر و ذر ان ابو بكر و عمر فرجع ابو بكر و ذر ان عمر و عثمان فرجع عمر ثم فرجع الميزان فرانا الكرا
 لى و جد رسول الله صلى الله عليه وسلم و اخرج ابو داود عن سمرة بن جندب ان رجلا قال يا رسول الله كان دله اذ كنت
 من السماء فجاء ابو بكر فاخذ بعراقيها فبشر بشرا فاضينا تم جا عمر فاخذ بعراقيها فبشر بشرا حتى تسلم ثم جا عثمان فاخذ
 بعراقيها فبشر بشرا حتى تسلم ثم جا علي فاخذ بعراقيها فاضفت و انتضج عليه نهباستى و عن سهل بن ابى حمزة قال
 بايع اعرابي النبي صلى الله عليه وسلم فقال على الارابى استوال النبي صلى الله عليه وسلم فاسأله ان اتي عليه اجله
 من يقضيه فاتي الاعرابى النبي صلى الله عليه وسلم فاسأله فقال يقضيك ابو بكر فخرج الى علي واخبره فقال ارجع
 فاسأله ان اتي على اهلكه من يقضيه فاتي الاعرابى النبي صلى الله عليه وسلم فاسأله فقال يقضيك عمر فقال
 علي الاعرابى سألته من بعد من فقال يقضيك عثمان فقال علي الاعرابى ايت النبي صلى الله عليه وسلم فاسأله ان اتي
 علي عثمان اجله من يقضيه فقال صلى الله عليه وسلم اذا اتى علي ابي بكر اجله و عمر اجله و عثمان اجله فان استطعت ان توت
 قمت و اخرج البخاري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سئل عن رجل سئل اني رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسأله اني
 صلى الله عليه وسلم لى من مرفع صدقاتك بعدك قال فاسأله فقال صلى الله عليه وسلم اني بكر فاسأله فاسأله
 قال لا يرجع اليه فاسأله فان صدت ابى كى صدت فالى من فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله فاسأله

عن ابي بصير عن ابي بصير
عن ابي بصير عن ابي بصير
عن ابي بصير عن ابي بصير
عن ابي بصير عن ابي بصير

فان حدث بمرحله قال من فاطمة نسائه فقال له عثمان فانيتم فاجرهم فقالوا ارجع فسنك فان حدث بعثمان
حدث قال من فاطمة نسائه فقال ان حدث بعثمان حدث فبنا لكم الدر فبنا بازا حضرت صل الله عليه
وسلم خروا واذكرا انت برحمتك من فضلي جمع نشود و تالم خاطر مبارك خود تقرير فرمودند و آخره الحاكم من علي بن ابي
قال ان ما عهدت النبي صل الله عليه وسلم ان الائمة يستقذون في بعده و آخره الحاكم من ابن عباس قال
قال النبي صل الله عليه وسلم لعلي اما انك ستلقني بعدى جهدا قال في سلمته من ديني قال في سلمته من دينك
و آخره ابو يعلى عن علي بن ابي طالب قال بينا رسول الله صل الله عليه وسلم اجلس في دمشق في بعض
سلك المدينة اذ اتينا على حديقته فقلت يا رسول الله ما احسنها من حديقته قال لك في الجنة احسن منها ثم
مرزنا ياخره فقلت يا رسول الله ما احسنها من حديقته قال لك في الجنة احسن منها حتى مرنا بسبع حدائق كل
ذلك اقول ما احسنها و يقول لك في الجنة احسن منها فلما خلاه الطريق اعترضته ثم اجبتش بايا قال قلت يا رسول الله
ما ينليك قال ضغائن في صدور اقوم لا يندونها لك الا من بعدى قلت يا رسول الله في سلمته من ديني قال في
سلمته من دينك و آخره احمد عن علي حدثنا في آخره وان توهموا علينا ولا اراكم فاعلمين تحيدوه ما ويا بهدي يا
ياخذكم الطريق المستقيم و آخره الطبراني عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله صل الله عليه وسلم لعلي اناك
مومر مختلف و انك مقتول و ان هذه محضوية من هذه يعني ربيته من رسم بازا حضرت صل الله عليه وسلم فرمود
از ان فتنه فرمودند و در نبيا تا كيد تمام فرمودند و فرمودند شمير ارا در ان فتنه بشكيد وزه كما انها قطع كنيد
من حديث سعد بن اوقاص قال عن فتنته عثمان بن عفان شهيد ان رسول الله صل الله عليه وسلم قال انها
ستكون فتنته القاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الماشي والماشي خير من الساعي قال قلت افرأيت ان
دخل على بيته و بسط يده اذ لم يقبله قال كن كما بن آدم ومن حديث ابي موسى انه قال في الفتنه كسر فيها
تسليم و قتلوا فيها اوتاركم و الزموا فيها اجواف بيوكم و كونوا كما بن آدم ومن حديث ام مالك البهزنية ذكر رسول
الله صل الله عليه وسلم فتنته ففر بها قالت قلت يا رسول الله من خير الناس فيها قال رجل في بارشيتية فوجدني
حقها و يقيد ربه و رجل خذ برأس فرسه يخوف العدو و يخوفونه و من حديث اهبان بن صفي حين دعا على الي
الخروج معه ان جليلي و ابن عمك عميد اذ اختلف الناس ان اتخذ سيفا من خشب و من حديث حباب بن المار
عن رسول الله صل الله عليه وسلم انه ذكر فتنته القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي و الماشي
فيها خير من الساعي فان اذرك ذلك فكن عبد الله القبول و لا تكن عبد الله القابل و من حديث عبد الله بن مسعود
عن رسول الله صل الله عليه وسلم تكون فتنته المصطبح فيها خير من القاعد و القاعد فيها خير من القائم و القائم
خير من الماشي و الماشي خير من الراكب و الراكب خير من المجرى قلت يا رسول الله و متى ذلك قال ذلك ايام النج
حين لا يابا من الرجل جليلية فيم تأمرني ان اذرك ذلك الزمان قال اكف نفسك و يدك و ادخل دارك الخدي
و من حديث ابي هريرة قال ايها الناس اظلم فتن كانها قطع الليل المظلم خير الناس فيها صاحب شارب بارك

رأس غنمة ورجل من ذرأه الله سبحانه فأسبغوا من حنظل وبنوا من حنظل
عليه وسلم إلا أنها مستكونة فمن الأثم تكون فستنة القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي والماشي فيها
خير من الساعي فإذا نزلت الآمن كان له اهل قطن حتى يذبحه ومن كان له غنم فليطحن بنفسه ومن كانت له ارض فليطحن
بارضه فقال له رجل يا رسول الله اريد ان اكون من اهل اهل ولا غنم ولا ارض قال فليأخذ حجرا فليطحن به على سيفه ثم
يلج ان استطاع الشيا ثم قال حل بلغت ثلثا ومن حديث محمد بن مسلمة قلت يا رسول الله كيف اضعع اذا اختلفت العقائد
قال تخرج بسيفك الى الحرة فتضربها به ثم تدخل بيتك حتى تاتيك منيمنة فانميته او يد خالطه ومن حديث
داود بن جرير حدثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد رفع رأسه نحو المشرق وقد تحضره جمع كثير ثم رد اليه بصره فقال
اتسكن الفتن كقطع الليل المظلم فقد وافى وعجبه وقبحة فقلت له من بين القوم يا رسول الله وما الفتن فقال يا داود
اذا اختلفت سيفا في الاسلام فاعتر لها باز انصرفت صلى الله عليه وسلم خيرة حال مسلمين بين ارضه وارض
حال البان بعد فتنه ما فصح بيان اذ فرمودند ودر بناب استقصا نمودند ووجوده بسیار گه آنکه فرمودند تتردد رحى
الاسلام خمس وثلثين سنة فان يهلكوا فسبيل من قد هلك پس دوران رحى اسلام عبادت است از وجود جهان
وعلیه بن حق را در این کلمات با تلافی نفوس و اجتماع جموع بر خیر و هلاک نظمی است جامع جمیع انواع شرور که عموماً آن
انقطاع جهاد و وقوع فرقت است در میان مسلمین و دوم در حدیث ابی هریره آمده الخلفاء با لمدینه والملك بالشام
و فی استکوار عن عرفان قال رسول الله صلى الله عليه وسلم را بئس ما اخرج من تحت راسي ساطعا حتى استقر
بالشام پس یاست را بد و قسم تقسیم نمودن دینی را به خلفا کسبی کردن دیگر را ملک مع ما تقدم من حدیث ان اهل
الامر یأبوا و حرمه ثم یكون خلافة و حرمه ثم یكون ملک و حرمه من قوله تعالى و قد اعد الله للذین آمنوا و عملوا الصالحات اجر عظیم
اول دلیل است بر تباین حالتین و تفاوت منزلتین و در خارج چنان واقع شد که خلفای شمس بمدینه اقامت نمودند
و من بعد صبح بادشاهی بمدینه متوطن گشت و اگر حال ملک شام واضح تر منجوا حی حدیثی دیگر بشنو عن عبد الله بن
حواله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یا ابن حوالة اذا رايت الخلفاء قد نزلت الارض المقدسة فقد نزلت
الزلازل و البکابل و الامور النظام و الائمة یومئذ اقرب من الناس یمن یذو الائمة لا را تک سوما نزع اما ان
صدور رجال احمرج البعوض من حد خذلیقة قال حد ثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم حدیثین قد رايت احد هما
انا انظر الاخر حد ثنا ان الائمة نزلت فی صدر قلوب الرجال نزل القرآن فقرأوا من القرآن و علموا من السنة ثم
حد ثنا عن ربهما قال ارفع الائمة فینام الرجل ثم یستقیظ و قد رفعت الائمة من قلبه و یحقی اثرها کالوکت او
کالمجل کحج و خرجت علی ربهما فیه بیری آن فیه شیا و لیس شیء و رفعت حتی یقال بان فی منی فلان رجلا
امینا و لقد رايتنی و ما ابی الیکم ابای لئن کان مسلما لیردنی علی اسلامه و لئن کان یحیی الیردنی علی ساعیة تا ما الیوم
لم اکن ابای مسلک الافلاک و فلان تا شک نیست که مشاهد کردن خلیفه امسکال امانت را بعد همین فتنه مستطیر بود
است چهارم ظهور کذب خصوصا و در حدیث انصرفت صلى الله عليه وسلم و اما رسله صالح فی خطبة عمر رضی الله عنه بانی

عبد صالح
در حدیث
الکون فتنه فی راسی
بیردنی و لئن کان مسلما
لیردنی علی اسلامه
و لئن کان یحیی الیردنی
علی ساعیة تا ما الیوم
لم اکن ابای مسلک
الافلاک

عن النبي صلى الله عليه وسلم أو يصليكم بأفخانه ثم الذين يؤمنهم ثم الذين يؤمنهم ثم يفسدوا الكذب حتى يخلف الرجل ولا يلف
 ويشهد الرجل ولا يستشهد أخرج مسلم عن ابن عمر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال سيكون في آخر أمتي
 أناس يخبرونكم بما سمعوا انتم ولا آباؤكم فأياكم وأيهم وأخرج مسلم عن جابر قال جابرا بشير بن كعب العدي إلى ابن عباس
 فبطل حديثه ويقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال جابر بن عبد الله لا يظن الله ولا ينظر إليه فقال يا ابن عباس
 يا بني لا أراكَ تسمع الحديثي أحدك عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا تسمع فقال بن عباس أنا كاتبة أو سمعنا جابرا
 يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابتدرته البعائر وأنا واقفيتها إليه بأذيته فلما ركب الناس الصعقة والله لولاكم لخشيت
 من الناس إلا ما نعرفت وشكيت أن أول عصر ابن عباس من كتم بابا وصدق وصف نبوة استميت من ابن عباس فتنه بوجهه وأخرج ابن
 بوصف ركبوا الصعقة الذلول بيان كرهه بعد وقوع ابن قتيبة است والكراين كذب در عراق شيوع یافت در احاديث
 خست مرتضیٰ مروفا بها وموقوفها أخرج مسلم عن أبي اسحق قال لما أخذتوا نيك الاشياء بعد علي قال رجل من اصحاب
 علي قال كتم الله أي علم أفسد واو أخرج مسلم عن ابن عباس قال سمعت المغيرة يقول لم يكن يصديق علي علي
 في الحديث عنه إلا من اصحاب عبد الله بن مسعود وأخرج مسلم عن ابن أبي مليكة قال كنت في إلى ابن عباس أسأله
 ان يكتب لي كتابا ويخبرني عنى فقال ذلك لا يصح انا اختار له الامور اختيارا أو أخفى عنه قال فدعا بقضائه على رضى الله عنه
 فجعل يكتب منه اشياء ويغيره الشيء فيقول والله ما قضى بهذا علي إلا ان يكون ضل وأخرج مسلم عن طاووس قال
 أو تلى ابن عباس كتاب فيه قضاة على فحما والاقدر وشارسفيان بن عيينة بزراعة وأخرج مسلم عن سالم بن عبد الله
 بن عمر قال يا اهل العراق ما سألكم عن الصغيرة داركم الكبرية سمعت ابي عبد الله بن عمر يقول سمعت رسول الله صلى الله
 عليه وسلم يقول ان الفتنة تخرج من بيننا وادعى بيده نحو المشرق من حيث يطلع قرنا الشيطان وانتم ليعرب بعضكم
 رقاب بعض وانما قبل موسى الذي قتل من آل فرعون خطا فقال عز وجل قتلنا نفسا فنجيناك من الغم وفتناك فتونا
 ولهذا ابواسحق بسبعي وامثال اذ علمنا كوفه في خطا حديث حضرت مرتضیٰ جدي بلغ دارندا اخذ حديث نيك ونداز
 شكران حضرت مرتضیٰ بلکه از اصحاب عبد الله بن مسعود ولهذا السبب بعينه اهل مدينة اهل عراق اخذني نمودند مثال
 نالك لم ياخذ عنهم اذ لنا فلا ياخذ عنهم آخرنا وادعهم بجهت أنت كقبل جمع احاديث بلا ويشد تميز رجال ونسط
 احوال رواة على ما ينبغي پس راه حيا طرقتند ذكره ان احاديث نمودند بالمره وبعديت اهل مدينة وقتوا ما هي ليشان
 الكفاكروند چون امام شافعي دامم احمد يداشند احاديث بلا ومجموع گشت ودر بحث احوال رواة مشكك شدند پس
 حديث ثقاة ضالطين اخذ نمودند بشرط اتصال وتسمية واة احاديث مرسله واخبار مشهين ومبهمين ترك كردند وجميع
 اهل حديث همان راه اختيار نمودند وبعين سببا بل حديث واهل رأي از هم ممتاز شدند بجمع تعين مردم در بخير قران
 زياده از آنچه بر زبان عرب بجا بود و الكفاكروند و عدم نفقه در ان اخرج البوداود عن جابر بن عبد الله قال
 خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نقرأ القرآن وفيها الاعرابي والعمجي فقال قراوا لكل حسن وسبحي اتمام
 بغيره كما يقام القدح يتجلونه ولا يتجلونه واخرج البوداود عن سبل بن سعد الساعدي قال خرج علينا رسول الله

سبحان الله
 سبحان الله
 سبحان الله

صلوات الله عليه وسلم ونحن نقدر حتى يقال الحمد لله كتاب الله واحد وفيكم الآخر فبكم لا يمن ونحيم الاسود الرود قبل
 ان يقرأه او يقرأه فيكون السهم بجوده ولا ياجلوه واخرج البخاري عن عبد الله بن مسعود انه قال لا يشان
 انك تسفه زمانا مثل زمان قراوه كثير فبهاؤه يحفظ فيه حد والقران ويسقي حروفه قليل من قال كثير من يعطي يطبلون
 في الصلوة ويستردون فيه الخليله يتردون فيه باعمالهم قبل ان يوتاهم وسباني على الناس زمان كثير قراوه قليل
 فقباؤه يحفظ فيه حد والقران ويسقي حروفه كثير من قال قليل من يعطي يطبلون في الخليله ويقصرون الصلوة
 يتردون باوتاهم قبل ان يوتاهم تسبعم مرموم درناويات مشايير ان اخرج الدارمي عن عايشة رضي الله عنها
 قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو الذي انزل عليك الكتاب فيه آيات محكمات هن ام الكتاب واخر مشاهدات
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ اتمت الذين يفتبون بالكتاب منه فاخذواهم واخرج الدارمي عن سليمان
 بن يسار ان رجلا يقال له مثنع قدم المدينة فقبل من يشاء القران فارسل اليه عمرو قد اعد له واوجب النخل
 فقال من انت قال يا امة الله مثنع فاخذ عمر جوبان من تلك العرب فشره فقال يا عبد الله عمر فجل له ضربا حتى
 دثمي رأسه فقال يا امير المؤمنين حبك قد ذهب الذي كنت اجد في رأسي واخرج الدارمي عن عمرو بن الاسود ان
 عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال ان سباني ناس سجادوا لكم شبهات القران فخذوهم بالشن لان اصحاب الشن اعظم
 بجناب الله منهم ثمن مرموم در مسألي فقبه ونظم بر صور منورده ان يكون قد قد است وسابق اي معنى راجع من است
 واستراع فقها ودارمي لغير سبالات وسابق از فتوى حيت لسبار سجود وند اخرج الدارمي عن وهب بن مسلم وداودي
 المسجب صلى الله عليه وسلم قال لا تعجلوا بالبليته قبل نزولها فانكم ان لا تعجلوا بآتيه ولو لها لا تشك اسلون وفيهم اذ
 نزلت من اذا قال فرفق وصدودوا انكم ان تعجلوا بآتيه ثم لا تأخذوا هكذا واشارع بين يديه وعن
 يمينه ومن مشاله اخرج الدارمي عن طاهس قال قال عمر بن الخطاب اخرجي باسد على رجل سأل عما لم يكن فان الله
 قد بين له ما كان من اخرج الدارمي عن ابن عمر سأل رجل عن شي فقال لا تسأل عما لم يكن فاني سمعت عمر بن الخطاب
 يقول من سأل عما لم يكن واخرج الدارمي عن الزمري قال لعنان زيد بن ثابت الانصاري كان يقول اذا سئل
 عن الامر اكان هذا فان قالوا نعم قد كان قدت فيه بالذي يعلم والذي يري وان قالوا لم يكن قال قراوه حتى
 يكون واخرج الدارمي عن عامر الشعبي قال سئل عمر بن ياسر عن مسألة فقال هل كان قد ائنه قالوا لا قال وعونا
 يكون فاذا كانت شبهتها لكم واخرج الدارمي عن مسروق قال كنت اشى مع ابى بن كعب فقال فقى باعماه بالقول
 في كذا وكذا قال يا ابن امي كان هذا قال لا قال فاغفنا حتى يكون واخرج الدارمي عن مجيب بن جبير قال اتا
 قوما كانوا خيرا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم باسألوه الا من ثلث عشرة مسألة حتى فيصن لهم في القرا
 ن من يساؤونك عن الشهر الحرام ويساؤونك عن البنين قال ما كانوا ياتون الاعما فيصنهم واخرج الدارمي عن جبا
 بن لسي وسئل عن امرأة ماتت مع قوم ليس لها وصية فقال ادركت اقواتا ما كانوا يشهدون نشد بكم ولا
 ياتون مسألكم واخرج الدارمي عن عطاء بن السائب قال سمعت عبيد الرحمن بن ابى ليلى يقول لقد ادركت

فيكون السهم بجوده ولا ياجلوه واخرج البخاري عن عبد الله بن مسعود انه قال لا يشان انك تسفه زمانا مثل زمان قراوه كثير فبهاؤه يحفظ فيه حد والقران ويسقي حروفه قليل من قال كثير من يعطي يطبلون في الصلوة ويستردون فيه الخليله يتردون فيه باعمالهم قبل ان يوتاهم وسباني على الناس زمان كثير قراوه قليل فقباؤه يحفظ فيه حد والقران ويسقي حروفه كثير من قال قليل من يعطي يطبلون في الخليله ويقصرون الصلوة يتردون باوتاهم قبل ان يوتاهم تسبعم مرموم درناويات مشايير ان اخرج الدارمي عن عايشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو الذي انزل عليك الكتاب فيه آيات محكمات هن ام الكتاب واخر مشاهدات فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ اتمت الذين يفتبون بالكتاب منه فاخذواهم واخرج الدارمي عن سليمان بن يسار ان رجلا يقال له مثنع قدم المدينة فقبل من يشاء القران فارسل اليه عمرو قد اعد له واوجب النخل فقال من انت قال يا امة الله مثنع فاخذ عمر جوبان من تلك العرب فشره فقال يا عبد الله عمر فجل له ضربا حتى دثمي رأسه فقال يا امير المؤمنين حبك قد ذهب الذي كنت اجد في رأسي واخرج الدارمي عن عمرو بن الاسود ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال ان سباني ناس سجادوا لكم شبهات القران فخذوهم بالشن لان اصحاب الشن اعظم بجناب الله منهم ثمن مرموم در مسألي فقبه ونظم بر صور منورده ان يكون قد قد است وسابق اي معنى راجع من است واستراع فقها ودارمي لغير سبالات وسابق از فتوى حيت لسبار سجود وند اخرج الدارمي عن وهب بن مسلم وداودي المسجب صلى الله عليه وسلم قال لا تعجلوا بالبليته قبل نزولها فانكم ان لا تعجلوا بآتيه ولو لها لا تشك اسلون وفيهم اذ نزلت من اذا قال فرفق وصدودوا انكم ان تعجلوا بآتيه ثم لا تأخذوا هكذا واشارع بين يديه وعن يمينه ومن مشاله اخرج الدارمي عن طاهس قال قال عمر بن الخطاب اخرجي باسد على رجل سأل عما لم يكن فان الله قد بين له ما كان من اخرج الدارمي عن ابن عمر سأل رجل عن شي فقال لا تسأل عما لم يكن فاني سمعت عمر بن الخطاب يقول من سأل عما لم يكن واخرج الدارمي عن الزمري قال لعنان زيد بن ثابت الانصاري كان يقول اذا سئل عن الامر اكان هذا فان قالوا نعم قد كان قدت فيه بالذي يعلم والذي يري وان قالوا لم يكن قال قراوه حتى يكون واخرج الدارمي عن عامر الشعبي قال سئل عمر بن ياسر عن مسألة فقال هل كان قد ائنه قالوا لا قال وعونا يكون فاذا كانت شبهتها لكم واخرج الدارمي عن مسروق قال كنت اشى مع ابى بن كعب فقال فقى باعماه بالقول في كذا وكذا قال يا ابن امي كان هذا قال لا قال فاغفنا حتى يكون واخرج الدارمي عن مجيب بن جبير قال اتا قوما كانوا خيرا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم باسألوه الا من ثلث عشرة مسألة حتى فيصن لهم في القرا ن من يساؤونك عن الشهر الحرام ويساؤونك عن البنين قال ما كانوا ياتون الاعما فيصنهم واخرج الدارمي عن جبا بن لسي وسئل عن امرأة ماتت مع قوم ليس لها وصية فقال ادركت اقواتا ما كانوا يشهدون نشد بكم ولا ياتون مسألكم واخرج الدارمي عن عطاء بن السائب قال سمعت عبيد الرحمن بن ابى ليلى يقول لقد ادركت

في هذا المسجد عشرين واثم من الانصار منهم من احدث حديثا لم يروا في كتابه ولا يروى عن
 قبا الا ورواه ابن اخاه كفاه الفتيا واخرج الدارمي عن داود قال سألت الشعبي كيف كنتم تصنعون اذا سلمتم قال
 على الجبير وقعت كان اذا سئل الرجل قال لصاحبه انتم تسلمون فلا يزال حتى يرجع الى الاول واخرج الدارمي
 عن ابن المنكدر قال ان العالم يدخل فيما بين الله وبين عباده فليطلب لنفسه المخرج واخرج الدارمي عن مسعود
 قال اخرج الى معمر بن عبد الرحمن كتبا با مختلف لي بالله انه خط ابيه فاذا فيه قال عبد الله والذي لا اله الا هو
 ما رايت احدا كان الله على الشيطان من رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا رايت احدا كان الله عليهم من ابى بكر
 رضي الله عنه في الارض عمر رضي الله عنه كان الله حوا عليهم اولهم عتقت فاش شدي سوات مردم در الهيات انكه
 كويند من خلق الله وان معنى در زمان ابو هريره متحقق شد اخرج مسلم من حديث محمد بن سيرين عن ابى هريره عن النبي
 صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الناس يسئلونكم عن العلم حتى يقولوا ان الله خلق الله قال وهو اخذ بيد رجل
 فقال صدق الله ورسوله قد سألتني اثنتان وهذا الثالث او قد سألتني واحد وهذا الثاني واخرج مسلم من حديث
 انه سلمته عن ابى هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزالون يسئلونك يا با هريره حتى يقولوا ان الله
 فمن خلق الله قال فسبينا اناني المسجد اذ جاءنا من من الاعراب فقالوا يا با هريره ان الله خلق الله قال فاخذني
 بكفه فراكهم ثم قال قوموا صدق خليلي نعم فاش شدي اخبار بنى اسرائيل وروايت ان اذ اهل كتاب ان اول
 بيگانه است که با علوم دينيه مختلط شد اخرج الدارمي عن جابر بن عمر بن الخطاب رضي الله عنه اني رسول الله صلى الله
 عليه وسلم بنسخه من التوراة فقال يا رسول الله هذه نسخة من التوراة فسكت فجعل يقرأ ويوجه رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يتغير فقال ابو بكر رضي الله عنه خللك التوراة ما ترى بوجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فنظر عمر الى وجه
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اعوذ بالله من غضب الله ومن غضب رسوله رضي الله ربنا وبالا سلام ديناً و
 بوجه رسول الله صلى الله عليه وسلم نبيا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده لو نزلكم موسى فابعثكمو وتركتمو
 لضللتكم عن سواء السبيل ولو كان حيا واذركم بنو قريظة واخرج البخاري عن عبد الله بن عباس انه قال يا معشر
 المسلمين كيف تسلمون اهل الكتب عن مشي وكتابكم الذي انزل الله على نبيكم صلى الله عليه وسلم احدثت الاخبار
 بالله محضاً لم تكتب اذ قد حدثكم الله ان اهل الكتب قد بدلوا من كتب الله وغيروا وكتبوا بايديهم الكتب قالوا ايون
 عند الله ليستروا انذاك ثمتا قليلا ولايتها كم اجاءكم من العلم من سألتم فلا والله ما راينا رجلا منهم يسلمكم عن
 الذي انزل عليكم وحشم اختراع اذ اذوا واخراب بيت تقرب الى الله عز وجل زياده بر سنت ما نوره والسترام
 مستجابات مانند التزام واجبات و ظهور و دو نفس در دعوت مردان بان اخرج الدارمي عن الحكم بن المبارك انما
 عمرو بن يحيى قال سمعت ابي يحدث عن ابيه قال كنا نجلس على باب عبد الله بن مسعود قيل صلوات العذرة فاذا اخرج
 من ثيابنا الى المسجد فجاءنا ابو موسى الاشعري فقال اخرج اليكم ابو عبد الرحمن بعد فلما لا نجلس معنا حتى حشرنا
 فلما خرج منا ايم جميعا فقال له ابو موسى يا ابا عبد الرحمن اني رايت في المسجد انفا امرا انكره لكم اذوا الحمد لله

له
 ابى بن عبد الله كان
 و كان من الذين
 اذا اختلفوا

الاخيرة قال فما هو قال اذن عشرت فقرأه قال رايت في السجدة فوالله ما جئتكم بغير ما جئتكم به
وحتى ايسم حساة فيقول كبره امانه فيكبرون امانه ويقول يخللون امانه ويقول سبحوا امانه فيسبحون
ان فماذا قلت لغيرهم قال ما قلت لهم شيئا انظارا ليك وانشارا فترك قال افلا امرتهم ان يعبدوا سواي فمستكبر
ان لا يفتح من حسنة ثم معنى ومعيانا معته اتي حلقه من تلك الحلق فوقف عليهم فقال يا ايها الذي اراكم
تفتنون قلوبا يا عبد الرحمن حتى تغدبه الكسبر والتليل والتسبيح قال فعدت واسياكم فانا ضامن ان لا يفتح من
حسابكم مشي ويحكم با امة محمد صلى الله عليه وسلم ما استبرح حثكيتكم مولانا وصحابة يتكلموا الله عليه وسلم متواضعون
ويؤاخذوا بكم بل وارضيتكم تكسروا الذي نفسي في يدي واكم تحثك لمعنى احد من من لمة فمضى صلى الله عليه وسلم او
مستخرج باب فضالة قالوا يا عبد الرحمن ما اردنا الا الخير قال وكم من مر به للخير لم يقبض به ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قد ثاب ان فوالله ان لا يجادوا فيهم واثم الله ما ادرى لعل الكثر هم منكم ثم توتى سهم فقال عبودون
سلة راينا عاتة اولئك الخلق يطأ عيوننا يوم النهروان مع الخوارج ووفى مصنف ابى بكر بن شيبه قيل لابي هريرة
الصح قال لا قيل صلانا عمر قال لا قيل صلانا ابو بكر قال لا قيل صلانا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا اخال ودفني
شرح السنة كان ابن عمر اذا سئل عن سجدة السجدة قال لا امر بها ولا انهي عنها ولقد صيب عثمان وما ادر احد
وايهما من احبها اجدهت الناس واخرج الله ان من بيته بن بزيه قال قال معاوية بن جبل رضي الله عنه لغيره العشرة
على الناس حتى يتراه المرأة والبصير والرمل فيقول الرجل قد قرأت القرآن فلم اطلع به فيهم لعلني اجمع
فيقوم به فيهم فلا يفتح فيقول قد قرأت القرآن فلم اطلع به فيهم فلم اجمع لا يحفظون سجدة السجدة في بيته
سجدة ولا يفتح فيقول قد قرأت القرآن فلم اطلع به فيهم فلم اجمع وقد احتضرت في بيتي سجدة فلم اجمع والحمد
لله الذي جعل سجدة لا يسجدونه في كتاب الله ولم يسجدوه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلني اجمع قال معاوية فاما كرم فان
ما جاد به فضالة يا زهدهم سابق وعظ وفتوى موقوف بودير اخليفه بون امر خليفه وعظ فيكسندة فتوى زينة او
واخر ابعير توفى بمرام خليفه وعظ فيكسندة فتوى مبداءند وورثت مشاورة جماعة من شايخين ورفقوى موقوف ما
اخرج ابو داود عن حوث بن مالك الاشجعي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقض الا امر الله او امر الله
واخرج الدارقطني عن ابن عوف بن محمد قال قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه لا يقض الا امر الله او امر الله
فأما واخرج الدارقطني عن ابي حنيفة قال كانوا اذا نزلت فيهم قضية ليس فيها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
انرا يجمعوا لها وجمعوا فالحق فيما راوا فالحق فيما راوا وحقن انك تارمان حضرت عثمان اخلاق سائل فقبض
واقع فيسجد ودر محل اخلاق تخليفة رجوع ميكردند وخليفه بعد مشاورة امر اختيار ميكرد ودهان امر مجمع عليه في مشه
و بعد و بعد فمعه هر عالمي برأس خود فتوى مبداء و درين زمانه اخلاق واقف شد و آنچه شهرستاني در كتاب طل و
شمل گفته كنه مجر و فوات آنحضرت صلى الله عليه وسلم اختلاف پديد آمد خطاست اخلاق آن نيست كه در اثنای مشاورة
انوال استعاره گویند و آخر امری منتقم شود و بر همان امر اجماع كسند اخلاق آنست كه هر دو قول مستقر مبداء شود و

وحتى ايسم حساة فيقول كبره امانه فيكبرون امانه ويقول يخللون امانه ويقول سبحوا امانه فيسبحون
ان فماذا قلت لغيرهم قال ما قلت لهم شيئا انظارا ليك وانشارا فترك قال افلا امرتهم ان يعبدوا سواي فمستكبر
ان لا يفتح من حسنة ثم معنى ومعيانا معته اتي حلقه من تلك الحلق فوقف عليهم فقال يا ايها الذي اراكم
تفتنون قلوبا يا عبد الرحمن حتى تغدبه الكسبر والتليل والتسبيح قال فعدت واسياكم فانا ضامن ان لا يفتح من
حسابكم مشي ويحكم با امة محمد صلى الله عليه وسلم ما استبرح حثكيتكم مولانا وصحابة يتكلموا الله عليه وسلم متواضعون
ويؤاخذوا بكم بل وارضيتكم تكسروا الذي نفسي في يدي واكم تحثك لمعنى احد من من لمة فمضى صلى الله عليه وسلم او
مستخرج باب فضالة قالوا يا عبد الرحمن ما اردنا الا الخير قال وكم من مر به للخير لم يقبض به ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قد ثاب ان فوالله ان لا يجادوا فيهم واثم الله ما ادرى لعل الكثر هم منكم ثم توتى سهم فقال عبودون
سلة راينا عاتة اولئك الخلق يطأ عيوننا يوم النهروان مع الخوارج ووفى مصنف ابى بكر بن شيبه قيل لابي هريرة
الصح قال لا قيل صلانا عمر قال لا قيل صلانا ابو بكر قال لا قيل صلانا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا اخال ودفني
شرح السنة كان ابن عمر اذا سئل عن سجدة السجدة قال لا امر بها ولا انهي عنها ولقد صيب عثمان وما ادر احد
وايهما من احبها اجدهت الناس واخرج الله ان من بيته بن بزيه قال قال معاوية بن جبل رضي الله عنه لغيره العشرة
على الناس حتى يتراه المرأة والبصير والرمل فيقول الرجل قد قرأت القرآن فلم اطلع به فيهم لعلني اجمع
فيقوم به فيهم فلا يفتح فيقول قد قرأت القرآن فلم اطلع به فيهم فلم اجمع لا يحفظون سجدة السجدة في بيته
سجدة ولا يفتح فيقول قد قرأت القرآن فلم اطلع به فيهم فلم اجمع وقد احتضرت في بيتي سجدة فلم اجمع والحمد
لله الذي جعل سجدة لا يسجدونه في كتاب الله ولم يسجدوه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلني اجمع قال معاوية فاما كرم فان
ما جاد به فضالة يا زهدهم سابق وعظ وفتوى موقوف بودير اخليفه بون امر خليفه وعظ فيكسندة فتوى زينة او
واخر ابعير توفى بمرام خليفه وعظ فيكسندة فتوى مبداءند وورثت مشاورة جماعة من شايخين ورفقوى موقوف ما
اخرج ابو داود عن حوث بن مالك الاشجعي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقض الا امر الله او امر الله
واخرج الدارقطني عن ابن عوف بن محمد قال قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه لا يقض الا امر الله او امر الله
فأما واخرج الدارقطني عن ابي حنيفة قال كانوا اذا نزلت فيهم قضية ليس فيها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
انرا يجمعوا لها وجمعوا فالحق فيما راوا فالحق فيما راوا وحقن انك تارمان حضرت عثمان اخلاق سائل فقبض
واقع فيسجد ودر محل اخلاق تخليفة رجوع ميكردند وخليفه بعد مشاورة امر اختيار ميكرد ودهان امر مجمع عليه في مشه
و بعد و بعد فمعه هر عالمي برأس خود فتوى مبداء و درين زمانه اخلاق واقف شد و آنچه شهرستاني در كتاب طل و
شمل گفته كنه مجر و فوات آنحضرت صلى الله عليه وسلم اختلاف پديد آمد خطاست اخلاق آن نيست كه در اثنای مشاورة
انوال استعاره گویند و آخر امری منتقم شود و بر همان امر اجماع كسند اخلاق آنست كه هر دو قول مستقر مبداء شود و

وحتى ايسم حساة فيقول كبره امانه فيكبرون امانه ويقول يخللون امانه ويقول سبحوا امانه فيسبحون
ان فماذا قلت لغيرهم قال ما قلت لهم شيئا انظارا ليك وانشارا فترك قال افلا امرتهم ان يعبدوا سواي فمستكبر
ان لا يفتح من حسنة ثم معنى ومعيانا معته اتي حلقه من تلك الحلق فوقف عليهم فقال يا ايها الذي اراكم
تفتنون قلوبا يا عبد الرحمن حتى تغدبه الكسبر والتليل والتسبيح قال فعدت واسياكم فانا ضامن ان لا يفتح من
حسابكم مشي ويحكم با امة محمد صلى الله عليه وسلم ما استبرح حثكيتكم مولانا وصحابة يتكلموا الله عليه وسلم متواضعون
ويؤاخذوا بكم بل وارضيتكم تكسروا الذي نفسي في يدي واكم تحثك لمعنى احد من من لمة فمضى صلى الله عليه وسلم او
مستخرج باب فضالة قالوا يا عبد الرحمن ما اردنا الا الخير قال وكم من مر به للخير لم يقبض به ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قد ثاب ان فوالله ان لا يجادوا فيهم واثم الله ما ادرى لعل الكثر هم منكم ثم توتى سهم فقال عبودون
سلة راينا عاتة اولئك الخلق يطأ عيوننا يوم النهروان مع الخوارج ووفى مصنف ابى بكر بن شيبه قيل لابي هريرة
الصح قال لا قيل صلانا عمر قال لا قيل صلانا ابو بكر قال لا قيل صلانا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا اخال ودفني
شرح السنة كان ابن عمر اذا سئل عن سجدة السجدة قال لا امر بها ولا انهي عنها ولقد صيب عثمان وما ادر احد
وايهما من احبها اجدهت الناس واخرج الله ان من بيته بن بزيه قال قال معاوية بن جبل رضي الله عنه لغيره العشرة
على الناس حتى يتراه المرأة والبصير والرمل فيقول الرجل قد قرأت القرآن فلم اطلع به فيهم لعلني اجمع
فيقوم به فيهم فلا يفتح فيقول قد قرأت القرآن فلم اطلع به فيهم فلم اجمع لا يحفظون سجدة السجدة في بيته
سجدة ولا يفتح فيقول قد قرأت القرآن فلم اطلع به فيهم فلم اجمع وقد احتضرت في بيتي سجدة فلم اجمع والحمد
لله الذي جعل سجدة لا يسجدونه في كتاب الله ولم يسجدوه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلني اجمع قال معاوية فاما كرم فان
ما جاد به فضالة يا زهدهم سابق وعظ وفتوى موقوف بودير اخليفه بون امر خليفه وعظ فيكسندة فتوى زينة او
واخر ابعير توفى بمرام خليفه وعظ فيكسندة فتوى مبداءند وورثت مشاورة جماعة من شايخين ورفقوى موقوف ما
اخرج ابو داود عن حوث بن مالك الاشجعي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقض الا امر الله او امر الله
واخرج الدارقطني عن ابن عوف بن محمد قال قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه لا يقض الا امر الله او امر الله
فأما واخرج الدارقطني عن ابي حنيفة قال كانوا اذا نزلت فيهم قضية ليس فيها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
انرا يجمعوا لها وجمعوا فالحق فيما راوا فالحق فيما راوا وحقن انك تارمان حضرت عثمان اخلاق سائل فقبض
واقع فيسجد ودر محل اخلاق تخليفة رجوع ميكردند وخليفه بعد مشاورة امر اختيار ميكرد ودهان امر مجمع عليه في مشه
و بعد و بعد فمعه هر عالمي برأس خود فتوى مبداء و درين زمانه اخلاق واقف شد و آنچه شهرستاني در كتاب طل و
شمل گفته كنه مجر و فوات آنحضرت صلى الله عليه وسلم اختلاف پديد آمد خطاست اخلاق آن نيست كه در اثنای مشاورة
انوال استعاره گویند و آخر امری منتقم شود و بر همان امر اجماع كسند اخلاق آنست كه هر دو قول مستقر مبداء شود و

هر چه بجا بود گوشت و پشم و دفع نماز آن خواهد با جمله همین مفت نوح تغییر در بهترین است که علماء و عباده و فراموشید
 و منفرد و غنیمت که بران شربت گشت آنست که طبقات متافراین تغییر آهسته آهسته و صفتها مست خیاال کردند از خجبت که
 اصل او ما خود از سنت بود و لکنه قائم نمودند بر تبارک آن یا منقصر در آن اخرج الذکر عن ابراهیم عن علقمه عن
 عبد الله قال کنت انتم اذ ابکم منتم بهرم فیها الکبیر و یو فیها العنبر اذ اترک منها شیء قبل ترک السنه قالوا و
 ذلک قال اذ اذ سنه علماء و کم و کثرت جملا و کم و کثرت قرا و کم و قلت فقها و کم و کثرت امر او کم و قلت انما کریم و
 الدنیا بعمل الاخرة و لکنه تغییر الدین و و از و سم و قور و قال در میان مسلمین اخرج ابن ماجه من حدیث مسدین بن شمس قال
 حدثنا ابو موسی حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم ان بن یدری الساعه لهر جا قال قلت یا رسول الله ما الهمرج قال
 القتل فقال بعض المسلمین یا رسول الله انما القتل الا ان فی العام الواحد من المشرکین کذا و کذا فقال رسول الله صلی
 علیه و سلم لیس قبیل المشرکین و لکن القتل بعضکم بعضا حتی یقتل الرجل جاره و ابن عمه و ذوا قرابته فقال بعض القوم یا
 رسول الله و من اعرف لکذا ذلک الیوم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا شیء عقول اکثر ذلک الزمان و یختلف له ساء من
 الناس لا عقول لهم ثم قال الاشعری و ایچم الله الی لا ظننا بکثرة و ایچم الله الی و کم منها مخرج ان ادر کتایفها
 عظیم الینا تبینا صلی الله علیه و سلم الا مخرج منها کما و قلنا فیها و اخرج ابن ماجه من حدیث عبد الله بن شداد بن الیه
 عن معاذ بن جبل قال سأل رسول الله صلی الله علیه و سلم یوما صلوة فاطال فیها فلما انصرف قلنا اذ قالوا یا رسول الله اطلت
 الیوم الصلوة قال انی صلیت صلوة رعبیه و رعبیه سالت الله عز و جل لا تمی لنا فاعطانی اثنین و رو علی و اجد
 سالت ان لا یسلط علیهم عدو و ابن غیرهم فاعطانیها و سالت ان لا ینزلکم غم فاعطانیها و سالت ان لا یجعل بأسا بینهم
 فرد ما علی و اخرج ابن ماجه من حدیث ابی قلیبیه الجرمی عن ابنه اسماء بن الربیع عن ثوبان موم رسول الله صلی الله علیه و سلم
 عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یروی لی الارض حتی رایت تشارتها و مغار بها و اعطیت الکثیر من الاصف
 و الاحمر و الابض یعنی الذهب و الفضة و قیل ان ملکک لے حیث یروی لک و انی سالت الله عز و جل نشا ان لا یسلط
 علی امتی جو غایبکم هم به عامه و ان لا یکنسبکم شیءا یدین بعضکم باس بعض و انه قیل لے اذا قضیت قضا و ظلام و
 و انی لن سلط علی امتک جو غایبکم هم و لن اجمع علیهم من من اقطار ناسته یعنی بعضکم بعضا و قیل بعضکم
 بعضا و اذا وضع السیف فلن یرفع عنهم الی یوم القیامه و ان سما استخوف علی امتی ائمه متضلعین و مستعد قیامان
 امتی الا و تان و سأل فی قبا ل من امتی بالمشرکین و ان من ید الساعه و جالین کذا بین شریکها من فلتین هم
 یرغم انه بنی و لن تزال طائفه من امتی علی الحق منصورین لا یضرهم من خالفهم حتی یاتی امر الله عز و جل و قور
 قال و شدت ان بعد مقتل حضرت ذی النورین اطهر است از انکه به بیان محتاج باشد سیزدهم شیوع سلف صالح نے
 الترمذی نے تعداد علامات القیامه و ان کسبت اخرج و الامه اولها و اخرج ابن ماجه من حدیث محمد بن النکدر عن
 جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ لعن آخر ذیه الامه اولها فمن کتم حدیثا فقد کتم ما انزل الله عز و جل
 و طهر است که بعد مقتل حضرت عثمان رضی الله عنده اهل شام بملا شذذ بسبب حضرت مر قنصی و در دستگردن ذکر است که در

اصل از فتح من
 تحت سناک انجیل
 و بعضی از حدیث اوردی
 بخراة فی خبره
 و بعضی از حدیث
 بخراة ذال الناس

از حدیث ابن ابی
 از حدیث ابن ابی

بعضی از حدیث
 بعضی از حدیث
 بعضی از حدیث
 بعضی از حدیث

وان ما تو افلا تشهدوهم وان لقبتموهم فلا تسلموا عليهم واخرج ابن ماجه من حديث عكرمة عن ابن عباس قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم صفان من هذه الامم ليس لهما في الاسلام نصيب الا الحرصية والقدرية بشر وجههم
روافض پیداشدند اخرج الحاكم عن علي رضي الله عنه قال وعاني رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا علي ان
فيك من عيسى عليه السلام مثلاً البغضة اليه حتى يهتوا الله واجسه النظرى حتى انزلوه بالمنزلة التي ليس لهما
قال وقال علي الا وانه يملك في محب مطر في باليس في ومفوض منقبة يحمله شتاني على ان يهتني الا وانه
لست بتبي ولا يوحى الة ولكني اعمل بحجاب الله وسنة نبيه صلى الله عليه وسلم بما استطلعت فلما امرتكم به من
طاعة الله حتى عليكم طاعتى مما احببتكم او كرهتكم وما امرتكم بحصية انا وغيرى فلا طاعة لاجد في معصية الله عز وجل
انما الرضا عنة في المعروف وان چهار مذموب باطل مشار تولد سائر مذموب باطله شد بمنزله چهار خلط نسبت تولد امر
شقی نور و هم سخا ل فروج بتا بل انکه متهم است سخا ل خور بتا بل انکه بنید است سخا ل سخا ل وین مانه پیدا اخرج البخاری عن ابی عامر
وانه مالک الاشعس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لیکون في امتي اقوام يتحلون الحر و الحر و الحر
والتعازف و لیکن لکن اقوام الے جب علم تروح عليهم سارحة لهم فيما يهيم رجل لهما جنة فيقول ارجع الينا عندا فيسبتم الله
ويضع العلم ويمسح آخري قرودة وخازير الے يوم القيمة اخرج ابن ماجه من حديث خالد بن معدان عن ابی امامة
البا سله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تذهب الليالي والايام حتى تشرب طائفة من امي الخمر لیسمنوها
بغير اسمها واخرج ابن ماجه من حديث ثابت بن السخط عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يشرب ناس من امي الخمر باسم لیسمنوها آياه ووجه في كتب تخريج احاديث الرافي للحافظ ابن حجر العسقلاني
قال روى عبد الرزاق عن معمر بن رومان رجلا اخذ بقول اهل المدينة في استماع الفناء و اتيان النساء في اوارهن البو
اهل كنه في المتعة والصفه و بقول اهل الكوفة في الشكر كان شرعبا والله يشتم ارتفاع امن از مسلمانان
در میان خود بالسبب انکه یکے پر یکے گشته بود و یکے برادر یکے تا انکه مختف شدند از یکدیگر و نماز و مسجد تو استند خوان
اخرج مسلم من حديث شقيق عن خديجة قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال احصوا الے كم لفظ الاسلام
قال قلنا يا رسول الله اتخاف علينا ونحن باين السمتة الے السجامة قال انكم لا تدرون لعلمكم ان تقولوا قال
فاتيلينا حتى جعل الرجل مثالا ليل الے الا بر ميت و كيم رياست جمعی که استحقاق رياست ند اشتند يا مفضل بودند
مستحقين خلافت من حديث خديجة و يرث دنيا كم شراد كم اخرج البخاری وغيره من حديث ابی هريرة قال بينما
النبي صلى الله عليه وسلم في مجلس يحدث القوم جاره اعراسه قال سته الساعة قال اذا قصيعة الامة فاطمة
السة قال كيف ارضا عنها قال اذا و تيد الامر الے غير اعله فاطمة الساعة و اخرج البخاری من حديث عبد الله بن عباس
عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا امشت امي المططلة و قد شهم ابنا الملوك ابنا فارس الروم
سلط الله شرار الے على ارجار ما و ايعنى و زمان حضرت عثمان بن عفان متحقق شد ببيت و دوم فتور عظيم افتاد و اقامت ارکان
اسلام اخرج ابن ماجه من حديث عثمان بن عفان عن القاسم بن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود عن ابي هريرة

کله
میزون است
کامقار و ازان کما
ابان کرام حضرت
نار و اولاد و ازان
جست
افغان و ازان کما
بناک و ازان کما
فایل قدر سبب
بناکان و ازان
وانه

حکایت
تشیب و ازان کما
زن و ازان کما
و ازان کما
الجل و ازان کما
سارح و ازان کما
و ازان کما
چرا و ازان کما
ایک و ازان کما
و ازان کما
بناکان و ازان کما

عده اش بن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال سئل ان یومکم بعد من رجال یفعلون من السنة ویملون بآئته
 ویؤخرون الصلوة فمن سوا قیامتها تعقلت بارسول الله ان اول کتبهم کین فعلت مثل انما ین اتم حدیث کین فعلت
 الا طایفه لمن عصى الله و آخروا الخمار و غیره و هذا لفظ البغوی عن ثابت بن اسیر قال ما اخبرت منکم شیئا کنت احب منه
 علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس فی قولکم لا اله الا الله قلنا یا احمزة الصلوة فقال قد سئلتهم ین فزیر
 اذکانت تک صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم قال طی لک لرم انما تاخیر اللعایل من زیارتکم و الا ان یرون ان
 مع نخی و قد فرغ من الفی غیره اذا مات ابو بکر و عمر و عثمان فمتباکم من لفظ فان استلمت ان تموت فمت و معلوم
 است انما یخرج که اقامت حج بعد حضرت عثمان حج خلیفه بذات خود و ذکره بلکه اسبب ما مقرر میکردند و حضرت مرتضی
 برای آن اقامت حج بذات خود نتوانست نمود بلکه در بنس شین نائب هم نتوانست فرستد و کہا بود که گویا الله که
 مؤمنین بن اسد سفیان ابان بن عثمان را امیر الحجاج ساخته بود در ایام خلافت خود حال آنکه خلفای سابقین اقامت حج فرمودند
 میکردند الا بعد و اقامت حج غیره نظارت بود بلکه از خواص خلیفه چنانکه بر تخت نشست و تاج بر سر نهادن یاد کردی که
 بادستان پیشین اقامت نمودن در الکایره و قیصره ملاء و ستاهی بود و بیست و سوم اختیار شد در عبادات در ایام خیرین
 شرعی شدن من المصالح قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الدین کبیر و ان شیئا من الدین اشد من ان یجسد و اذقی
 و ابس و اواستعینوا بالندوة و الرذیة و مشی من الذی لجمه ذکر البغوی عن سمیر قال من ادرک من صحاب النبی
 صلی الله علیه و سلم اکثر من سبعین ثمار ایة فاما ان سبته و لا اقل منه یدیه انهم قال ارا اسم اذا ملکک من
 الاسلام امران فذا ایسره و قال التیمی اذا اختلف ملک فی امرین فخذ ایسره فان ایسره امران من اللین
 لان الله سبحانه و تعالی یقول ید الله یمکم الیسر و لا یعبدکم الیسر و ان من یسرکم الیسر فممن ینسب
 و بعد اذ انکه نس قران و حدیث مشهور و اجماع سلف و قیاس من حدیث صحیح و از ان باز در ایستاده باشد حسن چنانچه
 للشیاء النصارین من سبب بعضهم الیسر و الفسق بیست و چهارم آنحضرت صلی الله علیه و سلم و وفاته را ذکر است مؤثر
 اخبر البغوی عن حدیث قدیفة قال قلت بارسول الله ان یومکم بعد هذا الیسر کما کان قبله فشر قال نعم قلت فما العیفة
 یا رسول الله قال الیسر قلت و هل بعد الیسر بقیة قال نعم کون اماره علی الله و یدیه علی الله و من قال قلت ثم
 ماذا قال ثم یشاره و جماعة الضلالة فان کان یسر فی الارض خلیفه جلد ظهرک و انما مالک فالزمه و الا فمت و انت عالم
 علی هذا شجرة و لی لفظ قلت بارسول الله انما کان فی جالبه و غیر فریاد الله هذا الیسر قبل بعد هذا الخیر من مشیر قال نعم
 قلت و هل بعد ذالک الیسر من خیر قال نعم و فیه و من قال قلت ما ادخسه قال توئم شیء و ان غیر صد یعنی تعرف منسب
 منکر قلت قبل بعد ذالک الخیر من مشیر قال نعم و جماعة علی ابواب جهنم من اجابهم البیضا فذروه فیها قلت یا رسول الله انهم
 ان قال من هم من جلدتیا و یکتلون بالیسر قلت فانما مرانی ان ادرکت و الکت قال تلزم جماعة الیسرین و انهم قلت فان
 لم یکن جماعة و لا ایام قال فاعزل ملک الفرقن کلها و لوا ان یصل سحرة حتی یدرکک الموت و است علی ذالک
 و اصرح مسلم عن عیث بن مرزبان حدیثا لولانی اصر و داینها لم یکن سوه قط الا انما سمعت حتی یور یا قدها لک شجرة

و انما یخرج که اقامت حج بعد حضرت عثمان حج خلیفه بذات خود و ذکره بلکه اسبب ما مقرر میکردند و حضرت مرتضی برای آن اقامت حج بذات خود نتوانست نمود بلکه در بنس شین نائب هم نتوانست فرستد و کہا بود که گویا الله که مؤمنین بن اسد سفیان ابان بن عثمان را امیر الحجاج ساخته بود در ایام خلافت خود حال آنکه خلفای سابقین اقامت حج فرمودند میکردند الا بعد و اقامت حج غیره نظارت بود بلکه از خواص خلیفه چنانکه بر تخت نشست و تاج بر سر نهادن یاد کردی که بادستان پیشین اقامت نمودن در الکایره و قیصره ملاء و ستاهی بود و بیست و سوم اختیار شد در عبادات در ایام خیرین شرعی شدن من المصالح قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الدین کبیر و ان شیئا من الدین اشد من ان یجسد و اذقی و ابس و اواستعینوا بالندوة و الرذیة و مشی من الذی لجمه ذکر البغوی عن سمیر قال من ادرک من صحاب النبی صلی الله علیه و سلم اکثر من سبعین ثمار ایة فاما ان سبته و لا اقل منه یدیه انهم قال ارا اسم اذا ملکک من الاسلام امران فذا ایسره و قال التیمی اذا اختلف ملک فی امرین فخذ ایسره فان ایسره امران من اللین لان الله سبحانه و تعالی یقول ید الله یمکم الیسر و لا یعبدکم الیسر و ان من یسرکم الیسر فممن ینسب و بعد اذ انکه نس قران و حدیث مشهور و اجماع سلف و قیاس من حدیث صحیح و از ان باز در ایستاده باشد حسن چنانچه للشیاء النصارین من سبب بعضهم الیسر و الفسق بیست و چهارم آنحضرت صلی الله علیه و سلم و وفاته را ذکر است مؤثر اخبر البغوی عن حدیث قدیفة قال قلت بارسول الله ان یومکم بعد هذا الیسر کما کان قبله فشر قال نعم قلت فما العیفة یا رسول الله قال الیسر قلت و هل بعد الیسر بقیة قال نعم کون اماره علی الله و یدیه علی الله و من قال قلت ثم ماذا قال ثم یشاره و جماعة الضلالة فان کان یسر فی الارض خلیفه جلد ظهرک و انما مالک فالزمه و الا فمت و انت عالم علی هذا شجرة و لی لفظ قلت بارسول الله انما کان فی جالبه و غیر فریاد الله هذا الیسر قبل بعد هذا الخیر من مشیر قال نعم قلت و هل بعد ذالک الیسر من خیر قال نعم و فیه و من قال قلت ما ادخسه قال توئم شیء و ان غیر صد یعنی تعرف منسب منکر قلت قبل بعد ذالک الخیر من مشیر قال نعم و جماعة علی ابواب جهنم من اجابهم البیضا فذروه فیها قلت یا رسول الله انهم ان قال من هم من جلدتیا و یکتلون بالیسر قلت فانما مرانی ان ادرکت و الکت قال تلزم جماعة الیسرین و انهم قلت فان لم یکن جماعة و لا ایام قال فاعزل ملک الفرقن کلها و لوا ان یصل سحرة حتی یدرکک الموت و است علی ذالک و اصرح مسلم عن عیث بن مرزبان حدیثا لولانی اصر و داینها لم یکن سوه قط الا انما سمعت حتی یور یا قدها لک شجرة

از آنکه واقعه قتل امام و اجساد با سببات عده است قیامت است حال آنکه زیاده و از هزار سال منتفی شد و هنوز اثری از آن
 ظهور نکرد و همچنین نعتش انما و الساعة کما بین و همچنین آیه إِذْ قَرَّبْتِ السَّامِرَةَ وَافْتَقَرْنَا لَيْسَ فِيرْذَكَ من احدی است
 و آیات فی هذا المعنی مما لا یحصی و جوشش آنست که خروج و جبال و قیام ساعت یا هر قسمی که مذکور شد بطبی و دارد و مانند ریل
 نشانند نهال بیار آردن آن نهال گویا ابتدای حرکت این فتنه است و غایب آن خروج و جبال و قیام ساعت و
 حضرت نوح علیه السلام ایند از قوم خود فرمود و بد جبال با وجود عهد حضرت نوح بر زبان ظهور و جبال وقتی که شخص نما
 می نشاند میگوید که عقب نشانند آن نهال بار آردن است و هر سببی که میکنند از سنی و ساختن شربت سگ و غیره
 آن غایتش بار آردن است سخن هر جا منتهی می شود آخر آن خروج و جبال است اینجاست که بدون نسیب
 مقدمات نتوان بآن زبان کشاد و لیس نهادند بدیست و هشتم حدیث ابی عبیده بن الجراح و معاذ بن جبل قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ان بدأ هذا الامر بوجه و رحمة ثم کان خلفه و رحمة ثم کان خلفه ثم کان خلفه ثم کان
 عتوا و جبریة و فسادا فی الامة لیستحلون الحریر و الخمر و الفروج و الفساق فی الامة ینصرفون علی ذلک و یترکون
 ابی احسن یلقوا الله بیست و منم اخرج ابن ابی عمیر عن عبد الرحمن بن عبد رب الکعبه قال انتم
 انتم عبد الله بن عمرو بن العاص و هو جالس فی ظل الکعبه و الناس مجتمعون علیه فسمعه یقول بیانا من مع رسول
 الله صلی الله علیه و سلم فی سفیرة نزل منزلا فیما من یضرب بجناحه و من من یتصل برسا من مو فی جسد
 اذ نادى منادیه الصلوة جامعة فاجتمعنا فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم فخطبنا فقال انکم کین نبی قبلی
 الا کان حقا علیه ای یذل الامة علی ما یقله خبر الهم و ینذرهم بالعلمه شر الهم و ان اتمکم حبلت عاریتها فی اولها و ان آخرها
 یسببهم بلا و امور مکرر و نمازم نبوی یرتقی بعضها بعضا فیقول المؤمن یسند و مملکتی ثم تکشف ثم تجبی فتنه
 فیقول المؤمن هذه مملکتی ثم تکشف فمن سره ان یرتج من النار و یدخل الجنة فله رکه موت شهید و هو یؤمن بالله
 و الیوم الا ضرورات الی الناس الذی حیث ان یا توأله من باع ایمانا عطاء صفقه ینبه و عثرة قلبه فلیطقه
 ما استلخ فان جاء آخر یازعه فاضربوا الحن الاخر قال فادخلت رأسی من بین الناس فقلت اشدک اشد
 سمعت هذا من رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فاشار بیده اذ یسئ فقال لیس فی ادنای و دعاه قلبی سئ ام اخرج
 من مدینة قیس بن عازم من مرداس الا سلی قال المنی صلی الله علیه و سلم ینهب العالمون الاول فالاول
 و یبقی حفالة حفالة المشیر و التمر لایا الیهم الله باله و یرتفسر هذا الحدیث من قول سعید بن السیب و یسین
 قیاس چیزهای بسیار را حضرت علی و الله علیه و سلم بیان فرموده اند که در باب فتن و بای تغییر الناس و در ابواب
 متفرقه میتوان یافت لیکن در اینجا بر همین قدر اکتفا کنیم الغیرة شیخی عن النذیر و الحفنة حمله عن السید الکبیر
 باز آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر این زبان ظهور میسر در احکام و مصالح علی حدیه تشریح نمودند و در احادیث بسیار
 فرمودند که چون زمان گذارد که اظا هر شود باید که شما چنین کار کنید و چنان عمل نمایند اول غیر مستحق خلافت
 چون مسلط شود واجب است طاعت او فیما دافق الشرع لاینها حاله دوم خروج کرده نشود برود و قال

من عتوا و جبریة و فسادا فی الامة لیستحلون الحریر و الخمر و الفروج و الفساق فی الامة ینصرفون علی ذلک و یترکون
 ابی احسن یلقوا الله بیست و منم اخرج ابن ابی عمیر عن عبد الرحمن بن عبد رب الکعبه قال انتم
 انتم عبد الله بن عمرو بن العاص و هو جالس فی ظل الکعبه و الناس مجتمعون علیه فسمعه یقول بیانا من مع رسول
 الله صلی الله علیه و سلم فی سفیرة نزل منزلا فیما من یضرب بجناحه و من من یتصل برسا من مو فی جسد
 اذ نادى منادیه الصلوة جامعة فاجتمعنا فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم فخطبنا فقال انکم کین نبی قبلی
 الا کان حقا علیه ای یذل الامة علی ما یقله خبر الهم و ینذرهم بالعلمه شر الهم و ان اتمکم حبلت عاریتها فی اولها و ان آخرها
 یسببهم بلا و امور مکرر و نمازم نبوی یرتقی بعضها بعضا فیقول المؤمن یسند و مملکتی ثم تکشف ثم تجبی فتنه
 فیقول المؤمن هذه مملکتی ثم تکشف فمن سره ان یرتج من النار و یدخل الجنة فله رکه موت شهید و هو یؤمن بالله
 و الیوم الا ضرورات الی الناس الذی حیث ان یا توأله من باع ایمانا عطاء صفقه ینبه و عثرة قلبه فلیطقه
 ما استلخ فان جاء آخر یازعه فاضربوا الحن الاخر قال فادخلت رأسی من بین الناس فقلت اشدک اشد
 سمعت هذا من رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فاشار بیده اذ یسئ فقال لیس فی ادنای و دعاه قلبی سئ ام اخرج
 من مدینة قیس بن عازم من مرداس الا سلی قال المنی صلی الله علیه و سلم ینهب العالمون الاول فالاول
 و یبقی حفالة حفالة المشیر و التمر لایا الیهم الله باله و یرتفسر هذا الحدیث من قول سعید بن السیب و یسین
 قیاس چیزهای بسیار را حضرت علی و الله علیه و سلم بیان فرموده اند که در باب فتن و بای تغییر الناس و در ابواب
 متفرقه میتوان یافت لیکن در اینجا بر همین قدر اکتفا کنیم

نشود با و مگر آنکه کفر سر بر آرد و ظاهر کرد و در این مضمون متواتر بالمعنی است فمن حديث الحسن ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
 لا يبيد في راسع و ارفع و لا يعبد جشي كان راسع زبيدة و من حديث ام المصنين انها سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يخطب
 في حجة الوداع و هو يقول و لو استعمل عليكم عبد يقودكم بحبال الله و يطيعوا من حديث عبد الله بن عمر عن النبي
 صلى الله عليه وسلم قال السبع و الطاعة على المرء المسلم فيما احب كرهه ما لم يؤخر بخصيته اذا امر بمعصية فلا سمع و لا طاعة و من
 حديث علي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا طاعة لله في معصية انما الطاعة لله في المعروف و من حديث النوايس بن سمان
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا طاعة للخلق في معصية الخالق و من حديث عباد بن الصامت قال دعانا النبي
 صلى الله عليه وسلم فبايعنا فقال فيما اخذ علي منا ان بايعنا على السبع و الطاعة في منسطينا و كبرنا و عسرا و يسرا و اثرة
 علينا و ان لا ننازع الامر لله الا ان نروا الكفر او اوجاعا عندكم من الله فيه برهان و من حديث ام سلمة قالت قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يكون عليكم امران تعرفون و تميزون فمن انكر فقد برئ حتى ياتيكم كرهه فقد سلم و لكن من رد تابع قالوا فلا
 نفتكهم قال لا تأصلوا الا ما اصلوا و من حديث الحارث الاشجعي ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله تعالى
 امر يحيى بن زكريا و خميس كلمت ان يعمل بحسن و ان يا مرثى اسرائيل ان يعملوا بحسن و كما و يطيق فقال له عيسى انك امرت
 بحسن كلمت ان تعمل بحسن و ان تأمر بنى اسرائيل ان يعملوا بحسن فاما ان يبلغهم و اما ان يبلغهم فقال يا اخي اتي خشى
 ان يفتقن ان اعذب او يفتقن بنى اسرائيل في بيت المقدس حتى امتلأوا المسجد و قد دعا على الشرف فحمد الله
 و اتى عليه ثم قال ان الله امرني بحسن كلمت ان تعملوا بحسن و ان تعلموا ان الله و لا تشركوا به شيئا فان مثل ذلك
 كمثل رجل اشترى عبدا من غاصم ماله بوزن او ذهب فقال انه و داره في دنيا و عمل فاعمل و اذو الى عمل فاجعل ليعمل و يولد
 عمله اسل خير سيده فاني لم يعبده ان يكون عبده كذلك و ان الله عز و جل خلقكم و رزقكم فاعبدوه و لا تشركوا به شيئا و
 امركم بالنسوة فان الله يفتقن وجهه لعبده ما لم يلقه فاذا صلتم فلا تفتقروا و امركم بالصيام فان مثل الصيام كمثل
 رجل معه صرة من مسك في عصابة كلهم تحت ان يجربهم المسك و امركم بالصدقة فان مثل ذلك مثل رجل امره العبد
 فشت و ايدى اسل عنقه فقد موه ليضربوا عنقه فقال هل لكم اسل ان اقتدي نفسي فاجعل يقتدي نفسي و امركم
 بذكر الله كثيرا فان مثل ذلك كمثل رجل طلبه العدو و سيرا عافى اثره فاتي حصنا حصينا فحصى فيه فان العبد احسن
 ما يكون من الشيطان اذا كان في ذكر الله عز و جل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و انما امركم بحسن امرني به
 بالجماعة و السمع و الطاعة و الهجرة و الجهاد في سبيل الله و انه من خرج من الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
 الا ان يراجع و من حديث اسنل هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من فارق الجماعة و خرج
 من الجماعة فمات فميتة جاهلية و من خرج على امتي بسيفه يضرب برما و فاجر بالايحاشي مؤمنا لا يمانه و لا يقني لذي عهد
 عيسى من امتي و من حديث عبد الله بن مسعود قال قال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم انكم سترون بعد اثرة و امورا
 تتكبرون بها قالوا نعم انما امرنا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اودوا اليهم حقهم و سلوا الله تحكهم و من حديث داود بن حجر قال سال
 سكتة بن زيد بعض رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله اذابت ان قامت علينا امرآه يسكنونا حقهم و يمنعوننا

بفتح الراء و اخيرا و اخيرا
 السور و ارا و ارا و ارا
 و نظارة صور و فقه

الحمد لله

زمان بز باشد انترق النساجی عن سکتہ من الاکوع انه دخل على الجماع فقال يا ابن الاکوع ارتدت علی تحقیک و ذکر کلمتہ
 سنا و بیدوت قال لا ولكن رسول الله صلى الله عليه وسلم اذن لنا في البدن هشتم ام معروف و نخی از منکر از واجبات
 اسلام بود در زمان نسنه ساقط شد آخرج الترمذی وابن ابنة عن ابنه بکر السدین رضی الله عنه قال يا ايها الناس انکم تقرؤن
 هذه الآية يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم لا يضرناكم من ضل فالفقه الذي سمعت رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يقول ان الناس اذا ارادوا ان يفتروا فليفتروا ويؤشك ان كليمهم الله بعتابه و آخرج الترمذی وابن باجة عن ابنه
 ثعلب التمشي في قوله تعالى عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا اهديتهم قال ما اذ الله لقد سالت عن رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فقال بل ايمروا بالمعروف و تنهوا عن المنكر حتى اذا رايت شيئا مطلقا و هو يمشي متعبا و دنيا مؤثرة و اعجاب كل ذي
 رأي برأيه و رايت امرا لا بد لك منه فليكن نفسك و دعه امر العوام فان در انكم ايام الصبر فمن سبر نهنين كان من قبض
 على الحجر للعامل فمن اجر خمسين رجلا يعملون مثل عمله قالوا يا رسول الله اجر خمسين منكم و آخرج الترمذ
 عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وسلم قال كيف بك اذا اتيك في مخالفة من الناس رجحت عهد و هم
 و اما ما نهنتم و اختلفوا فكانوا هكذا و مشكك بن اصابعه قال فيم تأمرني قال عليك بما ترون و دعه ما تنكر و عليك بما تحب انفسك اياك و
 عوامهم و في رواية الزم بريك اياك عليك لسانك و قد تاترت و دعه ما تنكر و عليك بما فرغته نفسك اياك و
 لك تجا حفت كنه حصه از في نبيد گرفت آخرج ابو داود و من حديث زبي الزوايد صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 سمعت رسول الله في حجة الوداع امر الناس و نهاهم ثم قال بل بليت قالوا اللهم نعم ثم قال اذا استجأجت فريش الكفاك فيما
 بينها و عا و العطاء او كان ^{بما} قد عوه و هشتم صحبت خلفا در زمان اول سعاد عظيم بود و در عبا فتنة احراز از صحبت بلوك
 لازم است في المشكوة عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه تصيب امتي في آخر الزمان
 من سلطانهم شدايد لا ينجو منه الا رجل عرف دين الله فجاهد عليه بسانية و يده و قلبه فذلك الذي سبقت له السوابق و رجل
 عرف دين الله فصدة به و رجل عرف دين الله فسكت عليه فان رأى من يعمل الخراجية عليه و ان رأى من يعمل باطل
 النفسه عليه فذلك ينجو على البطانية ^{عليه} كنه ياز و هم امضا قول خليفة در زمان سابقين حجتی بود و در ايام فتنة استغنى منقطع شد
 آخرج مسلم عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من نبى لبثه الله في امته قبلة الا كان له من امته
 حواريون و اصحاب باخذون بسنته و ليقته و ن باقره ثم انها تخلف من بعدهم خلوف يقولون ما لا يفعلون و يفعلون
 ما لا يؤمرون فمن جاهد هم بيده فهو مؤمن و من جاهد هم بسانية فهو مؤمن و من جاهد هم بقلبه فهو مؤمن و ليس
 در آ و ذلك من الايمان حبسه خروك في المشكوة عن ابن مسعود قال من كان مشتتا فليستن من قدمات فان الحي لا يؤمن
 عليه الفتنة اولئك اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم كانوا افضل هذه الامة ابرأ قلوبا و اعلمها علما و اقلها كلفا
 اختارهم الله لعبية بيده و لا قامة و ينة فاعرفوا لهم فضلهم و اتبعوهم و استكروا بما استطعتم من اخلاقهم و سيرتهم
 فانهم كانوا على الهدى المستقيم رواه زريرين آخرج ابن باجة عن العرياض بن سارية يقول فاقم فنيا رسول الله صلى
 الله عليه وسلم ذات يوم فوعظنا بوعظ بلينة و حلت منها القلوب و فرقت منها العيون فبقل يا رسول الله و عظمت

على ابو انصار القادسي
 على ابو الجوان عبد الرحمن
 به ذكر كذا الترمذی
 لا يضر على الثقات
 على غيره

على
 ابو ابيك الشافعي
 انزال الناس و النبال
 روي عن الترمذی و غيره
 ان قدرت

على
 ابو اسحاق الاصبهاني
 با و بن القدر
 على ابو اسحق الاصبهاني
 على غيره

موطئة شروق فاشهدت اليها بعد فقال عليكم تنفسي الله واسمع والطاعة وان عبد عبثيا واسترد ان من بعدى اختلاف
 شديدا فعليك بسنتي وسنته الخلفاء الراشدين المهديين فغضوا عليها بالنواصيذ وابلواكم والامور المتعديات فان كل من
 ضلالة اخرج الدار من الامم قال قال عبد الله ايها الناس انكم ستخونون ويحدث لكم فاذ اراهم قومة فليكن
 بالامر الاول واخرج الدار من سنيان من اصل عن امرأة يقال لها عاتمة كانت ابنة ابن مسعود ويوصى الرجال به
 يقول ومن ادرك منكم من امرأة اورجل فاسمت الاول فاسمت الاول فانما على الفطرة ومعلوم ان وفات عبد الله
 بن مسعود ورايها خلافت حضرت عثمان رضي الله عنه واقع شده وازدهم در حالت او نديتالي فرموده است
 اسل قوم اوسيه بائس سيدك لعنة الله عليهم او كليلون ودر حالت ثاميه آنحضرت صلوات الله عليه وسلم منع نمودند ان قال امر
 سوکه فرمودند بنفوس بايد دید چه قدر فرق است در آنکه دعوت خليفه نبوت جريا مثال امر گردد و تو حريم تخلف و آنکه وجوب
 باشد قعود و حرام باشد خوفا و در وقت سيزدهم تضا عتبا جور آنکه درين زمان شما کسنت با سنته اخرج الترمذي عن
 بلال بن الحارث قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اصاب سنته من سنتي قد اديت سنتي بعدى فان له من الاجر
 مثل اجر من عمل بحرام من غير ان يقص من اجورهم شيئا ومن ابدع في عهده فله اجر لاني رضى ان الله ورسوله كان عليه
 من الاثم مثل اثم من عمل بها لا يقص ذلك من اوزارهم شيئا و اخرج الترمذي وامن باجة عن ابى ثعلبة
 عن النسبه صلى الله عليه وسلم قال فانا وراكم ايام الصبر فمن صبر فيها من كان كمن قبض على الحجر للعامل فبين اجره
 زجلا يعلمون مثل حله قالوا يا رسول الله اجر خمسين منهم قال اجر خمسين منهم فخرج البغوي عن معتل بن يسار
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال العباد في الهرج كجيرة التي حيا زدهم فرجك دوران ايام بهتر باشد از زندگانی
 عن لسته هر جيرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان امر اركم خياركم واغنياكم ائحياكم واموركم مشورتي
 يسلم فظفر الارض خير لكم من بطنها واذا كان امر اركم شراركم واغنياكم كتم بخلافكم واموركم اسل لئساكم فسطن
 الارض خير لكم من ظهرا بائسهم الظهار كله حتى تزدوا بسلطان جابر افضل از جهاد باشد اخرج البغوي عن انس
 اامته ان رجلا قال يا رسول الله اشى الجهاد افضل ورسول الله صلى الله عليه وسلم يرمى الجمرة الا اذا فرغ من غزواته
 من الجمرة الونطلى فاعرض عنه فلما رضى جمرة طلعبتة ووقع رجلا في القفر قال ابن اسل قال ان اذ ايار رسول الله قال
 افضل الجهاد من قال كلمة حتى عند سلطان جابر باز ونايل عجيبة واقع شد که بسان حال لالت کردند بر آنکه بعد از آن
 تاريخ بركات ايام نبوت ممتنى شد في المشكوة عن ابى هريرة قال نبت النسبه صلى الله عليه وسلم بركات نقلت يا رسول
 الله ادع الله فيهن بالبركة فنهتن ثم دعالي فيهن بالبركة قال خذ من فاجعلن في فزودك كلما ردت ان باؤخذ منه
 شيئا فاؤخذ فيه يدك فخذة ولا تشره شر ا فقد حملت من ذلك التمر كذا وكذا من اشق في سبيل الله فلنا ناكل منه
 و نكلمه وكان لا يفارق حتى حصى حتى كان يوم قتل عثمان فانه انقطع وقد قال ابو هريرة في ذلك يوم قتل عثمان روى
 عن الناس حسم دلى اليوم عثمان و حتم الجرا يهتم السبع عثمان و اخرج البخاري عن نافع عن ابن عمر قال اخذنا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم خارجا من دريق وكان في يده سهم كان يقبض في يده كبر ثم كان بعد قتي يد عمر ثم كان

نسخة من كتاب
 تاريخ الطبرستان
 الجزء الثاني
 صفحة ۱۲۰
 مكتبة
 ...

بعد فی یوم عثمان سے وقع بعد فی بیر اریس ^{نفسه محمد رسول الله} وخرج البخاری عن انس بن مالك قال كان
خاتم النبى صلي الله عليه وسلم في يده ذئبي يدا بي يكرهه في يد عمر بعد ان برك قال فلما كان عثمان جلس على ^{بكر}
فاخرج الخاتم فجعل يفتحه فسقط قال فاختلقتا ثلثة ايام مع عثمان فخرج البير مسلم بحجده وخرج ابو عمر قال قام عامر
بن ربيعة ليصلي من الليل حين نشأ الناس في الطعن على عثمان فصلى من الليل ثم نام فاني في المنام فقبل له قم فاسأل الله
ان يبيدك من القبته التي اعاذ منها صالح عباد وفاقم فصلي وواعظم اشتكى فما خرج بعد الا بخارته اخرج ابو علي
من احوال السيد المجتبه الحسن بن علي رضي الله عنهما انه قام خطيباً فقال ايها الناس رايت البارحة في منامي عجباً
رايت الرب تعالى فوق عرشه فجاؤ رسول الله صلي الله عليه وسلم حتى قام عند قائمته من قوائم العرش فجاؤ ابو بكر
فوضع يده على منكب رسول الله صلي الله عليه وسلم ثم جاؤ عمر فوضع يده على منكب ابى بكر ثم جاؤ عثمان فكان بيده
رسنه فقال سل عبادك فيم تكلوني فاجبت من السمار ميزابان من دم في الارض قال فقيل لعلي الا ترى ما يحدث
بالحسن قال يحدث بما راى اخرج ابو عمر عن سعيد بن مسيبان زيد بن خزيمة توفي زمن عثمان بن عفان فسبحي ثوب
ثم انهم سمعوا بجلجته في صدره ثم تكلم فقال احمد احمد في الكتاب الاول صدق صدق ابو بكر الصديق الضعيف في نفسه
القوي في امر الله في الكتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوي الامين في الكتاب الاول صدق صدق عثمان
بن عفان على منها جسم مضت ارج وبقيت سنان ائت الفتن واكل شديد الضعيف وقامت الساعة وسياتكم
خبر بر اريس وناير اريس ثم هلك رجل من بني خنيس فسبحي ثوب فسموا بجلجته في صدره ثم تكلم فقال ان اخنا
نبى الحارث بن الخزرج صدق صدق وقر قول سعيد بن المسيب قريبان ذناب الصالحين بسب الفتن باز اخبار اهل
كتاب يا يفضون خبروا دنبا اخرج الطبراني ان عمر بن الخطاب قال لكعب الاحبار كيف تجد نعتي في التوراة قال خليفة قرن
من خديرا مير شيد لا يخاف في الله لومة لائم ثم يكون من بعدك خليفة تقتله امته ظالمون ثم يقع اليلاب بعد
وفي الرياض عن كعب قال والذرة نفسي بيده ان في كتاب الله النزل محمد صلي الله عليه وسلم ابو بكر الصديق
عمر الفاروق عثمان الامين فاشهد الله يا مؤمنين في امر يده الائمة ثم نادى الثانية ان في كتاب الله النزل ثم اعاد
الثالثة اخرج ابو عمر في الاستيعاب عن عبد الله بن سلام قال لقد فتح الناس على انفسهم لقتل عثمان باب فستية لا يتفقون
عليهم لقيام الساعة وخرج ابو بكر عن يوسف بن عبد الله بن سلام عن ابيه عن جده قال لا تسوا سيواكم فلن سلتموا
لا تغمدوا على يوم القيمة اخرج احمد عن جرير في قصة بعث رسول الله صلي الله عليه وسلم اياه الى اليمن حتى قال ثم لقيت
ذاعرو فقال لي يا جرير انكم لن تزالوا بخير ما اذا اهلك اميرنا ثم تم في آخره واذا كانت بالسيف غضبتكم غضبا لملوك ورضيتكم
رضى الملوك باز اصحابي حضرت رسول الله صلي الله عليه وسلم خبروا دنبا لعظم ابن قضيه ووقت نمودند اخرج ابو بكر عن
سعيد مولى ابن مسعود قال قال عبد الله والله لئن قتلوا عثمان لا يصيبوا منه خلفاً اخرج البغوي قال ابو الدرود
ان الناس كانوا اورقا لاشوك فيه فاصحوا شوگا لا ودرق فيه اخرج ابو عمران ثمامة بن عدس امير عثمان على الصنعاء
خطب يوم بلغه موت عثمان فاطال البكاء ثم قال هلنا جديك انترعت خلافة النبوة من امة محمد صلي الله عليه وسلم

و صارت بلکه و تجربه پس غلب علی است آنکه سخن در بیان اختلاف زمان سابق و لاحق بطول انجاسیب در زود بآید که
 پشته زریب از هم گسسته شود سخن از قید و بگدشت پس کن به نفسش پیشتر ضبط نفس کن ام اکنون حاصل مقصد
 بود که هم بتعل متواتر که در مشربیات نقلی معتقد تر از ان یافته میشود و نبوت پیوسته که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نسته را که نزدیک منزل حضرت عثمان پیدا شد مطبخ شایخ حسنه اند و آرزو نمایی که زیاد از ان در شرف یافته نشود
 بیان فرموده اند و آینه احد حاصل نباشد و نقد میان ان خبر و زمان شمره گواهی داده اند که در نبوت خلافت علی بن ابی طالب
 منقطع شود و ملک غنومین پیدا یابد و معنی لفظ غنومین دلالت میکند بر حسرت و مقامات و مجیدان سیکه بر برگرد و مشایخ
 یک با دیگر است در ملک و آینه ادوار احادیث بسیار خلفای ثلثه را در یک حکم جمع کردند تا آنکه ظن قوی بهم رسید که هر سه بزرگ است
 مرتبه من الراتب متین اند و غیر ایشان در ان مرتبه شریک ایشان نیست و در بعضی احادیث نقلی که مشرب با قطع نظر
 باشد از شاد فرمودند در حدیث محرک جبل بروایت حضرت عثمان و پس ذکر هر سه بزرگ رفت و در قصه یا کتب بروایت ابو
 نه که هر سه فقط در حدیث وزن با است بروایت جهتی ذکر هر سه و در بعضی الفاظ شریف المیزان و در روایات هم چنان
 و در حدیث ابن عمر گفتا تحیر الحدیث بیان همین سه بزرگ بعد از ان این عمر گفته است شکست و در روایات و توطئه بنسبت بعضی ذکر
 همین سه و در روایات دیگر است که من است و ذکر هر سه و در مرتبه چهارم است و در ظاهر گردید و در قصه سوالی است
 بعد ذکر هر سه گفتا که در قصه تا سیر رسید و در صبح آنجا رفتند و هر سه که هم آنجا آمدند و در قصه است ترا می خواند این سخن را
 هر سه بزرگ گفته شد فبا که در قصه تسبیح تسبی بر همین سه کس گفتار رفت و در قصه نزول رحی الاسلام خدای معین گشت که با
 بر چه برین قسم دلالت نمودند بعد از ان فرمودند فان یکلموا فیسئل من خلک وان یقرم لهم و هم یمیمتیم بسین علامه قال البیرونی
 اراد بالکلمة قال ابوسلیمان و یثبده ان یکون آریه بهذا ملک بشی آئینه و انتاله هم المی غنی العباس و کان ما بین
 ان استقر الملك لبی آئینه الی ان ظهرت الی عا بنحو اسان و صنعت امر می آئینه و در ان لوین فیه سخن بسین
 و در حدیث خلافت بالریسه و الملك بالتام فین مکان واقع شد لای غیر ذلک مالا بحسب یا فایمنا آنکه در حدیث ابوبکر
 گفته دارد شده الخلافه بعدی طون سنه حقیقت معنی آن نیز با بدو که خلافت خاصه مستطلم مرکب است از دو صفت
 و صفت اول بود و خلیفه نجاس و دو صفت ثانی لغا و تسرب و اجتماع کلمه مسلمین و اعتبار مجموع حاصل میشود و فعلی یکبارین
 و در صفت دوم بود معنی هر دو معاد حکمت الی متفقین در جم است بین کل فیتدین پس در حالت او این مجموع منقود شد بعد و
 اجتماع کلمه مسلمین و عدم نظام ملک پس حضرت مرتضی بعثات کلا خلافت خاصه القاصد استند و خلافت ایشان شرعا
 منقود شد لیکن وقت مسلمین پدیدار گشت و تصرف ایشان در اقطار ارض لغا و نیافت چنانکه با دشا هم عادل بود
 ما در مدینه نصب میفرماید و طلبه علم را امر کند که از جناب او استغفار و گسند لیکن طلبه علم را با اتفاقات بسیار که بعضی آن
 با اختیار ایشان باشد و بعضی بغیر اختیار و جمیستند و با تحمل صدمت گرفت و درین وقت هر دو استعمال صحیح باشد می توان
 گفت درین دو صفت در صحت است اما مردم بدو نمی خوانند و جمیع میشوند و نیز می توان گفت که درین دو صفت در صحت نیست
 یعنی در صفت بر صحت با بعضی نیا سخن نیست هم چنان خلیفه عام منقود است و جناب کلام هم صحت است و خلافت او با عمل

تا بنام مردم مجتمع شدند و وقت از میان برخاست لیکن خلیفه باوصاف سبزه در خلیفه خاص منصف نبودند بلکه طایفه دشمن
 برین سنی وارد و در فتنه ثانیه انصاف باوصاف خلافت خاصه بود و نه اجتماع مسلمین مردم شذر و نذر فرستند
 هر یک دعوی خلافت نمود و جنود مجنده پیدا شدند و عاقبت علی ابوبکر جهم حکایت این فرقه است بعد از آن چون علی ملک
 تسلط یافت فرقت از میان رفت و احکام خلافت جا برد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در چندین احادیث تشریح
 آن فرموده بودند بر منصفه ظهور آید این مسئله کسی را که جمله صالحه از احادیث یا در و سلیقه تطبیق بعضی با بعضی و فرود
 آوردن بر چیز کسی در محل آن داشته باشد مقطوع است و اگر شخصی سلیقه تنبهاط احکام از احادیث متفرقه داشته باشد میباید
 که خود را از دخول در معیار استنباط معذور دارد و کسیکه در آن دست نه می نماید و دیده رانان دیده و شنیده انما شنیده
 بسبب این که یقین الاقوال بالرجال ولا یعرف الرجال بالاقوال بحث ما با او نیست و خطای متوجه با و چون این بحث تمام
 شد تنبهاطی چند بنویسیم و مقصد ما بر آن ختم نماییم **تنبیه اول** سبب حقیقی در تغیر احوال عالم و اختلاف زمان
 سابق و لاحق اراده حضرت مبدار است که بر طبقه را بوضعی مخصوص ساخته است و در هر زمانی حکمی جاری فرموده که کل کوی
 مؤمنان در آن زمان در ازل الازال سلسله کائنات را در رعایت اولی مبسوط ساخته اند و در هر موضعی وضعی خاص و وضعی معین
 ساخته اند و آنرا اصلا تفسیر و تبدیل تواند بود و یا تبدل القوال که می دانند اما بظلام للعین و تشریح عبارت از آن است
 که نظام در افراد بشر شایع شود و بوجهی که نظام عالم بر جسم خورد و اعمال سستی و اخلاق رفو یله در میان ایشان فاش گردد
 بخوبی که اگر همین کیفیت از عالم انتقال کنند همه معتد شوند الا ماشاء الله و غیر الله را عبادت نمایند تا آنکه غیرت الهی
 بجوشد و مدبر السموات و الارض رحمتی در حق ایشان اراده میفرماید و در قلب کی خلق الله و اعدال ایشان داعیه ارشاد اندازد
 و توانی مبسوط سازد که موجب صلاح ایشان گردد و باجمعه حکم این عنایت مؤرخ بر آجال غالب ترست بر حکم تشریح پس اگر
 صلاح عالم خواهد بعث پیغامبری یا نصب خلیفه را شدی آنرا موقوف میگذرانند تا آن اجزا زمان که مناسب بعثت و
 نصب باشد کل اجل کما کما اگر عقوبت کفار نخواهند این نیست که بغیر تراخی عقوبت کنند بلکه انتظار اجل موعود نمایند
 سبب بایست تا خون شیر شد باز عقوبت گوناگون میباشند بر قواعد عنایت مؤرخه باجال و چون تشریح ضوابطی خواهد
 که سبب عدل باشد در میان افراد بنی آدم نظر کنند بجهت این قوم و مقتضای مقدرات آن زمان پس اصلاح بیانات
 فاسده بوجهی فرماید که از مقتضای عنایت بیرون نرود و تغیرات عالم و بعثت انبیاء و نصب خلیفه در این تسلیط ملوک جاریه
 نیز یک همان عنایت است که منبسط است بر اجزا زمان و مؤرخ است بر فزون طبقات تشریح الباطل آن حکمت نخواهد کرد
 و نه خرم آن نظام آری چون زمان بعثت آمد بدبیر الهی پیغامبر را جاره فیوض خواهد ساخت و چون وقت نصب خلیفه
 را شد رسید بدبیر الهی آن خلیفه را جاره خود در تمام مواجید پیغامبر خواهد گردانید و در هر زمانی شریعتی که مصلحت آن
 زمان است معین خواهد فرمود لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان شریعت زمان خود فرمودند و بعد از آن حکم انامین
 نیز ارشاد فرمودند و این مسئله ایست پس درین اگر آنرا در آن سنده اندا معتد بر سبب از مشکلات خواهد شد و الا عقده
 افتاد که حل آن بس مشکل گشت و وضعی که بسبب ظاهر بدبیر این تفسیر بر آن و اگر است فتنه خلیفه ارشاد است زیرا که خلیفه را

درین طبقه ایمان و علم است یعنی ثبوت تصدیق شرائع و اعتقاد تمام محفوظات از جناب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آرا
 نیست کتبی که در این زمان و از همه گسستن و بجا نیاید و متوجه شدن و اصل درین وجه آن است که قبل بیست آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم عالم بگفته و باطلت مکتوبه بود و او ضاع فاسد و ظاهر و باطن ایشان را در گرفته و میباید در تفسیر و تفسیر و تفسیر
 ساخته تا گمان در السلوات و الارض و اقیانوس درایت در قلب شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرود ریخت و علوم که در آن
 آن نواند بود بر قلب مبارک دینی صلی الله علیه و سلم نازل فرمود هر که انقدرت سلیمه بود آن داعیه در دل او منطبق شد آن
 علم در عقل و شکست گشت و آن جماعه سلیم الفطرت بر نشان شستی بوده اند طائفه مخلوق بر استعدادی که شبیه استعداد ایشان
 بود و نمونه از نبوت در جوهر طبیعت ایشان شروع ایشان سر و فراموش آمدند و بشهادت دال آن داعیه و آن علوم در
 نمود و اندواید از تخمین نسبت ایشان شد و طائفه استعداد و تقلید تمام در قبول انعکاس آن داعیه و آن علوم نمود
 و حقه از سعادت یافتند و کلام خداوند الحسنى هر که از الطباع در مرتزاین رحمت کامل محروم نراند انجام اعمال و اخلاق
 مقصود بالبعث بود و ملحوظ بالعرض و در طبقه ثانیه و در قرب عمل شرائع اسلامیه بود و در این آن دنو افغان و در جناب آن
 محرمات و مکروهات و دل ایشان از همه گسسته باین اعمال متوجه شد ازین اعمال نور می بر خیزد و در دل ایشان مستولی گشت بر
 نور بودند و همراه آن نور گزشتند و هم اهل البر و التقوی و در طبقه ثانیه اعمال خیر و سبیل عادت در پاداش شد و هر کس که
 بعد از اعمال متکلیف و فرق در میان سخن و تبییل باعتبار صورت اعمال نماید هر که در حسن اخلاق و درین باره صفای دل منظور بود
 این اعمال خیر و جنبه پیدا نمود و هر که چنین نبود صرف اعمال در این قرب نرسانید زیرا که اعمال ایشان از نیت قویه برخاست
 و نور آن اعمال بقلب آنجا نهد و هر که در این صفت بود و موافق قبول اعمال را نتوانست از خود و دفع کردن بخلاف
 طبقه پیشین که مسابقت در نیت حادث آن قوم نبود و در این اعمال رسم ایشان و هم اهل التواضع و التواضع و در طبقه رابع
 او ضاع فاسد و نیات کاسده ظاهر تر شد نور اعمال و درین گوشه گیر می و حلاوت نشینی در انقطاع از قبائل و عشایر از
 محبت خلق دور شدن بیشتر گشت هر که درین طبقه نور می حاصل کرد و بغیر اعتزال و ترک صحبت با نام دست نداد و هم اهل التواضع
 و انقطاع و در طبقه خامسه دوره برگشت و نظر الهی بر ملکات نفس افتاد که با اعمال و آذکار کسوت گردود و در جنبه طبیعت
 عقل و نفس و قلب پایی محکم میکند و هم اهل التقات و الاحوال و همچنین در هر طبقه و صفی که در نظر الهی همان میباشد و بعد
 است و اللام فی هذا الطول و لتقتصر سبعا علی تفسیر الطبقات خمس آیین محبت بیوان شناخت که عبد الله بن عمر و عبد الله
 بن عباس عایشه صدیقه و امثال ایشان رضی الله عنهم در کدام منزلت بوده اند و سعید بن السیب و فقهای سبیه و
 معاصران ایشان در کدام مرتبه تمیزه سووم باید دانست که معادیه بن ابی سفیان رضی الله عنه یکی از اصحاب آنحضرت
 بود صلی الله علیه و سلم و صاحب فضیلت جلیله روزمره صحابه رضوان الله علیهم در چهار درجی او سوزن سختی بود و در طبقه
 سبیه و ائمه که مرتب حرام نشوی اخرج بود او و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یسبوا اصحابی
 فالذی نفسی بیده لوالفنی احدکم مثل احد ذهاباً بلین مد آمدیم و الا نضینه و اخرج بود او و عن ابی بکره قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم للمؤمنین ان ابی ذر سید الدالی از جوان شریف الشیخ بن خنیسین من امتی و نوری روایت لعل الله

در این طبقه ایمان و علم است

ان یصلیٰ به من فی سنین من المسلمین عظیمین و حشرهم الترمذی من حدیث عبد الرحمن بن عبیدة و کان من اصحاب رسول الله صلوات الله علیه و سلم عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال لعلوۃ اللهم اسئله ناریا منه و ان یبریه و اخرج ابن سعد و ابن عساکر عن سلمة بن خلد قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول لعلوۃ اللهم علّمه الكتاب یکن له فی الجلا و فیه الخد اب اخرج الترمذی من حدیث عمیر بن سعید سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول اللهم افعیه و عقل نیز بران دلالت میکند زیرا که از طرف کثیره معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم فرمودند که در وی فی وقت من الاوقات خلیفه خواهد شد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون شفقت و افره بر امت داشتند که ما قال الله تعالی حرّیض علیکم بالقرآن من رکعت رکعتهم پس رافت کا ناله نجیبا صلی الله علیه و سلم نسبت است اقتضا فرمود که خلیفه ایشان از اجداد ایشان است و اهدا نماید اخرج الذلیبی عن الحسن بن علی قال سمعت علیا یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لا ینبئ الایام و اللیالی حتی یملک معاویة و اخرج الاصبغ فی کتاب الشریفة عن عبد الملک بن عمیر قال قال معاویة رضی الله عنه ما زلت فی طبع من الخلفاء منذ سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یا معاویة ان بلکت فاحسین و قد صحیح من حدیث ام حرام ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اول حشیش من امتی یبزون البحر قد اوجوا و کان اول من غزانی البحر معاویة فی زمن عثمان بن عفان و کان ام حرام فی جمیع و مات بعد ما خرجت من البحر و قد استفاض ان النبی صلی الله علیه و سلم استکلیبه و هو الی بکتب لاعداء الامینا و قد روی الاخری من طرق متعدده ان ذلک کان باشارة من جریر بن معاویة بن ابی سفیان میگفت گشت بخلیفه و گفته اول ناکه الاسلام و سیرت رسول الله صلی الله علیه و سلم از شترت شریفه آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیزی با خود داشت وقت وفات و صیت نمود که آنرا در سنا خردا بگذارند و بعضی تمامه خلافت خامسید است لیکن بعضی آن توانست اخرج حمید عن عبد الله بن عامر الیهی صلی الله علیه و سلم معاویة یحدث و هو یقول ایاکم و احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم الادیبنا کان علی عهد عمر و ان عمر رضی الله عنه اخاف الناس فی الله عز و جل تنبیه چهارم تغییر اوضاع با و ضاع دیگر چند قسم است و در قسمی را حکمی است علیحده بعضی از ان قبیل است که اختیار بشر را در ان راه نیست مثل قحط و زلازل و کثرت نسا و قله جار و کثرت اشترار غیث النفس و قلت اخبار مستدل لافلاق ذوی الکلمه اخرج الشیخان من حدیث ابن عمر قال رسوا الله صلی الله علیه و سلم انما الناس کالابل الایحیه لا تکاد یوجد فیها را حلیه و حکم این قسم است که تکلیف بر طاقت دارند و مومنان منوط با اختیار درین تغییرات اخذ نیستند لیکن درین قسم تصور آنست که بعضی از ادم از وصول کمال مطلوب متحقق است اگر چه با اختیار نسا بعضی از ان قبیل است که با اختیار ادمی واقع می شود و بنقسم باقسام چند منقسم است یکی آنکه ارتجاب کنند نهی عنده مثل شرب خمر و کثرت زنا یا ترک نمایند مفروضات را مثل صلوة و شاک نیست که آن محل مواخذه است و دیگر آنکه التزام کنند مستحبی را مانند التزام سکن موده یا بصورتی خاص از امور موده لازم گیرند و آنرا بنوا جود خود عین نمایند و بنقسم چهارم بدعت حسنه گویند مثل خراج احراب و آوردن درین قسم ترتیب ثواب متحقق می شود و اعتقاد تا که آن باطل و بدعت ثواب همان قدر است که معروف از شرع شده و آن هیئت و صورت مباح است متعلق مدح و ذم نمیتواند شد و ستم که بعضی معاصی بر ان التزام مترتب شود و در قرن ثانی آنهم را سنت انگارند و سخریف شریعت حقّه لازم آید اما این شخص شعور

را حکم شریعی است
 از آن که کفر است
 در شریعت کفر است
 در اصل عنوان است

آبان هنگامه روز و خطا گزینست دوم آید لانه کم کرد هر فریق با حسی را که شعایر خویش ساخته است و همچنین در هر نماز سه رسمی نامش
 شد و در وضعی راجح گردود و آنهاست باقی بر ایاحت خود است که در صبح بران عاید نیست الا با عرضی که نصیب میان آید و حج
 و نسبی بر وضع دیگر سخن گردد و یا زین تا بی از اسنند دهند و در درجه تحریف افتند باز هم ایشیا و تیسیمه گاهی شکر است با
 یا ارا و بیش مشهور با یقار حسلی یا اجماع است مروجه خصوصاً ایام خلافت خاصه که بقایای برکات موت است و عند
 کرم من الشکر بر آن برین قسم صادق است درین صورتها شخص تمایل آن اصول معذرت نیست و اسنند لال لشبهه امید یا تقلید
 عالمی در خلافت آن غیر مسوم و عند الله آن مخالف را سخاوت و گاهی قیاحت این ایشیا بخبر واحد صحیح بعیر معارض ثابت
 شود و در صورت تا وقتیکه آن حدیث ترسیده و پرده از روی کار مرتفع نگشته بسبب جعل خود معذرت است چون پرده
 بر حاست پرزدگی متجلی شد جامی گفت و شنید نماید و گاهی فتح آن با دل نظیبت متنازعه متعارضه ثابت گردد و در اینجا
 اختلاف سنت که اکثراً بدان معنیان اول السبب احد والاخر تخلفی معتدور جاری است چون تنبیهات معلوم شده بیاید که در
 بحث تغیر اوضاع رسوم و در اختلاف است که درین ایام پیدا شده و یک عصاره براسوق کنی در دیگر تبه نازل نگردانی
 مع سر سخن دقتی و نکته مکانی دارد مقصد دوم هم ازان ذم مقصد که فصل پنجم را بران موعود گردیده
 شد در بیان تغیرات کلیه که درین است واقع شده نیز آن تغیر عظیم که در عتقد اول تقریر نمودیم و این بحث بنیاست
 طویل الذیل است و استیعاب آن درین موضع متصور نیست مقتضای درین فیصل شرح بعضی احادیث متعلقه ببحث است
 اتحد حدیث قرون ثلثه و حدیث فان یقیم لهم دینهم لیم سبعین سنه و حدیث انما مشرفیة و حدیث خمس ایة سنه
 اول تفسیری که درین است واقع شده انتقال حضرت است صلوات الله علیه و سلم از دار دنیا بر فریق اصلی و کدام حادثه
 حاکما، تر و تغیر مولاک تر از این خواهد بود که وحی الهی جلشانه منقطع گردد و برکات متواتره سماوی که همدوش توحش است
 در پستار آرد آحره الدارمی عن عمر بنی عن اخرج حدیث طویل فی وفات النبی صلوات الله علیه و سلم و جعلت ام البنی سکی فقیل لها یا اتم این
 بنی علی رسول الله صلوات الله علیه و سلم فالت انی و الله ما لکی علی رسول الله علیه و سلم الا کون اعلم انی قد ذهب الی ما هو خیر من الله
 و لکنی انکی علی غیر الله و انقطع و اخرج الدارمی عن انس ذکر النبی صلوات الله علیه و سلم قال شهدت یوم دخل کعبه فارایت یوماً قط
 کان ابن دنا انموذ من یوم دخل علینا فیه رسول الله صلوات الله علیه و سلم الی کعبه و شهدت یوم موته فارایت یوماً کان انظلم
 یوم مات فیه رسول الله صلوات الله علیه و سلم و اخرج الترمذی عن ابن مسعود قال لیاکان الیوم الذی دخل فیه رسول الله صلوات الله علیه و سلم
 الی کعبه ان شاء الله من کل سنی فلما کان الیوم الذی مات فیه انظلم من کل سنی و ما نفعنا انینیا من الزاب و انما نفعی
 و فیه حتی انکرنا فلو بنا و اخرج الدارمی عن محمد بن ابان رسول الله صلوات الله علیه و سلم قال اذا اصابت احدکم حصیبه
 طیبه کرم حصیبه یربی فانها من اعظم المعاصی تغیراتی موت حضرت فاروق اعظم است در احادیث بسیار وارد شده که
 عمر عقیق باب رفته است از آن جمله حدیث خدیفه ایس علیک منها باس یا امیر المؤمنین که در واکر و یوم سیر و همچنین متنازیه
 بود و سابق ایشان و عثمان و متواتر و سوابق ایشان متعاقب و هر دو آنی که در ایام ایشان واقع شد مشایبه نقش اول
 صدیق اکبر است و احکام آن بر دست فاروق اعظم محمول است چنانچه تمام مسلمین در زمان ایشان با هم مؤلف و با یکدیگر

در هر
 فصل
 در هر
 فصل

سراج بر کفار شد و جبار متواقی نام نخلت در میان ایشان واقع بسپاه در عایا خلیفه الزمان نمود و در تر و خلیفه بر عایا و سپاه از پدر
 مشفق و مهربان تر و در سن جمیوش و امرا می انصاری اهل سوابق از مهاجرین اولین انصار اخرج الترمذی فی کتاب
 الشامی عن عتبته بن غزوان فی حدیث طویل آخره قال قضیه بن غزوان لحدیثی وانی لسا لیح سبعه مع رسول الله صلی الله علیه
 علیه وسلم بالناطعاهم الا ورن الشجره ففترحت اشد اذنا فالتقطت بردة فقسمتها بینی و بین سعید فاما من اولک المسبته
 الا و انیسر مضر من الامصار و سحر بون الامراء ^{کله وین} ^{بزمی} امرد و بزرگ در عهد شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم وزیر
 مشیر و مشور و ایش ترا در امور عظام و تدبیرات کلیه از ملت و دولت پذیرائی تمام و فاروق اعظم در خلافت حضرت صدیق
 وزیر و مشیر و ناصر خلافت و ظهیر معین چون نوبت خودشان رسید کارها سرانجام دادند و تاسیدین بوجوه بسیار از ایشان
 بر روی کار آمد که مقدر دیگر است ^{نشد} آنحضرت صلی الله علیه وسلم بملا حظهم بمن تقارب باعتبار سوابق و سیر باعتبار
 تحمل اعتبار مشاوره و ملکیه و بلیه و باعتبار آنچه برای ایشان در پرده غیب مقدر بود از کشور کشائی و ترویج دین متین
 بر دو عزیز را در احادیث بسیار جمیع ساخته ماند تو آئین و مثل فرقد بن قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی قصه حکم
 البقره و فی قصه الذب اذ من به انا و ابوبکر و عمر و قال علی کثیرا ما کنت اسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
 کنت انا و ابوبکر و عمر و فعلت انا و ابوبکر و عمر و حشرت انا و ابوبکر و عمر و انطلقت انا و ابوبکر و عمر و دخلت انا و
 ابوبکر و عمر و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اهل الجنة کثیرا و ان اهل علیین کما نرون الکوکب الذری فی
 افق السماء و ان ابابکر و عمر منسبوا ^{انما} و قال صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر سیدا کاهول اهل الجنة من الادلین و الاخرین
 الا النسبین و المرسلین و قال فی لا ادری بالقیامی فیکم فاقه و ابالذین من بعدی اشه بکر و عمر و قال انس کان رسول الله
 صلی الله علیه وسلم اذا دخل المسجد لم یرفع احد رأسه غیر ان یکر و عمر کانا یتبسمان الیه و یتبسم لیهما و خرج صلی الله
 علیه وسلم ذات یوم و دخل المسجد و ابوبکر و عمر احدهما عن سینه و الاخر عن شماله و هو انشد بایدیهما و قال کذا فحدثت
 یوم البقیة و قال صلی الله علیه وسلم لوان جمعتما فی مشورته ما خالفتمکما و قال بذان السمع و البصر و قال اما وزیرای
 من اهل السمار فنجیریل و میکائیل و اما وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر و قال الحمد لله الذی ایدنی بهما و زانی
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رؤیا القلیب شاهما و درمی رجحانها فی رؤیا الرجحان فی الوزن فحجر البقی صلی الله علیه
 وسلم بالخلافة و اجران حسانت عمر کعد و نجوم السماء ثم قال جمیع حسنات عمر کحسنة و احد من حسنات ابی بکر و فی
 حدیث الاستحی من لیتحی منه الملكة فی منقبة عثمان ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصدیق و الفاروق معاً
 و احده و فی حدیث ابی موسی انه بشرهما بشارة و احد بخلات عثمان ثم مها صحیفاه صلی الله علیه وسلم و قال علی بن الحسین
 منزلتاهما فی حوته کمنزلتیهما بعد موتی کانی احادیث کثیرة علی هذا الاسلوب لاجرم هر دو در یک قرن بودند و قرن
 ثانی بالقراض هر دو منقرض شد ایجا مناسب بدیه می شود که خطبه ابن ابیهم خطیب شام را که داد و فصاحت داده بر نگاریم
 اخرج الدارمی من حدیث خالد بن سحان قال دخل عبد الله بن الایهم علی عمر بن عبد العزيز مع العائمة فلم یفجأ عمر
 الا و هو بین یدیه یتکلم فحمد الله تعالی و اشی علیه ثم قال اما بعد فان الله خلق الخلق غنیاً عن طاعتهم انما لعصیتهم

والناس بوسيد في النار والمرابي مملفون والحب لشرتك اسازك بل الحمر واهل النور ستمتازو د تخم طيبات
 الدنيا وراعاته ميت بها لابلون الله جماعة ولا يملون كما بايستهم في النار وشمهم اعني تجسس مع الامم من الغزاة
 عنه والمراد ونيه فلما اراد الله تعالى ان يشترط عليهم رحمة لبت اليهم رسولاً من انفسهم من رزق عليه ما عندهم خسر لغرض
 عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم صلى الله عليه وسلم و عليه السلام ورحمة الله وبركاته فلم يتبعهم ذلك ان جرحوا في جسمه
 و لقبوا بقرينه ومع كتاب من الله ناطق لا يقدم الا باذنه ولا يؤخر الا باذنه فلما امر بالقرينة وحمل على الجهاد اصبحت
 لاقر الله لوفيه فافلح الله محجة واجاز كلمته واظهر وعونه وفارق الدنيا لقباً لقباً ثم قام بعده الوكيل رضي الله عنه
 فسلك سنة واخذ سبيله وارثه ثابعت او من فعل ذلك منهم فانه ان يقبل نخسهم بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الا الذي كان قابلاً لتزج السيوف من اعماقها وادوة اليزان في شغلها ثم نكبت اهل الحق اهل الباطل فلم يتبرح
 يقطع او سلكه وبتقى الارض وما زعم حتى اذ غلبهم في الذي خرجوا منه وقررهم بالذي نفروا عنه وقد كان اصابت
 من مال الله بجزاير قوس عليه وحيثية ارضعت وكذا له فراى ذلك عند موت عيسى في خلقه فادى ذلك الى الخليفة من
 بعده وفارق الدنيا لقباً لقباً على منهاج صاحب تم قام بعده عمر بن الخطاب رضي الله عنه فتمت الامصار وخلق الله
 بالبين وحيثية من ذراعيه وتمر من ساقه وادوة الامور اقرانها واللحوب آلتها فلما اصابه قين النيرة بن شعبة امر ابن عباس
 يسأل الناس بن شيبون فارتبه فلما قيل قين النيرة بن شعبة استحل محمد ربه ان لا يكون اصابتة ذوق في الحق عليه
 بانما استحل منه بما استحل من حقه وقد كان قد اصابه من مال الله بفضة وثمانين الفا فكسر لها رباعه وكبره بها
 كفا له اولاده فادتها الى الخليفة من بعده وفارق الدنيا لقباً لقباً على منهاج صاحب تم انك يا عمر رضي الله عنك
 وكذبك لو كرها والسنك تدعيها وبتت فيها لميسها مطاها فلما وكتبتا التيمنا حيث القاها الله تعالى اخرجتها وجفوتها
 وقد وثها الا ما تزودت منها فالحمد لله الذي جعلك محبنا وكنت بك كزبتنا فامض ولا تلتفت فانه لا يغير على الحق
 شئ ولا يبدل على الباطل شئ اقول قولي فعذوا واستغفروا لله في واللومنين والرويات قال ابو ايوب وكان عمر بن عبد
 يقرب في الشئ قال له ابن الاثم انفس ولا تلتفت تغير ثالث قبل حضرت ذبي النورين وانچه بران شرتب شد واين
 اعظم تغيرات است ان حضرت صلى الله عليه وسلم اذ اصابه فاضل نها ذم در بيان زمان خير زمان شروع اشارت همان
 تغير اساختند در احاديث بسيار كه همه بهيت اجزا عيه متواتر باشد وانجا خلافت فاصه مستتمه منقطع شد كما انفس
 صلى الله عليه وسلم على ذلك في احاديث كثيرة وان حضرت صلى الله عليه وسلم در بسيار از احاديث هر سه مستامخ راجع
 فرموده اند چنانكه در مقصد اول نوشتيم و اگر چشم نامل در نكري بر جا ذكر خلافت فاصه مستتمه بالفعل ذكر شده ذكر
 بر سه بزرگ يكجا آمده و خلافت فاصه مانده اخلت در امور عظام بحضور آنحضرت و بعد آنحضرت صلى الله عليه وسلم هر جا كه
 ذكر است و ذكر استخمين است لا غير و اشجافرون تله مشهور بالخير منقطع شد و قرين ثالث مدت خلافت ذبي النورين بود كه
 قريبه و او زده سال بوده است سیرت حضرت ذبي النورين نسبت به سیرت شيعر من بزرگ داشت زيرا كه گاهي از غزيت

والتاريخ في حياة النبي صلى الله عليه وسلم

برخصت نزل میبود و آراء حضرت زکی النورین نیز برصفت امرای شیخین بودند و انقیاد و رعیت مراد از آنه مثل انقیاد رعیت
 یا حضرت صدیق و فاروق بود هر چند آن حضرت با از قود و فعل نیاید و از قول و زبان بد و سلاح انتقال نکرده بود الا
 خدا تمام هذا القرن و هذا الینارح فی الامکان بیان اسعد الله تعالی اگر در تادیل حدیثی اشکال میسر بود بر سر جرح
 بحديث دیگر کن تا مطهر لفظ آن حضرت صلی الله علیه وسلم در آن حدیث پیش تو متع شود که حدیث آن حضرت صلی الله علیه وسلم مثل
 قرآن است یثبه بعضه بعضا قال الله تعالی **كُنَّا بَابًا مِّنْ مَّا كُنَّا فِيهِ** و آن حضرت صلی الله علیه وسلم عالم با هر مضمون را
 بجزایات مختلفه و اسالیب متوجه بیان فرموده اند در حدیث خیر الناس لی ثم الذین یؤمنهم ثم الذین یؤمنهم ثم یفشیوا قوم کثیرا
 شها و تم و شها و تم ایما هم و فی لفظ تم یفشیوا الکذب آنچه از خیریت قرون اولی و شریعت قرون آخره نمیده در گوشت
 خاطر خود نگارید بعد از آن حدیث نزول رحی الاسلام بخش و تثنین سنته فان یکنکو ابرخوان و مفهوم آنرا متع کن و در گوشت
 دیگر مدار و لفظ رحی الاسلام با خیرینی که از حدیث اولی و سنته بسج و لفظ بلاک که عقب آن واقع شد بلفظ سبق ایما هم الخ و
 بلفظ یفشیوا الکذب بسج مضمون یکی را عین مضمون دیگر خواهی یافت و تا سیم خمس و تثنین ازین موازنه در نظر سری زیاد میماند
 لیکن چون نیک بشکافه عین معنی قرون تثنیه است بنا و بی که ما آنرا بیان نمودیم نزدیکان تو افق اکثر امور میتوان
 قید سبکی در مطلق دیگر افزود و در حکم یک میتوان متشابه دیگر را ماول ساخت باز ازین همه بگذر حدیث دیگر بخوان الخ
 بالکذیبه و الملک بالثام لفظ خلافت را که بالکذیبه سیم ساخته بین که از میان این مقابله چه میزای پس شناس این
 قرون تثنیه مدوحه یکی قرن نبوت است و دو قرن خلافت و آنهمه در مدینه بود و است و بعد از قرون کادر مدینه سلطنت
 مستقر شد پس تعین هجرت خمس و تثنین و تعین بودن خلافت در مدینه مصداق آن هر دو یکی است هر دو نشان یک مدعا
 و هر دو متوجه یک مخرجی باز این را بگذار و حدیث ابی عبیده و معاذ بن جبل بخوان این هلالا مرید انبوة در حمت
 ثم کون خلافة و رحمة ثم کون بلکا عضوضا و با حدیث قرون تثنیه و حدیث نزول رحی الاسلام و حدیث الخلافة بالکذیبه
 و الملک بالثام بسج شک نداریم که خلافت و رحمت با معنی خیریت هم سنگ است و مخصوص با فتنه هم تراز و باز این را
 بگذار و حدیث کوزین علقمه را بخوان که اسلام را بر عی خواهد بود و تم یعودون آسار و صیبا تخنیک تامل نماز و از افروزی
 تا کدام وقت بوده است و فتنه آسار و صیبا در کدام زمان متحقق شد و این را با خیریت قرون رحی الاسلام و خلافت
 و رحمت بسج شک نداریم که همه متوازن است باز آسار و صیبا با حدیث هجرت و یفشیوا الکذب و بلکا عضوضا
 بسج یقین داریم که همه یک نسق خواهی یافت باز این را نیز بگذار و حدیث خذ لینه بخوان لا تقوم الساعة حتی یقتلوا
 اناکم و یجئکم و اباسیا فکم و یرث دینکم شرارکم و تامل کن که اشارت بگذارد و واقع است در آن واقع که ام
 بوده الی غیر ذلک من احادیث بالجملة و من خود را مصغی کن از شوی که و رات و بعض احادیث را با بعض منطبق
 تا مقصد کلام آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر توردن و شن شود بعد از آن اخبار اجمار اهل کتاب بر خوان و آثار
 صحابه کرام بیاور تا اطمینان حاصل گردد و اگر با وجود استعمال این طریق کاری نکشود و معنی متع نشد از متع معانی
 سنت خود را منذر باید داشت که درین بحث بهتر ازین طریق چیزی بدست نخواهد آمد و در هر چه بیشتر زیاد تراز

فرق شکافه متوافر است بخوابند حتی در باب صلوة و ذکر کتوبهم است اذالم استخف امر الله + و جاوره الى ابي
 باجملة اختلاف و برین قرون مانند اختلاف اصناف است در میان نوع واحد یک حساب همه است و یک حساب مختلف
 و متعدده و لهذا در حدیث رحی الاسلام همه را در یک مرتبه شمرده اند و در حدیث اختلافه بالهینه و الملك بالشماس همه
 یک منزلت نهاده اند و در حدیث نبوت و رحمت و خلافت در حدیث همه را یک صفت اثبات نموده و در حدیث قرون که
 از مسند قد لفته است همه را زمان استقامت گفته اند و در حدیث گزین قلتم همه را در مرز زیادت و تنوگه داشته اند چون
 تفسیر اعظم بظهور سوست شکل عالم برگشته و تقابیر نوعی نسبت زمان اول بظهور انجا میدورد و من این تفسیر سه فرشته
 رو دیده واقع شد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم شرح و تفصیل آن شیخ عاوده فرموده اند بما لا مزید علیه اخرج الشیخ
 عن حذیفته قال کان الناس یسألون رسول الله صلی الله علیه و سلم عن النجر و کنت اسأله عن امر حیاة ان یر کفی قال
 قلت یا رسول الله انما کتابة جالبیه و شرفنا انما الله بهذا النجر قبل لعمری انما الله بهذا النجر من شرفنا انما الله بهذا النجر
 من غیر قال نعم و فیه دخن قلت و ما دخنه قال یشتون بغیر سستی و یهدون بغیر یهدی تعرف منهم و تنکر قلت قبل لعمری
 ذلک النجر من شرفنا انما الله بهذا النجر من شرفنا انما الله بهذا النجر من شرفنا انما الله بهذا النجر من شرفنا انما الله بهذا النجر
 جمله تنا و یکتلون بالسنیة قلت فمات مر فی ان اذ کنتی ذلک قال تلزم جماعة السلین و اما هم قلت فان لم تکن لهم
 جماعة و لا امام قال فاعتزل تک الفرق کلها و لو ان تعض باصل شجرة حتی یدرکک الموت و انت علی ذلک و فی روایة
 قلت یا رسول الله انما کتابة جالبیه و شرفنا انما الله بهذا النجر قبل لعمری انما الله بهذا النجر من شرفنا انما الله بهذا النجر
 الشرف من غیر قال نعم و فیه دخن قلت و ما دخنه قال قوم یهدون بغیر یهدی تعرف منهم و تنکر قلت قبل لعمری ذلک النجر
 من شرفنا انما الله بهذا النجر من شرفنا انما الله بهذا النجر من شرفنا انما الله بهذا النجر من شرفنا انما الله بهذا النجر
 جمله تنا و یکتلون بالسنیة قلت فمات مر فی ان اذ کنتی ذلک قال تلزم جماعة السلین و اما هم قلت فان لم تکن لهم
 جماعة و لا امام قال فاعتزل تک الفرق کلها و لو ان تعض باصل شجرة حتی یدرکک الموت و انت علی ذلک و فی روایة قلت
 فما العینة یا رسول الله قال السیة قلت و هل بعد السیة بقیة قال نعم کیون الیارة علی آقذار و یهدی علی دخن قال
 قلت ثم ماذا قال ثم یمخرج الی بیال بعد ذلک نبعه نجر ذار من وقع بی ناره و جب آجرة و حط و زره و من وقع فی
 نهره و جب و زره و حط آجرة قال بنوسی قوله فما العینة قال السیة کان قنادة کتبعه علی اهل الردة کانت فی زمن
 الصدیق رضی الله عنه و قوله یهدی علیه دخن معناه یصلح علی بقایا من السنین و ذلک ان الله خان آخر من النار قال
 ابو عبیدة اصل الدخن ان کیون فی لون الدابة او الثوب او غیر ذلک کتور الی سواد و فی بعض الروایات قلت
 یا رسول الله العینة علی الدخن ای قال لا یرجع قلوب منی اذ من عن الذمی کانت علیه و یرد می و جماعة علی آقذار یعقول
 کیون اجتماعهم علی نسا و من القلوب شیهة آقذار العین فیه سینه اولی امثال سیهة عاوده علیه سید ابرین فته ظلت
 حضرت مر قیة آنحضرت صلی الله علیه و سلم نسبت از خلافت حضرت مرتضی جبر و از ذکیر فظلم نشود و اذان متاخر شده
 فی الخفایش اخرج الطبرانی و ابو نعیم عن جابر بن سمرق قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لعلی انک تموت مر ستمائة

اخرج ابو داؤد عن عبد الله بن جواد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن جواد اذا رايت الخلافة قد نزلت الارض
 المقدسة فقد وثقت الزلازل والبلايل والامور العظام والساعة يومئذ اقرب من الناس من يرمى نذره الى راسك وارجح
 اليه ايسر باريك اثر انيز بايد فهميد که در باب خلافت شام احاديث مختلفه آمده بعض ناظرند و بعض ناظر مدح مانند حديث ديگر
 از مسند ابن جواد اخرج احمد و ابو داؤد عن ابن جواد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيصير الامران تكونوا جنودا
 مجتهدون جند بالشام و جند باليمن و جند بامراق فقال ابن جواد خروني يا رسول الله ان اوردت ذلك فقال عليك بالشام فانها
 خيرة الله من ارضه يجتبي اليها خيرته من عباده فانما ان ابيتم ففليكم بيكم و ايشقوا من عندكم فان الله عز وجل توكل على
 بالشام و اهلها وجه نخل ابن لغرض آنست که اين قوم در حد ذات خویش استحقاق خلافت نداشته اند و خلافت بر ایشان مستقر شد
 و عنایت تشريعيه متوجه تشييه امر جهاد و تعاون بر آن گشت لهذا هر جا ذم است متوجه بدوات اجتماع است و هر جا مدح است
 است متوجه با مور ملكيه مانند آن از میان اينها عمر بن عبدالعزیز خليفه راشد بود بجليه علم و فضل و زهد آراسته و از ذمی آثار
 محموده در عالم باقی ماند کي کتابت علم حديث و جمع آن ديگر ترک سبب ابن ميت و برود صادق آمد مضمون حدیثی است که
 کل مائة من شجرة و لبا دينها فتمتة ثالثة انکه چون اين مائة نزدیک باقتضار سيده و عايد بن عباس از طرف خراسان سر
 بر آوردند و جنگها واقع شد و مظلما بر سر کار آمد هرگز از نفس بنی اميه يا اعدان ایشان يا فتنه گشتند و مصداق ما نمودند و
 اين معنی در همه اطراف و نواحی فاش گردید و صار ما صار بعدا يمينه منكا فيها امر بنی عباس استقرار یافت و تغيرالت تمام شد
 و تفسير رابع ظاهر گشت اگر چه اين تفسير حوادث عظام در قبل است و در زمان طويل سپري شد و حدیثی داشت چنانکه تفسيرات متعدد
 و حدیثی داشته پس بيان اعتبار ميتوان گفت که دو دولت پيش نيست اول در مدینه بود و ثانی در شام قال النبي صلى الله عليه وسلم
 الخلافة بالريضة و الملك بالشام و سنة الاسرا سليمان في وصف النبي صلى الله عليه وسلم مهاجرة طيبة و ملكة بالشام اول
 بلفظ خيريت و خلافت و رحمت و مدت شيوع اسلام معتبر شد و ثانی بوصف تسنين ايما شتم شها و شتم و ليشوا الكذب ملك و حضور
 و اسناد و وصفا و موصوف گشت اول مورخ بنزول رحى الاسلام الحسن و ثلثين و ثانی بعد قيام امر سلطنت مبنه اولی مورخ
 بسبعين سنه در اول زمان سب سلف صالح نبود و در ثانی سلف صالح را سب ميگردند علی اختلاف اهل اسهم و آراهم در اول
 جميع امور دينی ایشان راجع بود به پيامبر و خليفه خاص و اختلاف معتد به در دين آسجامو جوده در زمان ثانی اختلافها
 و مذمب با می پراکنده در اصول عقايد که مرجع و قدریه و خوارج و در نفس پيداشدند و در فتاوی و احكام جمعی مذمبا اهل
 مدینه داشتند و طایفه مذمب اهل عراق ليکن هنوز اين اختلافها مدون نشده و اين نزاع محکم الاساس گشته آين حالت
 باحالت اولی بمنزله دو نوع مختلف الحقیقه تحت جنس تصور بايد گرد و باعتبار آن امر جامع آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 فرموده اند لايزال الاسلام بخير الا لى استه عشر خليفة كلهم من قریش و في رواية لايزال امر الناس باضيا ما وليهم
 اثنا عشر خليفة كلهم من قریش اخرجه الشيخان من حديث جابر بن سمرة تخفيع ابن امر جامع که مشرک است در میان بود و
 دولتی که در مدینه بود و دولتی که در شام استقرار یافت تفصیلی مطليد ظهورين دو جناح دارد و یکی خلافت و ديگر علم آنحضرت
 صلى الله عليه وسلم اما اتفاق بود دولت باعتبار خلافت از انجمن است که در دين برود و دولت خليفه مستعمل بود مستقر

عبد الله بن جواد
 شيخ خليفه بن جواد
 شيخ خليفه بن جواد

در مال غیر فراموشی خارجیان و مدون اعتمادی بر امرای لشکر خلافت دولت بنی عباس اما اتفاق این برود و باعتبار علم
از اجابت است که تا اینوقت تدوین مذاهب بود و هیچکس نیگفت که من تابع فلان شمس بلکه آید که کتاب سنت را بروی خود
اصحاب خود تاویل مینمود و هر که دعوی میکرد که مقتدای فراموشی علیه محمد صلی ما جبهه الصلوة و السلام حکم چنین و چنان است
آشتیانی نه آنرا صاحب فقه این زمانه مخلوط بود و تا بهما در تابعین شدند و مشکل پیدا نمیکردند و حال را بهمه فرار خلافت بنی
عباس در عراق و این دولت فریب بیکار شدند آنقدرت صلوات الله علیه و سلم از آن خبر دادند و آنرا فرج الترمذی عن ابی هريرة قال
قال رسول الله صلوات الله علیه و سلم خرج من خراسان رايات سود فلأروها مشي حتى تعبت باليابا و هببت ففتنة السرا و هم
منكروا ثم كبرون حرة و دعوا فخرج ابوداؤد من حديث عبد الله بن عمر قال كنا مع رسول الله صلوات الله علیه و سلم فذكر
الدين فكثر في ذكرنا حتى ذكر منته الاخلاص فقال قائل يا رسول الله و ما منته الاخلاص قال هي هزيت حرة ثم حستنة
السرا و هزيتا من تحت قدم رجل من اهل بيته ثم انه مني وليس مني انما اولياي المشركون ثم يصطلي الناس على رجل كورك
عنه يصنع ثم تستنئ الذمبار لا تدع احد من ذرية الائمة الا لكلمة لله فاذا قيل انفتحت تماوتت يصيح الرجل بها حيا
و حيا عا فرأى مني أمير السرا طهين مسطاط ايمان للاتفاق فيه و مسطاط لعاقب الايمان فيه فاذا كان ذلكم فاطمروا الله بما
من يرميه او من يرد قال الخطابي قوله فستنة الاخلاص انما انفتحت العشية ايسر الاخلاص ليدروا انها و طول المشها يقال
للرطل اذا كان يلزم سببه لا يبرح هو علس مشية و قد يجعل ان يكون سببه بالاخلاص لسواد لونها و ثلثها و الحربة في طابا لان
والاهل يقال حرب الرجل فهو حريك اذا حلب له و الهدهد و الدخان يريدانها هزيتا كما قال فان من تحت قدمه و قوله كورك
على يصطلي مثل و معناه الامر الذي لا يثبت و لا يستقيم و ذلك ان الفسطح لا يتوقف بالورك و لا يحمله و انما يقال في باب البلاسة
و الواقعة اذا وصفوا هو كلفني ساعيد و ساعيد في و راع و نحو ذلك يريد ان هذا الرجل غير خلقن للتمكك و لا مستقل به الذمبار
تفسير الذمبار صغرا طه نه سبب الذمته لها انجه در سنی این حدیث پیش فقیر محقق شد آن است که فتنه الاخلاص فستنة بنی
ائمة است در شام و هزيتا است بگر تخمین عبد الله بن الزبير از مدینه بگه و حربا بگه بعد از آن از معاقله شامک بن خسر
در عراق واقع شد و فتنه السرا فتنه بنی عباس است اقبسه محمد بر ابراهیم جانشین موسی ابو سلم در کتب تاریخ خوانه و پاشی و فتنه
الذمبار فتنه ترک است فاذا قيل انفتحت تماوتت اشاره به استغلال طوافین آتراك طنبه بعد طنبه در زمین روم و فاقنا
باقیماند مسئله در غایت اشکال در حدیث ابن باجه اشاره بقصد خروج ابو مسلم از خراسان واقع شد و آن خلیفه با
مهدی گفته اند و ترغیب بر نصرت او نمود و اند و بطرف آن خارجیان ضد می حواله کرده اند و آنرا فرج ابن باجه من حدیث
علقته عن عبد الله بن مسعود قال منعا من عند رسول الله صلوات الله علیه و سلم اذا قبل فتنه من بی و تم فلما راهم السببه
یسلم الله علیه و سلم فردت عناءه و تغیر لونه قال فقلت ما نزال ترمی فی وجهک مشیا لکنهم یهتدون فقال انما اهل بیت خستار
الله لنا الاخرة سله الدنیاء ان اهل بی سیتفون بعدی بلاه و شیء ید و نظیر یا حتی یاتی قوم من قبائل المشرك
سهم را بابت سود فخریک بکون الخیر فلا یطونه فیما یلون فیستردون فیعطون اسألو ان فلا یصلونه حتی یدعوا الی رجل من اهل
بیتی فیما یأخذنا کما یأخذنا جرجا فمن ادرك ذلك منکم فلیأثمهم و لو جئوا علی الخیر و اخرج ابن باجه عن ثوبان قال قال

در مال غیر فراموشی خارجیان و مدون اعتمادی بر امرای لشکر خلافت دولت بنی عباس اما اتفاق این برود و باعتبار علم
از اجابت است که تا اینوقت تدوین مذاهب بود و هیچکس نیگفت که من تابع فلان شمس بلکه آید که کتاب سنت را بروی خود
اصحاب خود تاویل مینمود و هر که دعوی میکرد که مقتدای فراموشی علیه محمد صلی ما جبهه الصلوة و السلام حکم چنین و چنان است
آشتیانی نه آنرا صاحب فقه این زمانه مخلوط بود و تا بهما در تابعین شدند و مشکل پیدا نمیکردند و حال را بهمه فرار خلافت بنی
عباس در عراق و این دولت فریب بیکار شدند آنقدرت صلوات الله علیه و سلم از آن خبر دادند و آنرا فرج الترمذی عن ابی هريرة قال
قال رسول الله صلوات الله علیه و سلم خرج من خراسان رايات سود فلأروها مشي حتى تعبت باليابا و هببت ففتنة السرا و هم
منكروا ثم كبرون حرة و دعوا فخرج ابوداؤد من حديث عبد الله بن عمر قال كنا مع رسول الله صلوات الله علیه و سلم فذكر
الدين فكثر في ذكرنا حتى ذكر منته الاخلاص فقال قائل يا رسول الله و ما منته الاخلاص قال هي هزيت حرة ثم حستنة
السرا و هزيتا من تحت قدم رجل من اهل بيته ثم انه مني وليس مني انما اولياي المشركون ثم يصطلي الناس على رجل كورك
عنه يصنع ثم تستنئ الذمبار لا تدع احد من ذرية الائمة الا لكلمة لله فاذا قيل انفتحت تماوتت يصيح الرجل بها حيا
و حيا عا فرأى مني أمير السرا طهين مسطاط ايمان للاتفاق فيه و مسطاط لعاقب الايمان فيه فاذا كان ذلكم فاطمروا الله بما
من يرميه او من يرد قال الخطابي قوله فستنة الاخلاص انما انفتحت العشية ايسر الاخلاص ليدروا انها و طول المشها يقال
للرطل اذا كان يلزم سببه لا يبرح هو علس مشية و قد يجعل ان يكون سببه بالاخلاص لسواد لونها و ثلثها و الحربة في طابا لان
والاهل يقال حرب الرجل فهو حريك اذا حلب له و الهدهد و الدخان يريدانها هزيتا كما قال فان من تحت قدمه و قوله كورك
على يصطلي مثل و معناه الامر الذي لا يثبت و لا يستقيم و ذلك ان الفسطح لا يتوقف بالورك و لا يحمله و انما يقال في باب البلاسة
و الواقعة اذا وصفوا هو كلفني ساعيد و ساعيد في و راع و نحو ذلك يريد ان هذا الرجل غير خلقن للتمكك و لا مستقل به الذمبار
تفسير الذمبار صغرا طه نه سبب الذمته لها انجه در سنی این حدیث پیش فقیر محقق شد آن است که فتنه الاخلاص فستنة بنی
ائمة است در شام و هزيتا است بگر تخمین عبد الله بن الزبير از مدینه بگه و حربا بگه بعد از آن از معاقله شامک بن خسر
در عراق واقع شد و فتنه السرا فتنه بنی عباس است اقبسه محمد بر ابراهیم جانشین موسی ابو سلم در کتب تاریخ خوانه و پاشی و فتنه
الذمبار فتنه ترک است فاذا قيل انفتحت تماوتت اشاره به استغلال طوافین آتراك طنبه بعد طنبه در زمین روم و فاقنا
باقیماند مسئله در غایت اشکال در حدیث ابن باجه اشاره بقصد خروج ابو مسلم از خراسان واقع شد و آن خلیفه با
مهدی گفته اند و ترغیب بر نصرت او نمود و اند و بطرف آن خارجیان ضد می حواله کرده اند و آنرا فرج ابن باجه من حدیث
علقته عن عبد الله بن مسعود قال منعا من عند رسول الله صلوات الله علیه و سلم اذا قبل فتنه من بی و تم فلما راهم السببه
یسلم الله علیه و سلم فردت عناءه و تغیر لونه قال فقلت ما نزال ترمی فی وجهک مشیا لکنهم یهتدون فقال انما اهل بیت خستار
الله لنا الاخرة سله الدنیاء ان اهل بی سیتفون بعدی بلاه و شیء ید و نظیر یا حتی یاتی قوم من قبائل المشرك
سهم را بابت سود فخریک بکون الخیر فلا یطونه فیما یلون فیستردون فیعطون اسألو ان فلا یصلونه حتی یدعوا الی رجل من اهل
بیتی فیما یأخذنا کما یأخذنا جرجا فمن ادرك ذلك منکم فلیأثمهم و لو جئوا علی الخیر و اخرج ابن باجه عن ثوبان قال قال

و اما این تفسیر پیدا شدیم نمیدانیم خدا تعالی بعد از این چه خواهد کرد است و چه آخر الفصل بالحق فصل ششم در
 قرآن در تعریفات آن که دلالت میکنند بر منتهی حد فیه خاصه در مخالفت علنا و فتنان و سوابق ایشان و در کتب
 مؤلفان خداوند و آیات که نسبت الیها خلفا بوده و از هر جمعی به طبیعت خود منقسم شود و چون آن توفی هم با هم
 است در قرآن چنین است مثل موطا و جامع سفیان بعد از ان فن سیرت مثل کتاب محمد بن اسحق و کتاب موسی بن عقبه و ابوب
 مشهور و غیره داخل در اهل بیت و فن تفسیر مانند تفسیر عبدالرزاق و تفسیر بخاری و تفسیر داری و ابن بابویه و حاکم و غیر ایشان فن
 در حدیث قاین مانند کتاب الزهد لابن المبارك در مقدمین و کتاب توت القلوب ترویج آن در مشاهیر و ابواب فتن و غیره
 قیامت و بخت و دولت و در حدیث نیز در قاین داخل است و فن معرفت الصحابه مثل استیعاب شاکب ساجی نیز در ان فن و احادیث
 اکثر احادیث مناسبت در فن با سبب فن دارد از این فنون در هر چه میتوان استخراج کرد و بعضی کتب مصنف اند برای یک فن
 تنها بعضی جزا و در فن با سبب فن در هر چه میتوان استخراج کرد و بعضی کتب مصنف اند برای یک فن
 ایشان را احادیث و آثار محدوده در علم تفسیر یا ان که در هر چه از خلفا در تفسیر قرآن در موطا و غیره غیر آن متداول شد در
 سواد قرآن در تعریفات آن ذکر کرده آمد شرط استدلال غیر این است که قرآن بسیار قابل تامله خالصه صحیح شود که منصرف گردد
 آیه را بر هر چه باید که ایضا شمس است که در اشاره دشمن بجای اوست اگر دشمن بحسب عموم خود اقدام باشد و قرآن حال تحقیر
 و اعدای این مینماید بجمع نشود استدلال از ان نواکر و لیکن کاری با اینست که در مسکنیم بقصد آنکه صاحب ان اثر از صحابه یا
 تابعین بمناسبت خلفا قابل است و از ازا و منسب است در مسکن جامع کل بر تعظیم و تجلیل خلفا قال ابوالعباس و الحسن فی تفسیر
 قوله تعالی **اِنَّ الْمَرْءَ لِرَبِّهِ لَآئِمٌّ ذَلِيلٌ** و ما جباه تفسیر که در بعضی منه توجیه این کلام است که خداوند اینها را
 سراط مستقیم میفرماید **بِإِذْنِ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ الْقُرْآنَ عَلَيْنَا وَ الَّذِي يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**
وَ الَّذِي هَدَىٰ نَبِيَّكَ وَإِسْمَاعِيلَ إِذْ قَرَّبَا بَأْسُهُمَا بَارَئَةَ الْمُحَرَّمِ إِذِ اتَّخَذُوا صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا میان فرمودند که ابوبکر
 صدیق است و عمر شهد باز آنجا صلوات الله علیه وسلم اصل عرض را بیان فرمود که اقتدا با الذین من بعدی الی کبر
 عمر ازین آیه میتوان استدلال کرد که خدا تعالی عباد خود را تعلیم میفرماید که وقت مناجات از من طلب کنید یا سبایسوی بر او
 مستقیم چون عبده التی و اللّٰتی منفع شد که سراط مستقیم طریق است که لازم آید که مشی غلبه من است زیرا که خلیفه خاص اوست
 که سراط مستقیم طریق او متمد و مطلوب و در شریعت توجیه بسوی او **قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**
قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
 تفسیر سبب و غنی خدا تعالی فصیح است بینان بیان فرموده است الامرای آنکه عبرت باشد برای بسینان پس از ان
 آیه مستند جیدانه است خلفا عامه مضموم و شود بجز آنکه چون علیه کفایه بر مسلمین بر آید در صورت وجوب جهاد و نفا یا
 اهل موعود و فتح در صورت وجوب جهاد آید از آنچه انجام حاصل است از تیس موردن در عده و عده کفایت
 میکنند و تمام امر مقصود در قضای الهی لازم می شود و حکم بک شخص که در غیبت نجات او فرشته اند و چون نوبت تا
 آنکه...

در بیان

در حدیث

سده فرمن میگردد اختلاف او را و جلیقه خاص با من خدا میدونه قضایه و حکمه چنانکه بنی اسرائیل چون منطوب شدند
 در دست مخالفه او را و ایشان در یازایشان منسوب گشت حالتی که در آنوقت داشتند کفایت نیکو و برافتنج خدا استحقاق
 مستحق ساخت طاوت را و بنی زمان فرمود که بعلاصت که از کذا او را بشناسد و خلافت را بنام او کند دیگر آنکه بعد
 استقرار خلافت اویض شارع سر باز زدند از قبول خلافت او و مشکوک امید پیدا کردند در استحقاق تقدیم او معصیت است
 چنانکه بنی اسرائیل چون گفتند آئی میگردن که الکلاک علیک یعنی طاوت هر چند از نسب بنی اسرائیل بود لیکن سابقه و ملک
 داشت و باطنی بود یا سابقی خداستعالی این سخن را از ایشان پسندید و بان التفات فرمود و سوم آنکه اصل در باب اختلاف
 معصم شدن قدرت در غیب که فتح بدید او بنام او واقع شود و اختلاف خدا تعالی مستلزم صفاست و مدار این صفا
 بر صفاست است که بدردیح باشد نزدیک عامه مانند کثرت مال و زیادت حسب بلکه مدار آن بر صفات مقربیه بصفت است اختلاف
 است مع خداست که نسبت است که فضیلت جزئی برای او معین فرایند تا نفوس قوم مطمئن شود چنانکه در اختلاف طاوت ابلت
 مال التفات کردند و به سقائی او اثر در او نمودند بلکه بسط او در علم و جسم بر منصفه اعتبار آوردند تا نفوس قوم بر تقدیم او
 مطمئن گردند و الله اعلم قال الله تعالی **وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ**
أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَّكَ وَارْتَضَىٰ سَلِمْكَانَا
وَوَيْتَ عَلَيْهِمْ أَهْلَ بَيْتِكَ أَنْتَ الْحَكِيمُ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ
وَاعْلَمُوا الْكَلِمَاتِ وَالْحِكْمَةَ وَرَبِّكُم مَّا لَكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و قال تعالی **وَكَانَ لَكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا**
شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَكَانَ الرُّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا و قوله تعالی **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ** الایه اخرج النبوی عن
 ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان نوره الامه توفی بسبعین امه سی خیر ما و اگر مها علی الله عزوجل
 و اخرج الدارمی عن کعب بنی السطر الاول محمد رسول الله عبدی الحمارة لفظه ولا یظن ولا یستجاب فی الاسواق ولا یخرجه
 بالسیة السیة و لكن یعفون لیس فیهم مؤیده بکفة و بحجرة بطیفة و ملک بالشم فی السطر الثانی محمد رسول الله الامام و محمد و الله فی السرد و الضرا
 یخمدون الله فی کل منزله و یکرهونه علی کل شرف و عاها الشمس یصلون الصلوة اذا جاء وقتها ولو كانوا علی رأس کفاسته
 و یأبزون علی اوساطهم و یؤضنون اطرافهم اصواتهم باللیل فی نوا السواد کاصوات الخمل و اخرج الدارمی عن
 ابن عباس ان سأل کعب الاحبار کیف تبدلت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی التورته قال کعب شجرة محمد بن عبد الله یولد
 بکفة و یهاجر الی طابیه و یكون ملک بالشام و الیس العجاش و الاستجاب فی الاسواق و لا یجان فی بالسیة السیة و لكن یعفون و یخیر
 امته الحجادون محمدون الله فی کل السرا و الضرا و یکرهون الله علی کل شیء یؤضنون اطرافهم و یأبزون اوساطهم
 یضنون فی صلواتهم کما یضنون فی قائلهم و یمیم فی مساجدهم کبوی الخمل یمیم فی جوار سماه و قوله تعالی **لَتَكُونُوا**
شُهَدَاءَ و خداستعالی خواست که پاک کند بر دست بیما بر صلی الله علیه وسلم مهاجرین و الضرا را و پاک گردانند بر دست مهاجرین
 و الضرا سراسر هم را قال الله تعالی **لَمَّا ارْتَضَىٰ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَاسْمَاعِيلَ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ**
أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و النبوی اخرج النبوی عن
 النعمان بن بشیر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله کتب کتابا قبل ان یخلق السموات و الارض بالکتاب عمام

ع
 در این صفت نبوی
 از این صفت نبوی

این است

ع
 کتابی که در این
 مورد در باب اول
 از این صفت نبوی

ع
 در این صفت نبوی

واهرج البيهقي عن اسنن بريرة ان رجلا من بني الخطاب قد نكح نسك فقال له عمر اجبت قال نعم فقال له اجبت
 ما نكحت قال يا اوثق قال عمر استقبل عليك قيل لعطاء بن ابى رباح ابناك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا ايها
 المسلمون ليعن الجاه قال لا ولكن لعنني من عثمان بن عفان وداؤد الفارسي بالايستقبون المعنى وعن سالم عن ابيه عن عمر
 سمعت النبي صلى الله عليه وسلم قال يقول الله تبارك وتعالى من شمله فزكى عن مسكته اعطيه فضل اعطى السالمين واعين بن
 ابي نعيم سئل ابن عمر عن صوم عرفة فقال حججت مع النبي صلى الله عليه وسلم فلم يصمه ومع عثمان فلم يصمه
 وانا الا صومه والا امر به ولا اشبهى عنه دروي صيب ان المشركين لما اطافوا برسول الله صلى الله عليه وسلم وجدته يصوم
 فكريت ان اقطع عليه صلواته فقال اصبت وخرجا من بيتها فلما اصبح خرج حتى اتى امه اذ ان ربوة الى ابي بكر فالت الازار
 بهنا وقد خرج افرك ووضع لك شيئا من زاده قال صيب فحرجت حتى دخلت على زوجتي ام عمرو فاذت صبيحة ومخيت
 قوسى حتى اقدم على رسول الله صلى الله عليه وسلم اليمية فاجده وابا بكر جالسين فلما راى ابو بكر قاسم الى امرته شري بالآية
 التي نزلت في فخذ بيدي فلما بعض الائمة فاختار ورحتي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ربيم السبع ابا يحيى عن عكرمة ان عمر
 بن الخطاب كان اذا تلاه والآية ومن الناس من يفتك اسلے ويعير الناس عن شيرته قال فاستنزل الرجلان عرض ابن ابي
 انت كحضرت عمر رضی اللہ عنہ بفراس است در میان است مرحوم شہر سیف خواہ شد باین نوع کہ خلیفہ جابر با اللہ
 ومومنی کہ شیری نفسه صفت اوست بانکار بر خیزد واز انکار ادا استماع حساب نگیرند وبقلمه استخامه این نوع از مقامه بوقوع
 خواهد شد اگر چه اکثر صور مقامات است کہ از سرود جانب اتباع ہوا پیش آید و عن ابی بکر الصديق ان النبي صلى الله عليه وسلم
 قال من اخبرك قدامه في سبيل الله حرم الله عليه النار وعن عثمان سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول حرس ليلة في سبيل
 افضل من الف ليلة يقام ليلىها ويصام نهارها وعن ابى بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ترك قوم الحج ساءوا
 الا عظيم الله تعالى بالعذاب وعن عمر بن الخطاب ان الله لا يستحي من الحق لا تاوا اليك اوتى اذ بارهن وعن زيد بن اسلم قال
 بلغني انه جارت امرأة اسنن عمر بن الخطاب فقالت ان زوجها لا يصيبها فارسل اليه فسأله فقال كبرت وذميت قوتى فقال
 عمر في كتم تصيبها قال في كل ظهر مرة فقال عمر ذهبي فان فيه يا كفتي المرأة وعن الحسن قال سأل عمر بن الخطاب حفصة كتم تصيب المرأة
 عن الرجل فقالت ستة اشهر فقال لا جرم لا اجر رجلا اكثر من ستة اشهر وعن عمر قال والله انى لا اكره نفسي في الجمع رجاء
 ان يخرج منى لسته تسبح وعن اشعث بن سلم البصرى قال سئل عن البيهقي وهو يمان خلفه قال حدتها لصاحبه ام هو موت الا
 انا نجده في كتابنا قرآن من حد يد يعطى يعطى حزقيل الذي اخبا الموصى باذن الله فقال عمر ما نجد في كتاب الله خرقيل ولا
 احبا الموصى باذن الله الا عيسى فلا انا نجد في كتاب الله رسلا لم نقصهم عليك فقال عمر بل قال لا اما احيا الموصى فخذ منك
 ان بنى اسرائيل وقع عليهم الوباء فخرج منهم قوم حتى ان كانوا على رأس سيل اما ثم الله فبنوا عليهم حالفا حتى اذا انبتهم جفأهم
 لعن الله خرقيل فقام عليهم فقال اشاء الله فبعثهم الله فانزل الله في ذلك انك شر الى اللذات كجرحوا امين جوارحه
 ومع الوعد الآيه وعن ابن عمر ان الخطاب خرج ذات يوم الى الناس فقال يا ايكم سخرت باعظم آية في القرآن وعظيمة
 واخوفها واذا جانا نسكت القوم فقال ابن مسعود على النجيرة سقطت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعن الله في القرآن الله

حرجت حتى اقدم على رسول الله صلى الله عليه وسلم اليمية فاختار ورحتي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ربيم السبع ابا يحيى عن عكرمة ان عمر بن الخطاب كان اذا تلاه والآية ومن الناس من يفتك اسلے ويعير الناس عن شيرته قال فاستنزل الرجلان عرض ابن ابي انت كحضرت عمر رضی اللہ عنہ بفراس است در میان است مرحوم شہر سیف خواہ شد باین نوع کہ خلیفہ جابر با اللہ ومومنی کہ شیری نفسه صفت اوست بانکار بر خیزد واز انکار ادا استماع حساب نگیرند وبقلمه استخامه این نوع از مقامه بوقوع خواهد شد اگر چه اکثر صور مقامات است کہ از سرود جانب اتباع ہوا پیش آید و عن ابی بکر الصديق ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من اخبرك قدامه في سبيل الله حرم الله عليه النار وعن عثمان سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول حرس ليلة في سبيل افضل من الف ليلة يقام ليلىها ويصام نهارها وعن ابى بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ترك قوم الحج ساءوا الا عظيم الله تعالى بالعذاب وعن عمر بن الخطاب ان الله لا يستحي من الحق لا تاوا اليك اوتى اذ بارهن وعن زيد بن اسلم قال بلغني انه جارت امرأة اسنن عمر بن الخطاب فقالت ان زوجها لا يصيبها فارسل اليه فسأله فقال كبرت وذميت قوتى فقال عمر في كتم تصيبها قال في كل ظهر مرة فقال عمر ذهبي فان فيه يا كفتي المرأة وعن الحسن قال سأل عمر بن الخطاب حفصة كتم تصيب المرأة عن الرجل فقالت ستة اشهر فقال لا جرم لا اجر رجلا اكثر من ستة اشهر وعن عمر قال والله انى لا اكره نفسي في الجمع رجاء ان يخرج منى لسته تسبح وعن اشعث بن سلم البصرى قال سئل عن البيهقي وهو يمان خلفه قال حدتها لصاحبه ام هو موت الا انا نجده في كتابنا قرآن من حد يد يعطى يعطى حزقيل الذي اخبا الموصى باذن الله فقال عمر ما نجد في كتاب الله خرقيل ولا احبا الموصى باذن الله الا عيسى فلا انا نجد في كتاب الله رسلا لم نقصهم عليك فقال عمر بل قال لا اما احيا الموصى فخذ منك ان بنى اسرائيل وقع عليهم الوباء فخرج منهم قوم حتى ان كانوا على رأس سيل اما ثم الله فبنوا عليهم حالفا حتى اذا انبتهم جفأهم لعن الله خرقيل فقام عليهم فقال اشاء الله فبعثهم الله فانزل الله في ذلك انك شر الى اللذات كجرحوا امين جوارحه ومع الوعد الآيه وعن ابن عمر ان الخطاب خرج ذات يوم الى الناس فقال يا ايكم سخرت باعظم آية في القرآن وعظيمة واخوفها واذا جانا نسكت القوم فقال ابن مسعود على النجيرة سقطت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعن الله في القرآن الله

نحو الله واسمى عليه بما هو اصله ثم قال ايها الناس ان بعض الطلح فقروا ان بعض الياض فسمى وانكم تجمعون بالانما تكونون وما يكونون
 بالانما تكونون والاعلموا ان بعض الشج شجرة من النفاق فانفقوا خيرا لانفسكم فابن اصحاب هذه الآية الذين يتفقون انما لهم بالليل
 بالانهار سيرا و غلازية فلم يجر حسنة عند رحمة ولا خربت عليهم ولا هم يجر نون وعن عمر قال من اخرا انزل الشراية الربوا
 وان رسول الله صلى الله عليه وسلم قبض قبل ان ينسرا لنا قد عوا الربوا والريسة وعن ابنه بكر الصديق قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم من احب ان يسبح الله دعوتيه ويخرج كرسنه في الدنيا والاخرة فليس يضر معسر او وليد ثم له ومن سره
 ان يظلم الله من قومه يوم القيامة ويحمله في ظلمه فلا يكون على المؤمنين ظيما ولكن بحسب رحمتي وعن عثمان بن عفان
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اظل الله عبدا في ظلمه يوم القيمة يوم لا ظل الا ظله انظر معسرا او ترك ليحرام
 قال الله لعائى يا ايها الذين امنوا اتقوا الله حوقا نصيبه ولا تموتن الا و انتم مسلمون واعلموا ان الله يحب العبد
 حنيفا ولا يفرقوا واذكروا نعمتي اني خلقكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم فاجتمعوا من غير هدى الا ان كان
 وكنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تهتدون
 ولتكن منكم امة يتذكرون الى الخير ويأمرون بالمشروف ويمنون عين المتكرو او لتلك هم المفلحون
 ولا تولى نواك الذين تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البينات و اولئك لهم عذاب عظيم يوم تبلض
 وجوه وتسود وجوه فاما الذين اسروا وجرهم اكرم بعد ايمانكم قد وقوا العذاب بما كنتم تكفرون
 واما الذين ابصت وجرهم ففي رحمة الله هم فيها خالدون و تلك آيات الله يلقونها عليك
 بالحق وما الله يريد ظلمنا للعلمين والله ما في السموات وما في الارض من شئ الا امر به
 فقير كويد عفى عنه خدای عز وجل درین آیات بیان فرموده است حقیقت خلافت خاصه و حقیقت نعمت را که بعد از ایام خلافت
 خاصه ظهور آید در صاحب حضرت خود بان یکجالت و سخط جناب خود از ان حالت دیگر ارشاد فرموده اول الامر میفرماید بتقوی در سوخ
 قدم دران بعد از ان حکم میفرماید باجماع و در عضا فم بحمل الله و منی میکند از تفرق دران باز اشارت میفرماید که مراد از اجتماع
 دو امر است یکی آنکه در رسم شرایع الهیه از کتابا الله مختلف نشوند یعنی یک مذمب خود این را گیرد و دیگری چیز دیگر را در فهم
 در آیه و اعترضوا بحبل الشریة بطریق اجمال بسین شد و در آیه و لا تكونوا کالذین تفرقوا بوجه تفضیل پس اگر اذمان این
 در فهم معانی شد و نذر افتد باید که با یکدیگر مشاوره کنند و اختلاف را از میان خود بمانند از نذر و در فضا و اتفاق و
 اجماع داخل شوند و عادت الله است که اجماع در رفع اختلاف واقع نمی شود الا بتصدی خلیفه راشد عالم مسلم الفضل فیما بینهم
 دیگر آنکه همه بر اعلامی کلمه الله بنیاید که هم خود را متفق سازند و اتفاق درینند که در قابلیت میان ایشان بود همه را فراموش
 گردانند و برین مضمون ان فرموده در آیه و اذکر و العنت الله علیکم اذ كنتم اعداء و بعد از ان ارشاد میفرماید که سبب این
 اجماع بحسب جری سنته است که جماعه از ایشان با حیا و علوم دین و قیام بجهاد و اقامت حدود و امر معروف و نهی منکر
 قائم شوند و دیگر آن مشتال امر ایشان کنند و این یکی از واجبات الکفایه اسلام است و عادت الله است که امر این است
 بدون تصدی شخصی مسلم الفضل فیما بینهم برین اقامت صورت بگیرد و بعد از ان تشدید میفرماید در تفرق فی الدین ما انزلنا

حقیقت

نمانند که بعد از سوره حق و توبت جراته در مردم تخفیف نمولف شدند و بعد از آن قوم اخلاف حال این برادر قیامت است
 که بعضی وجود و قسود وجود بعد از آن نصیبت این جماعه که در میان امت محمدیه قایم با حیا و دین باشند بر جماعتی که در امت مسلمانه
 باین امر قیام مینمودند ارشاد میفرماید و سبب موثره و اشتغال بود و نصیبت ازین منزلت میان بنامه که گفتیم خیر امتیه با جمله خلافت
 خاصه است که اجتماع مسلمین برود و متحقق گردد و اتفاق در زمانه است باشند و اتفاق که سبب شود بر نفس سببی و سببی است
 ایشان را مشغول سازد از میان خود باو منع کنند و آن قدر خیر القرون باشند حال انبی صلا الله علیه و سلم خیر القرون قرنی الحشر
 و ایام هستند آنکه اختلاف در زمانه است چه آید و جماعت مسلمین از جهت اتفاق جموع مجتمعه شوند و خود مجده و گرد شرح
 و بسط این معانی و آنچه آنحضرت صلا الله علیه و سلم از ان باب اخبار مشهوره و بیان فرموده اند سابق تقریر نمودیم و مستخرج
 از مسکوئیم که درین آیه ثابت شد که جماعه عظیمه از اصحاب آنحضرت صلا الله علیه و سلم خیر امتیه آخرت است لکن آنست بود که در وقت آن
 که این جماعه در وقت دین شخصی را رئیس خود ساختند ثم و بر وفق حکم ایشان دعوت الی الخیر کردند و همین است
 معنی خلافت پس اگر اتفاق ایشان بر باطل باشد و غیر حق ریاست را رئیس کردند حیرت نباشد و اگر کسی غیر مستحق ریاست
 را رئیس کردند و جمعی دیگر سکون نمودند و با مخالف منکر بر سر ساختند برود از خیریت مشغول باشند و جماعتی که در وقت آن
 قال الله سبحانه ان الذين آمنوا بالله والذین اتوا بالهدى من بعد ما احببناهم للذین احسنوا منهم و اتقوا اخر عظیمه
 الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم جبراً ما قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل قالوا قلوا یقین
 من الله و فعملهم حسبهم منی و اتقوا ان الله و الله ذو فضل عظیمه انما ذکرت الشیطان
 میخرب اولیاءه فلا تخافوه و اتقوا ان کما ترون من خلقه منین تقریر گوید معنی همه منسیرین در تفسیر این آیات نمولف اند اکثری
 میل بان دارند که الذین استجابوا للذین قال لهم الناس در صدر منکر نازل شد با جمله خلفا از حاضران بدر منکر بود
 فاقبلوا بضمیه من الله و فضل لهم میسرهم شود و بعد از رضوان الله در شان ایشان منحن بود و آنجا یک بعد من الشریک قال الله
 ان فی خلق السموات و الارض و انصاف الیکل و الیاء لآیت الذین یدرکون الله عیسا و ذوقوا و کلوا و شربوا
 و یقولون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا میخربتک فوینا ذوات انما و ربنا انک من الخلیل
 النار فقد اخرجنا من الدنیا و ما لایطلمین من انما و ربنا انما من انما من انما من انما من انما من انما من انما
 انما من انما من انما من انما من انما من انما من انما من انما من انما من انما من انما من انما من انما من انما
 و لا یخیننا ین و القیامه انک لا یخلف الیقاء فاستجاب لیسور ربهم ان لا اذین مع صل عامل منک
 من ذکری اذ اذین بعضکم من بعض فاذین ها جزا و اذین جزا من دین جزا و ان ذی سبیل و تسکون و
 قیلوا الا یقرن عنهم سبیل انهم و لا ینظرون من حیث یخربون من حیث الاله من انما من انما من انما من انما من انما
 تقریر گوید معنی این آیات در فضائل مهاجرین اولین نازل شده هر چند در اول آیات عنوان مهاجرین مذکور نشده است
 اما چون در آخر مذکور شد انی لا اضع عمل عامل مسلم فالذین باجروا و اخرجوا معلوم شد که این جماعه مهاجرین اولین است
 که از دیار خود برآورد و شد و ایشان اند که شد فی الله انما اذاده شد ایشان را و قتال کردند و بعضی ایشان مشغول شده

ال
 ۱
 ال
 ۲

و لو ترا جودے قد ہما ہم فتر متناہم اربع فراسخ اخرج ابو داؤد والترمذی عن ابی بکر الصديق قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ما اشر من استغفروا ان عادى في اليوم سبعين مرة ومن اتفقت عمر قوله تعالى وما كنا نجعل الا للذين آمنوا قال حطبا
عمر كان يقرأ في السنن ان عمران ثم قال يفرقنا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم اوحى فصحت الجبل فسمعت يهود
يقولون فقتل محمد فقتل محمد الا فرقت منه فقتل محمد فاذا نفي رسول الله صلى الله عليه وسلم والسكس
تراجون اليه سركت به والاية وما نفي الا رسول فقلت من قبله الرسل اخرج البخاري عن ابی سلمة عن ابی عباس
الرياني اخرج في سنن حاتم الساس فقال جلس باشر وقال ابو بكر اما بعد بين كان كيت محمد آفاق محمد آفات ومن كان كيت محمد
قال الله حتى قال الله وما محمد الا رسول اسلمت قوله الشاكرين قال فرأيتهم كما نهم لم يعلو ان الله انزل هذه الآية حتى تلاها
ابو بكر فنادى به الناس كلهم ما استمعتم من اس الناس الا يتوبوا ورد عن ابی هريرة وعروة وغيرهما نحو ذلك وقال ابو بصير
قال ابو بكر لو سئوني بخالا اعطتكم رسول الله صلى الله عليه وسلم لوجهي ثم لا وما جعل الا لاسئلكم ان قد حلت من قبلي
الرسول ان حلت اني انقلتم على اخلاقكم ومن علي بن ابی طالب في قوله وسجزي الشاكرين قال النابتين علي ومنهم ابو بكر
وهما صحابة فكان علي يقول ابو بكر امير الشاكرين زكريا عن ابی عباس وشاكرهم في الامر ابو بكر وعمر في رواية عن ابی بكر
قال تزلت هذه الآية في ابی بكر وعمر فقال النبي صلى الله عليه وسلم لو اجتمعتم في مشورة ما خالفتها من موضع انكاسه
بهم مير سزير كه سوف آيات برامى جاعني است که در غزوة احد اذ ايشان تفسيرى رو داود و ما حضرت صلوات الله عليه وسلم حيايد
که از سر تفسير ايشان درگذرد و با انواع ملاحظات بخاريد است از چه و حال ايشان از له خرابيد از ان جمله است مشا و در
امور حرب الا شخبين تفسيره در ان واقع ظاهر شده و اما بعد من اين آيت خوانند بود جواب آن است که ذکر کردن حيد الله بر
سياست خيبر را درين موصي مذهي دار و غير ذامش بود و در تفسيره اين آيت که عرب گويد انما يذكر الله بالشيء وان يحسن
انما يذكره في سيارى اذ مواضع كاتل حل مشكلات تفسير خواهد بود و عن ابن عمر و قال كتب ابو بكر الصديق الى عمر وان رسول
الله صلى الله عليه وسلم كان يتناور في الحرب فغلبك به و عن النخلك قال كان عمر بن الخطاب يثا و حتى المرأة قوله تعالى
و الله عفى الله عنكم اخرج البخاري من حديث ابى بن عمر اما فرار و من احد فانا استشهد ان الله عفى عنه و عن الحسن بن
قصة البدر الصغرى في فقام النبي صلى الله عليه وسلم والي بكر و عمرو حطان و علي و اس من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم
فتسبوا عمر الحديث و قالت سياتة في قصة حمراء الاسد فانتبه منهم سيمون ر جلا فيهم ابو بكر والزيبر و من موافقات ابى بكر
الصديق قوله تعالى لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله يغير قلوبنا نحن اخذنا روى ذلك من طريق متعددة
شها و يدل على موافقة وضا ايدى على تصديق معالته روى عن بكره ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر الى نخماس اليهودى بستانه
و كتب اليه و قال لا يلى كبر لا تحت على شيى حتى ترجع الى عمارة فرائعنا من الكتاب قال قد اصحاح و بكرم قال ابو بكر فعميت
ان اقره بالبيت ثم ذكرت قول النبي صلى الله عليه وسلم لا تحت على شيى فتركت لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله
غير الاية و قوله و استمعوا من الذين آمنوا من قبلك لعلهم يحذرون و ما بين ذلك في يهودى تبيش و عن رواية فضيب ابو بكر
فترت و يفتخ من غيرة مشددة و قال و الذى نفسى بيد و لو لا العهد لكانت بيضا و بيتك لغربت غنك يا عدو

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
والآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى الله لخلقه
فان الله يحب المتقين
و قد كان من عظم نعم الله
على عباده ان جعل في كتابه
القرآن الكريم آيات كثيرة
تدل على انه تعالى يحب
الذين آمنوا من قبلك
و استمعوا من الذين آمنوا
من قبلك لعلهم يحذرون
و قد كان من عظم نعم الله
على عباده ان جعل في كتابه
القرآن الكريم آيات كثيرة
تدل على انه تعالى يحب
الذين آمنوا من قبلك
و استمعوا من الذين آمنوا
من قبلك لعلهم يحذرون

المؤمنين واوليائهم الذين آمنوا بي وبعينائهم في يوم القيمة انهم هم المقربون كمال اين جماعه ابرار است كه با اين چهار فرزند محمد شوند
 دور ذيل ایشان مع و گردند و اين چهار طائفه بر اقرار اهل كتابات اند و طائفه عليا از طبقات ائمه مرجمه و اين جماعه در يوم
 ديگر بقرين و ساقين قسيب زنده اينست از آيه كريمه صبح گشت و فوج لا يفتي مع نهار باز آنحضرت صلي الله عليه وسلم در آثار
 مشهوره كه گفت آنها قطع است عملا و اعتقادا و ابرادند كه ابو بكر صديق است و عمر و عثمان و علي تشهيد پس سيبا مفسوس
 اينان بر ساير طبقات مبرزين گشت و در طائفه اسلامي درين زماني نماز قال الله تعالى لا يستوي القليلون و الكثيرون
 الم الذين هم غير اولي الصبر و اليقين و من في سبيل الله ياتوا لله ورسوله بما كانوا لو اذ انفسهم
 على الصلوات و حرمه طيبه كلوا و عدا الله الحسنه و فصل الله الصالحين من القليلين اجرا عظيما و ذكر كتب
 ميمه و ميمه و در حقه طه كان الله عفو لا رحيمه خدا تعالي درين آيه افاده مي فرمايد كه صحابه بركت طبقتي هستند بلكه
 بعضي ايشان اتصال بدار بس و سايط فضل جدا است في سبيل الله بالنفس خویش يعني مباشرت بقال كفار و باموال خویش
 یعنی بالهوان بے سبيل الله درين آيه واضح گشت كه مجاهدان بالنفس خویش و باموال خویش سرفراز است اينه و از طبقتي
 عليا است و ايشان فضل امد از غير خود باز و را حاديت مشهوره كه حكيت آن قاسم است و خدري بعد ثبوت آنها با قى نبي با
 ايت شد كه همه اين بزرگان در حين مسامحه خير در كار بسيادند آنحضرت صلي الله عليه وسلم حاضر لا ند الا بعد في بعض الاوقات
 و از جمعي مباشرت بقتان بيشتر بفرمود آمد و از بعضي ديگر اعيان زياده و بظهور اسما سيبه و از جمعي هر دو بوجه
 كمال منقح گشت قال الله تعالى و من ثبأ حيا في سبيل الله ياتوا الله بقرعها كثيرا و سعة طرا و من خرج من بيته
 مهاجرا الى الله ياتوا الله بشعره و ثمره الم الموت فقد اتم اجرا على الله و كان الله عفو لا رحيمه مدعي عزوجل در
 اول بحث فرض ميگرداند هجرت را در باره كفو بيان مي فرمايد عتوبت اركان هجرت مستغني بشاره و ضعيفا نرا كه جمله هجرت
 نمي آمد و از خانه خود بر آمدن نموده اند بعد ازان فضيلت هجرت بيان ميكنند و اجر آن در دنيا و آخرت ارشاد مينمايد كسي
 را كه بعبه هجرت از خانه خود بر آيد و مقصد ما رسيد و ار عالم ميگردد و ثواب جزيل و عده و ميد بل از اين آيه نفيله مهاجران
 بايد شناخت و ابتدا علم و سخن عمر بن الخطاب قال اني انزلت نفسي من مال الله بقرعها الى البيتم ان استغنى
 و ان اخرجت اذنت من يد الم معروف فاذا ايسرت فنسبت و سخن اين مسود قال كان عمر بن الخطاب اذا سلك بناطرا فانما جعنا
 و جدناه سهلا و انه سئل عن امر اقره و ابون فقال للمرأة الربع و اللام تلت بالمعنى و بالمعنى فلا يشد سخن ابن عباس انه
 دخل على عثمان فقال ان الاخوين لا يرون الامم عن الثلث قال الله فان كان امر اخوة و ان الاخوين ليسا بامم فكم
 اخوة فقال عثمان لا يستطيع ان اقول بان كان قبلي و منفي في الامم صاير و ثوابه به الناس و اجاب زيد بن ثابت بوجوب اخ
 قالوا يا سعيده ان الله يقول فان كان له اخوة و انت تحبها باخوان قال ان الذي يسمي الاخوين اخوة فقير كويد اين اخ
 نيست بلكه حضرت عثمان رضي الله عنه تسك نمود بان اصل كه حكم خايه را شده چون مستحق شود و سبيل تسكين گردد و هجرت است
 در دين و زيد بن ثابت معني را كه صحابه در وقت مشاوره فهميد و بودند فقير نبود سخن ابن سبها ب قال رضي عمر بن الخطاب
 ان ميراث الاخوة من الامم لئلا كمثل الانبي و لا ادمي عمر بن الخطاب رضي الله عنه من رسول الله صلي الله عليه وسلم

حجرت

حجرت

ماده ان اول اليم
 در جمل من كمن بوم
 غرضت من لان
 فقير اول اليم

ولهذه الآية قال الله تعالى فان كان اكثر من ذلك فهم شركاء في الذنوب ومن عمل صالحا من مردود على ربه من غير ان يورد في امه ودينه و...
 الاب دامت و اجرة الام ان الاخرة من الاب والام شركاء والاخرة من الام من ثلثهم وذلك انهم قالوا انهم كانوا امة كلهم ولم يفرقوا
 الاب الا قربا فهم شركاء في الثلث كقوله عز وجل ان الله اشهد ان لا اله الا هو وحده لا شريك له اذا تولى اياه بالبرهان واذا استخفى منه تخذوا بالقران المفسر وعزوا
 عزوا بالقران المفسر والقران المفسر كما تقولون القران وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من آمن بي فمات ثابته فمات ثابته فمات ثابته فمات ثابته
 ودين حديث مجزه الست عظيمه افاده ^{صلى} است اذا اصول مسائل تاخلاق ابن عباس وغيره از مسلمان برانده اخسته شود و عن الزبير
 قال لولا ان زيد بن ثابت كذب القران لرايت انما سئمت من الناس عن عمر انه كان يقول عجا للثمة ثوبت ولا تترث
 و عن تميم بن زويب قال جارت العبد اسلم الى بكر فقالت ان لي حقا ابن ابن ابن ابنته لي مات قال ما علمت
 ان في كتاب الله حقا ولا سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيه شيئا وسألت في شهر الغيرة بن شعبة ان رسول الله صلى
 الله عليه وسلم اعطاه السرس قال من سجع ذلك معك فشهد محمد بن سلمة فاعطاه ابو بكر السرس و عن زيد بن ثابت ان عمر ان
 استشارهم في ميراث الجدة والاخوة قال زيد كان رايي ان الاخوة اولى بالميراث وكان عمر يري ليو هذا ان الجدة
 من الاخوة محارمة وضربت له مثلا وضرب علي بن عباس له مثلا ليو هذا السبيل لغير باية وبقية فابى على نحو نصيب زيد بن ثابت
 بعد از ان از حضرت فاروق و حضرت امير قاضي كهاسه نقل کرده شد كه الذين را ارجو هم كه عند و درين مسئله قولي ثابت تراز قول
 حضرت صلبي بنيت انزله اما اخرجه البخاري و عن ابن عباس قال اول من اعطى القران عمر بن الخطاب عليه وركب بعينه
 ايضا قال ان الذي كيف اصنع بكم والله ما ادري انكم قدمتم الله ولا انكم اخرنا ما اجد في هذا المال شيئا احسن من ان تصيب عليكم ما يحسن ثم قال
 ابن عباس انهم الله لو قدم من قدم اليه واخر من اخر الله ما عالت فرضية كقيل له و ايهما قدم الله قال كل فرضية لم يسطر الله عن فرضية
 الا الى فرضية فهذا ما قدم اليه كل فرضية اذ ان ات عن فرضها لم يكن لها الا بالقي فتلك التي اخر الله فالذي قدم كالزوين والام والد
 اخر كالاخوات والبنات فاذا ات جمع من قدم الله واخره يري من قدم فاعطى حقه كما كان في شي كان له وان لم يكن شي فلا شيء
 له بن وذكر عند عمر الثلث في الوصية فقال الثلث وسط لا ينجس ولا يسطر و عن ابى عبد الرحمن السلمي قال قال عمر بن الخطاب لا تبا لوانى
 مهور النساء فقالت امرأة ليس لك ذلك يا عمر ات الله يقول انما ائتمت قسطا من ذهب قال وكذلك في قرابة ابن مسعود
 فقال عمر ان امرأة خاصيت عمر حفصة و عن بكر بن عبد الله المزني قال قال عمر حضرت وانا اريد انهما كمن عن كثره العدا في عمر
 لي آية من كتاب الله و ائتمت قسطا من قسطا و زوي ان رجلا تزوج امرأة ولم يدخل بها ثم راي انها فاجبة فاستغنى
 ابن مسعود فامرته ان يعار قها ثم تترج انها فتصل ولدت له اولاد ثم اتى ابن مسعود اليه فسأل عمر في لفظ فسأل
 اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا لا يعلم ظاهرا من الة الكوفة قال للرجل انما عليك حرام ففارقها و شغل عمر عن جارية
 اخين لو طأ احدنهما بعد الاخرى فقال عمر ائمت ان اجيزهما جميعا ونهاه واخرج مالك و الشافعي عن تميم بن زويب
 ان رجلا سأل عثمان بن عفان عن ملك اليمين بان يجمع بينهما فقال جلتها آية و سرتها آية و ما كنت لا اصنع ذلك
 فخرج من عنده فلقى رجلا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم اراد على بن ابي طالب فسأله عن ذلك فقال لو كان لي ابن لآ
 شئى ثم وجدت احد فعل ذلك لجلته كالا و زوي هذا الشك عن علي ايضا من طريق ابى صالح عن علي قال سئل الاخمين

من كتاب الله
 و عن بكر بن عبد الله المزني
 قال قال عمر بن الخطاب
 لا تبا لوانى
 مهور النساء
 فقالت امرأة
 ليس لك ذلك
 يا عمر ات الله
 يقول انما ائتمت
 قسطا من ذهب
 قال وكذلك في
 قرابة ابن مسعود
 فقال عمر ان امرأة
 خاصيت عمر حفصة
 و عن بكر بن عبد
 الله المزني قال قال
 عمر حضرت وانا اريد
 انهما كمن عن كثره
 العدا في عمر
 لي آية من كتاب الله
 و ائتمت قسطا من
 قسطا و زوي ان رجلا
 تزوج امرأة ولم يدخل
 بها ثم راي انها فاجبة
 فاستغنى ابن مسعود
 فامرته ان يعار قها
 ثم تترج انها فتصل
 ولدت له اولاد ثم اتى
 ابن مسعود اليه فسأل
 عمر في لفظ فسأل
 اصحاب النبي صلى الله
 عليه وسلم فقالوا لا
 يعلم ظاهرا من الة
 الكوفة قال للرجل
 انما عليك حرام
 ففارقها و شغل
 عمر عن جارية
 اخين لو طأ احدنهما
 بعد الاخرى فقال
 عمر ائمت ان اجيزهما
 جميعا ونهاه
 واخرج مالك و
 الشافعي عن تميم
 بن زويب ان رجلا
 سأل عثمان بن
 عفان عن ملك
 اليمين بان يجمع
 بينهما فقال
 جلتها آية و
 سرتها آية و
 ما كنت لا
 اصنع ذلك
 فخرج من
 عنده فلقى
 رجلا من
 اصحاب النبي
 صلى الله
 عليه وسلم
 اراد على
 بن ابي
 طالب
 فسأله
 عن ذلك
 فقال لو
 كان لي
 ابن لآ
 شئى
 ثم
 وجدت
 احد
 فعل
 ذلك
 لجلته
 كالا
 و زوي
 هذا
 الشك
 عن
 علي
 ايضا
 من
 طريق
 ابى
 صالح
 عن
 علي
 قال
 سئل
 الاخمين

في حديث ابن عباس عن عمر بن الخطاب قال لما قرأ النبي صلى الله عليه وسلم آية وثلث بسجد فنادت يا أيها رسول الله
 لم يخلق تارة ووزلت نوره الآية واذ اجاءهم أمر من المؤمنين أو اللغز اذا اتوا به ط واور واور واور الى
 اول الآية من قوله كعبه الذي ليس يطمئنه منهم كانت انا استنبت ذلك الامر وعن يعقوب بن ابي عمير قال سألت عمر بن
 الخطاب قلت لك عن علي بن ابي طالب ان تصدقوا من الصلوة ان تصدقوا ان تصدقوا ان تصدقوا ان تصدقوا ان تصدقوا ان تصدقوا
 ما عرفت منه فسألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك قال صدقة تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقة وعرفوا عمر بن
 دينار ان رجلا قال لعمر حكيم بيتنا مبارك الله قال من امانه والله صلى الله عليه وسلم فاشتمه يعني ان اجتمعت النبي معصوما
 عن الخطأ قطعا دون غيره وعن ابن عباس قال قال مالك الحكم الذي يحكم به من الناس عطا وحين قال الذي حكم بالقران
 والسننة المأثورة فذلك الحكم الواجب والصواب الحكم الذي يتخذ به العالم لنفسه فيما لم يأت فيه شيء فاعلم ان يوافق قال
 وبالثالث المكلف لما لا يعلم فما احسبه ذلك ان لا يوافق وتروى من طرق متعددة عن علي بن ابي طالب قال سمعت ابا بكر يقول سمعت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يا من عبد اذنب ذنبا فقام فمؤثرا فاحسن وضوءه ثم قام فصلى واستغفر من ذنبه
 اذا كان حيا على الله ان يعفوله لانه يقول من يتصل بغيره او يظلم نفسه او يستغفر الله بحمد الله عفو الله عمن
 وعن زيد بن اسلم عن ابي ان عمر بن الخطاب اطلع على ابي بكر وهو يبكي فساله قال يا ابي بكر انما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال ان يذ الذم الذي اوردني الماردا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس شيء من الحسنة الا يشكو ذنبا للسان على خاتمه
 عن مالك قال كان عمر بن عبد العزيز يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ولان الله الامر من بعدنا الاخذ بحسب
 تصديق الكتاب الله واستعمال الطاعة رقة علي دين الله ليس الاخذ بتفسيره ولا بتدبيره ولا بالنظر فيما خالفوا من ابيدتي
 بها فهمت ومن استغفر بها منضرد ومن سألها ابع غير سبيل المؤمنين ولا اله ما قوسه وانضلاه جهنم وسارت مصيرا
 وعن ابن عمير بن الخطاب كان النبي عن اختصار الميهام ويقول بل التما الاله الذي كور وقد حرم من طرق متعددة
 عن ابي بكر الصديق انه قال كيف الفلاح يا رسول الله بعد هذه الآية لئن ايمانكم ولا ايمانكم ائتمل الكتاب من
 يعقل يتوهم في كل سورة خسرنا به فقال النبي صلى الله عليه وسلم عفر الله لك يا ابا بكر ان كنت مضطربا كنت
 شجون ان كنت نصيبك الا ان قال لي قال فهو بالخروج به وفي رواية عن ابي بكر الصديق قال كنت عند النبي صلى الله
 عليه وسلم فزلت به الآية من يتصل سؤا في كل سورة ولا يجب له من دون الله وليا ولا نصيراه فقال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم يا ابا بكر الا انك آية نزلت علي قلت بل يا رسول الله فاقرا فيها فاعلم الا اني وجدت انقصا في ظهره
 حتى تمطت لنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر قلت يا ابي انت واتي يا رسول الله وانا لم اعمل السورة
 انا كبريون بكل سورة فطنا وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايات واصحابك يا ابا بكر المؤمنون فخرجون به الك
 في الدنيا حتى تلتوا الله ليس لكم ذنوب واما الاخر فجمع لهم ذلك حتى يخرجون يوم القيمة وعن محمد بن المنتشر قال
 قال رجل لعمر بن الخطاب اني اعرفت آية في كتاب الله فابوي عمر فبشره بالجنة وقال مالك لبيد عن ابي يعقوب قال
 حتى اذا كان العدة قال لا عمر الآية التي ذكرت بالاسس فقال سن يكون سورة يخرجها من كتابنا احد لعجل من والاهجركه به

في حديث ابن عباس
 عن عمر بن الخطاب
 قال سمعت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يقول
 يا من عبد اذنب ذنبا
 فقام فمؤثرا فاحسن
 وضوءه ثم قام فصلى
 واستغفر من ذنبه اذا
 كان حيا على الله ان
 يعفوله لانه يقول
 من يتصل بغيره او
 يظلم نفسه او
 يستغفر الله بحمد
 الله عفو الله عمن

فقال من كتبنا من نزلت ما ينقنا طعاما وما شربنا حتى انزل الله بعد ذلك ورحمنا وقال ومن عمل شيئا الا يتعلم
 ذلك فمات ميتة جاهلية ما خرج اليك من علمك عن عمر قال ما سالت النبي صلى الله عليه وسلم
 عن شي اكثر مما سالت عن الكلاله فقال كذا كذا آية الصبي التي في آخر السور واخرج البخاري وسلم عن عمر قال قلت لرسول
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يحيد البياض من عهد النبي اليه الحمد والكلالة وادوا ابان من ابواب الربا ومن سمع
 جبريل ان عمر كتب في الحمد والكلالة كذا ما كتبت في خبر الله يقول اللهم ان علمت ان فيه خيرا فامتنع حتى اذا لم يكن دقا بالكتاب فعمل
 علمه يدري ما كتبت في فقال من كتبت في الحمد والكلالة كذا ما كتبت في خبر الله في رواية ان اذركم على ما كنتم عليه ومن
 الشبه قال سئل ابو بكر عن الكلاله فقال اني سألوا نبي ابي اراه ما خلا الاله والولد فلما استخلف عمر قال الكلاله
 ما عد الولد فلما طعن عمر قال اني لاشتهي الله ان اخالف ابا بكر في شيء من ذلك ومن اشكر الصديق ان قال من مات وليس له
 ولد ولا اولاد وورثته كلاله فاشترى من علي ثمن ربع اسك قوله وعن قتادة قال ذكر لنا ان ابا بكر الصديق قال في خطبه
 الا ان الآية التي انزلت في اول سورة النساء في شأن الفرائض انزلها الله في الولد والوالد والاية التي انزلت
 في الروح والزوجه والاخوة من الام والاية التي ختم بها سورة الانفال انزلها في اوس في الارحام بعينهم اولى بسبب في
 كتاب الله ما جهر به الرحم من العصبية قال الله تعالى لا اله الا انت ائمتنا من قبلكم محمد وآله وصحبه
 الله يقول في محبتهم ويحبون ما اذله على المؤمنين اعزوه على الكافرين بحماهم اذ في سبيل الله ولا يفتخرون
 اية لا شريك له ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم ه انما وليكم الله ولا اله الا الذي
 امنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتوا الزكاة وهم ذو عقول ه ومن يتول الله ويؤتوا الله والذين امنوا
 فان حرب الله لهم الضالين في غير كذا يعني في غير ايات اول دليل است بر خلافه خاصا ابو بكر مندوب
 بر فضائل و مناقب او ذم لبا ان او بوجهه كما جليل ان معذور نباشد ومكر ان منقطع الوجه باشد ذو اسلام تفصيل الدين اهل
 انك قد امتعالي درين آيات خبر واد كه جماعه از متكلمين بكم اسلام مرتد خواهند شد و وعد فرس و كه جماعه از مجبين و مجبورين
 كه او كذا را خواهم آور و در معنى آوردن است كه از ميان قبائل عرب گروه گروه بر آيد محض توفيق الهى مجمع شوند و
 در برابر مرتدين و او قتال دهند و اين و چه بهيستها و صورتها در زمان صدرين كه واقع شده و گروه از قبائل عرب آمد
 زير ايت حضرت صدرين جمع شدند و با هم را و معاقله نمودند تا آنكه تازه فتنه زد و شيبه و عالم بختيار اول باز گشت و بعد از آن
 حادثه اى بو منان كه در منظره كه مشته باين صفت فقال مرتدين بوقوع فتنه پس مندين كبر و اتباع الياين فضائل
 عليه كه در اسلام فضيلته بالا تر از ان نى باشد متصف بودند و همين است معنى خلافت فاصت و هو اليقصر و هو اخرج الشارح
 و مسلم عن طارق بن شهاب قال قال ابو بكر انكم ترون آية في كتابكم لو نزلت علينا عشير اليبوس ولا تجتهدوا ذلك اليوم عند
 قال و اى آية قالوا اليوم اكلت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي قال عز الله الى لا علم اليوم الا لله انى نزلت على
 رسول الله صلى الله عليه وسلم في الساعة التي نزلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم في يوم الجمعة و عن سيرة قال لما نزلت
 اليوم اكلت لكم دينكم و ذلك يوم الجمل الاكبر كى عرف قال النبى صلى الله عليه وسلم ما لي بكم قال الجاني انا كيتا في زيادة من منا ما اذ انزل

برج

فانه لم يكن شيئا قط الا انقض قال سعد بن دحمن عن علي بن عبد الله بن عمر قال كنت في مجلس عمر بن الخطاب فقال لعنه
 الرجل من القوم كيف سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول قال ان الاسلام بواجب ثمانية ربا عيا ثم سيدا
 ثم ياد لا قال عمر ابعد البدول الا النقصان وعن عمر بن الخطاب قال المسلم ميتة ووجه النصرانية ولا تزوج المسلمة الا
 اخرج مسلم عن يزيد بن ابي ربيعة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يتوضأ عند كل صلاة فلما كان يوم الفتح توضأ ومسح
 على خفيه وصلى الصلوات يومئذ فقال له عمر يا رسول الله انك فعلت شيئا لم تكن تفعله قال في عهد افعلة يا عمر
 وعن علي انه راوا رجلين قال عابا في الغسل وعن ابن مسعود انه راوا رجلا يركب دابة وراكبها بالثوب وعنه عروة انه
 كان يقرأ واركبكم يقول ربح الامانة الغسل وعن ابن عبد الرحمن السلمي قال راوا الحسن والحسين واركبكم اسي الكعبين فربح
 على ذلك وكان يقضيه بين الناس فقال واركبكم بما من التقدم والوحشة من الكلام وعن الاعشى قال كانوا يقرؤن
 برويكم واركبكم بالفض وكانوا يغسلون وعن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال اجتمع اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم
 في غسل القدين وعن الحكم قال مضيت سنة من رسول الله صلى الله عليه وسلم واسلمين لغسل القدين وعن انس قال
 نزل القرآن بالبحر والسنة بالغسل قلت فاقولهم ابن عباس فقال بالبحر وكان عمه على الغسل عن ابن عباس قال ابي الناسم
 الا الغسل ولا اجد في كتاب الله الا السج وعن ابن عباس قال الوضوء فثقتان ومثقتان وعن ابن عباس قال ان فرض الله
 غسلين ستمين الا ترى انه ذكر التيمم بمكان الغسلين ستمين وترك الغسلين واخرج البخاري عن عائشة قالت سقطت
 فلاة في بي بالسيار ونحوه واخرون المدينة فاما رسول الله صلى الله عليه وسلم ونزل في حجة راسه في حجة راقدا و
 اغسل الوكيد فلما نزل في مكة شديدة وقال حدثت الناس في فلاة في الموت لكان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وان السنة صلى الله عليه وسلم سيقط حضرت الصبح فالتمس الماء فلم يجد فزلت بيده الاية يا ايها الذين امنوا اذا
 قمتم الى الصلوة فامسوا ووجوهكم كوا الية فقال اسيد بن ابي اسيد بن ابي اسيد بن ابي بكر ذكره
 في حديث طويل ان رجلا من المسلمين قتل رجلا كان بين قومه وبين السنة صلى الله عليه وسلم فقدم قومه
 على السنة صلى الله عليه وسلم يطلبون عقابها فاطلق النبي صلى الله عليه وسلم ومعه ابوبكر وعمر وثمان وعطى
 وطلحة والزبير وعبد الرحمن بن عوف حني وخلصوا على بني النضير ليستعيدوهم في عقابها فقالوا نعم فاجتمعت يهود لقتل
 النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه فاعلوا له بصعته الطعام فانما وجبرئيل بالذي اجتمعت له يهود من الغدر واخرج
 ثم دعا عليا فقال لا تبرح مكانك هذا فمن ترك من اصحابي فسلك عني فقتل وجه الية المدينة فاذا ركوه فاحلوا
 يرون على علي فيقول لهم الذي امره النبي صلى الله عليه وسلم حتى اتى عليه آخرهم ثم تبعهم فنه ذلك نزلت اية
 قوله ان يسبوا اليكم ايديهم حتى لا تزال تطلع على خائفة منهم وعن مسروق قال قلت لعمر بن الخطاب
 ارايت الرشوة في الحكم من السنة بنى قال لا ولكن كراهما سمعت ان يكون للرجل عند السلطان جاه ومنزلة ويكره
 الا فراس السلطان حاجته فلا يقضه حاجته حتى يهتدي اليه به وعن عمر قال بابان من السحت باكلها الناس الرشاش
 الحكم وعمر الزبير عن علي قال تقدمت من الخطاب حصان فاذا نهبها ثم عاد فاذا قاصها ثم عاد افضل مينيها فقبل

عن ابن مسعود
 في يوم الاحد

في ذلك فقال لقد ما اسئله فرجديت لا عداها لم اجد لصاحب فكر ميت بان افضل حينها عليه ذلك ثم قاده فرجديت لميت ذلك
 بكره ميت ثم عاد و قد فرجيب ذلك ففصلت بينها عن غير ان لمرا با مويسه الاشعر من ان يرجع اليه اخذوا اعطى
 في اويم واحد وكان له كاتب ففصلت في فرجيب اليه ذلك ففصلت عمر وقال ان هذا كتحقيق بل انت قاري لنا كما باي السيد حينما
 ثم السام فقال انه لا يستطيع ان يذم على السيد قال عمر اجئت لطلب لابن نصير قال فنهره في ممرقته فنذبه ثم قال ان جرشه
 ثم قرأ الأبيات من الأبيات والآيات من فناء وقال انزل السورة الآية وقد علم انه سيرة مرقد من الناس
 فلما قبض الله نبيه لدته حاتف العرب من الاسلام الاثنته مساجد اهل المدينة والبلد مكة واهل البو انا من عبد الصفيث وقال
 الذين ارتدوا نصية الصلوة ولا تزكئة واضرب لا نعيب انما انما فكلم ابو بكر في ذلك سجا وز عنهم وقيل اما انهم لو قد فوجئوا
 ادوا الركوة فقال والله لا اقرن بين سئتي بعبه الله ولو متعود في عدا ما فر من الله ورسوله لقاتلهم عليه نعت الله واصحابه
 مع اني بكر ففعلوا حتى قتلوا واقرؤا بالنا مؤمن وهو الركوة قال فناء ففعلت ان هذا الآية في اهل البكر واصحابه
 فسوف يا في الله يقوم بحسبهم ويحبونه اسئله اخر الالية ذ عن الضحاك قال ابو بكر واصحابه لما ارتد من ارتد من العرب من
 الاسلام جا به هجم ابو بكر با صحابه مستمروهم اسم الاسلام من الحسن قوله في في ابي الله يقوم بحسبهم ويحبونه قال
 هم الذين قاتلوا اهل الردة من العرب بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر واصحابه من الاسلام بن حمره قال الانية
 عمر وحسب في ثم لما من يريد مشكم عن راية فسوف يا في الله يقوم بحسبهم ويحبونه ثم ضرب على منكبي وقال خلف يا الله انهم لم تكلم
 اهل اليمن المنسحق عن اسئله موسى الا شعيرة قال قلت عند السبب من الله صلى الله عليه وسلم فسوف يا في الله يقوم بحسبهم ويحبونه
 قال هو لا وفوجئ من اهل اليمن ثم من كنهة ثم من اكون ثم من يجيب فقير كوريدان امر واقع شديد قتال مرتين بل ذالوا اهل من تحقق
 كسبت عن حمر بن الخطاب قال انني خلف لا اعطى افوا ثم يشبهه ان ان يغيبهم فاظم عشرة مساكين سا عا من شعر او ما عا
 من تمر او نعت جماع من قمح وعن عايشة كان ابو بكر اذا دخلت لم تحب حتى نزلت آية الكفارة وكان اسم ذلك يقول
 على بين حارثي غير اخير اسئله الانية الذي هو خير وقبلت رغبة الله واخرج الترمذي عن حمر بن الخطاب اية قال اللهم من لبا
 في الخمر بيان شفاء ففعلت التي في البقرة يسئلونك عن الخمر والنبي طعل في مسالما ثم جكيه الانية ثم جكيه ثم
 عليه ثم قال اللهم من لبا في الخمر بيان شفاء ففعلت التي في النساء يا ايها الذين آمنوا لا تقربوا الصلوة فافتم سا اولي
 ففعلت التي في البقرة يسئلونك عن الخمر والنبي طعل في مسالما ثم جكيه الانية ثم جكيه ثم جكيه الانية
 الفداء وفي البقرة يسئلونك عن الخمر والنبي طعل في مسالما ثم جكيه الانية ثم جكيه ثم جكيه الانية
 من عبد الرحمن بن الحارث قال سمعت عثمان رضي الله عنه يقول اجتنب الخمر فانها ثم اجتنبها فان كان ريلك ممن عملا قبلكم
 يتبعه ففعلت التي في البقرة يسئلونك عن الخمر والنبي طعل في مسالما ثم جكيه الانية ثم جكيه ثم جكيه الانية
 اعلمتة ووه حتى اسئله الانية ففعلت التي في البقرة يسئلونك عن الخمر والنبي طعل في مسالما ثم جكيه الانية ثم جكيه ثم جكيه الانية
 لتقع ثم انوسرت الخمر كما سا او تقبل به الاطعام قال فاستبين من هذا الخمر فسقطه كما سا قال يزيد بن علي غلام جيل حتى فرغ عليها
 وقتل النفس فاجتنب الخمر فافتم والله لا يمتنع الايمان واذا مان الخمر الا كاليوم ان الخمر فافتم اجتنبها من ابن عباس

ان الشراک کا تو ایضاً رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بالایدی والیغالی والیغالی سے تو نے رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم فقال ابو بکر لو فرضنا لهم صدقوا لیسوا شیئاً منکم ما کانوا ایضاً یؤمنون فی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان
 ابو بکر جلد ہمسوم اربعین سے تو نے تم کان عمر من بعدہم جلد ہم کذا لک اربعین سے اتنی برجل من المهاجرین الاولین
 قد شرب فامر بہ ان یجلبہ فقال لم یجلبہ نے بیٹی و بینک کتاب اللہ قال فی ای کتاب اللہ تجد ان لا آجذک فقال
 ان اللہ یقول فی کتابہ لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا فانما من الذین آمنوا و عملوا الصالحات تم
 القوا و احسنوا اشہدت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدر احد ا و الخندق و المشایخ فقال عمر الا ترون علیہ فقال
 ابن عباس ہولاء الایات نزلت عند اللماضین و حجة علی الباقین عند اللماضین لانہم لقوا اللہ قبل ان یحرم علیہم الخمر و حجة
 علی الباقین لان اللہ یقول انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام حتی بلغ الایة الاخری و کان من الذین آمنوا
 و عملوا الصالحات ثم القوا و احسنوا فان اللہ قد سمی ان یشر الخمر فقال عمر فماذا ترون فقال علی بن ابیطالب نری ان
 اذا شرب سکر و اذا سکر حف نری و اذا ہدی اقری و علی المقری ثمانون جلدہ فامر عمر فجلد ثمانین و عن الحكم فی آیتہ
 جزاء الصید ان عمر کتب ان یحکم علیہ فی الخطاب و العید عن میمون بن مہران ان اعرابیا اتے ابو بکر قال قلت صیداً
 وانا محرم فما ترے حکم من الجزا فقال ابو بکر لائے بن کعب دہو جالس عندہ ما ترے فیہا فقال الاعرابی اتینگ
 و انت خلیفۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اساک فاذا انت نسأل غیرک قال ابو بکر و ما تنکر لبقول اللہ یحکم بہ ذوا عدل
 منکم فنادت صاحبی حتی اذا التفت علی شئی امرناک بہ عن کبر بن عبد اللہ المرزے قال کان جلال ثمرین فحاش احد
 طیباً یقتلہ الاخر فاتی عمر و عندہ عبد الرحمن بن عوف فقال لہ عمر و ما تر می قال شاة قال وانا اری ذلک اذہبا فادبیرا شاة
 فلما مضیا قال احدہما لصاحبہ ما ادری امیر المؤمنین ما یقول حتی یسال صاحبہ فسمی عمر فرودہا و اقبل علی القائل صبراً
 بالذرة قال قتلون الصید و انتم حرّم و قتلون الصید ان اللہ تعالیٰ یقول یحکم بہ ذوا عدل منکم ثم قال ان اللہ
 لم یرض الخمر و حدہ فاستغنت لصاحبی ہذا عن ابن عباس قال خطب ابو بکر الناس و قال ارجلکم صید البحر و طعامہ قال طعامہ
 ما قدت بہ و عن انس عن ابن بکر الصدید فی الایة قال صیدہ ما حوت علیہ و طعامہ ما لفظہ الیک عن انس ہریرۃ قال قد
 البحرین فسألنی ابن البحرین عما یقذت البحرین لکم فقلت لکم کلوا فلما رجعت سألت عمر بن الخطاب عن ذلک فقال انتم
 قلت انتم یتم ان باکلو قال لو انتم یتم بغیر ذلک لعلو تک بالذرة ثم قال ارجلکم صید البحر فصیدہ ما صید منہ و طعامہ ما قدت
 و عن الجارث بن نوفل قال حج عثمان بن عفان فانی لجم صید صاڈہ حلال فاکل منہ عثمان و لم یاکل علی فقال عثمان و اللہ
 ما صید و لا امرنا و لا اشترنا فقال علی و محرم علیکم صید البریا و انتم حرماً فقیر کوید عفی عنہ صید کا ہی اطلاق کردہ میشود بمعنی
 مصدر صارد صید و گا ہی اطلاق کردہ میشود بمعنی حیوانی کہ صید کردہ شد و کل و بچہ ہو تو لہا عن الحسن ان عمر بن الخطاب
 لم یکن یرے باسالم الصید للحم اذا صید بغیرہ و کرہ علی بن ابیطالب عن الحسن ان ابابکر الصدیدین صین حضرتہ الوفاة قال
 الم تر ان اللہ ذکر آتۃ الراد حد آتۃ الشدة و آتۃ الشدة عند آتۃ الرجا لیکون المؤمن راغباً راغباً لا یتنبی علی اللہ غیر الحق و لا یفعل بیدہ
 الے التہلیل و عن ہریرۃ قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہو غضبان مہاراً و وجہہ حتی جلس علی الشجر فقام

ایضاً
 ایضاً
 ایضاً

ایضاً
 ایضاً
 ایضاً

ایضاً
 ایضاً
 ایضاً

و مقابله می نمود در میان ایشان و در میان مفسرین که بر کفر بودند و بر کفر که شتند تا امتداد بوجهل و اضرای فرقه آله صفحی مسلمین از سواد
 تریش و امثال ایشان که روسای و پیشانیان مجاهلت ایشان است و در باب ایشان نازل شد و لا تطروا الذين يتركون
 دينهم الا بائنا و كانت حقیقت کفر یعنی تمام نمیشود تا آنکه فراین بسیار قالیه و حالیه بر شخص واحد منطبق شود و لا غیر و نصیحت از عام
 با مطلق بی آن خاص توان بر اول فریقه آن است که سوره انعام و فقه نازل شد در مکه با جماع مفسرین فریب با سلام حضرت
 عمر رضی الله عنه و صدیق اکبر رضی الله عنه پیش از آن بدت دراز مسلمان شده بود پس لفظ آدم من کان میتا و من یرد الله
 ان یرد یشترخ صدقه و لا سلام مستند اول نیست متاخرین مهاجرین را و نه انصار را و نه من تبعهم باحسان را همان پنجاه شصت کس که
 در وقت نزول آیات مسلمان بودند و مراد خوانند شده و غیره تا نیا آنکه من کان میتا دلالت میکند بر آنکه زمانی دراز از بعثت پینیا برگشته
 باشد و آن غیره مشارالیه ایمان نیاد و بعد از آن ایمان آورد و قدم بر سر خود در اسلام و محو کفر و توبه و توبه است تا
 او را در مقابل کار مجرمانها توان سنجید و من یرد الله ان یرد یشترخ صدره بر وجه انم در انصورت متحقق تواند بود که شخص از توبه
 دل خود بفریضتکار دعوت و غیره خاصیت ایمان آورده باشد و شکوک و شبهات کن تو من هسته قوئی مثل ما و تو رسول الله و
 امثال آن کرد خاطر او نگردد و ستر شریع با کمال دجوه از خود بخود بفهمد باین فریقه تقلیل شرکاجده لازم آمد تا خدا استعالی میفرماید
 و جعلنا له نور ایشی به فی الناس و این دلالت بر آن میکند که هم مهندی است و هم مادی و بسبب دفع عظیم مسلمانان عاید شود
 و آن منحصر است ازین فریق در ذات عمر بن الخطاب رضی الله عنه که لا یخفی را بقا عدیل عیسا و این مرد مشارالیه را با کابری مجربها
 و فعال الشیبه صلی الله علیه و سلم لسنه جهل صین قتل مات الیوم فرعون بنده الامه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا کرده بود
 که اللهم آتینے با حید بنین الرطین الیک عمر بن الخطاب اد عمر بن هشام پس دعا سنجای رحی عمر بن الخطاب مستجاب چون آیه قرآن
 جمع آمد و من سبقت نمود و شجین در اول نظر باز باید دانست که خدا استعالی سیکه را بشرح صدر لا سلام که حقیقت صد لقیقت است مستند
 و دیگر بر اسیات مخومی دنوری که در میان مردمان اثر آن افتد که حقیقت خلافت خاصه و حقیقت محمدت است و وصف میکند
 باز ایشان را جمیعاً و عدّه دار السلام میدهد و صراط مستقیم بر او ایشان اثبات میفرماید و هو لیم میگوید و نامیک به من الشرف
 و اینها صفات خلافت خاصه او فرقه سوم را می ستاید و میگوید عون ربهم بالقدوة و العشی بعد از آن تخصیص میفرماید بر اخطا
 ایشان که یرید دن رجه و و عدّه متخفرت میدهد کدام فضیلت بهتر ازین فضائل خواهد بود و عن عمر بن الخطاب قال الانعام من
 نواجب القرآن قلت فی الدر الشثیر الانعام من نجای القرآن او نواجبه ای افاضل سوریه جمع نجیبه و النواجب بر عتاق
 و عن قیس قال دخل عثمان بن عفان علی عبد الله بن مسعود قال کیف تجدک قال مردودا ای مولا ای المحض قال طبت و اخرج
 الترمذی عن سعد بن ابی وقاص عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال قل هو القادر علی ان یتینک علی کفر
 علی با من تو کفر او من تحت آذ لیک کفر قال النبی صلی الله علیه و سلم انما انما کائنه و لم یات تاویلها بعد فقیر گوید
 یعنی یرتق بعضکم باس بعضی در حال مسلمین وارد شده و آن بودنی است بعد القضا حسی و نشین و در حدیث متواتر ظاهر شد
 که خدا با من تو حکم او من تحت ارجلکم دعا و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرقی شد و یدین بعضکم باس بعضی باقی است قوله لا تطروا
 الذين اخرجتم عن سجن ابی وقاص قالی کنایه النبی صلی الله علیه و سلم ستمه تفریق الشکران للنبی صلی الله

باین کلمات
 در کتاب
 انوار

یا مَرَّ الْعَدْلُ وَالْإِحْسَانُ الْإِيْمَةُ فَقَالَ لَهُ مَفْرُوقٌ وَحَمُوتٌ وَالشُّهَادَةُ قَرِيشِي سَلَّمَ كَلِمَةَ الْأَخْلَاقِ وَنَحَاسِنِ الْأَعْمَالِ وَفَقَدَاكَ قَوْمٌ كَذَبُوا
 وَظَاهَرُوا عَلَيْكَ وَقَالَ بَنِي الْإِمْنِ مُبْتَصِفَةٌ فَدَسَمَتْ مَقَالَتَكَ وَاسْتَحْسَنَتْ ذِكْرَكَ يَا خَافِرِيشِ وَأَجْبَنِي بِأَجْمَلِي بِشَرِّ مَا لَمْ يَرْسُلِ اللَّهُ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَلْبِسَ الْأَلْسِنَةَ أَحْسَنَ نَجْمِكَ اللَّهُ يَا وَهْمٌ وَادْوَاهُ مَسْمُوعِي أَرْضِ فَارَسٍ وَأَخْبَارِ كَسْرٍ وَكَيْفِ سَكْمِ قَائِمِ تَسْوِينِ
 اللَّهُ وَفَقَدَ سُونَهُ قَالَ لَهُ النَّمَانُ بْنُ شَرِيكٍ اللَّهُمَّ ذَاكَ لَكَ يَا خَافِرِيشِ فَكَلِمَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَرْسَلْنَاكَ
 شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَذَرَعِيًّا إِنَّكَ اللَّهُ يَا قَوْمِيهِ وَسِرًّا جَائِزًا الْآيَةَ ثُمَّ نَهَضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَابْتِغَا عَلَى يَدَيْهِ بَكَرٌ
 عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ خُطِبْنَا عَمْرُوقًا لِيَا نَاسَ سَيَكُونُ قَوْمٌ مِنْ نَهْرِهِ الْأَمْتَةُ يَكْذِبُونَ بِالرَّحْمِ وَيَكْذِبُونَ بِالْجِبَالِ وَيَكْذِبُونَ بِالطُّلُوعِ
 الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَيَكْذِبُونَ بِعَذَابِ الْقَبْرِ وَيَكْذِبُونَ بِالشَّفَاعَةِ وَيَكْذِبُونَ بِقَوْمِ نَجْرَجٍ مِنْ النَّارِ بَعْدَ مَا أُخْشِعُوا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
 وَأَكْتَبْنَا فِي هَذِهِ الدِّينِ حَسَنَاتٍ وَفِي الْآخِرَةِ يَا أَهْلَ نَايِكَ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي صَدْبٍ يَا مَنْ أَسَاءَ وَرَجَحِي
 وَسِعَتْ كُلُّ شَيْءٍ طَقَسْنَا كَذِبًا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ اللَّهُ يَنْبَغِي الرَّسُولُ الْبَرُّ
 الْأَبْيَ الَّذِي يَجِدُ نَهْرَهُ مَكْنُونًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَا مَرْهُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَهْتَضِعُونَ الْمُنَادِرَ وَيَجْلِسُ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَ
 يَحْرَمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَلِيَّتُ وَيَضَعُ عَنُقَهُمْ أَصْحَابُهُمْ وَالْأَخْلَاقُ الْيُكَاثِبُ كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوا وَتَصَدَّقُوا
 وَأَتَّبَعُوا النَّوْبَ الَّذِي أُنزِلَ لَكُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ مضمون این آیات آنست که حضرت موسی علیه السلام بدرگاه
 بحسب الدعوات مناجات نمود که اکتب لنا فی هذه الدنيا حسنة و فی الآخرة اما هذا انک خداوند انبوس یعنی مقدر کن
 در ملکوت قضای نبوت حسنه نازل گردان و صور مثالیه نبوت حسنه در دنیا و آخرت برای انب من مخلوق فرما از جناب
 رتبه لاریاب خطابش در رسید که نیز در ایک حال نخواهد بود خدا ایست بر من اشار و رحمتی در جنت کل شیئی از ایشان
 جمعی باشند که عقوبت در دنیا بدیشان رسد کما قال غر من قائل و قضینا ان نبی الله عزوجل فی الکتیب کتفینا ان
 فی الارض مرتین الایة و جمعی باشند که رحمت الهی بالیشان رسد کما قال غر من قائل انک کر و انعمت علیهم الله
 علیکم و اجعل فیکم اذنباء و جعلکم مفلوکا و انکم قاله اهل بیت علیهم السلام و انکم فی قلوبهم یقولون الخ خواصم نو
 حسنه دنیا و آخرت را در زمان آینده بر منی جمعی که صفت ایشان آنست که مشیان باشند و ادای زکوة نمی نمایند و آیات
 ایمان محو آرند از اینجا مفهوم گشت که در زمان آیت رسیده است خواهد شد مصفت با این صفات و خداستالی حسنه دنیا که عبارت
 از نعم و لغت است و انساج از ذائق و آنکه در ایست عالم میان ایشان باشد دیگران همه با جیده و خرا جگه از ایشان یا
 اسیر و بنده در دست ایشان باشند حسنه آخرت که عبارت از منفعت است و نجات و رفع در جاهر و ایشان را بخشند باز
 خداستالی ارشاد میفرماید که امت موعوده تا بیان نبی امی اند آن موعود بر ایشان رسد آمد و آن حسنه دنیا و آخرت بر آن
 ایشان نوشته ایم یعنی در ملکوت قضای آن مصمم نمودیم اما که پیرو نبی امی میکنند ایمان آوردند با و تقویت دادند و او را بار
 نمودند و بی روی فوری که همراه او نازل شد یعنی پیروی قرآن کردند ایشان اندر استکار و صفت نبی امی آنست که فریاد
 لغت او در نوریت و انجیل بود در نوریت خوانند و نصاری در انجیل در بسیار از امم نیز حجت ثابت شد از جهت ظهور معجزات موسی
 و عیسی علیهما السلام در ثبوت نبوت ایشان و شهرت آن پس چون در دنیا لغت آن حضرت صلوات الله علیه و سلم در کتب الهیه

در حدیث آمده است که
 حضرت زین العابدین
 فرمودند که
 این کتاب است
 در حدیث آمده است که
 حضرت زین العابدین
 فرمودند که
 این کتاب است

من وجودت و انبیا و انبیا الصدف بان مجردا و نه حجت بر کافران من متحقق گشت اگر آنرا معتزلات فتنه عند الله منذ و غیره
 و این نعمت آنست که میفرماید بجا پسندیده و نهی میکند از ناپسندیده و مطلق میگردد بر احوال ایشان چیزهای پاکیزه را و حرام
 را محرم نماید بر ایشان چیزهای ناپاکیزه را و از سر ایشان نرد و بر او بار گران ایشان را و طوق کرد و بار که سابقین بر ایشان بود یعنی
 مشرکین شافه لیس میفرماید در صلیت عقیقه سینه گمراهی و اشتباه میکند و نبوت که باین صفت باشد کمال رحمت الهی است و تمام است
 او در این آیات خداست باسماعیل پسران پیامبر را منظره تا اثبات فلاح میفرماید و منزه است دنیا و آخرت را ثابت میکند و شک
 نیست که خلفا اجماع آوردند و تقویت نمودند چه در ایام حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه بعد وفات او پس با این صفت
 که با ما از ان فعلی تصور نیست نصف باسند و هو القصد و عن عمر بن الخطاب قال اعطيت ناقه فی سبیل الله فاروث ان
 اشتري من ثمنها فالت النبي صلی الله علیه و سلم فقال دعها تانی یوم القیامة هی داو لادیا جمعاً فی غیره یک من حسن
 قال رایث عثمان علی النبر قال یا ایها الناس القوا الله فی ذلک لیسرا فی صحت رسول الله صلی الله علیه و سلم لقول
 فی الذی نفس مجدیة ما عمل الله عملاً قط ستر الا کتبه الله برادراً و کتبه الله برادراً ان خیر فی غیره ان شر فی غیره ان شر فی غیره ان شر فی غیره ان شر فی غیره
 و لم یقل ذریة و یاتن الثغوی ذلک خیر قال سمعت الحسن بن الحسن قال دخل عمر علی ابنه عبد الله و اذا عندهم لحم قال
 ایها اللحم قال اشتبهت قال و کما اشتبهت متباً اکتبه کتبه بالمر و اسرافان با کمل کلام استثنی و عن عمر بن الخطاب قال
 آیاکم ان یطبخت فی الطعم و السراب یا تحا فیدة للجسد موروثة للسمع کتبه عن العلو و علیکم بالتصدق فیها فانه یصلح
 للجسد و بعد من الشر و ان الله یغنی عن الخیر السمین و ان الرجل ان ینکح حتی یؤثر شهوته علی دینه و عن ابن السبیب قال
 لما طعن عمر قال کعبه لودعا الله عمر لا تره و بعد فقیل لیه لیس قد قال الله یا ذابا و اجابهم لایکسار یرون ساعة و لایکسار یرون
 فقال کعب و قد قال الله و ما یعمر من عمر و لا یقصر فی عمره و الا یس فی کتاب فان الله یؤخر ایشا و ینقص فاذا جاء اجله مسلماً
 یستأخر دن ساعة و لا یستقدمون عن ابن ابی لیکة قال لما طعن عمر یا کعب فیل سیکه بالباب بقول و الله لو ان امیر المؤمنین
 یتیم علی الله ان یؤخره لاخره فدخل ابن عباس فقال یا امیر المؤمنین ذک کعب بقول کذا و کذا قال اذ انما یؤخره لا یؤخره
 من سالم بن عبد الله و ابان بن عثمان و زید بن حسن ان عثمان بن عفان لانی برجل قد فخر بعلام من قریش فقال عثمان یخض
 قالوا قد تزوج بامرأة و لم یدخل بها بعد فقال علی عثمان لود دخل بها لعل علیه الرحم ناما و اولم یذفن باهلها فاجلده الله
 فقال ابواب اشهد انه سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم لقول الذی ذکر ابو الحسن فامر به عثمان فجلده الله عن
 انی بکر الصدیق قال قال موسی علیه السلام یارب العالمین یارب العرشین قال انظر لبطای یوم لا ینظر الا غلی عن خاله الیه
 قال قرأت فی کتاب الله النزل ان عثمان بن ابی رافعاً یدیه الی الله یقول یارب تکلنی عبادک المؤمنون من مسلمین بسائر الجهنی ان عمر
 بن الخطاب یسئل عن ذلک الایة و اذ ادبرک من تنبی اذ قال فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یسئل عنها قال ان الله خلق آدم ثم
 مسح ظهره و سمیه فاستخرج منه ذریة و طاع عتقه فلو ان الله لم یعمل الی الجنة یعملون ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذریة فقال خلقت هؤلاء و لسانه یقول
 اهل النار یعملون فقال یسئل یا رسول الله یرسم العمل فقال ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بل اهل الجنة حتی یموت علی عمل من اعمال
 اهل الجنة فیدخله به الجنة و اذا خلق العبد للسایر استعمله بل اهل النار حتی یموت علی عمل من اعمال اهل النار فیدخله به النار عن عمر بن الخطاب

نار را که در آن است
 و این است که در آن است

این است که در آن است
 و این است که در آن است

انتهی خطب بالجماعه فخر الله و اثنی علیه ثم قال من نبذ الله فلا مضل له ومن قتل الله فلا مدعى له فقال له من نبذ الله
 كلمه بالفارسیه فقال عمر لرحم له بالقول قال برعم ان الله لا یقبل احدا فقال عمر کذبت یا عدو الله خلقک و هو
 انک و هو ذنوبک النار انشاء الله تعالی و لولا ان سبنا عقبه لضربت عنقک فنقرن الناس و ما یختلفون فی القدر
 و اخرج البخاری عن ابن عباس قال قدم عیینة بن حصین بن بدر بن زید بن علی بن اخیه الحمری لقیس کان من النفر الذین
 یرثهم عمر و کان القراء اصحاب مجالس عمر و مشاوریه کثیرا لکن لا یؤشیبنا فقال عیینة لابن اخیه یا ابن اخیه بل لکن
 و به عنده الامیر فتنازل لی فاستاذن لصینة فاذن له عمر فلما دخل قال یا ابن الخطاب و الله ما نزلنا الجبل و لا نکلک
 سینا بالعدل فغضب عمر حتى تم ان یؤفج به فقال له الحمری امیر المؤمنین ان الله عزوجل قال لنبی سلمة الله علیه و سلم

خذ الصغیر و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین و ان ید من الجاهلین و الله ما جاز ما عمرین طامنا علیه و کان یأبى عن کتاب
 عزوجل قال الله تعالی و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا مما جحدوا به و اعلموا ان الله شدید العقاب
 و اذکروا انکم قلیل مستضعفون فی الارض تخافون ان یخطفکم الناس قوا و انکم و اولادکم صیرف
 و من فککم من الطیبات لعلکم تشکرون فقیر گوید تفسیر ان در معنی این فتنه اختلاف دارند جمیع گویند این فتنه
 آنست که طایفه از مسلمانان مرتکب معاصی شوند و دیگران از نبی منکر توقف نمایند پس عذاب خدا بر او را در گیرد و عاصیان
 بعضیان خود را خرد شوند و تارکان همی از منکر تبرک نهی منکر معتذب گردند و فیہ بحث زیرا که حسین در سبب کیست ما خود شد بطلم
 خود از فعل یا گفت معنی صحیح آنست که این فتنه فتنه خلافت است و بی الفتنه الی تخرج کومج البحر چون مسلمین خود و محبت
 شوند و هر یک برای طلب خلافت بر خیزد و افتاب نفوس و غیب اموال و غلبه کفار که همیشه در انتها از این فرصت میباشند بظهور آید
 و این فتنه شاخها بر کشد که هر مسلمانی را رسید از اهل حضور و اهل برادری چه خارمل چه مشهور چه معتزل چه مخلط خدا تعالی از همین
 قسم فتنه تنویل و تهدید میفرماید و عقبت ان ارشاد میکند و اذکر و الا انتم قلیل مستضعفون فی الارض یعنی شما منسوب کفار
 بودید گر سینه فتنه خدای تبارک و تعالی از اسخالت بحالت ناید و نصر و التساع زرف نفل فرمود و شکر این نعمت آنست که گاه

کنید که موجب غلبه کفار شود و سبب بر هم خوردن یکسان از اذن شکر و قال الله تعالی ان الذین امنوا و
 هاجروا و جاهدوا اموالهم و انفسهم فی سبیل الله و الذین اووا و نصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض
 و الذین امنوا و لم یهاجروا اموالکم من شیء حتی یهاجروا و لان استنصرکم فی الذین
 فعلیکم النصرة الا علی قوم بیکم و بینهم قبیاق ط و الله ما یعملون بصیارة و الذین کفروا بعضهم اولیاء
 بعض الا یفعلوا تکن فتنه فی الارض و فساد کبیره و الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله و الذین
 اووا و نصروا اولئک هم المؤمنون حقا لهم مغفرة و رزق کثیر و الذین امنوا من بعدهم اولئک هم المؤمنون حقا لهم
 مغفرة و اولئک منکم و اولوا الامر حاکم بعضهم اولی بعض فی کتب الله ط ان الله یجعل شیء لکم

فقیر گوید خدای عزوجل در این آیات فضیلت مهاجرین اولین میان میفرماید در دنیا و آخرت و میگوید که مهاجرین اولین و نصیران
 با هم افکار اند و نا صریکد یگر چون یکی از ایشان بشدتی گرفتار آید بر دیگری لازم است قیام نصرت او و این معامله با مسلمین

در حدیث و تفسیر کتب معتبره
 در حدیث و تفسیر کتب معتبره

فمما جرم لازم نیست آنچه میان ایشان و میان مزیان تا در حرب رتق شود اگر چه بسبب دعوت و بناوی یا بعد
انچه لازم نیست فدیت ایشان زیرا که گذار با همسفرین یکدیگر اند اگر مسلمان نبشیرت آنها قیام نمایند طلب کفر لازم آید و مردوان
از اسلام کفر کنند ذلک قوله لا تعلموه بکن فرشته الارض و تساو کثیر کثیره ازان فضیلت مهاجرین اولین و انصاریه میان
میفرماید و الذین آمنوا الایه و کلام فضیلت بالاتر ازین فضیلت نواند بود و بعد ازان مهاجرین متاخر الهجرة را باندیل ایشان بگویند
پوشید بایشان میگردد و قوله و ادوا الارض الایه و در اینجا آیات و وجوب نماز و غیره بر مهاجرین است و آن آیات سابق منافع
ندارد و برین توجیه درین آیات منسوخ نیست و این اصح توجیهاست است نزدیک فقیر است گفته من عمر بن الخطاب قال لو فیک ايمان
است بکیر با ایمان اهل الارض اگر چه ایمان است بکیر فقیر گوید روز بدر موافقات عظیمه و فراسات صادره از پیشین رضی الله عنهما
ظاهر گردید ذکر موسی بن عقبه گفته بد مفضلان ذکر من فراستهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اشریدوا غلبنا
فیرنا و سیرنا فقال ابو بکر انما اعلم الناس بساوة الارض اخرجت عنی ان الی غیر کانت کما و شی کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا
فرستید و این لعل بدینهم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشریدوا علی فقال عمر بن الخطاب یا ابا بکر عذراؤ الله ما ذلت
مذخرت و الا آمنت منذ کفرت و الله لئن ذلتک فانت ذلت لذلک اینه و اعدت له عتده و ذکر من فراسته ابی بکر الصديق
فقال لما طلع المشركون قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم تهده قلبی فقد جئت بجهلیا بها و فخرنا شحارت و تکذیب
رسولک اللهم انی اسألك ما وعدتني و رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم یسألك بعقید ابی بکر لیقول اللهم انی اسألك ما وعدت
فقال ابو بکر اشریدوا الذی نفسی بیده یسخرن الله ما وعدتک فاستغفر المسلمون ستمائة مرة فاستجاب الله لنبی صلی الله
علیه وسلم و المسلمین ثم اخرج المسلمون الی الله ینزلون النضرین را و ایضا قال قد ثبت رفع رسول الله صلی الله علیه وسلم
بیده الی الشیاب الم نصر و لیقول اللهم ان ظمروا علی نوره العصابة ظهر الشکر و لم یعلمک دین و ابو بکر لیقول یا رسول الله
والله فی نفسی بیده یسخرنک الله و یسخرنک الله و یسخرنک الله و یسخرنک الله و یسخرنک الله و یسخرنک الله و یسخرنک الله
علیه وسلم قد انزل الله نوره و نزلت الیک الشکر ابشر یا ابی بکر فانه قد ایت جبریل منجرا یقول و رسا بین السما و الارض لما
هبط الی الارض جلس علیها فغیب علی ساعة ثم ایت علی تنقیبه غبارا و عن علی قال نزل جبریل فی العین من الملكة عن
تیممة النبی صلی الله علیه وسلم و فیها ابو بکر و نزل میکائیل من میسر و النبی صلی الله علیه وسلم و انما فی البشره و سر
عمر بن الخطاب قوله تعالی و من یرتکب یتوب الله لک و یرتکب یتوب الله لک و یرتکب یتوب الله لک و یرتکب یتوب الله لک
اخرج مسلم و ابو داود و الترمذی عن عثمان بن عباس قال حدثت عن عمر بن الخطاب قال لما کان یوم بدر نظر النبی صلی الله
علیه وسلم الی السماء و هم ثمانیة و اربعون رجلا و نظر الی المشرکین فاذا هم اربعون رجلا و ما یستقبل نبی الله
القبله ثم یرید به و جعل یتنق لرب ما و ایدیه مستقبل القبلة حتی سقطت و اراه فانا ابو بکر فاخذ رآه و العاصی
شکبیه ثم التزمه ثم رآه قال یا نبی الله کفناک من أشدک ربک فانه یسخرک ما وعدتک فانزل الله اذ کنت علی یوم
و کفناک من أشدک ربک فانه یسخرک ما وعدتک فانزل الله اذ کنت علی یوم
ثم سبعون رجلا و امیر منهم سبعون رجلا و استشار رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر و عمر و طیا فقال ابو بکر یا

عمر بن الخطاب
ابو بکر الصديق
ابو بکر الصديق
ابو بکر الصديق
ابو بکر الصديق

صهارت مسجد حرام و سنایت حاج و سایر اعمال ایشان از بطلان سندگان بشارت میسر بد ایشانرا پروردگار ایشان
 به بخشایش از جانب خود و بخوشنودی و به بهشتی که ایشانرا باشد انجا نفیس و ایم بدهد ان انجا همیشه بر آینه خداست
 نزدیک اوست اجر بزرگ یعنی بدست اوست هر که را خواهد عطا فرماید و بر هر عسکه که خواهد میسر بد و ازین آیه فضیله مهاجران مجازا
 معلوم شد و زیادت آن عمل از سایر اعمال خیر و قال حال این جماعه شرح مایکون بطهر بر سر و هو المقصود قال الله تعالی که الله تعالی
 فَقَدْ نَصَرْنَا اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَمَانِينَ إِذْ هَمَّ فِي الْعَارِ لِيَذَّبُوا وَلَئِنَّ اللَّهَ لَآتِيهِ الْخَبْرَاتُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا إِنَّ اللَّهَ
 اللَّهُ سَيَكْفِيكَ عَلَيْهِ وَأَيُّهُ يَجُودُ لَقَوْمِهِمْ وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِزَّ عِزِّهِ لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ
 عنه خدایتماست تو بیخ میزند مسلمانانرا که اگر شما نصرت ندیدید پیغمبرانرا بگویند که نفس خود را و هیچ ضرر به پیغمبرانرا
 بر آینه نیست که او خدا تعالی وقتیکه آوردند او را کافران حالانکه دوم و کس بود وقتیکه آن دو کس در غار بودند و کس
 میگفت آن یار خود را ندو و خود را بکنه خدایتماست با ماست پس فرود آورد و خود را تعالی آرام دل با بر کرد تا بعد داد از زبان
 که تدبیریشما آنرا یعنی ملائکه را در غرزه پیروز غیر آن نازل فرمود و ساخت خدایتما سخن کافرانرا پست تر و سخن خدایتماست
 همان است بلند تر و خدا غالب با حکمت است اخبار متواتره و اتفاق است و حومه حتی اهل هوا نیز متفق اند و ال است بر آینه آن یار
 دیگر ابوبکر صدیق بود و این فضیلت عظیم است او را در تنوی است بحال و اشاره جلیه است بسوی قبول آن عمل از وجه آن عمل کرد
 اعلم مرتبه عز و قبول نمیدان تشریف و انقدر عظیم نمیرمورد و هو المقصود قال الله تعالی وَكَانَ اللَّهُ لَمُبْتَلِينَ الَّذِينَ كَفَرُوا
 جَنَّتْ بَجْرَجٍ مِنَ الشَّيْطَانِ الْكَافِرِمْ خُلِدُوا فِيهَا وَمَسْكُونٌ لَهَا فِي جَنَّتِ عَذَابٌ وَقَبْرٌ خَوَانٌ كَمَنْ اللَّهُ الْكَافِرِمْ لَكَ هُوَ الَّذِي
 الْعَظِيمِ هُوَ خَيْرٌ كَوَيْدِ عَفَى عَنْهُ خَدَايْتماست درین آیات حال و حال منافقان و مؤمنان بیان میفرماید صفت منافقان امر است بشکر
 نمی از معرفت و دخل در حقوق مالیه و واجب و مال ایشان آنکه بخواست کفار همیشه در کنار باشد ایشانرا سنت و عذاب و ا
 بعد از آن تشبیه میداند ایشانرا با کفار مشرکین و انذار مینماید همان پاداش که انجماع را بوده است و صفت مؤمنان نصرت یکدیگر
 و دادن در حق و امر معروف و نهی از منکر و برپاداشتن نماز و دادن زکوة و فرمانبرداری خدا و رسول او و مال ایشان آن است
 که وعده داد است خدا تعالی همیشه بر دوزیران جوها جاویدان انجا و خانهای پاکیزه در باغهای جاوید و از نهم نعمت
 بزرگتر خوشنودی خدای تبارک و تعالی است و آن ایشانرا باشد شک نیست که خلفا متصف بودند باین اوصاف از جهت خبا
 متواتره که هیچ شبهه در آن نتوان نمود پس باین بشارت فحیمه مشربا و هو المقصود قال الله تعالی وَالشَّاقِقُونَ الْكَافِرُونَ
 مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوا هُمُ الْبَاطِلُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاعْتَدِ لَهُمْ جَهَنَّمَ
 نَحْمًا كَمَا نَحْمُوا لِمَنْ يَنْفَرُ مِنْهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاعْتَدِ لَهُمْ جَهَنَّمَ
 و قال اصحاب آنحضرت صلوات الله علیه وسلم و میگوید پیشینیان نخستینان از مهاجرین و انصار که قبل بدر یا قبل از بر گشتن قبل از
 بیت المقدس بجانب کعبه و برود نزدیک یکدیگر بوده است و آنانکه تابع ایشان شدند در نیکیو کاری که هجرت کردند و نصرت دادند
 راضی شد خدا تعالی از ایشان و راضی شد خدا تعالی از سوی جانشان و دنیا کرد خدا تعالی برای ایشان بهشت نامزد کرد
 آن جوها جاویدان انجا همیشه این است کامیابی بزرگ درین آیه تشریف عظیم است صحابه را و اخبار است با آنکه خدا تعالی

حرف

امتیاز

حرف

از ایشان
راحتی
باشد

از ایشان راحتی باشد و ایشان از او جلش از راضی شده و تا یک - من فضیله قال الله تعالی لقد اناب الله على النبي
والمهاجرين الذين اذعنوا في ساقية العسرة من قبلنا ما كانوا في اشد الحزن من انفسهم ثم اناب الله على هؤلاء
بغير عرفان غير ذلك فغيره كما في آية در غزو و تبرک نازل شد که خدايشالی برحمت بازگشت یعنی تعلق و مهربانی از او
از آنچه سابق بود انعام فرمود و بپایا سر و مهاجران و انصار که پیروی او کردند و در وقت تکلیف شدی بعد از آنکه نزدیک بود که کم
شود و ولی جماعه از ایشان از جهنم کمال شدت حال یعنی با وجود آنکه یک طائفه از ایشان ضعیف و سستند رحمت فرمود بر همه
ایشان بر آئینه خدای در حق ایشان مهربان است آدرین آیه فضیلت علیه السلام قرآن تبرک از آنچه در یکی آنکه ایشان را با پیامبر در یک
نسق جمع فرمود و دوم آنکه نفس نمود بر جرم خود برحمت بر ایشان سوم آنکه صبورانه صبورانه صبورانه همه صاحب فضل اند و الله اعلم
بالعواقب قال الله تعالی ما كان لولا فضل الرحمن لكانت الدنيا دار عذاب لمن آمن بالله و لا لمن كفر
يا ائمة عن انفسهم ذلك يا ائمة لا يصيبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة في سبيل الله ولا يطونك من طين الكفر
ولا ياكلون من عذاب النار الا كيت لغو به على صراط الله لا يفتيح اجر الحسنين ولا يفتقن لفتنة صغیرة ولا يذکر
ولا يقطعون و ادباً الا کیت لغو به على صراط الله احسن ما كانوا يفعلون خدای عزوجل توهم میکند نمکنا از آنکه
تو که کرا لکن نبود ایشانرا که نمک نمایند این بسبب است که نرسید بغازیان لشکر آنحضرت صلی الله علیه و سلم تشنگی و نه رنج و
نگر سبب در راه خدا و نمی سپرد و نمی آرد کفار را بر سر دین آن و بد نمی آرد از کفار هیچ دست بر روی رانی قتل
کنند کن را یا نهیب نماید اموال ایشانرا یا جرم رسانند یکی از کفار یا اسیر گیرند بنسب ایشانرا هر قسمی که باشد گزشت شیب
برای غازیان بهوض آن حمل نیک بر آئینه خدای تعالی ضایع نیگرد اند و نزدیکو کاران را و اتفاق میگذشت هیچ فتنه خورد و یا بزرگ
و قطع نمی نمایند هیچ دادی را اگر فرشته میشود و عمل خیر و ایمانی ایشان آفر کار آنکه جز آنکه ایشانرا خدا تعالی بر بهترین اسب عمل
سے آوردند درین آیه فضائل جهاد و تبرک خصوصاً و سایر مجاهدات عموماً بصبر ترین و بهی معلوم شده و با قطع معلوم است که خلفای
گرام از حاضران این دفعه و سایر مشاهد خیر بود پس این جنبه ایشانرا باشد و بود انقضوا خرج الترنجی عن ابن عباس قال قلت
لشمان بن عمار ما حکمک علی ان عمده الی الانفال دهی من الثمانیة و الی برادرة هی من الیمن فترتم مینا و کنت و سلم
بسم الله الرحمن الرحیم و دستم از الی الطوال ما حکمک علی انک فقال عثمان کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
منایاتی علیه الزمان و همینزل علیه السور ذوات العذر فكان انزل علیه الشیء و عاصم کان یکتب فیقول ضواء هو ان
الآیات فی السورة التي یذکر فیها کذا و کذا و کانت الانفال من اوائل ما نزل بالمدینة و کانت برادرة من آخر القرآن
نزلت و کانت قسماً شیباً بقصتها نطقت ایهانها فقبض رسول الله صلی الله علیه و سلم و لم یبین لنا من اجل ذلك
ترتیبها و کنت یسیراً بسم الله الرحمن الرحیم و دستم از الی الطوال و عن عثمان بن عفان قال کانت الانفال و برادرة بریدان
نزلت من رسول الله صلی الله علیه و سلم القرینین فلذلك جعلت الی الی الطوال من الی الطوال فی الی الطوال قال کتب عمر بن
الخطاب تعلموا سورة برادرة و علموا انکم سورة النور من السجدة ان ابان و الزمیرین التوامم سمع احدیها من النبی صلی الله
علیه و سلم انه یقرؤها و هو علی المنبر یوم الجمعة فقال لصاحبه مشی انزلت به و الایة فلیا قسماً معلومة قال له عمر بن الخطاب لاجتماع

لك فاقى النبي صلى الله عليه وسلم فذكر ذلك له فقال صدق عمرو بن عبد مناف رسول الله صلى الله عليه وسلم يستعمل
 اياك على الحج ثم ارسل علياً براءة على اثره ثم حج النبي صلى الله عليه وسلم العام المقبل ثم رجع فموت في يوم الوباء فاستعمل
 عمر على الحج ثم حج ابو بكر عام قابل ثم مات ثم ولى عمر بن الخطاب فاستعمل عبد الرحمن بن عوف على الحج ثم كان الحج بعد ذلك موثقه
 مات ثم ولى عثمان فاستعمل عبد الرحمن بن عوف على الحج ثم كان الحج موثقه حتى قيل اخرج الدارمي والنسائي عن جابر ان النبي
 صلى الله عليه وسلم بعث ابابكر على الحج ثم ارسل علياً براءة فقرأ على الناس في موافقت الحج حتى ختمها عمر بن عمرو قال بعث
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ابابكر اميراً على الناس سنة تسع وكتب سنن الحج وبعث معه علي بن ابي طالب آيات من
 براءة فامر ان يؤذن بكة ويمنى ويعرفه رجال المشرك كلها بانه يرتث ذمة الله وذمة رسوله من كل مشرك حج بعد العام او طاف
 بالبيت عزماً او اجل من كان يسيه بين رسول الله صلى الله عليه وسلم وعبد ربه اشهر وسار على راحلته والناس كلهم يقرأون
 القرآن براءة من الله ورسوله وقرأ عليهم يا ايها الذين آمنوا ان الله قد اشرككم عند كل مسجد الآية فقروا بدين قصة بعض زوات راخطا ذم
 شده است كه نيگويند ابو بكر صدق را بازگوييد اصل قصه است كه ابو بكر صدق بلا نزاع امير الحج بود و سوره براءة اول بعثت
 ابو بكر صدق واده بودند بعد از ان خبر سيل فرود آمد و امر كه كه آنرا بدست حضرت مر قضي بايد فرستاد اخرج الترمذي عن
 قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي لاجيد ان يسكن في الارض من اهل قريه علياً و عطاء اباناً و
 سعد بن اوقاص ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث ابابكر براءة الى اهل مكة ثم بعث علياً على اثره فاخذ ما منه قال ابو بكر وجدني في
 فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا ابابكر لا يؤذني عنى الا انا ورجل منى اخرج البخاري وسم عن ابي هريرة قال بعثني ابو بكر في ملكا الحج
 في موطنين بعثهم يوم التخر لوزون منى ان لا يحج بعد هذا العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ثم اردت النبي صلى الله عليه وسلم على بن
 ابطال فامر ان يؤذن براءة فاذا ن سغا على في اهل منى يوم التخر براءة ان لا يحج بعد هذا العام مشرك ولا يطوف بالبيت
 عريان و اخرج الترمذي وحسنه الحاكم وصححه عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث ابابكر و امره ان ينادي بولاء
 لكاتب ثم اتبعه علياً و امره ان ينادي بولاء الكلب فانطلقا فمخا فقام علي في ايام التشريق فنادى ان الله بريء من
 من المشركين ورسوله فسيحوا في الارض اربعة اشهر ولا يحج بعن العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ولا يدخل الجنة
 الا مؤمن فكان علي ينادي فاذا رجع قام ابو بكر فنادى بها عن الحسن انه سيل عن يوم الحج الاكبر فقال ذاك عام حج
 فيه ابو بكر استخلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم حج بالناس و اجتمع فيه المسلمون والمشركون فلذلك سمي الحج الاكبر و اول
 عيد اليهود والنصارى و عن عمر بن الخطاب قال الحج الاكبر يوم عرفه عن ابن ابي مليكة قال قدم اعرابي في زمان عمر بن الخطاب
 فقال من كبرني مما انزل الله علي محمد فاقرأه رجل براءة فقال ان الله بريء من المشركين ورسوله بالجر فقال الاعرابي لقد
 بريئ الله من رسوله ان يكن الله بريئ من رسوله فانما ابرأ منه فبلغ عمر مقالة الاعرابي فقال يا اعرابي انتم بريئون
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا امير المؤمنين اني قد بعث اليه ولا علم له بالقرآن فسالت من يقربني
 فاقرأني هذه السورة براءة فقال ان الله بريء من المشركين ورسوله وقال الاعرابي وانا الله ابرأ مما بريئ الله
 منه فامر عمر بن الخطاب ان لا يقربني الناس الا عامي باللغة و امر الاسود فوضع النحر و عن عمر بن الخطاب سمعت رسول الله

عنه في العام

انما قال في السورة
 بريئ من الله ورسوله

صلوات الله عليه وسلم يقول من استسجد لله كرهه اسم الله تعالى لله بيانه الجنة وعن عبد الله بن مهتام قال كنا مع النبي
 صلى الله عليه وسلم وهو يدعو بحجر بن الخطاب فقال والله لايت يا رسول الله اجبت اسلم من كل مشى الا انسى فقال النبي صلى
 عليه وسلم لا يؤمن احدكم حتى يكون اجبت اليه من نفسه وعن ابي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لمن بقيت ليقابل
 الاخر من البتيريين من حيدر بن العبد للمنادي عمر بن الخطاب من جعفر بن ابي ان عمر بن الخطاب استشار الناس في الحج
 فقال عبد الرحمن بن عوف سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول استروا بهم ستة اهل الكتاب عن سعيد بن ابي سعيد
 ان رجلا باع دارا له على عهد عمر فقال له عمر فقال باهرا لك فقال يا امير المؤمنين اولى ليس بكثير قال
 ليس بكثير ما ادعى من ابن عباس قال لما نزلت ته والاية والذين يكتزون الذهب والفضة كبروا على المسلمين قالوا
 ما يقع احدنا لولده الا يسقى بكده فقال عمر انا افرج عنكم فانطلق عمر واتبه ثوبان فأتى النبي صلى الله عليه وسلم
 فقال يا نبي الله قد كبر على اصحابك هذه الاية فقال ابن الله لم يفر من الزكاة الا ليتيب بها ابني من اموالكم وانما فرض
 الميراث من ابي يتي بعدكم فكم كبر عمر ثم قال له النبي صلى الله عليه وسلم الا انزجك بنجر يا كبري المروءة السالحة التي اذا
 نظرت اليها سرتت واذا امرها اطاعتت واذا غاب عنها حفظت وعن عبيدة قال لما نزلت والذين يكتزون الذهب والفضة الاية
 قال اشعاب رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل اليوم في الكفر ما نزل فقال ابو بكر يا رسول الله ما ذا ينجز اليرم قال
 لسانا اذكرا وقلبا ساكرا وزوجة سالحة فعين احدكم على ايمانه واخرج البخاري ومسلم عن البراء بن عازب قال اشترى
 ابو بكر من عازب رجلا ثلاثة عشر درهما فقال لعازب من البراء فليخبره اسلانزله فقال لا حتى تحب ما كيف سمعت بين خراج
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وات مع قال ابو بكر خرنا فاذا نجيا فاجتبا يوما وليلتنا حتى انظرنا وقيام قائم الطيرة و
 صرنا يبرس من ابي ارمي علقا فادوى اليه فاذا انما الصخرة فاهوت اليها فاذا نقيت طلبا فتسوية رسول الله صلى الله عليه وسلم وروى
 له دروة وقلت اضطلع يا رسول الله فاضطلع ثم خرجت النظر ارمي احد امن الطلب فاذا انما راى عظيم فقلت لمن انت يا
 غلام فقام لرجل بن قريش سماه فعرته فقلت هل في نعمك من كين قال نعم قلت وبن انت حالك لي قال نعم قال فامرته
 ان يقطع شاة منها ثم امرته ففرضت فخرها فقلت كسبه ثم يبيد الا اوبلى القدر حتى يرد اسفله ثم اتيت رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فوافيته قد استبقيت فقلت اشترى يا رسول الله فشرى حتى رفيت ثم قلت الم ايان للرجل فارسلنا والفقوم
 يطلبوا فلم يبركنا منهم الا سراقته بيننا وبينه فدرى ادرى او لم يبرح ادرى او لم يبرح قلت يا رسول الله هذا الطلب قد نجحتا فقال
 لا تخزن ان الله معي حتى اذا دنت فكان بيننا وبينه فرس له فقلت يا رسول الله هذا الطلب قد نجحتا وكيت قال
 ثم سكتي قال قلت اما الله لا اكي عليه نفسه ولكن اكي عليك فدعا عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اللهم اكفنا به ما
 ساءت فرسد له لطلبنا سأل ارمي من سئل ووثب منها فقال يا محمد ان هذا عمك فادوح الشدان مجتبي مما انا فيه فواته كذا
 من وراثة من اطلب وندو كنانتي محمد منها سها فانك ستمر ابي ومعنى في موضع كذا كذا فخذ منها حاجتك فقال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم لا عاجد له به فانطلق ترجع لسك اشعاب ومعنى رسول الله صلى الله عليه وسلم وانما سمعته قد مضت اليه
 سنفا والساش فخر جواسه النظر في اسئلة الاحابيه واستدلالهم في الصبيان في الطريق التداوير وادرس رسول الله صلى الله عليه وسلم

هذه حكاية
 ما رواه
 ابن ماجه
 في سننه
 من حديث
 ابن عمر
 بن الخطاب
 عن النبي
 صلى الله
 عليه وسلم
 انه قال
 من استسجد
 لله كرهه
 اسم الله
 تعالى لله
 بيانه
 الجنة
 وعن عبد
 الله بن
 مهتام
 قال كنا
 مع النبي
 صلى الله
 عليه وسلم
 وهو يدعو
 بحجر بن
 الخطاب
 فقال والله
 لايت يا
 رسول الله
 اجبت اسلم
 من كل مشى
 الا انسى
 فقال النبي
 صلى الله
 عليه وسلم
 لمن بقيت
 ليقابل
 الاخر من
 البتيريين
 من حيدر
 بن العبد
 للمنادي
 عمر بن
 الخطاب
 من جعفر
 بن ابي ان
 عمر بن
 الخطاب
 استشار
 الناس في
 الحج فقال
 عبد الرحمن
 بن عوف
 سمعت رسول
 الله صلى
 الله عليه
 وسلم يقول
 استروا بهم
 ستة اهل
 الكتاب
 عن سعيد
 بن ابي
 سعيد ان
 رجلا باع
 دارا له
 على عهد
 عمر فقال
 له عمر فقال
 باهرا لك
 فقال يا امير
 المؤمنين
 اولى ليس
 بكثير قال
 ليس بكثير
 ما ادعى
 من ابن
 عباس قال
 لما نزلت
 ته والاية
 والذين
 يكتزون
 الذهب
 والفضة
 كبروا على
 المسلمين
 قالوا ما
 يقع احدنا
 لولده الا
 يسقى بكده
 فقال عمر
 انا افرج
 عنكم فانطلق
 عمر واتبه
 ثوبان فأتى
 النبي صلى
 الله عليه
 وسلم فقال
 يا نبي الله
 قد كبر على
 اصحابك
 هذه الاية
 فقال ابن
 الله لم يفر
 من الزكاة
 الا ليتيب
 بها ابني
 من اموالكم
 وانما فرض
 الميراث من
 ابي يتي
 بعدكم فكم
 كبر عمر
 ثم قال له
 النبي صلى
 الله عليه
 وسلم الا انزجك
 بنجر يا
 كبري المروءة
 السالحة
 التي اذا
 نظرت اليها
 سرتت واذا
 امرها اطاعتت
 واذا غاب
 عنها حفظت
 وعن عبيدة
 قال لما
 نزلت
 والذين
 يكتزون
 الذهب
 والفضة
 الاية
 قال اشعاب
 رسول الله
 صلى الله
 عليه وسلم
 نزل اليوم
 في الكفر
 ما نزل
 فقال ابو
 بكر يا رسول
 الله ما ذا
 ينجز اليرم
 قال لسانا
 اذكرا وقلبا
 ساكرا وزوجة
 سالحة فعين
 احدكم على
 ايمانه
 واخرج البخاري
 ومسلم
 عن البراء
 بن عازب
 قال اشترى
 ابو بكر
 من عازب
 رجلا
 ثلاثة
 عشر
 درهما
 فقال
 لعازب
 من البراء
 فليخبره
 اسلانزله
 فقال لا حتى
 تحب ما كيف
 سمعت بين
 خراج
 رسول الله
 صلى الله
 عليه وسلم
 وات مع
 قال ابو
 بكر خرنا
 فاذا نجيا
 فاجتبا
 يوما
 وليلتنا
 حتى انظرنا
 وقيام
 قائم
 الطيرة
 وصرنا
 يبرس
 من ابي
 ارمي
 علقا
 فادوى
 اليه
 فاذا
 انما
 الصخرة
 فاهوت
 اليها
 فاذا
 نقيت
 طلبا
 فتسوية
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 وروى
 له
 دروة
 وقلت
 اضطلع
 يا رسول
 الله
 فاضطلع
 ثم خرجت
 النظر
 ارمي
 احد
 امن
 الطلب
 فاذا
 انما
 راى
 عظيم
 فقلت
 لمن
 انت
 يا
 غلام
 فقام
 لرجل
 بن
 قريش
 سماه
 فعرته
 فقلت
 هل
 في
 نعمك
 من
 كين
 قال
 نعم
 قلت
 وبن
 انت
 حالك
 لي
 قال
 نعم
 قال
 فامرته
 ان
 يقطع
 شاة
 منها
 ثم
 امرته
 ففرضت
 فخرها
 فقلت
 كسبه
 ثم
 يبيد
 الا
 اوبلى
 القدر
 حتى
 يرد
 اسفله
 ثم
 اتيت
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 فوافيته
 قد
 استبقيت
 فقلت
 اشترى
 يا
 رسول
 الله
 فشرى
 حتى
 رفيت
 ثم
 قلت
 الم
 ايان
 للرجل
 فارسلنا
 والفقوم
 يطلبوا
 فلم
 يبركنا
 منهم
 الا
 سراقته
 بيننا
 وبينه
 فدرى
 ادرى
 او
 لم
 يبرح
 ادرى
 او
 لم
 يبرح
 قلت
 يا
 رسول
 الله
 هذا
 الطلب
 قد
 نجحتا
 فقال
 لا
 تخزن
 ان
 الله
 معي
 حتى
 اذا
 دنت
 فكان
 بيننا
 وبينه
 فرس
 له
 فقلت
 يا
 رسول
 الله
 هذا
 الطلب
 قد
 نجحتا
 وكيت
 قال
 ثم
 سكتي
 قال
 قلت
 اما
 الله
 لا
 اكي
 عليه
 نفسه
 ولكن
 اكي
 عليك
 فدعا
 عليه
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 فقال
 اللهم
 اكفنا
 به
 ما
 ساءت
 فرسد
 له
 لطلبنا
 سأل
 ارمي
 من
 سئل
 ووثب
 منها
 فقال
 يا
 محمد
 ان
 هذا
 عمك
 فادوح
 الشدان
 مجتبي
 مما
 انا
 فيه
 فواته
 كذا
 من
 وراثة
 من
 اطلب
 وندو
 كنانتي
 محمد
 منها
 سها
 فانك
 ستمر
 ابي
 ومعنى
 في
 موضع
 كذا
 كذا
 فخذ
 منها
 حاجتك
 فقال
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 لا
 عاجد
 له
 به
 فانطلق
 ترجع
 لسك
 اشعاب
 ومعنى
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 وانما
 سمعته
 قد
 مضت
 اليه
 سنفا
 والساش
 فخر
 جواسه
 النظر
 في
 اسئلة
 الاحابيه
 واستدلالهم
 في
 الصبيان
 في
 الطريق
 التداوير
 وادرس
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم

وسلم فنزل الليلة على ستة التجار احوال عبد المطلب لاكرامهم بذلك فلما أصبح عند ابي طالب امره عن فبته بن محسن قال قلت
 لعمر بن الخطاب انت خير من ابي بكر فسبكتي وقال والله ليلته من ابي بكر و يوم خيبر من عمر عمر هل لك ان اخذتلك عن ليلته
 و يومه قال قلت نعم يا امير المؤمنين فان انا ليلته فلما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم باريا من اهل مكة خرج ليلا فقبضه
 ابو بكر فجعل يشي مرة امامه ومرة خلفه ومرة عن يمينه ومرة عن يساره فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما هذا
 يا ابا بكر فقال يا رسول الله اذكر الرصد فاكون امامك واذا ذكر الطلب فاكون خلفك ومرة عن يمينك ومرة عن يسارك
 لا ائمن عليك قال فشي رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلته على اطراف اصحابه حتى رطلاه فلما راها ابو بكر رضي الله عنه
 انها قد خفيت حملته على كاهله جعل يشد به حتى اتى به فم العار فانزلته ثم قال له والذي بعثك بالحق لا تدعه حتى اذنتك
 فان كان فيه شئ نزل سبني قبلك فدخل فلم ير شيئا فحمله فاذخله وكان في الغار فرق فيه حياث و افاغى فحشى ابو بكر ان
 يخرج منه شئ فيؤذي رسول الله صلى الله عليه وسلم فالتقه فقدمه فجعل يغير فيه وتلصق الجيات والافاعي وجعلت دموعه
 تتحد ورسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له يا ابا بكر لا تخزن ان الله معنا فانزل الله سكينته الاطمانية لابي بكر فهداه
 ليلته وانا يومه فلما توتى رسول الله صلى الله عليه وسلم وارتدت العرب فقال بعضهم نصت ولا نتركي وقال بعضهم
 لا نصلى ولا نركى فاتيته ولا الؤوه نصت فقلت يا خليفة رسول الله تالف الناس وارتفق بهم فقال جبارني الجاهلية عوار
 في الاسلام بماذا اتا القوم بشر مفتعل او بشر مفترى فيرض النبي صلى الله عليه وسلم وارتفع الوحى فوالله
 لو منحوني عقالا لاجا كانوا يعطون رسول الله صلى الله عليه وسلم لقاتلهم عليه قال فقال لما منعه فكان النبي صلى الله عليه وسلم

من قول النبي صلى الله عليه وسلم
 من غلبت امة غلبت
 من غلبت امة غلبت
 من غلبت امة غلبت

في هذا اليوم وعن علي بن ابي طالب قال ان الله ذم الناس كلهم وخرج ابا بكر فقال الا تشعرونه فقد نصره
 الله اذا خرجت ارض من كفر واتا من ارضين اذ هما في الغار اذ يقول لصاحبه لا تخزن ان الله مبتليكم عن ابي بكر قال فقلت
 اشفاق من الله ولا دخلني في الدين وحشة الى احد بعد ليلته الفار فان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين راى اشتياقي عليه
 و على الدين قال لي بون عليك فان الله قد قضى لهذا الامر بالنصر والتعظيم وعن ابن عباس قال لما كانت ليلته الفار
 قال ابو بكر يا رسول الله وحقى فلا دخل قبلك فان كانت حية او شئى كانت بي فبلك قال اذ دخل ابو بكر فجعل يمين
 سيدى فكلما راى يخرج اقال ثوبه فشقته ثم القه البحر حتى فعل ذلك بثوبه اجمع وبقى حجر فوضع عليه حقيبته وقال اذ دخل فما اجمع
 قال له النبي صلى الله عليه وسلم فاني ثوبك يا ابا بكر فاجزء بالذي صنعت فرجع النبي صلى الله عليه وسلم بيده وقال اللهم
 اجعل ابا بكر معي في يوم القيمة فاجوز النبي صلى الله عليه وسلم استجاب لك وعن جنيد بن سفيان قال لما اطلق ابو بكر مع
 رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الغار قال له ابو بكر لا تدخل يا رسول الله حتى اذ دخل استسبره فدخل ابو بكر الغار فاصاب
 به شئى فجعل يمسح الدم عن صعبه وهو يقول صل على ابي ابيك يا رسول الله وفي مسيل الله بالحيثية عن عمرو بن الخطاب
 عن ابي بكر الصديق قال انك لم تبق سورة التوبة قال رجل انا قال اقره فلما بلغ اذ يقول لصاحبه لا تخزن وقال والله
 انما صاحبه عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر اخي وصاحبي سمى الغار فاعرفوا ذلك لا تفوتوا
 متخذ خليلا لا تحذوا ابا بكر خليلا منذ اكل حوطة في هذا المسجد غير حوطة استله بكر وعن عبد الله بن الربيع ان النبي صلى الله عليه وسلم

وسلم قال لو استخدت غلبا فميرسته لا تخذت ابا بكر فلبلا و لكن انجى و ما جى في الغار و اخرج البئر من عن الس قال
 قال اقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم الى المدينة وهو مقربون ابا بكر و هو شيخ يعترف و النبي صلى الله عليه وسلم
 لا يقدر فكانوا يقولون يا ابا بكر من هذا الغلام من بين يديك قال هذا بنو بني ابي سبيل قال فلما وانا من المدينة نزل في الغار
 و بعث اهل الانصار فجاؤا قال فشهدت يوم دخل المدينة فماريت يوما كان احسن دلا اضور من يوم دخل علينا
 فيه و شهدته يوم مات فماريت يوما كان اجمع دلا اظلم من يوم مات فيه صلى الله عليه وسلم عن ابن عباس في قوله
 تعالى فانزل الله سكينته عليك قال على انه بكر لان النبي صلى الله عليه وسلم لم ينزل السكينة معه و عن جبير بن
 البواب قال انزل الله سكينته عليه قال على انه بكر فاما النبي صلى الله عليه وسلم فقد كانت عليه سكينته و من موافقا
 عمر بن الخطاب في قوله تعالى ان الله يحب من اعطى امره و النجاشي عن ابن مسعود الخدمي قال عينا النبي
 صلى الله عليه وسلم تقسيم فيما اوجاره و ذوالخويصرة التميمي قال انزل الله قبالي و بك ومن يعقل لو لم
 اقبل فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله ابدن لي فاضرب عنقه فقال النبي صلى الله عليه وسلم دفعه فان له اوصافا
 يتخبر احدكم سلوة مع سلوة مع صباهم ثم قرون من الدين كما يترق اسهم من اللزيتة فينظر في قذو و سلا
 يوجد فيه شي ثم ينظر في نفسه فلا يوجد قد سبق الفرس و الدم آسهم رجل اسود احدى يديه او قال يزيد بن اسيد
 او مثل البسطة قد در بخروج على من فقرة من الناس قال فزلت فيهم و منهم من يلزم في الصدقت الاية قال ابو سعيد
 اشهد اني سمعت ابا من رسول الله صلى الله عليه وسلم و اشهد ان عليا من قتلهم و انا معه جئنا بالرجل على النبي
 الذي لقت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عمر بن الخطاب انه قرى رجل من اهل الكتاب بطرود على باب فقال استكذبتني
 و اخذوا مني الخزيه حتى كنت بعدك فليس احد يبعد على بشي فقال عمر انا لقتنا اذ اثم قال هذا من الذين قال الله
 انما الصدقات للفقراء و المساكين ثم امر له بزق بجرى عليه و عن عمر بن الخطاب قال انما الصدقات للفقراء قال
 هم ثم تناه اهل الكشي عن الشعب قال ليست اليوم يعني قوله و المولفة فلو بهم انما كان رجال يتلقون النبي صلى الله
 عليه وسلم على الاسلام فلما ان كان ابو بكر قطع الرشي في الاسلام و عن عبدة السلف قال جارية بنت
 حصين و الاقرع بن عابس اهل بكر فقال يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم عندنا ارض من ارضك فليس فيها
 سلا و لا منفعة فان رايت ان تقطعنا لعلنا نخرجنا و نزرعها و لعل الله ان ينفع بها فاقطعها اياها و كتب لهما بذلك
 كتابا و اشهد لهما فانطلقا الى عمر بن الخطاب و علي بن ابي طالب فامرهم ان يقطعوا ما بينهما ففعلوا
 و ما لهما مقالته سبته فقال عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتلقونها و الاسلام يومئذ قليل و ان الله قد
 اعز الاسلام فاذهبنا فاجهد كما لا ارى الله عليكما ان رعيتماهم من زيد بن حارثة قال خطب ابو بكر الصديق فقال
 في خطبته يوم بعثت ليوك هذا و ما قدمت لنفسك فلا سجدة قدم خيرا فيسبكي حتى تمتد الدرع ثم يعبر و يخزي ابا
 من طاعة الله فيسبني حتى تسقط حد فانه على و جنته و كلوا احد منها فرسخ في فرسخ ثم يعبر و يخزي حتى يقول يا رب ابعثني

في قوله تعالى ان الله يحب من اعطى امره و النجاشي عن ابن مسعود الخدمي قال عينا النبي صلى الله عليه وسلم تقسيم فيما اوجاره و ذوالخويصرة التميمي قال انزل الله قبالي و بك ومن يعقل لو لم اقبل فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله ابدن لي فاضرب عنقه فقال النبي صلى الله عليه وسلم دفعه فان له اوصافا يتخبر احدكم سلوة مع سلوة مع صباهم ثم قرون من الدين كما يترق اسهم من اللزيتة فينظر في قذو و سلا يوجد فيه شي ثم ينظر في نفسه فلا يوجد قد سبق الفرس و الدم آسهم رجل اسود احدى يديه او قال يزيد بن اسيد او مثل البسطة قد در بخروج على من فقرة من الناس قال فزلت فيهم و منهم من يلزم في الصدقت الاية قال ابو سعيد اشهد اني سمعت ابا من رسول الله صلى الله عليه وسلم و اشهد ان عليا من قتلهم و انا معه جئنا بالرجل على النبي الذي لقت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عمر بن الخطاب انه قرى رجل من اهل الكتاب بطرود على باب فقال استكذبتني و اخذوا مني الخزيه حتى كنت بعدك فليس احد يبعد على بشي فقال عمر انا لقتنا اذ اثم قال هذا من الذين قال الله انما الصدقات للفقراء و المساكين ثم امر له بزق بجرى عليه و عن عمر بن الخطاب قال انما الصدقات للفقراء قال هم ثم تناه اهل الكشي عن الشعب قال ليست اليوم يعني قوله و المولفة فلو بهم انما كان رجال يتلقون النبي صلى الله عليه وسلم على الاسلام فلما ان كان ابو بكر قطع الرشي في الاسلام و عن عبدة السلف قال جارية بنت حصين و الاقرع بن عابس اهل بكر فقال يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم عندنا ارض من ارضك فليس فيها سلا و لا منفعة فان رايت ان تقطعنا لعلنا نخرجنا و نزرعها و لعل الله ان ينفع بها فاقطعها اياها و كتب لهما بذلك كتابا و اشهد لهما فانطلقا الى عمر بن الخطاب و علي بن ابي طالب فامرهم ان يقطعوا ما بينهما ففعلوا و ما لهما مقالته سبته فقال عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتلقونها و الاسلام يومئذ قليل و ان الله قد اعز الاسلام فاذهبنا فاجهد كما لا ارى الله عليكما ان رعيتماهم من زيد بن حارثة قال خطب ابو بكر الصديق فقال في خطبته يوم بعثت ليوك هذا و ما قدمت لنفسك فلا سجدة قدم خيرا فيسبكي حتى تمتد الدرع ثم يعبر و يخزي ابا من طاعة الله فيسبني حتى تسقط حد فانه على و جنته و كلوا احد منها فرسخ في فرسخ ثم يعبر و يخزي حتى يقول يا رب ابعثني

اسے انور و ارضی من مشامی ہذا و ذلک قولہ **انہ من سجاد و اللہ و رسولہ فان لہ نار جہنم** اسے قولہ **الکفیم و من موافقات**
عمر رضی اللہ عنہ عن شریح بن عبیدان رجلاً قال لانس الدر و ابا معشر القراء **ابا لکم اجتن سدا و انخل ادا و استلتم و عنہ**
لقہا اذ الکتم فاخرج منہ ابو الدر و آو و لم یرد علیہ شیاً فاجبر ذلک عمر بن الخطاب فانطلق عمر الی الرجل الذی قال
ذلک فقال ثوبہ و حنفہ و قاده اسے النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الرجل **انما کنا نخوض و نکتب فاوحی الہی الی نبیہ**
صلی اللہ علیہ وسلم و لکن ساءتہم لیکولن انما کنا نخوض و نکتب من موافقات عمر استغفر لکم اولاً استغفر لکم الایۃ اخرج
البحار سے عن ابن عباس قال سمعت عمر یقول لما ثوت فی عیدہ اللہ بن اُسَے و حی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم للصلوة علیہ
فقام علیہ فلما دقت قلت اعلیٰ عدو اللہ عبد اللہ بن ابی الفاکل کذا و کذا **الایۃ و آیامہ و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم**
یتبسم سے اذا اکثرت قال یا عمر اخرج عنی الی خیرت قد قبل لے استغفر لکم اولاً استغفر لکم سبعین مرۃ فلما علم
انی ان نزل علی السبعین غفر لہ زود علیہا ثم صلی علیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و شیء منہ حتی فرغ منہ فجبحت لہ و یوم
علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اللہ و رسولہ علم فواللہ ما کان الا لیسیراً حتی نزلت **انا ان الایمان و لا تصل علی احد منہم مات ابداً و لا**
تکم علی قبرہ فما صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منافق بعد حتی قبضہ اللہ عزوجل اخرج البخار و مسلم عن ابن عمر قال لما توفی عبد اللہ
بن ابی بن سلول فی ابنتہ عبد اللہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نسأله ان یطیہ قمیصہ لیکفہ فیہ فاعطاه ثم سأله ان یصلی علیہ فقام
عمر بن الخطاب فاخذ ثوبہ فقال یا رسول اللہ ایتصل علیہ و قد نہاک اللہ ان تصلی علی المنافقین قال ان رزقی خبرنی و قال
استغفر لکم اولاً استغفر لکم ان تستغفر لکم سبعین مرۃ فلن یغفر اللہ لکم و ساریہ علی السبعین و قال انہ منافق فصلی علیہ
فانزل اللہ و لا تصل علی احد منہم مات ابداً و لا تقم علی قبرہ فترک الصلوة علیہم و عن جیب بن الشہید عن عمرو بن عامر الاصب
ان عمر بن الخطاب قرأ و السابغون الاولون من المهاجرین و الانصار الذین اتبعوہم باحسان فرفع الانصار و لم یحج الاوا
**فی الذین فقال لہ زید بن ثابت و الذین فقال عمر الذین فقال زید امیر المؤمنین اعلم فقال ایوتی بابی بن کعب فاننا ہ
**فسأله عن ذلک فقال ابی و الذین فقال فینم اذا تابع ایتا عن انے صخر حمید بن زید و قال قلت لجمہ بن کعب القرظی
**اخرجنی عن اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و انما ید الفین فقال ان اللہ قد غفر لجمیع اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم
و اوجب لہم الجنة فی کتابہ **محسنہم و مسیمہم** قلت لہ **دنی** امی موضع اوجب اللہ لہم الجنة فی کتابہ قال **الایقر و اللہ یبغوا
**الایقر و الایۃ اوجب لجمیع اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم الجنة و الرضوان و شرط علی النابغین شرطاً لم یشرط
فیہم قلت و ما شرط علیہم قال شرط علیہم ان یتبعوہم باحسان یقول یقید و ابہم فی اعمالہم الحسنہ و لم یقید و ابہم
فی غیر ذلک قال ابو صخرۃ **فواللہ لکافی لم اقر و ما قبل ذلک و ما عرفت تفسیر ما معنی قرأنا علی محمد بن کعب عن ابن عمر سے
قوله تعالیٰ و کونوا مع الضالین فین مع محمد و اصحابہ و قال سعید بن جبیر مع ابی کبیر و عمر و قال الضحاک امر و ان یکونوا مع
**انے کبر و عمر و اصحابہ و قال ابن عباس مع علی بن ابیطالب و قال ابو جعفر مع علی بن ابیطالب و عن صفیان قال لیس
**فی تفسیر القرآن اختلاف انما ہو کلام جامع یزاد و یزاد و عن کبیری بن عبد الرحمن بن حاطب قال اراد عمر بن
الخطاب ان یجمع القرآن فقام فی الناس فقال من کان تلک فی ذم من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا من القرآن****************

Handwritten marginal notes in Urdu script, including the name 'محمد بن کعب' and other illegible text.

نیا نشانه و كانوا کثیرا ذک فی الصحف والاکواح والعسب کان لا یقبل من احدی شیئا حتی یشهد به شادان فیکل به
 یتجمع ذلک الیه قدام عثمان بن عفان فقال من کان عند هشی شیء من کتاب الله فلیأتم به وکان لا یقبل من ذلک حتی
 یشهد به شادان فما اخرجت من ثابته فقال لیس فی رایتکم ترکتم آیتین لم تکتوبا فقلوا اما هما قال قلت من رسول الله
 صلی الله علیه وسلم لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیکم ورحیم علیکم لیس فی رایتکم ترکتم آیتین لم تکتوبا فقال عثمان وانا اشهد انهما من
 عند الله فاین ترابی ان یخلفهما قال اخرجت بهما آخر ما نزل من القرآن فحتمت بهما برارة قال الله تعالی کلامک
 اویسآء الله لا یخلف علیک صوره ولا کلمه یخلفون ه الذین اعلوا واکفوا یتقون کلام الله البشیری فی
 الخیر والذین اوفوا فی الاخره کلاما ینبیل لکل من الله من ذلک هو الفکر العظیم فیرگوید معنی هذ که این آیت
 نص است در فضیلت اولیاء الله و اولیایان حال ایشان میفرماید که کما خوف علیهم ولا هم یخرفون در آخرت بر ایشان
 ترسی نباشد از بیم خوف و مکر و داند و گمب نشوند بر بیم غایت آتیا حقیقت لایب با ما صدق آن مذکور میباشد که الذین اوفوا
 کما اوتوا یقون پس حقیقت ولایت در اینجا ممتحن شود که بوصف ایمان حقیقی که شرح آن در سوره انفال مذکور است انما المؤمنون
 الذین اذوا ذکر الله و جعلت قلوبهم و بوجه تعوی متصف اند تا لایب بعض لوازم ولایت ارشاد میفرماید که هم البشیرة الذین
 یشارت است بخت بر انسیه رسل صلوات الله وسلامه علیهم و این اعظم انواع بشارت است یا بر بویاد فرست صاوست
 وان دون اوست اینقدر بوجه عموم از آیه مفهوم شد باقی ماند آنکه آخیا نسی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم این اوصاف
 سنیه متصف بودند کیانند آنکه تامل را کار فرمایید شد آتی بد و معنی مستعمل میشود و کلی از ولایت بمعنی دوستی و محبت پس
 سنیه و دد دست و دست داشته شده باشد و دیگر معنی ولایت کار سازی کردن پس معنی ولی کار سازنده و کار ساز
 شده باشد مانند لفظ حاکم که بر هر دو شخص اطلاق کرده شود فاعل و مفعول و اگر معنی اول مرادست خدا تعالی میفرماید در حق
 صدیق رضی الله عنه تا بعان اذ که یحبهم و یحبونه و اگر معنی ثانی مرادست حق تعالی میفرماید و هو یوتی الصالحین بعد از آن
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث متواتره که شهبه اراد ان داخل نباشد این جماعه را بوصف صدیق و شهید ستود
 و بر ایمان و تقوی ایشان گوایی دادند و بشارت عظیمه بهشت بلکه باطل در جا بهشت دادند و هو المقصود من الاختف
 قال سلیت قلت عمر العذاه فقرأ بونس و هو و غیر جماعه من قاده قوله تعالی ثم جعلناکم فلول فی الارض من بعدکم
 لئنظر کیف تعملون قال ذکرنا ان عمر بن الخطاب قرأ هذه الایة فقال صدق ربنا ما جعلنا خلافت فی الارض الا لیستقر
 الی اعمالنا فاراد الله خیرا عمالکم باللیل والنهار و السر و العلانیة عن ابن عمر ان تیما الدارمی سأل عمر بن الخطاب
 عن رکوب البحر فامر بتقصیر الصلوة قال لیس فی قول الله تعالی هو الذین یسیرکم فی البحر و عن عمر بن الخطاب قال قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من عباد الله ناسا یغیبهم الانبیاء و الشهداء فقیل من هم یا رسول الله قال قوم
 یجتازون فی الله من خیر اموال و الانساب لا یخترعون اذ انهم الناس و لا یخترنون اذ انهم نواجم تار رسول الله صلی الله
 علیه وسلم الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یخرفون قال الله تعالی ان من کان علی بیتی من ذین یتیم
 ویتلوا شأنا هدینة و من قبله ینب یوسی اما ما و راحة ما و ذلک یؤمنون به و من یقفون

بینه
 در وقت

در وقت

در وقت

مِنَ الْكُرَابِ قَالَتْ اَمْ كَوْلَاكَ مَا تَدْعُو فَلَا تَأْتِكُ فِي مَرْبَعَةٍ مِّنْهُ اِنَّهُ لَخَبِيرٌ بِمَنْ تَدْعُو وَلَكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ
 لَا يَتَّقُونَ لَوْ كَانَتْ حُجُوجُ الْاَرْضِ كُلِّهَا لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ وَتَعْلِيْقُ بَرِيْثَانٍ مِّنْهَا يَدْعُو مَنْ كَانَ مَرْبَعًا لِّتُؤَدِّيَ الْاَرْضُ وَرِثَتَهَا الْاَيَّةُ
 بعد از ان بيان ميکند حال جماعه از مومنين محققين تا فرق در ميان ظلمت کفر و نور ايمان روشن شود و مانند فرق بين نسبت
 نهار و تابعد مشرق نسبت مغرب اين سنه الله است در تمام قران عظيم غالباً تفاوت در حنين و تبان مرتبتين در هر سوره
 بيان ميغرايد و انما ليرت الشئ بقصده چون نوبت مومنين محققين رسيد فرمود اَمِنْ كَانِ عَلٰى سِتِّ مِائَةٍ مِّنْ رَبِّهِمْ مَفْسِرِينَ وَرَمَعِي
 اين کلمه اختلاف دارند اما آنچه محقق فرمود است و آنچه بعد تفحص نظر احتمالاً غير آن نموايسته آنست که بعض محققين اصول
 شرايع را پيش از بعثت آنحضرت صلي الله عليه وسلم بشهادت دل خود تلقی نموده بودند لهذا عبادت اصنام کرده ميديدانستند
 و قبح خمر و زنا از خود در ذيل خود مويافستند و تعين پنجاب برے که در ان زمان سبوت شد بطريق رؤيا و فراست ادراک مينمودند
 و نفوس ایشان بآن همه مطمئن گشت و عقل ایشان همه را باور داد و او اعلم اجماع منفع در صدور ایشان بتينه است از جانب
 پروردگار تبارک و تعالی بعد از ان عثمان نازل شد و شهادت بران علم اجمالی داد و آن محل را منصل حست و آن مظلون را
 کالمشاد نمود پس بدو که از طرف حق نازل و علا اظهار حق بر وجه اکمل نمود قران او پیش از قران کتاب حضرت موعليہ السلام
 بود و معتداي اول دين و حتمی از جانب خدا تعالی که مثل اين شهادت او امين فرمود جماعه از عظامي صحابه بايوصف متصف بودند
 از ان جمله صديق اکبر رضی الله عنه و ابوذر غفاری و غير ایشان حضرت صديق اکمل آن همه او است سمن ایشان و از جهت
 همین مناسبت باطنی توفيق نمود در ايمان آوردن و معجزه نطلبيد پس می سر فرمايل بن آية است بلکه اغلب را و آنکه
 تعريض است باور اشاره بجانب ابو و الله اعلم انرج الزمدي عن ابن عباس قال قال ابو بكر يا رسول الله قد شئت
 قال شئتني هو و الواقعة و الرسالات و تخم تيار لون و اذا الشمس كورت و عن اسنة سعيد الخدري قال عمر بن الخطاب يا
 رسول الله استرع اليك الشيب قال شيبته هو و واخواتها الواقعة و عم تيار لون و اذا الشمس كورت عن عمر بن الخطاب
 قال لما استقرت السفينة على الجودي كبرت ما شاء الله ثم انه اذن له فحبط على الجبل فدا الغراب فقال ائمني بخبر الازر
 فانحد الغراب على الارض وفيها القرية من قوم نوح فابنار عليه قلعة و دعا الحامه فوقع على كفت توح فقال اصطلي
 فلما تبتى بخبر الارض فلم يلبث الا قليلا حتى جاب بنفسه و ريشته في منقار و فقال اميرت فقد اثبتت الارض قال نوح بارك
 الله فيك و في بيت يوديك و جبك الى الناس لولا ان يخلبك الناس على نفسك لدعوت الله ان يجعل رأسك
 من ذهب و عن محمد بن المنكدر و يزيد بن خصيفة و صفوان بن سليم ان خالد بن الوليد كتب الي اسنة بكر الصديق انه
 قد وجد رجلا في بعض نواحي العرب يتكلم كما يتكلم المرأة و قامت عليه بذالك البسيسة فاستشار ابو بكر اصحاب رسول الله
 صلي الله عليه وسلم فقال علي بن ابي طالب ان هذا ذئب لم يعص الله به الله من الامم الا الله واحدة فوضع الله بها ما قد
 علمتم ارمي ان تخرقه بالنار فاجتمع اصحاب النبي صلي الله عليه وسلم على ان يخرقوه بالنار فكتب ابو بكر الى خالد ان يخرق
 بالنار ثم خرقيم ابن الزبير في امارته ثم خرقيم هشام بن عبد الملك عن عمر بن الخطاب قال لما نزلت منهم شقي و سعید قلت يا
 رسول الله فقل بالعمل على شئ قد فرغ منه او على شئ لم يفرغ منه قال علي شئ قد فرغ منه و جرت به الاقلام يا عمر

این حدیث در صحیح بخاری
 و صحیح مسلم
 و سنن ابوداؤد
 و سنن ترمذی
 و سنن ابن ماجه
 و سنن ابویوسف
 و سنن ابوالخدیج
 و سنن ابوالدرداء
 و سنن ابوالحمزه
 و سنن ابوالقاسم
 و سنن ابوالمنذر
 و سنن ابوالوفاء
 و سنن ابوالویس
 و سنن ابوالزهراء
 و سنن ابوالعلاء
 و سنن ابوالسائب
 و سنن ابوالثعالی
 و سنن ابوالثمالی
 و سنن ابوالثمالی
 و سنن ابوالثمالی

ولكن من غير ما قيل له عن ابنه بكر الصديق قال قام في يوم من ايام رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال سلوا الله العافية فانه لم يخط
 احد افضل من عافية بعد اليقين واليقين واليقين فانه لم يوت احد اشد من ريبه بعد كفير عن ابنه البسر اثني امرأ
 تسامع ثم اقبلت ان تلبس البيس ثم اقبلت منه فقلت معنى البيس فانوت اليها فقبلتها فاثبتت ابابكر فذكرت ذلك له فقال
 استرطه نفسك ومن ولا تخبر احد افلم تهر فاثبت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك له فقال لا تخلفن غازيا في
 سبيل الله في ابله بل هذا حتى تتبين ان لم يكن اسلم الا ملك الساحة حتى فطن آدم من اهل النار والطرق رسول الله صلى الله
 عليه وسلم طيلا حتى اوتى الله اليه واقرم الصلوة طرقت النباهة لانه قوله لله الذين قال ابو اليسر فاقية نقرأ انك قال
 اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم لهذا فاقية ام للناس كاقية قال لي للناس كاقية وعن سليمان التيمي قال ضرب رجلا
 لقتل امرأة ثم آتته ابابكر وسفهاهما عن كفارة ذلك فقال كل منهما لا ادرى ثم آتته النبي صلى الله عليه وسلم فسأله
 فقال لا ادرى حتى انزل الله واقرم الصلوة الاية عن عثمان قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يومنا وشم
 قال من توصا وشموني هذا ثم قام فصلى صلوة الظهر فغفر له ما كان بينه وبين صلوة الصبح ثم صلى صلوة العصر فغفر له ما كان بينه وبين صلوة
 ثم صلى المغرب فغفر له ما كان بينه وبين صلوة العصر ثم صلى العشاء فغفر له ما كان بينه وبين صلوة المغرب ثم علمه بيت لبيته ثم
 ان قام توصا وشم الصبح فغفر له ما بينه وبين صلوة العشاء وشم الحسنة ثم بين الحسنة قالوا الحمد الحسنة فما لباقيا عثمان قال
 اي لا اله الا الله وسبحان الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله واخرج مالك عن عثمان بن عفان قال لا تجد منكم حديثا لولا ان
 في كتاب الله ما تمسك به ثم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يا من امرار توصا فشمس الوصو ثم لبي الصلوة
 الا غفر الله له ما بينه وبين الصلوة الاخرى حتى يصلها قال مالك ارا وبيد خذ و الاية يا قهر يا صلوة طرقت النباهة
 وتر لقائين الليل ارق الجسنت يذهبين الشيطان فقال الله تعالى وقال الملك ائتوني بآية
 استخلصه لنفسه قلنا قلنا قلنا قال انك اليوم لدينا وكين آيين قال اجعلني على خزائن
 الاكبرين اتي حفيظ عبيد بن جراح فغفر له عن غيبه عن حضرت يوسف على نبينا وعليه الصلوة والسلام طلب كرواز
 ملك مصر امارت بيت المال راويان نمود سبحان خود را بان امارت كه اسه حفيظ عليهم پس از اينجا معلوم شد كه شرط حضرت
 در بيت المال حفظ است از هياص و از خيانت خائنين و علم است بانكه از كجا بايد گرفت و كجا بايد مرن نمود چون نصب
 در بيت المال كار خفيقه است لازم آمد كه خلافت خاصه مرضيه و قسي متعفن گردد كه خليفه حافظ و عليم باشد و آن در لوازم خلافت
 خاصه داخل است چنانكه سابق تحرير نموديم عن خالد بن عريفه قال كنت جالسا عند عمر اذ اتي رجل من عبد القيس فقال له
 عمر انت فلان العبد قال نعم فغضب بنا و منه فقال رجل يا امير المؤمنين قال اجلس فجلس فغضب عليه
 بسم الله الرحمن الرحيم انك ايات الكتاب المبين اسه قوله لمن القاولين فقرأنا عليه فلما مضى فقال له
 الرجل يا سيدي يا امير المؤمنين فقال انت الذي نسخت كتاب و انيال قال من منى بانكر اجمعه قال اطلق فاقية يا حفيظ
 والعصون تم لا تقرأه ولا تقره احد من الناس فلان يفتني عنك انك قرأته او قرأته احد من الناس لا يملكك
 شعرة ثم قال له اجلس فجلس فغضب فغضب فقال انا نسخت كتاب من اهل الكتاب ثم جئت به فاني اودعته فقال له

عنه
 من غير ما قيل له
 عن ابنه بكر الصديق
 قال قام في يوم من ايام
 رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فقال سلوا الله
 العافية فانه لم يخط
 احد افضل من عافية
 بعد اليقين واليقين
 واليقين فانه لم يوت
 احد اشد من ريبه
 بعد كفير عن ابنه
 البسر اثني امرأ
 تسامع ثم اقبلت
 ان تلبس البيس ثم
 اقبلت منه فقلت
 معنى البيس فانوت
 اليها فقبلتها
 فاثبتت ابابكر
 فذكرت ذلك له
 فقال لا تخلفن
 غازيا في سبيل
 الله في ابله بل
 هذا حتى تتبين
 ان لم يكن اسلم
 الا ملك الساحة
 حتى فطن آدم من
 اهل النار والطرق
 رسول الله صلى
 الله عليه وسلم
 طيلا حتى اوتى
 الله اليه واقرم
 الصلوة طرقت
 النباهة لانه
 قوله لله الذين
 قال ابو اليسر
 فاقية نقرأ انك
 قال اصحاب رسول
 الله صلى الله
 عليه وسلم لهذا
 فاقية ام للناس
 كاقية قال لي
 للناس كاقية
 وعن سليمان
 التيمي قال ضرب
 رجلا لقتل امرأة
 ثم آتته ابابكر
 وسفهاهما عن
 كفارة ذلك فقال
 كل منهما لا ادرى
 ثم آتته النبي
 صلى الله عليه
 وسلم فسأله فقال
 لا ادرى حتى
 انزل الله واقرم
 الصلوة الاية
 عن عثمان قال
 رايت رسول الله
 صلى الله عليه
 وسلم يومنا
 وشم فقال من
 توصا وشموني
 هذا ثم قام
 فصلى صلوة
 الظهر فغفر له
 ما كان بينه
 وبين صلوة
 الصبح ثم صلى
 صلوة العصر
 فغفر له ما كان
 بينه وبين
 صلوة المغرب
 ثم صلى العشاء
 فغفر له ما كان
 بينه وبين
 صلوة المغرب
 ثم علمه بيت
 لبيته ثم ان قام
 توصا وشم
 الصبح فغفر له
 ما بينه وبين
 صلوة العشاء
 وشم الحسنة
 ثم بين الحسنة
 قالوا الحمد
 الحسنة فما
 لباقيا عثمان
 قال اي لا اله
 الا الله وسبحان
 الله والله اكبر
 ولا حول ولا
 قوة الا بالله
 واخرج مالك
 عن عثمان بن
 عفان قال لا
 تجد منكم
 حديثا لولا ان
 في كتاب الله
 ما تمسك به
 ثم قال سمعت
 رسول الله صلى
 الله عليه وسلم
 يقول يا من
 امرار توصا
 فشمس الوصو
 ثم لبي الصلوة
 الا غفر الله
 له ما بينه
 وبين الصلوة
 الاخرى حتى
 يصلها قال
 مالك ارا وبيد
 خذ و الاية
 يا قهر يا
 صلوة طرقت
 النباهة وتر
 لقائين الليل
 ارق الجسنت
 يذهبين
 الشيطان فقال
 الله تعالى
 وقال الملك
 ائتوني بآية
 استخلصه
 لنفسه قلنا
 قلنا قلنا
 قال انك
 اليوم لدينا
 وكين آيين
 قال اجعلني
 على خزائن
 الاكبرين اتي
 حفيظ عبيد
 بن جراح
 فغفر له عن
 غيبه عن
 حضرت يوسف
 على نبينا
 وعليه
 الصلوة
 والسلام
 طلب كرواز
 ملك مصر
 امارت بيت
 المال راويان
 نمود سبحان
 خود را بان
 امارت كه
 اسه حفيظ
 عليهم پس
 از اينجا
 معلوم شد
 كه شرط
 حضرت
 در بيت
 المال
 حفظ است
 از هياص
 و از خيانت
 خائنين
 و علم است
 بانكه
 از كجا
 بايد
 گرفت و
 كجا
 بايد
 مرن نمود
 چون
 نصب
 در بيت
 المال
 كار
 خفيقه
 است
 لازم
 آمد
 كه
 خلافت
 خاصه
 مرضيه
 و قسي
 متعفن
 گردد
 كه
 خليفه
 حافظ
 و عليم
 باشد
 و آن
 در لوازم
 خلافت
 خاصه
 داخل
 است
 چنانكه
 سابق
 تحرير
 نموديم
 عن
 خالد
 بن
 عريفه
 قال
 كنت
 جالسا
 عند
 عمر
 اذ
 اتي
 رجل
 من
 عبد
 القيس
 فقال
 له
 عمر
 انت
 فلان
 العبد
 قال
 نعم
 فغضب
 بنا
 و منه
 فقال
 رجل
 يا
 امير
 المؤمنين
 قال
 اجلس
 فجلس
 فغضب
 عليه
 بسم
 الله
 الرحمن
 الرحيم
 انك
 ايات
 الكتاب
 المبين
 اسه
 قوله
 لمن
 القاولين
 فقرأنا
 عليه
 فلما
 مضى
 فقال
 له
 الرجل
 يا
 سيدي
 يا
 امير
 المؤمنين
 فقال
 انت
 الذي
 نسخت
 كتاب
 و انيال
 قال
 من
 منى
 بانكر
 اجمعه
 قال
 اطلق
 فاقية
 يا
 حفيظ
 والعصون
 تم
 لا
 تقرأه
 ولا
 تقره
 احد
 من
 الناس
 فلان
 يفتني
 عنك
 انك
 قرأته
 او
 قرأته
 احد
 من
 الناس
 لا
 يملكك
 شعرة
 ثم
 قال
 له
 اجلس
 فجلس
 فغضب
 فغضب
 فقال
 انا
 نسخت
 كتاب
 من
 اهل
 الكتاب
 ثم
 جئت
 به
 فاني
 اودعته
 فقال
 له

جاہلان علیٰ اکمل الوجه از ایشان ظهور نمود چنانکه دفتر و قرا از احوال آن بزرگواران مشاہد عدل است بر آن و هو المقصود
 عن كنانة العدوى قال دخل عثمان بن عفان على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله أخبرني عن العتية كم سمع
 من ملك فقال ملك على يدك على حسناك وهو امر على الذم على الشمال اذا علمت حسنة كتبت عشر انا اذا علمت
 سيئة قال الذي على الشمال للذي على اليمين الكذب قال لعنه ليتغفر الله ويثوب فاذا قال ثلثا قال نعم اكتبه اراخنا
 الله منه قيس القرين ما اقل مراقبه الله وقل استخياؤه منه يقول الله ما يلفظ من قول الا كذبة رقيب عتيد وملك ان
 بين يدك ومن خلفك يقول الله لهم موعبات من بين يديهم ومن خلفهم يحفظونه من امر الله وملك قابض على ناصيتك فاذا
 تواضعت لله رقتك واذا اجترعت على الله قسك وملك ان على شفتيك ليس يحفظان عليك الا الصلاة على النبي صلى
 الله عليه وسلم وملك قائم على فيك لا يرحم ان يدخل الجنة في ذك وملك ان على عيشك فهو لا عشرة املك على كل
 بني آدم ينزلون ملائكة الليل على ملائكة النهار لان ملائكة الليل يسوي ملائكة النهار فهو لا وعشرون ملكا على كل آدمي ويطرس
 بالهار وولده بالليل عن ابن جرير في قوله ام جعلوا الله شركا وخلقوا كحلقة قال اخبرني ليث بن ابي سليمان عن ابي محمد عن خديفة بن
 اليمان عن ابي بكر انما خضر ذلك خديفة من النبي صلى الله عليه وسلم ثم ابى كبره وانا حدثه اياه ابو بكر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الشرك
 فيكم اتقى من ديب النمل قال ابو بكر يا رسول الله هل الشرك الا ما عهد من دن الله وما دعي مع الله قال نعم انما الشرك فيكم اتقى من ديب النمل
 الا ان جرك بقول يذهب صغاره وكباره اذ قال صغيره وكبيره قال سئل قال تقول كل يوم ثلاث مرات اللهم انى اعوذ بك ان
 اشرك بك وانا اعلم واستغفرك لئلا اعلم والشرك ان تقول اعطاني الله وفلان واليه ان تقول لولا فلان قلبي فلان
 وعن سيعان بن يسار قال انطلقت مع ابي بكر الصديق الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا ابا بكر انك تشرك فيكم اتقى من
 ديب النمل فقال ابو بكر هل الشرك الا ما عهد من دن الله وما دعي مع الله قال النبي صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده لا تشرك
 اتقى من ديب النمل الا ادلك على شيئين اذ قلته ذهب عليك قبيلة وكثيره قال قل اللهم انى اعوذ بك ان اشرك بك وانا
 اعلم واستغفرك لئلا اعلم عن جاهد قال فرأى عمر على البرججات عذير فقال ايها الناس هل تدرون ما جنات عذير
 قيل في الجنة له عشرة الارب باسيرة على كل باب خمسة وعشرون الفا من الخمر والعين لا يدخلها الا النبي او صديق او شهيد وروى
 نحو ذلك عن عبد الله بن عمر ورواه وعن ابي سعيد والحسن والحسين وكعب الاحبار وسوقا عليهم واين مشاهد عدل است برنجة
 تقرير كرويم از قريظ وانشاء علم عن ابن عمر قال ذكر عند النبي صلى الله عليه وسلم طوبى فقال النبي صلى الله عليه
 وسلم يا ابا بكر بل بركات ما طوبى قال الله ورسوله اعلم قال طوبى شجرة في الجنة لا يعلم طولها الا الله فيسير الراكب تحت
 فخص من اغصانها سبعين خرفا ورقها الحلل يقع عليها الطير كما مثال البخت قال ابو بكر ان ذلك الطير ارحم فقال نعم
 من اكله وانت منهم يا ابا بكر ان شاء الله عن عمر بن الخطاب انه قال وهو يطوف بالبیت اللهم ان كنت كبتت على شقوة او
 ذنبا فاقمها فانك نحو ما شاء وثبتت وعذرك ام الكتاب فاجعله سعادة و مغفرة وعن السائب بن ليحان من
 اهل الشام وكان قد اذرك الصحابة قال لما دخل عمر رضي الله عنه الشام حمد الله واشنى عليه ووعظ واذكر وامر
 بالعرف و نهى عن النكر ثم قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قام فينا خطيبا كقيامي فيكم فامر بتقوى الله

عنه
 نعم اول من
 حج عليه السلام
 بر بنى و اول من
 حج على النبي
 صلاواته

وسیله الرحم وصلاح ذات البین و قال علیکم بالجماعة فان عبد الله على الجماعة وان الشيطان مع الواحد وهو من الاثنين افسداً
 رجل امرأة فان الشيطان ياتهما ومن ساءت مسيئته وشره معسنة فهو امرأة المسلم المؤمن والمادة المنافع الذي لا تسوءه
 سيئته ولا تسوء حسنة ان عمل خير المبرج من الله في ذلك ثوابا وان عمل شر لم يثب من الله في ذلك المشرع عفوته و اجلا
 في طلب الدنيا فان الله قد تكفل بانزالكم وكل ما سئتم له عمله الذي كان عابداً استغفر الله على انما لكم فانه تجواميات او
 ينبت و يعتقد انم الكتاب صلي الله على سيدنا محمد وآله وعليه السلام ورحمة الله السلام عليكم عن الزبير
 قال كان عمر بن الخطاب يتدبر على رسول الله صلى الله عليه وسلم فانطلق يوماً حتى دنا من رسول الله صلى الله
 عليه وسلم وهو يصلي فسمعته وهو يقول او ما كنت تتلو اية من قبله من كتاب حتى بلغ الطارقون وسمعه وهو يقول ان يقول
 كقرآنك مرسل الى قوله علم الكتاب فانظره حتى سلم فابصر في اثره فاسلم قال الله تعالى ان الله يتركف
 قربة الله مثلاً طيبة كشيء لطيب اصلاً فانبت و فرغها في السماء لا توتى الاكل كل حين
 يا ذن ربها و يقرئ الله الامثال للناس لعلهم يتذكرون و مثل كلمة تحببها كثير لا يحبها احسن
 من فوق الارض ما لها من قرآن ينبت الله الذين امنوا بالقول الثابت في الحياة الدنيا والآخرة
 في الآخرة و يفعل الله الظالمين و يفعل الله ما يشاءه البر لاني الذين بك لو انعمت الله كفا
 و اهلوا قومهم و الله لولا انهم كفوا و ينس القوم غير كريد عني منه خدا سبحان تابين ظلمت كفرو نور ايمان
 باساليب مستنوه بيان يفر ما يد از انجمله ميگويد صفت كلمه من دين اسلام كه بحكم الهى از فوق سبع سموات مستصحب
 الهيات و تقرىبات ملكوت در ارض نازل شده و انجا شيوع تمام پيدانمود و اكثر العالم صالحه معتدله را در گرفت نهند
 صفت درخت ناپاك نافع سيوه دار است كه تخميش در زمين محكم است و شاخهاش بجانب آسمان سر بالا كشیده و صفت
 كره ناپاك كه عبارت از شرک و يهوديت و نصرانيت و مجوسيت مخترقه مغیره است بحكم الهى و وحى ربانى محكم الاساس
 گشته و ملكوت در ناپيد آين كوشش نمودند بلكه بسبب شبهات و اسيه ناسيه از صد و نبي آدم و مساعي ايشان بسبب
 شبهات صورت گرفت و در اندك زمانه بعنايت الهى ببعث رسل و اشاعت دين ايشان برهم خورد و مانند درخت ناپاك
 غير نافع كه بر كند و شد از بالاي زمين بغير آنكه محتاج بگافتن زمين شوند و از زمين آن سببخ را بر آرد بعد از ان
 او سبحانه بيان يفر ما يد حال جامعه از و سامى مسلمين انمه ايشان كه بگله حق آفزيده و نصرت آن كمر بسته اند و بر دست
 ايشان اشاعت آن واقع شود و حال گروهى از و ساما و كفاد كه در نزديج كلمه باطل سمى بنمايند و فرقه ادنى را تشيبت
 بسبب آن قول ثابت و آن كلمه حق اتبات يفر ما يد در حيات دنيا بصبر و تائيد و فلبه بر ساير ائمه و در آخرت بنبات و رفيع
 درجات و سابقيت در دخول جنت در و ساما كفار را بمنايه نيمت اينروى بكفران و شوق قوم خوئيس باره توار مى نگويد
 فقير ميگويد اين كره است بلكه چون مهاجرين اولين بسبب انذ بقول ثابت در دنيا و آخرت سر آمد اهل نبوت گشته اند
 و ملت حقه بسبب ايشان رواج كللى يافت و عاتبان قرئيس در مقابل ايشان گرفتار نكال دو بال گشتند آن محفل
 گشت و آن منى صورت گرفت و تفصيل آن جمع كالشمس بنف رايحه النهار بود گرديد و هو المقصود باقيانه آنكه در

راجع

حدیث صحیح تفسیر این آیت واقع شد که مراد از ان تثبیت توفیق الهی است که مومن را عطا میفرماید تا منکره نکیر را بجا آورد
 درست گوید آن با سبب ما یضاد نمی آید بلکه بیان بعضی انواع تثبیت است که اهم انواع تواند بود مانند تفسیر
 و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة برخی حالات و اینچنین است گردانیدن نیزه همه در قوت داخل است ولیکن اینجا فرود آمدن
 را بنمید اینها هم تخصیص فرمودند عن سعد بن حاتم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله قلب العباد وظهر اربطنا
 فكان خير عباد و العرب قلب العرب وظهر اربطنا فكان خير العرب قريشا و هي الشجرة المباركة التي قال الله في كتابه
 مثل كلمة طيبة يعني الشجرة طيبة يعني بها قريشا اصلها ثابت يقول اسلمها كبير و فرغها في السمارة يقول الشرح الذي
 شرفهم الله بالاسلام الذمسه هداهم الله و جعلهم من امة عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 كيف انت يا عمر اذا استيبي بك اسل الارض تخفر لك ثلثة اذرع و شبر في ذراع و شبر ثم اماك منكر و نكير اسودان
 يجبران اشعارهما كان اصواتهما الرعد القايف و كان اعينهما البرق الخاطف يحفران الارض باثنيهما
 فاجلساك فقامت لتلك و توهاك قال يا رسول الله و انا يوسف علي ما انا عليه قال نعم قال ارفعنيها باذن الله
 يا رسول الله و روى نحو ذلك من حديث عبد الله بن عمرو و اسلمه بريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعمر الخدي
 و عن عثمان بن عفان قال مر رسول الله صلى الله عليه وسلم بجنازة عند قبره و صاحبه يدفن فقال استغفروا لاهل
 و انساؤا له المتثبث فانه الآن يسال عن عمر بن الخطاب في قوله لعائله اكرم ترا لى الذين يدفونوا نعمت
 الله كغنى اهل بها الانجران من قریش بنو النضير و بنو امية فاما بنو النضير فكلقتهم يوم بدر و اما بنو
 امية فقتلوا اهل عین و عن ابن عباس انه قال لعمر يا امير المؤمنين هذه الآية الذين يدفونوا نعمت الله كغنى
 قال بها الانجران من قریش احوالى و اعماك فاما احوالى فاستأصلهم الله يوم بدر و اما اعماك فاعلى الله
 لهم اللى عن عمر بن الخطاب انه قال اللهم اغفر لى ظلمى و كفى قال قائل يا امير المؤمنين هذا الظلم فما بال الكفر
 قال ان الانسان كظلم كفا قال الله تعالى انا نحن نزلنا الذکر و انا له الحافظون فقير گوید خدا يتعالى و عدده
 فرموده اگر قرآن را از تغییر و تبدیل و سیان محفوظ دارد و حفظ الهی آنست که سبب پیدافرايد که در خارج محفوظ
 منوط بان سبب گردد و در خارج اول سبب بر حفظ آن سبب شایخ ثلثه بود که در ان باب مساعی جسیله بکار بردند
 و تمام ایام خلافت خویش در همان اهتمام صرف نمودند تا این مجموع بین الدفتین منضبط شد و همه عالم بر آن متفق گشت
 چنانکه نقل متواتر شاهد است بر ان از اینجا معلوم گردید که و عدده حفظ بر دست ایشان با سبب رسید و آن یکی
 از خصال خلافت راشد است عن الحسن البصرى قال قال علي بن ابي طالب فينا و الله اهل يد تزلت و تزعجت
 تالي في صدورهم بين غيل احوالنا على سر و منتقب لينة و عن كثير النوار قال قلت لابي جعفر ان فلانا
 حدثني عن علي بن الحسين ان هذه الآية نزلت في اسلم بكر و عمرو علي و نزلت ما في صدورهم من علي قال و الله
 انها ليهم انزلت و حين نزل الا فيهم قلت و امي غيل هو قال غل الجاهلية ان بنى تميم و بنى عدى و بنى اسلم كان
 بينهم في الجاهلية فلما اسلم مولد القوم تجابوا فاخذت البكر الجاهلية فجعلت علي يسجون يده فيكدها بها حاضرة

در وقت تفسیر این آیت
 در وقت تفسیر این آیت
 در وقت تفسیر این آیت

در وقت تفسیر این آیت

است بر حضرت زهرا الیه و روی من طرف کشیده عن علی انه قال لابن طلحة استی از جوانی که آنرا دابوک من
 الذین قال الله و نزلنا من فی صد فیدهم من علی احوالنا علی شریکین فقال رجل من بهدان الله اعدل من ذلك
 فسأته علی علیه صیحة تدعی لها القصد و قال فمن اراد ان لم یکن سخن ادلیک و عن علی قال استی از جوان
 اکون انما و عثمان و الزبیر و اللیث من قال الله و نزلنا من فی صد و هم من علی و عن عمرو بن الخطاب فی قوله و لعلنا
 انیناک سبعا من الناس فی قال السبع الطوال و رو ذک ایضا عن ابن عمرو بن عباس و مجاهد و سفیان و غیرهم
 و توجیه فی قول النعمان الناس فی الفراق یدکر الله القصة الواحدة مرارا قال الله تعالی ان الله انزلنا و احل
 قال الذین لا یؤمنون بالآخرة قلن انهم مستکبرون و لا یؤمنون ان الله یعلم ما یترون و ما یعلنون و
 ان الله لا یحب المستکبرین و لذلک اقبل لهم ما ذاک انزل ربکم قالوا استطیر الاولین لا یحیوا و اوزارهم
 کاملة یوم القیامة و من اوزار الذین یضلوهم یغیر علیهم الائمة فایزرونه قد فکر الذین من
 قبلهم فانی الله بنیاتهم من القوا علی فخر علیهم الشقیف من قوتهم و انهم العذاب من حیث
 لا یستعرون و هم یوم القیامة یخزهم و یقول ابن شریک فی الذین کنتم تشاقون قوتهم قال الذین
 او توالیهم ان الجزی الیوم و الشقی علی الکیف بن الذین تتوفهم المملیة طلیغ انفسهم
 قالوا السلام ما کنا نعل من سوا بلی ان الله یعلم ما کنتم یقولون و قد خلوا ابواب جهنم
 فخلد بن یبنا فلیس منقوی المستکبرین و قبل للذین اتقوا ما ذاک انزل ربکم قالوا اخذوا بلای الذین احسنوا
 فی هذا الذی احسنه و ولد الاخرة خیر و لیتم ذاک المتقین و جنت عدن بدخلوها خیر من
 خیرها الا انهم قیرنا ما یبقا و ان ذک لیک یجزی الله المتقین الذین تتوفهم المملیة طلیغ
 یقولون سلام علیکم اذ خلوا الجنة یا کنتم یقولون انهم کفر و بدعی عنده خدا سبحانی تباین مراتب کفر و ایمان بیان میکند
 در حال و حال آن یک فرین را و صف میفرماید که قران را اساطیر الاولین گفتند و تشبیه میباید با قوام انبیاء
 ماضین علیهم السلام که بسبب کفر انواع عقوبات مبتلا شدند و خیری آخرت اثبات مینماید و آن مخاطبات خفیه که در وقت
 قبض ارواح از لایکه شنوند ذکر میفرماید و آن فرین دیگر را میستاید که در حق قران انزل الله خیر گفتند و اثبات
 حسنه دنیا که عبارت از نصر و غلبه بر اعم عالم است و خلافت و تسلط بر همه حسنه آخرت که عبارت از ثواب عظیم و
 جنات عدن است اثبات میکند و مخاطبات لطف که در وقت قبض ارواح از لایکه شنوند ذکر میفرماید باز فقیر گوید یعنی
 عنه این سوره کیست در حال کشاکش مهاجرین اولین با کفار قریش و مهاجرت ایشان و مجادله و مقادله بسیار
 ایشان نازل شد پس حکایت این اقوال و احوال تعریف ظاهرست بجا معنی که در آنوقت بجا و کفار و مخاطبات
 مشهور بود و هو القصد و قال الله تعالی و الذین ما جرد فی الله من بعد ما ظلموا و التوبتهم فی الذی
 حسنه و لا جرح الاخرة الا کبر لو کانوا یعلمون ان الذین صدقوا و علی ربهم یستکبرون فقیر گوید یعنی خدا متعاقب
 میفرماید انما که حجت که و نه در راه خدا بطلب مرخصات او بعد از آنکه مظلوم شد البتة جای خواهم داد ایشان را بدین

ازین

درین

در حالت حسنه که عبارت از غلبه بر سایر ائمه است و بدست آوردن غنایم کثیره و بودن بفران خاطر هر جا که خواهند آمدند
 ابر آخرت بزرگتر است اگر مسیحا نهند بکشا و گے پشانے میگردند باز فقیر گوید این آیه نص است در وجه مهاجرین حسنه
 دنیا و ابر آخرت بعد از ان گویا بچشم دیدیم که جماعه از مهاجرین حسنه دنیا بهم آمد و یقین کردیم که این جماعه در آخرت
 اعظم خواهند بود یا او حضرت صلی الله علیه وسلم در چند مستفیض تعیین آمد و آنجا نمودند و هو الصادق المصدوق
 فیما قال وهو المبین لکلام الملک المتعال من عمر بن الخطاب فنه الے المنبے صلی الله علیه وسلم قال ليقول الله من
 تو اضع لے لکذا و اشار بباطن کعبه الے الارض و اذنا من الارض بقعة لکذا و اشار بباطن کعبه الے السماء و اذنا
 نحو السماء و عن عمران قال علی المنبر یا ایها الناس تو افسوا فانے سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول من تو اضع
 لیسر فعه الله و قال ایش رقعک الله فهو فی نفسه صغير و فی اعین الناس عظیم و من تکبر و صغره الله و قال انما خلقک
 الله فهو فی اعین الناس صغير و فی نفسه کبیر حتى لکون علیه من کلب او خنزیر عن عمر بن الخطاب انه کان اذا
 الرجل من المهاجرین عطاره ليقول خدا بارک الله لک هذا و قدک الله فی الدنیا و ما ذکرک فی الآخرة افضل ثم قرأ
 هذه الایة لکونکم فی الدنیا حسنة و لا جزا الاخرة الا کبریا کما تو اعلیون عن عمر انه سألهم عن هذه الایة اذ یاخذهم علی حروف
 فقالوا انزل الے الا عند تنقص ما یرود من الایات فقال عمر ما رے الا انه علی ما تتفقون من معاصی الله فخرج رجل ممن
 کان عند عمر فلیق اعربیا فقال یا فلان یا فلان یا فلن ربک قال قد تخفی عنی یعنی انتقصت فرجح الی عمر فاجره فقال قد ایش
 ذلک فقیر گوید این تفسیر لازم کلمه است معنی تخون آنست که متعاقب پیش از وقوع عقوبت قرآن عقوبت بیند و از ان اندیشه تمام
 دل بر ستمو کرد و چون عبد عاصی بعد رسید و عید خدا تعالی عسیان بسکند اندیشه عقوبت بخاطرش میگذرد پیش از رسید عقوبت عن عمر بن
 الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع قبل النظر بعد الزوال تحسب بشکلین من سلوة استخر قال رسول الله صلی
 الله علیه وسلم و لیسن من شئی الا و یسبح الله تک الساعة ثم قرأ یسبح الله لیل و النهار لیل و النهار لیل و النهار لیل کلها عن
 ابن عباس قال نزلت هذه الایة و ضرب الله مثلا رجلیین احدثهما الیکم فی رجلین عثمان بن عفان و موسی له کافر و هو سبک
 بن اسنه العیص کان یرکه الاسلام و کان عثمان یغنی علیه و یقلد و یغیبه الموت و کان الاخرینهاه عن الصدقة و المعروف فنزلت
 فیها عن سلیم بن عمر قال صحبت حفصة زوجة المنبے صلی الله علیه وسلم و هی خارجة من مکة الی المدینة فاجرت ان عثمان قد
 قتل فرجعت و قالت ارجوا انی فی الذمی نفسی بیده انها للقریة التي قال الله قریة کانت آمنة مطمئنة الے آخر الایة عمر
 الے بصیرة قال قرأت هذه الایة فی سورة النحل و لا تقولوا لما تصف انکم الذب بها حلال و هذا حرام الی آخر الایة
 فلم انزل اخاف القیام الے یومی فراعن ابن مسعود قال عسی رجل ان ليقول ان الله امر بکذا و نهی عن کذا فیلقول الله
 عزوجل کذبت او ليقول ان الله حرم کذا و احل کذا فیلقول الله له کذبت قال الله تعالی و قال للعیاصی و بی یقول
 الکی هی احسن ان الشکطن یترغ بکهم ان الشکطن کان للاندلسان عدو الایة الیهم الیکم الیکم
 ان کشا بر حکم او ان کشا بعد لکم و ما ارسلناک علیکم و لکن انکم کفار الیهم الیکم الیکم
 لمن و طعن می ساختند و ازین جهت فتنه دو بالامو شد و عدو تر استحق میگشت و در اسلام تو فتنه رسید و راه بودی

مع
 انما خلقک الله
 فیما قال وهو المبین
 لکلام الملک المتعال من
 عمر بن الخطاب فنه الے
 المنبے صلی الله علیه و
 سلم قال ليقول الله من
 تو اضع لے لکذا و اشار
 بباطن کعبه الے الارض و
 اذنا من الارض بقعة لکذا
 و اشار بباطن کعبه الے
 السماء و اذنا نحو السماء
 و عن عمران قال علی
 المنبر یا ایها الناس تو
 افسوا فانے سمعت رسول
 الله صلی الله علیه و سلم
 يقول من تو اضع لیسر
 فعه الله و قال ایش
 رقعک الله فهو فی
 نفسه صغير و فی
 اعین الناس عظیم و من
 تکبر و صغره الله و قال
 انما خلقک الله فهو
 فی اعین الناس
 صغير و فی
 نفسه کبیر حتى
 لکون علیه من
 کلب او خنزیر
 عن عمر بن
 الخطاب انه کان
 اذا الرجل من
 المهاجرین
 عطاره ليقول
 خدا بارک الله
 لک هذا و قدک
 الله فی الدنیا و
 ما ذکرک فی
 الآخرة افضل
 ثم قرأ هذه
 الایة لکونکم
 فی الدنیا حسنة
 و لا جزا الا
 الاخرة الا
 کبریا کما تو
 اعلیون عن عمر
 انه سألهم عن
 هذه الایة اذ
 یاخذهم علی
 حروف فقالوا
 انزل الے الا
 عند تنقص ما
 یرود من الایات
 فقال عمر ما
 رے الا انه علی
 ما تتفقون من
 معاصی الله
 فخرج رجل
 ممن کان عند
 عمر فلیق
 اعربیا فقال
 یا فلان یا
 فلان یا فلن
 ربک قال قد
 تخفی عنی
 یعنی انتقصت
 فرجح الی عمر
 فاجره فقال
 قد ایش ذلک
 فقیر گوید این
 تفسیر لازم
 کلمه است معنی
 تخون آنست که
 متعاقب پیش
 از وقوع
 عقوبت قرآن
 عقوبت بیند
 و از ان
 اندیشه تمام
 دل بر ستمو
 کرد و چون
 عبد عاصی
 بعد رسید و
 عید خدا
 تعالی عسیان
 بسکند
 اندیشه
 عقوبت
 بخاطرش
 میگذرد
 پیش از
 رسید
 عقوبت
 عن عمر بن
 الخطاب
 قال قال
 رسول الله
 صلی الله
 علیه و سلم
 اربع قبل
 النظر
 بعد الزوال
 تحسب
 بشکلین
 من سلوة
 استخر
 قال رسول
 الله صلی
 الله علیه
 و سلم و
 لیسن من
 شئی الا و
 یسبح الله
 تک
 الساعة
 ثم قرأ
 یسبح الله
 لیل و
 النهار
 لیل و
 النهار
 لیل و
 النهار
 لیل کلها
 عن ابن
 عباس
 قال نزلت
 هذه
 الایة و
 ضرب
 الله
 مثلا
 رجلیین
 احدثهما
 الیکم
 فی
 رجلین
 عثمان
 بن
 عفان و
 موسی
 له
 کافر و
 هو
 سبک بن
 اسنه
 العیص
 کان
 یرکه
 الاسلام
 و کان
 عثمان
 یغنی
 علیه و
 یقلد و
 یغیبه
 الموت
 و کان
 الاخرینهاه
 عن
 الصدقة
 و
 المعروف
 فنزلت
 فیها
 عن
 سلیم
 بن
 عمر
 قال
 صحبت
 حفصة
 زوجة
 المنبے
 صلی
 الله
 علیه
 و سلم
 و هی
 خارجة
 من
 مکة
 الی
 المدینة
 فاجرت
 ان
 عثمان
 قد
 قتل
 فرجعت
 و
 قالت
 ارجوا
 انی
 فی
 الذمی
 نفسی
 بیده
 انها
 للقریة
 التي
 قال
 الله
 قریة
 کانت
 آمنة
 مطمئنة
 الے
 آخر
 الایة
 عمر
 الے
 بصیرة
 قال
 قرأت
 هذه
 الایة
 فی
 سورة
 النحل
 و لا
 تقولوا
 لما
 تصف
 انکم
 الذب
 بها
 حلال
 و هذا
 حرام
 الی
 آخر
 الایة
 فلم
 انزل
 اخاف
 القیام
 الے
 یومی
 فراعن
 ابن
 مسعود
 قال
 عسی
 رجل
 ان
 ليقول
 ان
 الله
 امر
 بکذا
 و نهی
 عن
 کذا
 فیلقول
 الله
 عزوجل
 کذبت
 او
 ليقول
 ان
 الله
 حرم
 کذا
 و احل
 کذا
 فیلقول
 الله
 له
 کذبت
 قال
 الله
 تعالی
 و قال
 للعیاصی
 و بی
 یقول
 الکی
 هی
 احسن
 ان
 الشکطن
 یترغ
 بکهم
 ان
 الشکطن
 کان
 للاندلسان
 عدو
 الایة
 الیهم
 الیکم
 الیکم
 ان
 کشا
 بر
 حکم
 او
 ان
 کشا
 بعد
 لکم
 و ما
 ارسلناک
 علیکم
 و لکن
 انکم
 کفار
 الیهم
 الیکم
 الیکم
 لمن
 و طعن
 می
 ساختند
 و ازین
 جهت
 فتنه
 دو
 بالامو
 شد و عدو
 تر
 استحق
 میگشت
 و در
 اسلام
 تو
 فتنه
 رسید
 و راه
 بودی

مع
 انما خلقک الله
 فیما قال وهو المبین
 لکلام الملک المتعال من
 عمر بن الخطاب فنه الے
 المنبے صلی الله علیه و
 سلم قال ليقول الله من
 تو اضع لے لکذا و اشار
 بباطن کعبه الے الارض و
 اذنا من الارض بقعة لکذا
 و اشار بباطن کعبه الے
 السماء و اذنا نحو السماء
 و عن عمران قال علی
 المنبر یا ایها الناس تو
 افسوا فانے سمعت رسول
 الله صلی الله علیه و سلم
 يقول من تو اضع لیسر
 فعه الله و قال ایش
 رقعک الله فهو فی
 نفسه صغير و فی
 اعین الناس عظیم و من
 تکبر و صغره الله و قال
 انما خلقک الله فهو
 فی اعین الناس
 صغير و فی
 نفسه کبیر حتى
 لکون علیه من
 کلب او خنزیر
 عن عمر بن
 الخطاب انه کان
 اذا الرجل من
 المهاجرین
 عطاره ليقول
 خدا بارک الله
 لک هذا و قدک
 الله فی الدنیا و
 ما ذکرک فی
 الآخرة افضل
 ثم قرأ هذه
 الایة لکونکم
 فی الدنیا حسنة
 و لا جزا الا
 الاخرة الا
 کبریا کما تو
 اعلیون عن عمر
 انه سألهم عن
 هذه الایة اذ
 یاخذهم علی
 حروف فقالوا
 انزل الے الا
 عند تنقص ما
 یرود من الایات
 فقال عمر ما
 رے الا انه علی
 ما تتفقون من
 معاصی الله
 فخرج رجل
 ممن کان عند
 عمر فلیق
 اعربیا فقال
 یا فلان یا
 فلان یا فلن
 ربک قال قد
 تخفی عنی
 یعنی انتقصت
 فرجح الی عمر
 فاجره فقال
 قد ایش
 ذلک فقیر
 گوید این
 تفسیر لازم
 کلمه است
 معنی تخون
 آنست که
 متعاقب
 پیش از
 وقوع
 عقوبت
 قرآن
 عقوبت
 بیند و از
 ان اندیشه
 تمام دل
 بر ستمو
 کرد و چون
 عبد عاصی
 بعد رسید
 و عید خدا
 تعالی
 عسیان
 بسکند
 اندیشه
 عقوبت
 بخاطرش
 میگذرد
 پیش از
 رسید
 عقوبت
 عن عمر بن
 الخطاب
 قال قال
 رسول الله
 صلی الله
 علیه و سلم
 اربع قبل
 النظر
 بعد الزوال
 تحسب
 بشکلین
 من سلوة
 استخر
 قال رسول
 الله صلی
 الله علیه
 و سلم و
 لیسن من
 شئی الا و
 یسبح الله
 تک
 الساعة
 ثم قرأ
 یسبح الله
 لیل و
 النهار
 لیل و
 النهار
 لیل و
 النهار
 لیل کلها
 عن ابن
 عباس
 قال نزلت
 هذه
 الایة و
 ضرب
 الله
 مثلا
 رجلیین
 احدثهما
 الیکم
 فی
 رجلین
 عثمان
 بن
 عفان و
 موسی
 له
 کافر و
 هو
 سبک بن
 اسنه
 العیص
 کان
 یرکه
 الاسلام
 و کان
 عثمان
 یغنی
 علیه و
 یقلد و
 یغیبه
 الموت
 و کان
 الاخرینهاه
 عن
 الصدقة
 و
 المعروف
 فنزلت
 فیها
 عن
 سلیم
 بن
 عمر
 قال
 صحبت
 حفصة
 زوجة
 المنبے
 صلی
 الله
 علیه
 و سلم
 و هی
 خارجة
 من
 مکة
 الی
 المدینة
 فاجرت
 ان
 عثمان
 قد
 قتل
 فرجعت
 و
 قالت
 ارجوا
 انی
 فی
 الذمی
 نفسی
 بیده
 انها
 للقریة
 التي
 قال
 الله
 قریة
 کانت
 آمنة
 مطمئنة
 الے
 آخر
 الایة
 عمر
 الے
 بصیرة
 قال
 قرأت
 هذه
 الایة
 فی
 سورة
 النحل
 و لا
 تقولوا
 لما
 تصف
 انکم
 الذب
 بها
 حلال
 و هذا
 حرام
 الی
 آخر
 الایة
 فلم
 انزل
 اخاف
 القیام
 الے
 یومی
 فراعن
 ابن
 مسعود
 قال
 عسی
 رجل
 ان
 ليقول
 ان
 الله
 امر
 بکذا
 و نهی
 عن
 کذا
 فیلقول
 الله
 عزوجل
 کذبت
 او
 ليقول
 ان
 الله
 حرم
 کذا
 و احل
 کذا
 فیلقول
 الله
 له
 کذبت
 قال
 الله
 تعالی
 و قال
 للعیاصی
 و بی
 یقول
 الکی
 هی
 احسن
 ان
 الشکطن
 یترغ
 بکهم
 ان
 الشکطن
 کان
 للاندلسان
 عدو
 الایة
 الیهم
 الیکم
 الیکم
 ان
 کشا
 بر
 حکم
 او
 ان
 کشا
 بعد
 لکم
 و ما
 ارسلناک
 علیکم
 و لکن
 انکم
 کفار
 الیهم
 الیکم
 الیکم
 لمن
 و طعن
 می
 ساختند
 و ازین
 جهت
 فتنه
 دو
 بالامو
 شد و عدو
 تر
 استحق
 میگشت
 و در
 اسلام
 تو
 فتنه
 رسید
 و راه
 بودی

این آیت نازل فرمود و قلن عبادی لقول استے ہی احسن الم کجوندگان مرا کہ بگویند آخلم کہ بیکرست و بکلم نزدیک نزد
 بصلمت دعوت آئندہ تر بر آئینہ شیطان تحریک میناید و در میان ایشان یعنی شیخ غضب میکنند بر آئینہ شیطان دشمن ظاہر است
 آدمی را آخلم کہ بیکرست نیست از کلمہ انکرم بکرم پروردگار شما و اناترست باحوال شما اگر خرد بخشاید بر شما و اگر خواہد عقوبت
 کند شمار او نفرستادیم ترا بر ایشان گماشته باز فقیر بگوید کہ سورہ نبی اسرائیل از قدیم آنچه در کتب نازل شدہ است پس از
 بکلمہ عبادی بیستند کہ جماعتی از سابق مؤمنین مہاجرین کہ مذکورہ کفار مشہور بودند و با عصا و قریش بدال میکردند و در کلمہ
 عبادی امتیاز تشریح محکم دارد و عظیم از لطف و رحمت و احسان پس این بزرگواران متصف اند این احسان و لطف و تعظیم
 اخراج ابو یعلیٰ و ابن عساکر عن ام ہانئ قال قلت لعلی بن ابی طالب علیہ السلام لعلی فی قولہ فی قولہ فقال شعرت
 انی نمث اللیلۃ فی المسجد الحرام فانما نے جبرئیل فدہیبی الی باب المسجد فاذا اذ ابیت فی فوج الحمار و دون الیفل
 منضرب الادین فرکبتہ فکان لضع کافرہ مدبیرہ اذا اخذت فی مہویط طالت بیداہ و قصرت رجلاہ و اذا اخذت فی
 صدو طالت رجلاہ و نصرت بیداہ و جبرئیل لا یقول فی حقہ انتہینا الی بیت المقدس فاذا لقیته بالکفۃ الی کانت الاشبہار
 توثق بہا فشرے رہط من الانبیاء منهم ابراہیم و موسیٰ و عیسیٰ فصلت بہم و کلمتہم و ایتہم بانابین آخرہ و ابیت شعرت
 الابیض و قال لے جبرئیل مشرت اللہین و ترک الخمر لو شرت الخمر لارتدت امتک ثم رکبتہ فایتت المسجد الحرام فصلت
 فی العذاة فصلت بردالم و قلت اشدک اللہ یا ابن عمر ان سجدت ہذا ذریۃ فیکذبک من صدقک نصرت بیدہ علی
 روایت فاشترت من یہی فارتفع عن بینه فنظرت الی علیہ فون ازارہ کانتھا طی القراطیس و اذا نور ساطع عند ثوادہ
 کاد شیخک بلسک فخرت ساجدۃ فلما رفعت رأسی اذا ہو قد خرج فقلت لجاریتی و کتب ابعیہ فانظری ماذا یقول اذا
 یقال لہ فلما رجعت اخبرنی انہ انتہی الی فیہ من قریش فہم المطمع بن عدو و عمر بن شام و الولید بن المغیرہ فقال استے
 صلیت اللیلۃ الیسا و نے ہذا المسجد صلیت بہ العذاة و ایتت فباہین ذلک بیت المقدس فشرے رہط من الانبیاء فیہم
 ابراہیم و موسیٰ و عیسیٰ فصلت بہم و کلمتہم فقال عمرو بن شام کالمستہزی منہم لے فقال اما عیسیٰ ففوق الرکبۃ
 و دون الطیر بل غیر لہن الصدیر ظاہر الذم جند اشعر اعلوہ منیۃ کانہ عردۃ بن سعود الثقفی و اما موسیٰ ففوق آدم طو
 کانہ من رجال شتوۃ کثیر اشرا غار العینین مہر کبۃ الانسان مقلۃ الشقیۃ خارج اللقیۃ عابس و اما ابراہیم
 فوائتہ لاشبہ الناس لے فلما و خلقتا ففتوا و عظما و اذاک فقال المطمع کل امرک قبل الیوم کان اما غیر قولک الیوم
 انا شہد انک کاڑیک نحن نصرت الکیا و الال الی الی بیت المقدس مصعدا مشرا و متحدرا مشرا انکم ایتہ نے
 لیلۃ اللات و العز سے لا اصدقک فقال ابو بکر یا مطمع بس ما قلت لابن اخیک جہنمہ و کذبۃ انا شہد انہ صادق
 فقالوا یا محمد صیفت لنا بیت المقدس قال دخلتہ لیلۃ و خرجت منہ لیلۃ فاتاہ جبرئیل فصورہ فی جناحہ فجعل یقول ان
 منہ کذا سے موضع کذا و باب منہ کذا فی موضع کذا و ابو بکر لقول صدقت فقال رسول اللہ صلا اللہ علیہ وسلم
 یومئذ یا بکر ان اللہ قد سماک الصدیق قالوا یا محمد اخبرنا عن غیرنا فقال ایتت علی عمر بنی فلان بالروح
 قد اضلوا ناقۃ لہم فانطلقوا فی طلبہا فانہیت الی رجالہم لیس بہا منہم احد و اذا قدم ہا فشرت منہ

کلمہ انکرم بکرم پروردگار شما و اناترست باحوال شما اگر خرد بخشاید بر شما و اگر خواہد عقوبت کند شمار او نفرستادیم ترا بر ایشان گماشته باز فقیر بگوید کہ سورہ نبی اسرائیل از قدیم آنچه در کتب نازل شدہ است پس از بکلمہ عبادی بیستند کہ جماعتی از سابق مؤمنین مہاجرین کہ مذکورہ کفار مشہور بودند و با عصا و قریش بدال میکردند و در کلمہ عبادی امتیاز تشریح محکم دارد و عظیم از لطف و رحمت و احسان پس این بزرگواران متصف اند این احسان و لطف و تعظیم اخراج ابو یعلیٰ و ابن عساکر عن ام ہانئ قال قلت لعلی بن ابی طالب علیہ السلام لعلی فی قولہ فی قولہ فقال شعرت انی نمث اللیلۃ فی المسجد الحرام فانما نے جبرئیل فدہیبی الی باب المسجد فاذا اذ ابیت فی فوج الحمار و دون الیفل منضرب الادین فرکبتہ فکان لضع کافرہ مدبیرہ اذا اخذت فی مہویط طالت بیداہ و قصرت رجلاہ و اذا اخذت فی صدو طالت رجلاہ و نصرت بیداہ و جبرئیل لا یقول فی حقہ انتہینا الی بیت المقدس فاذا لقیته بالکفۃ الی کانت الاشبہار توثق بہا فشرے رہط من الانبیاء منهم ابراہیم و موسیٰ و عیسیٰ فصلت بہم و کلمتہم و ایتہم بانابین آخرہ و ابیت شعرت الابیض و قال لے جبرئیل مشرت اللہین و ترک الخمر لو شرت الخمر لارتدت امتک ثم رکبتہ فایتت المسجد الحرام فصلت فی العذاة فصلت بردالم و قلت اشدک اللہ یا ابن عمر ان سجدت ہذا ذریۃ فیکذبک من صدقک نصرت بیدہ علی روایت فاشترت من یہی فارتفع عن بینه فنظرت الی علیہ فون ازارہ کانتھا طی القراطیس و اذا نور ساطع عند ثوادہ کاد شیخک بلسک فخرت ساجدۃ فلما رفعت رأسی اذا ہو قد خرج فقلت لجاریتی و کتب ابعیہ فانظری ماذا یقول اذا یقال لہ فلما رجعت اخبرنی انہ انتہی الی فیہ من قریش فہم المطمع بن عدو و عمر بن شام و الولید بن المغیرہ فقال استے صلیت اللیلۃ الیسا و نے ہذا المسجد صلیت بہ العذاة و ایتت فباہین ذلک بیت المقدس فشرے رہط من الانبیاء فیہم ابراہیم و موسیٰ و عیسیٰ فصلت بہم و کلمتہم فقال عمرو بن شام کالمستہزی منہم لے فقال اما عیسیٰ ففوق الرکبۃ و دون الطیر بل غیر لہن الصدیر ظاہر الذم جند اشعر اعلوہ منیۃ کانہ عردۃ بن سعود الثقفی و اما موسیٰ ففوق آدم طو کانہ من رجال شتوۃ کثیر اشرا غار العینین مہر کبۃ الانسان مقلۃ الشقیۃ خارج اللقیۃ عابس و اما ابراہیم فوائتہ لاشبہ الناس لے فلما و خلقتا ففتوا و عظما و اذاک فقال المطمع کل امرک قبل الیوم کان اما غیر قولک الیوم انا شہد انک کاڑیک نحن نصرت الکیا و الال الی الی بیت المقدس مصعدا مشرا و متحدرا مشرا انکم ایتہ نے لیلۃ اللات و العز سے لا اصدقک فقال ابو بکر یا مطمع بس ما قلت لابن اخیک جہنمہ و کذبۃ انا شہد انہ صادق فقالوا یا محمد صیفت لنا بیت المقدس قال دخلتہ لیلۃ و خرجت منہ لیلۃ فاتاہ جبرئیل فصورہ فی جناحہ فجعل یقول ان منہ کذا سے موضع کذا و باب منہ کذا فی موضع کذا و ابو بکر لقول صدقت فقال رسول اللہ صلا اللہ علیہ وسلم یومئذ یا بکر ان اللہ قد سماک الصدیق قالوا یا محمد اخبرنا عن غیرنا فقال ایتت علی عمر بنی فلان بالروح قد اضلوا ناقۃ لہم فانطلقوا فی طلبہا فانہیت الی رجالہم لیس بہا منہم احد و اذا قدم ہا فشرت منہ

اجبت الى غيري فلان نفرت مني الابن وركبها جعل احمر عليه جوارح مخطط بياض لا ادري اكسر البعير ام لا ثم اتيت الى حيرتي
 فلان في التعميم ليدعها جعل اذرق وها هي بنده تطلع عليكم من الشية فقال الوليد بن المغيرة ساجر فاشلقوا فظروا وجودها كما قال
 فرمعه بالسحر وقالوا صدق الوليد فانزل الله واما جعلتنا الرء با التي اركبناك الا فنتنة ثلاثين وبنى روايته اخرى قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يجبريل ان قومي لا يصدقوني قال يصدقك ابو بكر وهو الصديق وعن عمر قال لما اُسرى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم رأي بالكاخاتن النار فاذا رجل عاين يعرف الغضب في وجهه وعن عبيد بن ادم ان عمر بن الخطاب كان
 بالبحرية فذكر فتح بيت المقدس فقال لكتب ابن شري ان اصلي قال خلف الصخرة قال لا ولكن اصلي حيث صلى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فقدم الى القبلة فعلى وعن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة اُسرى لي رايت على العرش
 مكتوب بالاله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق عمر الفاروق عثمان ذو النورين وعن ابي الدرداء عن النبي صلى الله عليه
 وسلم قال رايت ليلة اُسرى لي في العرش فرنذة خضراء فيها مكتوب نور ابيض لاله الا الله محمد رسول الله ابو بكر الصديق
 عمر الفاروق وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة اُسرى لي رايت على ساق العرش مكتوب بالاله الا الله محمد رسول الله اية بيضاء
 وعن ابي هريرة قال لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة اُسرى به فكان بنى طوى قال يا جبريل ان قومي لا يصدقوني
 قال يصدقك ابو بكر وهو الصديق واخرج الحاكم عن عائشة قالت لما اُسرى بالنبي صلى الله عليه وسلم الى المدينة الاقصى
 اصبح يحدث الثامن يدلك فارتد ناس من كانوا المنوا به وصدقوه وسعوا بذلك الى ابي بكر فقالوا اهل لك في صاحبك يزعم ان
 اُسرى به الليلة الى بيت المقدس قال او قال ذلك قالوا نعم قال لئن قال ذلك لقد صدق قالوا فصدقه انه ذهب الليلة
 الى بيت المقدس وجاء قبل ان يصبح قال نعم اني لا اصدقه بما هو بعد من ذلك اصدقه بخبر السمار في غدوة اورثته فلذ لك
 ابو بكر الصديق وعن زيد بن اسلم قال كان للعباس بن عبد المطلب دارا الى جنب مسجد المدينة فقال له عمر لعنهما وارا اذ عمر
 ان يزيد بن ابي السجيد فابى العباس ان يبعثها اياه فقال عمر فبعثها لي فابى فقال عمر لابن
 ابي هريرة فابى عليه قال فخذ بني وبنك رجلا فاخذ ابي بن كعب فاخصما اليه فقال ابي لعمر ارسى ان شخصهم من داره حتى ترضيه
 فقال له عمر ارايت تضامك هذا في كتاب الله وجدته ام سنة من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابي بن سنة من رسول
 صلى الله عليه وسلم فقال عمر وانا ذاك فقال اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان سليمان بن داود لما نبى بيت المقدس
 جعل كلما بنى حائطا اصبح مهندا وحي الله اليه ان لا يبن في حق رجل حتى ترضيه فمر به عمر فبعثها العباس بعد ذلك في المسجد
 وروى عن ذلك عن سعيد بن المسيب وابن عباس وسالم ابي الهيثم وعن كعب قال اوحى الله الي داود اذن لي بيت المقدس
 فعارضه بيتا له فاوحى الله اليه يا داود امرتك ان تبني بيتا لي فارضته بيتا لك ليس لك ان تبنيه قال يارب نفي محبتي قال في
 عتبات فلما ولى سليمان اوحى الله اليه ان ابن بيت المقدس فبناه فلما دخله خر ساجدا اشكر الله قال يارب من دخله من
 قائم او من دخله فاستجب له او مستغفر فاعف له فاوحى الله اليه اني قد خصصت لال داود الدار قال فخرج اربعة آلاف بعرة
 وسبعة الاف شاة ووضعت طعاما وداود عابني اسرائيل اليه وبنى رافع بن عمر ثم اخذني بنو السجود فلما تم السور سقط ثلثا شكلي
 ذلك الى الله فاوحى الله اليه انك لا تصلح ان تبني لي بيتا قال ولم يارب قال لما جرى على يدك من الدار قال يارب تاومر

ذلك في هواك ومحبتك قال علي وكنتم عبادي وأنا ارفعهم فشق ذلك عليه فادعى الله اليه لاسحرني فاني ساقضني بنار وقلبي
 ايدي سليمان فلما مات داود اخذ سليمان في بنائه فلما تم قرب القرابين وذبح الذبائح وجمع بني اسرائيل قال فادعى الله اليه فادعى
 سرورك يبنيان حتى فسقني اعطيك قال اسالك ثلثه خصايل حكما يصادف حكمت وملكك لا ينفي لاحيد من بعدى ومن آتى
 بذالبيت لا يريد الا الهلوة فيه خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما الائمة فعدا عظيمة
 وانا ارجو ان يكون قد اعطى الفاشة اخرج الترمذي عن عمر بن الخطاب انه لبس ثوبا جديا فقال الحمد لله الذي كساني ما اوري
 به عورتى وايجل به في حيوتى ثم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من لبس ثوبا جديا فقال الحمد لله الذي
 كساني ما اوري به عورتى وايجل به في حيوتى ثم عمدا الى الثوب الذي خلق فقتل به كان في كنفه الله وفي حفظه الله في
 ستره حيا وحيثما فاهما ثلثا عن عطاء بن السائب قال اخبرني غير واحد ان قاضيا من قضاة الشام اتى عمر فقال يا امير
 المؤمنين رايت رويانا فظننتي قال وماريت قال رايت لشمس والقمر يقتلان والنجوم معها نصفين قال نعم انها كانت قال
 مع القمر على الشمس فقال عمر وجعلنا الليل والنهار ايتين فحونا اية الليل وجعلنا اية النهار مبصرة فانطلق نواله لانسلي عملا اذ قال
 عطاء فبلغني انه قيل مع معادية يوم صيفين عن ابن عباس قال انه لما كان من امر هذا الرجل ما كان يعني عثمان قلت لعلي اعزل
 فلو كنت في حجر طيبت حتى تستخرج فصصاني وايم الله لياترن عليكم معادية وذلك ان الله يقول ومن قتل مظالمنا
 فقد جعلنا لوليها سلطانا فلا كهيرت في القتل اذ كان منصورا وعن عمر قال لا تطعموا وجوه الدواب
 فان كل شئ يبيع بجمده وعن ميراث بن مهران قال اتى ابو بكر الصديق بغراب واقر الجناحين فبيع بشتر جناحه ويقول ما صيد
 من صيد ولا عضدت من شجرة الا بالما شيعت من تسبيح وروى نحوه عن الزهري قال اتى ابو بكر الصديق بغراب الحديث عن ابن
 عباس قال لما نزلت بمثي الاني لسبب جاءت امرأة ابى لهب فقال ابو بكر يا رسول الله لو تخيت عنها فاهنا امرأة يذية قال
 سماك بنى ومينها ظم تره فقالت يا ابا بكر جانا ما جحك قال والله ما ينطق بالشعر ولا يقوله فقالت انك لمصدق فانه فت
 اجته فقال ابو بكر يا رسول الله ما رايتك قال كان بينى وبينها ملك لسترني بخيام حتى ذهبت وروى نحوه ذلك عن اسماء بنت
 ابى بكر الصديق عن ابى بكر الصديق وعن ابن عمر ان ابى النبي صلى الله عليه وسلم قال رايت ولد الحكم بن ابى العاص على النساء
 كأنهم القردة وانزل الله في ذلك وما جعلنا الزوايا التي ازيك الا لينة للناس فاشجرة لهلوة يعني الحكم وولده وروى غيره
 من ذلك عن سهل بن سعد ويعلى بن مرة والحسين بن علي ميراث بسبب عايشة عن عمر بن الخطاب عن النبي صلى الله عليه وسلم
 في قوله اقم الصلوة يدك لوك الشمس قال زوال الشمس عن قادة في قوله رب ادخلني مدخل صدق الاية اخرجه الله من مكة محرر
 وادخله المدينة مدخل صدق قال وعلم بنى الله صلى الله عليه وسلم انه لا طاعة له بلخدا الامر الا بسطان فسأل سلطانا نصيرا
 بكتاب الله وهدوه وقرائنه ولاقامة كتاب الله فان السلطان عزة من الله جعلها بين أظهر عباده لو لا ذلك لا افار
 بعينهم على بعض واكل شديد هم ضعيتهم وعن عمر بن الخطاب قال والله ما ترع الله بالسلطان اعظم مما ينزع بالقرآن
 عن محمد بن سيرين قال سمعت ان ابا بكر كان اذا قرأه تحقن وكان عمر اذا قرأه جرف قيل لابي بكر لم تنسخ هذا قال اتاني ابى
 وقد عرف حاجتي وقيل لعلم تصعب هذا قال اعطى الشيطان واوقفه الرستان فلما نزلت ولا تجهدوا بصلواتك ولا تخافوا

...
 ...
 ...

یسأل لابی بکر ارفع شیئا وقیل لعمر اخص شیئا وروی مثله عن الزین بن ابراهیم قال قال الله تعالی وَاَصْحَابُ نَجْفَاكَ مَعَهُ
 بِئْسَ عَوْنٌ لِّبِهِمْ صِرَافُ الْعَدَاوَةِ وَالْعَشِيَّةُ بِرَبْدٍ وَوَجْهَةٌ وَلَا تَعُدُّ عَلَيْكَ عَنْهُمْ يَوْمَ يَكْفُرُ لِكَيْفَا تَقُولُ
 وَلَا تَطْعَمُ مِنْ اَعْقَابِنَا قَدْبَةً عَنْكَ فَاذْكُرْنَا وَاَتَّبِعْ هَوَاهُ وَكَانَ امْرَاةً قُرْطَاهُ وَقِيلَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَمَنْ شَاءَ
 قَدِّمُوهُمْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ بِهَا كَمَا اَعْتَدْنَا لِلْظَالِمِينَ نَارًا اَحَاطَ بِهِنَّ سُرَادِقُهَا وَلَنْ نَكْتَفِبُهَا اَبْنَاءَ اَهْلِهَا
 كَمَا كَانَتْ يَشْفِيهِمُ الْاَوْسُوعُ يَبْسُ الدُّرَابُ وَسَاءَتْ مَرْتَفَعًا قَدِيرٌ كَوَيْدِ عَفَى عَنْهُ خُدَايَا تَعَالَى بِغَابِرٍ خُودِ رَا صِلَى اللّٰهِ
 علیه وسلم آداب زهد تعلیم میفرماید هر چند وی علیه السلام مخلوق عظیم متصف بود لیکن تا دستور باشد امت را اولاد
 ارشاد میکند تلامذة کتاب الله ثانیامی فرماید حبس کن نفس خود را با آن جماعه که میخواهند پروردگار خود را طلب کنند فرمایند
 او را باید که تجاذب نکند چشمان تو از ایشان طلب کنند زنگانی دنیا را و فرمان مبرکسی را که غافل ساختیم دل او را
 از ذکر خود پس روی کرد و خواهرش نفس خود را پس شد کار او از حد گذشته حاصل کلام آن است که با جماعه از فقرای مؤمنین
 که بطاعت الهی صحیح و شام مشغول اند صحبت وارد بابل تنعم مجالست مکن الا بقدر ضرورت دعوت و نعمات دنیویه ایشان
 نیک پندار و آن نعمات را بنظر استحسان مبین و تانا خدا بی تعالی غدا بتنعین کفار و ثواب فقرای مؤمنین بیان میفرماید
 اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا وَاِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنَالَنَّ النِّصَابَ اَجْرًا مِّنْ اَحْسَنِ عَمَلِهِمْ رَابِعًا مَّا ضَرَبَ مِثْلَهُ
 کافر تنعم و مؤمن فقرست و اضرِبْ لَهُمْ مِثْلًا لِّرَجُلَيْنِ وَخَامِسًا تَشْبِيهُ مِثْلَهُ بِدَعْوَاتِ حَيَاتِ دُنْيَا رَابِعَةً زَمِيْنِ كَمَا عَقْرِبُ خَشِكِ
 شود و از هم ریزد و همچنین مال و بون عقرب زوال پذیرد و باقیات صالحات را که عبارت از ذکر خدای تعالی است
 بقای سرد اثبات میفرماید باز فقر میگوید این سوره مکه است پس جمعی که خدای تعالی بغایر خود را صلی الله علیه وسلم بجایست
 ایشان امر مینماید و بگو که صحیح و شام میساید و عده نعیم میقیم میدهند نیستند الا بها جرین اولین که کثرت ذکر موصوف بودند
 و از اول فقر بودند یا بر فقر ایشان در صد صرف اموال نموده فقر گشتند پس این اعظم انواع تشریف است آنگاه راه فقر موصوف
 عن زید بن وهب ان عمر فرأى في حجره بالكهف وعن صفية بنت ابي سعيد نحو ذلك وعن عثمان بن عفان انه سئل عن الباقيات الصالحات
 قال من قال لا اله الا الله وسبحان الله وحده والحمد لله والاعتراف به والاحول والاقوة الا بالله وعن عمر بن الخطاب انه سمع رجلا نادى
 يا ذا القرنين فقال له عرفنا انتم قد تميمتم باسما الانبياء فما بالك واسما الملكة وروی عن خالد بن معدان مرسلًا عن النبي صلی
 علیه وسلم انه سئل عن ذی القرنین فقال ملک مسح الارض من تحتها بالا سنباب عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی
 علیه وسلم من قرأ لیلة من كان یجوز لفا ربه الا یکان له نور من عدان امین الی مکه ضواء الملكة قال الله تعالی اُولَئِكَ
 الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ الدِّیْنِ مِنْ ذُرِّ اٰدَمَ وَهِيَ حَمَلَتَا نوحَ وَاَمِنْ ذُرِّ اٰدَمَ وَهِيَ حَمَلَتَا نوحَ وَاَمِنْ ذُرِّ اٰدَمَ وَهِيَ حَمَلَتَا نوحَ
 اِسْرَائِيْلَ وَهِيَ هَدَانَا وَاجْتَبَيْنَا اِذْ اَسْأَلْنَاهُمْ عَلَيْهِمْ اَبْتِ الرَّحْمٰنِ حُرُوْا وَاَسْتَدْرٰجًا اَوْ بَلَاغًا مُّخْتَلَفٍ مِنْ بَعْدِهِمْ
 خَلَقْتُ اَصْحَابًا الصَّالِحِيْنَ وَاَتَّبَعُوْا الشَّهْوَاتِ فَسَوَّاهُمْ بَلَقُوْنَ غَنَابًا اَلَا مِنْ تَابٍ وَاَمِنْ وَعَلَى صَالِحِيْنَ
 قَاوِلِيْكَ يَدٌ مُّجَلَّدَةٌ اَبْحَثَةٌ وَلَا يَطْمَسُوْنَ سَنَابِلُ جَنَّتِ عَدَانَ اَلْحَقِ وَعَدَانَ الرَّحْمٰنِ عَبَادَةٌ بِالغَيْبِ اِنَّهُ
 كَانَ وَعْدًا مَا يَبْأَهَ لَا يَسْمَعُوْنَ فِيْهَا لَغْوًا اَلَا سَلَّوْا لَمْ يَرَوْا فَمَا يَكُنْ لَّ وَغَشِيَتْ اَنْجَانَ اَبْحَثَةٌ

این حدیث از امام علی
 علیه السلام است که فرماید
 هر که در دنیا
 با کسی دوستی کند
 که با خدا بد است
 خدا با او بد است
 و هر که با کسی دوستی کند
 که با خدا خوب است
 خدا با او خوب است

این حدیث از امام علی
 علیه السلام است که فرماید
 هر که در دنیا
 با کسی دوستی کند
 که با خدا بد است
 خدا با او بد است

آتِي مُؤْتِيَةً مِّنْ عِبَادٍ نَّاسٍ كَانَتْ يَتَقِيَاهُ فَيَعْرِفُهُمْ خُدَايَ تَعَالَى مَا تَرَانِيَا صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بَيَانِ مِثْقَالِهَا بِمِثْقَالِ ذَرَّةٍ
 وَأُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ لَمْ يَرْجِعُوا إِلَى اللَّهِ حِينَ كَفَرُوا وَأُولَئِكَ الَّذِينَ كَانُوا يَكْفُرُونَ
 تعالی بر روی می افتادند سجده کنان و گریان فُخْفَفَ مِنْهُمْ كَفِيرٌ پس ازین در آمدند ایشان را با نیتشان که ضائع ساختند تا زرا
 یعنی حقوق سلوة را دادند و پیروی نمودند خویش نفس را پس نزدیک است که بر خورند بجزای گمراهی اَلَّذِينَ كَانُوا لِيَكُنْ كَسْفِ
 التُّرَابِ كَرَامَةً مِّنْ رَّبِّهِمْ لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ لَمْ يَرْجِعُوا إِلَى اللَّهِ حِينَ كَفَرُوا وَأُولَئِكَ الَّذِينَ كَانُوا يَكْفُرُونَ
 است با نیت آن با نیت آن که وعده داده است خدای تعالی بندگانش خود را نادیده بر آینه است و در آینه است
 نشوند آنجا سخن پیوسته و لیکن بشوند سلام بر یکدیگر و ایشان است روزی ایشان بجا و بجای است آن بهشت که وارث آن میآید
 از نبتگان خود کسی را که بشود بر همی کار حاصل کلام آن است که بعد از قرض عصر آنجا جاستی پیداشد که بر خلاف است ایشان
 از نقد و این اشارت است بی بود و نصاری که در دین خود تحریف و تبدیل کردند و معانی تدرین را از دست دادند و تنها
 با اسم بیروت و نصرت استگفا کرده طمع حقوق بنیاد صلوات الله علیهم نمودند و جزای ایشان اینست که بر خورند روز قیامت بجزای
 گمراهی خود بعد از آن میستاید مومنان است مرحومه محمدیه را و ایشان را اجابت عدل و عدو میدهد و در ضمن کلام اشاره میفرماید
 که دعوی بود و نصاری که با این انبیا ماضین هستیم باطل است تا بعان انبیا ما نفیس نو مین این است مرحومه اند با ز فیر
 سیکوید که ظاهر حال دل بر آن است که جمعی در وقت نزول سوره مریم باین منافع متصف بودند تا در سخن بر آنان شدند قرض
 محض و شک نیست که در وقت نزول سوره نیر سابق بنومین از محابرتن اولین موجود نبودند پس ایشان اند مشرف باین
 تشریف و متوقع باین مواعد جمیله و هو المقصود قال الله تعالی وَلَا تَأْتِلْ عَلَيْهِمْ أَهْلًا مِّنْكُمْ أَهْلًا مِّنْكُمْ أَهْلًا مِّنْكُمْ أَهْلًا مِّنْكُمْ
 اَمَلُوا آتِيَهُمُ الْغَيْبَاتُ حَيْثُ مَا كَانُوا وَأَحْسَنُ بَدَأًا وَكَرَامًا كَمَا كُنَّا قَبْلَهُمْ فِي قَوْلِهِمْ أَهْلًا مِّنْكُمْ أَهْلًا مِّنْكُمْ أَهْلًا مِّنْكُمْ
 قُلْ مَنْ كَانَ فِي الْعِصْلَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدَدًا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَائِدَةً فَخَالُوا أَنَّهُمْ عَلَيْهَا بِرِجَالٍ مُّشْرِبِينَ
 مِّنْهُنَّ لِيَكْفُرُوا بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ وَأَصْفَحْنَا جَعَلْنَاهُمْ فِي أَعْيُنِنَا صَفْحًا فَخَالُوا أَنَّهُمْ عَلَيْهَا بِرِجَالٍ مُّشْرِبِينَ
 رَبِّكَ تَوَّابًا وَأَخْبِرْهُمْ تَرَدُّدًا فَعَرَفَ عَنَّا خُدَايَ تَعَالَى سَبْطًا مِنْ شَبَابِهِمْ كَأَنَّهُمْ فِيهَا مُنْقَلَبُونَ
 شبیه هم اصحاب جهل است در هر طبقه و در هر زمان یعنی چون تلاوت کرده میشود و بر کافران آیات ما واضح آمد و میگویند کافران
 میکنند مسلمانان را که ام یک ازین دو فریق بهتر است باعتبار منزلت و نیکوتر است با تیار مجلس حاصل کلام این است که بر آنجا
 در زیاده جا و کثرت اعوان و انصار را در فضل و خیرة بگیرند و خود را حسن و آئین شمارند و سختی بشارت سنبله و فوز بر جا
 اخروی می بخارند خدای عزوجل بر او این شبیه میناید اول بیکر قصه قرون پیشین که حسن بودند با تیار ستاع نانه و باعتبار
 دیدار خدای تعالی ایشان را بجزای کرد در زشت ایشان هلاک نمود تا نیامی فرماید قُلْ مَنْ كَانَ فِي الْعِصْلَةِ يَعْنِي سَبْطًا مِّنْ شَبَابِهِمْ
 جاری شده که اهل فصالت را در فضالت میگذارد زمان دراز و ایشان در جهل و گمراهی خود می افزایند تا آنکه میباید تمایز
 بیم کرده میشوند عقوبت دنیا یا عذاب آخرت آنجا با فاقه می آیند و مانند کسی را که در بی بدتر است در منزلت و ناتوان
 تر است باعتبار لشکر و زیاده و در خدای تعالی آنان را که را در یافتند را و بانی دادند که شایسته که باقی است در نامه اسما این

حیات

بهترین نزدیکی خدا می توانی با اعتبار ثواب و بهر دست با اعتبار مزاج کار حاصل کلام آنکه نزدیک خدا می توانی تفاضل نبی آدمی
 حسب و زیاد توجه و با اعتبار کثرت اعوان و انصار نیست بلکه با اعتبار اعمال خیر است باز قیصر گوید اسقاط تفاضل بحیثیت حسب
 و نسب و اعتبار آن از حیثیت سوابق اسلامی اصل عظیم است در باب تفاضل صحابه نیما بینهم قدر بر عن الشبی قال کتب قصیر
 الی عمر بن الخطاب ان رسولی آتانی من قبک فرمعت ان یکلم شجرة لیست بجلیقة لشی من الخیر تخرج مثل اذان الخیر ثم تشق
 عن مثل اللؤلؤ الابيض ثم تصیر مثل الزمرد الاخضر ثم تصیر مثل الیاقوت الاحمر ثم یخرج منقح فیکون کاطیب فالوزج اکل
 ثم تمین فیکون عصفه للقیوم و زوال المسافر فان کمن رسولی صدقتی فلا ارمی هذه الشجرة الا من شجرة کتبت الیه عمر ان رسلك قد
 صدقتك هذه الشجرة عندنا ہی الشجرة التي آتتها اللہ علی مریم صین فکتب بعیسی و عن عمر بن الخطاب انه قرأ مریم فجد ثم قال هذا
 السجود فان البکاء و عن عبد السد بن عامر بن ربیعہ قال انقلست انا و اخر فرانا عمر بن الخطاب و اخذنا یمنظر الی صاحبہ فقال الی
 انشی ان تکونا من الخائف الذین قال السد تخلف من بعدی ثم خلف اصاعوا الصلوة و اتموا الشهوات فسوف یلقون عیا عن
 الی بکر الصدیق قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قال فی دبر الصلوة بعد ما سلم هو لار الکلمات کتبه ملک فی رقی فتم
 بنما تم ثم رفعت الی یوم القيمة فاذا بلغت اللہ لعبد من قبره جاره الی الکتاب ینادی ایمن اهل العبود و حی یرفع الیهم و الکلمات
 ان یقول اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم الی اعمه الیک فی هذه الحیوة و الدنیا بانک انت اله
 الذی لا اله الا انت و حدک لا شریک لک و ان محمدا عبدک و رسولک فلا تخلف الی نفسی فانک ان تکلف الی نفسی تورثی
 من الشر و تباعدنی من الخیر و الی لا ائمت الا برحمک فاجعل رحمک عهدا الی عندک لودی الی یوم القيمة انک لا تخلف لیسجد
 قال اللہ تعالی قال رب اشرح لی صدی و لی صریح امری و احلل عقدی و لی تسلی بفقہ مؤاقری و لی
 و اجعل لی و فیر بک من اهلی و اهلی لک من اهلک و اذکرک و اذکرک فی امری کما فی کتبک و اذکرک
 کتبک انک کنت بنا بصیدا و غیر گوید رب العزة تبارک و تعالی حضرت موسی را بجانب فرعون فرستاد و انحضرت
 بعض سوالات ضروریه که بغیر آن تحمل اعبار رسالت متعذر شد طلب نمودند الحال تفصیل آن باید شنید از جمله سوالات سؤالی
 است که بنفس حضرت موسی تعلق دارد و بر اثر شرح بی صدری و این از جمله ضروریات تحمل اعبار رسالت است تا شرح صدق بنا
 بر سوال را جواب با صواب میسر نیاید و تا تیسیر امور از جهت غیب نباشد بکا فیه اعدا که نادشامان زمین بشند بوجود نیاید و تا
 فصاحت لسان نباشد تبلیغ رسالت رب العزت بابلغ و وجه صورت دیگر و در جمله آنها سوالی است که باعانت دیگری در
 امر رسالت تعلق دارد و این را بوزارت تعبیر رقمه و در جای دیگر در ایصد فی تقریر کرده شد باز اینجا صفت در باب وزارت
 طلب کردند یکی بن ابی هارون آنخی و این صفت از جهت خصوص حال بود که حضرت موسی را غیر حضرت هارون در الوقت
 کسی باین نصرت قیام نمی توانست نموده شرط وزارت مطلقا بقریه آنکه حضرت موسی حضرت یوشع را که در سبط موسی بود
 خلیفه خود ساخت و خلافت الملع است از وزارت آنچه در وزارت مطلوب میشود و صاحب قوت و مروت است که قوم از صل و عقد
 و حی حساب میگردد و در خلافت زیاد از ان شتراک با پیغمبر در جدا علی که قبیل بوی مشوبه مطلوب است تا مردمان و خلیفه
 چشم خفارت نگرند لهذا خدا می توانی در بنی اسرائیل پناهمبری نفرستاد که از بنی اسرائیل از سبط حضرت موسی بشد یا غیر آن

لطرافت میسر
 ۱۱۰

کتاب الیوم و الاوقات
 شرح و تفسیر
 در بیان احوال
 و احوال
 کجانی یاد

حقیق

مین معنی را آنقدرت و در حدیثی که آمده است که لامه من قریش تا مرا هفت سینه است فی امیر بنی اسرائیل
 این شود و دیگر گفته اند که در کتب کبری و کبری و این حقیقت و نارت است که در کارهای مطلوب از پشت پنجاه عمل خاصه و چهار
 با او در پنج بلان و مع قرآن اعانتی نمایان داشته باشد و این معنون ابجائی که با این عبارت ادا کرده که در آیه شریفه فی سیدم سک
 کشید که کثیر یعنی فائزه مترتب بر وزارت وزیر آن است که چون تحمل اعباء دعوت برو و شخص افتاد در امره و ذاک مره و در توضیح
 باشند در تبیین و ذکر آن نیز میگوید چون حقیقت وزارت شناخته شد باید دانست که حضرت شیخین با یقین مشرفند وزارت حضرت
 خیر الرسل صلی الله علیه و سلم در یافتند بوجوب حدیث اما در برای من اهل الارض نابور کرد و عمر و از جهت حدیث الحمد لله الذي
 آید فی بها و از جهت نقل متواتر که معانی مطلوب وزارت از ایشان تحقق گشت و نامیک به من فضیله حق پس قال تخرج حرم مقتدا
 بلیف یقیم رجل من بنی زهره فقال له این شد یا عمر قال آریه ان اقل محمدًا قال و کیف اتقن من بنی اشتم و بنی زهره فقال له
 مر ما اراک الا قد موبوت و ترکت و یکک قال انما اراک علی عجب ان اناک و عنتک قد صبادت کادیک و یکک فشی عمر و ابراهیم
 اما ما و عنده ما خیاک فلا مع خباب یحیی عمر تواری فی البیت فدخل علیها فقال ما هذه البیتة التي سمعتها عندکم و کانا فیقولون اننا
 ما صا صرنا عندنا به قال فلعلکم قد صبرتم انما قال له عنده یا عمر ان کان الحق فی غیر دیک فوثب عمر علی عنقه فرطه و فاشد بیا
 فجمارت اخته لندفنه من زوجه فقها نفعه بیده فدعی و معها فقال عمر اعطونی الکتاب الذی هو عندکم فآر که قالته اخته انک
 رجس و انه لا یبیه الا لکم یؤمن نعم قوضاً قوام قوضاً ثم اخذ الکتاب فقرأه حتى انتهی الیه ای انما الله لا اله الا انا ناعبدنی و اقریم
 القلوة لیکریمي فقال عمر لکنی علی محمد فاسمع خباب قول عمر تخرج من البیت فقال اشیر یا عمر فانی اگر جوان کون دعوه رسول
 الله صلی الله علیه و سلم لک لیلۃ انیس اللهم اعز الاسلام لعمر بن الخطاب و بعمر بن شام فخرج حتى آتی رسول الله صلی الله علیه
 و سلم و عن ابن عباس انه قال لعمر بن الخطاب یا امیر المؤمنین یحیی ذکر الرجل و هم یسئلی فقال ان علی القلب طمأنه کطمانه لقرنا و اذا
 نکت علی القلب شیء ابن آدم ما کان یذکر فاذا نکت ذکر لیس فی قال الله تعالی و لقد کتبتنا فی الزبور لیس لکما الذکر ان
 الا کرهن یرتأعبا لیس فی الضمیر فی غیر گوید در معنی این آیت یعنی ترین جنت را مراد داشته اند و هم جاها بر آن نخواهی یافت
 که در قرآن پسست لفظ ارض گفته شدند و جنت عدن اراده کرده بلکه معنی میم آن است که از ارض اراضی معتدل صالحه برای
 تشاء اشیا من معتدل الاطلاق اراده کرده اند یا ارض شام تنها بسبب آنکه انبار بنی اسرائیل در شام بودند و ذکر و تابع ارض شام
 پیش ایشان مهم بود و این سخن بدان پایه که تا جبر از لفظ مال سرایه خود در اینجا بود و راسه موشی و زراع زراعت خود در اد میگرد
 چندین آثار بر معنی دلالت میکند عن ابن عباس فی قصه نجت نصر قال اندر ای دیاتة افلقت فاصبح قد نسیتها قال علی استوح
 و الکتابه قال ابروینی عن رویار ایتها الیله و الله کثیر منی بها اولاً قلنکم قالوا ما هی قال قد نسیتها قالوا ما عندنا من هذا علم الا
 ان ترسل الیه لادلانیا فاکرسل الی انبار الانبار قال ابروینی من رویار ایتها قالوا ما هی قال نسیتها قالوا فی و لا یعلم
 لیسب الا الله قال و الله کثیر منی بها اولاً فصرین اعناکم قالوا قد غنا حتی نتوضأ و نصلی و نذکروا الی الله قال فاصعدوا فانطلقوا انا
 مروضه و انما صعد اطلبنا ندعو الله فاکثیر فابها ثم رجوا قالوا ایت کان راسک من ذهب و صدرک من فخر و و سنگ من کس
 و رجلیک من حدید قال نعم قال ابروینی بجاها اولاً قلنکم قالوا فدعنا عما نربنا قال اذ بهوا فدعوا بهم فاستجاب لهم لوجوب الیه

حدیث در این باب
 در حدیثی که در کتب کبری و کبری
 آمده است که لامه من قریش تا مرا هفت سینه است
 فی امیر بنی اسرائیل
 این شود و دیگر گفته اند که در کتب کبری و کبری
 و این حقیقت و نارت است که در کارهای مطلوب
 از پشت پنجاه عمل خاصه و چهار با او در پنج بلان
 و مع قرآن اعانتی نمایان داشته باشد و این معنون
 ابجائی که با این عبارت ادا کرده که در آیه شریفه
 فی سیدم سک کشید که کثیر یعنی فائزه مترتب
 بر وزارت وزیر آن است که چون تحمل اعباء دعوت
 برو و شخص افتاد در امره و ذاک مره و در توضیح
 باشند در تبیین و ذکر آن نیز میگوید چون حقیقت
 وزارت شناخته شد باید دانست که حضرت شیخین
 با یقین مشرفند وزارت حضرت خیر الرسل صلی الله
 علیه و سلم در یافتند بوجوب حدیث اما در برای من
 اهل الارض نابور کرد و عمر و از جهت حدیث الحمد
 لله الذي آید فی بها و از جهت نقل متواتر که معانی
 مطلوب وزارت از ایشان تحقق گشت و نامیک به من
 فضیله حق پس قال تخرج حرم مقتدا بلیف یقیم
 رجل من بنی زهره فقال له این شد یا عمر قال آریه
 ان اقل محمدًا قال و کیف اتقن من بنی اشتم و بنی
 زهره فقال له مر ما اراک الا قد موبوت و ترکت و
 یکک قال انما اراک علی عجب ان اناک و عنتک قد
 صبادت کادیک و یکک فشی عمر و ابراهیم اما ما و
 عنده ما خیاک فلا مع خباب یحیی عمر تواری فی
 البیت فدخل علیها فقال ما هذه البیتة التي
 سمعتها عندکم و کانا فیقولون اننا ما صرنا
 عندنا به قال فلعلکم قد صبرتم انما قال له عنده
 یا عمر ان کان الحق فی غیر دیک فوثب عمر علی
 عنقه فرطه و فاشد بیا فجمارت اخته لندفنه من
 زوجه فقها نفعه بیده فدعی و معها فقال عمر
 اعطونی الکتاب الذی هو عندکم فآر که قالته اخته
 انک رجس و انه لا یبیه الا لکم یؤمن نعم قوضاً
 قوام قوضاً ثم اخذ الکتاب فقرأه حتى انتهی
 الیه ای انما الله لا اله الا انا ناعبدنی و اقریم
 القلوة لیکریمي فقال عمر لکنی علی محمد فاسمع
 خباب قول عمر تخرج من البیت فقال اشیر یا عمر
 فانی اگر جوان کون دعوه رسول الله صلی الله
 علیه و سلم لک لیلۃ انیس اللهم اعز الاسلام
 لعمر بن الخطاب و بعمر بن شام فخرج حتى آتی
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و عن ابن عباس
 انه قال لعمر بن الخطاب یا امیر المؤمنین یحیی
 ذکر الرجل و هم یسئلی فقال ان علی القلب
 طمأنه کطمانه لقرنا و اذا نکت علی القلب
 شیء ابن آدم ما کان یذکر فاذا نکت ذکر لیس
 فی قال الله تعالی و لقد کتبتنا فی الزبور
 لیس لکما الذکر ان الا کرهن یرتأعبا لیس فی
 الضمیر فی غیر گوید در معنی این آیت یعنی
 ترین جنت را مراد داشته اند و هم جاها بر آن
 نخواهی یافت که در قرآن پسست لفظ ارض
 گفته شدند و جنت عدن اراده کرده بلکه
 معنی میم آن است که از ارض اراضی معتدل
 صالحه برای تشاء اشیا من معتدل الاطلاق
 اراده کرده اند یا ارض شام تنها بسبب آنکه
 انبار بنی اسرائیل در شام بودند و ذکر و
 تابع ارض شام پیش ایشان مهم بود و این
 سخن بدان پایه که تا جبر از لفظ مال سرایه
 خود در اینجا بود و راسه موشی و زراع
 زراعت خود در اد میگرد چندین آثار بر
 معنی دلالت میکند عن ابن عباس فی قصه
 نجت نصر قال اندر ای دیاتة افلقت
 فاصبح قد نسیتها قال علی استوح و الکتابه
 قال ابروینی عن رویار ایتها الیله و الله
 کثیر منی بها اولاً قلنکم قالوا ما هی قال
 قد نسیتها قالوا ما عندنا من هذا علم الا
 ان ترسل الیه لادلانیا فاکرسل الی انبار
 الانبار قال ابروینی من رویار ایتها قالوا
 ما هی قال نسیتها قالوا فی و لا یعلم لیسب
 الا الله قال و الله کثیر منی بها اولاً
 فصرین اعناکم قالوا قد غنا حتی نتوضأ و
 نصلی و نذکروا الی الله قال فاصعدوا
 فانطلقوا انا مروضه و انما صعد اطلبنا
 ندعو الله فاکثیر فابها ثم رجوا قالوا ایت
 کان راسک من ذهب و صدرک من فخر و و سنگ
 من کس و رجلیک من حدید قال نعم قال
 ابروینی بجاها اولاً قلنکم قالوا فدعنا
 عما نربنا قال اذ بهوا فدعوا بهم فاستجاب
 لهم لوجوب الیه

قابوا را بکافراش را سگ سوزید ملک اندازد هب خد رس الخول من هذه الامة قال محمد بن قيس قال لو اني كبرت لكانت
 الناس ثم يكون تلك شئشي على الناس شدته ثم يكون ملك لا يقبله شئ انما هو مثل الحد يد يعني الاسلام در منصورت اين شيات
 بر شينين جا و ق آمد که فتح شام تدبير ایشان و قشدر و در حوزة نصرنا ایشان در آمد صلح صفت ایشان بشد و انجا زد و عذر
 انبیا بردست خديفگی از خصال خليفه خاص است عن ابن عمر قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم كان ابو بكر في ناحية المدينة
 فجا رد فعل على رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو سجي فوضع فاه على جبين رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعل يقبله وبكى ويقول يا اباي وامي
 طبت حيا وطبت ميتا فلما خرج من الحرم الخطاب وهو يقول يا مات رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يموت حتى يقبل الله
 المنافقين و حتى تحترق الله المنافقين قال وكانوا قد استبشروا بموت النبي صلى الله عليه وسلم فرجوا رؤسهم فقال ايها الرجل انك
 على نفسك فان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد مات الم سمع الله ليقول انك ميت ولهم ميراث وقال و ما جعلنا لك شريعت
 قبلك الخلد اقاين ميت فم الخلد كون قال ثم استه المنبر فصدقه فخر الله وانس عايشة قال يا ايها الناس ان كان محمد
 صلى الله عليه وسلم الهكم الذي تعبدون فان محمدا قد مات وان كان الهكم الذي في سائر فان الهكم لم يميت ثم تلا و ما محمد الا رسول
 قد خلت من قبلة الرسل اقاين مات اذ قيل انقلبتم على اعقابكم حتى ختم الاية ثم نزل و قد استبشروا بذلك و استندروا و اخذت
 المنافقين الكفاية قال عبد الله بن عمر فوالذي نفسي بيده لكانا كنا كات على وجوههم اعطية فكشفت عن محمد بن جابط قال سئل
 عن هذه الاية ان الذين سبقتم لهم نكاحي قال ابو عثمان واصحابه قال الله تعالى ان الله يدل يدفع عن الذين آمنوا
 ان الله لا يحب كل خوان كفور اذ ان الذين بقوا من باقهم ظلموا وان الله على الظالمين لقيود
 اخبروا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله هو تولاة فم الله الناس بعضهم ببعض لهدى الله
 صوابهم ويهديهم و يصلوات و مسجدا هذا كونهما اسم الله كنه راط و كنه من الله من تبصرون ان الله
 لقوب عايشة الذين ان هكلمهم في الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزكوة و امروا بالمعروف و هو اعين
 المتكروا لله عاقبة الامم له فير كويد عنى عن ابن ايات اول دليل است بر خلافت خلفا زيرا كه مكن شد در ارض امان
 موافق و مخالف و از مهاجرين بود بلا شك پس قامت صلوة و ايام زكوة و امر معروف و نهى منكر از ايشان تحقق گشت در حين است
 معنى خلافت خاصه و در فعل سوم در تفسير اين آيت بسط نموديم فراجع قال الله تعالى قل يا ايها الناس انما اتاكم دين الله
 قال ابن ابي عمير و عملوا الصلوة لكم متعقرا و فرتق كرم و الذين سمعوا في الدنيا من غير بن اولئك اصحاب الجحيم
 فير كويد يعنى اى مردمان جزين نيست كه من براى شازماننده انكار الام پس آنا كه ايمان آورند و عملهاى شايسته كردند ايشان رست
 امرزش و رزق گرامى و آنا كه سعى كردند در آيات ما عذب كنان ايشان اندر اهل دوزخ مقابله كردند در ميان و در بوق كه بعد
 انذار مختلف شدند و آيه كه است پس مراد از فرين مؤمنين همان سابق مؤمنين اند از مهاجرين اولين قدر قال الله تعالى انما اتاكم
 يومئذ الله يمحكم بكمهم قال الذين آمنوا و عملوا الصلوة في جنات التعمير و الذين كفروا و كذبوا بالبينا فاولئك
 لهم عذاب عظيم و الذين هاجروا في سبيل الله ثم قتلوا و ما توالوا الا ان الله رزقنا حسنا و ان الله لهو
 خبير الازفين بعد خلقهم من عملهم صفة انه و ان الله لعليم خبير ذالك و من عاقب مثل ما عوقب به ثم

در
 حوزة
 نصرنا
 ایشان

اِیُّ عَلَیْهِ لَکَیْفَ صَوَّرَتْهُ اَلَّذِیْنَ دَارَتْ اَللّٰهُ لَعَلَّوْا عَقْلًا فِیْ قِیْرِ کُوَیْبٍ عِیْنِیْ بِاَوْ شَهِیْ اَمْرُو زَخَا صِنِ بَرَا سِیْ فِیْ مَهْمَتِ عِلْمِ حَوَادِثِ کَرْدِ دَر
 سِیَّانِ اِیْشَانِ لَیْسَ اَمَّا کَ اِیْمَانِ اَوْرَدْنَدِ و کَار اِیْمَانِیْ نِیَّالِیْسَتَه کَرْدَنْدِ دَر بَیْتِهَا سِیْ نَعِیْمِ بَیْشَنْدِ و اَنَّا کَمَّ کَا فَرَسْتَنْدِ و دَر دَفْعِ شَمْرُ دَنَدِ اَیَّاتِ
 مَارَا اِیْشَانِ اِیْتِ مَذَابِ خَوَارِکَنْدَه و اَنَّا کَمَّ کَمَّ بَجَرْتِ کَرْدَنْدِ دَر رَا هِ فِیْ اَبَدِ اَز اَنْ کَشْتَه شَدَنْدِ بِاِیْمُوْتِ طَبِیْعِیْ مَرُوْتَه اِلَیْهَ رُو زِیْ خَوَابِ دَا د
 خُدَا تَعَالٰی اِیْشَانِ رَا رِزْقِ یَکِ و هَر اَیْهَ خُدَا هَمُوْنِ سَبْتِ بَهْتَرِیْنِ رُو زِیْ و هِنْدِ گَانِ اِلَیْهَ و مَارِ و اِیْشَانِ رَا بَجَائِیْ کِه لَیْسَنْدِ کَنْدَه اَنَزَا و هَر اَیْهَ
 خُدَا و اَنَامِیْ بَرُو بَارِ سَبْتِ اِیْنِ سَبْتِ عَالِیْ و هَر کِه بِاَدَکْشِ و هَدِشِ اِیْجِه سَاعَلَه کَر شُدِه بِاَو و یَا ز تَعْدِیْ کَر دِه شُو دِ بَرُو یِ اِلَیْهَ یَا رُخِیْ اِیْشَانِ
 اَو رَا خُدَا یِ تَعَالٰی هَر اَیْهَ خُدَا تَعَالٰی دَر کَر دِه اَکْرَزَنْدَه سَبْتِ عِیْنِیْ هَبَا جَرِیْنِ اَدَلِیْنِ اَز دَسْتِ کَفَا رَا اِنْدِه اِیْ سَبَا رَ حَیْثِیْدَه اِگَر مَقَابَلَه اَنْ
 اِیْزَانِیْ بَکَفَا رَا سَا نَدِ عِیْنِ عَدَلِیْ سَبْتِ و اِگَر کَفَا رَا بِاَز مَجْمَعِ شُو نَدِ و اَتَقَا لِمِ اِیْنِ اِیْهَ اَکْشَنْدِ نَصْرَتِ اِلَیْهِ شَامِلِ عَالِیْ مَحَا جَرِیْنِ اَو لِمِیْنِ عَمَّا بَرُو
 و اِیْنِ اَیْهَ هَمِ سَمَعِیْ هَمَانِ اَیْهَ سَبْتِ کَر اُذَنْ لَیْزِیْنِ یُقَاتِلُوْنِ کَبِدِ اَز اَنْ خُدَا یِ تَعَالٰی تَعْوِیْهَ مِیْکَنْدِ و عِدِ نَصْرَا بِه بَیَّانِ قَدِ رُو خُو لِیْشِ دَر اَتَا فِیْ
 و اَلنَّفْسِ و بَکَر تَعْرِیْفِ خُو دِ دَر عَالَمِ بِر حَسْبِ اِرَادَه خُو دِ بِاَز قِیْرِ کُوَیْبِ اِیْنِ اَیْهَ نَصْرِ سَبْتِ دَر لِبَارَتِ هَبَا جَرِیْنِ بِیْشْتِ دَر اَکْرَفِ و نِصْرِ
 دَر دُنْیَا و هَر لِقَاصُو و عَمْرَانِه کَانَ کَشِیْمَه سَبْتِ اِیْنِ اَیْهَ سَبْتِ و اَلْحُجَّ و قَالَ اَنْ هَذِهِ اَسْوَرَه نُفِیْلَتِ عَلٰی سَاوَرِ الْقُرْاٰنِ لِسَبْحِیْنِ عَمْرَانِیْ کِر اَلنَّصْرِ
 قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اَللّٰهِ صَلٰی عَلَیْهِ وَاٰلِیْهِ وَسَلَّمَ یَقُوْلُ اِذَا صَلَّیْتَ الصُّبْحَ عَرَجًا بِالنَّهَارِ اِلَیْهِ وَاَلْکَاتِبِ وَاَلشَّهِیْدِ اَلْکِتَابِ بِسْمِ اَللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اَللّٰهِ وَاَشْهَدُ اَنْ الدِّیْنَ کَمَا وُصِّفَ وَاَلْکِتَابَ کَمَا اُنزِلَ وَاَشْهَدُ اَنْ السَّاعَةَ اَیْتَتْ
 لَا رَیْبَ فِیْهَا وَاَنَّ اَللّٰهَ یُعِیْبُ مَنْ یُعْبُو دُوْرَ عَمْرٍ وَاَنَّ رَسُوْلَ اَللّٰهِ صَلٰی عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مِنْ اَنْبِیَاسِ اَلْحَرِیْرِ فِی الدُّنْیَا لَمْ یَلْبَسْ اِلَّا کِسْفَ الْاَقْرَبِ
 عَمْرٍ وَاَنَّ اِبْنَ سَمْرَانَ عَمْرُتِیْ اِنْ کُنْتُ اَبُو اَبِیْ دَوْدَ لَمْ یَكُنْ اَبُو اَبِیْ دَوْدَ لَمْ یَكُنْ اَبُو اَبِیْ دَوْدَ لَمْ یَكُنْ اَبُو اَبِیْ دَوْدَ لَمْ یَكُنْ اَبُو اَبِیْ دَوْدَ لَمْ یَكُنْ اَبُو اَبِیْ دَوْدَ
 و عَنْ عَمْرٍ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ اِنْ رَجَلًا قَالَ لَهْ عِنْدَ الْمُرُوْتِ یَا اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ اَقْطِیْعِیْ لِمَا نَالِیْ و لَیْقِیْنِیْ فَاخْرُضْ عَنْهُ عَمْرٌ و قَالَ هُوَ حَرَمٌ اَللّٰهُ سَوَاوَرَه اَلْعَا کُفَّ
 نَفْسِ وَاَلْکِتَابِ و عَنْ سَمْرَانَ اَلْحُطَّابِ قَالَ اِحْتَاكُ الْعُلَمَاءِ مَكْبَهٌ اِنَّمَا وُذِنَ لِمَنْ عَنِ بَعِیْدِ بِنِ عَمْرٍ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ وَاَنَّ اَلْبَیْتِ قَالَ
 مَنْ اَتَمَّ فَا جَابَه اَعَدَّ هَمَّ شَنَا تَقَالَ عِبَادَ اَللّٰهِ اَسْمُوْنُ قَالَ مَنْ اِیْنِ خَیْرٌ قَالَ مَنْ اَلْحُطَّابِ قَالَ اِیْنِ تَرِیْدُوْنَ قَالَ اَلْبَیْتِ اَلْبَیْتِ قَالَ
 عَمْرٌ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ
 رَا یْتِ عَمْرٍ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ
 مَنْ اَقْصَرَ قَالَ اَتُوْنِیْ بِرَجُلٍ تَا لَیْ اَلْحُطَّابِ اَسْرَ فَا تُوْهَ بِصَعِیْقَةٍ بِنِ صَوْعَانَ فَلَکُمْ بِکَلَامِ قَالَ اِذِیْنِ لَیْزِیْنِ یُقَاتِلُوْنِ بِاَنْهَمْ ظُلْمًا وَاِذِیْنِ اَسْرَ
 عَلٰی قِیْرِ کُوَیْبِ قَالَ هَر هَمَانِ کَذِبَتْ لَیْسَتْ لَکَ وَاَلْاَعْمَآبِکَ وَاَلْکُتَّابِیْ وَاَلصَّحَابِیْ عَمْرٍ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ
 اِیْ مِنْ مَكَّةَ اِلَیْ اَلْحَرَمِیْهِ لَیْسَتْ لَکَ عِیْنِیْ مُحَمَّدِ صَلٰی عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَاَصْحَابِهِ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ
 مِنْ دِیَارِهِمْ بِغِیْرِ حِیْ اِلَیْهِ بَعْدَ مَا اَخْرَجْنَا مِنْ دِیَارِنَا بِغِیْرِ حِیْ نَمَّ نَحْنُ کَانَ فِی الْاَرْضِ فَا تَقْنَا اَلصَّلٰوَهَ وَاَمَّا اَلزَّکُوْهَ وَاَمَّا نَا بِالْعُرُوْفِ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ
 اَلنَّکْرُفِیْ لَیْ وَاَلصَّحَابِیْ وَاَنَّ ثَابِتِ بِنِ عَرَفَجَهَ اَلْحَضْرَمِیْ قَالَ حَدَّثَنِیْ سَبْعَهَ وَاَعْرُشُوْنَ مِنْ اَصْحَابِ عَلِیٍّ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ
 وَاَلْعِیْزِیْنَ بِنِ جَرُوْلٍ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ
 بِاَصْحَابِ مُحَمَّدٍ عَمْرٍ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ
 اِیْنِ فَلَانِ اِیْنِ فَلَانِ فَلَانِ لَمْ یَزَلْ یُقَدِّمُ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ وَاَنَّ اَلْحُطَّابَ رَکْبًا یُرِیْدُ

علیه السلام
 علیه السلام
 علیه السلام

علیه السلام
 علیه السلام
 علیه السلام

ان الله اصطفى من خلقه خلقا ثم بدو آياته انبياءه يبعثهم من الانبياء خلقا منهم النبي واني مصطفى منكم من اجبت
ان اصطفى وانا مني بكم كما اني الله بين الملائكة ثم يا بكر فقام نجاشي بن يديه فقال ان لك عندي يدان الله عز وجل بها
فلكنت متخذاً خليلاً لا تتخذك خليلاً وانت مني بمنزلة قميص من جسدك وحرك قميصه بيده ثم قال ادون يا عمر قد انا قال فقلت
شبهه لشعب علياً اباحض فدمعت السدا ان لعزالدين بك ادب ابي جهل ففعل الله ذلك بك وكنت اجبها ابي فانت معي في الجنة
ثالث ثلثه من بده الامة ثم شفي وانا بينه وبين ابي بكر ثم دعا عثمان بن عفان فقال ادون يا عثمان ادون يا عثمان فلم يزل
يكلمني حتى اقصى ركبته بركبتي رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم نظر اليه ثم نظر الى السمار فقال سبحان الله العظيم قلت لربهم
انظر الى عثمان فاذا انزله محلوله فزمار رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده ثم قال اجع عطفي برد انك على حرك فان لك شاة
في اهل السمار انت من يرد على الحوض داود وابهره حب دما فاقول لك من فعل بها يك فتقول فلان فلان وذلك كلام
جبريل وذلك اذ هبت من السمار الا ان عثمان امير على كل فاذا لم ثم دعا عبد الرحمن بن عوف ثم قال ادون يا امين ادون
في السمار يستط الله على مالك بالحق امان لك عندي دعوة وقد اخرتها قال خير مالي يا رسول الله قال صلتني يا عبد الرحمن
اكثر الله مالك وجعل حرك يده ثم شفي وانا بينه وبين عثمان ثم دخل طلحة والزبير فقال ادون ابي فدنا منه فقال انما حواري
كحواري عيسى بن مريم ثم اتى بينهما ثم دعا سعد بن ابى وقاص وعمار بن ياسر فقال يا عمار تفكك الفضة الباغية ثم اتى بينها
ثم دعا بالدر دار وسلمان الفارسي فقال سلمان انت تبا اهل البيت وقد اناك الله لعلم الاول والعلم الآخر والكتاب الاول
والكتاب الاخر ثم قال الا ارسدك يا بالدر دار قال بل يا رسول الله قال ان تغدوهم فيفدوك وان شركهم لا يتركوك ان
تغرب عنهم يتركوك فاقر فيهم عزة لك ليوم ففرق فاشي بينهما ثم نظر في وجه اصحابه فقال البشر داود وروا عينا فانتم اول من
عاشي الحوض وانتم في اعلى القرب ثم نظر الى عبد الله بن عمر فقال الحمد لله الذي يحدي من الضلالة فقال صلى يا رسول الله
روحي وانقطع ظهري حين رايتك فعلت ما فعلت باصحابك غيري فان كان بن سوط على فلان العبيد والكرامة فقال والذي بعثني
بالحق ما اخرجك الا لنفسك فانت عندي بمنزلة مارون من موسى ودارني فقال يا رسول الله ما ادرت بك قال ما ادرت الا نبيا
قال وما ادرت الا نبيا فبلك قال كتاب الله سنة بينهم وانت معي في قصري في الجنة مع خالفة نبوت وانت ابي دريقى ثم طار
السهمي الله عليه وسلم بده الامة انما على سر متقاربين الا خلا في السد ينظر بعضهم لبعض عن عبد الرحمن بن عوف قال لي
عمر انك انما تقرأ فيما تقرأ وانا في السد حتى جاهد في آخر الزمان كما جاهدتم في اوله قلت بل في نفسي هذا يا امير المؤمنين قال اذا كانت
بنو امية الامراء وبنو خليفة الوزراء وعن محمد بن زيد بن عبد الله بن عمر قال قرأ عمر بن الخطاب بده الامة ما جعل عليكم في الدين
من حرج ثم قال ادعوا لي رجلا من بني دلج قال عمر ما اخرج فيكم قال الضيق قال الله تعالى قد افلح المؤمنون الذين هم
في صلاتهم خاشعون والذين هم عن اللغو معرضون والذين هم للزكاة فاعلون والذين هم لفرعهم يحفظون
على اذ واجههم او ما ملكت ايماهم فاهم غير ملومين فمن اتى منكم فاولئك هم المفلحون والذين هم بالدين
وعهدهم راعون والذين هم على صلواتهم يحفظون والذين هم الوارثون الذين هم يورثون الفيردوس هم فيها خالدون
وقال تعالى انما قد لهم لاه من قال وبين ان سارع لهم في الخيرات بل لا يشعرون ان الذين هم من خشية

من قولك ان
سكون العين
التي هي في
العين
في العين

شدي ذوق
بالله في
العين من
العين
يعطيه الا ان
منه

عده ايمان
فان قلت
لهم

آيات سورة
مؤمن

وَالْقَلْبِ عَلَى النَّبِيِّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَمْرُهُمْ خُفْيَ عَلَيْهِمْ
 بصديق أكبر رضی الله عنه بشهادة سباق وسباق بسبب نزول وقاہر آن است کہ از فضل فضل فی الدین مراد باشد تا تکرار
 لازم نیاید بلکه فی الحقیقت نمی خاص برای محسنین است اگر شخصی شخصی را رتبه نیده باشد بغیر حق و او بر زنجانه خود بذل مال خود
 کند آثم نباشد با اتفاق پس مراد اینجا نمی باعتبار منزلت محسنین است و در کلمه أُولَئِكَ میرؤن آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در
 ابرو حضرت عائشه وصفوان بن مفضل همه داخل اند و دخول عائشه وصفوان خود ظاهر است اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 و صدیق ابرو از ان سبب کہ اگر خدا کرده تحقیق در ان آفاک می بود یعنی از ان بدامن پاک آنحضرت صلی الله علیه وسلم میرسد
 بجهت نسبت خویشی به صدیق ابرو عائشه نسبت ولادت قال الله تعالی وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ
لَنَجْزِيَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا شِئْنَا لَنَجْزِيَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا شِئْنَا لَنَجْزِيَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا شِئْنَا
 فی شئنا و من کفر بعد ذلک فاولئک هم المقارنون غیر گوید این آیه نص است در انبات خلافت خلفا و ابدیات بعیدہ کہ اول ان
 میکنند ایشان را از وادی عصیان بر آرد چنانکہ در فصل سلیم بسط نمودیم عن حارث بن مضرب قال کتب الینا عمر بن الخطاب
 ان تعلموا سورة الشار والاحزاب والنور عن عمر عن النبي صلی الله علیه وسلم الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَلِكُمْ وَأَصْلَحُوا قال تو بهم
 ان کذا بهم نفسهم فان کذبوا انفسهم قلت شهادتهم عن سعید بن مسیب قال شهدت عمر بن الخطاب حين جلد فذقة المغيرة بن شعبه
 منهم ابو بكر و تافع وشهل ثم دعا ابابكر فقال ان كذب نفسك بخبر شهادتك فاني ان يكذب نفسه ولم يكن عمر بخبر شهادتها
 حتى يكاذك قوله الَّذِينَ تَابُوا او تو بهم ان کذا بهم نفسهم وعن عمر بن الخطاب قال لا يجمع السلا عنان ابدا عن عائشة قالت
 انزل الله عزري وكادت الامة تتكلم في سببي فلما شئني عن رسول الله صلی الله علیه وسلم وعرج الملك قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم لاني اذهب الي ابنتك فاخبرها ان الله قد انزل عذرا من السماء قالت فانا نبي ابي وهو يعيد ويحيا وان
 فقال بشري يا نبي ابي وامي فان الله قد انزل عذرك قلت سبح الله لا يحرك ولا يحد صاحبك الذي ارسلك ثم دخل رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فتناول ذراعي فقالت بيده هكذا فاختار ابو بكر ان يعلوني به فتمتبه فصحك رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال قسمت لاله
 وعن عائشة لما نزل عذرا قبل ابو بكر رسها فقالت الآن يذرتني قال اني سمعت قطيبي واني ارضي قطيبي ان قلت ما لا أعلم عن فتاوة
 فی قوله وَالَّذِينَ آمَنُوا اولوا الفضل منكم الایة قال نزلت هذه الایة فی رجل من قریش يقال له مسطح كان بينه وبين ابی بكر قرابة وكان
 يتما في حجرة وكان خمين اذاع على عائشة ما اذاع فلما انزل الله برهما وعذرا ما تاتي ابو بكر لاي روي عن انزل الله هذه الایة فذكرنا
 ان نبي الله صلی الله علیه وسلم دعا ابابكر فلما عليه فقال ان يحب ان يعفر الله لك قال سببه قال فاعف عنه وجماعه فقال ابو بكر لاجرم
 والله لا امنه معروفا كنت اذ كنت قبل اليوم وقدرت في ذلك عن جماعة منهم عائشة وابن عمر وابن عباس والحسن ومحمد بن سيرين
 وغيرهم عن ابی بكر الصديق قال اطلعوا الله فيما امركم به من الكلام منكم ما وعدكم من النبي قال تعالى ان يظنوا انهم انفسهم
 وعن حمادة قال ذكر لنا ان عمر بن الخطاب قال ما رأيت كرجل لم يمتس الغنائم البارة وقد وعد الله فيها ما وعد فقال ان يكونوا
 فزار يعنهم الله من فضله عن عمر بن الخطاب قال اتخا البارة في البارة وفي لفظ اطلعوا الفضل في البارة واما ان يكونوا فقراء
 يعنهم الله من فضله عن النبي ما قال سألني سيرين المكتوبة فابيت عليه فاني عمر بن الخطاب فابيت علي بالبررة وقال كارتبه واما

لغة الحديث تدل على
 عذرة رسول الله
 صلی الله علیه وسلم

و ما نزلناك و ربنا بحكم كلام نوح و طلاق و غير آن بصورت مختله غير واقع نمي پردازند چنين اين اصل را فهميدي بدانكه خداي تعالي در سوره
فرقان شبهات كفار و جليات ايشان نيز ميشمارد و پادشاهي هر كس و قطع ماده هر اشكالي بيان مينمايد بعد از ان صفات
عباد الله المفضلين ذكر مي فرمايد و انجا بر صفات ثابته مشهوره در اشخاص موجودين يوسن ذكر نمايكند تا با دلالت عامه خود تعريف
پسند بخاظرين و عباد الرحمن الذين الآيه و آن صفات و قاربت و حلم به نسبت جاهلان مواظبت بر نماز تجرد و خشيت از عذاب
آخري و پناهي دن ازان برب العزت تبارك و تعالي و اقتصاد و در فتنه اموال و توحيد عبادت و ترك قتل نفس و اجتناب از زنا
و احراز از حضور مجالس زور و بصيرت و نياليش در وقت استماع آيات الله و دعا بجناب الهي بقره عين در اولاد و ازواج
و ايشان را غرقه كه اعلی موضع است در بهشت و عده ميدهد و حاضرين آنوقت بودند الا سابق مومنين از مهاجرين او دين و نايك
من فضيلة اخرج مالك و الشيخان عن عمر بن الخطاب قال سمعت هشام بن حكيم يقرأ سورة الفرقان في حيايت رسول الله صلى الله
عليه وسلم فاستمعت لقراءته فاذا هو يقرأ على حروف كثيرة لم يقرأ بها رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت أسأله في الصلوة فقصرت
حتى سلم فقلت يا رسول الله التي سمعتك تقرأ قال اقرأ بها رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت كذبت فان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قد قرأها على غير ما قرأت فانطلقت به أتودد إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت اني سمعت
بذا يقرأ سورة الفرقان على حروف لم تقرأ بها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرأ يا هشام فقرأ عليه القراءة التي سمعتها يقرأ
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كذلك أنزلت ثم قال اقرأ يا عمر فقرأت القراءة التي قرأت في فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
كذلك أنزلت ان هذا القرآن أنزل على سبعة أعرف فآرودا ما يتر عن عبد الله بن المغيرة قال سئل عمر بن الخطاب عن نسب و صبر
فقال ما أركم الا قد عرفتم نسب فاما الصبر فالتقوى و الصلوة عن الحسن ان عمر اطال صلوة الفجر فيقول له صنعت اليوم شيئا لم تكن
تصنع فقال اني بقي على من ورد في شيئا فاجبت ان اربعة اذ قال اقصيه و طاب هذه الآية وهو الذي جعل الليل والنهار طرفة الآية
و عن عمر انه راى غلاما يتختر في مشية فقال له ان التبختر مشية منكره الا في سبيل الله و قد مدح الله اوما فقال و عباد الرحمن الذين
يسنون على الارض هونا فاصدني مشيتك قال الله تعالى و آتينا رعدنا نترق الاقربان و انخفض جتنا حاك من آياتك
من المؤمنين و ان عصمتك فقل اني تربيتم انما تعلمون و توكل على العزيز الرحيم الذي هي بربك حين تقول
و تعلبك في المشيد بن الله هو السميع العليم فيتر كريد عنى منه فداي تعالي در سوره شعرا قصه هفت پيامبر عليهم الصلوة
و السلام بيان مي فرمايد بعد از ان اثبات نزول قرآن بر دل مبارك آنحضرت صلى الله عليه وسلم از جانب حق بواسطه جبرئيل
بينمايد و دليل حقيقت آن همي آرد كه علمي اهل كتاب بسبب كور بودن آن در زبر اولين حقيقت آن را اينسانسند باز قائده نزول قرآن
بر مرد عربي بلسان عرب نه بر شخص عربي زبان عجم ارشاد ميكنند و كوزنانه باز مستحكم بودن انخار در قلوب اهل شقاق اناوه مي فرمايد
كذلك سلكناه بعد از ان تقويت ميدهد حقيقت قرآن را بآنكه قرآن از باب القامى شياطين غيبت بدو و چه يك آنكه شياطين از وسايل
بلا را اعلی كه محل افتقاد احكام الهيه است براي مصالح جمهور بني آدم محروم اند و دم آنكه سنت الله چنان جاري شده كه القامى
شياطين نيباشد مگر بر نفوس در نيه خبيثه زير كه مناسب در ميان مفيد و مستفيد شرطت و نفس مبارك آنحضرت صلى الله عليه وسلم
از نفوس عاليه قدسيه است در قايت طهارت اعمال و اخلاق و نيز از باب شعر غيبت كه كار شعر غالباً افراط است در مدح و تحميد و

له از ما دوره
بغداد را به ياد
انچه در ميان
گرفتند و كزين
در خصوصت ۱۲

عنه مع من يعنى
داده و در حد
سكنى بمان بن قبل
المرأة مثل الاب
والاخر هما الاطفال
و زوج الابنه
آيات سوره شعرا

نزل القرآن ۱۲

و امثال آن و باصلاح اخلاق و اعمال و هدایت خلقی امر مناسبی ندارد و باینجا در هر مسئله مراد اصلاح اخلاق و اعمال است
 کما لا یخفی در همین این تقریر مشربیت فریادیه بظاهر یعنی بر توحید عبادت مستمر باش و نزدیکترین قبیده خود را بتخصیص انظار کن
 و با همه که پیروی تو کرده اند بر تو انصاف پیش آید و اگر آن است و همت فرمان تو بجای نیارند تو کل کن بر خدای عزوجل
 و بخوار نشویش از انظار ایشان باید که بر خاطر تو نشیند باز غیر میگویند خدای تعالی پند ما بر خود را صلی الله علیه و سلم بختیست
 بر نسبت طائفه که با ایمان مشرف شده اند از شما میفرماید این موردی شبیه کیه است و آنرا که در الوقت مؤمن بود و در وقت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرده اند نیستند مگر شبان مؤمنین از مهاجرین اولین و تابعین هر من فضیله هر من این عباس بن علی
 انما اولادنا الصالحات و ذکر و الله کثیر انما ابو بکر و عمر و علی و عبد الله بن رواحه و دردی من طرق متعدد در آن چنان
 بن ثابت ما استاذن النبی صلی الله علیه و سلم فی بیحار قریش قال اذ هب الی سلبک برفیتمه کت حدیث القوم و آیا هم و احسانهم
 عن نایب تان کتبابی فی وصیته مطهر بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اوصی ابو بکر بن ابی قحافة عند خروجه من الدنیا من فیروز
 و متقی الفاجر و یسدق الکاذب انی استخفتم علیکم عمر بن الخطاب فان یغفل فذکک غلطی به و رجائی فیه و ان یخیر و یقبل فطاهر
 انیب و یسئل الذین ظلموا انی متنبی یتقلبون قال الله تعالی فی المکذبه و سلم علی عباده و ان الذین اصطفی الله الله سبحانه و تعالی
 غیر گوید یعنی خدایتعالی در سوره نمل اهلک شود و قوم لوط بسبب لغیان و کفر ایشان تو که سفیر مایه بعد از این ارشاد میکند
 ای محمد صبح بگو به استایش مرده ای رست بر حضرت انبیا و اهلک استقیاء و سلاست از آفات دنیا و آخرت بران بندگان او که برگزیده
 ایشان را و برگزیدین او سبحانه بندگان خود را درجات دارد مرتبه اعلی آن علی الاطلاق مصطفا بر انبیا است علیه السلام بر سایر
 خلق بعد از ان جماعتیکه از میان مسلمین برای اعلای کلمه الله و نصر رسل الله ایشان را برگزیده سابق مؤمنین اند و بیک معنی مصطفا
 است مرعوه را شالی است قال تعالی ثم اوتینا الکتب الالیه انما نطقتنا من عباده تا الایه ظاهر آیه آن است که در تالیله
 اشتیاق ساسی در اعلام کفر و بدعت سابق مؤمنین را که مسامحی جمیده در اعلای کلمه حق صرف نموده اند مراد داشته اند و لهذا اکثر
 مفسرین با صاحب آنحضرت صلی الله علیه و سلم تفسیر کرده اند برین تقدیر منقبت خفیه است سابق مؤمنین را از مهاجرین اولین عن
 ابن عباس قولہ و سلام علی عباده و الذین اصطفی قال هم اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم اصطفا هم الله لیس فی عن سفیان الثوری فی قوله
 و سلام علی عباده الذین اصطفی قال نزلت فی اصحاب محمد فاصطفی الله من عباده من الله تعالی ان الله و ما یرزق من عباده
 علیه السلام من الناس لیسون فلما فرغوا اعدوا العنبره علی البیر و لا یطیق رفیها الا عشرة رجال فاذا هو یامر آمین قال انما یطیقها
 محمد شاه فاتی الحج فرقیه و صده ثم استسقی فلم یسکن الا فرقا و احد احتی روت الغنم فرجعت المرأتان الی انهما قد شتا و قول
 موسی الی اهل فقال رب انی انا ازلت الی من حیرت و قال فجادت اصدتها منی علی اخیار و افضت فویها علی و جهجها لیست یسفع
 من النساء خراجه و لا تم قالت ان ابی یذمک و یخبرک ابحر ما سمیت لنا فقام معها موسی فقال لها منی خلقی و انقضت لی بطریق الی
 الکره ان نقیب الرج یأبک نقیب لی جدک فلما اتی الی ایهما نقض علیه فقالت ایهما یا ابیت استاخره ان خیر من استاخرت
 القوی الایمن قال یا بنی ما علیک بانه و قوتیه قالت اما قوتیه فرقیه الحج و لا یطیق الا عشرة رجال و اما انیه فقال انی انا
 لی اهلوت نالی الکره ان نقیب الرج یأبک نقیب لی جدک فراده و کت رغبه فیه فقال انی اریه ان اهلک منی الی قوله یخبرنی

آیهات صحیح
 صحیح

آیهات صحیح
 صحیح

صحیح روایت صحیح
 صحیح روایت صحیح

ان شارة من الصالحين اي في حسن الصحبة والوفاء بما قلت قال محسن ذلك يعني وبنيت ايما الاجلين قضيت فلا عدوان علي قال
نعم قال الله علي ما تقول ولكن عز وجهه واقام معه يكفنه ويعمل له في رعاية غنمه وما يحتاج اليه وزوجه صفوره واخوها شرفا وما الله
كاشا زود ان وعن عمر بن الخطاب في قوله تشبي على استيثار قال جاءت مستتره بكم زودرهما على وجهها قال الله تعالى بنبأ ذي
الذنب اهلوا ان امرضني واسعه قاتاي قاعدون وكل نفس ذائقة الموت نعم انكبتا مرجعوه والذنب
امسوا وعلوا الصلوات لنبوتهم من الجنة غير فاجري من بيننا الا نهر خلدنا بن فها نعيم اجوا العبدان الذين
صبروا واولى يوم يتوكلون وكان من ذابن من ذابن لا يحيل زير قهاه الله يرضها وانا كزوه وهو السميع العليم
يعني اي بندگان من كه ايمان آورده ايد هر آينه زمين من فراخ است پس خاص مرا عبادت كند يعني اگر قوم شما از اخلاص در عبادت
مانع شوند بجزت كند تا اخلاص عبادت يسر آيد هر نفس خشنده مرگ است باز بسو با گردانده شويد و آنا كه ايمان آورده اند و كزوه
كار باي شالسه البته جامي درسيم الشبان را از بهشت بلكه اي مرتفع كند و روزي آن جو با جاويدا آجا كزوه و كار نيك كندگان آن جهان آن كزوه كندگان
صبر كزوه يعني بر مشاق بجزت و توكل ميكند بر پروردگار خویش و بسا جا نور كه بر نمي آرد در روزي خود را خدا روزي ميدهد و در
و نیز شمار او دست نشود و انا فقير گويد اين آيه امر است به بجزت از و از كفر و دعدست بهشت آنا كه مشكيبا في و زودر مشاق
بجزت و جهاد و غيرهما و بر خدا توكل كزوه و تشييع است مومنان را بر بجزت و ترك سباب معاشن هر كمي در وطن خود و هميا دست
بمذكر حال دو اب كه ذخيره نهادن و زراعت كردن و تجارت نمودن شان ايشان نيست به خداي تعالى هر كمي را روزي
يسر اند با ز فقير گويد بنقل متواتر ثابت بود كه شك را در ان دخل نيست كه جماعه از سابق مومنين بجزت كزوه و بر مشاق بجزت
و جهاد صبر نمودند و سباب معاشن كه در كميت داشتند بطلب فضاي الهي ترك نمودند و انواع اعمال خيرا ايشان بظهور انجا ميده
پس و مدخرت كه اعلی درجات است در بهشت براي ايشان مقرر شد و بهر مقصود و عن الشعبي في قوله الم حسب الناس ان
الاية قال انزلت في اناس كانوا بكة فذا عرفوا بالاسلام فكتب اليهم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من المدينة لما نزلت
آية الهجرة انه لا يقبلنكم اقرارا ولا اسلام حتى تهاجر و اقال فخرجوا عايدن الى المدينة فاتبهم المشركون فردوهم فزلت فيهم الآية
فكتبوا اليهم انه قد انزل فيكم آية كذا وكذا فقالوا اخرج فان اتبعنا احد قاتلناه فخرجوا فاتبهم المشركون فقاتلهم فمهم من قتلهم
من سجا فانزل الله فيهم ثم ان ربك بالذنين باخر و امن بعد اذ امنتم جايد و اوصبروا ان ربك اسد من بعد ما لغفور رحيم عن ابن مسعود
قال اول من اظهر اسلامه سبعة رسول الله و ابو بكر و سمية ام عمار و عمار و صهيب و بلال و المقداد و اما رسول الله صلى الله عليه
وسلم فتمت اليه النبي طالب انا ابو بكر فتمت اليه سبعة و اما سائرهم فاخذهم المشركون فالتبسوهم اذراع الحديد و صبروهم في الشمس
فما منهم احد الا قد انا هم على ما را و الا بلال فانه ما نك عليه نفس في اسد و ان على قومه فاختدوه فاعطوه الولدان فجلوا لظوفون
به في شعاب مكة و به يقول احد احد عن النبي قال اول من باجر من مسلين الى الحبشة با بيه عثمان بن عفان فقال النبي صلى الله عليه وسلم
صحبها الله ان عثمان لا اول من باجر الى الله با بيه بعد لوط عن سمار بنت ابى بكر قالت باجر عثمان الى الحبشة فقال النبي صلى الله عليه وسلم
عليه وسلم انه لا اول من باجر بعد ابراهيم و لوط و عن زيد بن ثابت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما كان بين عثمان
و بين رقية و بين لوط من مهاجر عن ابن عباس قال اول من باجر الى رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان بن عفان كما باجر لوط

له اي نشان افشاها
عن الامور الشبان
من غم الفهم ۱۲
آيات سورة
عنكوت

ف

الى ابيهم عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم دخلت انما اذ ابوك الغار فاجتمع العنكبوت فسببت باباها فغارت فقلت
 من ابي فلانة ابن عمر بن الخطاب ثم رجل يقرأ كتابا فاستمعته ساعة فاستعجبته فقال الرجل انك تبيئين في الكتاب قال نعم فاشترى اديا
 فاشاء ثم باه به اليه فاشترى به في ظهره ولبثه ثم اتى به النبي صلى الله عليه وسلم ففعل فقرأه عليه وجعل يدعو رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يقولن فسر به رجل من الانصار بديه الكتاب وقال شئت انك يا ابن الخطاب الا ترى وجع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من اليوم دانت تقرأ عليه هذا الكتاب فقال النبي صلى الله عليه وسلم عند ذلك انما بعثت نارا واخرها واوعظت جوامع الكلام
 فواتهم وانفقوا في الحديث اختصارا فلما يبكيكم الله يكون قال الله تعالى فقلت الزموني اذني الامراض وهم قبيحون بئس
 قلوبهم مستغفلون قبيحين لضعف مسيئاتهم لله الامرين قبل ومن بعدك واوليهم يقرح المؤمنون ليشهرون الله
 يشهرون من قبيحهم وهو العزيز الغفور ابا قرظ مختلف انه مما عيبت بعينه معلوم ويستغفون بعينه مجهول فواتهم
 فقلت بعينه مجهول ويستغفون بعينه معلوم تلاوت كسند در وجه اول بشارت است بفتح مسلمان روم را دان در زمان آنحضرت
 صلى الله عليه وسلم واقع نشد بلكه در زمان شصين صورت گرفته واما جز موايد الهى بروست خليفه كى از خواص غلظة خاصه است
 اخرج الترمذي والحاكم وصححه عن ابن عباس قوله الم غلبت الروم قال غلبت قال كان لشه كون يجنون ان تظهر فارس
 على الروم لانهم اصحاب اوثان وكان المسلمون يجنون ان تظهر الروم على فارس لانهم اصحاب كتاب فذكره ابو بكر
 النبي صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انهم سيغلبون فذكره ابو بكر لهم فقالوا جعل بيننا وبينك اجلا فان
 ظهر ما كان لنا كذا وكذا وان ظهرتم كان لكم كذا وكذا فجعل بينهم اجلا خمس سنين فلم يظهر واذا ذكر ذلك ابو بكر لرسول الله صلى الله
 عليه وسلم فقال الا جعلته اراه قال دون العشرة فظهرت الروم لبعده ذلك قوله الم غلبت الروم فغلبت ثم غلبت بعد
 لقول الله الامرين قبل ومن بعدك وليميد يفرح المؤمنون بنصر الله قال سفيان سمعت انهم ظهروا عليهم يوم بدر ولله الحمد
 طرق متعددة مستقيمة من ابن مسعود والبراء بن عازب ويار بن كرم الاسلمى ورواه ايضا مرسلا الزهري دقتاده وعكرمة
 عن ابن عباس قال قال عمر اما بعد فقد عرفناه فقد تحمد الخلايق فيهم ايضا والاله الا الله فقد عرفنا ما قد حيدت الالهة من دون الله
 واما الله اكبر فقد كبر المسلم واما سبحان الله فما هو فقال رجل من القوم الله اعلم فقال عمر قد شئى عمر ان لم يكن يعلم ان الله اعلم فقال
 علي يا امير المؤمنين اسم ممنوع ان يتكلم احد من الخلايق واليه مفرغ الخلق واجب ان يقال له فقال هو كذلك اخرج مسلم عن
 النس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ترك قتل بدر ثلثة ايام حتى جفوا ثم اتاهم فقام يناديهم فقال يا امير بن خلف يا ابا جهل
 بن هشام يا قتيبة بن ربيعة وجمعت ما وعدكمكم حقا فضع صوتهم فخرجوا فقال يا رسول الله ناديتهم بعد ثلثة ايام لم يكونوا يقولون
 انك لا تشجع الكوفي فقال بالذمى نسي بيده ما انتم باسع منهم ولكنهم لا يطيقون ان يشعروا وروى عنه عن ابن عمر قال الله تعالى
 انك انت الالهي الحكيم هدي ووجه اللحن ان الاربعة آيات بعد الفقرة في رواية ابن عباس من مراتب متعددة وانما بيان من غير الاله
 برد وقرن در نزول سوره الفاتحه وروى في سورة كبري است جمعي احسان كه صفت كاشف ان قائم صلوة است واما زكوة وطين کردن است آخرت انبات شعر
 وقرآن را جرات ودمت بر اى ايشان سبزه و فلاح ودمه جنت ايشان اميد بدست جمع ديگر اشتراط لحدو الحديث واصلال
 وسته آيات السوره استكبار از قبول قرآن بردا من ميبندد باز فير ميگويد كه اين آيات تشريف عظيم است براى سبحان مومنين

في رواية
 ما رواه
 ابن مسعود
 عن النبي
 صلى الله
 عليه وسلم
 في حديثه
 في قوله
 انك تبيئين
 في الكتاب
 قال نعم
 فاشترى اديا
 فاشاء ثم
 باه به اليه
 فاشترى به
 في ظهره
 ولبثه ثم
 اتى به النبي
 صلى الله
 عليه وسلم
 ففعل فقرأه
 عليه وجعل
 يدعو رسول
 الله صلى
 الله عليه
 وسلم يقولون
 فسر به رجل
 من الانصار
 بديه الكتاب
 وقال شئت
 انك يا ابن
 الخطاب الا
 ترى وجع
 رسول الله
 صلى الله
 عليه وسلم
 من اليوم
 دانت تقرأ
 عليه هذا
 الكتاب فقال
 النبي صلى
 الله عليه
 وسلم عند
 ذلك انما
 بعثت نارا
 واخرها
 واوعظت
 جوامع الكلام
 فواتهم
 وانفقوا
 في الحديث
 اختصارا
 فلما يبكيكم
 الله يكون
 قال الله
 تعالى فقلت
 الزموني اذني
 الامراض
 وهم قبيحون
 بئس قلوبهم
 مستغفلون
 قبيحين لضعف
 مسيئاتهم
 لله الامرين
 قبل ومن
 بعدك واوليهم
 يقرح المؤمنون
 ليشهرون
 الله يشهرون
 من قبيحهم
 وهو العزيز
 الغفور ابا
 قرظ مختلف
 انه مما عيبت
 بعينه معلوم
 ويستغفون
 بعينه مجهول
 فواتهم
 فقلت بعينه
 مجهول ويستغفون
 بعينه معلوم

في رواية
 ما رواه
 ابن مسعود
 عن النبي
 صلى الله
 عليه وسلم
 في حديثه
 في قوله
 انك تبيئين
 في الكتاب
 قال نعم
 فاشترى اديا
 فاشاء ثم
 باه به اليه
 فاشترى به
 في ظهره
 ولبثه ثم
 اتى به النبي
 صلى الله
 عليه وسلم
 ففعل فقرأه
 عليه وجعل
 يدعو رسول
 الله صلى
 الله عليه
 وسلم يقولون
 فسر به رجل
 من الانصار
 بديه الكتاب
 وقال شئت
 انك يا ابن
 الخطاب الا
 ترى وجع
 رسول الله
 صلى الله
 عليه وسلم
 من اليوم
 دانت تقرأ
 عليه هذا
 الكتاب فقال
 النبي صلى
 الله عليه
 وسلم عند
 ذلك انما
 بعثت نارا
 واخرها
 واوعظت
 جوامع الكلام
 فواتهم
 وانفقوا
 في الحديث
 اختصارا
 فلما يبكيكم
 الله يكون
 قال الله
 تعالى فقلت
 الزموني اذني
 الامراض
 وهم قبيحون
 بئس قلوبهم
 مستغفلون
 قبيحين لضعف
 مسيئاتهم
 لله الامرين
 قبل ومن
 بعدك واوليهم
 يقرح المؤمنون
 ليشهرون
 الله يشهرون
 من قبيحهم
 وهو العزيز
 الغفور ابا
 قرظ مختلف
 انه مما عيبت
 بعينه معلوم
 ويستغفون
 بعينه مجهول
 فواتهم
 فقلت بعينه
 مجهول ويستغفون
 بعينه معلوم

از صاحبزادگان اولین که در وقت نزول سوره لقمان بشری اسلام و مبارزه با کفار موصوف و مشهور بودند و با یکدیگر به من فضیله قال
 قال ولقد اتينا موسى الكتيب فلا نكف في مريم من تعاقبه وجعلناه هدى لبي اسرائيل وجعلنا منهم
 ائمة بعدك فان ما نزلنا كما نزلنا لولا انك لولا انك فقولك قير كويد حتى عنه خدي تعالى ميفر مايد هر آينه واديم موسى را كتاب
 پس مايش در شيبه از بر خردن كتاب مراد از كتاب اول تورات است و از كتاب ثانی قرآن عظیم و اینجا استخام که نعی است از بیخ
 کار برده شد و جگناه همی و ما صتم تورت را هدایت برای بنی اسرائیل و ما صتم از بنی اسرائیل پشویان که راه نمودند توفیق ما
 چون مبصر کردند و آیات ما یقین می آوردند باز غیر میگوید خدای تعالی در اهل کلام ذکر مومنین کالین فرمود و انما لومین ائمة الون
 اذا ذكره البهتان لرق در معاد این جماعه و معاد جماعه که طرف مقابل ایشان واقع شده اند از شادان و متود اتمن کان مومنا کن
 کان فاعلموا لکسترون بعد از ان تشبیه و ادعالت آنحضرت راعلی الله علیه و سلم بحالت حضرت موسی که پیش ازین بحضرت موسی
 تورت وادیم و از اسبب هدایت بنی اسرائیل گردانیدیم پس اگر قرآن را دادیم و آن را هدایت امت مرحومه گردانیدیم پس بعد
 نیست و از بنی اسرائیل جمعی را اند ما صتم چون استحقاق امامت پیدا کردند و بصبر بر مشاق جهاد و خاصه کفار و بقوه یقین
 اگر از مومنین کالین جمعی را از امت تو امام سازیم و بدست ایشان عالمی را هدایتی گردانیم جای تعجب نیست و درین آیه بحسب
 سابق و سابق اشارتست خفی با آنکه جماعه از امت مرحومه اند خوب بودست در حسن دارد ایشان در برین خاری و سلم
 بر دیده کی بند شکار چشم باز است این قال الله تعالی و ما نزلنا من السماء من الاخراب قالوا هذا نارا و عدنا الله ورسوله و
 صدق الله ورسوله و نازلناهم الا انما انا وکستلنا من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عنکم فممن
 من قضی حکمهم من قبلنا و ما نزلنا من السماء من الاخراب قالوا هذا نارا و عدنا الله ورسوله و صدق الله ورسوله
 شامه او بقیات علیهم من الله کان تحقیق آنجماعه فقیر گوید یعنی چه این آیه در قصه اعراب نازل شده و نگارای المومنین
 الاخراب و چون دیدند مسلمانان افواج مشرکین را گفتند این است آنچه وعده داد ما را خدا و رسول او در دست فرمود خدا در سزل او
 و زیاده کرد آمدن افواج مشرکین در حق ایشان گردانید در دشمن گردانید و این یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر دادند که چند روز
 از دست کافران تنی پیش خواهد آمد بعد از ان فتح و نصرت نصیب خواهد شد و تک الایام نارا که این الناس چون مومنان آنها را
 کفار دیدند دستند که نصی از مومنین و با نجا رسیده و توقع نصرت در دلهای ایشان شکم شد و مومنین رجال از مسلمانان جمعی هستند که
 رست کردند با خدا انچه بران عهد بسته بودند با خدای عزوجل یعنی ثبات قدم در مواظن حرب اختیار نمودند پس از ایشان کسی هست که
 تمام رسانند ز خود را و از ایشان کسی هست که انتظار بیکش تا می نزد خود را یعنی محققن مومنین یا خد عهد بسته که در اعلا کلمه الله می
 جمل کار بر نند و در مواقع حرب ثابت قدم هستند پس گروهی از ایشان انچه کردند بود و کردند و با انجام رسانیدند یعنی شهید شدند
 یا غیر از اعلا کلمه الله که بوقوع آمد نصیب ایشان چیزی می گزید و اگر باقیانند و گروهی هنوز با دیگر در انتظار اعلا کلمه الله هستند
 یعنی باقیانند بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعد از وفات وی صلوات الله علیه و سلم در اعلا کلمه الله داد اسلام دادند باز فقیر گوید
 درین آیات تشریف عظیم است برای جمیع که در غزوه اعراب با طمانت قامت نمودند و نیل جهاد در جهاد کردند و مشک ظانان
 جماعه بودند و شاره خفه است با آنکه هنوز کار با در پیش است و از جمعی سعه بیخ در ان کار با بظهور خواهد رسید اخرج البخاری و مسلم عن ابن

این حدیث
 در صحیح
 بخاری

این حدیث
 در صحیح
 بخاری

بل اخبر الله ورسوله واسالك ألا تذكر الى امرأة من نسائك اخبرت قال ان الشكر لم يمتحنى متينتا ولكن بعيني معلما بئس الالة التي امرت
 بهن عليا اخبرت الابرار بها عن عمر قال استعيناوا على السار بالعرى ان احدهن اذا كثرت ثيابها وحسنت زينةا كجها لزوج عن
 معاوية عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رجلا سابه فقال اي المجاهدين اعظم اجرا قال اكثرهم شيدا ذكرا قال فأتى الصائمين اعظم
 اجرا قال اكثرهم سدا ذكرا ثم ذكر كصلوة والزكاة والصدقة كل ذلك ورسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اكثرهم شيدا
 ذكرا فقال ابو بكر لعمر يا باحنص في سب الذكروا بكل خير قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجل عن مجاهد قال لما نزلت ان الله
 يدعوكم ليعلمون على النبي قال ابو بكر يا رسول الله ما نزل الله عليك خيرا الا اشركنا فيه فزلت هو الذي يصلي عليكم ولا يسميتم فخرج
 الزنديقي حسنه والحاكم وصححه عن ام ثني بنت ابي طالب قالت خطبني رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعتذرت اليه فيقول فانهزل
 يا ايها النبي انا احلنا لك اني قوله باجرن معك قالت فلم اكن احل له لاني لم اناجر معه كنت من الظلقات وعن ابي صالح مولى ام ثني قال
 خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم ام ثني بنت ابي طالب فقالت يا رسول الله اني مؤمنة وبنيتي صغار فلما ادركت يوم ما عرضت نفسها عليه
 الا الان فلا انزل الله انزل علي يا ايها النبي انا احلنا لك انزلناك الى قوله اللاتي باجرن معك ولم يكن من المهاجرات عن ابن ابي عمير قال
 عمر بن الخطاب يا رسول الله يدخل عليك الرير والفاجر فلو امرت امهات المؤمنين بالحجاب فانزل الله آية الحجاب عن ابن عباس قال دخل
 رجل على النبي صلى الله عليه وسلم فاطال الجبوس فقام النبي صلى الله عليه وسلم مرارا كي يتبعه ويقوم فلم يفعل فدخل عمر فرأى الرجل يخرج
 الكرايمتي وجهر رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يقعه قال تلك آذيت النبي صلى الله عليه وسلم فقام فقال النبي صلى الله عليه وسلم لقد
 مرارا كي يتبعني فلم يفعل فقال عمر لو اتخذت حجابا فان لسارك لسين كسائر النساء وهو اظهر لعلوهن فانزل الله يا ايها الذين امنوا لا دخلوا
 بيوت النبي الاية فارسل اليه عمر فاجره بذلك وعن عائشة قالت كنت اكل مع النبي صلى الله عليه وسلم في قسيب فمر عمر فدعاه فاكل فاصاب
 واصبه اصبعي فقال عمر اوه لو اطاع فيكن بارا تكن عين فزلت آية الحجاب وعن عائشة ان ازواج النبي صلى الله عليه وسلم كن ينخرجن
 بالليل اذا نزلن الى القاصح وهو صعيد ابيض وكان عمر بن الخطاب يقول لرسول الله صلى الله عليه وسلم احجب تسارك فلم يكن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يفعل فخرجت سودة بنت زمعة ليلة لثمار وكانت امرأة طيلة فنادا ما عمر بصوته الا اني قد عرفناك يا سودة فخرجت
 على ان ينزل الحجاب فانزل الله الحجاب قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا بيوت النبي الاية وعن ابن مسعود قال فصل الناس عمر بن
 ابراهيم بذكره الاسارى يوم بدر اقر فيلهم فانزل الله لو لا كتاب بين الله سبق الاية وبذكره الحجاب امر لسار النبي صلى الله عليه وسلم ان يتجن
 فقالت زينب وانك تغار علينا يا ابن الخطاب والوحى ينزل في بيوتنا فانزل الله اذا سالتهم من متاعا فاسئلوهن من ذراري حجاب بدو
 النبي صلى الله عليه وسلم اللهم ابراهيم السلام بعمر وبرايه في ابى بكر كان اهل الناس بايعه عن ابى بكر الصديق قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم
 وسلم فجا ريل فلم فرذ النبي صلى الله عليه وسلم واظلق وجهه واجلسه الى جنبه فلما قضى الرجل حاجته تنص فقال النبي صلى الله عليه وسلم
 يا ابا بكر هذا الرجل يرفع له كل يوم كسر ال الارض قلت ولم ذاك قال انه كلما اتميع صلى على عشر مرات كصلوة الخنوق اجمع قلت وانا ذاك
 قال يقول اللهم اغفر لي محمد النبي عدد من صلى عليه من خلقك وصل على محمد النبي كما ينبغي لنا ان نصلي عليه وصل على محمد النبي كما امرتنا
 ان نصلي عليه وعن ابى بكر الصديق قال الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم اعظم الخصال من المار للبارك وسلام على النبي صلى الله عليه وسلم
 وسلم افضل من عيش الرقاب وحب رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل من بيع النفس او قال من ضرب سيفي في سبيل الله وعن

اعجاز انما يكون كذا
 كذا في قوله
 علة
 انتم المراد
 في قوله
 في قوله
 في قوله

علة
 في قوله
 في قوله
 في قوله
 في قوله
 في قوله
 في قوله
 في قوله

علة
 في قوله
 في قوله
 في قوله

قادة في الآية قال اياكم وادعى المؤمنين فان السر يوظف ويعتبر به وقد زعموا ان عمر بن الخطاب قرأ ذات يوم ما فرغوا
 حتى ذهب الي ابي بن كعب فدخل عليه فقال يا ابا بن كعب اني قرأت آية من كتاب الله فوجدت من كل موع واذكر ان يؤذون المؤمنين
 واذا يؤذونهم والسراني لا ما تبهم واخرهم فقال له امك است منهم انما انت مودك انما انت معلم وعن الشعبي ان عمر بن الخطاب قال
 اني لا بغض فلا تقبل لرعل ماشان عمر بن الخطاب فلما كثر القوم في الدار جاز فقال يا عمر انقمت في الاسلام فقال لا قال فبغيت
 جنات قال لا قال احدثت مدنا قال لا قال فمضى وقال السر والنون يؤذون المؤمنين والنون يغير الكسوة فقالوا
 انما اذا ما يتبين فقد انبى فلما غفرا اشركت فقال عمر صدق والسر باقن معاد ولا ولا غفر ما لي علم قرأ به حتى غفر له عن ابى الله
 قال كان عمر بن الخطاب لا يخرج في خلافة امه تتعق ويقول انما القناع للحرا ركة لا يؤذون وعن انس سأل عن جارية متفقتة فقهر
 بدمه وقال اني القناع لا تشبين للحرا قال اشركت قال فما انك سلماتي وبنه بين لذي الجبر الا قال من قوتها انما بما امرتكم
 به كبر من رفاكوا حتى اكثر اموالا واولاداد وما نحن بمعلمين ان كل ان ربي يكسب الزرق لئلا يكسبه ويقتدر
 ولكن اكثر الناس لا يعلمون وما اموالكم ولا اولادكم الا التي تقويكم عندنا زلفى ولا من امن وعمل صالحا
 فاولئك لهم اجر الضعيف بما عملوا وهم في العزيت اولون والذين هم يكفون في البيت ما يخرجون اولئك في
 العدة اية محتمرون في غير كوي على عند خد امي تعالى درين آيات بيان ميغرايد شبهه از شبهات كفا كه اكثر اهل ديار در طيفه
 گرفتار آن شبهه اند يعني نظر با موال واولاد خود كردن وفضيلت را بوجدان دلستن از سخات اخبرت فضيلت نفساني بران دار
 ساختن و جواب اين شبهه ارشاد مينمايد قل ان ربي يبسط الرزق لجمهر آيند بر در دوار من شلخ ميسازد در دوزي را بر امي هر كه خواهد
 و تنگ ميگردد بر هر كه خواهد ليكن اكثر مردان نميدانند حقيقت حال را و نيست با الهامى نماوند اولاد و شما باين تمايه كه نزديك گردانند شما
 پيش از منزلت قرب ليكن هر كه ايان آورد و كار شمايست كرد اين جواه را بشد جزاي و در چند بعوض آنچه عمل كردند و ايشان در كوششها
 نند از جميع مخوفات ايمان پشند و آنا كم سعي ميكنند در آيات با غلبه كان اينجماه در ضباب حاضر كرد هشته گانند يا ذقير ميگويد به سهاط
 اعتبار ال و اولاد و باه و حسب و نسب در فضائل مسلمين نماينهم و اعتبار و صفايان قلب جمال جوارح و در فضيلت مسلمانان
 اصلي عظيم است از اصول اسلام من ابراهيم النبي قال قال ربي عند الله اجلني من القليل فقال عمر بن الخطاب الذي تده عود قال اني
 سمعت الله يقول وقليل من عبادي شكور فانما ادعوا لمدان بجلكتي من ذلك لقليل فقال عمر كل الناس اعلم من عمر و عمر
 قال سمع عمر بن الخطاب يقول اللهم اجلني من القليل فقال يا حبه الله ما هذا قال سمعت الله يقول واما من سمع الا قليل وقليل من عبادي
 شكور و ذكر آية اخرى قال عمر كل احد ايقه من عمر قال السر قلتم انهم او رينا الكذب ان من امن بآياتنا من عبادنا انهم
 ظالمون لانفسهم وقلتم ثم مقتولهم وقلتم سائرين بالخير ان الله ياذن الله بذلك هو الفصل الكسوة في غير كوي عن عمر
 خدای تبارك واول كلام فضيلت جعي كه تلاوت كتاب الله ميكنند و اقامت صلوة و انفاق در سر و علانية عمل مي آرند بيان ميغرايد و اجر جز
 براي ايشان مقرر نمايد بعد از ان ارشاد ميكنند كه قرآن عظيم حق است بسوي تو وحي فرستاديم آنا موافق كتابهاي پيغمبر بعد از ان
 ميغرايد هم او را تا الكسبه يعني بعد از انكه قرآن را بتو وحي نموديم و اريد قرآن ما نعيم است و سرگرديد را از زندگان خود پس از ايشان كسي
 كه غلام كرده است بر نفس خود ببار حجاب بجهنم معاصي و با از ان ندامت ميكنند و بعض از ايشان بيانه روست و بعض از ايشان پيشي گردند

عمر بن الخطاب
 در جواب ابي بن كعب
 در فضيلت مسلمانان
 در بيان ميغرايد
 در بيان كوششها
 در بيان كرامت

در بيان كرامت
 در بيان كوششها
 در بيان ميغرايد
 در بيان فضيلت مسلمانان
 در بيان كرامت

الا ان يتيك عن ديك واخر جك باؤفتوه فافتقن قال مرلت يا عبادي الذين امنوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله
 قال نكتبها الي هشام فقدهم واخرج بن مرويه من ابن عمر قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات غداة
 فقال اني رايت في عذاتي نذره كاني آتيت بالمقاييد والموازين فاما المقاييد هي المقايح واما الموازين نوازيركم نذره التي تزنون بها
 وحي بالموازين فوضعت يمين السماء والارض ثم وضعت في كفة وحي بالآلة فوضعت في الكفة الاخرى فرحمت بهم ثم جى
 بابي بكر فوضعت في كفة والآلة في كفة فوزنهم ثم جى بغير فوضعت في كفة والآلة في كفة فوزنهم ثم جى بثمان فوضعت في كفة والآلة في
 كفة فوزنهم ثم فرقت الميزان عن ابن عباس ان عثمان بن عفان جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال له اخبرني عن مقاييد
 السموات والارض فقال سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله الا الله والله الا الله والاول والآخر والظاهر والباطن
 والاول والآخر والظاهر والباطن بديه الخبير الخبير وميت وهو على كل شئ قدير من قالها اذا اصبغ مشربا واداسى عطاه
 سيئت حسال اما اولهن فخرس من اليمس وجنوده واما الثانية فيعطي نظارا في الجنة واما الثالثة فيرتج من الحور العين واما
 الرابعة فيغفر له ذنوبه واما الخامسة فيكون مع ابراهيم في ثبته واما السادسة فيحفره انا عشر ملكا عند موته فيسبره وبنها
 نوز قوته من ثبته الى الموقف فان اصابه شئ من الاول يوم القيمة قالوا لا تحف انك من الامنين ثم يجاسبه الله حسابا
 ثم يوزنونه الى الجنة يوزنونه الى الجنة من موقفه كما يوزن العروس حتى يدخلها الجنة باذن الله والانس في ثبته الحساب
 الى بريرة قال سئل عثمان بن عفان عن مقاييد السموات والارض فقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سبحان الله
 والحمد لله ولا اله الا الله والله الا الله والله الا الله والله الا الله والاول والآخر والظاهر والباطن بديه الخبير
 الخبير وميت وهو على كل شئ قدير اخبرني البخاري ومسلم عن ابي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اذيق
 اربعين من ماله في سبيل الله دعى من ابواب الجنة والجنة ابواب فمن كان من اهل الصلوة دعى من باب الصلوة ومن كان
 من اهل القيام دعى من باب القيام ومن كان من اهل الصدقة دعى من باب الصدقة ومن كان من اهل الجهاد دعى من
 باب الجهاد وقال ابو بكر يا رسول الله قبل يدعي احد منها كلها قال نعم وان جوان تكون منهم فقير فخير الله تعالى في سورة
 ذكره في ايد قصه مؤمن آل فرعون كما دعا عليه جبال برامى حضرت موسى عليه الصلوة والسلام در قلب اور تخمذ وخرمية اعلا
 كلمة الله الزام حجة الله بر عقل او فردا در دند تا دستور شهيد صديقين و محمد ثين امت فر حومه را و از نجا دانده خيزر بنا
 که خداي تعالی در وقت پر پنجاهمى شکس را مانند مؤمن آل فرعون داسيه جبال برامى رسل الله و اعلا كلمة الله در دل
 ميرزند وان جماعه بهترين امتى شهيد و نچه در آيات سابقه گفته شد آيدى بنى اسرائيل العرق و من حوالة بسبحى بنى اسرائيل
 و هو يسئلتا لله ويستغفرون للذين آمنوا ربنا وسعت كل شئ رحمة وعلما و آنچه بعداين قصه گفته ميشود
 كنهه و در رسالت والذين آمنوا هم الذين جابته شريفه منطبق است باز فقير گويد جمعى از سپاهان مؤمنين از مهاجرين اولين با قطع
 شد که همين ابوب جبال كرامير كند و نصرت دين بردست ایشان واقع شد پس مطلع اين اشارات ایشان اند و مصداق

از سوره
 احزاب

ابن بشار الشان وهو المقصود عن يزيد بن الاصم ان رجلا كان ذا بائس وكان يعجز الى عمر لاسب وكان من اول الشام وان
 عرفه فسال عنه فقيل له تتابع في هذا الشراب قد عجزت عنه فقال كتب من عمر بن الخطاب الى فلان بن فلان سلام عليكم فاني
 احمد اليك الله الذي لا اله الا هو غافر الذنب وقابل التوب شديد العقاب ذي الطول لا اله الا هو اليه المصير ثم دعا امرئ
 عنده فدعوا له ان يقبل الله عليه بقلبه وان يتوب عليه فلما اتت لصحيفة الرجل جعل يقرأها ويقول غافر الذنب قد وعدني الله
 ان يعفوني وقابل التوب شديد العقاب قد حذرني الله عقابه ذي الطول والخير الكثير اليه المصير فلم يزل يتردد ما على
 نفسه حتى نكح ثم تزوج فحسن النزع فبلغ عمره قال هكذا صنعوا اذا رايتم انما لكم زل زلة سيدوه ووقفوه وانعوا الله
 له ان يتوب عليه ولا تكونوا انما للشيطان عليه وعن قتادة قال كان شابا بالمدينة صاحب عبادة وكان عمره محال فانطلق
 الى مصر ففسد فجعل لا يتبع من شدة فقدم على عمر بعض اهل فساله عن الشاب فقال لا تسكني عنه قال لم قال انه فسد وطلع فالت
 اليه عمر بن عمر الى فلان حقه تتركه بل الكتاب من الله العزيز العليم غافر الذنب وقابل التوب شديد العقاب ذي الطول لا اله الا هو
 الذي لا اله الا هو فاجعل تغيرها على نفسه فاقبل بخير عن لي اسحق السبيعي قال جاز رجل الى عمر بن الخطاب فقال يا امير المؤمنين اني قتلت
 رجل لي من توبة فقرأ عليه حم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم غافر الذنب وقابل التوب قال عمل ولا تياأس عن قتادة
 قوله وادخلهم جنات عدن قال ان عمر بن الخطاب قال يا كعب ما عدك قال تصور من ذهب الجنة يبئنها البنون والصدوقون
 وائمة العدل واخرج البخاري عن عروة قال قلت لعبد الله بن عمرو بن العاص اخبرني بشي صنعته لكون رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي بفناء الكعبة اذا قبل عقبة بن ابي معيط فاخذ منكب رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وكوفي ثوبه في عنقه فحقه حقا شديدا فاقبل ابو بكر فاخذ منكبيه ودفع عن النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال
 انقتلون رجلا ان يقول ربي الله وقد جاركم بالبينات من ربكم وعن عمر بن العاص قال ما تقول من رسول الله صلى
 عليه وسلم بشي كان الله من ان طاف بالبيت فحسى فلقوه حين فرغ فاخذوا بخارج رداه وقالوا انت الذي نبتنا عما كان
 بعد اباينا قال انا ذاك فقام ابو بكر فالتمه من رايه ثم قال اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات
 من ربكم وان تاتك كاذبا فقله كذب وان تاتك صادقا فاصبكم بعض الذي بعدكم ان الله لا يهدي
 من هو مستكبر كذآب ه رافعا صوته بذلك وعينا شيطان حتى ارسلوه وعن انس بن مالك قال قد ضربوا رسول الله
 صلى الله عليه وسلم حتى غشي عليه فقام ابو بكر فجعل ينادي ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله قالوا لا يا ابن ابي قحافة
 واخرج الحكيم الترمذي وابن مردويه عن سمارة بنت ابى بكر كخوه وعن علي بن ابي طالب قال ايها الناس اجروني يا شيخنا
 قالوا لا نعلم من قال ابو بكر لقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم واخذ فرش هذا يجيئه وهذا يتلوه وهم يقولون انت الذي
 جعلت الالهة الهاء واحدا قال فوالله ما ونامنا احدا الا ابو بكر يضرب هذا ويحجى هذا ويتلن هذا وهو يقول ويلكم اتقتلون
 رجلا ان يقول ربي الله ثم رفع على بردة كانت عليه فيك حتى اقبلت لحيته ثم قال انشدكم بالله امو من آل فرعون خير امو
 فسكت القوم فقال الا تجيبوني فوالله لسااعة من ابى بكر خير من مثل مومن آل فرعون ذاك حل يكتم ايمانه ويدر رجل اعلن
 ايمانه عن ابى بكر لصديق قال صدقنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الدجال يخرج في ارض بالشرق يقال لها خراسان

له
 الذي يجيئ على الناس
 لردن وراؤن
 ولا يشكوا في
 يعني ان كان

الاصحاح الثامن

بعد ازاى وجرههم الجاهل المخرجه قال الله تعالى ان الذين قالوا ربنا الله ثم استغفوا هم الذين آمنوا وهم المملوكة الا
 تفخافوا ولا تخزوا ولا يبيروا وبالجنة التي كنتم توعدون قد من اولئك من في الجنة الا انهم كانوا يفتخرون
 انفسكم وتلكم قها ما تذكروا من عفوكم تحيلوه ومن احسن قولا ممن دعا الى الله وعمل صالحا و
 قال الحق بين المسلمين غير كرمي عنده اى تعالى ثواب جمعي را که اقرار بترجيد کرده اند بعد ازان استقامت نمودند بران بيان
 سينر ما بعد ازان اثبات بينا جهتت بجامه که از جمله مؤتمدين بدعت الی الحق وسل صالح مستغف اند و ظاهر و باطن الشان
 اقله و رب العزت است اين کلمه از کتاب الله معلوم باشد باز که شخصه را عقل ميرسد از احوال و اوصاف اشخاص ميسه که بقره
 ثابت شده دخول آن اشخاص در بطنه بلکه در قرآن جماعه بودن ميتواند فهميد بعد ازان اعاديست مستغفنه و مشهوره
 در مناقب همان اشخاص شده ان فهم ميگردد و در زمرة آقمن كان على ائمتنا من ذرية و شهيد شانه هکذا تينه داخل تين
 شد عن عمر بن الخطاب في قوله وقالوا قلوبنا في الكفة الآية قال اقبلت قرشي الی النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما يمنكم من الامم
 فاستسودت العرب فقالوا يا محمد انفقنا نقول ولا نستعدان على قلوبنا لعلنا اذا اخذ ابو جهل ثوبا فباعه بين النبي صلى الله عليه
 وسلم فقال يا محمد قلوبنا في الكفة ما نعدون اليه وفي اذاننا نور من بيننا وبينك مجاب فقال لهم النبي صلى الله عليه وسلم اذ كنتم
 الی خيلين ان تشهدوا ان لا اله الا الله وحده لا شريك له والى رسول الله فاعلموا شهادة ان لا اله الا الله وقرآ
 سي اذ يارحم نفورا وقالوا جعل الالهة الهما واحدا ان هذا النبي مجاب وقال بعضهم بعض استوا واميردا على التيام ان هذا
 يراود ما سنا بهذا في الالهة الاخرة ان هذا لا اختلاف را نزل عليه الذكر من بيننا و بهيلا جبريل فقال يا محمد ان الله يقربك اسلام
 اليس نرغم بولاد ان على قلوبهم كفة ان يفهموه وفي اذانهم وقرآ فليس يسعون توكل كيف واذا ذكرت ربك في القرآن
 وحده وقرآ على اذ يارحم نفورا لو كان كما زعموا لم يغيروا دكلمهم كاذبون ليسعون ولا يتفنون برك كراية ليه فلما كان
 من الغدا قبل هههم سبعون رجلا الی النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا يا محمد ابرق علينا الاسلام فلما عرض عليهم الاسلام سلموا من آخرهم
 اتبع النبي صلى الله عليه وسلم قال الحمد لله بالاس تزعنون ان على قلوبكم ثقفا وقلوبكم في الكفة ما نعدون اليه وفي اذانكم وقرآ
 اجتمع اليهم مسلمين فقالوا يارسل الله كذبنا بالاس لو كان كذلك ما نعدون ابدا و لكن الله كعبادق والعباد الكاذبون عليه
 و بهر النبي ونحن نفقر اليه عن سلبه بكر بعد من في قوله ان الذين قالوا ربنا الله ثم استغفوا قال الاستقامة الايشه كواباس
 شينا وعن ابى بكر الصديق انه قال ما تقولون ما بين اليمين ان الذين قالوا ربنا الله ثم استغفوا والذين آمنوا ولم
 يلبيسوا انما هم ناطق فقالوا الذين قالوا ربنا الله ثم صلوا بها واستغفوا على امره فلم يذنبوا ولم يلبيسوا انما هم ناطق لم يذنبوا
 لقد صمدوا على ايشه يد الذين آمنوا ولم يلبيسوا انما هم ناطق يقول بشرى والذين قالوا ربنا الله ثم استغفوا فليرجعوا الی
 عبادة الاوثان وعن عمر بن الخطاب ان الذين قالوا ربنا الله ثم استغفوا قال استقاموا بطاعة ولم يرو عواد و ناطق
 عن عمر بن الخطاب قال لو اطلقت الاذان مع الخلافة لا دنت سن عمر بن الخطاب قال ان هذا القرآن كلام الله فنصوه على من
 ولا يتوانيه هو اكم عن ابن عباس في قوله ان من يظن في النار خير قال ابو جهل بن هشام ام من ياتي آيات يوم القيمة ابو بكر الصديق
 عن ثبير بن تميم قال نزلت هذه الآية في ابى جهل وعمار بن سفيان في النار خير ابو جهل ام من ياتي آيات يوم القيمة عمار

الاصحاح الثامن
 من كتاب
 التفسير
 في تفسير
 القرآن
 في تفسير
 قوله
 ان الذين
 قالوا ربنا
 الله ثم
 استغفوا
 هم الذين
 آمنوا
 وهم
 المملوكة
 الا
 تفخافوا
 ولا
 تخزوا
 ولا
 يبيروا
 وبالجنة
 التي
 كنتم
 توعدون
 قد من
 اولئك
 من في
 الجنة
 الا انهم
 كانوا
 يفتخرون
 انفسهم
 وتلكم
 قها ما
 تذكروا
 من عفوكم
 تحيلوه
 ومن احسن
 قولا
 ممن دعا
 الى الله
 وعمل
 صالحا
 وقال
 الحق
 بين
 المسلمين
 غير
 كرمي
 عنده
 اى
 تعالى
 ثواب
 جمعي
 را که
 اقرار
 بترجيد
 کرده
 اند
 بعد
 ازان
 استقامت
 نمودند
 بران
 بيان
 سينر
 ما بعد
 ازان
 اثبات
 بينا
 جهتت
 بجامه
 که
 از
 جمله
 مؤتمدين
 بدعت
 الی
 الحق
 وسل
 صالح
 مستغف
 اند
 و
 ظاهر
 و
 باطن
 الشان
 اقله
 و
 رب
 العزت
 است
 اين
 کلمه
 از
 کتاب
 الله
 معلوم
 باشد
 باز
 که
 شخصه
 را
 عقل
 ميرسد
 از
 احوال
 و
 اوصاف
 اشخاص
 ميسه
 که
 بقره
 ثابت
 شده
 دخول
 آن
 اشخاص
 در
 بطنه
 بلکه
 در
 قرآن
 جماعه
 بودن
 ميتواند
 فهميد
 بعد
 ازان
 اعاديست
 مستغفنه
 و
 مشهوره
 در
 مناقب
 همان
 اشخاص
 شده
 ان
 فهم
 ميگردد
 و
 در
 زمرة
 آقمن
 كان
 على
 ائمتنا
 من
 ذرية
 و
 شهيد
 شانه
 هکذا
 تينه
 داخل
 تين
 شد
 عن
 عمر
 بن
 الخطاب
 في
 قوله
 وقالوا
 قلوبنا
 في
 الكفة
 الآية
 قال
 اقبلت
 قرشي
 الی
 النبي
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 فقال
 ما
 يمنكم
 من
 الامم
 فاستسودت
 العرب
 فقالوا
 يا
 محمد
 انفقنا
 نقول
 ولا
 نستعدان
 على
 قلوبنا
 لعلنا
 اذا
 اخذ
 ابو
 جهل
 ثوبا
 فباعه
 بين
 النبي
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 فقال
 يا
 محمد
 قلوبنا
 في
 الكفة
 ما
 نعدون
 اليه
 وفي
 اذاننا
 نور
 من
 بيننا
 وبينك
 مجاب
 فقال
 لهم
 النبي
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 اذ
 كنتم
 الی
 خيلين
 ان
 تشهدوا
 ان
 لا
 اله
 الا
 الله
 وحده
 لا
 شريك
 له
 والى
 رسول
 الله
 فاعلموا
 شهادة
 ان
 لا
 اله
 الا
 الله
 وقرآ
 سي
 اذ
 يارحم
 نفورا
 وقالوا
 جعل
 الالهة
 الهما
 واحدا
 ان
 هذا
 النبي
 مجاب
 وقال
 بعضهم
 بعض
 استوا
 واميردا
 على
 التيام
 ان
 هذا
 يراود
 ما
 سنا
 بهذا
 في
 الالهة
 الاخرة
 ان
 هذا
 لا
 اختلاف
 را
 نزل
 عليه
 الذكر
 من
 بيننا
 و
 بهيلا
 جبريل
 فقال
 يا
 محمد
 ان
 الله
 يقربك
 اسلام
 اليس
 نرغم
 بولاد
 ان
 على
 قلوبهم
 كفة
 ان
 يفهموه
 وفي
 اذانهم
 وقرآ
 فليس
 يسعون
 توكل
 كيف
 واذا
 ذكرت
 ربك
 في
 القرآن
 وحده
 وقرآ
 على
 اذ
 يارحم
 نفورا
 لو
 كان
 كما
 زعموا
 لم
 يغيروا
 دكلمهم
 كاذبون
 ليسعون
 ولا
 يتفنون
 برك
 كراية
 ليه
 فلما
 كان
 من
 الغدا
 قبل
 هههم
 سبعون
 رجلا
 الی
 النبي
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 فقالوا
 يا
 محمد
 ابرق
 علينا
 الاسلام
 فلما
 عرض
 عليهم
 الاسلام
 سلموا
 من
 آخرهم
 اتبع
 النبي
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 قال
 الحمد
 لله
 بالاس
 تزعنون
 ان
 على
 قلوبكم
 ثقفا
 وقلوبكم
 في
 الكفة
 ما
 نعدون
 اليه
 وفي
 اذانكم
 وقرآ
 اجتمع
 اليهم
 مسلمين
 فقالوا
 يارسل
 الله
 كذبنا
 بالاس
 لو
 كان
 كذلك
 ما
 نعدون
 ابدا
 و
 لكن
 الله
 كعبادق
 والعباد
 الكاذبون
 عليه
 و
 بهر
 النبي
 ونحن
 نفقر
 اليه
 عن
 سلبه
 بكر
 بعد
 من
 في
 قوله
 ان
 الذين
 قالوا
 ربنا
 الله
 ثم
 استغفوا
 قال
 الاستقامة
 الايشه
 كواباس
 شينا
 وعن
 ابى
 بكر
 الصديق
 انه
 قال
 ما
 تقولون
 ما
 بين
 اليمين
 ان
 الذين
 قالوا
 ربنا
 الله
 ثم
 استغفوا
 والذين
 آمنوا
 ولم
 يلبيسوا
 انما
 هم
 ناطق
 فقالوا
 الذين
 قالوا
 ربنا
 الله
 ثم
 صلوا
 بها
 واستغفوا
 على
 امره
 فلم
 يذنبوا
 ولم
 يلبيسوا
 انما
 هم
 ناطق
 لم
 يذنبوا
 لقد
 صمدوا
 على
 ايشه
 يد
 الذين
 آمنوا
 ولم
 يلبيسوا
 انما
 هم
 ناطق
 يقول
 بشرى
 والذين
 قالوا
 ربنا
 الله
 ثم
 استغفوا
 فليرجعوا
 الی
 عبادة
 الاوثان
 وعن
 عمر
 بن
 الخطاب
 ان
 الذين
 قالوا
 ربنا
 الله
 ثم
 استغفوا
 قال
 استقاموا
 بطاعة
 ولم
 يرو
 عواد
 و
 ناطق
 عن
 عمر
 بن
 الخطاب
 قال
 لو
 اطلقت
 الاذان
 مع
 الخلافة
 لا
 دنت
 سن
 عمر
 بن
 الخطاب
 قال
 ان
 هذا
 القرآن
 كلام
 الله
 فنصوه
 على
 من
 ولا
 يتوانيه
 هو
 اكم
 عن
 ابن
 عباس
 في
 قوله
 ان
 من
 يظن
 في
 النار
 خير
 قال
 ابو
 جهل
 بن
 هشام
 ام
 من
 ياتي
 آيات
 يوم
 القيمة
 ابو
 بكر
 الصديق
 عن
 ثبير
 بن
 تميم
 قال
 نزلت
 هذه
 الآية
 في
 ابى
 جهل
 وعمار
 بن
 سفيان
 في
 النار
 خير
 ابو
 جهل
 ام
 من
 ياتي
 آيات
 يوم
 القيمة
 عمار

السورة
شوری

عن عمرته مثله عن ابن عباس في قوله اعلموا ان الله اشتم قال هذا الابل بدر خاسنة وعن ابراهيم الخفي قال ذكر ان لسماز قريش
 بدر فقبل اعلموا ان الله اشتم قال الله تعالى فما اوتيتم من شئ فنتام الحلوقة الدنيا وما عند الله خير مما بقي للذين
 ابلوا و على ربيهم يتوكلون والذين ينجذبون كبر الامم والفواحش واذا ما غضبوا لهم يغفرون والذين
 استجابوا لربهم واما موا الصلوة و امرهم شواي بينهم بوقار تفتنهم بنفقون والذين اذا اصابهم البغي
 هم ينتصرون و جزاوا سبيته سبيته مثلها فمن عفا واصلم فاجزا على الله لا يحب الظالمين و
 لمن يضر بعد ظلمه فاولئك ما عليهم من سبيل انما السبيل على الذين يظلمون الناس ويبخسون
 في الارض بغير الحق اولئك لهم عذاب عظيم عن اب ايهم كره و لمن صبر وعقر ان ذلك لمن شرهم الامور فغير
 عفي عنه درين آيات تعريف است بحال صحابه كرام خصوصا خلفاي دومي الاحرام و اين سلسله از دواين فهم قرآن است نخست
 اين مقدمه را بنا بر آنست كه تعريف نهاي عينه حاصل ميشود باكمه لفظ نص عام باشد متضمن او متبا عامه و ششده از ميدان
 افراد آن منزه عام مشهور باشد بوضعي چندا كه اول نظر سامع بان فرستد بعد از ان بايد دانست كه وصف است و على ربيهم
 يتوكلون از او صا مشهوره مهاجرين اولين است زيرا كه وقت و غربت سلامتشان از مالوفات قوم خود گذشته و از عشا خود
 بر ميدهند محض راي ايمان بعد از ان بجز ترك مكاسبى كه هر يك براى خود آماده داشت نمودند و در مهاكك مشا
 تن در دادند بجز داعتما در و عده الطي و بعضى توكل بر ضرر رب العزت تبارك و تعالى و وصف و الذين يتوكلون كبار
 الاثم و الفواحش و اذا ما غضبوا لهم يغفرون از او صا صالحين بهترين است از انصار و الذين اتبعوهم باحسان زيرا كه معنى
 بهذيب آن است كه قوه بهيمية بر حكم عقل مطمئن شود و بغيري نكند بجنابون كبار الاثم و الفواحش اشاره بان است و قوه سبيبه
 تحت فرمان عقل رام گردد و اذا ما غضبوا لهم يغفرون رمز است بدان و كلمه و الذين استجابوا لربهم تعريف است بصديقي
 اكبر زيرا كه شهر او صا او آن بود كه دعوة الحق را اول مرتبه شنیده و بقوه تصديق و كمال يقين تلقى نموده در اقامت صا
 پايه بلند پيدا كرد تا آنكه آنحضرت صلى عليه وسلم در از اسيان صحابه با مصلوته برگزید و كلمه امرهم شوراى به هم اشاره است
 بفاروق اعظم زيرا كه شهر او صا او آن بود كه در زمان نخست او جميع امور بشوره علمای صحابه نافذ ميشد و معظم اجماعا در
 اسلاميه همان است كه اجماع و اتفاق بران بتدبير فاروق اعظم و به راي او و قشد و كلمه نماز قائم يقفون كناية است
 بحال ذى النورين زيرا كه شهر او صا او در اسلام كثر اتفاق است فى سبيل الله و بهين از انفاقات پشارات عظيمه فاي زشت و
 درجات عاليات ترقى يافت و كلمه و الذين اذا اصابهم بغي هم يتصرون منطبق است بر على مرتضى زيرا كه در ايام نخست او امرى كه
 و قشد دوى بان متفر و بود قال بناة است و قوله تعالى و جزاوا سبيته الى فاو لئلا كما عليهم من سبيل حاصل معنى آن تجرiza استقام است
 و تفضيل عفو و اصلاح و صفى كه حسن مجتبى مخصوص است بان و لسان نبوت در استحسان آن وصف از دواين كلمه لفظ فرموده و لذي
 سيد و سبيل الله بهين عظيمتين من اسلمين امر است در رفع نزاع و لفظ صلح دلالت ميكند بر وجود اتفاق مسلمين در تفارح
 تفرقه از ميدان ايشان و اين اشاره است بخلاف سعيه بن ابى سفیان انما سبيل على الذين يتوكلون اشاره است بچنانچه
 كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در باب ايشان فرموده است لئلا كما عليهم من سبيل من قرئش و لمن صبر و عقر اشاره است بچنانچه علمای

اجار که رئیس ایشان امام علی بن حسین لقب برین العبادت رضی الله عنه و عن ابائهم الکرام که اورا که آن زمان گردند و هر کس
 حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم که از سلسله سیف بر خیزند وقت نبی فرموده ساکت شدند و تن زدنند یا در جود کبریت آن فعال و بطوار
 و الله اعلم بر خاین کتابی که از این بر ریزد ان رجلا مشتم ابوبکر و عثمان صلی الله علیه و سلم و جالس علی بن ابی طالب و جالس علی بن ابی طالب و جالس علی بن ابی طالب
 انما انزله علیه بعض قولی من غضب النبی صلی الله علیه و سلم و قام فلحقه ابوبکر فقال یا رسول الله کان لیس منی و انت جالس فلما رآه علیه
 بعض قولی غضبت و قلت قال انما کان ساکتاً یرد عنک فلما روت علیه بعض قولی و وقع شیطان فغلم ان لا تعذب شیطان ثم قال
 یا ابوبکر عذبت من حق ما من عبد فلو لم یغضب عننا شیء الا اعزوه الی البصرة و ما فتح رجل باب عطیة یرید بها صلوة الا ازاده الله
 بها کثرة و ما فتح رجل باب سب یرید بها کثرة الا ازاده الله بها علة من قیلان بن اسیس قال ابتاع ابوبکر جارية اجمیة من رجل قد
 کان اسما بها جملة له فاراد ابوبکر ان یطأ فاقابت علیه فابترت انما ما علی فرغ ذلك الی النبی صلی الله علیه و سلم قال النبی صلی الله علیه و سلم انما عقلت
 فحینئذ الله لهما ان احدکم اذا شیع ذلك شیء فلیس بالخیر علی الله فزودا الی صاحبها الذی باعها قال الله تعالی فاما انذرها
 ملک فاما انهم یلقونک و اوزیرتک الی الی و عدلهم یا لانا علیهم ثم عتد رسولنا فاسمیتک بالذی اودع الیک
 لک علی صراط مستقیم و ان الله لذکرک و لعلوک و سقا فکسک لکن یعنی اگر نقل کنیم ترا از دنیا بر نفسی اعطی
 قبل از انجام زود و فتح چراک پس هر کینه ما انتقام کشنده ایم از اصناف کفار و اگر بنامیم ترا آنچه و عده میسیدیم دور نیست پس
 ما برایشان ترا نامیم پس چنگ محکم کن آنچه وحی فرستادیم بسوی تو هر کینه بر راه راستی و هر آینه آن وحی فرستادن شرفست ترا
 و قوم ترا نزدیک است که ازان سوال کرده خواهند گوییم معنی چنین است و هر آینه قرآن چند است ترا و قوم ترا الی آخره باز
 تعبیر گوید بظاهر تردید کرده شد در آنکه خدای تعالی پیغام خود را پیش از انجام موعود از عالم دنیا بردارد و خود مستقیم
 شود مشتمون و عده است یا بخشود و نباید آنچه و عده میسیدیم دور نیست پس ما بخاطر راه نباید داد زیرا که تو بر راه راستی
 آنچه میفرمائی درست است و آنچه و عده میسیدیم بودنی است و در علم خدایتعالی تردید نیست پس مراد توزیع است که بعض موعود
 بخشود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بانجا زرسد و بعض آن بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بظهور آید و از احادیث متواتره که کشاکش آن
 راه نیست ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ابتدا ای بعثت تا آخر حیات و عده هم در مسمیاد و وجهه میفکر بود که خدای تعالی
 درین خود را بر اهل مکه و مدینه غالب خواهند خست بذل ذلیل او و عزیزتر چمن این صورت در عهد مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظهور یافت
 لازم شد که بعد انتقال وحی صلی الله علیه و سلم بر فریق اعلی بردست بعض اوقات آن جناب واقع شود و وقوع آن ممتهم مراد وحی پیش
 از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این یکی از لوازم خست است حال آنکه فکر آن باید افتاد که آن معانی بر دست که هم یکی
 ظاهر شد و اوست خلیفه خاص و معنی لیکر کلمات و تعویک بر یکتا و ایل آن است که جماعه از فریش این شریف ظاهر و باطن رسیدند
 و بنیابت آنحضرت صلی الله علیه و سلم رؤساء عالم شوند و احراز فضیلت اقله کلمه الله نمایند عن محمد بن عثمان الخزازی ان ریشا
 قالت قتیلة کل رجل من اصحاب محمد رجلاً یا فذه ففیضوا للابی بکر طلحة بن عبید الله فاما و هو فی الهوم فقال ابوبکر الی ما تدری قال
 اذ عوک الی صاوة اللات و العقی قال ابوبکر و ما الات قال ربنا قال و ما اللات قال بنات الله قال ابوبکر ففیضوا للابی بکر طلحة
 فکم یحبه قال طلحة لا صحابه اجدوا الرجل فسکت الهوم قال طلحة تم یا ابوبکر شهید ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله فانزل الله

این حدیث در کتاب
 صحیح ابوداؤد
 از مسند ابوبکر

این حدیث در کتاب
 صحیح ابوداؤد
 از مسند ابوبکر

سوانیه یوم القیامۃ با شامهم الحق فی الدنیا و یقبل ذلک الحق لیستخیر ان لا یوضع فیہ الا لکن ان یقبل و یخفف موازین من غنفت
سوانیه یوم القیامۃ لا تجامع الباطل فی الدنیا و یخفف علیهم و حق میزان لا یوضع فیہ الا بالحق ان یخفف المیزان
و ذکر ان المیزان بین الیومین فیقول القائل این مبلغ مملکت من عمل مؤلفه و ذلک ان الله تعالی تجاوزه عن سوره ما هم وان الله تعالی
و ذکر ان المیزان سوره ما هم حتی یقول القائل انما یختر من هؤلاء ذلک بان الله قد علیهم حسن الیوم المیزان الله انزل الیوم
عذایة الرابرة و آیه الرابرة سوانیه یوم القیامۃ لیکون المؤمن راغباً رابحاً لکلیه بیده الی البکرة و لا یخشی علی الله انیه یخشی فیها فی الحق من
ابن عمر مرای فی یوم یومین عبد الله و رجا فقال ما هذا الدرهم قال اریه یستری الیابی به کما قرأ مؤلف الیه فقال اکملها شکرهم
یستری جمود ابن تدریب علیکم بذه الایة اذ هیتم طیباً لکم فی حیوونکم الله نیا و مستقیم بها و عن سالم بن عبد الله بن عمر ان عمر
کان یقول النبی و منات لعیش ان نامر بصغار الفیضی فکسما و نامر بجان الحیلة فیخبر کما و نامر الزبیب فیتبہ لنا فی اللسان
منه اذا سار مثل بین البعوت و اکلتا هذا و کلتا هذا و کلتا هذا ان نستبقه طیباً تا لانا سیمان الله یقول اذ هیتم
کلیاً لکم فی حیوونکم الله نیا الایة و عن قتادة اذ هیتم طیباً لکم فی حیوونکم الله نیا و استمعتم بها قال یقولون ان اتوا ما یسترون هم
فی الدنیا استیغار برجل طیباً ان استلحق و لا یخون و لا یؤثر الا بالشر قال و ذکر لنا ان عمر بن الخطاب کان یقول لولیت
کنت الملیک طاماً و انما لیکم نیا و کنتی استبقی طیباً فی ذکر لنا ان عمر بن الخطاب لما قید الشام فمضی له مقام لم یر قبده مثله
قال هذا انما تقرار الملتین الذین اتوا بهم لا یسبون من خبیر الشیخ فقال خالد بن الولید لهم الجنة فاخروقت حیثا
عمر قال لکن کان حنطاً من هذا الحطام و ذهبوا بالجنة لقد انوا برنا بعینا عن جابر بن عبد الله قال رأی غیر و انما تعسقی
لما فقال یا جابر ما هذا قلت لحم شتر یتیر بدیه منسوة عندی قرمن الیک فقال اما یفتنی احدکم مشیاً الا صنه الایام بعدکم
ان یسوی یلین لماره و ابن مبرین تدریب الایة اذ هیتم طیباً لکم فی حیوونکم الله نیا قال انما انقلبت من حیوون
کدت ان لا انقلبت و عن حمید بن بلال قال کان حفص کبیر بنشیران امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و کان اقرب
طعامه ابقاه فقال له عمر ما کت و لطفنا فقال یا امیر المؤمنین ان اهل یصنون فی طعامهم الیوم من طعامک فاختار
طعامهم من طعامک فقال شکاک اکت المزی الی لمرشنت امرت بشاة فقیه سینیة فلقه منها شرا ثم امرت برقیه
فیمنزل فی اخره فیجعل خبز امرقا و امرت بساج من زبیب فجعل یسحق حتى یكون کدم الغزال فقال حفص انی اراک تعرف
لین الطعام فقال عمر شکاک و الذی نفسی بیده و لا کرا بیه ان یتص من سکانی یوم القیامۃ لا شکر کت فی لکن طعنا بک
و عن الحسن قال قیدم و فداهل البصرة علی عمر مع الیموسه فكان له کل یوم خبز یلین فرما ما نقنا ما اودمه بلین و رجا
واقنا القیامۃ الی الله قد دقت ثم غلب بها و رجا و اقنا اللحم الغریض و هو قلیل کما قال و قال لنا عمر انی و الله لقیه
اربی الیوم لکم و کما یتکلم طعامی اذ الشر لوشیت کنت الملیک طاماً و اذ کلم عبت اما و الله ما اهل من کرا کر و سینیة
و عن سینیة و صیاب و سلالی و لکن و جدت الله غیر قوم ما یر فلو قال اذ هیتم طیباً لکم فی حیوونکم الله نیا و استمعتم بها
فیقر کوی عی عبد ای بحالی سوره قال نزل فرود مرای قیز مؤمنین حقا از کفار و منافقین انما یاسیب متور در میان
فریق سدا ان و درین استقیابین نزل و تجا بعد مراتب ذکر میفر ما یر در احوال و افعال الی در ضمن این سخن اشانتا

Handwritten marginal notes in Persian script, written vertically along the right edge of the page. The text is dense and appears to be a commentary or continuation of the main text's themes, possibly related to the Day of Judgment and the weighing of deeds.

بلوازم خلافت قاصد و اضداد آن مذکور میشود و در تلویح نموده می آید بآنکه این بر دو تفریق در میان میباشد یکی
 علیه و سلم موجود بود و هر چند عموم آیات شامل هر دو من و منافق است لغرض کرده شد بحال حاضرین از تفریق
 قوله الذین کفرُوا و صدُوا و قوله و الذین آمنوا و عملوا الصالحات دلالت میکند بر وجود هر دو و ظاهر قوله یا ایها الذین
 آمنوا ان تنصروا الله تنصروا چون وجود ضرورتاً قدم در حق قومی دیدیم ظن قومی بجهت رسیدن متصرفانند در ایشان
 بود و ذواب ان الله یزین الذین آمنوا و عملوا الصالحات لعلهم یرئی عذابهم و الذین کفروا لعلهم یرئی عذابهم
 سوره علقه گفته شد ان کان علی بنیة من ربیه معلوم گشت که مهاجرین و انصار حاضرین مرادند و مثل الحجة التي وعدت
 لثواب ایشان است و نیز درین آیات اشاره واقع است بآنکه خدا خلافت رهند و که منافقین و فاسقین را میباشد آن که
 این تو که ایمان کنی در آن نفسی در آن الارض و تقطعوا ارضکم و بطریق مفهوم مخالف پی توان برد بآنکه خلافت رهند آن است
 که منقضی شد با صلاح فی الارض و وصل ارحام و بر چیزی را در محل خود نگاه داشتن و به مقصود عن ابی بکر الصدیق
 عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال علیکم بلا اله الا الله و الاستغفار فاکثروا منها فان ابلیس قال انک انت من الذنوب
 و ابلیس بلا اله الا الله و الاستغفار فلما رأیت ذک ابلیسکم بالاهوار و هم یحسبون انهم ینتقدون و عن شیخ بن طلحة بن
 عبید الله قال رأی عمر طلحة حزیناً فقال له مالک قال لست سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول انی لا علم کلمة لا یقر بها عبد
 عند موتہ الا نفس الله عند کربیه و شرق لونه و انة ما یشره و ما یسفره و ما یسفره ان آسأله عنها الا القدرة علیه حتی مات فقال عمر انی اعلمها
 قال لا تعلم کلمة هی عظم من کلمة امر بها عمر الا اله الا الله قال فبی و الله و عن عثمان بن عفان قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم من مات و هو یعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة و عن بریدة قال کنت جالساً عند عمر اذ سمع صاخاً فقال یا رب انظر
 ما هذا الصوت فنظر ثم جاز فقال جارية من قریش تباع اهلها فقال عمر اذ المهاجرین و الانصار تعلمت الالهة حتی استقام
 الدار و الحجرة فحمد الله و شانه علیه قال ابا عبد جمل تقولون کان فیما جاز به محمد صلی الله علیه و سلم القطیعة قالوا الا قال فانها
 قد منعت فیکم فاشیة ثم قرأ فهل عسیتم ان تؤتیم ان تقسید و انی الارض و تقطعوا ارضکم ثم قال و امی قطیعة قطع من تباع
 ام امر بیکم و قد اوسع الله کم قالوا فاصنع ما بدک فکتب فی الافاق ان لا تباع ام حرها قطیعة رحیم و انه لا یحیل عن
 عروة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یوماً افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها قال شاب من اهل البیت
 علیها اقفالها حتی یكون الله یفجرها و یفرجها فقال النبی صلی الله علیه و سلم صدقت فما زال اشاک فی نفس عمر حتی و یستعمل
 و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها قال شاب من اهل البیت
 الله علیه و سلم بی و الله علیها اقفالها حتی یكون الله هو الذی یفکها فلما ولی عمر ال عمری کاب الشاب یتعلم فقیل قد اشد الله علی
 در سوره فتح و لائل باهره بر فضل اهل حدیبیه که خلفا از آنها ماند ذکر میفرماید از آنجه هو الذی انزلنا السکینة الذین و انما انزلنا
 الذین یرهبونک الیه و انزلنا قل للذین کفروا من الاعمى ابی سید عتد ان الی قوم اذ ولی باسین شدیداً الیه الذین کفروا
 میکند بر وجود سلمی بسوی جهاد در زمان مستقبل و مرتب اجر جمیل بر افعال آن داعی و عذاب الیم بر عصیان آن معنی از اوزار
 خاصه است و این علامت مستحق شداد در حق خلفای شایسته عظم الله لهم الاجور و این بحث مفصلاً در فصل سی و دوم حرکت ذکر خواهد شد

صحیح
 سوره

محمد رسول الله والذين معه آتيناكم على انفسكم منكم الآية وامن صفات مرضية از لوازم خلافت خامه است واز ان جمله
 مي رسد بايد كرايم آخره شطرا الآيه چون حالات مثل بر حالاتي مثل له منطبق سازيم اعالي بر لوح خاطر متعشيش ميشود و در خلافت
 معاني ظاهر و هويا است من عمر بن الخطاب قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر فسالته عن شئ ثلاث مرات فلم يرد
 علي فقلت نفسي كلكم امك يا ابن الخطاب نزلت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاث مرات فلم يرد علي فقلت نفسي كلكم امك يا ابن الخطاب
 انقرمت امام الناس وفضيت ان ينزل في القرآن فاشيت ان سمعت صارا يصرخ بي فرجت وانا اظن انه نزل في شئ فقال
 النبي صلى الله عليه وسلم لقد انزلت على ابيك من الدنيا ما فيها آياتنا لك فمحا آياتنا لغيرك لئلا يفتخر الله
 بالانكسار من كبرياءه واذن عن ابراهيم بن محمد بن المنتشر عن ابيه عن جده قال كانت بيعة النبي صلى الله عليه وسلم حين انزل عليه الروح
 من السماء يومئذ انما يباليون الله الاية فكانت بيعة النبي صلى الله عليه وسلم التي بايع عليها الناس البيعة لله والاطاعة للحق و
 كانت بيعة ابي بكر بايعوا ما اطقت الله فاذا عصيته فلا طاعة لي وكانت بيعة عمر بن الخطاب البيعة لله والاطاعة للحق و
 بيعة عثمان البيعة لله والاطاعة للحق قوله ابي بيش شديد قال الحسن بن فارس الروم ومن مجاز في الآيه قال اعز ابنا رسول
 واكراد الجرح عن ابن جريح في قوله قل للذين آمنوا من الاعراب انهم سجدوا لله على الوجوه قال عمر بن الخطاب ويا سرايب المدينة جهنمية ومرتبة
 الذين كان ابي النبي صلى الله عليه وسلم دعاهم الى خروجه الى مكة دعاهم عمر بن الخطاب الى قال فارس قال فلو لم يطيعوا اذا دعاهم عمر
 لكانت توبة لشرككم عن النبي صلى الله عليه وسلم ولولا انكم اذ اجرا حسنا وان سركوا اذا دعاهم عمر كما لو كتمتم من قبل اذا دعاهم
 النبي صلى الله عليه وسلم ليعذبكم عقابا اياها عن ابن عباس سجدتون الى قوم اقرني بابي شديد قال فارس الروم عن سلمة
 بن الاكوع قال بينا نحن قائلون اذ نادى منادى رسول الله صلى الله عليه وسلم ايها الناس البيعة تنزل روح القدس فترأوا
 الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وبعثت شجرة فبايعناه فذلك قول الله تعالى لقد رضي الله عن المؤمنين لو يبايعوك تحت
 الشجرة فبايع عثمان احدى يديه على الاخرى فقال الناس هنيئا لابن عثمان بطول ما لبث ونحن ههنا فقال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لو كنت كذا وكذا استه ما طاف حتى اطوفت عن نافع قال بلغ عمر بن الخطاب ان ناسا ياتون بشجرة التي تولى بيعتها فامرهم
 فاشطعت وعن جابر بن عبد الله قال كنت يوم المدينة الفداء اربعة ايام فقال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم انتم خير اهل الارض
 من حروقة قال لما نزل النبي صلى الله عليه وسلم المدينة تزمت قرشي فزودوا عليهم فاجب رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يبعث
 اليهم رجلا من اصحابه فدعا عمر بن الخطاب لبيعة اليوم فقال يا رسول الله اني لا اظن فيك من احد من بني كعب يفتن بي ان ادعيت
 فارسل عثمان بن عفان فان شيرته بها وانه يبلغ لك ما اردت فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان فارسله الى قرشي
 وقال اخبرهم انهم اتت لقائل وانما جئناكم اراادوا هم الى الاسلام وامره ان ياتي رجالا بكمه مؤمنين ونساء مؤمنات فيدل
 عليهم ويشيرهم بالفتح ويجزهم ان الله وشك ان يظهر دينه بكمه حتى لا يستخفي فيها بالايمان فانطلق عثمان الى قرشي فاخبرهم
 فانهم لم يشكوا ودعا رسول الله صلى الله عليه وسلم الى البيعة ونادى منادى رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم انزل روح
 القدس فنزل على رسول الله صلى الله عليه وسلم فامرهم بالبيعة فاخرجوا على اسم الله فبايعوه فبايعهم الى رسول الله صلى الله
 عليه وسلم وبعثت شجرة فبايعوه على ان لا يفرقوا لابرا فرجعهم الله فارسلوا من كانوا من ههنا من المسلمين ودعوا الى الروادعة وام

٤
 سوال از صاحب كرامت

جامع
 اشعار وادب
 وديوان

ومن جابر قال كتبت يوم الحديبية الفداء أربع آيات في العاهة وعمر أخذ بيدو تحت الشجرة وهي سورة وقال يا ايها علي ان لا تقرب
 ولم يبايعني على الموت وعن اسحاق قال لما امر رسول الله صلى الله عليه وسلم بميعة الرضوان كان عثمان بن عفان رسول رسول النبي صلى
 الله عليه وسلم الى اهل مكة فابى ان يستقل رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم ان عثمان في حاجتنا وسيرة رسولنا فاضرب بايدي
 يدبر على الاخرى فحانت يد رسول الله صلى الله عليه وسلم لعثمان خيرا من ايديهم لانفسهم عن جابر بن سلم عن ام ميمونة عن النبي صلى
 الله عليه وسلم قال لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة وعن ابى امامة البجلي قال لما نزلت لقد رضي الله عن المؤمنين اذ
 يبايعوك تحت الشجرة قلت يا رسول الله انما من بايعك تحت الشجرة قال يا امامة انت مبني وانا مثلك من عكرته وانا ابره من
 قريبا قال خبير حيث رجعو من صلح الحديبية عن مجاهد وعدهم الله مغائرم كثيرة تاخذونها قال المغانم الكثيرة التي وعدوا بما اخذ
 متى اليوم فعمل لكم ثم وقال عجلت لهم خميس عن ابن عباس عن عبدكم الله مغانم كثيرة تاخذونها فعمل لكم ثم يعني الفتح وعن ابن
 عباس وعدهم الله مغانم كثيرة تاخذونها فعمل لكم ثم يعني خميس وكنت كيدي الناس محكمم يعني اهل مكة ان سئلوا احرم الله ارضهم
 بكم وانتم محرم ولتكون آية للمؤمنين قال سنة لمن بعدكم عن مردان والمؤيد بن مخزومة قال لا انصرف رسول الله صلى الله عليه
 وسلم عام الحديبية فنزلت عليه سورة لفتح فيما بين مكة والمدية فاعطاه الله فيها خيبر وعدهم الله مغانم كثيرة تاخذونها فعمل
 لكم ثم يعني خيبر فقدم النبي صلى الله عليه وسلم في ذمى الحجة فاقام بها حتى سار الى خيبر في المحرم فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بالرجوع واو بين عطفان وخبير تخوف ان يذمهم عطفان فبات به حتى اصبح فعدا عليهم وعن قتادة فعمل لكم ثم قال بهي خيبر
 وكف ايدي الناس عنكم قال عن بعضهم وعن عيالهم بالمدينة حين ساروا من المدينة الى خيبر وعن عطية فعمل لكم ثم قال
 فتح خيبر وعن ابن جريح في قوله وكف ايدي الناس عنكم قال تبع الخليفان سعد وعطفان عليهم عيينة بن حصن معه االك بن عوف بن
 ابو النصر واهل خيبر على يرمونه قال في الشدي قلوبهم الرعب فانهزموا ولم يلقوا النبي صلى الله عليه وسلم وفي قوله ولا تقابلوا الذين
 كفروا سعد وعطفان لو كانوا الاذبار حتى لا تجد لسيئة الله تبيلا يقول سنة الله في الذين قتلوا من قبل ان لا يقابل احد منهم الا
 اخذته الله فقتله او رعيه فانهزم ولم يفتح به عدوا الا انهزموا واستسلموا وعن ابن عباس واخرى لم تقدر وا عليها قال في الفتح التي
 تفتح الى اليوم عن ابى الاسود الدبلي ان الزبير بن العوام لما قدم البصرة دخل بيت المال فاذا هو بصغار وببصار فقال يقول الله
 وعدهم الله مغانم كثيرة تاخذونها فعمل لكم ثم واخرى لم تقدر وا عليها فقال هذا لنا عن علي وابن عباس قال لا
 في قوله فاعلم وعدهم الله مغانم كثيرة فتوح من لدن خيبر تلونها وفتنمون ما فيها فعمل لكم ثم من ذلك خيبر وكف ايدي الناس
 عنكم بعد يوم الحديبية ولتكون آية للمؤمنين شاهدا على البعدا وليك على انجاز ما واخرى لم تقدر وا عليها على علم وقها انفسهم عليكم
 فارس الروم فواضا الله بها قضى الله بها انها لكم وعن عبد الرحمن بن ابى ليلى واخرى لم تقدر وا عليها قال فارس الروم وعن عطية
 واخرى لم تقدر وا عليها قال فتح فارس عن سهل بن حنيف انه قال يوم سفين اهتموا انفسكم فلقد راينا يوم الحديبية يعني صلح
 الذي كان بين النبي صلى الله عليه وسلم وبين المشركين ولو نزل قتالا لقاتلنا فجار عمر الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا
 رسول الله اننا على الحق وهم على الباطل قال بل قال اليس قتلنا في الجنة وقتلناهم في النار قال بل قال ففهم قطعى الذبتي
 ذيننا وزرع ولما حكم الله بيننا وبينهم فقال يا ابن الخطاب الى رسول الله ولئن يفتن الله ابدا فخرج سفيظا فلم يصبر حتى جاز الى ابي

سنة
 فتح يوم الحديبية
 يوم فتح مكة
 سنة
 في وقت يوم
 الحديبية
 سنة
 اول الزمان
 سنة
 في وقت يوم
 الحديبية
 سنة
 في وقت يوم
 الحديبية
 سنة

اقلته قال فاجزني عن العبادات وقرأ قال هي اسحاب ولولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما قلته قال فاجزني
 عن العبادات كغير قال هي السعن ولولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما قلته قال فاجزني عن العبادات كغير
 قال بين الملكة ولولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما قلته ثم امر بنسرت مائة وجعل في بيت فلما برأ ناهي
 مائة اخرى وعلم على قتيب كتب الي ابي موسى الاشعري امسح الناس من مجاسته فلم يزلوا كذلك حتى اتى ابا موسى
 فحلف له بالايمان المنغلطة ما يجد في نفسه ما كان يحذر شيئا فكتب في ذلك الى عمر فكتب عمر ما حاله الا قد صدقني بينه وبين مجاسته
 وعن الحسن بن صالح بن التيمي عن الخطاب عن النازيات ذروا عن البرسلا عرا وعن النازيات عرا فقال عمر الكشيء راسك فاذا
 له سيفتان فقال واشهدو وجدتك مخلوقا لضربت عنقك فكتب الي ابي موسى الاشعري حتى ان لا يكلمه مسلم ولا يجالس من
 ان عمر بن الخطاب قرأ ان عذاب ابك كواقع فرأها ربوة عبيد لها عشرين يوما وحسن بالك بن مغل قال قرأ عمر والطور وكتاب
 في ربي مشور قال قسم الي قوله ان عذاب ابك كواقع فبكت ثم بكى حتى عبيد من وجه ذلك عن عمر بن الخطاب قال احذر وادبر
 الراعي على الدين فانما كان الراعي من رسول الله صلى الله عليه وسلم مصيبا لان السد كان يريه وانما هو ميتا تحلف وطق وان
 لا يغني من الحق شيئا عن سيرة قال صلى بنا عمر بن الخطاب الفجر فقرأ في الركعة الاولى بسورة يوسف ثم قرأ في الثانية بنجر
 فسجد ثم قام فقرأ اذا زلزلت ثم ركع عن ابهريرة قال انزل الله على نبيه بكه قبل يوم البدر سيهزم الجمع ويولون الدبر قال عمر
 بن الخطاب قلت يا رسول الله اجمع يهزم فلما كان يوم بدر واهزمت قریش فنظرت الي رسول الله صلى الله عليه وسلم في
 اثارهم مضطربا بالسيف وهو يقول سيهزم الجمع ويولون الدبر فكان يوم بدر فانزل الله عليهم اذا اخذنا منهم فبهم بالعقابة
 الآية وانزل السد المزل الي الذين بدلو ائمة السد كقرا الآية وراهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فوسعتهم الرمية ولات
 اعينهم واقرأهم حتى ان الرجل يقتل وهو يفتدي عينيه واه فانزل الله وما رميت اذ رميت ولكن السد رمي وعن عكرمة قال
 لما نزلت سيهزم الجمع ويولون الدبر قال عمر جئت اقول امي جمع يهزم فلما كان يوم بدر ايت النبي صلى الله عليه وسلم
 في البرد وهو يقول سيهزم الجمع ويولون الدبر ففترنا ويكها يوم بدر عن ابن شؤيب في قوله ولكن خاف مقام ربه جنتان
 قال نزلت في ابي بكر الصديق وعن عطاردان ابا بكر الصديق ذكر ذات يوم وكلمني القيمة والمواديين والنجية والنار وصوت
 الملكة وطى السموات وسف الجبال وتكوشيس وانتار الكواكب فقال ودعوت اني كنت خفي من هذه الحضر تأتي على بهيمة فتا
 واني لم اطق فزلت هذه الآية ولين خاف مقام ربه جنتان عن الحسن قال كان شابا على عهد عمر بن الخطاب يلزم اسجد والعبادة
 فمشتقه جارية فأتته في خلوة فحلمته فحدث نفسه بذلك فشب شهقة فحشني عليه فجاره فحمله الي بيته فلما افان قال يا عم النطق
 الي عمر فاقر مني السلام وقل له باجزا من خاف مقام ربه فانطلق عمر فاجر عمر وقد شهب الفضة شهقة اخرى نمت منها
 فوقف عليه عمر فقال لك جنتان لك جنتان عن عمر بن الخطاب قال جارنا من اليهود والي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا
 يا محمد اني الجنة فاكته قال نعم فيها فاكته ومخل ورايان قالوا فياكلون كما ياكلون في الدنيا قال نعم واضعافه قالوا فيقولون
 الجواجم قال لا ولكنهم يعرقون ويرشون وينهب الله ما في بطونهم من اذى خدائي تعالى در سورة واقعه مكلفين انهم يسار
 سابقين مترين واصحاب اليمن واصحاب الشمال باصحاب الشمال شامل دو فريق هست كفار و فاسقين اينجا ذكر كفار في ما يد ذكر في

انزل في بيتي مسد
 شخص ارم زبير
 حال وانما وبن
 بنو اوقات امرد
 اذن ليد واولاد
 وقدر يوراني
 اجول استرقا
 ليعني ببارك اده
 سنة ۱۲
 انموله
 طول
 الاسورة بجمع
 من الاسورة
 حيتي ازود
 الاسورة
 دهن

موقوف میگردد و بالجمله سابقین مقررین را اعلی مرتبه در توفیق می رسد تا پیش از آنکه از دنیا بروند و از آن پس
 اینها را کثر از ایشان بیان میکند و ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین میگوید خلیفه خاص پیغمبر صلی الله علیه و سلم میباید که از طبقه
 علیانامت باشد هر چند ایشان را در میان خود امراتب شتی پیشد من این اقبال انظر رسول الله صلی الله علیه و سلم بالواقعة و انما
 و عمر یسارون و ان التارعات و اذ الشمس کبرت و اذا سهاوا انظرت فاستطارت فیه القمیر قال له ابو بکر قد سرح فیک القمیر
 قال شیبته یجو و هو اجابته ان هذا و عن جابر بن عبد الله قال لما نزلت اذ وقعت الواقعة ذکر فیها ثلثه من الاولین و ثلثه من
 الاخرین قال عمر یارسول الله ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین و ثلثه من الاخرین قال له ابو بکر قد سرح فیک القمیر
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا عمر قال فاسمع ما قد نزل الله ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین و الا و ان من آدم الی نوح
 و من نوح الی نوح و من نوح الی نوح و من نوح الی نوح و من نوح الی نوح و من نوح الی نوح و من نوح الی نوح و من نوح الی نوح و من نوح الی نوح
 الخدری قال ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم طیر الجنة فقال ابو بکر انما لنا رمة قال و من یأکل النعم منها و انی لا ارجو ان
 تأکل منها و من انش قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان طیر الجنة کما قال النبی ترعنی فی شجر الجنة فقال ابو بکر یا رسول
 ان هذه الطیر لتأخر عنک قال اکلها انعم منها و انی لا ارجو ان تكون من یأکل و من جدیدة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ان فی الجنة طیرا مثل البقاسم قال ابو بکر انما لنا رمة یا رسول الله قال النعم منها من یأکلها و انتم من یأکلها من عمر بن الخطاب
 من طرق متعددة و قال احضروا موتاکم و ذکر و هم قائم برؤن بالارتدون فداسی قتالی در سورة حدید میفرماید و قال کلوا مما کسبتم
 فی حیاتکم لعلکم تتقون و الله یسئل الله و الله یسئل الله و الله یسئل الله و الله یسئل الله و الله یسئل الله و الله یسئل الله و الله یسئل الله
 او لیک اعظم درجه من الذین انفقوا من بعدک و قاتلوا و کفوا و وعد الله المکذبین و الله یسئل الله و الله یسئل الله و الله یسئل الله
 خیر و وحیست شمارا در ان که اتفاق نکند در راه خدا و فدای رهت پس از آنکه از ایشانها زمین برآید نیست از جمله
 شما آنکه اتفاق کرد و قتال نمود پیش از فتح ایشان بزرگتر اند در درجه از آنکه اتفاق کردند و قتال نمودند بعد از ان که بزرگتر
 و عدو داد و است خدا عالیتیک و خدا با آنچه میکند آگاه است ظاهر از فتح فتح که است پس آیه نص است و در تفسیر جمعیکه پیش
 از فتح اتفاق کردند و قتال نمودند بر همه که بعد فتح که این اعمال بجا آورده میشوند و چون خلافت خاصه یا خلافت کامل بر هر کس
 یا نصیبت خلیفه از دیگران باعتبار امانت و اوصاف نامت خواهد بود و پس خلیفه خاص نمیشد مگر از جماعه که پیش از فتح ایمان
 آورده اند و اتفاق کرده و جهاد نموده و عن عمر قال کنت اشد الناس طیر رسول الله صلی الله علیه و سلم فیدنا انما فی یوم جمعه
 بالباجرة فی بعض طریق کما اذ لقینی ربیل فقال عجا لک یا ابن الخطاب انک تزعم و انک قد دخلت علیک الامر فی بیک قلت
 و ان ذاک قال انک قد سلمت فرجعت منضبا حتی قرعت الباب فقیل من هذا قلت عمر فنادوا فانضبا یعنی و قد کانت
 یقرؤن صحیفه فی آیهیم ترکوها و نسوا قد دخلت حتی جلست علی السیر فقلت الی الصحیفه نقلت ما یذکرنا و فیها ما کانت
 لست من اهلها انک لا تفسل من الجنایة و لا تطهر و هذا کتاب لایب الا المظنون فما زلت بها حتى تأولت فیها ففتحتها فاذا
 فیها بسم الله الرحمن الرحیم فلما قرأت الرحمن فوجئت بالفتیحة من یدی ثم رجعت الی نفسه فأنذت بها فاذا فیها بسم الله
 الرحمن الرحیم فتح رتبه فی التورات و الاقرین و هو العزیز العظیم کلام مرتب با هم من اهل الله و عزت ثم رجعت الی نفسه حتی لفت

ع
 از کتابی که در این باب
 است
 در این باب
 از سوره حدید

الرُّؤْيَا بِالرُّسُولِ وَالْفُتُورَ مَا جَعَلَهُمُ سَجَابِقِينَ فِيهِ نَقَلَتْ شَهَادَاتُ لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَرَجَ الْقَدِيمُ مُسْتَبْشِرِينَ فِي كَلِمَةٍ
 عَنْ مَجَاهِدٍ فِي قَوْلِهِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ يَقُولُ مَنْ اسْلَمَ وَقَاتَلَ أَوْ لَيْكَ اعْظَمَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ مَجَاهِدٍ سَأَلُوا
 يَقُولُ لَيْسَ مِنْ بَاجِرِكُمْ لَمْ يَهَاجِرُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحَسَنِيَّ وَعَنْ قَادَةَ فِي قَوْلِهِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ الْآيَةَ قَالَ كَانَتْ
 تَبَا لَانَ أَحَدَهَا أَفْضَلُ مِنَ الْآخَرِ وَكَانَتْ بِنَفْتَانِ أَحَدُهُمَا أَفْضَلُ مِنَ الْآخَرِ كَيْ كَانَتْ النِّفْقَةُ وَالْقَاتِلُ قَبْلَ الْفَتْحِ فَتَحَ مَكَّةَ أَفْضَلَ مِنَ النِّفْقَةِ
 وَالْقَاتِلِ بَعْدَ ذَلِكَ ذَكَرَ عَدَّ اللَّهُ الْحَسَنِيَّ قَالَ الْجَنَّةُ وَعَنْ زَيْدِ بْنِ اسْلَمَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا يَتَكَلَّمُ قَوْمٌ مِنْ هُنَا وَأَشَارَ إِلَى الْيَمِينِ
 فَتَحَرَّوْنَ أَعْمَالَكُمْ عِنْدَ أَعْمَالِهِمْ قَالُوا فَخَيْرٌ أَمْ هُمْ قَالَ بَلْ أَنْتُمْ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أَحَدٍ ذَهَبًا مَا أَدْرَكَ نَدَاهُ حِدْرَكُمْ وَلَا نَصِيفَهُ
 وَقَصَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ النَّاسِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أَوْ لَيْكَ اعْظَمَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ
 وَقَالُوا وَعَنْ زَيْدِ بْنِ اسْلَمَ عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَمَّ الْحَدِيدِيَّةَ حَتَّى
 إِذَا كَانَ بَعْضَانِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ قَوْمٌ فَتَحَرَّوْنَ أَعْمَالَكُمْ مَعَ أَعْمَالِهِمْ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ إِنْ قَالَ
 وَلَكِنْ هُمْ أُمَّةٌ الْيَمِينِ هُمْ أَرْقُ أَفِيدَةٌ وَأَلْيَنُ قُلُوبًا قُلْنَا أَيْمَنَ خَيْرٌ مِثْلًا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَوْ كَانَ لِأَحَدِهِمْ جِبَلٌ مِنْ ذَهَبٍ فَانْفَقَهُ أَدْرَكَ
 أَحَدَكُمْ وَلَا نَصِيفَهُ إِلَّا أَنْ هَذَا فَضَّلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ النَّاسِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ الْآيَةَ وَقَدْ سَفَّصَتْ الْأَحْيَاءُ فِي
 تَفْضِيلِ الْقَدَامَةِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى مَنْ بَعْدَهُمْ فَعَنْ السَّرِقِ قَالَ كَانَ بَيْنَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ وَبَيْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ كَلَامٌ
 فَقَالَ خَالِدٌ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ تَتَطِيلُونَ عَلَيْنَا يَا أَيُّمَ سَبَقْتُمُونَا يَا فَيْعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ دَعُونِي أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي
 بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقْتُمْ مِثْلَ أَحَدٍ وَمِثْلَ الْجِبَالِ ذَهَبًا مَا بَلَغْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَعَنْ يُوْسُفَ بْنِ عَبْدِ السَّلَامِ قَالَ سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 أَحْسَنَ خَيْرٍ أَمْ مَنْ بَعْدَنَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِثْلَ أَحَدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ حِدْرَكُمْ وَلَا نَصِيفَهُ وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ
 قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَسْبُوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أَحَدٍ ذَهَبًا مَا أَدْرَكَ أَحَدُهُمْ وَلَا نَصِيفَهُ
 وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ لَا تَسْبُوا أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا قَامَ أَحَدُهُمْ سَاعَةَ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِ أَحَدِكُمْ عَمْرَهُ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ مَا كَانَ بَيْنَ إِسْلَامِنَا
 وَبَيْنَ أَنْ عَاتَبَنَا اللَّهُ بِهَذِهِ الْآيَةِ الْكُرْبَانَ الَّذِي بَيْنَ أُمَّتِنَا أَنْ تَشْتَعَّ قُلُوبُهُمْ لِيَذْكُرَ اللَّهُ الْآرِبِعِينَ وَعَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ
 لَمَا نَزَلَتْ آيَةُ الْيَمِينِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَشْتَعَّ قُلُوبُهُمْ لِيَذْكُرَ اللَّهُ الْآيَةَ أَقْبَلَ بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ أَيْ شَيْءٍ أَحَدُنَا أَيْ شَيْءٍ ضَعَفْنَا عَنْ ابْنِ عَمْرِو بْنِ
 قَالَ إِنَّ اللَّهَ سَبَطَ قُلُوبَ الْهَاجِرِينَ فَعَابَتْهُمْ عَلَى رُسُلِ ثَلَاثَةَ عَشْرَ سَنَةً مِنْ ذِكْرِ الْقُرْآنِ فَقَالَ الْيَمِينُ الَّذِينَ آمَنُوا الْآيَةَ عَنْ الْأَعْمَشِ
 قَالَ لَمَّا قَدَّمَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَدِينَةَ فَاصَابُوا مِنْ لَيْلٍ لِعَيْشٍ مَا أَصَابُوا بَعْدَهَا كَانَ بِهِمْ مِنَ الرَّجْسِ كَمَا بِهِمْ قُرْآنًا عَنْ بَعْضِ
 مَا كَانُوا عَلَيْهِ فَمَوْتُوا فَنَزَلَتْ الْمِائَةُ الْآيَةَ عَنْ لَبِيٍّ الدَّرَوَارِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَرَأَ مِنْهُ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى الْأَرْضِ
 سَخَاةَ الْقَنْطَرَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَوَيْهَ كَتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدْقًا فَذَا مَاتَ قَبَضَهُ اللَّهُ شَهِيدًا وَتَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ
 أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ كَمَا وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ ثُمَّ قَالَ هَذِهِ فِيهِمْ ثُمَّ قَالَ وَالْقَرَارُونَ فِيهِمْ مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ مَعَ عِيْسَى بْنِ مَرْيَمَ فِي رَجَبِهِ فِي الْجَنَّةِ وَعَنْ الْبُرَيْرِيِّ عَزَبِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ قَرَأَ مِنْهُ مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ
 ثُمَّ تَلَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يَلْمِزُوا أَحَدًا مِنْهُمْ وَنَبَذُوا أَعْمَالَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
 وَهُمْ فِي حَيَاتِهِمْ كَانُوا يَتَّقُونَ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يَلْمِزُوا أَحَدًا مِنْهُمْ وَنَبَذُوا أَعْمَالَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

بعد خيرا اذ علم في الدين فقال لبلال افتح واخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بشعبيه فبخره فقال يا الذي تريد ويا الذي تحب ان تصنع
 لا امر عرض على الذي تدعوا اليه قال تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له والى محمد عبده ورسوله فاسلم عمر بكاهن قال
 اخرج عن عكرمة عن ابن عباس قال دعا عمر اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فسا لهم عن ليلة القدر فاجتمعوا اليها في الحشر الاواخر
 فقلت لعمر رضي الله عنه لانه لا علم ولان امي ليلة هي قال داي ليلة هي قال هي سابعة تفتي او سابعة تفتي من العشر الاواخر
 قال عمر رضي الله عنه ومن ان علمت قلت خلق الله سبع سموات وسبع ارضين وسبع ايام وان الدهر يدور في سبع ومخلق الانسان من
 سبع وياكل من سبع ويسجد على سبعة حضار والطواف بالبيت سبع والجمار سبع لا يشيار ذكرنا فقال عمر رضي الله عنه لقد طقت
 الامر باقطنا له وكان قتادة يري عن ابن عباس في قوله وياكل من سبع قال هو قول الله فانبتنا فيها حيا وعذبا وقضبا الاية وعن
 علي بن ابي طالب رضي الله تعالى عنه قال اتانا الله خرصت عمر على القيام في شهر رمضان قيل وكيف ذلك يا امير المؤمنين قال اخبرني
 ان في السمار السابعة خيرة يقال لها حظيرة القدس فيها ملائكة يقال لهم الروح وفي لفظ المروحة جنة فاذ كان ليلة القدر
 استاذنوا ربهم في النزول الى الدنيا فياقون لهم فلا يرون مسجد يصلي فيه ولا يستقبلون احدا في طريق الا دعوا اليه فاصابهم منكم
 فقال له عمر يا باحسن فخرض الناس على الصلوة حتى تشبههم البركة فامر الناس بالقيام عن ابن عباس قال جاز رجل الى عمر رضي الله تعالى عنه
 يساله فجعل عمر ينظر الى راسه مرة ولله رحمة اخرى بل يري عليه من البوس ثم قال له عمر كم مالك قال اربعون من الابل قال ابن
 قلت صدق الله ورسوله لو كان لابن آدم واديان من ذهب لاتبغى الثالث ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب ويتوب الله على من تاب
 فقال عمر رضي الله تعالى عنه يا هذا انك اترأى اني قال فمرنا اليه فجار له لبي فقال يا يقول هذا قال لبي هكذا اقرانها رسول
 صلى الله عليه وسلم قال انا نبينا في المصحف قال نعم وعن ابن عباس قال قلت يا امير المؤمنين ان اياك تزعم انك تركت من كتاب السيرة
 لم يكتبها قال والله لا ساكن ابيا فان اكر لتكذب بن فلان صلوة الغداة فدا على لبي فاذا لم وطرح له وسادة وقال يزعجكم
 انك تزعم انك تركت آية من كتاب الله لم اكتبها فقال اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لو ان لابن آدم واديان من
 مال لاتبغى اليها واديانا ثا ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب ويتوب الله على من تاب قال فاكتبها قال لا اظن انك قال فكان
 ابيا شك اقول ان رسول الله صلى الله عليه وسلم او قرآن منزل عن النبي قال بنوا ابو بكر الصديق ياكل مع النبي صلى الله عليه وسلم
 اذ نزلت عليه فمن جعل من قال ذرة خيرا اية له ومن جعل من قال ذرة شر اية له فرفع ابو بكر رضي الله عنه يده وقال يا
 رسول الله اني اراي ما علمت من مقال ذرة من شر قال يا ابا بكر انزل في الدنيا ما كرهت في النار وما كرهت في النار ما كرهت في الدنيا
 الخيرة قوله يوم القيامة وروى عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال انزلت اذ انزلت الارض من الارض والابو بكر الصديق رضي الله
 عنه فاعرفني فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر قال يجيبني هذه السورة فقال لولا انكم تخطون وتذنون
 يتعجبكم لخلق الله امة يخطون ويذنون فيغفر لهم وعن ابي ايوب الانصاري قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر
 اذ نزلت عليه هذه السورة فمن جعل من قال ذرة خيرا اية له ومن جعل من قال ذرة شر اية له فامسك رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يده عن الطعام ثم قال من عمل منكم خيرا فجزاه في الآخرة ومن عمل منكم شرا فجزاه في الدنيا مصيبات واكرض ومن من قال ذرة
 خيرا وعل الجنة وعن ابي ابيس الخولاني عن جعفر بن برقان قال بلغنا ان عمر بن الخطاب اتاه مسك في سنة من حبه فذره

اشهارة
سدر

اشهارة
ذات

من غير قرئش قيل للزهرى لعنه بك قال نبل الراي وعن سهل بن جثمة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعنوا من
 قرئش ولا تعلموا و قد مروا قرشا ولا تؤثروا فان القرشي قوه الرجلين من غير قرئش وعن ابي جعفر رضي الله عنه قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم لا تقعدوا قرشا فقتلوا ولا تأمروا عنها فتصلوا خيار قرئش خيار الناس وشر قرئش شر اناس والذبح
 نفس بيده لولا ان تبطر قرئش لاجرتها بالها عند الله وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس تبع لقرئش في الخير
 والشر الى يوم القيمة وعن اسمعيل بن عبد الله بن رفاعه عن جده قال جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم قرشيا فقال هل فيكم من غيرهم
 قالوا لا الابن اخنا ومولنا و صلفنا فقال ابن اخطم منكم ومولاكم منكم ان قرئش اهل صدق وامانة فمن تبع لهم التواش كبة السد على وجه
 وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس تبع لقرئش في هذا الامر خيارهم تبع بخيارهم وشرهم تبع لشرهم
 وعن ابي بصير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على باب فيه نفر من قرئش فقال ان هذا الامر في قرئش وعن ابن مسعود قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم لقرئش ان هذا الامر فيكم وانتم ولانته وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال هذا الامر
 في قرئش ما بقى من الناس اثنان وحرك اصبعية وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الملك في قرئش والقضار
 في الانصار والا اذان الجحش عن سعدي قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول من يريد هوان قرئش فليؤم النبي صلى الله عليه وسلم وعن جيب بن عبد
 قال وغازي رسول الله صلى الله عليه وسلم لقرئش فقال اللهم كما اذقت لهم عذابا فاذا ذق اخرهم ذلا وعن سعد بن وقاص ان
 رجلا قيل قيل للنبي صلى الله عليه وسلم فقال ابعد الله عنه كان يفتقر قرئشا عن انس ان رجلا قال يا رسول الله ما الكوش قال نهر
 في الجنة اعطانيه لبي لهوشة بياض من اللبن والحل من العسل وطوله ما بين المشرق والمغرب لا يشرب منه احد قط ولا يتوضأ منه
 احد فيشتت ابداء لا يشرب منه من اقر ذمته ولا من اهل بيته عن ابن عباس قال كان عمر بن الخطاب يمشي مع شيخان بدر فقال له
 عبد الرحمن بن عوف لم تدخل هذا الفقه معنا ولنا اباك منته فقال انه من قد علمتم فدعاهم ذات يوم ودعاهم معهم ومارية دعاهم
 يومئذ الا ليريهم مني فقال ما تقولون قوله اذا جاز نصر الله ونفسه حتى ختم السورة فقال بعضهم امرنا الله ان نحمده ونشكره اذ جاز
 نصر الله وفتح علينا وقال بعضهم لا ندرى وبعضهم لم يقل شيئا فقال له ابن عباس انك اذا قلت لا قال فما تقول قلت
 سوا جاز رسول الله صلى الله عليه وسلم اكله الله اذا جاز نصر الله وفتح مكة فذاك علامة اجلك فسمي بجوزيك واستغفرت الله كان
 لو ابا فقال عمر ما اعظم هذا الا علم وعن ابن عباس قال لما نزلت اذا جاز نصر الله والفتح جاز العباس الى علي رضي الله عنه قال
 انطلق بنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فان كان هذا الامر لنا من بعده لم تشا فيه قرئش وان كان غيرنا سألنا الوصاة
 بنا قال لا قال العباس فحسبت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم اذكرت ذلك له فقال ان الله جعل ابا بكر خليفة علي رضي الله
 ووجهه وهو سوس فاسموا له واظنوا بهتته واودعوا دانتد وابد ترشدوا وقال ابن عباس فما وافق ابا بكر على رأيه ولا
 وازره على امره ولا اعانه على شانه اذ خلفه اجماعا ارتدوا العرب الا العباس قال فوالله ما عدل رايتها وخرمها رايتي اهل الاثر
 جميعين عن عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه انه قرأ الله الواحد الصمد فضل منكم در اقامت دليل عقله بر خلافت خلفا و جود
 اشخاص معينة وصفات الاثنان بجز عقل ثابت نمشود بلکه بنقل متواتر مشهور با خبر واحد صحيح لا بد مراد از دليل عقله اینجا آن
 که یک مقدمه از مقدمات آن عقلی باشد و دیگر متواتر مشهور و آن مقدمه که عقلی باشد و قسم تواند بود قسم اول عقلی محض که بغیر

سوره کور

السوره الفم

سوره احسان

مفسد اول
فصل پنجم

استناد بشرح ثابت شود لیکن مجابید که شرح تصدیر آن فریاد تا اعتدال را شاید قسم دوم معنی با خود از استقرار و امانی شمرید
یا خود از آنکه نقیض است از جمالی شرعی پس بدشاید در چیزی از پیغامبر صلی الله علیه و سلم که بعد از آن جای نیست و آنچه
بآن مانده و بعد از این فصل در هفتم میانهیم بر مقدمه مقصود اول مامل آن تبیح معنی خلافت نامه است زیرا که لفظ خلافت
حقیقه شرعی است و در میان مشرک آمده مختلفه دارند بریکه از لفظ خلافت معنی ادراک نیاید و صفات لازمه خلیفه عمومی تقریر
میکند مثلاً فرقه خلافت پینا بر اهل اسلام یعنی امامت میگیرند و در صفات خلیفه با شمیست و قاطلیت و محبت و امانت آن
اعتبار میکنند و شک نیست که هیچ مافقی این معنی را برای خلفای ثلثه اثبات نمیتواند کرد و ما در خلافت مفهوم سلطنت و فرمانروایی
سلین اخذ می نمایم و در خلافت خاصه بهجت و سوابق اسلامی معتبر میسند انیم هیچ طاقه این معنی را برای اثنا عشر فرقه اهل
اثبات نخواهد کرد پس تشبیه که در میان فریقین واقع است منشاء آن عدم تنقیح معنی مراد بوده است اختلافی اصطلاحات حق را
مختصه است پس معنی خلافت با اعتبار لغت جا نشینی است که یکی بجای دیگری بنشینند و بی نیابت ادکار کند و در شرح مراد از وی پادشاه
است برای لشکر و اقامت وین محمدی علی صاحب السلاوة و التسلیما بی نیابت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس اگر کسی پادشاه
باشد و حکم او نافذ بود و خلیفه نیست هر چند فرض کنیم که افضل است پشد و معصوم و مفرض الطاعت و قاطعی داکر کافر بی پادشاه
پشد یا حکیم کند سیف را نه مشرک را دکارا و اخذ خراج و باج پشد و با قیامت دین مثل جهاد و اقامت حدود و فیصل قنایا
اصلا پس و از و خلیفه نخواهد بود و نهند اکثر سفلب در زمان ما و پیش از ما آنجا نکته باید فهمید که گفتگوی امامیه درین سبب تراغ لفظی
است بلکه شعب محض است تراغ لفظی هم نیست زیرا که خلافت غیر امامت است عدالابامیه و مراد فیه است عدال اهل سنت یکی از
خلافت یعنی پادشاهی و صفات خلیفه یعنی صفاتی که نزدیک و جو و آهنا پادشاهی معصیت نباشد یا حکم او نافذ شود و فضل است
پشد یا نه سخن میگوید دیگری از فضل امت که در حکم الله متفاد شدن با و بر تمام است فرض است پادشاه پشد یا نباشد ذکر میکند
و امامت این معنی سخنی است که هیچ فرقه از فرق اسلامی بآن لفظ نکرده است و نه از کتاب و سنت این معنی مفهوم شده و نه اولاد
حضرت مرتضی در عصری از عصار بران اتفاق کرده اند و بحکم مادت بسببیل است که در شرح و الا بر این معنی پشد و کسی از اندام
و بگویش کسی نرسد بجهان میماند که شخصی گوید امر روز در بازار سیله آمد که چند هزار کس را غرق خست و غیر او بچکس این را نمیدانند
و اثری از اربان هم دیده نشد سبحانک اذ ابتهان عظیمم که اگر باور کنیم این را سوسطای بشیم و امامیه با امامت زین العابدین محمد
باقر و جعفر صادق رضوان الله تعالی علیهم قائل اند حال آنکه ایشان با اتفاق پادشاه نبودند آری خلافت را فعیله امامت
میدانند یعنی آنکه چون امام موجود پشد خلافت حق او است دیگری انیسند که اقدام بران کند و ظاهراً آن است که این مسئله از
قروم فرضیت انقیاد است مراد پس اگر معصومی مفرض الطاعت پادشاهی را با سلطنت تمام کرده اند پادشاهی او معصوم
خودش امام پشد و آن منصوب خلیفه باشد آنکه حضرت شمول طالوت را خلیفه خست و خود ایشان نبی بودند و طالوت تکب و اگر
عصیان امام در حکم نواح یا غیر آن بود و آید آن نیز معصیت پشد پس خصوصیت خلافت تا اثری دارد پس در مسئله خلافت تا
مخلاف فرشتن دانه و جانب برد و ما در میان آوردن معنی ندارد و قائل از نه نکته حق التا بل چون این نکته مذکور شد
در اصل سخن رویم خلافت را چون بر صغیر شده مفید کنیم معنیش آن پشد که نیابت پینا بر صلی الله علیه و سلم در کار باسی که

پیغمبر صلی الله علیه و سلم بنا بر وصف پیغمبری میکردند از اقامت دین و جهاد انداز الله المصاحی حدود و احیاء علوم دینی
 و اقامت ارکان اسلام و قیام بقضا و افتاد آنچه باین قبیل تعلق دارد و همچنین که از عهدۀ ماوجب برآید و عاصی نباشد و مجازین
 آن خلافت جابزه است که در بسیاری از حوال مخالف شریع بعمل آید و از عهدۀ واجب بر نیاید و معطل گذارد بسیاری از
 آنچه میباید تا آنکه عاصی بشود و خلافت خود مثلاً اقامت حدود و میکند و احیاء علوم دین نمی نماید یا اقامت بعضی میکند که شرع
 بآن حکم نفرموده بجای رجم میسوزد و بجای قصاص رجم میسازد و این خلافت بر شده لوازمی چند دارد که بدون آن لوازم
 قیام شخصی بخلاف رفته تصور نیست مانند عقل و بلوغ و ذکورت و سلامت سمع و بصر و حریت و علم و عدالت و شجاعت
 و آرامی و کفایت و در حرب و سلم و غیر آن و این صفات بدست عقل معلوم میشود که تحقق مقصود خلافت بغیر آنها ممکن نیست و
 سنت سبیه و صفی دیگر برین صفات مزید کرده است و آن ترشیت است تا تشبه و اقتشود با فضل الله در بنی اسرائیل که
 انبیا نبی بودند الا از بنی اسرائیل از سبط لاوی می شنید یا بود یا غیر آن هم چنان آن حضرت صلی الله علیه و سلم لادم گردیدند که خلیفه
 از ترشیت بشد از بنی هاشم یا غیر بنی هاشم در شرط قرشیت حکمتهاست که انیوضع تفصیل آرزو بر نماند تا بر سوال اگر صبی یا نر
 یا جابلی یا غیر مجرب غیر کافی را بعد موت پدر او خلیفه سازیم و طهارت برای احیاء علوم دین و برای قضا و افتاد منصوب گردانیم
 امیری طاق را در فوج کشی و مجرب در شکست دادن اعدا امیر خراة گردانیم و حکمی را که طریق اخذ زکوة و خراج میداند و
 ستمان بر شرط میباشند و تقسیم بیت المال در تحقیق میتوانند وزیر الوزرا سازیم امور سلطنت منتظم شود و بغیر وجود این صفات
 در خلیفه جواب گوئیم بنقض اولاً اگر این همی را یا این زن را از میان براندازیم در این علماء و امراد و زرا با هم تعلق شوند و با
 یکدیگر مخالفت نمایند و عهد و موکده در میان آرند امور سلطنت بغیر خلیفه منتظم نمیتواند شد پس نصب خلیفه چه ضروری است تا با
 نفوس بغیر جامعی که بشوکت خود همه را در یک سلك منسک گردانند بر هواست نزد یکست که اندک نشونقی در میان ایشان
 افتد و آن مخالفت بر هم خورد لهذا حکما گفته اند سبب لیس و جو و متعدد میباشد در رهت و رعیت و حاجت و اتفاق طباع
 و اتفاق بومفات کسبیه در رسم و عمل و اجتماع که بیکو چه یا دو وجه پیدا شود و یا بر هوادار دران بنا کرده جنگها و کلامی
 عمره صورت نمی بندد و اینجمله است از آنچه حاشا حکمت سیادتان چون در این امور بر احتمالات عقلیه نیست بلکه بر آنچه در عادت
 موجب رفع مفسده با وجود مصلحت بشداید و نیست که این عزیز ناقص با این زن هیچ کار نمی آید وجود و عدم او مساوی است او
 خود نمیداند که شریعت مصلحت چیست تا در آنچه موافق شریعت و مصلحت است و مخالف آن است تمیز نماید یکس را ترجیح دهد و از دیگری
 نسخی فرماید و اعتماد در هر فن بر اهل آن فن کردن و خود مقلد محض بودن هرگز زیست نمی آید و کاری نمیکند یا اگر مفسد عالم
 از همین جهت ناشی شده و اگر تسلیم این شخص ضرور نیست الفروقات و بیخ الحظورات با جمله شک نیست که خلیفه چون متصف
 باین صفات فاضله بشد بعضی از تشبیه با پیغمبر علیه السلام پیدا کرده است هم در ملکات و هم در افعال چون بر خلاتر شده و صفی دیگر زیاد
 کنیم و گوئیم خلافت رفته خاصه مرجع آن تشبیه خلیفه است به پیغمبر علیه السلام زیاد و از آنچه در خلافت رفته شرط کردیم در
 تفصیل آن زیاد و صمی باید افتاد و بر سخن اینست که آن خلیفه عین پیغمبر نخواهد بود و با نزول صفی و اقراض طاعت صفت او
 بشد بلکه از صفات امتیان صفی که اقربا بصفت پیغمبر بر جهت پیغمبری و نمونۀ او و ظل او است اخذ یابد کرد و با تشبیه معین خواهد شد

در ادصافی است که پیغمبر را باعتبار پیغمبری پیشه شتلا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجل ناس بودند و پیغمبران دیگر در مجال شتفاوت
 پس بحیثیت و صف آنحضرت صلی الله علیه وسلم باعتبار پیغمبری نباشد و شتفته بودند و سایر انبیا از سباط بنی اسرائیل پس با شتیت
 باعتبار پیغمبری نخواهد بود و قولی با اعتبار پیغمبری شامل است چهار در اشتلا حال آنکه اکثر پیغمبران بجهاد ما مور نبودند زیرا که جهاد
 ناشی است از جهت شتفته و پیغمبری آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنحضرت را بجهاد آورد باز تشبیه بحمیم آنچه از لوازم پیغمبر است
 مطلوب است یا اکثر آن تشبیه باعتبار بعضی اعتبار قلیلیه که هرمانی که هست با پیغمبر تشبیه درست کرده است اگر چه در نماز بجزگاه و تلاوت
 قرآن و مانند آن باشد و اما فاضل امت تشبیه درستی داشته در بعضی او متاکمال حدیقه فی عبد الله بن مسعود و این شتلا است
 واحد است و در آخر مقصود از خلافت خاصه خلافت مطلقه است چست باز جمیع آنچه از پیغمبر صادر میشود از جهت پیغمبری
 با تشبیه پیغمبر با نبیصفت که تقریر کردیم نمیتواند شد الا آنکه تشخص از طبقه علیامی است پسندند از طبقه سفلی و وسطی و از طبقه
 علیا بودند و وجه تواند بود سیکه باعتبار تشبیه نفس با پیغمبر در عبادات و مقامات مستتبه و اخلاق حمیده و دیگر باعتبار سواحت
 اسلامیة مثل مجتهد و جهاد و نمیتواند شد مگر آنکه این شخص در دو قوت نفس خود یعنی قوت عاقله و عامله جلگه و کسبا با پیغمبر
 مناسبت داشته باشد و ثمرات بر در و راجد جدا و مجبو مانده دید و شود نمیتواند شد مگر آنکه داعیه الهی برای انجام مولایمیه در
 در نیز بواسطه نفس پیغمبر برکت صحبت او و آثار برکات داعیه الهیه در افعال و اطوار او دیده شود و نمیتواند شد مگر آنکه او سبط
 باشد در میان پیغمبر است او در افاضه علوم و معنی حقیقت خلافت خاصه وقتی واضح گردد که حقیقت تشبیه را اولاد است
 شود بعد از آن حقیقت نبوة را زیرا که خلافت خاصه نموده نبوت است و تشبیه است با پس لا بد نکته چند یاد کردیم که بزرگیم نکته اول
 تشبیه تمیزه تقدیر است معنی تقدیر انداز و نهادن خدا می تعلیله برای هر نوع انداز و نهادن است هر نوع را غفله است خاص و مورد
 است خاص و افعالی و اخلاقه است و الهامات جللیه که در میان صورت نوعیه و حاجت طاریه متولد میشود و این قصه پس در آرد
 و آدمی فضل انواع حیوان است عقل و ذکا و همتها با انواع غریبه از ارتفاقات نفیضه نوع او است و در نفس آدمی دو قوت نهادند
 قوت مکیه و قوت بهیمی اگر قوت خود را بقوت مکیه دهد و هر آن کند که سبب یادت قوت مکیه است در عبادت ملامت که در فعل شود و گویا مکی است
 از ملامت و اگر خود را بقوت بهیمی دهد در یاد و بهیامم داخل گردد و گویا بهیمی است از بهیامم و طایفه است که احتیال نوع آدمی آنرا اقتضا
 میکند و آن امتزاج است در هر دو قوت از افعال بهیمی آن کند که با ملکیت مشناوتند شتفته باشد و از افعال مکیه آن کند که بهیمی
 به تراجم بر نیزه پس هر دو قوت صلح کنند و اصل صورت نوعیه انسان همین هیئت اعتدالیه را تقاضا میکند اگر عصیان بود و این آن
 نباشد **فطر الله الذی فطر الناس علیها** اشاره به همان هیئت است و برای این هیئت است الهیه ملکات است و احوال است و افعال است
 آنرا که شتاست و آن را منقصات است و کفارات آن منقصات است و این تصبه همان همانند که صاحب طب می شناسد که برای هیئت
 اعتدالیه کسبه بصحت است سباب است و منقصات است پس امر میکند شتفته میناید چون در ازل الازل خدای تعالی جمیع منقصات
 نوعیه را تقدیر بر نمود در ذیل آن **مقتضی حکمت** و اینست که هیئت اعتدالیه نفسانی که در شریع مسی بلفظ است و ملکات و احوال که ازلان
 نیز خود کو سبب منقصات او میباشند و امر شریعت برای آدم گویند بعضی شیء را واجب بخت و بعضی آنرا مندوب مباح و دیگر در
 در حرام و تعلیم آن بشر را نمی باشد مگر تشبیه بالهامات جللیه و قابل تعلیم بواسطه نبی باشد الا احوال انسان با اعتبار نوعی نفسانی و آن

سید محمد باقر
 در بیان حقیقت خلافت
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 از جهت تشبیه با نبیصفت
 و تشبیه با سواحت
 اسلامیة
 در بیان حقیقت نبوة
 و تشبیه با هیئت اعتدالیه
 و تشبیه با ملکات
 و احوال
 و تشبیه با هیئت
 اعتدالیه

شرع واحد است غیر و تبدیل را راه بان نیست لیکن قابل آن است که موضوع خاص متغیر کننده آنرا طیب برای صحت آدمی شود
 ناس بعد ملاخذه سن و فصل و بلوغین سنناید از میان خدین محلات و این را بشرقه و مینهاج گویند **و کما انما یفرقه و یفترقا**
 نمکته دو هم گمان کن که ارسال رسول فرستادن پیغام برست از بالا بپست یا از مشرق بمغرب یا از بلدی ببلدی بلکه معنی آن
 رسول از جانب حق جل و علا آن است که اراده الهیه متعلق شود با آنکه شریعت را جمهوری بنی آدم بدینسان اصلاح ایشان بشود
 و از مشهورات دانند که در وقت و عقل و قوای ایشان بان علم حق مشتبه شود تا سبب حد و اراده افعال خیر و کف از مینها گردد
 در حق بسیاری یا در میان بنی آدم انواع مشرک و مظالم شایع گردد و در رفع شرک و مظالم از میان ایشان بدون پیغامبری
 مؤید از جانب قدس میر نباشد بقیع از مینوین را وقت عقوبت واجب آن در رسد و صحت نباشد که سنگ از آسمان اندازه
 یا بیهیمه هلاک نمایند بلکه مصلحت سال رسو بشود صاحب شوکت که آن عزیز بنزله تجریل و هسطه تعذیب آن جامعه ملعونه گردد
 و این علم داین داعیه را همه افراد انسان قابل نیستند بلکه قابل آن عدل افراد و تشبیه آن بلاء الله می تواند شد و جمله اوقات قابل
 ظهور امر حق نیست بلکه حکمت الهیه پیش از وجود افراد معین میکند فردی را و شخص می از زمانه را چون آن بان در رسد و آن امر
 بوجود آید نفس قدسیه آن فرد معتدل را برای خود مصلحت فرماید که **و انما نطقنا لیس فی ان شرع در دل و در نزد جمیع قوای عقلیه**
 و قلبیه آن فرد معتدل را سخن خود نماید و ایستگی برود و جمع کند و او را منصب ارشاد و تعلیم کرمت فرماید و ایشان را توفیق تعلیم میدهد
 بخشد و این داعیه را در میان ایشان شایع گردانند بدان مانند چرانی در خانه افروزند و عکس آن چراغ در آینهها که هوا چراغ
 معنوب ساخته اند بینه پس بوجود این ارشاد و استر شاد برود و معنی موجود شوند هم کمال نفس پیغامبر و نفوس آئمه **اخرجت لئلا یوم**
 آن شریعت الهیه که در ازل الازل صورت بسته بود برود و حقیقت یکجا نجومی از اسما تحقق موجود گشت چنانکه کتاب طب اشلا خود
 خطی است و وجود لفظی و وجود فنی پس وجود خطی رنگی است سیاه بر صفحه کاغذ بوضع خاص ریخته لیکن دال بر وجود خود و صورت
 خاص غیر قادر دال بر صورت ذهنیه چند و آن صورت ذهنیه تفصیل مسائل طب حل معضلات او است بسبب شستن این کتاب را می تواند
 طب پیدا شد و در میان مردم بلج پیدا آمد باین سلوب آن شریعت مثله در ملکوت باین تعلم و تعلیم متحقق شد پس این معنی ارسال
 و انزال کتب قدیر و این وجودی است در ضمن وجودی آن یک روح است و آن گیر حید و صورت نبی گاه صورت بادشاه خلیفه بشود
 و گاهی صورت جبر و عالم و گاهی صورت زاهد و مرشد هر صورت را سبب است از جهت و حظ و قوی هر صورت را افعال است و آثار چنانکه
 ماده بدن عناصر اولیه است و نفس ناطقه روح بیرون او است و سبب بدن نظنه است و اغذیه ظاهر میان نبوت **خبر شمس علیه السلام**
 بادشاهی هستند و روح این نوح که **انا قنناک قننا و بینا لک یغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخره** می بردند و در شقا ابر ما غن
 و افضل الشرائع که بر افضل بشر نازل شد صورت او مرکب بود از چند چیز هم صورت خلاقیت و هم صورت جبر هم صورت را به نظر
 نمکته سوم خلافت ظهری دار و دبطه نظر خلافت سلطنت و فرمانرواییست برای امامت دین و بطن آن تشبیه است با پیغامبر
 ادصا که پیغامبری تعلق دارد پس نبوت آن است که اراده الهیه متعلق شود بصالح عالم و کتب متفسرین و کفار و ترفیع مشرکین
 غیر افعال و اقوال پیغامبر خلافت است که متعلق شود اراده الهیه تکمیل افعال پیغامبر و ضبط اقوال و اشاعت نور او و غلبه دین او
 در ضمن قیام شخص از امت بخلاف پیغامبر و داعیه اعلای دین پیغامبر در ظاهر شخصی بر نرند و از آنجا منکر شود بسا برست و این عزیز در

عاقله و قوت عامله نسبت دارد و پس بنام برپس ^{محدث} باشد و فرستاد موافق و موافق و موافق و مقامات که بان حال
نفس او با اعتبار قوت عامله شناخته شود و در غیره مروج و پدید آید صورت خلیفه بیاید که موافق باشد پدید آید اگر پیغمبر بادشاه است
خلیفه لامحال با دشا خواهد بود و اگر جز است و زلام لا بخلیفه بهان صفت خواهد بود در پیغمبر خصوص صورت از پیغمبری خارج است
و در خلیفه خصوص صورت و خل خلایف است که بشاهت صورت و معنی هر دو استحقاق نام خلیفه پدید کرده است چنانکه فصل از عوارض منکر
است و دخل در فوج و چنانکه خاصه از عوارض است نهید است و از صفات نفسیه است و در این حکم هر طریقه که منتهی به صحت باشد
متفق حکمت است که بموجب صحت لفظ دارد و خصوص آن سلت مقتضی شریعت است که بخصوص نلیات تعلق دارد و شبهه نیست که
پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون اعیان الهیه در نفس قریبیه او تجلی و تهنی بود و برای او عنوان پانصد بار ملائکه پدید آمد و حیات پیغمبر با مقامات
او گنجد بعد از وفات او واسطه شدند در بیان پیغمبر و امت چون در ازل الازل در مرتبه که از پیغمبر و امت او مثل گشت جمع
الاولی است بود در تالیث پیغمبر در وقت خود با اعتبار مناسبت جلیه و افعال ساده از ایشان چنانکه پیغمبر یوسف پیغمبری در اینجا
معین است اینجا بود صفت خلایف مثل شد از این معنی در ازل الازل برای ایشان نوشته آمد در خارج همان معنی بر روی کار آمد و بعد
انتقال همان امور در حقیقت نفس ایشان منتقل اند و ما حسن اقل نی بدست معنی در وقت رانزل آمد تا روزی که پیغمبر از دنیا
رویج دولت سردار چون خلایف ظاهره و باطنه جمع شود و آنرا خلیفه خاص گوئیم و خلایف خاص مرتبه است از ولایت و آن مرتبه
است به مراتب ولایت است به نبوت و علمای امت که سکت الهیه ایشان را در ترویج دین مجری علی صاحب صلوات و تسلیات و تجرید نبوت است
قائم فرمود صاحب مراتب از خلایف خاصه جامع اینهمه مراتب است این است حقیقت خلایف خاصه چون مفهوم خلایف خاصه منقسم شد
حالا استقرار احوال و اقوال خلفا باید کرد و از صور قصه با روح آن انتقال باید نمود و از قصص کثیر و بی بسنه مشرب باید برد
تا واقع شود که اینجا به بان متصف اند آیات قرآن را با احادیث پیغمبر و آثار سلف صالح را متبع باید فرمود و تا تقسیم معنی خلایف و انبیا
بخوانیم آن در تفصیل معینه مد فرمایند گفته چنانچه هم آنچه تفریر کردیم معنی خلیفه خاص پیغمبر بود مطلقا الحال بخوانیم که بیان کنیم خلیفه
خاص پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحسب مرتبه او و مساویا که متصف باشد با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فاسل انبیا بود و شریعت او
افضل تر از اعیان الهیه و کتاب نازل بر وی افضل کتب سماوی است چنانکه برای بصورت بادشاهان بر روی میگرداند مانند حضرت داود علیها السلام
و کاه بصورت اخبار مانند حضرت زکریا علیه السلام و گاهی بصورت زنا و مانند حضرت یونس و حضرت یحیی علیهما السلام و در هر صورتی
نهادی مثالی ایشان را اطعمه و غلبه و عزت کرمت میفرمود است را توفیق انقیاد عطا نمود آن غلبه و آن انقیاد و بجز این معنی انسان
می بود و عنایت الهی در میان آن بجزله نفس با طقه جان که بدن شمایه نفس شایسته شوران قلب و عزت و جاه و آن انقیاد و توفیق شایسته
انسان برین نبوت است و عنایت الهی و نفع غیبی که **اِنَّا فَخَقْنَا لَكَ فَسَبِّحْنَا لَكَ بِحَمْدِكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ**
كَذَمِكَ وَمَا تَأَخَّرَكَ روح نبوت گویا حقیقت نبوت در پس پرده حسرت که سے فسر باید مانند ظهور حرکت
باد در ضمن حسرت شیره و ماهی که از انوار بسیار نند ما هم شیران ولی شیر عالم به شش از با و پدید و تبلم و ظهور نبوت بهترین
پیغمبران جمع بود در باد شاهی و جبریت در پس صورت نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهم آمدن سلیمان بود و در وی صلی الله علیه
و سلم این معنی در که تزیین شدن گرفت تا آنکه صورت اقبال هر سید اندر رسید دینه از تمدن یا قرینه از قرآسی بعد از ان ما توفیق نبوت

عکس بر روی کاغذ است و در کمال کمال است

و نسبت اولیه آنجا چه صورت بند و اینهمه بمانند بدون توسط ظفار است نمی آید پس جمیع افراد است باعتبار این امور محتاج شدند بواسطه آنکه
سخن کوتاه تشبیه با حضرت صلی الله علیه و سلم در صورت نبوت بغیر قیام غلیظه بادشاهی عالم بشکل قیام ذوالقرنین بادشاهی بود و صاحب
زمین که فارس و روم و ماخول آن شد میسر نیست و همچنین بدون افاده جمله صالحه از مسائل احسان میسر نیست مگر به نحج در بیان آنکه
بدون اجماعی در سه بابی از ابواب فقه میسر نیست و همچنین بدون افاده جمله صالحه از مسائل احسان میسر نیست مگر به نحج در بیان آنکه
تشبیه با پیامبر صلی الله علیه و سلم باعتبار استعداوت و ملکات که مصدر افعال و احوال حضرت صلی الله علیه و سلم بود و نسبت بچسبست بیاید
که بشد و اینجا دو دقیقه است که فهم آن از ضرورتی است بجهت است بلکه از همگانه که مشایخ کلامیه دقیقه اولی خلق بسیار بواسطه از حضرت حق
است جل شانزه باراده و اختیار نزدیک اهل حق پس انجام و تولید غلط است توقیف که بعضی مشایخ را بر بعضی دیده شود بر سبب جری عادت است
عادت است چنین جاری شده که عقیدت وجود بعضی مشایخ مخلوق کند و کذا خلق نماید آنجا قدم قومی لغزیده است در هر استدلالی که حساب
بر سبب خاص کند یا بسبب بر سبب خاص این شبهه بهم رسانند که افاده مشایخ با زاده فاعل مختار است نه بطریق اجاب و تولید پس استدلال
بسیار خاص بر سبب خاص و بالعکس آن که در این شبهه سفسطه صرفست مصالح دنیا و آخرت همه موقوف بر استدلال است از سبب بسیار
و بالعکس تخم در زمین چرا میزند و آن را چرا آب میدهند و آسمان دو ابرو میکند و چهار با اعدا بر ابل می آرند حضرت صلی الله علیه
و سلم در جواب در جمیع امور چرا سبب خاص ملاحظه میفرمودند و بی مسبب خاص میزدند و اگر این استدلال از میان بر خیزد عقل بیکار
افتد و عاقل و سفیه کیسان شوند و تخریبی خلفا در امور ملکی و اصابت ایشان در آن باب فضیلتی نند و مکلف بان نشوند بیجا آنکه بنا
بهتوان عظیم حق آن است که توقف سبب بر سبب امر حق است و خلق بیواسطه باراده فاعل مختار نیز امر حق هر که تطبیق در هر دو امر
تواند داد و عقل و گنجایش آن کند جایز نیست ادراک در مسئله سخن راند و الا بهر دو مساک اصح داند و از تفصیل باز ماند دقیقه ثانیه
آنکه در یاد می راید دلته میشود آنکه که از سبب و مسببات سازند پیش قابلان مختار میرقطع را فاعله ندر چه خرق عادت ممکن است
همچنان پیش قابلان با ایجاد نیز اکثر آن فاعله قطع ندر زیر آنکه در عالم کون و فساد یقین بآنکه همین مشایخ سبب باشند لا غیر و بآنکه وجود
بانی و انتقار شرط منتفی است علی اکثرها و انتشار نامی سر نیست مهندانی نفس الامر اعتقاد جازم در بعضی امور حاصل میشود بلکه در بعضی
یقین نیز بهم میرسد و این سخن بیان میماند که اعتلاط حسن بسیار است مهندانی در بعضی مواد جهنا سن یقین حاصل میگردد و مستلما مواد و صور اکثر
انظار غیر یقین به مهندانی یقین در بعضی امور پیدا میشود و احتمال مجاز و شتر آنکه تخمین عالم دمانند آن در کلام مجر صاف حق قیام مهندانی
یقین مضنون خطاب شارح حاصل میگردد و اینجا این معانی مکاره است و سر در اینجا آن است که حکمی غنی نفس از بعضی جاها حاصل میشود
و یقین آن محمد و سبب متبوع میگردد و من جرت یزدی اولاد بر می چون این دو دقیقه مذکور شد بر اصل سخن و بر افعال شسته تقاریر
از نفس ناطقه پیدا میشود و آنکه آن نفس را ملکه را سبب پذیرند مناسب آن افعال و احوال و این بیان میماند که تکلیف گفته اند که بنا عالم
بر وجه اتقان دلالت میکند بر آنکه موجود آن عالم است و مزید است و حکیم است و قادر است پس غلیظه پیامبر صلی الله علیه و سلم که مصدر
این سه قسم فعال که بصورت پیغامبری او یقین دارند لایذ است از آنکه در نفس ناطقه او کمال بر دو قوت و دعوت بنهاد و شهنش قوت عاقله و
عاطله و در جمیع این دو قوت و اصطلاح هر یکی با دیگری نیز بر اشته داشته باشد تا شایسته خلافت حضرت صلی الله علیه و سلم شود و از
نرات کمال قوت عاقله و در پیغامبری است و در خلیفه محمد صلی الله علیه و سلم است و قدرت صادق که بسبب آن اصابت کند در این سخن خود

باطن شیخی الاکان که قتل درای او موافق اقتضای الهی در واقعات بسیار و آذنت کمال قوت حاصله در پنجاه مرتبه است از
 معاصی و شتم صالح و در خلیفه صلاح و عنایت و مظلومانه و از معاصی تا آنکه پنجاه مرتبه در حق او گواهی دهد که این شیطان کبیر ترس ناپسند
 و آذنت کمال است در حق او و در وقت در پنجاه معجزات است و در اوقات غریبه و واقعات عجیبه مثل معراج و در خلیفه معراج
 در حوالی عالی است در کلمات خارقه و تاثیر در عورات و تاثیر موعظه او در مردم چون این صفت در خلیفه یافته شود خلیفه صلاح از تنبیه
 با پند و دست کندی آنکه مرشد خلائق پسند بعد پنجاه مرتبه آنکه داعیه الهی نفس را قبول کند از تنبیه نماند سر تقصید و چون درین داعیه معنی
 بشهر برکات عمیه در کلماتی از ظاهر شود و سیووم آنکه در شهرت محمدیه علی صاحبها الصلوات و تسلیمات به در احکام و به در حکم مهارتی پیدا کند
 و نسبت او با یغاسر مانند نسبت حجرت باشد مجتهد و آنجا و قیقه میاید یاد گرفت در شایع مقرر شده است که معجزه مثبت نبوت انبیاست
 و حجت الشدید خلائق لازم میشود و معجزه عقول اهل عقول در نیکوتر شذر و ذرات و اشل آنها قیامین ثابت بر شایع در دست کرده بران فرود
 که چنانکه باد شاه را پیش میگوید که مخالف عادت خود کن با تائیس من تا مردم صدق را معلوم کنند همچنان معامله پنجاه مرتبه با خدای تبارک و تعالی
 است دیگران با ترویج مناقضات پیش آمدند سخن ناممکن اند و حق در نیاب آن است که صدق پنجاه مرتبه را ممکنان نمیدانند الا از جهت آنکه
 علوم فطریه که مقتضی نوع انسان است در صدور ایشان قائم است بشهادت دل قبول میکنند و آن مقتضی نوع حجت تمام میشود اگر چه
 لغت کنند در آنجا و خود آنها و استنباطها انهم ظلموا و علوا و اما آنکه این کلام صادق از تقلید علمای پیشین اخذ نموده است و یا بوق
 آن فکر دریافته و ادعای راستانوده است یا تلقی نموده است الا بوحی الهی و داعیه نازل از فوق سبع سموات اگر چه موافق شد چنانچه اکثر
 آن با تائیس سابقین انقدر مستحب باقیان چون معجزات خارقه دیدند و برکات صحبت ایشان معلوم کرد و در حقانیت از هر طرف جوش زد
 و حق از باطل ستاد گشت و این نیز در اصل جبلت انسان نهاد و از جهت این دقیقه گفته شد چهل سخن برویم خلیفه را این قسم برکات
 می باید که ظاهر شود تا ممکنان بدانند که خدای با ما اراده خیر فرموده که این چنین خلیفه رشتی بر منصوب شد این ایتها که آن کلام
 فیه سیکتینت کتیم و لقیه قاترک ال حق وال خیرن لما انعمالی که تعلق با شاه می دارد و بر وجه اتفاق صادر نشود مگر آنکه نفس ناطقه
 خلیفه تصف باشد پسند صفت کی حزم و مرتبه شناسی هر شخص و شناختن حوصله هر کس تا در فعل و افعال امور خطا نکند و خلیل حکمت پیش
 از وقوع آن تواند نمود و دیگر فرست المعیة لظن ^{بک انک لکن کان قد رای} قد رای و قد سماعیرا که بسیار است که امور متعارفه بهم می آید اگر آن
 کند خل واقع شود و اگر محبت کار فرمای خلیل عظیم ^{که در خود قایل ملامت} بظهور آید اذ کنبت دارای نکلن ذاعزیزه فان فساد الرای ان شتر و اذ اذ
 گشت دارای نکلن فاد و شیه فان فساد الرای ان ^{بمغلا} و مخلص این شبهه غیر فرست المعیه چیزی نیست و این معنی بر کسیکه صحبت ملوک
 رسیده باشد یا تاریخ ایشان آورده مخفی نخواهد بود و دیگر سخن کار کشای بخت منکوس که چون کاری پیش آید مانند خرد و کل بازماند
 فرود می در قصد رای زود در تعیین با شاه بعد گفته شدن آن فرود از زبان زال پستان میگوید که نه زید بهر پولوی تاج و تخت و باید
 سکه شاه میدار بخت که بشود بر ذره ایزدی و تا بزرگتار او بخردی و معرفت نمیعنی جز در پرد و غیب نیست و جز بخیر صادق
 آرا تغییر نتواند کرد و در غلط بیان مجوس بر سیر کواکب و زوایج ذلالت عطا و نمودند و این همه علوم و حیه است که شایع از ان نبی فرود
 لهذا غیر آنچه از اشارات شایع آنرا بفهمند آنچه نیست بگر شجاعت که توسط است در میان تهور و حین داشته باشد و چاک متوسط است
 در جرات و غمور و حکمت که جد و سلطنت در جزیره و عنفت و عدالت که بسبب آن در برت مناسب آن حالت بر نفس قایل شود و الکلام

و

فی بزه السباحة بطول اما فعالیکه تعلق بحیرت دارد بر وجه اتقان صادر نشود مگر که خلیفه عالم بکتاب دست باشد و ملقی آن
 بفهمند و در مورد مصلحت هر یکی داشته نسبت او با پیغمبر نسبت نوح بنین با محمد است مثل فن فقه را خوب ورزیده و فن حکمت
 از دل او جوشیده و آنکه خود این علوم اند و دیگران اچنانکه فرایده خشک ابری که بود ز آب تنی بیاید از وی صفت آید بی و
 معجزا لطف او یا قوم و اهتمام او در تعلیم علوم دیده شود و سد ابواب تحریف منظور نظر او بود و اینجا دقیقه ایست آنرا نیز باید فهمید
 حرمت محمد علی صاحبها صلوات استیلاست شخصی است که در آنچه شارع خوض نفرمود مجمل گذارد و چیزی که لغت در آن نکرد و لغت در آن
 نکتہ چنانکه قصد فی العمل مطلوب شده است قصد فی العلم نیز از اهم مهات آمده بسا وقت نظر و تفتیش بیان که جر از جریت ملت مصطفی
 در انداخته هر که دو راند از تراود و در ترید از زمین صید است او مجور ترید اما فعالی که بارشاد مهت تعلق دارد بر وجه اتقان
 صادر نشود مگر آنکه راه متوسط را که فیطرة الله الی فیطر الناس علیها تاجازان است شناخته بشود و کرامات خارقه و مقامات عالیه
 داشته باشد و اینجا نیز دقیقه ایست مثل دقیقه سابقه قصد فی العمل مطلوب است در میان بهیبت و ملکیت صلح میان کرد و ملکیت مطلقا
 بیکار گذاشتن و نه از بهیبت مطلقا منسوخ گشتن و آن حد وسط همان است مطمح نظر انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و سلیمان علیه السلام و ابراهیم علیه السلام و ادریس
 کلام مغرور گردی قصد وجود معرفت تنزلات خمس خروج بسوی فلسفه در تقریر لیس سنیار همه از حد وسط بیرون است کج حج
 بر و بهیبت هستی که در طریق با ما نشانهاست از ان یاری نشان چون این سبقت گفته شد معنی دیگر فاضل ترین سبقت بشوهند یعنی س که سبقت
 اخروی بآن منوط است بلکه سعاد در این بآن مربوط و لایق تواند بود و یکی استعداد نفس که شرح آن گذشت و دیگر بركات نازل از
 نزدیک خدای تبارک تعالی بنا بر سوابق اسلامی پیشتر از کسب بندگان استعدادات ایشان آن را که در یک ایام در هر یک نعمات الا فخر قوا
 و این نوع در هر ملت علی حد میباشد در ملت ما جالب عظم آن بركات اعانت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم در وقت غزوت دین خدای تعالی
 چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم مضمون رحمت خود بسوی عالم فرستاد و جناب علیه الصلوة و السلام تن تنها بود هر که با شما او صلی الله علیه وسلم
 برخاست مشمول بركات الهی گشت و هر که تا خرد از مراتب قربتا خرد شد لهذا در شریعت ما هم گشت که هر که هجرت او سابق تر در مراتب قرب
 بلند تر و هر که در جهاد اعدا مقدم تر در صف سعاد پیش قدم تر قال الله لا یستوی من آمن من قبل الفی و قاتل
 اولیک اعظم درجه من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا اول تبارک و تعالی لا یستوی القاعد و الذین المؤمنین خیر
 اولی القصد و الجاهدین فی سبیل الله یا مؤله و انفسهم فضل الله الجاهدین یا مؤله و انفسهم علیه
 القعدین درجه ما و کلا و عد الله الحسنة و فضل الله الجاهدین علی القعدین اجرا عظیما لا درجه من الله
 و متفقاً و ترجمه ما و کان الله غفورا اترجهما و سر در اینجا آن است که مراد حق جل و علا علامه کلمه الله بود موافقت با مراد وی
 سبحانه در یکسایه برتر از عبادت و صد ساله خواهد بود لهذا مؤمنین اولین که قبل از هجرت در که بزور ایمان متعلق شدند سر آمد عالم آمدند باعتبار
 ثواب آنانکه در مشهد بدر و احد و حدیبیه حاضر بودند گوی مسابقت ربودند و چون با تمام آنحضرت صلی الله علیه وسلم صورت عالم تشکر
 بشکل معنوی که عند الله متحقق است اینجا در دنیا نیز سر آمد عالم آمدند باین اعتبار واجب که خلیفه خاص آنحضرت صلی الله علیه وسلم از
 مهاجرین اولین باشد و از حاضرین بدر و احد و حدیبیه این ستری است که ظاهر بیان بنهم آن نیر رسند لیکن وقتی که کتاب دست میخوانند
 علی که آنرا قبول میکنند چون این من خلیفه که متشبه با پیغمبر بشود بر وجه بسیار صد عالم شود و لطف ایزد کردگار ز ما اختیار بدست او

دقیقه
 با کمال در نظر آید
 سعی از زبان بر آید
 و بیان اشکال طبع
 و تفتیش

و در وقت تمام شود و مکتب محض است اگر لطف جهان آفرین به خاص کند بنده مصلحت عام را با نبوت و خلافت نبوت محض تهذیب نفوس این
 جامعه خاصه نیست بلکه برکتی است عام برای تمام عالم که در ضمن تهذیب نفوس اینجامه پیدا کرده و از میان نفوس ایشان جویشیده از باب تکلیف است
 نه مطلق بابت شرع بزرگه هوای معتدل است که امراض مرضی عالم را مهلح فرماید یا بارانی عظیم که تحطی تحطوز دکان را از آنکه نماید نگهششم
 در طریق شناختن مستعدان خلافت خامه از میان مردمان چنانکه شناختن پیغامبر بر حق از میان دعویان نبوت بنیابت عیسیت و آئین
 یسیر علی من قیسره ائمه علیهم السلام معرفت مستعد خلافت خاصه نبوت نیز عیسیت محض ازین حیرت مظلمه و وحیرت تواند بود چنانکه معرفت
 پیغامبر نیز بدو و چه پیش یکی سابق از نبوت این نبی و دیگر لاحق بعد از نبوت تا دویم سابق است که پیغامبران پیشین بود و پیغامبر تا از پیش از نبوت آن نبی تا
 در وقت ایشان شایع شود و پیش از آنکه رسول آتایی چون بعد از ائمه احمد اول و امین هم آیه آن تکلمه علیهم السلام در این سترگی است و چون
 نخواهند که پیغامبری صاحب کت را در آخر زمان بعوث فرمایند بر زبان پیغامبران سابق بان معنی اخبار نمایند و بعد از آن سنا مردم
 و اندازات بکنند و مانند آن هر دو دلیف اخبار آن پیغامبران سازند تا او بعد لاحق آن است که شریعت پیغامبر لاحق مصدق شریعت سابقه
 باشد و هجرات با هر دو دست این پیغامبر ظاهر سازند و شریعت او را سخته بکنند تا هر دو بلاک شود و الا علی جمیع مردم بیجا
 در خلافت خلفایرت واقع است و محض ازین حیرت دو وجه می باشد یکی سابق که اخبار پیغمبر است با فزاع بسیار سخت بیان فرماید
 که فلان کس پیشینی است دویم اعلام نماید که فلان شخص از صدیقین و مشبه با و صالحین است سوم امارات استحقاق از خلافت رسول
 و عوارشاد کند چون سخن تا اینجا رسید محبت الله بخلافت او حاکم گردید و مردمان یا طاعت او مکلف شوند بعد از آن در وقت
 پیغامبر طایفه را بهم گردانند که برای خلیفه خلافت را عقد نمایند و بعد از آن بدو تحیت است تصرف او در عالم بسوط فرمایند که انکس
 من هذا کسب بینه و بینه من حی عن بینه و اما و به لاحق آن است که معانی خلافت خاصه در خلیفه نمایان کنند و آیات و امارات
 خلافت او مثل فلک المجمع متواتر ظاهر فرمایند همان میباید که شخصی گوید من طیبم و بهارات او در طب ادلی مرتبه غنی باشد بعد از آن مرتبه
 روحی جمع کنند هر هر ریشه را به حساب و علما حکم کند که فلان مرض دارد و اصابت نماید در آن بعد از آن برای هر مرض و دوائی
 وصف کند و آن آدویه مؤثر آند و عالم عالم بمعالجه او از امراض محکمه خلاص شوند و طبابت او بزرگتر از شریعت رابعه النهار اوضح
 گرد و حال در محله خلافت که ما بیان آن کردیم تا بلی دانی کن و مقصد اول از کتابا بر خوان تا دلائل خلافت خاصه از میان حضرت
 شایع ادراک نماید بعد از آن مقصد ثانی بر خوان و دلائل قسم ثانی مشاهده فرما ازین جهت واجب است که خلیفه خاص باشد همیشه باشد
 و شهر و بمقامات مالیه و پیغامبر با او معامله نماید که امیر با منتظر الامارات کند نگهشهم در فرغ و لواحق مسئله خلافت خاصه فرغ
 اول آنچه بیان کردیم نوعی است از مراتب ولایت که شهبه انواع ولایت است نبوت و در اسی ادراتب بسیار است که خلیفه است
 خواص عباد خود در با آن میوزد اما چون تعلق به عموم ناس ندارد و بحث مادران نیست و شریعت ظاهر و چندان در اثبات آن نطق
 اگر این قسم ولایت را در شش نام معین حسرتنایم غلط کنی و اخبار و دلائل دیگران تمامی و اگر فضیلت یکی بر دیگری تقرر نمایم مرا اولی نیست
 در همین مرتبه خواهد بود با اعتبار مراتب اسرار رابطه بسیار است مقصود با بیان چنان است که شریعت الهیه تعلق آن در همه است با فرغ
 ثانی آنچه بیان کردیم صورتی است که خلافت خاصه است چنانکه افراد هر نوع در مقصد آن نوع مختلف می آند با اعتبار اوادی که در طبیعت
 آن نوع بوده است همچنان لازم نیست که همه خلفا و در خواص مساوی الا در ام همیشه ممکن است که شخصی با اعتبار یک صنف اقوی واقع شود

و شخص دیگر باعتبار وصف دیگر ائمه تا اولی بعد شترک همه در اصل این امور پس چنانکه انبیا در اصل نبوت مشترک اند و در اصول
 لوازم نبوت متوافق و در زیادت و قلت بعض اوصاف متفاوت همچنان بعض خلفا سوابق سلامیه بیشتر دارند و بعض سلیقه با دیگر
 زیاده تر بعد اتفاق در اصول لوازم خلافت خاصه و لهذا حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه در استدلال خلافت سخن دشت باعتبار
 بعض اوصاف جلیله که بسیار ملک تعلق دارد فرغ ثالث اگر جماعه از کمال مؤمنین در اصل لوازم خلافت خاصه همچنان باشند و در زیادت
 و قلت اوصاف متفاوت مقتضی خلافت خاصه حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم آن است که صاحب یاده اوصاف متعلقه با دین است
 باشد بر ممتاز زیاده اوصاف متعلقه بجز نبوت و زهد بچند وجه یکی آنکه بادشاه فدا بطل بشوکت خود میتواند که آخبار وزرا در او پایگاه
 ایشان نگاه داشته از ایشان امور متعلقه بجز نبوت و زهد بگیرد و در عالم بعد نصب ایشان فائده های مطلوبه شایع گردد همچنان است
 ملکات جلیله و کسبیه خود آن همه را میثنا سماع که سالکیت بخیر بود و ز راه در هم منزه باشد بخلاف آخبار وزرا که نمیتوانند تغییر دادن
 ملوک و اعوان ملوک را و دم نکند چون در اوصاف ظاهره که در پوشش نبوت پیغامبر صلی الله علیه و سلم تامل کنیم خلافت شخصت صلی الله
 علیه و سلم ظاهر تر بود از جبریت و زهد می صلی الله علیه و سلم پس رعایت جزو نظر و اقوی احق و اولی است سیوم آنکه حضرت صلی
 الله علیه و سلم در بسیاری از اوقات رعایت ملکه استیلا شکر سلام و ملکه اداری مقدم داشته اند مانند تاملیر عتاب بن سید بر کعبه یا جرد
 بودن مهاجرین و انصار و لا بد چون این مہبت نکته گفته شد باید دانست که مفهوم خلافت خاصه بر نبی که بیان کردیم علمی است شریف
 که نور توین آنرا در خاطر بندہ ضعیف رنجیہ استعظمه من کفریہ و دیگره من لایعرفہ و ذلک من قبیل اللہ علیہ السلام علی الناس ذلک
 اکثر القائلین لاکثر کون مقصد ثانی در دلائل عقلیه بر خلافت خلفا که ما خود پیشند از استقرار احوال و افعال پیغامبر صلی الله علیه
 و سلم یا ما خود پیشند از مقدمات مسلمہ عند المسلمین از جهت که نقیض آن مقدمات مستلزم محال شریعت است بخلاف و عدہ الہی لازم
 آید یا قاسم در عصمت پیغامبر بحکم رسد یا اجماع امت مرحومہ بر ائمه ظاهر گرد و قیاسی منحصرت در دو مقدمه مقدمه نخستین آنکه
 بدلائل عقلیه یقین میکنیم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم لابد خلیفہ برای امت خود معین فرموده است و انقیاد آن عزیز در آنچه بخلقت
 تعلق دارد لازم نموده و دوم آنکه بدلائل عقلیه یقین مینمایم که اگر حضرت صلی الله علیه و سلم برای امت خود خلیفہ معین ساخته است
 آن خلیفہ صدیق اکبر است لا غیر ثم الفاروق بعدہ ثم ذوالنورین بعد الفاروق و لهذا اوان شروع فی المقدمه الاولی و پیش از
 شروع در تقریر آن نکته است همه که ترتیب لائل و تقریر آن بمسائل بر معرفت او موقوف است و آن نکته آن است که مراد از تعیین
 خلیفہ که بوجوب لزوم آن زبان میکشایم نه آن است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک بوفات خود مسلمانان را جمع فرماید و بیعت آن
 خلیفہ امر نماید یا فعلی از افعال متعینہ استخلاف در محال لعل آرد چنانچه الحال بر سخت نشانند و چتر بر سر نهادن منہم استخلاف میناشد بلکه
 مراد ما ایجاب شرعی است مثل سائر شریعات چنانکه بوضو و غسل و نماز و زکوٰۃ و سائر عبادات و مناکحات و بیایات و اقضیہ و جزایات
 در عمر شریف خود امت را مکلف ساخت بعض قرآن و اشاره آن تارہ و بعض حدیث و اشاره آن آخری و بتشریح اجماع و قیاس صحیح
 مراد ما ایجاب شرعی است که خلیفہ خاص مکلف سازد بان انواع تکلیف که تقریر کردیم و بغیر این نکته شعبی عظیم مندرج میگردد و طائفه
 از اهل سنت در صد و آنکه خلافت خلفا بفضیلت شده حدیثی چند در بیابان و ایت کنند و اکثر از متکلمین و محدثین در پی آنکه آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم استخلاف نموده و نقلی چند درین باب و ایت میکنند چون بنظر انصاف می بینیم این نقول محمول است بر نفی بیعت خاصه که در

مقصد دوم
 از فصل پنجم

عقد ولایت عهد می باشد و آن احادیث دال بر خلافت مثل دلالت سایر اول شریعه بر نبوت موجب آن قال محمد بن احمد صدیقی
محمد بن ابراهیم من القاسم بن محمد بن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بین سبع تکبیر عمر رضی الله عنه فی الصلوة ^{دین} ^{بر کمال}
الله ذلک المسلمون فلولا مقالته لآهله و عذرة و فاته لم یثبک المسلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد استخلف ابا بکر و کتب
قال من وفاته ان استخلف بعد استخلف من هو غیر منی وان اترککم فقد ترککم من هو غیر منی فغزف الناس ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم لم یستخلف احدًا الا کان عمر رضی الله عنه غیر متمم علی ابیه بکر رضی الله عنهما قورا و ما از نفس علی نه آن است که یکایه میریم
درین باب نقل شده پس حدیثی صحیح بتواتر رسیده و باشد بلکه تیراند بود که آیات و احادیث بسیار از اخبار در قد مشترک است
متوجه شدن در بعضی نام این خلفا بطریق رمز و ابهام برده باشند و باسیم خلافت لغیر خود کرده با کمال غرض قائل و عمل الله الی ان الله استکمل
و تحویل الی ابی بکر و کتب الله الی ابی بکر و کتب الله الی ابی بکر و کتب الله الی ابی بکر و کتب الله الی ابی بکر و کتب الله الی ابی بکر
علیه وسلم لقتلوا الذین من بعدی الی بکر و عمر و در بعضی برده و بطریق رمز و ابهام بیان کرده با کمال غرض قائل الذین من بعدی فی
الذین قاتلوا الصلوة الاله و در بعضی موازم خلافت بیان عزیزان صحیح اثبات کرده باشند و در بعضی بطریق ایما و اشاره و اقتضای آن
معنی کنایت نموده باشند چون همه بیعت اجتماعیه بهم آید در دعای خود و دلیل فاطمه گردد و حجت تکلیف بان قائم شود و باین نکته شنبه
دیگر نیز مندرج میگردد و طاعت الله در صد و یکم خلافت این بزرگواران بنحیث ثابت است لیکن بنحیثی و جمعه در بیان آنکه غرض
جلی است چون بنظر انصاف می بینیم اگر کعبه یا یک دلیل از میان برداریم آن خود جلی نیست لیکن آنچه از شایع بار رسیده است
فاطمه جلی است و ازندگان فرستادند که اکثر احکام قطعیه سلمه بین المسلمین مانند جمعه و عیدین بغیر این نظریه که گفته اند نفس جلی
نماید چون این نکته هم رسیده بر سهیل سخن برویم دلیل اول استقرای احادیث که در باب فتن و بدعت می کنند دلالت ظاهره دارد بر
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکثر و قانع آتیه تقریر فرموده است و هر واقعه را بفظه ادا کرده که رضای خدای تعالی یا سخط بان انسان
مفهوم شود چون این مقدمه را بنماییم بحدیثی قوی یقین نماییم که حضرت صلی الله علیه وسلم خلیفه اولی الهی و ثانی اولی الهی بود و در
در اختلاف قوم در اختلاف ایشان فتنه برینماست و کارهای عظیم مثل فتح فارس و دوم برهم میخورد و البته تعیین فرموده اند عاقل و متوجه
تجزیه کرده که اهم مهات را بگذارند و در بیان امور جزئیة اهتمام نمایند بجا که بذا بهتان عظیم درین جهت جواد قلم اگر شرفا و در فتن
استان نماید چه ضروری که کج معانی او کرده شود و بدان آنست که الله تعالی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین است بعد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم پیغمبری نخواهد بود پس حکمت الهیه تقاضا کرد که حکم و قایمی که بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا روز قیامت بود
است بر زبان وی صلی الله علیه وسلم جاری شود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم رضای حق جل و علا نسبت بعضی آن وقایع و سخطان
تعالی نسبت بعضی بیان فرماید تا نعمت تمام شود و حجت قائم گردد پس بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آن وقایع مکشفت و درضا
و سخط نسبت هر یکی از آنها نمودار گردید و وی صلی الله علیه وسلم بهر آن در بعضی اوقات خبر دادند مانند کسیکه بپوشم ظاهر می بیند باز
بمسب تقریباً و اجدد بعد و احدی بیان فرمودند و حکمت مقتضی آن است که هر آن وقایع میباشند و بالا استیجاب به جلال و تعظیم اگر امر
خفای واقع شده باشد پس بیان رذات یا بسبب صعوبت تطبیق و صف کل بر صورت خامه واقع شده است اما بیان اجمال پس از حدیثی مذکور
قال ثم فیما رسول الله صلی الله علیه وسلم متا ما ترک شیاً لیکون فی مقام ذلک الی قیام الساعة الا حدیثی که در حدیث من تعظم و کتب

و در بیان امور جزئیة اهتمام نمایند بجا که بذا بهتان عظیم درین جهت جواد قلم اگر شرفا و در فتن
استان نماید چه ضروری که کج معانی او کرده شود و بدان آنست که الله تعالی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین است بعد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم پیغمبری نخواهد بود پس حکمت الهیه تقاضا کرد که حکم و قایمی که بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا روز قیامت بود
است بر زبان وی صلی الله علیه وسلم جاری شود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم رضای حق جل و علا نسبت بعضی آن وقایع و سخطان
تعالی نسبت بعضی بیان فرماید تا نعمت تمام شود و حجت قائم گردد پس بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آن وقایع مکشفت و درضا
و سخط نسبت هر یکی از آنها نمودار گردید و وی صلی الله علیه وسلم بهر آن در بعضی اوقات خبر دادند مانند کسیکه بپوشم ظاهر می بیند باز
بمسب تقریباً و اجدد بعد و احدی بیان فرمودند و حکمت مقتضی آن است که هر آن وقایع میباشند و بالا استیجاب به جلال و تعظیم اگر امر

کسی که علیه آنجا بی نوار براند لیکن منتهی قدسیت فاراد فادکره که مذکر الرجل و مؤنث الرجل اذا تاب عنه ثم اذ اراه حرفه
 مستحق علیه و اما بیان آن وقایع تفصیلاً حضرت صلی الله علیه وسلم از خلافت صدیق رضی الله عنه خبر دادند در احادیث بسیار از
 مناجات و غیر آن بن ذکرت که به لامر ان لم تجدنی فلیت ابابکر و آنچه در دلالت میکند بر صحت خلافت حضرت صدیق زیرا که
 حضرت صلی الله علیه وسلم این اجراء بطریق وحی معلوم فرمودند و تقریر نمودند و اظهار کراهت نکردند و اگر اصولی درین استدلال
 ما مانعش کند گویم بیسته در ایت میکند عن حسن ان عمرانی بسواری کسری فالبسه سراقه بن مالک فلبنا منکبیه فقال الحمد سواری
 کسری بن هرز بن یحیی سراقه بن مالک اعرا لیه من بنی مدج قال الشافعی انما البسه سراقه لان النبی صلی الله علیه وسلم قال
 لسراقه و نظری ذرا حیه کافی بک دلالت سواری کسری و منطقه و تاجه و معلوم است که این سواری از ذهب بود و لبانین سب
 مردان را حرام است و شافعی که راس در رئیس اصولیان است خبر دادند حضرت صلی الله علیه وسلم با عدم کار بران مخصوص آن عموماً
 است و بخاری از جابر نقل میکند که زن خود را میگفت آخری عنانا ملک و درمی استدلال میکرد و خبر دادند حضرت صلی الله علیه وسلم
 بود و انما و سکوت فرمودن از انکار بران پس این اصولی نه استدلال اصحابه را یاد گرفته است و نه نهی شیخ خود و السلام و این
 سخن جابر تبرع است و الا ائود بالذین من بعدی ابی بکر و عمر صریح است در ایجاد اقتدای شیخین و نظایر آن بسیار یافته میشود بعد
 از آن خبر دادند بانکه در انعقاد خلافت صدیق اکبر خلافت گویند واقع خواهد شد و ابی اسلمون الا ابابکر بعد از آن خبر دادند قصه
 ردت به تبلیغ آیه یا ایها الذین امنوا من بعد الذین کفروا عن دینهم فسنوف یا ای الله لعلکم یحججون و یحججوا و اظهار کار آن رضا
 باین قال فرمودند بعد از آن خبر دادند قتال فارس و روم در حدیث شیخین اذ ابانک کسری فک کسری بعد و اذ ابانک قبض فک قبض بعد
 و الذی نفسی بیده لتنفق کنوزها فی سبیل الله و خبر دادند جمع قرآن در مصابیح تبلیغ آیه ان علینا جمعه و قرآنه و خبر دادند خلافت
 فاروق عظیم در احادیث بسیار در حدیث تزویج و نوبت بعضی با بعضی و امر کردند با اقتدار او در حدیث ائمه و او خبر داد
 و خلافت حضرت عثمان و بانکه در آخر ایام او بلائی خواهد آمد و خبر دادند بانکه از تزویج قبض خلافت خواهند خواست و وحی آورد
 بر حق خواهد بود و ادعای او ظالم و فاسق و فرمودند آن قبض را نزاع کن و خبر دادند که مرتضی را باقریش مناقشات خواهد افتاد
 و بانکه کشتن و مار قین و قاصطین جنگ واقع خواهد شد و خبر دادند که یک از آنها موستین در فلان جا کلاه سلاح خواهند کرد و وحی
 در بلائی خواهد افتاد و در آخر خلاص خواهد شد و عمار بن سیرافیه باغیه خواهند کشت و بردست اولی الناس باحی جماعه از قبیلک
 خواهند شد آیتهم رجل مندون و قتل حضرت مرتضی نیز خبر دادند و در حق قاتل او فرمود اشتبه الناس و معاویه فرمود ان
 ملک فاحسن و فرمود کیف یک نو قد تمصک الله تمیصا یعنی الخلاقه قالت ام حنیه او ان الله مفرغض اخی قال نعم و لکن نمیه هتاه
 در میان و هتاه و این کلمه شعار است بانکه خلافت او منعقد خواهد شد جهت تسلطه حسب بیعت و سیرت او موافق سیرت شیخین باشد
 و آن خلافت بعد از منی بر امام وقت باشد و لهذا سه بار لفظ هتاه فرمود و نیز معاویه فرمود ان و کیت امر افاق الله و اعبد
 آن اشاره با مارت شام و خلافت است جمیعا و عن الحسن بن علی قال سمعت علیا یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لاتذ
 الایام و اللیالی حتی یکمل معاویه عزاه فی انحصایس للریس فرمودن کتیب معاویه اید و یصلح امام حسن خبر دادند و کدی می خواهند
 و یصلح الله برین عظیمین من امین و قتل حسین علیه السلام خبر دادند و فرمود تا جبرئیل بر آن زمین نمود و در حدیث حضرت

نقل از
 کتب دینی
 ج ۱۳
 ابن عمر
 گفتند که
 در روایح
 و قاصطین
 بیاوران
 علی
 ایضا
 و در حدیث
 علی

بلاد و دارالمنبر و خوارزم و خراسان بجز نامی از خلافت ایشان ننماید و از مرثیه ثانیه فتنه چنگیزیه که خلیفه عباسی اکتشفه و پیش از آن
 بمصر رفتند و خلافت خوگستند و هنوز در دیار عرب خلافت ایشان باقی مانده بود و از مرثیه ثانیه خلیفه عثمانیه بر بلاد عرب و خوارزم
 بر بلاد فارس تا آنکه ریاست قریش کان لم یکن گشت و اصطلاح کلی رودی داد و عن معادیه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
 و سلم یقول یظهرن الترتک علی العرب حتی یخربوا بنا بئس الشیخ و لقصوم عزاه الی ابی لعلی بعد اذ ان خبر دادند بخلاف همدی و
 تخریج و جعل و نزول حضرت عیسی و بر آمدن یا جوج و ما جوج الی آخر ما ذکر و شمره بطول و چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 از احوال ملوک و خلفا خبر دادند همچنان از تفرق امت خود خبر دادند فرمودند که اصل و منشأ نوعی از اختلاف خوارج خواهند بود و
 واقع شد این حادثه زیرا که چون خوارج بسعی حضرت مرتضی بر هم خوردند و بیداد ایشان در میان سه قوم ظهور نمود و معتزله و کلاب
 الرأی و غلاة متصوفه و فرمودند که در باب تقصیر افراط و تفریط خواهند کرد و این اختلاف سبب شیوع نداب باطله خواهند شد
 و همچنین واقع شد زیرا که امامیه و زیدیه و اسماعیلیه از میان ایشان پدید شدند و شغب ایشان بسیار پدید شد و عروق خفیه از ایشان
 در جمیع طوائف ناسرآمد الا ما اشار الله و آزار آن اهل سنت خبر دادند فرمودند که کوشک الناس ان یخبروا اکباد الابل فلا یجدوا
 عالما یعلم من عالم الهدیه قال سفیان زمی هذا العالم مالک بن انس رواه بحاکم و صحیح و حسن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم لا یستویون فی الارض الا بالارضی علماء قال الامام احمد و غیره هذا العالم هو الشافعی لانه لم یتشر فی طباق الارض من علم
 عالم قریشی من الصحابه و غیرهم ناشر من الشافعی کفر و الی البیته فی کتاب المرفقه و خبر دادند که از فارس رجال علم پدید آمدند
 شد که از محمد بن یحیی و مسلم و ترمذی و ابو داود و دینساری و ابن ماجه و دارقطنی و حاکم و صحیح و غیر ایشان همه از
 فارس پدید آمدند و از فقها ابو الطیب و شیخ ابو حامد و شیخ ابو اسحق شیرازی و جیحینی و امام طبرسی و امام غزالی و غیر ایشان از فارس
 پدید آمدند بلکه امام ابو حنیفه دیاران ما در دارالمنبر و خراسانی او نیز از اهل فارس است و در میان این بشارت داخل و خبر دادند که
 بر این بر مانه مجتهدی پدید خواهد شد و همچنان فتنه در سر بر مانه مجتهدی که از سر لویا بیاضه دین خود پدید آمد بر مانه اول عمر بن
 عبدالقهریز جوهر ملوک را بر انداخت در رسوم صالحه بنیاد نهاد و بر مانه ثانیه شافعی نامی حسن خصال و تفریح فیه کرد و در مانه ثانیه ابو اسحاق
 اشعری احکام قواعد اهل سنت نمود و با بینه فان مشاطره ما کرد و در مانه رابعه حاکم و بهیمنی و غیر ایشان احکام علم حدیث نمودند و
 ابو حامد و غیر ایشان تفریحات فقهیه آوردند و در مانه خامسه غزالی را پدید پدید کرد و فقه و تصوف و کلام را بر مانه
 و از میان حقایق این فنون نزان بر خاست و در مانه سادسه امام زراعی اشاعت علم کلام کرد و امام بودی احکام علم فقه
 و همچنان تا حال بر سر بر مانه مجتهدی پدید آمده است با جمله فقیهین متفطن فقیه ازین احادیث آن است که از فخر او ایامی این احادیث
 متعلق رسا بعضی رقاع و سخط بعضی دیگر ادراک نماید و این احادیث را بر مجرد قصه خوانی حمل نکنند و من تعجب میکنم از کسی که استدلال
 حضرت فاروق از حدیث کیفیت بک او گفتند که قلب صفاک بر شد دعوت اجلاء بود از جزیره عرب و بر آنکه اقرار بود در سر زمین
 نیز سطح کتابید نمود ملاحظه کرده باشد بعد از آن در تحت مشک باخبارات مستقبله باظهار سخنان بشارت و شمره دعوت آن و فتنه
 و تقریر آنها توقف نماید فانه لعجب المحباب عند ولی الالباب عن ابن عمر قال قام عمر خطیبا فقال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان
 قائما یسود خیسر علی اموالهم و قال لفریتم ما اقرکم الله و قدر ایت اجلائهم فلما جمع عمر علی ذلک اتاه احد ابی لعلی فقال لای ادری من

سنه
 مجتهدان
 بر صلی

آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت علی را سوال فقال عرضت انی بسیت قبل رسول الله صلی الله علیه و آله کیف یکت اذ اخرجت
من غیر ذلک و کت نحو کتک لیلۃ لیلۃ فقال هذه کانت نزولت من ابی القاسم فقال کذبت یا عدو الله کما کلمتکم عمر و ابی طالب قریب
ما کان لهم من التزم الا و اذ بد و سر و قسار من آفتاب و مجال و غیر ذلک با و الخاری و دلیل تالیف بر کتات استیاض ایجاب از مهمل خوانند
باشد و فن معرفت ایجاب را متع نموده پیش از لیلۃ میداند که آنحضرت صلی الله علیه و آله در حق بر کسی از صحابه نبود که نسبت دست
آنحضرت صلی الله علیه و آله داشته نفس را می فرموده است بلکه که مرآت عدس مراد تواند بود در زبان شریفت جاری شده و
این قصص بیرون از شمار است هر گاه برای بر کسی گفته بود آن ساخته است بر کبار صحابه خود و در زمان آنحضرت صلی الله علیه
و آله که در زیر پیشانی او دند و بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم تحمل آن اعتبار نداشت نمودند بر نفس را می فرموده و مشهود و ملاحظ ایشان
از دو حالت بیرون نیست یا غیر است پیشه اگر خیر است بهترین جمیع خیرات است که من حسن استیاض استیاض ایجاب از مهمل خوانند
بجز من عمل به این بزرگواران رحمت احوال جمیع مجامع بین و جمیع آنکه لیسعی ایشان استیاض ایجاب از مهمل خوانند و اگر شریک
بدترین مشرب است زیرا که دین محمدی را بر هر دند و امام معصوم مانده ساینده از بهر تقدیر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امور جزئی
صحابه خود را که بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن متصف شد بیان میفرماید چرا امر عظیم را ایام الی الخیر و ایام الی الشر بیان فرماید
اگر خیر است لطف فدای تعالی و رافت حضرت پینامبر تقاضا نماید که بر آن خیریت مطلع سازند تا مردم آن خیر را خیر دانند و آن
از تمام نمایند و اگر شر است لطف الهی و رافت حضرت رسالت پناهی تقاضا میفرماید که بر شریت آن مطلع سازند تا مردم آن شر را شر
و بیت الشی را ایشان قائم شود و اگر نوع ثانی می بود آن نیز بیان امر خلافت است و نوعی از تعیین خلفاست که فلان فلان بخلاف
حقیق نیستند و حقیق غیر ایشان است با جمله استقراء سیرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در تعلیم بر احوال صحابه دلالت ظاهر دارد
که تعداد را بیان نموده است و تعیین خلفا بوجه اتم کرده و این نکته را نیز تفصیلاً در همین باب و نسبت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
ترجمان غیب بود در آنچه از مناقب هر یک از صحابه بیان فرمود و هر کسی را فیضی است که در وی بود و ما قبسه الامر همان فضیلت بود
کار آمد نقصان داد ای بنی کعب سید القراء گفت و فرمود که خدای تعالی مرا فرموده است که سوره و لم یکن اقلیم تو کتم آنی گفت و
الله قال نعم قدرتی عینا ای دیر در تخصیص سوره لم یکن است که در آن سوره تلاوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را شنیدند
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این امر جلیل الشان بطریق مرح و الزام حجت بر اهل کتاب مذکور فرموده و ما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
مقدم تو هم بالکتاب و الله اعلم بیتی میدانی که نکته در تخصیص سوره است که سلسله سوره عظیمه از قوامت مرح و ابی طالب
او صحابه رسیدن مقدر بود و سید الله این مسو و را چو فرمود که یا امرکم این ام عید فنده و ما امرکم فخر زود برای که
سلسله فقه و قرات هم غیر از است بجای سالت صلی الله علیه و آله و سلم بویستن مقدر بود در حق خالد چرا فرمود سبب من سبب فنده
برای آنکه نوع بسیار دست او بهم آمدنی بود و در حق مسجد چو فرمود سبب من سبب فنده یک اتمام و فیض یک آخرون برای
فتح عراق و حکومت آن بر دست او شده بود در حق ابو حصیب و چو گفت امین بن ذوالانوار ابو سید تو برای آن گفت که جل و مقدم شام بر دست
و افتادن بود در حق عمر بن العاصم گفت یوم المائل السالج لاجل الصالح برای آنکه ایالت مصر بطور او بودنی بود در حق معاویه
گفت ان ولدت امر الایمن فاحسن الهم برای آن گفست که خلافت آخر با رسیدنی بود در حق ابن عباس و عاقر و اللهم علی کتاب برای

آنکه تفسیر قرآن برداشت او شایع شدنی بود و در حق اش گفته اللهم اکثر الله و قوله در بیان ظهور نمود که فرموده بود و در حق بود
فرمود مشبه عیسی بن مریم زیرا که این صفت در وی کامل بود و ابوهریره را معنیات علم در امان ریخت که در سبب و انکار
روایت حدیث مشاهد نموده بود و در حق شیخین چرا گفت اقتدا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر زیرا که خلافت ایشان مقدر
بود و دلیل ثالث هر که فن منازعی را نتایج نموده باشد البته میداند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر گاه برای غزوه از مدینه
شریفه سفر میفرمودند شخصی را حاکم مدینه مینمودند و اندام مسلمین را گامی محل نگذاشته اند پس چون کوس رحلت از دنیا نرفتند
و غیبت گبری پیش آمد آن سیرت مرضیه خود را چو امرعات نفرمایند اگر تا مل کنی در رفت تمام آنحضرت صلی الله علیه و سلم شدند
و مذکر گشتن امت بغیر کسکس محال دانی و اگر اصلاح عالم که سبب بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و سبب پیش نظر داری شایع
گذاشتن بنی آدم بعد سسی بلیغ در تربیت و اصلاح آنها تهافت و تقاضای نگاری و اگر بر سیرت علیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در نصب حکام و تقصا و تفویض بر امری مستحق آن نظر بر نگاری بغیر اختلاف پدر و در دنیا مستنکر و مستعد شاری استقرار
اکثر افراد و احوال و حکم کردن بموجب آن در افراد و احوال باقیه یکے از ادله خطابه است که در معرفت احکام بان اکتفا میتوان
کرد و تقصیر نصب ذواب بعد بر آمدن در غزوات ازان و حضرت است که بنقل شمه ازان احتیاج افتد و دلیل رابع اگر شری را
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آدفع مفاسد عالم و اصلاح جهانیان با آورد و به چشم عبرت متبع کنی شک نداری در آنکه آنحضرت صلی الله
علیه و سلم آن مقررات که افراد بنی آدم را از حفضیف بهیبت با وج ملکیت رساند میان فرموده بعد ازان هر چه حاجت بان است
از آداب معیشت و مکاسب و معاملات و تدبیر منازل و سیادتن همه را مشروح ساخته و هر نابایستی که در اینجا بود ازان منع
و زجر نموده و ازان همه گذشته تحسینات و ستودنی معاسد و ذوای اثم را بوجه اتم مبین گردانید و هر چیزی را
کرده ارکان و شروط و آداب مفصل ساخته مثل این حکیم دانا و مشفق بهر بان عقل تجویز میکند که امت خود را در عین مملکت سپارد
و تدبیر خلاص ایشان نفرماید و غزوه تبوک متوجه شام شود و انا و قوت غضبیه رویان کند و ایشان را تحویل نماید و نامه
بکسری نویسد که آتش غیرت بسبب آن بدماغ او رسد و وی از کمال رعوت خود قاصدی پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرستد
و قصد امانت کند و مستیمان باند مسیله کذاب و اسود غنسی از زمین عرب برخاسته باشند در مردم ضعیف الاسلام در پی ترویج
کفر افتاده باشند و سوره قرآن مانند عصا فر در دست مردم برانگند و باشد حکمت این حکیم دانا و رفت این مشفق بهر بان مناسبت داد
که تدبیر اصلاح عالم ناکرده و امت خود را زیر لسن خلیفه سپرده از عالم بگذرد سوال اگر گویی همه حکام در شرع مبین نشده است
بلکه بسیاری از حکام بقیاس مجتهدین حواله گذاشته اند نصب خلیفه هم از حکام غیر مینه پیش گو جواب گویم چیزی که در زمان آنحضرت صلی الله
علیه و سلم واقع بود خبر آن بان حضرت رسیده لابد اصلاح آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده است اگر خیر است تقریر نموده و اگر
شر است منع فرموده و الا تقریر بر عصیت لازم آید و آن محال است و تصادیم عصمت و چیزی که قریب الوجود و قریب الحول بود آنرا
بیان فرموده آری سچ بعد الوقوع است اثار ت مشبهات بان نکرد و آن عین رحمت است حکامی که بقیاس مجتهدین حواله کرده اند
آن وقایع بعد الوقوع است نه قریب الوقوع و واقعه که تقریر آن کردیم قریب الوقوع است پیش پا افتاده که هر عاقلی وقوع آنرا
غدا اولیعه غد میداند نشان بین التسلین باز بقیاس مجتهدین آنرا حواله کرده که عقل تحقیق آن مستقل باشد نه آنچه بعدی محض باشد و این

کتاب
تذکره اهل
مدین

خلیفه که در زمان آینده تغییر و تبدیل نکند و سعی او مفید مطابق مقصود و باشد امری موکول بر همان لسان غیب که عقل را مفضل نماید
 بود و دلیل غایب غیب بر هیچ ادیان در رسالت آنحضرت صلی الله علیه و سلم منطوقی بود که قال عزمی قائل هو الذي جئنا منسلا
 رسوقنا يا الهدي ودين الحق ليظهر على الدين كله ولو كره الكافرين و کما روی عن النبي صلی الله علیه و سلم تمام
 انه بشر بفتح فارسی الروم فی اول بعثه بکتابه اول قدمه بالهدیه و عند وفاته و اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم تقریب عبادان
 در عینه محصور نگه میداد ای با وجب نکرد و سپید تا شاهین ذکری را که فتوح فارسی در دم از آن قبیل نیست که بدون نسب غیب
 را شده نیست شود و مطلق ایجاب غلبه آئی خلیفه کان کفایت نمیکند زیرا که برای اوقات هر نفسی مساوی نیست مستحق پذیرش نیست
 است و دست نه امتیاز برای کسی زدن که برای آن موفقی باشد و آن امر بر وی میسر گردد از علوم امتیان بیرون است و مقدمات
 الواجب ایجاب و فتنه بود معلوم آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم که میداشتند بیست و دو را یا ایها الذین آمنوا من بعد محمد صلی الله علیه و سلم
 این فتنه در زمان شریف ظهور کرد که سید کتاب و اسو و منسی بر داشتند و بالتسلع معلوم بود که آن متنبیان در مردان اگر دست
 یابند تا اسلام را بر همه زنده مسلمانان رهسازند و دفع این فتنه سوای نصب خلیفه رشد ممکن نیست و نه هر خلیفه که باشد
 بلکه شخصی عزیز القدری که تدبیر غیب برای این امر منظم معین باشد و در دفع ضرر واجب است و حقیقت بحر لیس سلیک الی موتین و وف
 زینم غیر تقریب بحر و تبعید از شر شخص نیست و قال الله تعالی لا یأخذ الله مالکم اثمکم انما یأخذ الله مالکم اثمکم انما یأخذ الله مالکم اثمکم
 فتم خود را کار فرما شوی بدانی که مقاتله با کفار ابتدا را و دنیا بغیر نسب غیب امکان نیست و هر خلیفه آن قائم نمیداند شیدل واحد
 بعد و احد و تمیز این در حد از مقول عاقله خارج است بیجا مبری باید که از تسلط غیب تعیین آن فرماید و فتنه اختلاف ظاهر میان
 در تعیین نفاق فرود نشاند و نفس شعب قدح کنندگان بعضی معاصی سرفیه و مثالیب رسمیه آب زلال مبارک حقه اطفا نماید و اگر تاریخ
 ملوک انجوائی البته بدانی که در مثل این حالات مضطرب شده اند بنسب با و شاهای عزیز الوجود در تعیین آن بادشا و گاهی بدیل
 نجوم متمسک میشوند و گاهی بر رویا یا استخاره و گاهی بفرست یکیمی که بر کفایت او اعتماد داشته باشند و جزئیات این فصل از شمار
 بیرون است و اگر یاد داری مگر قصد رای زدن الی سستان بعد قتل نوزد و گشتن او سه نزدیک بر پولو حتی تاج و تخت و بسایر
 شاه فرشته بخت که باشد بر و فرقه ایزدی و بتابد ز گننا را و بخردی و در آخر کار بر تو و طها سب اتفاق نمودن و
 نصف سلطنت کاوس در وقت پیری او در خواب دیدن گورد که صلاح سلطنت فارس و خلافت کبخر خواهد بود و گویا فرستاد
 برای آوردن کبخر و از آنصورتان این نیز کفایت میکند و اینجا دقیقه هست که اگر فهم کنی اکثر مفضل آسان شود دست اندازی
 است بر آنکه چون اکثر خلق بشدنی در مانند در السموات و الارض الهامی یا تقریب میفرست تا صلاح عالم آن تدبیر در وقت شدت
 صورت گیرد و بعثت رسول و نصب محمد وین بر سر بر آیه و چیزهای بسیار متنوع بر همین مهل است تیزی که بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و سلم در وقت غلبه کفر و انانیتان کرده است کما جاز فی الحدیث القدسی ان الله تعقی عربهم و جمعهم الایا من اهل الکتاب
 و این آوردن آن ابتلیک بهم و ابلیهم بک الله تعالی همان مرحوم آنحضرت صلی الله علیه و سلم از عالم اوستن عالم اعلا استال فرمود
 و هنوز ظهور دین حق چنانکه میبایست نشده و سباب احتمال دین حق بجز سید و بار دیگر برقع از روی خود کشاد و تعیین خلیفه
 هم خلیفه نمودن و آنکه مراد حق تمام شد و موعود او میفرمود گشت و چنانکه صرفت شخصی که متحمل آعبار نبوت میشود از علوم و شرف خارج است

وای
 وای

و لهذا جا بلان گفتند **لَوْ لَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَدَمِيِّينَ عَظِيمٍ** همچنان معرفت شخصی که احوال خلافت حل نماید و آن مراد حق را
 بکمال رساند مقدور بشر نیست اینهمه تدبیر غیب است که از پس پرده کار با میکند و لابد است که پینا مبر آن شخص معین ارشاد فرماید
 و اگر فرض کنیم که بعضی انواع تعیین بگذارد و آن نخواهد بود الا از جهت آنکه در مفضل الهی که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا بَاغِيَ بَعْدَ هَذَا**
 معنی خلافت را تقدیر شخصی بر ارباب نوع خود بفرمان رودانی فهم میکنند و اینهمه میبایست و برین بقدر حسدی در زند و بیانی است
 الا ان پیغم نور و حقیقت شناسان تدبیر غیب بر می صلاح عالم و انجاز موعود می بینند و این استخلاف را یکی از نعم عظیمه
 می شمارند حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین خاص کند بنده مصلحت عام را بد مقدمه ثانیه آنکه اگر حضرت صلی الله
 علیه و سلم تمضیص خلیفه فرموده است آن خلیفه صدیق اکبر است لا غیر ثم بعدة ثم عثمان بعد عمر و کبیر لیکلش که بتواتر معلوم شد که صدیق
 و فاروق و ذوالنورین با دشامان زمین بودند و فرمان رودانی میکردند و مردمان همه بایشان معاطه رعیت با خلیفه بجای
 و بلفظ یا خلیفه رسول الله و یا امیر المؤمنین ندا میکردند این قدر را خود موافق و مخالف همه میدانند پس بجز خلافت که فرمانروائی است
 ایشان را ثابت شد نه غیر ایشان را پس از غیر این ستمین اسم خلافت متفق شد گفتگوی سنی مشیبه در آن است که ایشان درین فرمانروائی
 مطیع بودند یا عاصی شایع استخلاف ایشان نص کرده بود یا بخلافت دیگری یا بر خلافت هیچ کس نص نفرمود پس میگویم اگر نص شایع
 بر همین عزیزان بود و ایشان موافق آن نص خلیفه شدند فیها و اگر نص برای دیگری بود و ایشان بسینه زوری خلیفه شدند عاصی
 گشتند در تصدی خلافت قباچهائی بسیار لازم می آید **تدلیس در کلام رب لعزت بل و علاء کلام افضل انبیا علیه افضل الصلوات**
والتسلیات و کذب متواترات مرؤیه از صادق مسدوق و اجماع است بر خورمه بر فضالت و ارتفاع امن از حکام شرع و عدم قیام
تخلیف پیغمبری از حکام بر هیچ یک از امت و مخالفت حکم عقل صراح و متناقض در مقصود و شایع اما تدلیس در کلام رب لعزت بر تقدیری
 ایشان عاصی هستند در خلافت از آن جهت لازم می آید که در قرآن عظیم شایع است **و درح و ثنا و اخبار بر رضای اهل بیت شجره و غیر**
اولین از مهاجرین و انصار آمده است لقد رضی الله عن المؤمنین اذ باعوا ناک تحت الشجره ففعلوا ما فی قلوبهم فانزل السکینه
علیهم و اتاهم قریباً و مغایر گفتند یا تأخذونهم لکان الله عزیزاً حکیماً و شیخین از آن جمله اند پس اگر ایشان غاصب
 جا بر می بودند تدلیس عظیم شد و خدای تعالی از تدلیس منزیه است و غیر شیخین از دوات بیرون نیستند یا عاصی نمودند یا سکوت در زند
 اگر است کردند همه ظالم و فاسق هستند زیرا که اعظام ظلم است **قال الله انکم و الذین ظلموا و اذوا وجهه و اگر سکوت کردند سکوت**
 بنا بر خوف بود یا غیر خوف اگر بیغیر خوف بود همه عاصی شدند و اگر خوف بود آن خوف در جمیع مهاجرین و انصار و اهل بیت رضوان
 یا اکثر ایشان بود یا تلبیله را از ایشان اگر جمیع را بود یا اکثر را این مقدمه باطل است زیرا که چون مهاجرین یا اکثر ایشان
 بر صرف خلافت از شیخین کرمی بستند استخلاف ایشان صورت نمی بست و شیخین را بجز مهاجرین و انصار ناصری نبود و اگر اقل از خوف
 لاحق شده بود اکثر عاصی شدند یا خافت آن اقل پس این شایعات بصیغه جمع هرگز صرف پسند و از آن جهت که اگر صدیق در خلافت خود
 جابر و فاضل بود در حق او آیات داله بر کمال مرح و ثنا و بشیره بدخول جنت نازل نمیشد لیکن آیات بسیار باین صفت نازل شده
 پس خلافتا در حق است اما ملازم است پس از آنجهت که مرح و ثنا می شخصی که مبدأ فساد عام شود تدلیس است و خدای تعالی از تدلیس منزیه است و
 بشارت کسی که ترکب کبیره بشد و غیر تو بدیدم در نزدیک آشکاره قلیل الوقوع است و نزدیک معتزل متنع الوقوع و بهر تقدیر در تنویر امر وی غیر

مقدمه دوم
 از لایزال عاصی

تدلیس
 نام
 کردن

ايمان بولاية الخاتم النبوي عظيم است و انشا الله تعالى قصص نبی اسرائیل ذکر فرمایند و انجا بر آن نکتہ دلیل سپهر جبرائیل کار از
 جهت آنکه تقریر او تامل نیست تکلیف ننماید و بشارت بهشت شخصی را که در آخر عمر زمین کارهای شنیع از وی نظیر برآید سزاگوار
 برستان عظیم آبا بطلان لازم پس از آنجهت که جمعی غیر از منبرین در آیات بسیار ذکر کرده اند که در حق صدیق نازل شده اند و این
 روایات طرق بسیار دارد همچنین که نزدیک اجمال یقین با مرشک حاصل شود و چون در حق صدیق وارد شدند دخول صدیقین
 قطع شد و در پیش آیات بجز روایات سلف قرآن بسیار یافته میشود که مستنبط از آن غیرت صدیق بود و است اول ما ان تصبروا و لا تفکروا
 نصرنا الله و انصرجه الین کفرنا تا انی انتبنا لذلک فی القادر اذ بقول لیس حاجیه الا نحن ان الله معنا و سار
 غار با تفاق و انی مخالف غیر صدیق نبود و دوم در آیات اول و اولوا الفضیل منکم و السعده ان اولوا اولی القربی و اللستین و المخرجین
 فی سبیل الله و لبعثوا و لیسبحوا الا یخجلون ان یغفرا الله لکم و الله غفور رحیم اشارت به صدیق با تفاق میفرماید
 ان یستوی منکم من اعق من قبل الفیض و قاتله قال الواحسی قال الطیبی فی روایة محمد بن الفضل نزلت فی الی بکر عمل علی
 بن ابی طالب کان اول من اتق الله رسول الله صلی الله علیه و سلم و اول من قاتل علی الاسلام و قال ابن مسعود اول من اظهر اسلامه
 بسید النبیه علی الله علیه و سلم و ابو بکر و قد شہد به النبی صلی الله علیه و سلم بانفاق الیه قبل الفتح فی احادیث کثیره چهارم قال الله
 مؤمنوا و جیر بل و صاحب المؤمنین قال الواحسی قال عطاء بن ابراهیم عن ابن عباس یبرر ابابکر و عمر بالیمان للنبی صلی الله علیه و سلم
 من عاده و یفرضه و عن ابن مسعود عن النبیه علی الله علیه و سلم فی قوله و صاحب المؤمنین قال صالح المؤمنین ابو بکر و عمر و هم
 الا انسان یوالد الیه احسانا حمله ائمه کرمها و وضعها کرمها و حمله و فضله ثلثون شهرا حتى اذا بلغ اشده
 و بلغ اربعین سنه قال رب ادر عینی ان اشکر نعمتک الی انعمت علی و علی و الی و ان عمل صاحبها نوضه و نهم
 الی فی ذکر نبی صلی الله علیه و سلم و انک و الی من المسلمین قال الواحسی قال مقاتل و عطاء البکری عن ابن عباس انه الایة نازله فی
 الصدیق رضی الله تعالی عنه و کان حمله و فصلا به القدر و یدل علی صحته قول حتی اذا بلغ اشده الی آخر الایة و قد علمنا ان کثیر من
 الناس من بلغ هذا السلیق لم یکن منه هذا القول و هو ما ذکر الله عنه قال رب ادر عینی الایة فدل انه فی انسان بعینه و هو ابو بکر
 رضی الله تعالی عنه و معنی قوله لیس عینه قال عطاء بن ثمانی عشره سنه و ذلك ان صحیح النبی صلی الله علیه و سلم و هو ابن ثمانی عشره سنه
 و النبی صلی الله علیه و سلم عشرين سنه فی تجارتهم الی الشام کان الایة قد نزلت فی اسفاره و حضوره فلما بلغ اربعین سنه و نبی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم دعا ربّه فقال رب ادر عینی العینی ان اشکر نعمتک علی بالهدایة و الایمان حتی لم اشکرک بک و علی ذالک الی قمانه عثمان
 بن عمر و و انهم یخبرون صحابین عمر و قال علی بن ابیطالب فی هذه الایة فی الی کر اسمک الی و جمیعاً و لم یجتمع لاصدقین لصحابة المهاجرین الا واه
 غیره و اوصاه الله بها و کریم ذک من کبده و ان عمل صاحبها نوضه و نهم قال ابن عباس اجابه الله تعالی فاعقبت تسعة من المؤمنین بعینه
 فی الله و لم یرد و سبب من الخیر الا اقامه الله سبحانه و استجاب له فی ذریته اذ قال و اطلع الی فی ذریته و لم یکن له ولد و لا اولاد و لا ولد
 الا انما بالشر و حده و ثم و ان الی جاءه بالصدق محمد صلی الله علیه و سلم و صدق به ابو بکر و اصحابه و هم المؤمنون الذین صدقوا محمد صلی
 الله علیه و سلم باجابه من الاسلام اولکات هم المؤمنون هم الذین یحققون الی و الی و انهم یستأذنون الی الکشاف قبل نزول
 الی بکر لصدیق رضی الله تعالی عنه من تصدق باربعین الف دینار عشره باللیل و عشره بالینار و عشره فی الی عشره فی العلامیه

وند اینها نیز باید و میباید که اتفاقاً الذی یؤتی ماله بقرانی مفسران سخن اند بر آنکه مراد از این آتی صدیق اکبر است چون از بعضی الف در راه
 اسلام صرف نمود و آیت مکیه است با اتفاق مفسران و در که غیر صدیق کس را اتفاق باین کسب نکرده است و وجه بسیار دلالت
 میکند بر آنکه حضرت مرتضیٰ مورد آیت بود زیرا که مرتضیٰ میفرمود در کلمات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مال نهشت تا اتفاق کند
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر مرتضیٰ منت تربیت داشت بخلاف صدیق اکبر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروی نعمت تعلیم سلام
 داشت لا غیر و آن نعمت را جزائی نیست کما قال الانبار علیهم و اما استلکم علیکم من اجر ان اجر منی الا علی الله و چون مراد از ان صدیق
 باشد معلوم شد که عاقبت او محمود است لقوله تعالی و لکن فی رضی و الله و مرضی من عند الله فی المال و الاستقبال اکرم است اکرم
 بهترین است است و بهترین امت است و این با خلافت است و اگر کسی گوید که مراد اینجا جنس است است گویم دخول موروثی در عموم آیت قطعی
 است بر تقدیر تنزیل میگوئیم که صدیق را خلافت باعتبار ظاهر حاصل بود با اتفاق بجهت در آن است که این خلافت حق بود و اینها
 قصه ای بسیار صدیق متصف باین صفات بود پس بشارت بروی صادق بشد و باید که آخر کار وی محمود بود و آخر کار خلیفه بود و غاصب
 و جائز باشد در خلافت و آزان جهت که در آیت استخلاف یعنی آیه وعدا الله الذین امنوا انکم و عملوا الصالحات و آیه الذین ان
 انکم فی الارض برود و در یکوا فیه فرد آمده اند مطلق میکی را دیگر تقصید نیاید و آنچه از هر دو حاصل شد استخلاف بهما جرین
 اولین است و مع خلافت ایشان بی بیان آنکه اگر تکلیف فی الارض نصیب ایشان گردد و لا بد جزیر دیگر که بآن خلافت رفته شود بآن
 منضم خواهد بود و تقریر این مباحث گذشت و آنجهت که خدا تعالی میفرماید قل للتحالفین من الاخر اب سستد عونی الی قوم اولی
بائس شد بدتقائکم او کسبوا فان تطبوا اذکم الله ابر احسن و ان تو لاکما تو کتبتم فی الیوم علی با الی قال لواحدهی کثر لفسرین
 علی ان هولاء بنو حنیفه اتباع سبیله قال رافع بن خدیج کنا نقرأ هذه الآية و لا نعلم من هم حتی دعا ابو بکر رضی الله عنه الی قتال بنی
 حنیفه فقلنا انهم هم قال ابن جریج سید عوم عمی قال فارس قال کتبتم اهل کتبهم او یکون مهمم الاسلام فان تطبوا ابا بکر و عمر یوم
 الله ابر احسن یعنی لجهت و ان متولوا ترضوا عن طاعتها کما تو کتبتم عن طاعة محمد صلی الله علیه و سلم فی امیر الی حدیثه یعنی فی الاخرة
عذایا الی و الایة تدل علی خلافة اشیخین فان الله تعالی و عد علی طاعتهم لجهت و علی مخالفتها العذاب الالیم است و عده فرمود که در
 زمان مستقبل الیته و طبعی خواهد بود اعراب بسوسی جهاد کفار و دعوت این داعی سبب و موجب قبول دعوت خواهد بود و پس اگر قبول کنند توای
 یابند و اگر قبول نکنند عاقب شوند و این لازم بین استخلاف حق است و دعوت بهما و شهر و عظم صفات خلیفه است و عالی نیست از انکه این داعی
 یا آنحضرت است صلی الله علیه و سلم یا خلفای نشسته یا مرتضیٰ یا بنی عباس و آنحضرت صلی الله علیه و سلم الیته داعی بود و نیز که داعی است
 میفرماید انک تخرجوا معی اید الی ان لکن تقائوا معی حد و ان و ان آیه در قصه حدیثیه نازل شده است و غزوات آنحضرت بعد حدیثیه محصور
 و معلوم است بعد از ان بغزوه خیبر بر آمدند و کسی از عراب را دعوت نمودند و بغزوه فتح مکه و حنین این قتال بقوم اولی باس نبود زیرا که
 این کجور دلت میکند بر مخالفت این قوم با قوم اولی که ترضی و جوالی ایشان بشنید و ظاهر از اولی باس شدید است که نسبت ترضی شدت باس
 داشته باشند و این معنی در خبر مردم و عجم یافته شد و در مرتضیٰ زیرا که مقالاتی در وی رضی الله عنه برای طلب خلافت بود و بجهت اسلام و تقاطع
 او و غیره دلالت میکند بر آنکه آن دعوت کفار است بجهت اسلام و بنو امیه و بنو عباس دعوت نکردند عراب مجازا بقبال کفار کما هو معلوم من
 التاریخ قطعا و دعوت صدیق اکبر بسوسی قال اهل شام و عراق بود و دعوت فاروق نیز بقبال عراق و شام و مصر بود و وجود وی نیز

بقال این فرامان و از لید و مغرب و اقتضا که هر بسوطی التایم پس دعوت ایشان واجب الاتمال بود و این صفت غلیظ حق
 است و چون حقیقت ایشان در دعوت نبیها در دم و مجرم ظاهر شد مع کلام ایشان واجب الاتمال سپند زیرا که تکلمان کلمه اسلام
 جمع اند بر دو قول محسسه اثبات و وجوب انقیاد ایشان کرده اند در صحت کلام و دعای معنی و وجوب انقیاد ایشان میکنند در صحت کلام
 اما بطلان این تعیین الاصل و از جهت که خدا می تالی میفرماید یا ایها الذین امنوا من قبلکم انکم کنتن علی الله کافران
 یقربن یحبهم و یحبونهم اذکون علی المؤمنین اعز من علی الکفرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون
 لومة لائم هذا لک فضل الله یؤتی من یشاء و الله واسع عظیم و این آیه دلالت میکند بر آنکه تمام مؤمنین
 کمالین بر نفسین جدا نخواهند کرد با برترین و نهی در زمان تشریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر نشد زیرا که اسود غنسی فرمود که
 بود در انتخاب بسوی وی لشکری و آن نکرده و در ایام حضرت مرتضی زیرا که قال ایشان با بغات یا خواج اتفاق افتاد نه تفریق
 و خلاصی بنی عباس بنی امیه نیز هیچ یکی از مرتبین بطریق تفریح کشی قتل نکردند و نه نوم از فحواصی آیه جمع رجال و نصب قتال است
 پس متعینند که آن موصوفین صدیق و فاروق و جبرئیل ایشان بودند و در عرف عام قتال مشرب میشود و بعلیه هر چند وی خود
 حاضر و قعه نباشد و اگر صدیق و فاروق خلیفه نباشند معنی که با ایشان جدا کرد و نه با بیعت نمودند و با اختلاف ایشان را نشدند
 محبتین و محبوسین بودند باز این آیه دلالت میکند بر آنکه اینها هم محبتین و محبوبین اند و بر مؤمنین رحمانند و بر کافرین شیطانه و مجاب پند
 و از کسی تفرسند و این همه اوصاف کمال است باز فرمود ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و این دلالت میکند بر کمال فضل
 و تنهایی در تنهایی است شد که شریف در ایام خلافت خود با جماعه که اتباع ایشان بودند موصوفین بودند یعنی با کمال که در شریعت
 بهتر از آن دستغیبت و مومن و مشمول فضل الهی بودند و نهی لازم اختلاف حق بود ال بر نفسیست ایشان است و اما از مومنین
 کلام فضل انبیا علیه الصلوة و السلام بر تقدیر که خلافت شیخین بل مشایخ شسته جور شد از جهت است که بشارت حضرت صلی الله علیه و سلم
 برای این بزرگواران در احادیث بشارت که روایت کرده از جماعه عظیمه فی کل طیبه و در آن احادیث علی کثره طرقها و تشعبا ما نیدا
 دلالت میکند بر کفایت که بشارت است پیش از این معنی بالقطع ثابت شد و اگر ایشان فاسق و جبار پند باشند این بشارت نباشد و بشارت
 تا نیست بود و بشارت ایشان همین میشود در و فصل که تقریر آن سابقا گذشت و اما کلام متواترات مرادیه از صاف مصدق
 از آن جهت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث بسیار خلافت این بزرگواران اثبات فرموده و نشانار و نشانار و اشارت اخیری بجملا ناره
 و مفصلا اخیری پس این احادیث اگر چه هر یکی غیر واحد است اما چون آن همه را با محفظه کنیم غیر محصور باشد متفق در کفایت و آن صحت خلافت
 ایشان است در وقت خلافت خویش بیان این عمل آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایا قلیب ذکر نمود بعد از آن فرمود و لا ادری بالقبلی
 یکم فاقدموا بالکون من بعدی انی بکر و عمر مراد آن است که بالذین یؤمنون من بعدی فی مقامی زیرا که صله محسن و معجز معلوم شد و بعد
 ایشان بغیر قیام بقام آنحضرت صلی الله علیه و سلم محسن و متین این برد و نمیتواند وصله باید که نمایم محمول را بان ساخته باشند پس
 شد که ذکر کرد و یا قلیب آنندان محاطان شنیده بودند و مراد از اقتدا اقتدا در امور خلافت است زیرا که تعلیق اقتدا بعلیه که شریعت
 باشند آنهاست تا بحد اقتدار رعیت بعلیه مراد همیشه اند در همین حدت تعلیم قرآن و خیر آن به گیران حال کرده پس مراد از اقتدا غیر ترویج
 و تعلیم است و آن نیست الا استخلاف پس حدیث دال است بر ایجاب انقیاد قوم ایشان را من جبه الخلافه و همین است معنی تشویم استخلاف

و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خطبه تودیع که هت رابآن تودیع کردند فرمودند علیکم بیتی و ستمه خلفاء الراشدين من بعدی
عصوا علیها بالواجب بعد از آنکه رویا چندند که در آن باشد بر آنکه ولایه امر بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلفای تلمبه
خواهند بود پس گویا فرمودند علیکم بسنته و سنته ابی بکر و عمر و عثمان پس اینقول بحجاب انقیاد قوم است در آنچه خلافت متعلق باشد
با ایشان و بهو مطلوب و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث مستفیضه خبر دادند که بعد وفات وی صلی الله علیه و سلم خلافت نبوت در
خلافت رحمت خواهد بود و بعد از آن ملک عضو و آنچه متصل وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تحت خلافت خلفای اربعه بود پس
خلافت ایشان خلافت نبوت و رحمت باشد و اگر تیر این خلفا مشابه تیر انبیا نبی بود یا ایشان بغصب خلافت را گرفته بودند خلافت نبوت
و رحمت نمی بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث مستفیضه اعلام فرمودند بآنکه خلافت تا شلی سال است و سفینه
تفسیر کرد آنرا، خلافت خلفای اربعه و عقل نیز بران دلالت میکند زیرا که مطلق رحمت نبوت بسی سال نیست پس این خلفا متصف با آن
بودند که غیر ملک عضو و پس این خلافت مدوح بود و خلافتی که بغصب جور پدید آمد و در احادیث مستفیضه وارد
شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم رویا قلب دیدند و جماعه از صحابه نیز بالذات مختلفه رویا دیدند از آنکه حدیث سبب اصل آن
ازین و حدیث توطی بعض ایشان بعض و حدیث آشامیدن آب بترتیب و تشولیش یافتن عثمان و باز جمع شدن اسباب برای او
و حدیث وزن بترتیب الی غیر ذلک و این همه معبر است بخلاف و این تفسیر در بعض تصریح دارد شده و در بعض با شارت و در بعض
از ان سکوت کردند از اظهار سخط بلکه بآن به توجیح شدند پس از اینجا استیم که خلافت ایشان ظلم و جور نبود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در مرض آخر صدیق را امام نماز ساختند و با امامت دیگری رضی نشدند و این دلالت میکند بر اختلاف صدیق عقیلا و نقلاً و احتیاطاً
از جهت که عادت جاری است بآنکه بر تخت نشاندن نزدیک موت دلالت بر اختلاف میکند و عقد لواء دلالت بر تائید نماید و در آن
و قلم دادن دلیل منصب وزارت است و این اشارات حکم عبارات دارند مثل اشاره بدست و سر بجای لاد و نعم و امامت در نماز منصب
آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و بهترین موردین و دنیا پس تسلیم آن بصدیق دلیل شد بر اقامت از مقام خلافت را و اما نقل پس از ان
جهت که جمعی در وقت عقد خلافت بآن تمسک کردند مثل فاروق و مرتضی و ابوجعبه و این مسعود و از سایر حاضرین روی و الحارثی
برین استدلال ظاهر نشد پس گویا همه استصواب آن استدلال نمودند و اگر امر و در دلالت این فعل خفای خیال کرده شود در عصر صحابه
خفای نبود و مثل این اشارات مختلف میشود دلالت او با اختلاف عادات و حضور و آن حضرت صلی الله علیه و سلم سال را فرمودند ان
لم یجری بیتی فانی ابابکر و این نیز صریح است در آنکه خلافت بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصدیق راجع شود زیرا که حضرت در بیت المال
و ادای و عذای چنانچه بر یک از خواص خلیفه است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند لا یبقین فی المسجد حوثة الا حوثة ابی بکر و این حدیث
دلالت میکند بر خلافت صدیق و علما درین دلالت دو وجه نقل میکنند قیل لان الخلیفه یتحارج الی الاکتار من و جعل المسجد لشدة
استیاجه الی لازمه المسجد کی یصلی بهم و یامرهم و یمنها هم و یقضه لهم و کان الناس فی الزمن الاول لا یقضون الا فی المسجد و قیل لانه اشاره
الی سدر غبات الناس فی خلافة و حضرت عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها ذکر کرده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم قریب مرض موت
فرمودند لقد سمعت ان ادعوا بک و انا ک الحمدیث و این حدیث صریح است در آنکه مقصود آنحضرت صلی الله علیه و سلم استخلاف صدیق بود
و کرده میدهند که غیر صدیق بآن رغبت کند لیکن ترک کردند کتابت خلافت بنام او و آنحضرت برای او بنا بر لوکل بر و عده الهی و آنحضرت

الحوثة باب من
لا یبقین فی المسجد
کیون بین یسئرون
غصب علیها بالواجب

صلی الله علیه وسلم در جای بنی مطلق فرمودند که صدقات را بعد من باینجا بگردانند و بعد از وی عمر و بعد از وی عثمان و بعد از ایشان ساکت شدند و آن صدقات کی از خواص خلافت است و امر با تمام صدقات امر است با نقیه ایشان در امور خلافت و آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطب خوانند و بعد از آن امر فرمودند صدیق و فاروق را بخوانند غلبه بر ترتیب انجمنی ولایت مینماید بر خلافت ایشان ترتیب بریر که غلبه یکیه از لوازم خلافت است بنام آن مجاز مسجد بر ترتیب و فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم کفار در لالت میکند ترا که خلافت ایشان مشققت است و مسلمین امورند با نقیه و ایشان از جهت خلافت و عجب است از کسیکه بقوله تعالی **الْفَقْرَاءُ** **الَّذِينَ آمَنُوا وَآتَيْنَاهُم مَّا نَشَاءُ** استدلالت میکند بر ايجاب انقیه و ایشان در امور خلافت و گویا مسجد از شعایر هلام است و صورت دین است و ایام نهادن آن کنایه است از قیام با مردمین و این صورت را تعدای تعالی ظاهر فرمود تا پیغمبر بر حقیقت امر مطلع شود چنانکه از لشستون تا مظلوم شدند بر آنکه مسلح بایکد و السدا علم در درکن نامس در قسم دوم او در شواهد النبوة مذکور است بقصد شخصی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چند مستر بار خراباد داد و فرمود بعد از من ابوبکر و بعد از ابوبکر عمر و بعد از عمر عثمان ترا خواهد داد و قصد اعرالی که چند شتر بدست آنحضرت صلی الله علیه وسلم بفروخت و آنحضرت بوسی فرمود و اگر مرا جدا دانه ابوبکر من آن دهد و اگر ابوبکر را جدا دانه عمر بدرد و در چنین چیزی برسد که گرامی ترین اصحاب تو کیست که قائم مقام تو باشد فرمود ابوبکر قائم مقام من باشد و عمر دست من است بر ساقی سخن بگوید و عثمان از من است و علی برادر من است در شواهد النبوة در کرامات حضرت عثمان مذکور است ابوبکر گفت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چند سنگز در دست خود گرفتند آن سنگزها تسبیح گفتند بعد از آن در دست ابوبکر نهادند تسبیح گفتند بعد از آن در دست عمر نهادند تسبیح گفتند بعد از آن در دست عثمان نهادند تسبیح کردند و هم درین عمل مذکور است که شهیدی از شهدای پیامد بعد مردن تکلم کرد و گفت محمد رسول الله ابوبکر الصمدین عمر شهید عثمان ذوالنورین شیخین را نزدیک خدای تعالی منزلت خطیر بود زیرا که از منزلت سایر صحابه پس احق بالخلافة باشند اما مقدمه اولی پس احادیث مستفیضه حدیث مرتضی و انس و غیر ما اینان سید کقول اهل الحجة من الاولین و الاخرین الا شیخین و المرسلین و حدیث تجلی خاص بجهت ابوبکر و مصافحه و مصافحه با فاروق و حدیث منزلت شیخین فوق اهل درجات علی باشد و اما مقدمه ثانیه پس از جهت که از ضروریات دین است که مقدمه از عبادت و طاعت و شغال موفیه و غیر آن نیست الا حصول منزلت نزد یک خدای تعالی و انبیا فاضل نشدند بر غیر خود و اولیا بهتر نشدند از غیر خود الا از جهت منزلت عند الله شیخین احب بودند از سایر صحابه نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس احق بالخلافة باشند اما مقدمه اولی پس حدیث مستفیضه از نایسته قبل لها شیخ ابی طالب النبی صلی الله علیه وسلم کان الیه قالت ابوبکر ثم عمر و آن عمر بن العاص قال عایشه من الرجال ابی بناتم عمر و انس شله و مراد از حب ابی طالب بمقاربت است در منزلت بدلیل قول عایشه لو کان مستخلفا لاستخلفت ابی بکر ثم عمر ثم ثمانیه از جهت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فطین بر او نیکند چنانچه خصوصاً از جهت کمال هو نیست پس احبیت و لالت میکند بر نفیست شیخین وزیران آن حضرت بودند و ایشان با بسبع و بیست و شصت بود و معلوم است که آنعزق با مرلت کسی است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم است و بجز کسی که شایسته باشد و با که غیر از مرتب مردم است احق است بالخلافة آنحضرت صلی الله علیه وسلم شیخین معاملة که ایراد نظر ندارد و میکند میفرمود و نه جملات اشارت است به تفاوت ایشان از جهت است مشاورت با ایشان در تبلیغ رسالت و تقدیم ایشان در جمیع امور و تبسم با ایشان و امر کردن با آنها در قضیه بنی عربین و غیره و انشا

آن ستمین و فاروق صلاحیت خلافت داشتند و خلافت ایشان حق بود و بدست حذیفه ان شتمونوا ابابکر الخ آنحضرت صلی الله علیه و سلم کواصی دادند صدیق را بآنکه اول کسی است که در جنت داخل شود و بآنکه صاحب آنحضرت باشد بر حوض و مذاکره شود و در روز جمع در وازدهامی بهشت و بآنکه وی جگر کند و تر است در انواع بر و جبرئیل با میکائیل در غزوه بدر با او بود و کسی که متصف با صفات باشد اقرب است آنحضرت در منزلت و هر که اقرب باشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم حق باخلافه است آنحضرت صلی الله علیه و سلم خیر دادند که فاروق استعداد نبوت دارد و در قوت علمیه و عملیه و آما علمیه جانی گفتند شیطان از وی میگردد و رویا میباید دانند و این تلویح است و نائب او است و آما علمیه جانی که گفتند الحق نطق علی لسان عمر و گفتند وی محدث است و در وای که بنوعی برای او با حق و این خصلت تلویحی و نائب او است پس وقتی که نبوت منقطع شد حق باخلافه شخصی است که استعداد او شبیه استعداد انبیاست آنحضرت فرموده است صلی الله علیه و سلم ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر پس لابد است که خیریت او بر همه در وقتی از او قاتب عمر او بشود در آخر عمر خلیفه بود پس خلافت او حق باشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عاگردند در حق فاروق عیش حمید او است شهید پس اگر غضب جور کرده باشد عیش حمید کجا میسر شود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث مستفیضه تصریح فرموده است خیر القرون ترستی ثم الذین یلوئهم ثم الذین یلوئهم ثم یظهر الکذب پس اگر صدیق و فاروق و ذوالنورین غایب و جایز می بودند و اکثر ناس اعانت نمودند ایشان را بر ظلم و جور اهل حق نمی بودند و قرن ایشان بدترین فرسخی بود و با اجتماع همه کوه برضالت از آن جهت که اجماع و قبحش بر خلافت صدیق و فاروق و همه امت با ایشان بیعت کردند معامله رعیت با خلیفه با ایشان بجا آوردند و بلفظ خلیفه و امیر المؤمنین نبراکردند پس اگر ایشان حقیق باخلافه بودند فهو المطلوب اگر نبودند همه عاصی و فاسق و کاذب ضال و بدترین خلق اندیشند و لازم باطل است زیرا که خدای تعالی فرموده است کذبت خذ امة اخذت للکس تا مشرق یا لمعروف و تصحیح عن المکتوب و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یجتمع امتی علی الضلالة و قال خیر القرون ترستی الحدیث و از جهت که مستکلمان بکلمه اسلام متفق اند بر آنکه امام حق بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم صدیق بود و ایام تقصیر پس حق نایب نیست این دو قول و در نفسی ترک کرد منازعت با صدیق پس متعین شد که حق صدیق است زیرا که ترک منازعت خالی از د و حال نیست یا این است که بنا بر تقییه بود یا بغیر تقییه باطل است زیرا که حضرت مرتضی بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم عاجز بود بوجهی که امکان مقاومت صدیق نداشته باشد ازین جهت که شجاع بود و بالاتفاق و بنو ماسم با او بودند و ابو سفیان بیس بنی عبید الشمس با او موافق شده بود و وزیر با او بود و حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها با علو منصب قرابت خود و وجه اذ بود و این ادعی و داعی است قبول ریاست او را و نفوس عوام مطمئن اند بآنکه خلافت در آثار با خلیفه اول باشد و اگر بغیر تقییه ترک منازعت نمود عصبانیتنا بر و حیانت در حق امت کرده باشد و عاصی و خائن لائق امامت نبود و اگر کشیده گویند که بنفقا و هزار از عرب با صدیق بیعت کرده بودند و عرب از بیعت خود رجوع نمیکند باطل است زیرا که بنفقا و هزار با مرتضی در ایام خلافت او بیعت نموده بودند باز رجوع کردند باز بیعت بنفقا و هزار یک دفعه بود و بیعت اول بجز چند تن بیعت کرده بودند پس عاصی شد بر ترک منازعت قبل بیعت اول و بعد از وی قبل تمام امر و اگر گویند مشغول بودیم تا تم پیغام بر گویم عاصی شد بر ترک مصلحت عامه برای کاریکه فائده آن مترتب نشد و از آن جهت که امت متفق است بر آنکه امام حق بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسی بود پس میگویم که مرتضی امام نبود زیرا که مواتر شد که در ایام

خودت خود کرده گفت غیر نه و الا الله ابرو بر تم عمر و این قول ادعای از سه جهات است قلبی و از زبان و موافق بود درین قول و موافق
 در بیست المطول یا سید است اتفاقا و لیکن بغیر ضرورت و بغیر تفسیر یا بعضی این سخن میگفت قیامیست خلاف این پس بدلس و غایب و اکتفاست
 بدلس و غایب اما ملائق امامت نباشد یا تفسیر بود و تفسیر در خلافت و بی ضرورت و بعد از آنکه اگر کراهی بوده است میبایست که بر تفسیر
 اکتفا میکرد و جنبین مبالغه نمی نمود و اگر تفسیر با وجود خلافت و شجاعت و شوکت و قیام بقبال مع اهل ازض خارج باشد میتوان گفت که
 یا همی که بشنخین بر میبوندند در غصه بنا بر تفسیر انکار میشنخین منو بدلس کلام غیر الله متحقق است و خلاف ادعیه و میتوان گفت که اظهار اسلام
 و نماز و حج و زکات و نماز و زورخ ترسیدن همه بنا بر تفسیر مسلمین بود و شک نیست تفرقه قوم بر یک اسلام شد بود از تفرقه بسیار انکار
 میشنخین پس از اسلام او بر ناست چه جای امامت و این همه بقبا حالی میکشد که هیچ مسلمانی خیال آن نمیکرد و پس تا است که خلافت
 حق صدیق بود و بعد از آن حق فاروق همین دلیل بعینه و از جهت که خلافت خارج نیست از دست شخص صدیق و مرتضی لیکن مرتضی بعد
 آنحضرت علی علیه و سلم تفسیر نمود پس متعین شد صدیق بر بی خلافت دلیل بر آنکه حضرت مرتضی بعد آنحضرت علی علیه و سلم تفسیر نمود
 آن است که اتفاقا خلافت بنس شارع میباید یا به تسلط افعال است ازین است بر درن نیست و هر سه در مرتضی معقول بود و در مرتضی
 موجود و امامت و تسلط خود ظاهر است و اما نفس پس از آن است که اگر نفسی در خلافت حضرت مرتضی بود و نیز یک او یا از دیگر کسی میباید
 چون دیدند که خلافت از مرتضی صرف کردند و برای غیر او منعقد ساختند البته اظهار آن نفس میکردند و بسامی خلافت را درین کار
 الزام نمیدادند و الا عاصی میشدند و مادام تا قاضیه است تا آنکه صورت آن الزام نقل کرد و همیشه خصوصاً بعد موت میشنخین و قیام مرتضی
 به خلافت و وقوع مشاجرات عرفیه و درین صورت البته مرتضی بان نفس مطلع میشد و انکار نفس میکرد و لیکن حضرت مرتضی انکار نفس نمی
 نمود و کرده است و اما در نقل این از حکام شرح از آن است که اگر خلافت صدیق و فاروق حق نباشد و بخصب جو را از گرفته باشند ایشان
 در مسا و نای ایشان قس و ضال باشند و اگر چنین باشد از قرآن و سنن این بر خیزد زیرا که قرآن جمع کرده بشنخین است بر دست جوان
 ایشان و سنن اکثر از شنخین و جوان ایشان مروی است و غیر ایشان چون کون کردند از نهی مکار آن سکوت بنا بر تفسیر بود یا بغیر تفسیر
 اگر بغیر تفسیر بود و افسوس خلق الله بودند و اگر بنا بر تفسیر سکوت کردند بر چه ایشان بران موافقت کردند و دران نیز تفسیر تفسیر اند هر
 دران مخالفت کردند و پوشیدند آن غیر مرتضی است لقوله تعالی و لکن کذبکم الذی از تفسیر هم و الذی لکم من
 انکس حق فی حیرتک و منهدا درین صورت لغرض من غیر ترجیح عارض میشود پس محجبه بدست است باقی نماید پس ایشان مهمل
 مانند و تبلیغ ایشان واقع نشد پس اگر مشبه گویند حقیقت قرآن را و هستیم از تلاوت است آنرا گوئیم بخیل که بنا بر تفسیر است و اگر
 گویند بنا بر حفظ الهی کما قال و لکن کذبکم الذی از تفسیر معلوم شد که بر حفظ الهی است و میتوان بود پس امام معصوم میباید
 لازم شود اگر گویند حقیقت از هستیم بمعجزه گوئیم نقل بیح معجزه بطریق تواریخ شهرت استفاضا ثابت نشد و اگر چیزی از کرامت
 ثابت است بطریق واحد تفسیر سختی است و مثل آن از شنخین منقول است این سخن را اندک کند و تریاید و نیست قیام محبت تفسیر بغیر
 معرفت مکلف به صحیح نیست و آن معرفت بدون نقل از صاحب شرح صورتانند و چون عقل را در پی تفصیل نقل فرستیم بعد از و گوئیم
 گفته بیک نقل برود و نوع نتواند بود گفت که اگر شرح آنرا بران میتوان گفت مذکوریم من بعد بران و تفسیر که با خود در شرح است
 نه یعنی که ممکنان آن یک میکشد باین نوع از نقل مراد است و سنن و ابتداء بر موافقت و مخالفت آن نوع منوط و تفریق محرم

محبت
 مال و غیره

۴۴
 تفسیر

و اختلاف قبیح اختلاف امت است درین نوع و لا تکفروا کالذین تصفوا و اذ تحت لفظوا الآیه من آحدث فی دیننا مالین منه فهو
 رد محمول است برین نوع و این نوع عبارت است از نفس صریح کتاب الهی و حدیث مشهور حضرت سرور انبیا علیه الصلوٰه و السلام که بظن
 متعدد و برادیت رجال عن رجال فی کل طبقه پیوسته و در حکم حدیث مشهور است خبر واحد که قراین آنرا بمرتب یقین رسانند و این قراین
 مفهوم مخالف و موافق کتاب الله بشداید حکم صریح عقل بر حسب ضنون خبر یا قیاس بر حصول ششتمه و مانند آن و اجماع است مرفوعه
 خصوصاً اجماع طبقه اولی از امت و قیاس علی بر این امور مذکور و نوع دیگر اخبار احاد که در وارد دیگر اختلاف علماء در تصحیح و تضعیف
 اقامه و اذقیسه متعارضه و اخبار مخالفه است در تطبیق آنها شذوذ و مذرفه اند و استدلالات ضعیفه که عقول در دره و قبول آن
 گفتگو کرده و حکم این نوع آن است که درین مسائل هست خود را بموافقت صاحب شریعت صرف باید نمود و بجز بعد استفراغ جهد مطلقون با
 باشد بران عمل باید کرد این حکم کلی نیز با جماع امت در یافته ایم مختلفان درین نوع همه مصیبات اند یکی مصیبت دیگر مخطی معذور بنا علی
 اختلاف فی ذلک علی قولین تفسیر را در اینجا مجال نیست و اختلاف امت درین نوع رحمت است و وصیعت است و این نیز بفرورت
 حکم عقل معلوم است که متاصل در تکلیف نوع اول است و قسم رابع از نوع اول که قیاس علی است متفرع است بر سه قسم اول کسیکه
 خلافت شیخین بلکه مشایخ ثلثه را منکر است و این بزرگواران را نفس و کفر مطعون بسیار و خاک در دهن او در حقیقت تیشه بر پای
 دین زده است و خلع ربه دین از رقبه خسته است زیرا که کتاب الهی جمیع شیخین است و سبب اتفاق عالم بران ذوالنورین است اگر
 ایشان خلافت را به نصب و جور گرفته بودند و مضمون علیه اختلافه را ترسانیده بودند و فریقه از فرائض الهی ترک کرده اند فسق
 خلق الله شدند و بدترین ناس و پیمان معاندان ایشان پس نقل هر واحد از ایشان قابل اعتماد نماند و اگر تو اتر را اعتبار کنیم مطلب ما
 حاصل است زیرا که ثبوت خلافت این عبید بن جراح بنقل متواتر متحقق است و اگر نقل چند کس که بر نعم این ملحدان منکر خلافت خلفا بودند بشنوم
 از ان نام برده مانع قرآن و احکام ثابت نشد و نه بطریق خبر و اید و اگر بالفرض مردی باشد ضعیف ترین نقل خواهد بود که هیچ
 کس از بهرزه علم آنرا نمیداند و باقرینم اول از نقل هم نرسد و احادیث مشهوره نقل مشایخ ثلثه و اعوان ایشان و قائلان بخلافت
 ایشان است پس نقل هر واحد از ایشان قابل اعتماد نباشد و اگر تو اتر را معتمد سازیم پیر ایشان هم در سینه ایشان را گشته باشد
 و کفی الله المؤمنین بالقیات و اجماع است کلمه است مجمل چون آنرا بر تکلیفیم در غیر زمان خلفای ثلثه متحقق نشده و بفر حکم
 ایشان معتقد نگشته پس آنرا بی اعتبار نباشد بلکه در دست ما هیچ چیز از شریعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از نوع اول نباشد
 و امت بظنون خود ما عمل کنند ثبوت عمل مطلقون در جزئیات شریعت ثابت نیست الا باجماع طبقه اول پس آن نیز متحقق نباشد
 پس هیچ کس ایوم مکلف بجمعه شرعی نیست لعنیه الله و الملائکه و الناس اجمعین علی هذه العقیده الباطله اما مخالفت حکم عقل صریح
 از جهت که نبی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بشریعت عزرا نعمت عظیمه و لطف جسیم است و قال نبی آدم که لذاتیر قبیح بود برای این
 مسکن تجویز کرده شد پس اگر تمام امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از وی از ایمان بر آید باشند و راه ضلالت پیوده گر چنانچه
 اندک در غایت قلت این نعمت عظیمه نباشد و قتال برای همین فایده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسلمان شوند
 و عنقریب از ایمان بر آیند برای صورت اسلام بدون آنکه در آخرت لغوی در دهن عظیم بود و قبیح فاحش و اگر ایشان با
 اکثر ایشان بر حق بودند چرا تجارت منکر کردند و چرا تسلیم جایز و غاصب نمودند درین مقام عقل خود را اندکی حکم باید ساخت آن

مجاهد و پاک حساب بودی صلی الله علیه و سلم و بی اعلانه کمال سلام کشیدند برای همین قدر بود که تا حد سیسلس از یک دو سلام آوردند
 و از در دیگر در بر و زد این قدر آو میان را که گشتند و عبارت کردند و اینا و ذریه ایشان را اسیر گرفتند برای همین بود که
 بلفظ بلغفلا سلام کنند و در آخرت بهره نیابند و اگر سینه گویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخلاف مرتضی داد و داد و حیرت
 جمیع مسلمین اراده فرموده در دنیا و آخرت و ایشان اختیار خود با خانه امام بر خود قسم کرده اند جواب میگویم مقتضای اصل
 عقل آن است که ترتیب موجودات و مستطاب و شادمان و مانند آن بر حسب نیت اولی اهل است بمنزله طعام و الهام علوم حقه و سستی
 راسته و برای اصلاح عالم در دل از کی خلق الله و از اینجا اجرای آن علوم در جمل حواریین و از اینجا در دل عوام ناس طبعه
 بعد طبیقه اصلاح است بمنزله نمک در طعام پس شریان همه با نزه استعدادات کائنات خارجی و قیست هر کز در حکمت حکیم
 انجلی بقل مجده گنجایش ندارد که مدار تحقق لطف الهی که مقتضی ارسال حضرت پیغامبر بوده است صلی الله علیه و سلم بعد خلافت
 مرتضی و اولاد او را سازند حال آنکه در عنایت اولی مقرر بود که هیچ گاه حضرت مرتضی و اولاد او تا دامن قیامت منصور
 نشوند و در چنگ و خلافت ایشان علی و چهار صورت گیرد بلکه از میان ایشان هر که دعوت بخورد و سرقتال برآرد و مخدول بگردد
 مقتول گردد و ضای تعالی میفرماید **وَلَقَدْ سَلَّمَتْ كَلِمَاتًا لَّعِبَادِنَا آلِ الْمُرْسَلِينَ إِنَّمَا لَكُمْ اللَّهُ الْمَتَّوُونَ وَوَالِدَاتُكُمْ**
وَأَزْوَاجُكُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ و در عنایت اولی محمود
 شده امتثال آن امر کند و از قیض عام محروم ماند و ممکن نیست که چیزی فرایند که هیچگاه هیچکس از اهل کند و از آنجست که حرمان
 افعال حدی تعالی در خالم بپوش و احد و دالت بر بعض معانی و تیفه میفرماید اگر از ابرسته الله و الهی میگویم بجا است و اگر از مردم
 عقلی نیز تقریر کنیم رواست و لهذا اشکالان در الهیات از نظام حسن که عالم را تا ثبات واجب الوجود تا در مختار علم قدیر کرده اند
 و در بوات ظهور مجر و بر طبق دعوی پیغامبر مثبت نبوت قرار داده اند نظیر آن از محسوسات دالت شیرستان است بر سبب ولادت
 و دالت نفسی ترتیب اراضی است بر سبب قیض و دالت نقامت است بر مرض و دالت جرح است بر جرح الی غیر ذلک پس لطف
 شدای تعالی که سبب بعد بیجا بر صلی الله علیه و سلم شده است در اول حال کاری که در ک اتفاق طائفه بر قبول دعوت توحید و انکار
 شرک و مشرکان ظهور آید پیش از هجرت بعد از آن کاری فرمود و متفرع بر نیکار و آن چهار اعداد الله است اولاد و دخول انواع شی
 آدم فی دین الله آخر از بعد از آن کاری دیگر نمود و متفرع بر نیکار و آن از اولاد و دولت کسری و قیصر است بر دست ششتمین پس دین حق از
 امت مرحومه بر جمیع ادیان ظاهر شد بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن همه در حال بشارت میدادند و ترغیب میفرمودند
 پس این تسبیح است واحد مانند نهال نشانیدن در آمدن غمسان و ادراک اولاد بر آمدن از ازشانیا و خروج ثمارشان تا دامن
 طفلی و جوانی و کوهت آدمی و ترتیب هر یکی بر دیگر می چون این نسق واحد دیدیم و هشتم همان لطف است که ساعت جنت آنا را و
 ظاهر میشود پس حقیقت خلافت خلفا ازین نسق واحد عقل بطریق حدس ادراک کرد چنانکه از ترتیب ازار و شمار میثناسیم که قصد
 انجمن فرمود و آن لطف باغبان که نشاندن نهال را اتفاقا کرده بود همان لطف بعینه مقتضی ازار و شمار گشته همچنان نیز اولی آن
 آیات بعد از آن سور و سوره مرتب شدن بعد از آن همه در مختار جمع گشتن تسبیح است واحد همچنان اصل علوم حکام از سینه مبارک

کتاب

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروز فرمود بعد از آن بحوق قیاس و جماع بخورق و بیشتر شد و همچنان علم احسان از صدر شریف آنجناب
علیه السلام جلوه نمودن و بعد از آن در خلفا آن علوم احسانیه گل کردن همه ترتیب واحد است متناسق بیشتر اوله باختره
و بعد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم با اهل بیت نمودند و متفق شدند بر خلافت ایشان بعد از آن بروست ایشان قبول آمدن
اولاً و جهاد فارس و روم ثانیاً متحقق شد قرآن با تمام ایشان مجموع و متفق علیه گشت و کفر از بلاد شام و عراق و دین برخواست و
حد و جاری شد نماز و روزه و تلاوت قرآن و اتفاق مسلمین بر یکدیگر پیدا آمد و آنچه که پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نامی و نشانی از وی شنیده بودیم بمحض تسبیح دی صلی الله علیه و سلم ظاهر شده بود و در جمیع اقطار ارض فاش گشت درین
خود اتفاق واقع است پس عقل صراح که بکدورت تعصب بگذر نرفته باشد حکم مینماید که این خلافت حق است و عصیان پیمان
در عقده آن واقع نشود در متعاضد خلافت قصوری روی نداد زیرا که اصل در اتفاق سواد عظم از مهت مرحومه موافقت امر
پیمان است و عدم عصیان او و پیمان ایشان کمی است و قرآن که امام ایشان است کی اگر اختلافی در میان است واقع شود بعارض
هواست یا بعلت جهل و عقل صراح میثباتند که پیدا آمدن عارضه هوا بجز دو وقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدون وقوع
امری که آثار توت غضبیه ایشان کند بنایت بعید است و حجت مقدم که سبب این انحراف باشد غیر معلوم و جهل نفس از سواد عظم
بنایت دور و اگر ایشان از نفس غافل بودند صاحب حق چنانچه صراحت نکند و کدام خوف موجب ستر آن گشت سبب آنکه است
عظیم و خیرت افعال ایشان معلوم کردیم از موافقت آنها بقرآن عقل حکم میکند که این همه خیر است و حق است قطعاً و مصلحت شرع در تائیم
این بزرگان هزار در امری که زشد آن معلوم است موافقت قرآن بسبب آنکه متصدی آن شخصیه شد غیر شخصی میباید و ایجاب
استحکام شخصی که خلافت آن بودنی نیست کدام مصلحت است از بی آقارب و احوال شخصی که خلافت از دست آوردن بهتر است
متعلق میشود و هر چیزی که در ترکش ایشان است می اندازند و در نیست که حجاب بر او عارضه واقع حل کند و با کدام
خلافت جمهور دلالت فرماید قاعده عقل صراح آن است که بظواهر اعتماد کنند مگر آنکه فرامین قویه از آن ظاهر باز دارد مثلاً
دیدیم که آتش شعله میزند تا آنکه بر غلط حص خود مطلع نشویم با وجود جهل و بی خبری که شبیه بنار مینماید یقین بدانیم بجز در حال
تصدیق نکردن و چنانچه طعام را بر آن موقوف نگذاشتن محض دیوانگی است اما تا قضا در مصلحت شرع از اجتناب که شیبه میگوید
لطف واجب است بر خدا تعالی و لطف او تعالی تقاضا میفرماید که ملت را حافظ باشد و آن حافظ ملت لا بد است از آنکه عالم و محصور
باشد و محصور غیر متصرف نبود پس او امام بشود و ما ساعده میکنیم در مقدمه اولی و ثانیه بتغیر ما میگوییم که ضلای تعالی متصف است
بلطف كما قال الله تعالی بلطف یعیب آدم و وعده فرمود حفظ قرآن را و انما له الحفظ و وعده او واجب الوقوم است
و میگوییم که لطف تقاضا میکند که ملت را حافظ باشد اما این حافظ است چیزی میتواند شدگی آنکه خود متکفل حفظ باشد پس همیشه دفعه بعد
دفعه تقریبی احداث فرماید از غیب با تقاد در قلب مردمی که امر کند بمرور و سخن از منکر و القاد و قلب قوم انقیاد او را قال الله
تعالی و انما انما یظنون و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یبعث فی کل امة فی بؤة الامة من یحبه و یوینها و آدم آنکه است محروم
من حیث مجموع خاصیتی باشد که بر ضلالت مجتمع نشوند كما قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یجمع امة علی الضلالة سیموم شخصی را
سپینند که اقامت دین فرماید و چنانکه شیبه میگوید که لطف گاهی ظهور امام معصوم است و آن کمال انواع لطف است و گاهی وجود او

به اخفا و آن نیز از اصل لطف غالی نیست تا میگویم که گاهی ندای تقالی هر سه نوع حفظ را جمع میفرماید و آن اصل انواع لطف
 است و آن در ایام خلافت رحمت و مخالفت نبوت است و گاهی بدو نوع اول انکشاف نماید زیرا که اصل لطف آن نمودی
 می شود و در مرتبه ثانی نیز مساعده میکنیم نوعی از تغییر پس میگویم که اگر لطف الهی تعیین شخصیتی که سابقا ملت باشد تقاضا
 فرماید لابد است از آنکه نسبت به بشریت علم و بیولو درجه در آخرت پسند تا لطف کتمحقق گردد و عصمت یعنی که شهادت میکنند ضروریست
 ممکن است که در اول عمر که فردا رسق باشد بعد از آن خدا تعالی توبه نصیب کند و بزبان بنیامر اطلاع دهد که آخر حال او فرست
 و تصریحاً و تلویحاً حسن حال و کمال و تعلیم فرماید لیکن اینجا شرطی دیگر مطلوب است و آن آن است که امام ظاهر و منصور بود زیرا که
 اگر محتاجی باشد تکلیف با تابع شخصی قبول که نه امر بنیامر و نه مخفی میکند لازم آید و اگر مخدول بود و تقرب بسخیر نباشد از نصیب او بکلم
 تقرب بیشتر باشد و ترک نصیب او اقرب باشد بلکه از نصیب او زیرا که در صورت اولی مواخذ نباشد برکن واجب و فعل محرم در
 صورت مواخذ خواهد بود و بعد جمیع مقدمات میگویم که لابد امام حق بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم موجود بود و البته علی
 المواتق و الخلیف و آن امام صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه بعد از آن فاروق عظیم زیرا که هر دو بیشتر بعلم و فلاح و صلاح
 بود و اندک و ظاهر و منصور بود و نه حضرت مرتضی زیرا که اگر چه عالم بود و بیشتر بهشت بود ظاهر و منصور بود و تحقیق این
 موقوف است بر تحدید نکته بدان سیدک الله تعالی شامه گفته اند که احکام اسلام با علل باغراض نیست و این مسئله را بر روشی
 سر داده اند که موصوم آن پیش که در ارسال رسل و انزال کتب و نسخ شرائع سابقه و بر هر زون عادات جاهلیت مستلحی منظور
 نیست اراده که ترجیح احد القدرین کار خود کرده است و این قول باین صورت است و سبب مسلم نیست آری غرضی که گمیل آن
 واجب کن فی نفسه متغی است و مستلحی که مرجع آن لطف عباد باشد در موطا ماقتن یعنی سبب است بسیار واقع است اصل سبب
 فقها چه صحابه و تابعین چه من بعد ایشان منصف علی احکام است باعتبار مناسبت شناختن معانی مناسبه متلاخفا نفس و مال عقل
 و عرض و ملت ضروری داشته اند و تقصا من و حد و حرمه و شرب و قذف و ارتداد ایران و انبرایحه اند و مشرب و سبب
 صلوة و صوم و زکوة و حج برای تہذیب نفس و خروج او از اسیر طبیعت و انبساط او در رفتاری گنیت امری است مقرب و مفلس
 کبار و ذنوب مستقول امام غزالی در باب توبه چه قدر تصریح آن کرده است ازین همه که ششم است قرار احکام و اعمال نظایر
 دران با بجزم بعرف مشکلت مطلوبه پیفده مطرود و منسطر میگردد چنانکه در حجت بالغه اکثر آن مطالب تقریر نمودیم ازین
 هم گذشته در قرآن و احادیث خبر بسیاری از اتصال و مناسبت است در باب ارسال رسل گفته اند و کوا آیت انک کفرتم
 بعد ابی من قبله لقا کوا انک کوا الذسکت الی بارئین لایستقیم آیتک من قبل ان تذل و تخزیه
 و در حدیث قدسی آمده ان الله خلق شی آدم مشافیه و ان الشاطین احب الیهم و ان الله نعت عزیم و عجم و انی بعثت الی کل
 قوم راسلاً و در حدیث وارد شده که مثل کثرت صلی الله علیه و سلم مثل مندرجش است و این مقدمات بود چه مشهور
 یافته که سبب جو قاعده خود که الزام دلول حدیث مشهور است با ثبات آن مضطرب شود و تحقیق در سبب سنت در قول مشهوری است
 و نیز قول با تری بی بر حکم نفس کتاب و حدیث مشهور و اطلاع امین و قریب است با شمه همان سنت است و قائل آن سنی است
 باشد یا غیر آن سخن غالب قیصر آن است که عرض شهری درین مسائل نوع چند است که سبب است یا نه مخالفان را بسبب آن مزم میکنند

سنت

بدست مستوفی با وجود نسبت طابع در آن قوله تعالى انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا...
 در تفسیر این آیه و بیان اینست که مستوفی مدعی است که هر کس که در امر حق در راه
 می‌باشد اول و دلیل بر این از میان مؤمنین نیست که با دوازده که کسی درین نزد مستوفی در باب نصب قائل
 شود و بهر سواهی صدق اگر و لغت آن در کلام عرب برای دلیل هر سه سابقه و تحقیق و شکیست او می‌آید یعنی ای مسلمانان از امر خدا
 خوب و صریح بجهت ایشان برای ترسید غیر ازین نیست که کار سازش و حقیقت خداست که ظاهر میکند و نه بر امور بآن الهام می‌فرماید
 در مسأله آنکه سر رشته ترغیب جهاد آورد و ما را آورد است و بهر جای خیر می‌گردد و در هر تحقیق اول ایمان که آن است
 و ایضا زکوة بر صفت یا پیش و خوشگوار است و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
 از آنکه در کتب پیشین و سابق و سابق است در باب صدق اگر و تقرین است با و در میان این دو مگر مضموم صید مستحک شریعت
 در اشخاص است و لهذا قائل بود محمد بن باقر درین قبیل که انما نزلت فی علی قال یومئذ من المؤمنین ازین است و قائل است باقر بن عبد الله
 نزلت فی عبد الله بن سلیم لما حج و قریه قال ذلیق این است مانا و شاکل که این سابق و را که گفته در پی ترویج برای اهل خود
 افتاد و نه قائل ازین است یا سالیس القول و کلام است و در ترویج التواضع بکلیه بشرین در باب التواضع بکلیه بشرین در باب
 باطلاق الهام علی اخبار و نظیره قوله الله انما نزلت فی علی من عند الله و الله اعلم ما بین اهل بیت و اولاد
 نوازشی که آن گفته می‌کند منع است معنی نوازش است که بهانه عقیده که نوازش ایشان ما و به کذب متبع باشد و درین ادراک که شش
 چیزی را و غیر خدا را آن ادراک خیریش اینجاست غیر صریح از مصادیق می‌نویسد بودیم قدیم مرفوع ثابت نیست بهر جای
 و اگر ساموئل در قمار اتفاق افتاد و کرده شود آن نیز در تفسیر منع است را ازین عبارد الباقی بکلیه این دلیل امری است مختلف غیر
 تا بیاید کرد در آن اگر بر تادم و بهر اندک کنیم و اگر غافل تادم است و در تفسیر بازمیگویم که ام فردت پیش آمده که از لفظ نام معنی
 تا من را ده میباید که و تفسیر آنکه از لفظ صریح خود مراد باید گرفت همین مشتمل بر دلیل بیدار تر و قویه میباید آن قرینه که جاست آنچه
 غیر کار میکند آن است که بعضی مردم بطریق تقرین حضرت رسالت و ازین لفظ تفسیر یافته و ازین امر بهیچ وجه تفسیر عام
 اینجا عام بر معنی عموم و بان است پسند از قول و دالت میباید بر دخول فرود و احد در عام بکلیه که سوت کلام برای او بوده است
 اینست که در فصل تقرینات بسط نمودیم لیکن این تفسیر سبب تفسیر مملو خود و تفسیر اشتناست بر تفسیر خود می‌آید و از میگویم که این تفسیر
 از وقتی درست بیاید که و حسن کفایت حال واقع شود از یقین آنکه اینها و آن فقه مضموم که از تفسیر واقع شده و کلام
 مستوفیان بهر وجهی است که در کلام کلام حال واقع شده بعد و جمله مناشد و جمله در غیر صله است بر ضمیر جمع که فاعل آن هر دو
 پس ظاهر آن است که از هر دو جمله حال واقع شده باشد و چند معنی مریوطه کرد و که یقین است و هم که چون گفته اند گوئیم
 در هر دو جمله شوق شوقی است و انا و الزکوة با که هم یقین است و انا و الزکوة با که هم یقین است و انا و الزکوة با که هم یقین است
 علی التواضع دوم آنکه یقین است و انا و الزکوة با که هم یقین است و انا و الزکوة با که هم یقین است و انا و الزکوة با که هم یقین است
 در میان هر دو جمله عمل آمده باشد و یک بار کفایت نمیکند و انا و الزکوة با که هم یقین است و انا و الزکوة با که هم یقین است
 بکتاب دست زکوة مشروح در وقت صلوة و صدقه مشروط شرعی است و هزاران دلیل شرعی بر طلب آن دلالت میباید و در میان آن است

بر فرائض با سؤالت بر نوافل مروج است در شریعت و مدار فضیلت و کمیت آنرا بیشتر واقع شده بخلاف حدقه دادن در وقت
 رکوع که هیچ مناسبت ایجاب کننده شرعیه پیدائی کن الا آنکه فی الجمله دلالت دارد بر عسارت در صدقات و جینتد حسن عسارت آن باشد که گویند و
 یسار عین الصدقة خصوصیت رکوع را در فنی نیست که در آن کرد و بر آن باز اگر تسلیم کنیم که آیت نازل شده است در شأن حضرت و لغوی غایت دلالت است
 حضرت مرتضی نامبر مسبین است و الا آنکه اگر کسی از آنکه ندای عالی مرتضی را در مشاهد حضرت صلی الله علیه و سلم توفیق عظیم گرت فرمود
 تا امور عجیبه از وی بظهور آمد مثل مبارزت در روز بدر و جنگ احد و قتل عمر بن عبدود در غزوه خندق و فتح حصن در وقت ضربه غم
 ذلک و این نصیر مسبین بود و خلافت از کجا منبهم شد و اگر شکیه گویند ولی معنی متصرف است در امور شهید ولی مرأه در نخاج و ولی صبی
 معاملات او و ضمیر خطاب بر می است و ولی است نمیشد مگر امام جواب گویند و الا بقضل جمالی اگر این آیت دل است بر امامت او احوال
 پس در حال نبوت حضرت صلی الله علیه و سلم امام باشد و لا قائل به در اگر معنی دو گویند یعنی بنهم بر ما همش گردد زیرا که در وقتی از اوقات
 و هو وقت قیامه بالخلافه امام معنی بود و تا نبی بخل بر جا و در آن ولایت آمده معنی آن نصرت است فی الانفال ان الله بن اموا
 وها اجر و اوجاهدوا ایتوا طسیر و انفسیرم فی سبیل الله و الذین اووا و نصروا اولئک بغضهم اولیاء بعض
 و الذین امنوا و لم یجأروا ما لکم منین و لا یرحم من شیء حتی یجأروا اولی استنصر و کفر فی الذین یعدلکم النصیر الایه
 ذی الماده لا یتخذ الله نصیری اولیاء بعضهم اولیاء بعضی الی غیر ذلک خصوصاً در این آیت سیاق و سبان جمله بر معنی نصرت
 دلالت مینماید زیرا که در اول میفرماید یا ایها الذین امنوا من یرذل منکم عن ذنبه فسوف یأتی الله یقوم بحکم و یجوز الایه
 در این اشارت نصرت است بعد از آن میفرماید و من یتوکل الله ورسوله و الذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون و این
 صریح است در نصرت انصاف به که این دلیل فی نفسه دلالت بر وجوب خلافت حضرت مرتضی مینماید یا بعارض بود و فعلی اصد
 برده عار دور و در از منی فرد آورده اند قوله تعالی لا یتکلم عکبر الظلمین یعنی الظلمه و ابو بکر کان ظالماً لانه کان
 کافرانی اول عمره حتی تعیت النبی صلی الله علیه و سلم و دعاه الی الاسلام اصل قصد است که خدای تعالی خطاب فرمود بحضرت ابراهیم
 علیه صلوات الله و سلامه و ایزد جبرائیل لکنس ایما ما قال و من یرشی قال لا یتکلم عکبر الظلمین اگر چه معنی امام مشیو
 نبی باشد یا خلیفه یا عالم مقدر لیکن مراد در اینجا نبی است بلاشک پس کلام این است که خدای تبارک و تعالی حضرت ابراهیم را نبی سابر ای
 مردمان و مبعوث گردید و در بسوی مردمان و صلوات الله علیه موال نمود که بار خدایا از زوریت من جمعی را انبیا گردان حق سبحان
 فرمود و نرسد وحی من نبوت من ظالمان را و در حکایت این با جراد است بر شکران عرب یا بلغ و جوه که میگفتند لولا انزل هذ
 القرآن علی رجال من اقره بک عظمت چون معنی آیت دهنه شد میگویم اینجا صلوات ذکر خلافت نیست و در لول آیت مهمله است
 و ذکر نبوت و وحی است و علی تسلیم لفظ ظالم حقیقه بر شخصی منطلق است که در وقت وقوع مضمون جمله ظالم شدن بر شخصی در زمانی
 که قبل است یا بعد است ظالم بود اطلاق عصیر بر خمر نیمه بر عصیر مجاز است بالاتفاق و ابو بکر صدیق در ذیل خلافت ظالم نبود قوله
 صلی الله علیه و سلم الا ارضی ان یتوکل من من مونی الا انه لا یتوکل علی احدی اصل قصه آن است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 متوجه شد بغزوه تبوک و حضرت مرتضی را در خانه گذشت بجهت مصلحت خانه خود از یومیه گونه ملا با خاطر حضرت مرتضی بجهت سید که وقت جنگ
 جرایم آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد آنحضرت فرمود و الا ارضی ان یتوکل من مونی الا انه لا یتوکل علی احدی از خراج الترمذی و الحاکم من حدیث سعید

مشهوره گفتند لشکریان معلوم گردید در انامی رجوع از حجه الوداع خطبه بخواند در امر بعیته صلوات الله علیه و در آخر خطبه در بعضی روایات
 مروی است که زجر فرمود از مشورت با مرتضی و امر نمود بدوستی او اخرج مسلم بن طریق الساجی بن ابراهیم عن ابی حبان عن زید بن جابر
 قال انطلقت انا وخصم بن سبرة و عمر بن سلم الی زید بن ارقم فلما جلسنا الیه قال له خصم لقد کتبت یازید خیرا کثیرا رایت رسول الله
 صلی الله علیه وسلم سمعت محمد بنه و عرفته معه و سلیت خلفه لقد کتبت یازید خیرا کثیرا احدثنا یازید ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم
 قال یا ابن اخی و الله لقد کبرت سنی و قد عمرت عیدی و نسیت بعض الذی کنت اعمی من رسول الله صلی الله علیه وسلم فما حدتکم فاقبلوا و اوالا
 فلا تکلفونیه ثم قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم یومنا فینا خطیبا بما یؤید عیضا ^{احفظ الیه} بین مکه و المدینه نحو الله و اشنی علیه و وعظ و ذکر
 قال اما بعد الا یا ایها الناس فاننا انما بشر و یشک ان یاتی رسول ربی فاجیب و انما تارک فیکم الثقلین اذ هما کتاب الله فیه الهدی و النور
 فخذوا بکتاب الله و احکموا به فحکمت علی کتاب الله و رغب فیه ثم قال و اهل بیتی اذ ذکرکم الله فی اهل بیتی اذ ذکرکم الله فی اهل بیتی
 فقال له خصمین و من اهل بیته یازید الیس نسأره من اهل بیته قال نسأره من اهل بیته و لکن اهل بیته من حرم الصدقه بعده
 و من هم قال هم آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس قال کل هؤلاء حرم الصدقه قال نعم و من طریق محمد بن فضیل
 و جریر عن ابی حبان نحو حدیث السجیل و من طریق سعید بن سروق عن زید بن حبان نحوه این قدر خود صحیح است مگر در صحیح مسلم
 در زیاده قصه امر ناس بموالاه در لغتی اینجا مذکور نیست و اهل حدیث در آن زیاده مختلفند لطائفه صحیح دانند و طائفه غیرت مطلق
 و سبیل بنده ضعیف بان است که این زیاده نیز صحیح است لیکن نه بدرجه حدیث مسلم اخرج الحاكم من طریق سلیمان الاعمش
 عن عیوب بن ابی ثابت عن ابی الطفیل عن زید بن ارقم قال لما رجع رسول الله صلی الله علیه وسلم من حجة الوداع و نزل
 غدیر خم امر بحدیث فقیهین قال کاتی قد و دعت فاجبت انی قد ترکت فیکم الثقلین احدیها اکبر من الاخر کتاب الله تعالی
 و عترتی فانظروا کیف تکلفونی فیها فانها لمن یتفرقا حتی یردوا علی الحوض ثم قال ان الله عزوجل مولا حی و انما ولی کل مؤمن
 ثم اخذ بید علی رضی الله عنه فقال من کنت و کتبه فله اولیة اللهم و ال من و ال له و عاده من عاده و ذکر الحدیث بطوله و اخرج
 الحاكم من طریق سلمة بن کبیر عن ابی عن ابی الطفیل انه سمع زید بن ارقم یقول نزل رسول الله صلی الله علیه وسلم من مکه المدینه
 عند سمرات خمس درجات عظام فکش الناس ما تحت الشمرات ثم راح رسول الله صلی الله علیه وسلم عشیه فصلى ثم قام خطیبا
 فحمد الله و اشنی علیه و ذکر و وعظ فقال یا شاکر الله ان یقول ثم قال ایها الناس انی تارک فیکم امرین ان یتصلوا ان یتصلوا بهما
 کتاب الله و اهل بیتی عترتی ثم قال اتعلمون انی اولى بالمؤمنین من انفسهم ثلاث مرات قالوا نعم فقال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم من کنت مولا فاعلی مولا و اخرج الحاكم عن بريدة الاسلمی قال غزوت مع علی الی الیمین فرایت منه حجة فقد کنت علی
 رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکرته علیا فتمت قصته فیرایت و جبر رسول الله صلی الله علیه وسلم بتغیر فقال یا بريدة لم استأذنی
 بالمؤمنین من انفسهم قلت بلی یا رسول الله فقال من کنت مولا فاعلی مولا و اخرج الحاكم و السمرقندی بنحوه عن عمران بن حصین
 قتل بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریرة و استعمل علیهم علی بن ابی طالب رضی الله عنه قمضی علی فی اسیرة
 فاصاب جاریتها فاکر و اذکک علیه فعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ القینا البقیة التی صلی الله علیه
 و سلم اخبرناه بما صنع علی قال عمران و کان المسلمون اذا قد سوا من سفر ندوا و ابر رسول الله صلی الله علیه وسلم

صحیح
 اخرج
 ابن زبیر

باربعین الفاء اخرجه الترمذی و عن ام سلمة قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تزوجوا من الذي يمشي عكسكم بعدى منكم الا ان
 التبارك اللهم استغفر الله الرحمن الرحيم من سب سبيل الجنة رواه احمد و سمي جمع در كتاب وغيره آن است تا و حقى كه ايمان كتاب الله واجب است
 صلواته اقارب ازواج حضرت صلى الله عليه وسلم نیز واجب است و سياق این کلمه قریب بیاق این حدیث است من كان يؤمن بالله واليوم
 الآخر فليكن من صفة و این معنی از لفظ مسلم در حدیث زید بن ارقم كه اصح الفاظ اوست ظاهر است لانها كه و اما غضب برای مرقی
 و تاكید در نهی ایضا و افزیز معقول المعنى است چون حق مرقی ظاهر شد و نعمت بدگویان در حق او واضح گردید از مشیح حق بغیر این
 تا کیدات چه آید و از جاره عدل الهی بغیر این تشدید چه بروز نماید جو شیدن ملکوت هنگام اقبال حضرت عائشه دسته و قول حضرت
 صلى الله عليه وسلم و حقى كه ملائى در میان صدیق اکبر و فاروق اعظم رفت پس انتم تارکون لى صاحبى الحدیث خوانده و صیت
 دوستى مرقی را باین کلمه نمود انكنت اولى بكم من انفسكم قالوا بلى قال انكنت مولاة فعلى مولاة اللهم وال من مولاة و عا د من
 عا داه و معنی است و این کلمه آن است كه حق پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه بر امت کن است كه جميع مصالح خود را تقویص کن
 وى صلى الله عليه وسلم نمایند و ایشان را با پیغمبر خیرى و استقلالى نباشد مانند طفل در دست دایه یا مانند اعمى در دست قانده
 بى اختیار باید بود پس آنانكه با مرقی عداوت داشته باشند و وجه شكایت او تقریر کنند بنفس و عقل خود اعتماد نمایند و مانع حکم
 پیغمبر بشند و معنی مولى دوست است بقرینه اللهم وال من و الا له و عا د من عا داه و بقرینه احادیث بسیار كه مذکور کردیم لا
 یخفى و لا تشكوا حب على آية الايمان من سب علينا فقد سبني الى غير ذلك چون این معنی واضح شد باید دهنست كه این حدیث
 با سنده ايجاب اختلاف ساسى ندارد اینجا تعظیم صدى اهل بیت مراد است و امر بدوستى حضرت مرقی و نهى از دشمنى او است
 و این فرج در حق مرقی تنها نفرموده اند بلكه در حق عباس و اولاد او و در حق ازواج طاهرات نیز وارد شده و در حق صدیق اکبر نیز
 بل انتم تاركون لى ابابكر الحدیث نعمت شيعه را تماشاكی چون درین حدیث هم جامى ناخن زدن تدیدند گفتند مولى معنی اولى است
 و اولى متصرف در حق تمام امت می گیریم و اولى بصرف در حق جميع امت امام است پس مرقی امام شد گوئیم مولى معنی محصور است
 از جهة قرینه سباب مقصوره و از جهة اجادى كه قریب بجهنم این حدیث زود يك زبان او وارد شده و از جهة قرینه اللهم وال من
 و الا له و عا د من عا داه باز میگوئیم مولى معنی متوق و معشق مشهور است و معنی ناصر و مالک نیز آمده لیکن معنی دلى از نیاید و هیچ فعل
 معنی فضیل نخواهد ایم باز میگوئیم اگر مولى معنی اولى شد یا در لفظ ذكر و لى مدو باشد نیز و اگر كجاست اگر كجا كه ولاه در حق اموكلیه مراد است
فصل ششم در تفصیل شیخین و این مطلب سبب می شود باد كه نقلیه و ادله عقليه و لهذا این فصل را بدو قسم قسم ساختیم
مقصد اول در ادله نقلیه باید دهنست كه تفصیل شیخین بر سایر صحابه ثابت است بدلائل كتاب و تفسیر و تلویح مسته
 سنیه و باجماع امت و بلازم است اختلاف شخص بخلافه خاصه افضلیه او را بر رعیت خویش و لهذا مقصد اول را انقسم ساختیم
 بچهار سلك مسلک اول در ولایه كتاب الله بر افضلیه صدیق اکبر بر سایر امت خدامى تعالى تمام صحابه را از يك
 مرتبه نهاده است بلكه بعضی بر بعض فضل داده و از استقرار ادله شرح معلوم میشود كه این فضیلت بدو وجه در شریعت مسته
 یکی باعتبار سوابق اسلامیه و دیگر باعتبار صفات نفسانى كه صدقیقت و شهیدیت و حواریت از آن جمله است و این مراتب بغیر
 و ابرار بآن سبب است و نیز از آیات و احادیث بسیار مستنبط می شود كه براعت جمال و كبریا نال و فوقیت نسبت اند آن درین

الى صاحبى الحدیث
 عليك نفعنا
 تبارك اللهم
 الخ صاحبى
 بلى انتم تاركون لى
 والى من مولاة
 مولى مولاة
 كبريتى
 خروج تبارك
 قوله كبريتى

فصل ششم
 و تفصیل
 و تحقیق

بر آنکه هجرت و جوار جماعه که مستقدمست تعینت ایشان فائق تر و از آن جمله حدیث بخاری عن ابی مالک بن عبد الله بن عبدالله بن مسعود
عنه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انتم اهل بيوتكم و اولادكم و اولاد اولادكم و اولاد اولاد اولادكم و اولاد اولاد اولاد اولادكم
انتم اهل بيوتكم و اولادكم و اولاد اولادكم و اولاد اولاد اولادكم و اولاد اولاد اولاد اولادكم و اولاد اولاد اولاد اولاد اولادكم
فبلغ النبي صلى الله عليه وسلم فقال و عمالي اعمالي في فوالذي نفسي بيده لو انفقتم مثل احداد مثل الجبال ذهباً ما بلغتم ما احكم
و از آن جمله حدیث سفین بر و ابی البوسید خدری و غیر او لاسیما اصحابی فوالذی نفسي بيده لو ان ان احدكم انفق مثل احد
ذهباً ما ادرک بواحد منكم و لا یصفی و طاب همت که خطاب برای جمهور حاضرین است پس لفظ اصحاب قد برای صحابه را
اراده کرده اند لاجماله چون این مقدمه بوضوح پیوست باید دانست که صدیق اکبر پیش از هجرت قتال و انفاق نمی کرد
کرده است و فاروق عظیم پیش از هجرت قتال می سبیل الله نموده بجهاد صحابه دیگر چه حضرت مرتضی و چه خیر او قبل
از هجرت قتال و انفاق از ایشان واقع شده پس شیخین افضل شهادت حضرت مرتضی و غیر او مقتضای حدیث است
قال الواحدی لا یکتوی منکم من الفتح من قبل الفتح و قائل یعنی فتح مکة قال مقاتل لا یتوی فی الفضل من الفتح ماله و قائل
العدوس من قبل فتح مکة من الفتح من بعد و قائل قال الکلبی فی روایت محمد بن الفضیل نزلت فی ابی بکر تدل علی هذا ان کان
اول من الفتح المائل علی رسول الله صلى الله عليه وسلم فی سبیل الله و اول من قاتل علی الاسلام قال ابن مسعود و اول من
اظهر اسلامه سیف بنی النبی صلى الله عليه وسلم و ابوبکر قد شهد له النبی صلى الله عليه وسلم بانفاق ما تبلى الفتح فيما اخبرنا
بن اسحق باسناده عن ابن عمر قال بنا النبی صلى الله عليه وسلم جالساً و عنده ابوبکر الصديق عليه عباة قد خلفها علی صدره
بجلاله انزل علیه جبرئیل فاقرأه من الله السلام فقال يا محمد مالي ارسى ابا بکر عليه عباة قد خلفها علی صدره بجلال
قال يا جبرئیل الفتح ماله قبل الفتح علی قال فاقرأه من الله السلام و قل له يقول لك ربك اراض انت عني في فترتك هذا ثم
ساخت قال قلت للنبي صلى الله عليه وسلم الى ابى بکر فقال يا ابا بکر هذا جبرئیل فقيرتك من الله السلام و يقول لك ربك اراض
انت عني في فترتك هذا ثم ساخت قال فقيل ابوبکر فقال علی ربى اغضب انا عن ربى اراض انا عن ربى اراض و قوله انك
اعظم درجه من الذين الفتحوا من بعد و قالوا قال عطاء بن رباح ان رجلاً من المهاجرين قال لئن لم يفتح الله علينا ما كنا
الرجاح لان المتقدمين نالهم من المشقة اكثر مما نال من بعدهم و كانت بصائرهم ايضاً انفقوا و كلوا و وعد الله الحسنى
المتقدمين و وعد الله الجنة اما قال ابى بکر صدیق پیش از هجرت پس ثابت است بطریق بسیار اخرج البخاری عن عروة
قال قلت لعبد الله بن عمرو بن العاص اخبرني باشد شي صنعته المشركون برسول الله صلى الله عليه وسلم قال بنا رسول الله
صلى الله عليه وسلم ليلى فبنا الكعبة اذا قبل محبة بن ابي محيط فاخذ منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم وكوشى فوثبني عتقة
نخعة فخرقا شديدا فاقبل ابوبكر فاخذ منكبيه و وقع عن النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال اقولون رجلاً ان يقول ربى الله
و قد جازكم بالبينات و عن عمرو بن العاص قال ما تقول من رسول الله صلى الله عليه وسلم لئن كان الله من ان
طاف بالبيت فمحي طوقه حين فرغ فاحذوا و اجماع روايته و قالوا انت الذي تبنا ناعماً كان يعبدنا و نا قال انا ذاك
فقام ابوبكر فالتزمه من روايته ثم قال اقولون رجلاً ان يقول ربى الله و قد جازكم بالبينات من ربكم وان يكذباً

ع
شرح
حاشیه
در صفحه
کرشست

عليه كذبه وان ياتك صادقا فيكلمك بغير ان يبعث اليك ان الله لا يهدي قوما غافلين
 سليمان بن ابي عمير عن ابي بصير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى تستحي عليه فقام ابو بكر فجلس
 ويكلمه فقلنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قالوا ان ابن عمه وعنه اسما بهت ابي بكر انهم قالوا لها ما تشاء
 بلشركين بلعوا من رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت كان المشركون متعودوا في المسجد الحرام فتذكروا رسول الله صلى الله
 عليه وسلم في البهائم وما يقول في البهائم فنيا جهم كذا يكذب او دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد فقاموا اليه وكان
 اذا سألوه عن شيء صدقتم فقالوا الهست تقول في التينا كذا وكذا قال ابي ففتشوا به باجمعهم حتى اخرجوا الي ابي بكر ففتش
 له اذ ركب صاحبك فخرج ابو بكر حتى دخل المسجد فوجد رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس مجتمعون عليه فقال ويلكم
 اتعلمون رجلا ان يقول ربى الله وقد جاءكم بالبينة من ربكم قال فلهوا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واقبلوا على
 ابي بكر ليس بونه قالت فرج البينا فخلص لايس شيئا من عدايره الا جاءه معه وهو يقول بباركت يا ذا الجلال والاكرام
 رواد ابو عمر في الاستيعاب وعن علي بن ابي طالب قال اتى الناس اخبروني باسراج الناس قالوا لا تعلم قرن قال ابو بكر لقد رايت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم واخذ قرين فهداه ليحيى وهذا ما سئل بهم يقولون انت الذي جعلت الآلة للمادة
 قال فواش ما وانا يا ابا بكر يضرب هذا ويضرب هذا ويتنقل هذا وهو يقول ويلكم اتعلمون رجلا ان يقول ربى الله
 ثم رفع علي رده وكانت عليه فكل حتى اجلته لحيته ثم قال ان الله كم يشاء من آل فروع خير ام ابو بكر فسكت القوم فقال
 الا لا يجيبوني والله لساعة من ابي بكر خير من شل من آل فروع وذاك رجل كتم ايمانه وها رجل اعلن ايمانه وعن
 ابن جريج قال حدثت ان ابا عمارة سب النبي صلى الله عليه وسلم فضكك ابو بكر صكة فسقط فذكر ذلك للنبي صلى الله
 عليه وسلم فقال اقلعت يا ابا بكر فقال والله لو كان الشيفت قريبا مني لشرته فزلت لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم
 الآخر يؤمنون من حاد الله ورسوله ولو كانوا اباهم الاية اما اتفاق ابو بكر صديق بين ابي بكر ليس ثابت بطرق
 بساير چنانكه عن ضرب مكرمي كتم واما قال فاروق اعظم من ابي بكر قال ابن اسحق لما قدم عمرو بن العاص وعبد الله
 بن ابي ربيعة على قرين ولم يوركو انا طلبوا اودوهم النجاشي بما يكرهون واسلم عمر بن الخطاب وكان رجلا ذا استقامة
 لايرام ما وراة نظره استمع به اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وبخمة كشي غاصبوا اقرتيا فكان عبد الله بن مسعود
 يتنزل ما كنا نقد رعلى ان نضلى عند الكعبة حتى اسلم عمر بن الخطاب فلما اسلم قائل قريتا حتى صلى عند الكعبة وبتنا
 معه واخرج الحاكم عن عبد الله بن عمران عمر بن الخطاب رضى الله عنه جازوا القلوة قائمة ولفر لثمة جلوس احدم
 ابو محمش الليثي قال قوما فصلوا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام اتان وابي ابو محمش ان يقول فقال له
 عمر صلى يا ابا محمش سح النبي صلى الله عليه وسلم قال لا اقوم حتى ياتيى رجل هو اقوى مني ذراعين واشد مني بطشا
 يصير عني ثم يرس وجي في التراب قال عمر فمفت اليه فقلت اشده ذراعا واقوى بطشا فصرعته ثم وسست وجهه
 في التراب فاني عثمان بن مخرم فخرج عمر بن الخطاب مفضيا حتى انتهى الى النبي صلى الله عليه وسلم فلما رآه النبي صلى الله
 عليه وسلم دراي الغضب في وجهه قال ما راك يا ابا حصين فقال يا رسول الله ايتى على لعر جلوس على باب المسجد

ابو بكر صديق بين ابي بكر ليس ثابت بطرق بساير چنانكه عن ضرب مكرمي كتم واما قال فاروق اعظم من ابي بكر قال ابن اسحق لما قدم عمرو بن العاص وعبد الله بن ابي ربيعة على قرين ولم يوركو انا طلبوا اودوهم النجاشي بما يكرهون واسلم عمر بن الخطاب وكان رجلا ذا استقامة لايرام ما وراة نظره استمع به اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وبخمة كشي غاصبوا اقرتيا فكان عبد الله بن مسعود يتنزل ما كنا نقد رعلى ان نضلى عند الكعبة حتى اسلم عمر بن الخطاب فلما اسلم قائل قريتا حتى صلى عند الكعبة وبتنا معه واخرج الحاكم عن عبد الله بن عمران عمر بن الخطاب رضى الله عنه جازوا القلوة قائمة ولفر لثمة جلوس احدم ابو محمش الليثي قال قوما فصلوا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام اتان وابي ابو محمش ان يقول فقال له عمر صلى يا ابا محمش سح النبي صلى الله عليه وسلم قال لا اقوم حتى ياتيى رجل هو اقوى مني ذراعين واشد مني بطشا يصير عني ثم يرس وجي في التراب قال عمر فمفت اليه فقلت اشده ذراعا واقوى بطشا فصرعته ثم وسست وجهه في التراب فاني عثمان بن مخرم فخرج عمر بن الخطاب مفضيا حتى انتهى الى النبي صلى الله عليه وسلم فلما رآه النبي صلى الله عليه وسلم دراي الغضب في وجهه قال ما راك يا ابا حصين فقال يا رسول الله ايتى على لعر جلوس على باب المسجد

وقد اجمعت الصلوة وصيم الجحش اللبني فقام الرجلان فاعادا الحديث ثم قال عمرو بن عبد الله يا رسول الله ما كانت صلوة
عشان اياه الا انه صافه ليله فاحب ان يشكره له صنعته عثمان فقال يا رسول الله لا تسبح ما يقول لنا عمر عندك
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يرصنا عمر رضى الله عنه لو ددت انك كنت جيتني برأس الخبيث فقام عمر فلما بعد
ما داه النبي صلى الله عليه وسلم فقال اللهم يا عمرين اركدت ان تذببت فقال اركدت ان اتيك برأس الخبيث فقال اجلس حتى
اخبرك بعني الرب عن صلوة ابني محش اللبني ان رضى في سماية الدنيا لما كتمه خشوعا لا يرفعون رؤوسهم حتى تقوم الساعة فاذا
قامت الساعة رفعوا رؤوسهم ثم قالوا ربنا ما عبدناك حتى عبادت فقال له عمر بن الخطاب رضى الله عنه وما يقولون يا رسول الله
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما اهل السماة الذين يقولون سبحان ذى الملك والملكوت واما اهل السماة الثانية
فيقولون سبحان المحي الذي لا يموت قلما يا عمر في صلواتك فقال يا رسول الله كيف بالذي علمتني وامرني ان اقله في صلواتي
قال قل هذه مرة وهذه مرة وكان الذي امره ان قال اعوذ بعفوك من عقابك واعوذ بفضلك من خطبك واعوذ بك منك
جل وجهك وعن ابن عمر رضى الله عنهما قال قال عمر بن الخطاب في سبى مكة فلم يزل يقاتلهم منذ عبده حتى صارت الشمس حياك
قال وايعنى وقد فذل رجل عليه برد احمر وميعة موشى حسن الوجه فجاؤ حتى اقرهم فقال ما تريدون من هذا الرجل قالوا لا والله
الا انه صبا قال فخرج رجل اختار لنفسه ديناً دعوه وما اختار لنفسه تروى نبى عدي رضى ان يقتل عمرو الله لا ترضى بنو عدي
قال وقال عمرو بن عبد الله يا اعداء الله والله لو قد بلغنا ثمانمائة لقد اخرجناكم منها قلت لابي بعد من ذاك الرجل الذي ردهم
عناك يومئذ قال ذاك العاصم بن دايل ابو عمرو بن العاص وعن عكرمة عن ابن عباس رضى الله عنهما قال لما اسلم عمر رضى
عنه قال المشركون اليوم اتعفت منا وحققت مرقتي دين ايام صغيره ودر حجر ان حضرت صلى الله وكفنا ليطا وقلد ريقا
والفاق نه بخلاف شيخين واسلام او كيات ملك كثر نكره بخلاف شيخين واكر كسى در اطلاق قتال مد جنگ عصا وشتت اشكالى
داشته باشد استعمال شائع عرب ان اشكال را با بليغ وجوه دفع خواهد نمود و استعمال على عمرو بن مسعود وغيره اشان از صحابه
لفظ قتال را برين معنى اول دليل است بر آن واگر اين همه كفايت نمند قوله تعالى اذ ان الذين بقا كثر من اهلهم ظالمين
در شان مهاجرين حال آنكه انجا استعمال سلاح نبود چاسم شبهت اما وجه نصبت ليس خداى تعالى در سورة فاتحه كه
برائى مسلمين نازل فرموده است مى فرمايد اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم هم جمهور مسلمين
مى بايد در نماز خود از جناب حق جل و علا طلب كند هدايت راه نعم عليهم شك نيست جماعه كه راوايشان اعظم مظلومات
افضل از نزد يك خداى تعالى والا طلب راه مفضول باسنادى معقول نمى شود بعد از آن تفسير فرموده نعم عليهم را در مورد
يطيع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين الصديقين والشهداء والصالحين وحسن
اولئك ربمعا بعد از آن استحضرت صلى الله عليه وسلم در احاديث مستفيضه كه حجيت بآن قائم شود فرموده انك ابو بكر
صديق ست و عمر و عثمان شهيد ليس از اينجا سب برهن گشت كه اين عزيزان افاضل امت اند وايشان را رايست معنوى
بر سائر مسلمين مستحق است در معنى اين آيت آيات واحاديث بسيارست متفق درين بضميرين كه امت هر چه در مقام
استم اول مقررين وسابقين دوم ابرار و متقصد سوم ظالم النفسه ومقررين وسابقين سز و مقررين

و صدیقان و شهیدان ارجحاً بقرآن و سابقان اند و این عزیزان از جمله صدیقان و شهیدان اند تا جایی که تواتر در هر بقعه مشرف
 شده است و باین نوع استدلال اشاره مقبول است از حسن بصیری و ابوالعالیه قالی فی قوله تعالی **إِن يَدَّبَا الْقُرْآنَ لَسْتَ بِمُؤْمِنٍ**
 و صاحبان بانه سوره سحریم قرآنی بن کعب این بود که وصاح المؤمنین ابو بکر و عمر بن عباس قال کان ابی فیما یومئذ
 المؤمنین ابو بکر و عمر و سواد اعظم از تفسیرین وصاح المؤمنین را باین هر دو بزرگ تفسیر کرده اند **قَالَ ذَلِكَ مِنْ الْعَجَائِبِ اِبْنِ سَعْدٍ**
 و ابن عباس بمبریه الاصلی و ابوامامه و من التابعین سعید بن جبیر و عکرمه و میمون بن مهران و الحسن البصری و مقاتل بن
 سلیمان و کنی بهم قدوة و مقاتل ایشان برین تفسیر آن است که هر چند کلام وصاح المؤمنین عام است اما قصه که سبب نزول آن است
 شده است دلالت دارد بالقطع که صدیق و فاروق داخل اند در آن عام بی شبهه این همان می ماند که در زمان آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم این کسبیه گفته بود **إِنَّمَا الْبُرْهَانُ لِي بِحَضْرَتِ صَلِّ اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَطْبُهُ خَوَانِدُ مَا بَالُ اقْوَامٍ يُؤْتَمِرُونَ عَلَيَّ**
مِمَّا دَلَّنِي اللهُ عَلَيْهِمْ يَقُولُونَ اِحْمَدُ هُمْ نَبِيُّكُمْ وَهَذَا اَهْلِي لِي بِهَذَا جُلُوسِ فِي بَيْتِ اَبِيهِ وَاسْمُهُ خَنْظَرٌ اَمِيْدِيُّ لِه اِحْمَدُ لِه وَتِيصُورَتِ قَرَانِ
 بسیار دلالت کرده اند بر آنکه این خطبه و داخل است درین معانیه بالقطع از آنچه آنکه سبق کلام و تقریب سخن قصه او بوده است
 باز همان لفظ که وی گفته بود حکایت کرده اند از امحل **اِنَّمَا كَرِهْتُمْ هِجَ قَاتِلِي** در داخل او توقع نموده اند که همچنان در قصه که در
 ازواج طهارات و آن حضرت صلی الله علیه و سلم زوجه است ابو بسیار واقع شده که سامعان مخطرف شده بحکم و قول این هر دو بزرگ
 در صحاح المؤمنین محس عایشه قالت **أَنْزَلَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ وَكَادَتْ الْأُمَّةُ تَمْلِكُ فِي سَبِي خَلْفَاءِ بَيْتِي عَنِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**
 و جرح الملک قال رسول الله صلی الله علیه و سلم **لَا بِي اِنْ هَبَّ اِلَى اُنْتِكُمْ فَاخْبِرْتُمَا اِنَّ اللهَ قَدْ اَنْزَلَ عَذْرَاهُ مِنَ السَّمَاءِ قَاتِلَاتٍ**
فَاْتَانِي اَبِي وَهُوَ يَقْعُدُ وَيَكَاؤُ اَنْ يَغْتَرِفَ عَالِ اَبِي بَيْتِي بَايٍ وَاشِي فَاَنْ اَبِي قَدْ اَنْزَلَ عَذْرَاكَ فَحَلَّتْ بِجَدِّهِ اللهُ لِي اَبِي بَكْرٍ
صَاحِبِكِ اَلَّذِي اَرَسَلَكِ ثُمَّ دَخَلَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَدَاوَلَ ذِرَاعِي فَقُلْتُ بِيْدِهِ اِنَّمَا اَخَاخُذُ اَبُو بَكْرٍ اَلْمَشْلُوعُ اَلْعَلْبَانِي
رَهْ فَتَمَسَّتْ فَنَضَّحْتُ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ اَسْمَتْ لَانْتَعَلَ وَهِيَ سُوْرَةُ التَّحْمِيْمِ قَالَ بَعْرُ فَاَنْ اَبِي اَطْرَقَ اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَرَقَ اِنِّي جِئْتُ مِنْ اَجْلِ حَفْصَةَ وَاللهُ لَيُنَزِّلُ اَمْرِي رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِغُرْبٍ لَافْرِيْنِ حَفْصَا
وَ اَمَّا وَجَدَ نَفْعَ مَسْلَمِيْنِ سَبَبِ اِيْشَانِ قَالَ اللهُ تَعَالَى **لَمَنْ تَعَدَّى حُدُودَنَا اَخْرَجْتُمُ النَّاسَ تَامِرًا مِمَّا يَلْعَدُوْنَ وَتَتَخَفُونَ**
عَيْنَ الَّذِي كَرِهْتُمُ الْاَيَةَ اِزَيْنِ اَيْ سَلَطْنَا مَعْلُومٌ مَشِيْدٌ وَكَانَتْ مَرْجُوْمَةٌ بَسْرَتِ اِز سَائِرِ اَمْرٍ اَرْجَبَتْ كَمَا اَلِ اِيْنِ صَفْتِ كَر
اَمْرٍ مَرْجُوْتٍ وَنَهِي اَز مَنَكْرٍ اَشْدُّ وَنَهْيُ مَا دَلَّتْ يَكْنُ بِرَا نَكْرٍ اَمْرٍ اَمْرٍ مَعْرُوْفٍ وَنَهْيُ اَز مَنَكْرٍ مَعْرُوْفٍ
لَا نَفْلُ سَتِ اَز مَا دَرُوْنِ خُودِشَا هَذَا اِيْنِ مَعْرُوْمٌ قَوْلِ خُدَايِ عَزَّوَجَلَّ هَسْتُ وَتَلْتَكُنَّ يَسْكُرُ اَمْرَةً يَكُنَّ عَقُوْبًا اِلَى اَلْحَسْرَةِ
بِاَسْرُوْنِ يَلْعَدُوْنَ وَنَهْيُ عَنِ اَلْمَنَكْرِ وَ اَوَّلِيْكَ هَسْتُ اَلْقَلْبُوعُونَ باز در آیه دیگر میسر باید در شان
 مهاجرین اقولس **الَّذِيْنَ اِنْ اَمَكْتُمْ فِي الْاَرْضِ مِمَّنْ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَنُوا بِالْمَعْرُوْفِ**
وَ اتَّقَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ و در خارج تکمیل واقع شده الا شایخ تمسکه را پس واجب شد که در وصف مذکور که در ارجحیت است
 درین بزرگواریان متحقق شده باشد این آیات دلالت کرده اند بر فضل این جماعه رسائر مسلمین و تقلیل شکر که جفا متحقق شده
 آیدیم بر تفسیرین صدیق اکبر از میان ایشان نیست میگوئیم خدای تعالی در سوره و اللیل فرموده **وَسَيُجَنَّبُهَا اَلَّذِيْنَ**

تفسیر ابن کثیر

الذی یؤتی فی سآله یترکته و سوره لیل از آن جمله است که در اول بعثت نازل شده و حق که کفار غفاریه مسلمین را
ایدا سید و نذر صدیق اکبر را خود را و سید استخوان ایشان از تقدیب کفار میسخت تا آنکه با سنان را هم کالی مانند
در آنکه یا لفظ اتقی الذی یؤتی بآله نیزگی عام است حضرت صدیق را البته اول مره در گرفته است پیش از دیگران
از جهت قیام قراین یا این است که الاتقی معهود است و شخص معین مراد است و آن شخص معین صدیق اکبر است چون ابن مسعود
قال ان ابابکر الصدیق رضی اللہ عنہ اشتری بلا لامن امیة بن خلف و ابی بن خلف بمرودة و عشر اواق فاعطته لشد
خانزل الله و اللیل ان الذی یؤتی الی قوله ان سقیم لشی ابوبکر و امیة و ابی الی قوله و کذب بالحقنی قال لا اکره الا الله
الی قوله فسیسیره للعشرنی قال النار عن عروة ان ابابکر الصدیق اعطق سبعة کلهم یعدیب فی الله بلا لا و عامر بن
فهیرة و الهندیة و ابنهنا و ریزة و ام عیسی و امه بنی المویل و فیه زلت و یحییها الاتقی الی آخر السورة عن عامر بن
عبد الله بن الزبیر عن امیة قال ابو حنيفة لابی بکر اراک نعش رقا با ضعا فافلو انک اذا فعلت ما فعلت اضعفت
رجالاً جلداً یمنعونک و یقومون و یؤکف فقال یا امیة انما ارید وجه الله فزلت فذره الایة فیه فاما من اعطی و اتقی الی
قوله و ما لا یصد عنه من نعمته تجزی الا ابتغاه وجه لایة الاعلی و لسوف یرضی عن سعید بن المسیب قال زلت و ما لا یصد
عنه من نعمته تجزی فی ابی بکر اعطق ناساً لم یلتس منهم خرابه و لا شکور استه او سبعة منهم بلال و عامر بن فهیره عن ابن
عباس فی قوله و یحییها الاتقی قال هو ابوبکر الصدیق و قال عامر بن یاسر فی ذلک شعراً جزی بحد خیراً
عن بلال و صحیبه ۳ عتیقا و اخری فاکرنا و اباجهل ۳ بالجمله چون این مقدمه ثابت گشت خدای تعالی در کتب
ان اگر است که عند الله انقض کلمین صدیق اکبر اتقی است است و اتقی است اگر ممت است و هو المطلوب یا این است
که تقریر نمودیم کتاب الله بوجه بسیار با فضیلت صدیق و فاروق دلالت می نماید مسک در فهم در تصریح و بلوغ
سنت سنی با فضیلت صدیق بر سایر امت ثم فاروق ثم ذو النورین و پیش از آنکه در روایت احادیث شروع کنیم در
نکته مطلع سازیم نکته اولی مسئله فضیلت شیخین در ملت اسلامیه قطعی است و اینجا قطع حاصل می شود بدو وجه
یکی تقدیر طرق حدیث تا آنکه اصل سنه متواتر یا معنی شود مانند سخاوت حاتم و شجاعت رستم و دیگر صفات قراین زیرا که خبر
و احادیث حروف قراین بسند حدیثین می رسد مانند آنکه بهاری را دیدیم که صاحب قرآن شده و اقارب او پیش اطباء می رفته
و آخر با یاس از حیات او بهم رسانیدند و با نواع هم و الم گرفتار شدند بعد از آن روزی دیده شد که در خانه او نوحه مشکوکه
می گشتند و جازه بر دروازه نهاده اند و از هر جانب مردم می گویند و ساکت بخانه او می در آیند درین حالت اگر شخصی خبر دهد
که آن بیمار مرد است این خبر و احد بسبب حروف قراین بسند حدیثین خواهد رسانید همچنین احادیث فضیلت شیخین محفوظ است
قراین بسیار و این قراین در نواع تواند بود یکی آله طنبیه و خطابی که موافق باشند در اصل مقصد با این خبر و احد از جمله
عمومات کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم در فضیلت مهاجرین و مجاهدین مانند حدیث رفاعة در واقع
جابر بن سئل الی النبی صلی الله علیه و سلم قال ما تعدون ان اهل بدر فیکم قال من افضل المسلمین و قال رافع بن خدیج
خیارنا قال و کذک من شهد بدر من الملائکه و مانند حدیث جابر کتابکم الی یوم القیامه الفاء و از بعد از آن فقال لکن رسول الله

حج

صلی الله علیه وسلم انتم الیرم خیر الی رخص و این هر دو حدیث تقلیل شرکاً جداً در افضلیت حاصل گردانیدند و تعریفیات
 کتاب الله و سنت رسول الله و فضیلت بیخیم هر چند فضیلت بر جمیع امت از آنجا مفهوم شود لیکن در معنی فضیلت موا
 میکنند و تقلیل شرکاً جداً بعمل می آید و دیگر فروع افضلیت که ائمت مرحومه قولاً و فعلاً بآن استنشاده اند و در هر محل
 و بر هر وطن افضل بنده الاتیه و غیره در الاتیه گفته اند و این مقال را بوجهی سرداده اند گویا پیش ازین متیقن بود و همت
 و تمهید فکر را در آن مدخل نه و این هر دو هجت طولی دارد و بسیار از آن مذکور کردیم اینجا استخسار آن مقالاً باید نمود
 نکته ثانیه چون استقر کنیم احادیث را که در افضلیت شیخین وارد شده ما را افضلیت چهار خصلت را می یابیم
 یکی در مرتبه علیاً از مراتب ائمت بودن صدیقیت و شهیدیت عبارت است از آن دویم اعانت آن حضرت
 صلی الله علیه وسلم و ترویج اسلام در وقت غربت او ائمت الناس علی ابوبکر و اساساً بنا به و نفسیه و عزت اسلام
 که در خصالش عزت استاره است بآن سوم تمام کارهای مطلوب از نبوت بدست این هر دو عزیز رویا است حضرت
 صلی الله علیه وسلم در قصه مقاله و قصه آب کشیدن از ابر نایشی است از آن چهارم علو درجات ایشان در معاد
 کسول اهل الجنة و اقامت در عرف عالیه و ادلیه حشر و تجلی خاص برای صدیق و معانقتش برای عمر و یاران
 از آن و این خصلت هرگز جدا نمی تواند شد از یکی از خصال ثلثه زیرا که اکثر ثواب یا بسبب صفات نفسانی است
 یا بسبب اغراض اسلام و نفرت او یا بسبب تمام کارهای نبوت لیکن ممکن است که شخصی محبت پیغامبر نبوده باشد
 بلکه اخیراً ایمان بیارد و هیچ شمس از مشا بر خیزد و اگر نماید معذرا افضل است باشد باعتبار تمام کارهای مطلوب از
 پیغامبر بدست او یا باعتبار صدیقیت و شهیدیت و مناسبت قوت عالمه و عاقله او با نفس قدسیه پیغامبر و امکان است
 که در اغراض اسلام و نفرت پیغامبر اقصی الفایده سعی بجا آورد و در آخر ایام آن حضرت صلی الله علیه وسلم متوفی شود
 کارهای مطلوب پیغامبر را نداند فضلاً از آنکه مباشرت آن نماید یا باعتبار قوت عاقله و عالمه یا پیغامبر مناسبت معتدبه
 ندارد نهایت مرئی است او حالی است از احوال ابرار نیست مقتضای امکان عقلی لیکن سنته الله جاری شده است
 بانکه در احوالی بزرگ نیز زندگی بر نفوس قدسیه که سالها زیر تربیت پیغامبر پرورش یافته باشند و شرف آن حضرت
 صلی الله علیه وسلم تقاضای نماید که خلیفه او نباشد الا اکل شبت باعتبار این فصول اربع جسیماً بالجمله در احادیث
 این باب تامل وافی بکار باید بود و مدار افضلیت از هر حدیثی جدا استنباط باید نمود چون این همه گفته شد برود
 احادیث مشغول شویم اما باعتبار کارهای که پیغامبر صلی الله علیه وسلم از جهت پیغامبری بیکر کردند پس شیخین در افضلیت
 ثابت است با حدیث بسیار اول حدیث ابی هریره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول بیانا انان انتم
 را یعنی علی و ابوبکر علیهما السلام لو فرغتم منها ما اتاه الله ثم اخذنا من ابی قحافة ففرغ منها و نوبا و ذنوبین و فی نزول
 یغفر لمنعت ثم استخالت غزاً فاخذنا من الخطاب فلم أر عبقر یا من الناس شیخ نزع عمر بن الخطاب حتی ضرب النکاح
 بعطن و حدیث عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اریث کانی انزع بد لوبکره علی طیب
 فیا ابوبکر ففرغ ذنوبا و ذنوبین نزعاً فاستخالت غزاً فاکمل عمر با نکره عمر بن النکاح

کتاب التمهید فی فضیلت ابی بکر

يعزى قوله حتى روى الناس وكنوا يعطون رواها البخاري وسلم وعمر بن الخطاب عن ابي الطفيل عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال فيها انا اخرج اللبنة اذ روت على غنم سود وغم غنم فخار ابو بكر فتراع ذنبا او ذنوبين فيها صنعت وانشد بغيره ثم جابره
فانستت عرابا تلاما الحياض وارضى النواردة فلم ارفعها من الناس احسن نزعها فاولت ان الغنم السود العرب والعقر
البحر يوم حديث ابن عمر في الموازنة مع الالبنة اخرج ابن مردويه عن ابن عمر خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم
ذات غداة بعد طلوع الشمس قال رايت قبل الفجر كاني عطيت الثاليد والموازين فانا الثاليد في الفاتحة واما الموازين
فخذوا التي يوزن بها فوضعت في كفة ووضعت التي في كفة فوزنت بهم فوجئت ثم جيت بابي بكر فوزن بهم فخرج ثم جيت
بعمرفوزن بهم فخرج ثم جيت بعمان فوزن بهم فخرج ثم رعتهم حديث جابر بن عبد الله انه كان يحدث انك
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ربي اللبنة رجل صالح ان ابا بكر ربط رسول الله صلى الله عليه وسلم ونيط عمر
بابي بكر ونيط عثمان بعمرفقال جابر فلما قنا من عند رسول الله صلى الله عليه وسلم قلنا اما الرجل الشايع فخرس رسول الله
صلى الله عليه وسلم واما تنوط بعضهم ببعض فم ولاه هذا الامر الذي بعث الله به نبيه صلى الله عليه وسلم جابره
سمرة بن جندب ان رجلا قال يا رسول الله اني رايت اللبنة كان ولو اولى من السماء فخار ابو بكر فاخذ بجزاقتها فشرب
شربا ضعيفا ثم جابره فاخذ بجزاقتها فشرب حتى تضلع ثم جابره عثمان فاخذ بجزاقتها فشرب حتى تضلع ثم جابره
فاخذ بجزاقتها فانتطت وانتضخ عليه منها شيء ثم جيتهم حديث ابن عباس وابي هريرة كالتسمية خلقا سجا تصحح نوكه
شده شا به عدل ابن احدث مي تواند شد ان ابن عباس كان يحدث ان رجلا اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال اني رايت اللبنة في المنام نطقت منها السمون والحسل فارى الناس تكيفون منها فاستكثروا والمستقل واذا
سببت وارسل من الارض الى السماء فراك اخذت به تعلوت ثم اخذ به رجل اخر فعلا به ثم اخذ به رجل اخر فعلا به
ثم اخذ به رجل اخر فاقطع ثم وصل فعلا قال ابو بكر يا رسول الله يا ابي انت واللبنة عني فاعمرها قال النبي صلى الله
عليه وسلم انجب قال انا الطلقة فالاسلام واما الذي منطقت من الحسل والسمون فالقران حلاوة تطقت والستكر من
القران والمستقل وانا السبب الواصل من السماء الى الارض فالحق الذي انت عليه ياخذ به فيعلمك الله ثم ياخذ به
رجل من بعدك فيعلو به ثم ياخذ به رجل اخر فيعلو به ثم ياخذ به رجل اخر فيقطع به ثم يوصل له فيعلو به فاجرني يا رسول الله
يا ابي انت اصيبت ام اخطات فقال النبي صلى الله عليه وسلم اصيبت بعضا وخطات بعضا قال فوالله يا رسول الله
لا يشي الذي اخطات قال لا تقسم اينه حادوث دلالت مي کنند برآنکه کارهای مطلوب از لغت تجاير
درست اين مشايخ فبطور رسيد به ترتيب و ديگرى سهيم و شريك ايشان نيست در آن امر پس فضليت باعتبار
تميم کارها ايشان را باشد نه غير ايشان را ششم حديث جديفة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقدوا
بالدين من بعدى ابي بكر وعمر وعن ابن سعد وقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقدوا بالدين من بعدى ابي بكر
وعمر اين حديث دلالت ميکند که شيعين بعد آن حضرت صلى الله عليه وسلم قائم در مقام آن حضرت خواهند بود
هفتم حديث بنى مطلق عن انس بن مالك قال بعثن بنو المصطلق اسلم رسول الله صلى الله عليه وسلم

ع
ابن عمر
عمر بن الخطاب
عمر بن الخطاب

آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجد از روی اذین نبوت خود را شناختند زیرا که وزن بر ریحان عهد الله دلالت کرد اینها ازین واقعه
 خلافت و افضلیت طفاسی تلمه معلوم فرمودند و اما باعتبار اعانت اسلام در وقت غربت و قیام حضرت آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم در حالت ایذا و کفارت و شدت حال پس شیخین را فضیلت ثابت است با حدیث بسیار یکی از آن که دو آیه مهم است
 از احادیث این مسلک حدیث ابی سعید خدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا من نبی الاله که وزیران این
 اهل الشام و وزیران من اهل الارض نما وزیرای من اهل الشام خیر منی و میکانیل و اما وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر
 و عن سعید بن المسیب مرسل قال کان ابوبکر الصديق من النبی مکان الوزير کان کثیرا و فی جمیع اموره و کان ثانیة فی الاسلام
 و کان ثانیة فی الفار و کان ثانیة فی العرش یوم بدر و کان ثانیة فی القبر و لم ین رسول الله صلی الله علیه وسلم یقدم علیه احدا
 سیزدهم عن ابی اروسی الدوسی قال کنت جالسا عند البنی صلی الله علیه وسلم فاطلع ابوبکر و عمر فقال رسول الله صلی
 علیه وسلم الحمد لله الذی ایدنی بهما و عن حذیفه بن الیمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لقد تممت ان الی
 الی الافاق رجالا یعلمون الناس السنن و الفرائض کما بعث عیسی بن مریم الحواریین قبل له فاین انت عن ابی بکر و عمر قال ان
 لا یخار فی عنما انهما من الدین کالسبع و البصر چهار و هم اثبات شدت صدیق بر خود و آن مستفیض است از حدیث ابی سعید خدری
 و ابی هریره و حضرت مرتضی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان امن الناس علی فی مال و صحبه
 ابوبکر و عمر ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما الا حد عند نایه الا وقد کافیناه ما خلا ابابکر فان له عندنا
 یکافیة الله بها یوم القیمه و ما لنعنی مال احد قط ما لنعنی مال ابی بکر و این اشارت است بافضلیت باعتبار اعانت آن حضرت
 صلی الله علیه وسلم در ترویج اسلام پانزدهم اولیت اسلام صدیق اکبر از میان احرار بالغین و ظاهر است که نکات مذکور
 کفر از غیر بالغ هر طور بخی تواند نمود و این نیز مستفیض است از حدیث ابی دراد و عمر بن عنسه و مقدم و عمار عن ابی الدرداء
 فی قصه مغامره عمر معیه قال قال البنی صلی الله علیه وسلم ان الله یبعث الیک نفلکم کذبت و قال ابوبکر صدق و داسانی
 بنفسه و ما له نفل انتم تارکون لی ناسجی شاز و هم دعای ان حضرت صلی الله علیه وسلم مبارزه فاروق اللهم اعز الاسلام
 و ظهور اجابت این دعا بالغ و جوده و این نیز مستفیض است از حدیث ابن عمر و ابن عباس و عائشه و ابن مسعود عن ابن
 عمر قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم اعز الاسلام باحبتین الرجلین الیک بابی جیل او لعمر بن الخطاب
 قال و کان احبهما الیه عمر و اما حصول غربت اسلام باسلام فاروق از حدیث ابن مسعود و ابن عباس و حذیفه عن ابن مسعود
 نازلنا اخره منذ انکم عمر و فی روایت و الله ما استطعنا ان نصلی عند الکعبه طاهرین حتی ناکلم عمر مفدهم استشاره اهل نبوت
 باسلام فاروق و این نیز تلویح است باعانت اسلام و مسلمین از حدیث ابن عباس قال لما اسلم عمر نزل جبریل فقال یا محمد
 لقد استبشر اهل الشام باسلام عمر یا محمد هم حدیث عمر غلق فتمت است و غلق جهنم است و این حدیث مستفیض است عن
 و قد سألنا عمر عن نعته الی من کون الجبریس علیک منها باس یا ایها المؤمنین ان بنیک وینما یا یسئلقا ثم فی الباب
 بعد بعد از آن در خروج مثل شمس فی رابعه النهار ظاهر شد که فتح فارس در دم که در بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مطلق
 بود بدست ایشان بطور رسیدنی و دخل بخیری و جمع قرآن که در کتاب الله موجود بود با سهام ایشان بعین آید بغیر شاکت احد

از حدیث ابن عمرو ابی ذر و رضی و غیر ایشان عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال جعل الله لکم علی
 من عمر و قد اخبره الترمذی بایست و منهم اثبات محدثه که یگوید و نمی ست فاروق را و آنست سفین است از حدیث ابی ذر
 و عاتقه بن عامر عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لقد کان فیما کان قبکم من الامم من محمد بن
 فان یکن فی الشیئ منهم احد فانه عمر اخبره البخاری سنن ابی عمیر فرار شیطان از قتل عمر و آن بود عصمت است و من نیز سفین است
 از حدیث سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و بریده اسلمی و عایشه عن سعد بن ابی وقاص قال استاذن عمر علی رسول الله صلی
 علیه و سلم و عنده نساء من قریش یکتبینه و یستکثره عاتقه اصواتهن فذکر الحدیث الی ان قال قال رسول الله صلی
 علیه و سلم لعمر و الذی نفسی بیده البیت الشیطان قتل سالکنا فحیا الاسکک فحیا غیر فحک اخبره البخاری و سلم سنی و حکیم
 و ادون حضرت صلی الله علیه و سلم لبس فاروق را در نام از حدیث عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال بینا انما نتم شرت یعنی اللبث حتی انظر الی الریح یجری فی ظفری او فی اظفاری ثم ناولت عمر قالوا فما اولت قال العلم
 اخبره البخاری و سلم سنی و دوم سو فقت رأی فاروق با وحی الی و آن بود وحی است و این حدیث سفین است از حدیث
 عمر رضی الله عنه قال واقفت ربی فی ثلث بل مقام ابراهیم و فی العجاب و فی لسانی بدیر اخبره سلم و البخاری نحوه
 سنی و سوم دیدن حضرت صلی الله علیه و سلم زیادت دین فاروق عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله صلی
 علیه و سلم یقول بینا انما نتم رأیت الناس یؤمنا علی و علیهم نفس فمنها ما یبلغ النبی و منها ما یبلغ دون ذلك و عرف علی عمر
 و علیه قیس یجبره قالوا فما اولت یا رسول الله قال الیون اخبره البخاری و سلم اما فضیلت شیخین باعتبار اکثریت ثواب
 و اصل بودن در جہان در بهشت پس ثابت است با حدیث بسیار یکی حدیث سید اکھول الجنة و آن سنی و چهارم
 است از حدیث این مسلک و آن سفین است از حدیث انس و رضی و ابی حنیفه عن انس قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم لا بی بکر و عمر یذان سید اکھول اهل الجنة من الاولین و الاخرین الا البیتین و المرسلین لا تجزیهما علی
 اخبره الترمذی و عن علی بطریق مختلفه منها طریق علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب قال کنت مع رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اذ طلع ابو بکر و عمر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم یذان سید اکھول اهل الجنة من الاولین و الاخرین
 الا البیتین و المرسلین یا علی لا تجزیهما سنی و در حجم اختصاص ایشان بفرقت جنت از حدیث ابی سعید خدری قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اهل الدرجات العلی لیراهم من تحتهم كما ترون النجم الطالع فی أفق البشائر و ان ابابکر
 و عمر منهم و انما سنی و ششم تقدم شیخین بر امت در حدیث ابی هریره عن ابن عمر ان البنی صلی الله علیه و سلم خرج ذات یوم
 فدخل المسجد و ابو بکر و عمر احدهما عن یمنیه و الاخر عن شمالیه و هو اخذ ابیها و قال کذا انبعث یوم القیمه و فی روایه غیره قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اول من تنشق الارض عن اناسم ابو بکر ثم عمر سنی و هفتم اول کسی که در بهشت در آید صدیق
 خواهر بود از حدیث ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اما ان جبرئیل علیه السلام فاخذ بیدی فاروق بن ابی
 البخته الذی عدل منه استی فقال ابو بکر یا رسول الله و دوت انی کنت معک حتی انظر الیه فقال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم اما انک یا ابابکر اول من یدخل الجنة من اناسی و هشتم تجلی کردن خدای عزوجل خامنه بر امی بن ابی ذر

فی قننته و قد عبد القیس قال قد جاء بهم ابو بکر رضی اللہ عنہ بجواب داجاد الجواب فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یا ابوبکر اعطاک اللہ الرضوان الاکبر قال بعض القوم و ما الرضوان الاکبر یا رسول اللہ قال تجلی اللہ لصا بره فی الاخرة
ساتمه و تجلی لابی بکر خاشع سنی و منهم حانه شدن صدیق رضی اللہ عنہ برحوض کوشنمراه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
از حدیث عبد اللہ بن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لابی بکر انت ساجی علی المحوض و ساجی فی الغار
چپ سلم اول کسی که خدای تعالی با او مصافحه و معانقه کند فاروق باشد از حدیث ابی بن کعب قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اول من یصافحه الحق عمر و اول من یسلم علیہ و اول من یأخذ بیده و یؤذنه الجنة و فی روایه آخره اول
من یصافقه الحق یوم القيمة عمر و اول من یأخذ بیده فیه یطلق به الی الجنة عمر بن الخطاب آدمیم بانکه فضیلت صدیق بر
فاروق از کجا سفودم می شود آن مضموم است از حدیث عمار و عائشه و آن چهل و یکم است از احادیث این مسکک
عن عمار بن یاسر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا عمار انی جبرئیل انفا فقلت یا جبرئیل حدثنی بفضائل عمر بن الخطاب فی
فقال یا محمد لو حدیثک بفضائل عمر مثل ما لیس فی قومه الف سنه الا خمسین عاماً ما انقذت فضائل عمر و ان عمر
تکسبه من حسنات ابی بکر و عن عائشه رضی اللہ عنهما قالت بنا رأس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی حجری فی لیده صافحه
از حدیث یا رسول اللہ کیوں لا حدیث من الحسنات عدد نجوم السماء قال نعم عمر قلت فاین حسنات ابی بکر قال انما جمیع حسنات
عمر کحذیه و احدى من حسنات ابی بکر اما فضیلت ایشان مطلقاً بدون اعتبار چیزی و آن بهم است راجح یکی از خصال اربع
پس ثابت است با حدیث بسیار از سجد حدیث عمر بن العاص و آن چهل و دوم است از احادیث این مسکک
عن عمر بن العاص ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لعنه علی جیش ذات السلاسل فاتیته فقلت ای الناس اذنت الیک قال
عائشه فقلت من الرجال قال ابو یوسف ثم من قال عمر بن الخطاب و ان کنایت است از فضیلت مطلقاً چهل و سوم
فضیلت فاروق از حدیث جابر سوتوفنا و مرفوعاً و از حدیث ابی سعید خدری عن جابر بن عبد اللہ قال قال عمر
لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ابو بکر انان قلت ذاک فلقد سمعت رسول اللہ صلی اللہ
علیه وسلم یقول ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ذاک الرجل ارفع انتی در حقه فی الجنة قال ابو سعید و اللہ ما کنزری ذلک الرجل الا عمر بن الخطاب حتی مضی بسبیل
چهل و چهارم امر کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با ما است در حال مرض و نهی از امامت غیر ابی بکر قطعاً معلوم است
که امام می باید فضل باشد و آن حدیث مستفیض است عن عائشه و ابن عمر و ابی موسی و عبد اللہ بن زمره و عمر بن الخطاب و ابن عباس
و ابن سعود و علی بن ابی طالب و الزبیر بن العوام و غیرهم عن عائشه ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال مردوا ابابکر فلیصل بالناس
فقالت عائشه یا رسول اللہ ان ابابکر اذا قام معک لم یسمع الناس من البکاء فامر عمر فلیصل بالناس قالت فقال مردوا
ابابکر فلیصل بالناس قالت عائشه فقلت بحفته قولی که ان ابابکر اذا قام معک لم یسمع الناس من البکاء فامر عمر فلیصل
بالناس فقلت خصصه فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انکن لانتن صواحب یوسف مردوا ابابکر فلیصل بالناس فقلت
خصصه لعائشه ما کنتم لا صیب منک خیراً اخرجه الجماعة و عنهما قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا ینبغی لکم

از حدیث ابی بکر
از حدیث ابی بکر
و شکی که در آن
است بود
۲۲

صلی الله علیه وسلم اصحابی فقلنا حیث ناعن ابی بکر فقال ذاک امر رسول الله صلی الله علیه وسلم لیسان جبرئیل و محمد صلی الله علیه وسلم
 اخرجه الحاكم و عن عائشة رضی الله عنها قالت لما اُسری بالنبی صلی الله علیه وسلم الی المسجد الاقصی اُتِیَ بالشیخ یحیی بن یساک
 بذالک فارتد الناس من کان آمنوا به و صدقوه و سعوا بذالک الی ابی بکر فقالوا بل لک الی صاحبک یزعم انه اُسری الی اللیل
 الی بیت المقدس قال او قال ذلک قالوا نعم قال لیس کان قال ذلک لقد صدق قالوا و صدق انه ذهب الی بیت
 المقدس و جاء قبل ان یصح قال نعم انی لأصدقه فیما هو البعد من ذلک اُصدقه بجزیر الشّام فی عذوة اوردوه فذلک
 سُمی ابوبکر الصّدیق یحیی بن یساک اختار کون حضرت صلی الله علیه وسلم صدیق اکبر را برای امارت حج اخرج الحاكم عن ابن
 عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث ابابکر رضی الله عنه و امره ان ینادی بهی هو لا یرکبکات الحج و اخرج البخاری
 عن ابی هريرة فی مثل معناه انما صحیح یکی از امور عظیمه است که حضرت صلی الله علیه وسلم از انبار نبوت بجای آوردند مثل امانت
 صلوة بلکه اَدل است بر اختلاف ازامانته صلوة زیرا که امانت صلوة در هر مسجد شخصی راجع میگردد و امارت حج در تمام
 عالم یکی عاید می شود و امانت صلوة تقدّم است بر قوم محصور و امارت حج تقدّم بر اقوام غیر محصورین بحقیقت امارت حج
 در ملت ما مانند شستن است بر تخت یا مانند نزول در کوشک شاهان بزرگ در دولت ساسانیان و عباسیان و غیر ایشان
 در اشاره به اختلاف لیکن صحابه استدلال نمودند با امانت بجهت قرب عمدا و بخلاف امارت حج یحیی و بیکم اختیار کردن
 حضرت صلی الله علیه وسلم فاروق را بجهت اخذ بیت الامتثال و ان ادلّ دلیل است بر فضیلت او این است که درین
 اوراق از روایت احادیث فضیلت میسر شد و آن نموده می است از احادیث بسیار عرض از ایراد این احادیث آن است که
 خصال اربع که مدار فضیلت است شناخته شود و شناخته شود که هر یکی ازین چهار ثابت است با حدیث متواتر بالمعنی اما
 فضیلت بر اشخاص متعدده از اهل فضل یعنی اسیار آنها اینجا قطعی نمی باشد و قطعیت آن رجوع بساکن دیگر باید کرد
 مسلک سوم اجماع است بر فضیلت مشایخ ثلثه تدریب خلافت و اجماع است را بدو وجه تقریر نمایند
 حکایت النقاد و اجماع از زبان ثقات در روایت اقوال جم غفیر از صحابه تابعین تا آنجا که حافظه عبید ضعیف کفایت نماید و وقت
 گنجایش کند متفق با هم در اصل معنی فضیلت هر چند طرق دلالت متعارف باشند اما وجه اول دوم مرتبه است مرتبه اولی نقل صحیح
 اجماع از حدیث عبدالله بن عمر قال کنا نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فخیّرنا ابابکر ثم عمر ثم عثمان بن
 عفان اخرجه البخاری و فی روایة لافعل یابی بکر احد اثم عمر ثم عثمان ثم ترک اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم لان فضل
 بیتم اخرجه ابو داود و هر چند این حدیث خبر واحد است اصح شئی است درین باب و محضوف است بقرآن بسیار که نزدیک است
 آنها قطع حاصل شود زیرا که در نقل اجماع دلالت و در روایت اقوال جم غفیر بیان خواهم کرد که هر وقت که در اختلاف خفیه سخن
 زده است لفظ خیر لا تمه و فضل الناس و احق بالخلافه و احق بهذا الامر گفته اند و از ابو جیبی سر داده اند که گویا پیش ازین در نظر ایشان
 محقق بوده است و احتیاج استدلال و تحقیق مقال نداشته اند مرتبه ثانیه نقل اجماع دلالت و بتاری آن بر صلی است آن است
 که سکوت قبل از تدوین مدارب اجماع است و آنرا درین نوع تقریر کنیم نوع اول وقت النقاد خلافت صدیق جمعی از صحابه
 صحابه صدیق را فضل است گفتند و آن استدلال کردند بر استخلاف او و دیگران تسلیم نمودند و مدیقت کردند در اول حال

توضیح
 در بیان امارت
 در بیان امارت
 در بیان امارت

مسئله

يا بعد وقت سكوت وتسليم قبل تدوين كتابه است كما بين في محله في حديث فاروق قال قلت يا بعد وقت
 يا بعد تسليمن ان اول الناس يا بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم من بعد علي بن ابي طالب في الغار ابو بكر السباق المسين
 ثم اخذت بيده الحديث اخرج ابن ابي عمير عن عبد بن عباس في قصة سفيان بن عاصم ويزيد بن ابي ذر
 عنه بعيت عامه عن النبي بن مالك انه سمع خطبة عمر الاخرة حين جلس على المنبر وذلك الغد من يوم توفي النبي صلى الله
 عليه وسلم فشهدوا ابو بكر صامت لا يتكلم قال كنت ارجو ان يعيشت رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى يدبر نار يربذ الكسان
 يكون اخرهم فان يك محمد قد مات فان الله عز وجل قد جعل بين الظهور كمن نوراً وتمتد وت يبه يدي الله محمد اذ ان ابابكر
 صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم تاتي اثنين واثني عشر اولي بالمسلمين با مورو كمن فقوموا فاني ارجو اخرج ابن الجارود في تاريخه
 فاروق بروايت ابن مسعود قال لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت الانصار سنا اسير ومنك امير خال فانا هم
 عمر فقال يا معشر الانصار انتم تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر ابابكر ان يسلي بالناس قالوا بلى قال فاني
 لطيف لئلا ان يتقدم ابابكر قالوا نعم فبالله ان تقدم ابابكر واخذ حديث ابو عبيدة بن الجراح فقال تاوتوني فيكم
 ثالث ثلثة يعني ابابكر اخرج ابن ابي شيبة واخرج احمد معناه وغيره ذكره لال ابي عبيدة لا يستخلفه صلى الله عليه وسلم
 في القلوة واخذ حديث مرفعي وزبير رضي الله عنهما حين رجعا الى البيعة ما خففنا الا انا اخرجنا عن المشاورة وانا نرضى ابابكر
 الحق الناس بما بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لساحب الغار وثاني اثنين وانا لتعلم شرفه وكبره ولقد امره رسول
 الله صلى الله عليه وسلم بالقلوة بالناس وهو حي اخرج الحاكم لفتح ووم انك فاروق در مجالس متعددة وفضيليت
 بر بنبريان ميگره واركي روي وسوالي در بيان نياد از حديث عبد الله بن عباس قال عمر كان والله ان الله ففرضت علي لا يغير
 ذلك من حيث اشرقت من ان انا مرفعي تو فهم ابو بكر اللهم الا ان يسول بي نفسي من الموت شيئاً لا اجد له الا ان اخرج النجاري
 ويزيد حديث ابن عباس قال عمر في جواب من قال انما كانت بيعة ابي بكر فليست ومنت الا وانهما قد كانت كذلك ولكن شهد في
 شرا وليس فيكم من يقطع الاعناق اليه مثل ابي بكر اخرج النجاري حال انك عادت قوم در سوال واخترت در محل خفا معلوم
 است ما خذوا من قول ابابكر انما كانت بيعة ابي بكر فليست ومنت الا وانهما قد كانت كذلك ولكن شهد في
 يوم ا على المنبر يا معشر المسلمين ما ذا تقولون لو بليت براسي الى الدنيا كذا ومثل راسه فقام اليه رجل فاستل سيفه قال اجل
 لنا قول بسيف كذا وانشا الى قطبه فقال ايماي اعني بقولك قال نعم اياك اعني بقولي فنهزه عمر ثانيا وهو يهرع فقال حياك الله
 الحمد لله الذي جعل في رعيته اذا تعوجت قومته لفتح سوم صديق در وقت استخلاف فاروق بيان فضيليت فاروق نمود
 وبردی و انكار می پیش نیاد از حدیث زبیر بن الحارث ان ابابكر حين حضره الموت ارسل الى عمر حتى يخلفه فقال الناس
 استخاف علينا وظنا علينا ولو قد ولينا كان افظ واغلظ فما تقول لربك اذا اليقظة وقد تخلفت علينا ثم قال ابو بكر ابر
 تخوفوني اقول اللهم استخلفت عليهم خير خلقك ثم ارسل الى عمر فقال اني مؤميتك بوصية الحدیث اخرج ابن ابي شيبة
 واخذ حديث صديق عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لا يبر يا خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر
 اما ان قلت ذاك فلقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما طلعت الشمس على رجل خير من عمر اخرج ابن ابي شيبة

شرح ابن ابي عمير
در سنن دارقطني

تاريخ ابن ابي عمير
در سنن دارقطني

والساکر والمعنی انه خیر من فی ایام الخلفاء فخرج چهارم عبد الرحمن بن عوف و در وقت استخلاص فرس النورین در مجمع
 عظیم شرط کرد که بر سرت شیخین عمل کنیید و حاضران تسلیم نمودند و مرتضی رضی الله عنه در فضیلت ذی النورین بفرموده
 کرد نه برین شرط پس این معنی دلیل قاطع شد بر فضیلت شیخین زیرا که حواله کردن احدی المحدثین بر فضول یا سادی غیر
 است از حدیث مسور بن مخزومه فارسل یعنی عبد الرحمن بن کان حاضر از مهاجرین و الانصار و ارسل الی امر الاله
 و کانوا ذاقوا تلك الحجة مع عمر فلما اجتمعوا شهد عبد الرحمن ثم قال انا بعد يا علي اني قد نظرت في امر الناس فلم اراهم
 كيعدون بشان فلا تجعل علي نفسك سبيلا فقال ابا يعك على سنة الله ورسوله والخليفين من بعده فبايعه عبد الرحمن وبايعه
 الناس والمهاجرون والانصار و امر آراء الاجناد و المسلمون اخرج البخاري و از حدیث ابی الطفیل قال لما خضر عمر جعلها
 شوری بن علی و عثمان و طلحة و الزبیر و عبد الرحمن و سعد فقال لهم علی انشدکم الله بل فیکم احدا خارسا شهد علی علیه و سلم
 بعینه و سینه اذا اخابین المسلمین بخیر قالوا اللهم لا اخرج ابو عمر و اخرج البخاری فی قصة الاتفاق علی عثمان من حدیث
 عمر بن سیرین فلما فرغ من دفنہ جمع یولاء الریض فقال عبد الرحمن اجعلوا امرکم الی الله منکم قال الزبیر قد جعلت امری
 الی علی و قال طلحة قد جعلت امری الی عثمان و قال سعد قد جعلت امری الی عبد الرحمن فقال عبد الرحمن انکم تبايعون انما
 الا امر فاجعله الیه و الله علیه و الاسلام لیظن ان فضیلتهم فی نفسه فاشکت الشیخان فقال عبد الرحمن فتجعلونه الی و الله علی
 لا اخرج فضیلتکم قالوا نعم فاخذ یبدا احدیها و قال لک قرآن من رسول الله علیه و سلم و القدم فی الاسلام ما قد علمت
 فاشد علیک لکن امرتک لتعد لکن و لکن امرت عثمان لتسمع و لتطیع ثم خلا بالآخر فقال له مثل ذلك فلما اخذ الميثاق
 قال ارفع يدك يا عثمان فبايعه و بايع له علي و ورج اهل الدار فبايعوه فخرج شيخهم مرتضى در آیام خلافت خود در مجالس
 متعده در فضیلت شیخین را بر ترتیب بیان نمود و جمعی را که درین مسئله ظن فاسد و شکستند زجر فرمود و تقاضای صحابه حاضر بود
 و از کسی منعی و اعتراضی ظاهر نشد و این آثار سجد تو اثر رسیده اند چنانکه غفریب ذکر میکنیم و پیش از آنکه بروایت آثار صحابه
 و تابعین مشغول شویم بر یک نکته مطلع سازیم صحابی یا تابعی و غیر ایشان از عدول و ثقات قبل از تمذهب بد سلف
 و تقصیب هر شخصه برای تمذهب خود و قبل از جمیع احادیث بلدان و تکلیف هر یک در تطبیق و تاویل آن اگر حدیثی روایت
 و بصحت آن جزم نماید ظاهر آن است که منطوق آن قائل است زیرا که با وجود صحت حدیث نزدیک او اگر منطوق
 آن قائل نباشد ساقط العدالت گردد و وقید قلبیت ازین جهت نمودیم که بعد ازین حوادث ترک عمل بر حدیث باعث
 عمل صحیث نمی تواند کرد الا مجتهد مطلق و درین زمانه اجتهاد مفقود است شایع و عادت ستمه گشته هر چند آن همه خطا
 لیکن نزدیک خویش عذری درست ساخته اند و همچنین اگر اسی در تطبیق احادیث و تاویل آن مختلف شده پس ممکن است
 بلکه واقع است که علما حدیثی را روایت کنند و بصحت آن جازم باشند و بر منطوق آن عمل ننمایند و سبب آن خطا چنانچه
 باشد و عدالت ایشان ساقط نگردد و بخلاف زمان پیشین که این چیزها باجماع بوده و وقید منطوق ازین جهت گفتیم که ممکن است
 که عدل حدیثی روایت کند و بصحت آن جازم باشد و آن حدیث مفهومی یا مشتق باشد و دارد و معنی الیها خطا و از اصلا
 نمی نمود و پس او بان انتقال نماید فضلا از آنکه بیان قائل شود و در تمسب خود بگوید زیرا که نفوس نه ادراک مفهومات

این حدیث در فضیلت شیخین است

و مقتضیات مختلف اند در رد و قبول آن بنا بر این بر آنکه در اصولیان گفته اند که سکوت
 قوم از رد قولی اجماع است بر آن قول پیش از مدینه مذاکره بعد از آن پس هر که حدیثی را که بر فضیلت شیخین دلالت کند
 بمشقوق روایت کرده است آنرا در عداد اجماع و اتفاق می توان شمرد چون این نکته ذکر کرده شد باصل غرض متوجه شویم
 اما حکایت احوال فدماهی صحابه زمان بعین دستمه فضیلت شیخین تفصیلاً استعیاب آن مستعد است بر نمودن کتب کفایت
 اما احوال صدیق اکبر رضی الله عنه در فضیلت خود اخرج الترمذی عن ابی سعید الخدری قال قال ابوبکر است احی ان
 به است اول من اسلم است صاحب کذا است صاحب کذا قد خلیت فی ارسال ابی الحدیث و وصیله و عن عمر بن الخطاب
 عن ابی ان ابوبکر الصدیق قال انکم تقرؤن سورۃ التوبه قال رجل انما قال انما قال انما قال انما قال انما قال انما قال
 و ابی انما صاحب و اما احوال صدیق در فضیلت فاروق اخرج الترمذی عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابی بکر
 یا خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابوبکر اما ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول الله صلی الله علیه
 وسلم یقول ما طلعت شمس علی رجل خیر من عمر و اخرج ابوبکر بن ابی شیبہ عن زبید بن العمار ان ابوبکر بن جعفر
 الموت ارسل الی عمر یستخلفه فقال الناس استخلفت علینا فقلنا غلیظاً و لو قد و لیسنا کان اقط و ا غلطاً فالتقول کرک
 اذا القیة و قد استخلفت علینا عمر قال ابوبکر ای ربی استخوت فی قول اللهم استخلفت علیهم خیر خلقک الحدیث و اخرج ابوبکر
 بن ابی شیبہ عن محمد بن عن رجل من بنی زریق فی فتیه طویله قال ابوبکر لیر انت اقوی منی فقال عمر انت افضل منی
 اما احوال فاروق در فضیلت صدیق بر وزن از حد شمار است تا آنکه سجد تو او تر رسیده است در بعض روایات خیر الناس
 گفته است در بعض سابق الی الخیر و در بعض آخر باخلافه و معلوم است که خلافت مشروط است بشرط کمال احی با
 اکمل مردمان است در آن صفات من حدیث عائشه اخرج البخاری عن عائشه فی فتیه شقیقه بنی ساعده قال عمر
 بل کما یبک انت فانت سیدنا و خیرنا و احبنا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم و اخرج الساکم عن هشام بن عروه
 عن ابیه عن عائشه عن عمر قال کان ابوبکر سیدنا و خیرنا و احبنا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم و من حدیث ابن
 عباس اخرج البخاری عن ابن عباس خطبه عمر فی فتیه الاتفاق علی ابی بکر و جواب من قال انما کان بیعه ابی بکر
 خطبه و فی کتاب الخطبه قال عمر ثم انه یغنی ان قال لا یسکر بقول و اشر لک مات عمر بایعت فلما خلا یقرن امر من یقول
 انما کان بیعه ابی بکر فله و است الا و اهما قد کانت کذا لکن شد و فی شرک و لیس فیکم من یقطع الاعناق الیه مثل
 ابی بکر و فی ابی الحدیث ایضا کان و انه ان اتم فی ضرب عتی لا یقر من ذلک من حیث انتم احب الی من ان اما علی قهرم
 فیرم ابوبکر و من حدیث انس اخرج البخاری عن انس انه سمع خطبه عمر الاخره و فیها فان یکت محمد صلی الله علیه وسلم
 قدمات فان شد قد جعل بین اظهر کم نوراً تمردن به بدی شد محمد صلی الله علیه وسلم و ان ابوبکر صاحب رسول الله
 صلی الله علیه وسلم و ثانی ثنین و انه اول المسلمین با مودکم فتموا فبا یوه و من حدیث شیبه اخرج البخاری عن ابی
 قال جلست مع شیبه علی الکرسی فی الکعبه فقال لقد جلست فی المجلس عزف قال تمست ان لا اوع فیها صفراً و لا بیضاء
 الا تمست قلت ان صاحبک لم یفعل قال بها المران اتمدی بها و من حدیث رجل من بنی زریق اخرج ابوبکر

در فضیلت ابی بکر
 حدیث
 ابوبکر

بن ابي شيبة في قصة الاتفاق على ابي بكر قال عمر بن الخطاب ابا بكر فقال ابو بكر لعمر انت اتوني مني فقال عمر انت فقلت فقال لا
 الثانية فلما كانت الثالثة قال له عمر ان توتي كسرع فضلك قال خبايعوا ابا بكر ومن حديث جابر بن عبد الله قال
 لابي بكر يا خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر انا انا ان قلت ذلك فلقد سمعت رسول الله صلى
 عليه وسلم يقول ما طلعت شمس على رجل خير من عمر اخرج الترمذي ومن حديث ابن عمر قال قيل لعمر الاستخفاف قال ان
 استخففت فقد استخففت من هو خير مني ابو بكر وان اتركت فقد تركت من هو خير مني رسول الله صلى الله عليه وسلم اخرج البخاري
 وعن فضيلة بن يحيى قال قلت لعمر بن الخطاب بنت خير من ابي بكر فيك وقال والله لليلة من ابي بكر ويوم خير من ابي بكر
 ان احدك عن ليلىة ويوم قال قلت نعم يا امير المؤمنين قال اما ليلىة فلما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم باريا من
 اهل مكة خرج ليلا فقبعة ابو بكر فجلس ميثي مرة لمامة ومرة خلفه ومرة عن يمينه ومرة عن يساره فقال له رسول الله صلى
 عليه وسلم ما هذا يا ابا بكر فقال قال يا رسول الله اذكر الراءه فاكون امامك واذا كر لطلب فاكون خلفك ومرة عن يمينك
 ومرة عن يسارك لا ائمن عليك قال فثنى رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلىة على اطراف اصابعه حتى حفيته رجلاه فلما راها
 ابو بكر رضى الله عندها انهما قد حفيته حمد على كاهله جعل يشيد به حتى اني به فم ابا بكر فانه لم يبق له والذني بعكك بالحق لا تدخله
 حتى اذ قد فان كان فيه شيء نزل في قبلك فدخل فلم ير شيئا فادخله وكان في الغار فرق فيه حيايات وافاعي فغشي
 ابو بكر ان يخرج منهن شي فيؤذي رسول الله صلى الله عليه وسلم فالتقه قد جعل لضربته وتسعة الحيات والافاعي جعلت
 وموعه نحمد رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له يا ابا بكر لا تخزن انك الله معنا فانزل الله سكينته الاطمانينة لابي بكر
 فذمه ليلىة واما كبره فلما توتي رسول الله صلى الله عليه وسلم دارت العرب فقال بعضهم فوالذي لا نركي وقال بعضهم لا فضل
 ولا نركي فانينة ولا الوده لشي انقلت يا خليفة رسول الله تالف الناس دارت بهم فقال جبار في الجاهلية خوار في
 الاسلام فبادرنا الفهم لشعر مفتعل او بشعر مفترى قبض النبي صلى الله عليه وسلم وارفع الوحى فوالله لو سمعوني عقالا
 ما كانوا يطون رسول الله صلى الله عليه وسلم لقا انتم عليه فقلنا معه وكان والله رشيد الا وفهنا ايوبه ومن حديث
 علقمة بن قيس قال جاء رجل الى عمر وهو بقرقة فذكر قصة عبد الله بن مسعود وبشارة النبي صلى الله عليه وسلم قال
 عمر قلت والله لا عدوت اليه فلا كبرته قال فذوت اليه لايشيره فوجدت ابا بكر قد سبقني اليه فبشيره ولا والله
 ما سابقته الي خير قط الا سبقني اليه اخرج احمد ومن حديث اسلم بن ابي سلمة قال سمعت عمر بن الخطاب يقول امرنا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تتصدق فذكر الحديث الى ان قال قلت لابي بكر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سمعت عمر بن الخطاب يقول امرنا
 مالك بن اوس بن حذان النصرى اخرج البخاري في قصة بني النضير ومخاضة عباس وعلي والله يعلم انه باؤر راشد تابع
 للحق اما اقول فاروق وفضليت خوديس ازان جمله است قول او واقفت ربى في ثلث في مقام ابراهيم وفي الحجاب
 وفي اسارى بديا اخرج مسلم والبخاري شحه ودر صحيح مسلم حديث ابن عباس كه سوال كره عمر ازان دوزن كه صفت
 فلو كما در شان ايشان بازل شده صريح ترمذ كورست اخرج مسلم واخرج محمد بن الحسن في الموطا عن سالم بن عبد الله
 قال قال عمر بن الخطاب لو علمت ان احدا اتوني على هذا الامر لمي لكان ان اقدم فيضرب عنق ابي بكر عن النبي صلى الله عليه وسلم

عمر بن الخطاب
 رضي الله عنه
 في الحديث

هذا لا يريد في تعليمه سيره عند القريب والبعيد وايم الله ان كنت لا تجادل الناس عن نفسي واما اقول
 رضي الله عنه وفضلت به كذا وصحبت خلافت برأي ايشان كرده اند بجملة است حديث مسلم فان محفل في امر
 فان خلافة شوزي من ابو بكر بن عبد الله بن قتي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو منهم راين واما اقول ذي النورين
 رضي الله عنه كذا وفضلت شيخين وفضلت خود گفته اند بجملة است حديث مرفوعه كذا واما ابو اسود بن مهران خلافت خود
 روايت كرده قال عثمان انك كرم الله وجهه والاسلام بل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان على خيركم
 ابو بكر وعمر وانا فخر الجبل حتى تساقطت حجارته بالحنسفين قال فرگفته بر جلد فقال اسكن شير فانما عليك بنى لبيد
 وشهدان قالوا اللهم نعم قال الله اكبر شهيد والى دريت الكعبة اني شهيد بئنا وازا بجملة است ذكر فضائل خود وروايت
 اخذت صلى الله عليه وسلم در حق خود وآن بابي است بسوط از آثار ذي النورين مي بايد جست وازان جمله قول
 او در مسند بچون فاروق بشتر يك قابل شد همان شيخ الشيخ قبلك نعم الشيخ كان يعني ابا بكر و قول او در حديث
 يا سفاة هذا امر صديق را كنت احق به هذا قول او در جواب لعنات عبد الرحمن بن عوف بطعن او قول اني
 لم اترك شيئا عمر فاني لا اطيعا ولا اسوا خروبا احمد و عبد الله بن عدي بن خيار روايت كرده است قال عثمان ابا بكر
 فان الله بعث محمدا صلى الله عليه وسلم بالحق فكنتم ممن استجاب لله ورسوله وامنتم بما بعث به وهاجرت اليه هجرتين
 كما قلتم وصحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم وابعثتموه فوالله ما عصيته ولا غشيت حتى توفاه الله عز وجل ثم
 ابو بكر ثم عمر ثم عثمان ثم خلفت اذ ليس لي من الحق مثل الذي لهم قلت بل قال فان هذه الاحاديث التي
 تبلغني عنكم الحديث انا اقول على نفسي رضي الله عنه ليس بايد دانست كه هر چند فضيلت شيخين مذموب جميع
 حق است اما هيچ كس از اصرح تر و محكم تر چون علي مرتضى بيان نموده است مرفوعاً و موقوفاً و هر صحابي تشرق
 و تلوخ كرده است با فضيلت شيخين بيك از فضال اربع كس سابقاً تقرير كرديم و علي مرتضى بهر چهار تشرق و فروده
 واز ديگران مستفيض است يا خبر واحد و از وى رضي الله عنه واز فاروق عظيم متواتر است اما مرفوعه حديث ابو بكر
 و عمر سيد الكون اهل الجنة من الاولين و الاخرين با خلافتين و المسلمين لا شخرايا على اخرجه الترمذي و ابن ماجه
 و اين حديث مرفوع است با فضيلت ايشان بر جميع صحابه و مستفيض است از مرتضى روايت شعبي عن الحارث
 عن علي عند الترمذي و ابن ماجه و بزياد بن الحسن بن زيد بن الحسن بن ابيه عن جده عن علي عند عبد الله بن احمد بن
 زوايد بسند و برواية الزهري عن علي بن الحسين عن علي بن ابي طالب عند الترمذي و قد افق علياً جليلاً و ابي
 غيره و قد روى النسائي و حديثه عند الترمذي و ابو حنيفة مشد و حديثه عند ابن ماجه و حديث النجاشي الرقاب اخرج الترمذي
 عن علي و حديث ان ثور و ابا بكر تجوده يورداً ايضاً اخرجه الترمذي و حديث رجم الله ابا بكر اخرج الترمذي من حديث
 ابي حبان التيمي عن ابيه عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله ابا بكر و رضي الله عنه و اما مرفوعه
 منه خير يرد الاله ابو بكر ثم عمر متواتر رواه ثانوني نقساً عن علي بن عثم ابيه محمد بن الحنفية عند البخاري و منهم عبد الله
 بن سلمة و علقمة بن قيس و عبد الحمير صاحب لواء علي روى ذلك عن ابي الخير بطريق مشد و منهم ابو حنيفة روى عنه

علي بن ابي طالب
 و ابا بكر
 و عمر
 و عثمان
 و ابي بكر
 و عمر
 و عثمان
 و ابي بكر
 و عمر
 و عثمان

انا سئلنا اشبهه انا اولاد حسن مجتبي اخرج عبد الله بن احمد في زوائد المسند عن الحسن بن زيد بن حسن قال سئل ابي طريف
 من علي قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فاقبل ابو بكر وعمر فقال يا علي ان هذا سيد الكون اهل الجنة وشايبها بعد النبيين
 والرسولين وذكر كعب الطبري عن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علي بن ابي طالب وقد سئل عن ابي بكر وعمر فقال في نفسه
 واستغفر لهما فقبل له لعل هذا يقية وفي نفسك خلافة قال لا انا لشي شفاعته محمد صلى الله عليه وسلم ان كنت اقول فقلت
 ما في نفسي وعنه وقد سئل عنها فقال صلى الله عليه وسلم ولا صلى علي من لم يقبل عليهما ومن اتوا الى اولاد الحسين رضي الله
 عنهم اماروا بما فقد اخرج الترمذي عن الزهري عن علي بن الحسين عن علي بن ابي طالب قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اذ طلع ابو بكر وعمر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا سيد الكون اهل الجنة من الاولين والاخرين والاثنين والثلثين
 لا شريك لهما واما مورقا فقد اخرج احمد في مسنده في البيهقي عن ابي حازم قال جاء رجل الى علي بن الحسين فقال يا كان
 منزلة ابي بكر وعمر من النبي صلى الله عليه وسلم فقال منزلة ما الساعة واخرج الحاكم من طريق عبد الله بن عمر بن ابان قال
 حدثنا مسفيان بن عيينة عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر بن عبد الله ان عليا دخل على عمر وهو مستحي فقال صلى الله
 عليك ثم قال يا ابن الناس احب الي ان النبي صلى الله عليه وسلم ما في حقيقته من هذا المسحوق واخرج محمد بن الحسن عن ابي حنيفة
 قال حدثنا ابو جعفر محمد بن علي قال جاء علي بن ابي طالب الى عمر بن الخطاب حين خطب فقال جرك الله فوشد ما في
 الارض احد كنت النبي صلى الله عليه وسلم احب الي منك وروى من ابن ابي حنيفة قال سالت محمد بن علي وجعفر بن محمد عن
 ابي بكر وعمر فقالا اما عدل في قولها وبراء من عدوها ثم التفت الى جعفر بن محمد فقال يا سالم اليسب الرجل جده ابو بكر
 صلى الله عليه وسلم لا تسال شفاعة جده محمد صلى الله عليه وسلم ان لم يكن اولها وبراء من عدوها وعن ابي جعفر انه قال من جيل فضل
 ابي بكر وعمر جيل السنة وقيل له ما ترى في ابي بكر وعمر فقال اني اولها واستغفر لهما ما رايت احدا من اهل بيتي الا هو يتولى لهما
 وعنه قال من نكته فيها كرك في السنة وفضل ابي بكر وعمر فقال وفضل الانصار ففاق انه كان بين بني هاشم وبين بني
 عدى وبني تميم شخار في الجاهلية فلما اشكوا اتبع الله ذلك من قلوبهم حتى ان ابا بكر اشكى خاصرته فكان علي بن الحسين يديه
 بالنار ويكذبها خاصة ابي بكر وزلت فيهم لده لاية وروينا ما في مسند زهير بن عيينة اخوانا علي بن ابي طالبين واما احوال
 المهاجرين الاولين فمنهم الزبير بن العوام اخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف في حديث طويل فيه
 خطبة ابي بكر وفي آخر الحديث قال علي رضي الله عنه والزبير يا غيبنا الا انا قد اخرجنا عن المشاورة وانا ترى ابا بكر احب
 الناس به بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لصاحب الغار وثاني اثنين وانا تعلم بشرفه وكبره ولقد امره رسول الله صلى الله
 عليه وسلم بالقتل بالانس وهو حي ومنهم طلحة بن عبيد الله وذكر كعب الطبري عن ابن مسعود رضي الله عنه ان عمر شاور الناس في النبي
 الى ان قال ملوك فارس التي اجتمعت بنها وند فقام طلحة بن عبيد الله وكان من خطبائهم بالصحابه تشهد ثم قال انا بعد يا امير المؤمنين
 فقد حكمتك الامور وعجبتك البلايا واشتكتك التجارب فانت مشاكك وانت ذرايك اليك هذا الامر فما نطع واوعنا
 شجب وامننا نركب قد نأتممنا فلك في بيده الامور وقد بلوت واختبرت وجربت فلم نكشفت لك عن شيء من عواقب قضاء الله
 عز وجل الا عن خيارهم جلس ومنهم عبد الرحمن بن عوف روى حديث بشاره العشرة بالجمعة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

من سئل عن علي بن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 هذا سيد الكون اهل الجنة من الاولين والاخرين والاثنين والثلثين
 لا شريك لهما واما مورقا فقد اخرج احمد في مسنده في البيهقي عن ابي حازم قال جاء رجل الى علي بن الحسين فقال يا كان
 منزلة ابي بكر وعمر من النبي صلى الله عليه وسلم فقال منزلة ما الساعة واخرج الحاكم من طريق عبد الله بن عمر بن ابان قال
 حدثنا مسفيان بن عيينة عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر بن عبد الله ان عليا دخل على عمر وهو مستحي فقال صلى الله
 عليك ثم قال يا ابن الناس احب الي ان النبي صلى الله عليه وسلم ما في حقيقته من هذا المسحوق واخرج محمد بن الحسن عن ابي حنيفة
 قال حدثنا ابو جعفر محمد بن علي قال جاء علي بن ابي طالب الى عمر بن الخطاب حين خطب فقال جرك الله فوشد ما في
 الارض احد كنت النبي صلى الله عليه وسلم احب الي منك وروى من ابن ابي حنيفة قال سالت محمد بن علي وجعفر بن محمد عن
 ابي بكر وعمر فقالا اما عدل في قولها وبراء من عدوها ثم التفت الى جعفر بن محمد فقال يا سالم اليسب الرجل جده ابو بكر
 صلى الله عليه وسلم لا تسال شفاعة جده محمد صلى الله عليه وسلم ان لم يكن اولها وبراء من عدوها وعن ابي جعفر انه قال من جيل فضل
 ابي بكر وعمر جيل السنة وقيل له ما ترى في ابي بكر وعمر فقال اني اولها واستغفر لهما ما رايت احدا من اهل بيتي الا هو يتولى لهما
 وعنه قال من نكته فيها كرك في السنة وفضل ابي بكر وعمر فقال وفضل الانصار ففاق انه كان بين بني هاشم وبين بني
 عدى وبني تميم شخار في الجاهلية فلما اشكوا اتبع الله ذلك من قلوبهم حتى ان ابا بكر اشكى خاصرته فكان علي بن الحسين يديه
 بالنار ويكذبها خاصة ابي بكر وزلت فيهم لده لاية وروينا ما في مسند زهير بن عيينة اخوانا علي بن ابي طالبين واما احوال
 المهاجرين الاولين فمنهم الزبير بن العوام اخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف في حديث طويل فيه
 خطبة ابي بكر وفي آخر الحديث قال علي رضي الله عنه والزبير يا غيبنا الا انا قد اخرجنا عن المشاورة وانا ترى ابا بكر احب
 الناس به بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لصاحب الغار وثاني اثنين وانا تعلم بشرفه وكبره ولقد امره رسول الله صلى الله
 عليه وسلم بالقتل بالانس وهو حي ومنهم طلحة بن عبيد الله وذكر كعب الطبري عن ابن مسعود رضي الله عنه ان عمر شاور الناس في النبي
 الى ان قال ملوك فارس التي اجتمعت بنها وند فقام طلحة بن عبيد الله وكان من خطبائهم بالصحابه تشهد ثم قال انا بعد يا امير المؤمنين
 فقد حكمتك الامور وعجبتك البلايا واشتكتك التجارب فانت مشاكك وانت ذرايك اليك هذا الامر فما نطع واوعنا
 شجب وامننا نركب قد نأتممنا فلك في بيده الامور وقد بلوت واختبرت وجربت فلم نكشفت لك عن شيء من عواقب قضاء الله
 عز وجل الا عن خيارهم جلس ومنهم عبد الرحمن بن عوف روى حديث بشاره العشرة بالجمعة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

يا بازة استغفر لك انت صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال استغفر لي قال يا اوس بن قيس فقال انك مررت على عمر فقال نعم
الفتي وان سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه ومنهم بريدة الاسلمي روى حديث
انبت جزار فانما عليك نبي او صدق او شهيد ان حديث روبا قصر في الجنة لعمرو حديث ان الشيطان يفرق منك يا عمرو ومنهم
سفيانة روى روبا اليزان وقول النبي صلى الله عليه وسلم خلافة النبي وثلثون عاما ومنهم عبد الرحمن بن غنم الاشعري روى حديث
قال النبي صلى الله عليه وسلم لا يبرءوا اجتماعنا من مسورة ما خالفناكما ومنهم ابو موسى الاشعري روى حديث بمسورة الثالثة
باجتة ومنهم ابو امامة الباهلي فسرقه تعالى وصالح الكورين ابو بكر وعمر ومنهم ابو اوزي الدوسي روى حديث احمد بن ابي
ايدى بها ومنهم عروة بن الاحمدي روى حديث الوزن واما الانصار فمنهم معاوية بن جبل روى حديث ان هذا الامر بدأ سنة ورحمة
ثم تكون خذفة ورحمة ثم تكون الكفاة ومنهم ابي بن كعب روى حديث اول من يعاقبه الحق يوم القيمة عمر ومنهم ابو ايوب
روى حديث روبا النبي صلى الله عليه وسلم ربه وتعبير ابي بكر وقول النبي صلى الله عليه وسلم كذا اعتبر بها الملك عمر ومنهم ابو المرزبان
روى حديث بل اسم ياركون لي صاحب ومنهم زيد بن ثابت وهو من حمل الانصار على بيعة ابي بكر ومنهم اسيد بن حضير وهو ايضا
من حمل الانصار على بيعة ابي بكر ومنهم رفاعه بن رافع ورافع بن خديج روى حديث فضل اهل بيته ومنهم زيد بن خازم
بفضائل الشاة بعد موته ومنهم ابو سعيد بن العاصي روى خطبة النبي صلى الله عليه وسلم قريبا من وفاته في فضائل ابي بكر وعمر ومنهم سهل
بن سعد روى ان احدثا ارجع عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم والابو بكر وعمر عثمان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انبت
فان عليك الانبي او صدق او شهيد ان ومنهم عويم بن ساعدة اخبر الحاكم من حديث عبد الرحمن بن سالم بن عبد الرحمن
بن عويم بن ساعدة عن ابيه عن جده عن عويم بن ساعدة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله تبارك وتعالى اختارني واخارني
مها يا فمحل لي منهم وزكاه وانصارا واهلها راقتن بهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منه يوم القيمة صرف الاعداء
ومنهم حسان بن ثابت المشددين بن النبي صلى الله عليه وسلم شعر في الشارة على ابي بكر وراى اثنين في الغار فكيف ومنهم الوهم
بن التيمان القائل فاني ارجوان يقوم بامرنا واما المكشون من صحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فمنهم عبد الله بن عمر القائل
كنا نخير بين الناس في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم نختار ابا بكر ثم عمر ثم عثمان وروى حديث روبا القليب وكحديث ارفق اسمى با
ابو بكره الله ثم في الاسلام عمر واهلهم حيا عثمان الحديث وروى انها اجتماع مع النبي صلى الله عليه وسلم وروى من مناقب
الشيخين شيئا كثيرا ومنهم عبد الله بن عباس روى حديث لو كنت شيخا خليلا غير ربي لا اخذت ابا بكر خليلا وحدث لما سلم
عمر نزل جبرئيل فقال يا محمد استبشر اهل بيتك يا سلام عمر وهو القائل لعمر لا طعن لقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم
فان كنت صحبتك ثم فارقتك وهو عنك راضع ثم صحبت ابا بكر فاحسنت صحبتك الحديث وهو القائل في حديث النبي عن الروي
بعد العصر اخبرني رجال من فتيون وازنناهم عندي عمرو ومنهم عبد الله بن عمرو بن العاص روى حديث ذفع الكفار عنه صلى الله
عليه وسلم ومنهم ابو هريرة روى حديث القليب وكحديث ما لفتني مال ابي بكر وحدث ارجوان يكون منهم
يسى من يذم من جميع ابواب الجنة وكحديث روبا قصر في الجنة لعمرو حديث الحديث واما عليك نبي او صدق او شهيد
ومنهم ام المؤمنين عائشة رضيت الله عنها القائل لو سئلوا تخلف ابا بكر ثم عمر والقائلة كان ابو بكر احب الناس الى رسول الله

اخرجه ابو عمرو و منهم الحسن البصرى روى عن يونس قال كان الحسن رجا ذكره عن قول واشهر ما كان يراه لهم اسلاما ولا
 بانفلسهم ففقدت في سبيل شهيد ولكن غلب الناس بالزهد في الدنيا والبرائة في امر الله ولا يخاف الموت لانه لا يتم اخرجه ابن ابي
 ومنهم محمد بن سيرين قال ما امكن رجلا ينتقص ابابكر وعمر عبيد النبي صلى الله عليه وسلم اخرجه الترمذي ومنهم عمرو بن ميمون ابن ابي
 النخعي روى عن عمرو بن ميمون انه قال ذنب عمر ثلثي العلم فذكر لابراهيم فقال ذهب عمر بشيء اعثار العلم اخرجه الزاهد
 ومنهم ابو العالیه فسر الشرايط المستقيم بابي بكر وعمر فصدق الحسن البصرى ومنهم عكرمة والكلبي فسر او اولي الامر منكم بابي بكر
 وعمر ومنهم قتادة قال كان تحتك ان هذه الآية في ابى بكر واصحابه فسوت يا ترى الكذب فيهم شيئا ومنهم الفتحى قال
 في هذه الآية ابوبكر واصحابه ومنهم الحسن قال في هذه الآية ابوبكر واصحابه ومنهم زيد بن اسلم قال في آية او من كان
 منك فاصحباة نزلت في عمر بن الخطاب ابى جهم وشدة عن الحسن والفتحى كى و ابى عثمان ومنهم كعب الاحبار عن ابن
 ابي ليلى قال لما طعن عمر جابره كعب فجعل يركب بالباب ويقول وا لله لو ان امير المؤمنين يقسم على شهيد ان يؤخره اخرجه
 فدخل ابن عباس فقال يا امير المؤمنين انك كعب يقول كذا وكذا قال اذا و الله لا اشأه وهو القائل في كتابه الله انزل
 من السماء ابوبكر وعمر وعثمان ومنهم عمرو بن الزبير قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم ابابكر اميرا على الناس سنة تسع
 وكتب سنن الحج وبعث معه علي بن ابي طالب واقبل النخبة متواتر عن ابن عمر وجابر بن عبد الله و ابى هريرة و ابن عباس
 وعنه الحسن انه سئل عن يوم الحج الاكبر فقال ذاك عام حج نيا ابوبكر فمخلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم فحج بالانبار من
 الذين ذهبوا الى ان خلافة ابى بكر وعمر انما كان بنهي من النبي صلى الله عليه وسلم على و ابن عباس و ميمون بن جهران
 وصيب بن ابى ثابت والفتحى كى ومجابهة كلهم قالوا اماره ابى بكر وعمر كفى كتاب الله صلى الله عليه وسلم بها الى
 عائشة ومن الذين ذهبوا الى ان ابابكر وعمر مراد ان من قوله تعالى وصالح المؤمنين ابى و ابن عمر و ابن عباس و ابن مسعود
 و ابو امامة و عكرمة و ميمون بن جهران و عبد الله بن جبرية و سعيد بن جبيرة و الحسن و مقاتل بن سليمان ومن الذين ذهبوا
 الى ان آية و يجتهد بها الا ترى انزلت في ابى بكر الصديق ابن مسعود و ابن عباس و عبد الله و عمرو بن ابي الزبير و سعيد بن
 ومن علماء تبع التابعين سعيان الثورى اخراج ابوداؤد عن محمد بن ابي نعيم قال سمعت فضيلا يقول ان عمر ان عليا كان احب
 بالولاية منهما فقد خطا ابابكر وعمر والمهاجرين والانصار رضى الله عن جميعهم و ما اراه يرفع مع هذا على الشارح ومنهم
 مالك بن انس اشهر عنه انه قال من تفضل الشيخين و محبتهم و قد صفت الطحاوى كتابا فى عقائد ابى حنيفة
 و صاحبيه و البيهقى كتابا فى عقيدة الشافعى فاقضى ان تفضل الشيخين بعد ازان فذا سب جابر مسلمين بانذاره
 و ما تريد جنانك معلوم است كه تفضل شيخين قائل شده اند بلکه اوائل معتزله هم بان قائل بودند بعد ازان قهرا انهم
 طبقه و متوفين از بهر طريقيه بان قائل اند اين است نه درين مسلك ميرشد و تايد نه چتر كه كرده ام دين باب الكرشيت از نه ذكر كرده ام
 والله اعلم بالحال مى بايد دانست كه اين مسلك را بر دو نكته همه ختم تايم نكته اولي خطه منظر لبيب آن است كه اقرار
 صحابه و تابعين تامل كند كه كدام خصلت را و چه فضيلت نهاده اند درين مسلكه اگر فكره حاسب را كافر باشيم بدانيم كه اكثر صحابه
 و تابعين فضيلت شيخين را بهم بيان كرده اند و بخصلى از خصال محموده نام آنرا بنده ساخته اند و دوستى نه ذكر كرده ام از وجه

كسى كه مى خواهد
 در اين كتاب
 مطالعه كند
 بايد بداند
 كه اين كتاب
 در مورد
 فضيلت شيخين
 است

خامس در مسلک سنت سنیه و فقهای ایشان که بزرگترین مخصوص از بوی فضیلت در سوت کلام خود اشاره نموده اند
 یکی از وجوه چهارگانه چنانکه علی مرتضی با حکام خلافت و ترویج دین اشاره کرده است جایگاه گفته استخفاف ابو بکر رحمة الله
 علی ابی بکر فاقام و استقام ثم استخاف عمر رحمة الله بنی عمر فاقام و استقام حتی ضرب الدین بجزا و بار تفاع مکان است
 اشاره کرده است جانی که گفته در شمای فاروق ما من الناس احد احب الی ان القى الله بانی صحیفه من هذا المسجود
 اسلامیه صدیق روز سوبت و بصیح ترین عبارتی بیان کرده است و عاشره صدیقه صدیق و فاروق را بر ترویج اسلام صفت
 کرده جانی که گفته با رآی نقطه الا طارائی بحظها و غیابها فی الاسلام و این بسعد و سوابق اسلامیه فاروق تقریر کرده است
 جانی که گفته ما زلنا ابرهة منذ انسلم عمر و حذیفة بن الیمان حسن قیام بحقوق خلافت بیان کرده است جانی که گفته کان الاسلام
 فی زمان عمر کالرجل المقبل لایزداد الا قربا فلما قتل عمر کان کالرجل المدبر لایزداد الا بعدا و عبد الله بن عمر جد در عبادت
 و زهد بیان نموده جانی که گفته ما رأیت احد البدر رسول الله صلی الله علیه و سلم اجد و اجد من عمر حتی انتهی و علی هذا القیاس
 اکثر فقهاء صحابه اشاره یکی از ان خصال از یح یا دو یا سه از آن کرده است و این معنی با دینی تا بل از مقالات ایشان فهمید
 می شود و باقی ما تا آنکه فقهای صحابه باوصاف دیگر نیز بیان فضیلت کرده اند از ان جمله علم است اخرج الدارمی عن ابن مسعود
 ما سئلک عن طریق الا و جدناه سهلا و اخرج الدارمی عن حذیفة قال انما یفتی الناس ثلثة رجل امام و رجل یعلم ناسخ
 القرآن من المنسوخ قالوا یا حذیفة و من ذلک قال عمر بن الخطاب او احمق سئلک و اخرج الدارمی عن عمر بن
 میمون انه قال ذهب عمر بن الخطاب العلم فذکر لابرهم فقال ذهب عمر بن الخطاب العلم و بیان خصلت در حدیث نیز اشاره
 واقع شده است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قال لعده کان فیما کان قبلکم من الامم
 ناسخ محدثون من غیر ان یکونوا اهلها فان یکن فی امی احد فانه عمر و قال بینا انما ناسخ آتیت بقدر من لکن فشریت منه حتی
 انی لاری الرئی یخرج من انفقاری ثم اعطیت فضل عمر بن الخطاب قالوا فما اولته قال العلم لکن در حدیث شریفین خصلت
 در تحقیق و تاکید معنی قرب باطن و محدثیت مراده اند و مراد از آن علم و هوشی است که بفضیلت حاصل شود و مراد قوم علم کتاب
 سنت است و ابتدا بطرق استنباط از آن و از جمله اخلاق توبه است که در جلیت آدمی نماده اند و در حقیقت کافرو مسلم متقی و فاسق
 همه بان اخلاق فاجر میشوند لیکن در سابقین مقررین محمد کمال است معنوی ایشان میگردد و معین در تمام حقوق خلافت نشود و در غیر ایشان
 پیگیری از کمالات محدود معین قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لما سئل عن الا کرم عن معادن العرب استلونی خیارهم
 البجا یا خیارهم فی الاسلام اذ افعوا و عقل در می یابد که صدور و فعال از منبع خلاق است هر که خلق قوی فعال او حکم
 و ستین ظاهر خواهند شد و تحقیق درین باب نیست که در خلاصه او صاحب است از کمالات کسبیه که در شریعت مدار فضائل آنرا
 نهادند و آن او صاحب نگاه است که از لوازم خلاصه شمریم و او صاحب است از کمالات اجلیه که در اخلاق را شده و از آنستند مانند
 قریشیت و صبر و شجاعت و کفایت و او صاحب است از کمالات کسبیه که حسن سواد قوم سواد نیست بر آن صحابه با صبر در توبه
 خلا و وقت شمای خلفا ذکر آن او صاحب که صدیق کبر فاروق عظیم را قوی میگفت و فاروق عظیم حضرت صدیق را فضل میگفت
 پس فضل عبارت است از زیادت و فضائل شرعیه که صدیقیت و شهیدیت از آن قبیل است سوابق اسلامیه نیز از ان جمله و قوی عبارت

جریان بوزن
 سوابق
 و فضیلت
 در حدیث
 جانی که گفته
 ما زلنا ابرهة
 منذ انسلم
 عمر و حذیفة
 بن الیمان
 حسن قیام
 بحقوق
 خلافت
 بیان کرده
 است جانی
 که گفته
 کان
 الاسلام
 فی زمان
 عمر کالرجل
 المقبل
 لایزداد
 الا قربا
 فلما قتل
 عمر کان
 کالرجل
 المدبر
 لایزداد
 الا بعدا
 و عبد الله
 بن عمر
 جد در
 عبادت
 و زهد
 بیان
 نموده
 جانی
 که گفته
 ما رأیت
 احد
 البدر
 رسول
 الله
 صلی
 الله
 علیه
 و
 سلم
 اجد
 و
 اجد
 من
 عمر
 حتی
 انتهی
 و
 علی
 هذا
 القیاس
 اکثر
 فقهاء
 صحابه
 اشاره
 یکی
 از
 ان
 خصال
 از
 یح
 یا
 دو
 یا
 سه
 از
 آن
 کرده
 است
 و
 این
 معنی
 با
 دینی
 تا
 بل
 از
 مقالات
 ایشان
 فهمید
 می
 شود
 و
 باقی
 ما
 تا
 آنکه
 فقهای
 صحابه
 با
 وصفات
 دیگر
 نیز
 بیان
 فضیلت
 کرده
 اند
 از
 ان
 جمله
 علم
 است
 اخرج
 الدارمی
 عن
 ابن
 مسعود
 ما
 سئلک
 عن
 طریق
 الا
 و
 جدناه
 سهلا
 و
 اخرج
 الدارمی
 عن
 حذیفة
 قال
 انما
 یفتی
 الناس
 ثلثة
 رجل
 امام
 و
 رجل
 یعلم
 ناسخ
 القرآن
 من
 المنسوخ
 قالوا
 یا
 حذیفة
 و
 من
 ذلک
 قال
 عمر
 بن
 الخطاب
 او
 احمق
 سئلک
 و
 اخرج
 الدارمی
 عن
 عمر
 بن
 میمون
 انه
 قال
 ذهب
 عمر
 بن
 الخطاب
 العلم
 فذکر
 لابرهم
 فقال
 ذهب
 عمر
 بن
 الخطاب
 العلم
 و
 بیان
 خصلت
 در
 حدیث
 نیز
 اشاره
 واقع
 شده
 است
 قال
 رسول
 الله
 صلی
 الله
 علیه
 و
 سلم
 ان
 الله
 جعل
 الحق
 علی
 لسان
 عمر
 و
 قال
 لعده
 کان
 فیما
 کان
 قبلکم
 من
 الامم
 ناسخ
 محدثون
 من
 غیر
 ان
 یکونوا
 اهلها
 فان
 یکن
 فی
 امی
 احد
 فانه
 عمر
 و
 قال
 بینا
 انما
 ناسخ
 آتیت
 بقدر
 من
 لکن
 فشریت
 منه
 حتی
 انی
 لاری
 الرئی
 یخرج
 من
 انفقاری
 ثم
 اعطیت
 فضل
 عمر
 بن
 الخطاب
 قالوا
 فما
 اولته
 قال
 العلم
 لکن
 در
 حدیث
 شریفین
 خصلت
 در
 تحقیق
 و
 تاکید
 معنی
 قرب
 باطن
 و
 محدثیت
 مراده
 اند
 و
 مراد
 از
 آن
 علم
 و
 هوشی
 است
 که
 بفضیلت
 حاصل
 شود
 و
 مراد
 قوم
 علم
 کتاب
 سنت
 است
 و
 ابتدا
 بطرق
 استنباط
 از
 آن
 و
 از
 جمله
 اخلاق
 توبه
 است
 که
 در
 جلیت
 آدمی
 نماده
 اند
 و
 در
 حقیقت
 کافرو
 مسلم
 متقی
 و
 فاسق
 همه
 بان
 اخلاق
 فاجر
 میشوند
 لیکن
 در
 سابقین
 مقررین
 محمد
 کمال
 است
 معنوی
 ایشان
 میگردد
 و
 معین
 در
 تمام
 حقوق
 خلافت
 نشود
 و
 در
 غیر
 ایشان
 پیگیری
 از
 کمالات
 محدود
 معین
 قال
 رسول
 الله
 صلی
 الله
 علیه
 و
 سلم
 لما
 سئل
 عن
 الا
 کرم
 عن
 معادن
 العرب
 استلونی
 خیارهم
 البجا
 یا
 خیارهم
 فی
 الاسلام
 اذ
 افعوا
 و
 عقل
 در
 می
 یابد
 که
 صدور
 و
 فعال
 از
 منبع
 خلاق
 است
 هر
 که
 خلق
 قوی
 فعال
 او
 حکم
 و
 ستین
 ظاهر
 خواهند
 شد
 و
 تحقیق
 در
 این
 باب
 نیست
 که
 در
 خلاصه
 او
 صاحب
 است
 از
 کمالات
 کسبیه
 که
 در
 شریعت
 مدار
 فضائل
 آنرا
 نهادند
 و
 آن
 او
 صاحب
 نگاه
 است
 که
 از
 لوازم
 خلاصه
 شمریم
 و
 او
 صاحب
 است
 از
 کمالات
 اجلیه
 که
 در
 اخلاق
 را
 شده
 و
 از
 آنستند
 مانند
 قریشیت
 و
 صبر
 و
 شجاعت
 و
 کفایت
 و
 او
 صاحب
 است
 از
 کمالات
 کسبیه
 که
 حسن
 سواد
 قوم
 سواد
 نیست
 بر
 آن
 صحابه
 با
 صبر
 در
 توبه
 خلا
 و
 وقت
 شمای
 خلفا
 ذکر
 آن
 او
 صاحب
 که
 صدیق
 کبر
 فاروق
 عظیم
 را
 قوی
 میگفت
 و
 فاروق
 عظیم
 حضرت
 صدیق
 را
 فضل
 میگفت
 پس
 فضل
 عبارت
 است
 از
 زیادت
 و
 فضائل
 شرعیه
 که
 صدیقیت
 و
 شهیدیت
 از
 آن
 قبیل
 است
 سوابق
 اسلامیه
 نیز
 از
 ان
 جمله
 و
 قوی
 عبارت

انه ياتي في بيته كرميس ابركاهم من سيات تواله لورواي جندازين باب بنو سيم اخرج ابو عمر في الحديث
 من ابن عباس قال بينا انا نبي مع عمر بن الخطاب فقلت له انك قد قلت انك لا تملك شيئا من الدنيا الا ما
 يترك يا ابي الخطاب قال لا والله ما اترك شيئا من الدنيا الا ما يترك الله تعالى قال قلت له انك لا تملك شيئا
 فانك ان تملك شيئا من الدنيا فقل انك تملكها قال انك تملكها انك تملكها انك تملكها انك تملكها
 في سائبة وجره وزيارته وهدية قال انك تملكها قال انك تملكها قال انك تملكها قال انك تملكها
 ان ابن سينا فيهم مبعوث الله ليعلموا ان الله لا يملكها قال انك تملكها قال انك تملكها قال انك تملكها
 برأيه من ذلك كان بشير بن خزيمة امرته مولى بشير بن خزيمة مولى بشير بن خزيمة مولى بشير بن خزيمة
 ينزل بياض الناس في الصباح والليل سعد بن ابى وقاص قال ليس بعصاة فيك ذاك صاحب يقرب الناس
 من حريت قال نعم الرجل ذكرت ذلك عنك عن ذلك والشياطين عباس بالصلح لهذا الامر الا التورخ في غير عطف اللين
 غير ضعيف الجواد في خير سرف المشك في غير مثل قال ابن عباس كان بشير عمر كذا كذا اخرج ابو عمر في الاستيعاب قيل لابن
 شماس ائنه من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرنا عن ابي بكر قال كان والله خيرا كله مع صدقة كانت فيه قلنا
 عمر قال وشير كان كيتا خيرا كالتبر الذي قد يقب له فويراه ويحشى ان يقع فيه مع لعنت وشدة السباق قلنا نعم
 قال وشير كان صرا ما تواما من رجل طيبة رقة قلنا نعم قال كان والله قد يركب على رجل من رجل من سائبة وقرابة
 قلنا اشرف على سبي من الدنيا الا فاته واخرج ابو عمر في الاستيعاب قول عثمان بن سطلج ان اكون مثل لقمان الحكيم اخرج
 ابو يوسف عن ابي الملقح بن اسامة الهذلي قال خطب عمر بن الخطاب فقال ايها الربار ان لنا عليكم حق نصيبه
 والمعونة على الخير اياها الرعاة انه ليس من علم احب الي الله ولا اعلم نقاس من علم امام ويرفقه وليس من قبل البعض الى الله
 واعلم فترأس جبل امام وخرق وانه من ياخذ بالعافية فيما بين ظهرانية ليطي العافية من فريته واخرج ابو يوسف عن مسهر
 عن رجل عن عمر قال لا يقسم امر الله الا رجل لا يصدارح ولا يصارع ولا يبيع الطامع ولا يقسم امر الله الا رجل لا يتعصب
 غيره ولا يكظم في الحق على حزيه وذكر الحبا الطبري عن ابي بكر العنسي قال دخلت مع عمر وعثمان وعلي مكان الصدقة
 فبأس عثمان في الليل يكتب وقام على ابي ربيعة بن ابي عليه يقول عمر وعمر قائم في ابيس في يوم شديد الحر عليه برقان
 سوداواين يوترز برودة وقد وضع الاخرى على راسه وهو يقعد على الصدقة يكتب الوانها واسماها فقال علي لعنه انا
 سمعت قول ابي ربيعة في كتاب الله عز وجل يا ايها الذين آمنوا ان خير من استأجرت القوي الا الذين والى الى عمر
 وقال ابو القوي الامين وعن عمرو بن روم اللحي قال كتب ابن الخطاب الى عبيدة بن الجراح كتابا يقرأه على الناس بالحياة
 ابعد فانه لا يقسم امر الله في الناس الا حنيف العقدة بعيد البرة ولا يطلع الناس منه على عورة ولا يفتن في الحق على حدة
 ولا يفتن في شهوة لانه لا يملك في رواية ولا يفتن في اس ما قرابة مكان ولا يفتن في الحق على حدة ولا يفتن
 عليه الاخر من العافية لعرايتهم والافقه من ما يعمل في تدبيرهم وعن محمد بن علي بن الحسين عن مولى عثمان بن عفان قال بينا
 انا مع عثمان في مال له بالعافية في يوم صايف اذ رأيت رجلا يسوق بكرين وعلى الارض مثل الفرائز من الرجل فقال عثمان

(Vertical marginal notes in Arabic script, likely commentary or additional references related to the main text.)

(Horizontal marginal notes at the bottom of the page, continuing the commentary or providing further context.)

که حضرت صلی الله علیه و سلم دو جگر پاره خورد ای وی از هیچ فرمود از فضائل مرتضی ذکر کرد و اندک که این عمر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود
و در حق قبول زهر از رضی الله عنهما و همچنین بعضی فضائل جللیه مثل شجاعت و فصاحت و تقاضا حیات فضائل مرتضی تقریر نموده اند پس
تطبیق در میان این دو قول محتاجی چگونه تا می گوئیم فضائل دو قسم است یکی آنکه در حد ذات خود فضیلت آدمی و سعادت او است
و تشبیه با پیغمبر آن حاصل میشود از جهت بیغایبری و این قسم همان است که سنت سنیّه بان تصریح و تلویح خود قسم دوم آنکه در حد
ذات خود فضیلت معتبره در شرع نیست مثل نسب مصاهره و قوه بدن شجاعت دل فصاحت لسان و جاهت در میان مردمان
لذا کافر و مسلمان را آن فضائل حاصل میشود مستقی و فاسق بر دو بان منتصف می تواند شد لیکن کماهی سبب فضیلتی از فضائل معتبره
در شرع میگردد و باین اعتبار می توان از فضائل مذکور ساخت مثلاً تزویج آنحضرت صلی الله علیه و سلم جگر پاره خود را متضمن غایت حضرت
صلی الله علیه و سلم بشان ادبست و سینه اش چنین جاری شده که صبر بهترین انبیا علیه السلوٰه و السلام نگردد اندک شخصی را که حال
او در شرع محمود باشد الطیبات للطیبتین و الطیبتون للطیبات پس باین اعتبار بر بعضی فضائل نفسانیه دلالت میکند و همچنین این علم بود
سبب غایت آنحضرت است صلی الله علیه و سلم نسبتاً و او اعتنا بتعلیم و تحقیق او و همچنین سجا و تقاضا کماهی صبر کرده شود در حضرت
اسلام و علامه کلمه الله پس باین اعتبار با فضائل معتبره نسبتی پیدا میکند و چه مانا است باین بحث بیست مولانا جلال الدین دومی
قدس سره سه علم را بر تن زنی مار بود و علم گر بردل زنی یار بود پس سهاط این صفات از درجه اعتبار با همی است
که در حد ذات خود فضیلت معتبره نیست و اثبات این بجائی در ذیل مناقب بیان معنی است که در ماده خامن وسیله کسب فضائل
معتبره شده پس نام این چیزها میگردد و مراد همان فضائل معتبره میدارند و باین است در منازل این دو قسم قدس
الله کل شیء قدر ایس اگر ثابت شود وجود فضائل از قسم اول قسم ثانی زیاد رونق او خواهد افزود و گواهی بتحقیق او
خواهد داد و اگر قسم اول ثابت نشود یا در مرتبه دیگر ثابت شود این فضائل در شریعت مردمانا نخواهد نشاند مسکب رابع اثبات
فضیلت شیخین از جهت ملازمت خلافت خاصه فضیلت را و این مسکلی است و قس الماخذ که محققین از صحابه و غیر ایشان آنرا اثبات نموده
و با سایر بیست عدد بیان آن کرده و اصل درین سئله است که حقیقت خلافت خاصه را داده حق است تبارک تعالی اصلاح عالم را
بوجهی که آن تبارک اصلاح عالم است بعثت انبیا چون عالم متلی شود بکفر و فسوق و نظام بدتر حق جل شانہ شخصی را که جوهر نفس او
اشبه باشد بلکه مقررین برگزیند و از لطفان غرض اراده بتعلیم آن شخص و شیوع علم او در میان مردم پیدا شود و جبرئیل را بکنند
که فلان بنده مراد حق است غلبه او در عالم و جمع عالم بر انقیاد علم او باز شیوع علم او در آفاق و پدید نیفوس بنی آدم بان علم حق
باز در نیم شکستن مخالفان او بعد از آن جبرئیل ندا کند و ملکوت سموات الا ان الله احب فلاناً فاجزوه پس همه ملائکه محبت
او شوند و لعنت بر مخالفان او نمایند و استغفار و طلب خیر برای تابان او کنند کما قال الله تعالی **الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
وَمِنْهُمْ سَائِرٌ كَذِبٌ إِنَّهُمْ يَرْتَابُونَ وَإِنَّهُمْ لَخَائِفُونَ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّطْبَقٍ
وَعِلْمًا نَّافِثًا تَنْظُرُونَ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ أَنتَ عِنْدَ عَيْنِ رَبِّكَ فَاصْبِرْ
و اما آنکه سفلیه باشاعت دین او و نصیر موافقین او قائم شوند تا آنکه مراد حق کمال متحقق گردد و این است حقیقت نبوت و چون
نبی در عالم میداست و جماعه را حدیب گرداند و مراد حق از بعثت پیغمبر کمال ظاهر نشده و ایام حیات پیغمبر آخر شود کما قال

و حدیث ابی موسیٰ قول صلوات الله علیه وسلم فی الفتنه کثیره و انما یسئلکم و انتم افسوا ان ذکرکم و حدیث ثمال بن ادریس
 که رسول الله صلوات الله علیه وسلم فتنه القاعد فیها خیر من القائم و القائم خیر من السائغ حدیث عبد الله بن مسعود
 رفته که چون فتنه اهل طبع فیها خیر من القاعد و القاعد خیر من القائم ثم و حدیث ابی هریره انیها الناس انکم فیین کما یسأل
 قطع السبل المظلم الم و حدیث ابی بکره الا انها سئلون فین الاثم تكون فتنه القاعد فیها خیر من القائم و حدیث محمد بن مسلمة
 قلت یا رسول الله کیف ائتمن اذا اختلف المسلمون قال تخرج بسیفک الی الحره فتریبها به ثم تدخل بیتک الم و حدیث حسن بن
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رأى شیءا یستعجبون علی منبره رجلا رجلا فساءه ذلك فنزلت آتانا غطیناک الکفر و حدیث
 و اهل بن حجر بن عریضه رسول الله صلوات الله علیه وسلم یسأل عن سارق فقال انکم انتم قطع السبل المظلم فتنه امرأه و محمد بن
 قطب له من بن العزم یا رسول الله ما یفتن قل باذیل اذا اختلف سیفان فی الاسلام فاختر لهما و حدیث مرة بن کعب که یسأل
 رسول الله صلوات الله علیه وسلم فتنه فتریبها فمر رجل متعجب فی ثوبه فقال هذا یومئذ علی الهدی فاذا هو عثمان و حدیث علی مرتضی
 ما یجد فی السنة صلوات الله علیه وسلم ان الامة ستعقد فی عبده و حدیث ابن عباس قال النبی صلی الله علیه وسلم لعلی انک
 ستلحق بعبدی یجهد اقل فی سلامته من دینی قال فی سلامته من دیک و تیز از حدیث مرتضی رضی الله عنه اخره و ان قرمز را
 علیا و لا آراکم فالعلین تجده و نادیا یهدی یاخذکم الطریق المستقیم و حدیث جابر بن سمرة قال صلی الله علیه وسلم لعلی انک مؤتم
 ستلحق و ان یهدی فتنه من یهدی یعنی لیس من ربه و حدیث ضلیفة ذکر فتنین و بدنة فقال فی الفتنه الاولى بارانا الله لهذا
 الخیر قبل بعد هذا الخیر من شیء قال نعم دعا الی ابواب جهنم و کلام سعید بن المسیب ربه الفتنه الاولى فلم یبق من شهید بدر الا انکم
 کانت الشائسته فلم یبق من شهید الجدیسیه احد قال البغوی اراد بالفتنه الاولى مقتل عثمان و بالثانیة الحرة و حدیث عبد الله
 بن مسعود انکم سترون بعبدی اثره و اموراً تنکر و منها الم و حدیث ابی ذر کیف انت انما کانت علیک امرأه یستون الصلوة یخرف
 عن وقتها و حدیث ابی ذر انما کیف انت اذا عمر الذم اجمار الیت الم و حدیث ابی سعید الخدری یوشک ان یكون خیر الالم المسلم
 یتبع بها شعث الجبال و حدیث ابی ثعلبه الخشنی فی تفسیر قوله تعالی علیکم انکم حدیث صلی الله علیه وسلم فی آخره فان وراکم الامم
 من غیر فین کان کن قبض علی الحرة و حدیث عبد الله بن عمر و کیف انت اذا البقیة فی مخالفة من الناس رجبت عهدهم و امام
 و اختلفوا فکانوا انکذا و شبک بین اصابعه الم و حدیث ذمی الزاید فی خطبة حجة الوداع الابل یلقت قالوا اللهم نعم ثم قال اذا
 تم تحفت قریش الالک فیما یبئها و عاد العطار رسامة فدعوه و حدیث ابن مسعود رفته ما من نبی بعثه الله فی امته فی قبلی الا کان
 من امره حوار یون و صحاب یاخذون بسنته و یقتدون بامرهم ثم انها تختلف من بعدهم فکف یقولون بالایفعلون و یفعلون لا یومرون
 من بعدهم سیده فهو من الم و حدیث عراب بن ساریه ذکر خطبة النبی صلی الله علیه وسلم فیما یسترون من بعدی اختلافا
 شدیداً فلیکم سنتی و سنته اقلق الراهین المهدین عقوباً علیها بالنواجذ بالجملة ما ناز و رز و رز و کوة و حج را یسئین سیدانیم که آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم ما را بان امر فرموده در همین وزن از یقین سیدانیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن خود را می بخیریت
 و صف فرمود و خلافت در دست گفته و آنرا زمان عافیت فرمود و بعد از آن از فتنه غطینا که ذکر کرد و آنرا ملک
 عفره من خزانه فرمان بلا شکره و زمان اول مردان را از قریب بجهد فرمود و بقال تحت ریت امام وقت تا کنده نمود و در

حدیث ابی هریره
 انیها الناس انکم فیین کما یسأل

حدیث جابر بن سمرة
 قال صلی الله علیه وسلم لعلی انک مؤتم

حدیث ابی ذر
 انما کیف انت اذا عمر الذم اجمار الیت الم

زمان تالی بکسیر قسبی و قطع اوتار و در بودن از میان مردمان ارشاد فرمود چنانکه یقین میدانیم که مراجع البته برده است
 و عذاب قبر البته بودنی است و در حال پیداشدن است و امام مهدی خلیفه خواهد بود و حضرت عیسی نزول خواهد نمود و در همین زمان
 یقین میدانیم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمقتل حضرت عثمان و آنچه مرتب است بروی شما که در آن زمان فتنه آرد
 نام برده و عیسی از جهت قرآن بسیار بوضوح پیوست یقین زمان نموده اند که در وقت حقی الاسلام خمس و شصت سنه و یقین مکان
 فرمود که شریفی درین خواهد بود چنانکه گفته الا ان العتسه یهنا بیت یطلع قرن الشیطان و صورت فتنه بیان کرده اند منی فتنه
 را کم و بختند و با سبها کم و یرث دنیا کم شرا کم و سکه کس را نام برده اند که در زمان خیر منوی خلافت خواهند بود صدیق اکبر و عمر
 فاروق و ذی النورین و در زمان فتنه بخت مرخصیست کنند لیکن خلافت او منظم نشود و قدم برده بجمع نشوند الی غیر ذلک
 تا آنکه برای العین و نستیم که مراد همین حالت است که بعد قتل حضرت عثمان بظهور آمد از اختلاف نامی در عرب محل و یقین بعد از
 بضرورت عقل در یافته شد که هر چند برای مرتضی بیعت کرده اند و خلافت مستحق ساختند و در حکم شرع که بنای آن منطقات است
 لازم شد اطاعت او لیکن مراد حق اصلاح عالم است که خلافت وسیله آنست که برای تقریب آن تصور و شروع ساخته اند و اگر
 مراد حق نیست بعد از وجود و تخلف نیست و مرتضی در خلافت نماندنی در زمان تالی بود و زمانه جاریه بر اتمام مراد حق و قریب
 ماورزند که تحت رایت او قال گفته چنانکه ماورزند بقبال تحت رایت مشایخ ثلثه و مطابق آنچه ازین احادیث مفهوم شده است
 در خارج دیدیم که زندان حضرت مرتضی عنایت الهی که سابق فوج فوج نازل می شد مستر گشت که شورش بسیار نماند و اندکی از اولاد
 و غیرت که عبارت از ائمه مسلمین بنیامیم و ترک سازده است و اتفاق بر همه و کنار روز بروز شکست بر کفار قاتل و باستان
 نهاد و منی و کربلا هم در بینهم از قسبی که معنی لیکن بیسیم و بنم صورت نه بیت و تمکین فی الارض برای دفع کفار و اعلاء
 که اسلام مقرب بود واقع نشد و آنست که در آن زمان که کشتن در تمام مسلمین حکم از نافذ نشد و
 مسیله باقیست مگر در بیاید و هیچ عاقلی بر نمی آید و چنانکه می تواند اکتاف بود که آفتاب امروز از مشرق عالم
 شده است لیکن بخت و بگردد که غیر از این بصیرت می نماند پس هر نظر بر من جلوه میکند لیکن کس آن کرشمه نمیند که کن
 بیگانه گشت و آن گفته است که انبیا بر امت خود و خلفا بر رعیت خود فضیله که یافته اند بر آن و حق در آن جاریه بر الهی
 بودند و در اسطه اصلاح عالم شدن و این شروع و در خلفای ثلثه علی وجه متفق بود و شهادتیه اهل عقل در حضرت مرتضی
 نه هر چند نه منی در حق وی رضی الله عنه نقیصی پیدا نکرد زیرا که وی ساعی بود در اقامت دین اگر چه پیشتر لیکن فضیلت جارحه
 الهی بودن دیگرست و آن اگر می بود احکام خلافت خاتمه از وی متعلق نمی شد و این اقوی و وجه فضیلت مشایخ ثلثه است بر
 حضرت مرتضی تفاضل اصحاب یمن باهم باعتبار محبت نبوت و کثرت عمل است و تفاضل این بزرگواران باهم باعتبار مانند تالی در
 تالی بودن است و مانند جرد و دست راستی و با برکت از ریت و لیکن الله رفی بومی است ازین بوستان و تالی مکاریم که اکرم در
 است ازین بوستان آنحضرت صلی الله علیه و سلم باعتبار محبت بیت افضل شد تا از انبیا که امت ایشان کم بود از امت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلکه هر چند امت بیت نیز جاریست فیرفی الهی قویترست قسریست دست نشانان چوگان برود لیکن
 منی گوی روز میدان چوگان چه کار دارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسبب فتح که متزاید نشدند در نبوت خود و ادعای
 و ادعای

